



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ترجمہ
و متن کامل

اصول کافی

تالیف

محدث نامی شمسہ الاسلام محمد علی نقوی

جلد اول

ترجمہ، صادق حسن زاده

اصول کافی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه اصول کافی

نویسنده:

محمد بن یعقوب شیخ کلینی

ناشر چاپی:

موسسه قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	ترجمه اصول کافی جلد اول
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۲	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۱۹	پیشگفتار مترجم
۱۹	اشاره
۲۲	ترجمه ای که در دست شماست
۲۵	پیشگفتار مؤلف
۳۴	کتاب عقل و جهل
۵۸	کتاب فضیلت دانش
۵۸	باب وجوب دانش و جوییدن آن و تشویق به آن
۶۰	باب ویژگی و فضیلت دانش و فضیلت دانشمندان
۶۳	بابی درباره انواع مردم
۶۴	بابی درباره پاداش دانشمند و جویای دانش
۶۶	بابی درباره ویژگی دانشمندان
۶۸	بابی درباره حق دانشمند
۶۹	بابی درباره جان سپاری دانشمندان
۷۰	بابی درباره همنشینی و همدمی با دانشمندان
۷۲	بابی درباره پرسش از دانشمند و گفتگو با او
۷۴	بابی درباره بخشش دانش [به دیگران]
۷۵	بابی درباره بازداشتن از ندانسته گویی
۷۸	بابی درباره کسی که ندانسته عمل کند
۷۸	بابی درباره به کار بستن دانش
۸۱	بابی درباره کسی که از دانشش روزی خورد و به آن بنزد
۸۳	بابی درباره ثبوت حجت بر دانشمند و سختی امرش

- ۸۴-----بایی دربارهٔ احادیث نادر
- ۸۹-----باب روایت کتب و توسل به آن و حدیث و فضیلت نوشتن
- ۹۳-----بایی دربارهٔ تقلید
- ۹۴-----بایی دربارهٔ بدعت‌ها، رأی و قیاس‌ها
- ۱۰۲-----باب رجوع به کتاب و سنت و اینکه همه حلال و حرام و تمام نیازهای مردم در قرآن یا سنت آمده است
- ۱۰۶-----باب اختلاف حدیث
- ۱۱۴-----بایی دربارهٔ اخذ سنت و شواهد قرآن
- ۱۱۷-----کتاب توحید
- ۱۱۷-----بایی دربارهٔ پدیده بودن جهان و اثبات پدیدآورندهٔ آن
- ۱۲۹-----بایی دربارهٔ جواز تعبیر از خدا به «چیز»
- ۱۳۳-----بایی دربارهٔ آنکه خدا را جز به وسیله خودش نتوان شناخت
- ۱۳۴-----بایی دربارهٔ کمترین درجهٔ خداشناسی
- ۱۳۵-----بایی دربارهٔ پرستش شده (معبود)
- ۱۳۷-----بایی دربارهٔ بودن و مکان
- ۱۴۱-----بایی دربارهٔ (بی نیازی خدا از داشتن خویشان)
- ۱۴۳-----بایی دربارهٔ نهی از سخن گفتن در چگونگی
- ۱۴۶-----بایی دربارهٔ ابطال دیدن خدا
- ۱۵۳-----بایی دربارهٔ نهی از توصیف خدا به جز آنچه خود توصیف کرده است
- ۱۵۸-----بایی دربارهٔ نهی از جسم و شکل بودن خدا
- ۱۶۱-----بایی دربارهٔ صفات ذات
- ۱۶۴-----بایی دیگر که از باب اول است
- ۱۶۵-----بایی دربارهٔ اینکه اراده از صفات فعل است و دیگر صفات فعل
- ۱۶۵-----اشاره
- ۱۶۸-----خلاصه سخن در صفات ذات و صفات فعل
- ۱۶۹-----بایی دربارهٔ پدید آمدن نام‌ها
- ۱۷۱-----بایی دربارهٔ معانی نام‌ها و اشتقاق آنها
- ۱۷۷-----بایی دیگر که از باب اول است، جز این که فرق میان معانی نام‌های خدا و نام‌های آفریدگان را افزون بر آن دارد
- ۱۸۳-----باب تأویل صفت صمد
- ۱۸۶-----بایی دربارهٔ حرکت و انتقال

- ۱۹۱ بای‌ی دربارهٔ عرش و کرسی
- ۱۹۶ بای‌ی دربارهٔ روح
- ۱۹۷ بای‌ی دربارهٔ کلیات توحید
- ۲۱۰ بای‌ی دربارهٔ احادیث نادر
- ۲۱۴ بای‌ی دربارهٔ بدا
- ۲۱۹ بای‌ی دربارهٔ اینکه چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با هفت ویژگی
- ۲۲۰ بای‌ی دربارهٔ مشیت و اراده
- ۲۲۱ بای‌ی دربارهٔ امتحان و آزمایش
- ۲۲۲ بای‌ی دربارهٔ خوشبختی و بدبختی
- ۲۲۴ بای‌ی دربارهٔ نیکی و بدی
- ۲۲۵ بای‌ی دربارهٔ جبر و قدر و امر بین الامرین
- ۲۳۲ بای‌ی دربارهٔ استطاعت (توان بندگی)
- ۲۳۴ بای‌ی دربارهٔ بیان و معرفی خدا و اتمام حجت وی
- ۲۳۶ بای‌ی دربارهٔ اختلاف حجت خدا بر بندگان
- ۲۳۷ بای‌ی دربارهٔ حجت های خداوند بر بندگان
- ۲۳۸ بای‌ی دربارهٔ اینکه هدایت از جانب خدای عزتمند است
- ۲۴۰ کتاب حجت
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۱ نیاز به حجت
- ۲۵۰ طبقات پیامبران، فرستادگان و پیشوایان علیهم السلام
- ۲۵۱ دربارهٔ فرق میان فرستاده و پیامبر و محدث (آن که با او سخن گفته شد)
- ۲۵۴ حجت خدا بر آفریدگانش جز با امام برپا نمی شود
- ۲۵۵ زمین از حجت تهی نمی ماند
- ۲۵۸ اگر در زمین جز دو مرد نماند، یکی از آن دو، امام است
- ۲۵۹ دربارهٔ شناخت امام و رجوع به او
- ۲۶۷ واجب بودن فرمانبرداری از امامان [علیهم السلام]
- ۲۷۴ امامان علیهم السلام گواهان خدای عزتمند بر آفریدگانش هستند
- ۲۷۶ امامان علیهم السلام همان هدایتگران اند

- ۲۷۸ امامان علیهم السلام ولی امر خدا و گنجوران دانش اویند
- ۲۸۰ امامان علیهم السلام جانشینان خداوند عزتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند
- ۲۸۰ امامان علیهم السلام نور خداوند عزتمنداند
- ۲۸۰ امامان علیهم السلام جانشینان خداوند عزتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند
- ۲۸۱ امامان علیهم السلام نور خداوند عزتمنداند
- ۲۸۱ امامان علیهم السلام جانشینان خداوند عزتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند
- ۲۸۱ امامان علیهم السلام نور خداوند عزتمنداند
- ۲۸۲ امامان علیهم السلام جانشینان خداوند عزتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند
- ۲۸۲ امامان علیهم السلام نور خداوند عزتمنداند
- ۲۹۷ ائمه علیهم السلام همان نشانه هایی هستند که خداوند در کتابش فرموده است
- ۲۹۸ مقصود از آیات که خداوند گرامی در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند.
- ۲۹۹ خداوند گرامی و رسولش همراهی با ائمه علیهم السلام را واجب کرده اند.
- ۳۰۲ اهل ذکری که خداوند آفریدگان را به پرسش از آنان دستور داده، امامان علیهم السلام هستند
- ۳۰۵ کسانی که خداوند فرازند در کتابش به علم وصفشان کرده، ائمه علیهم السلام هستند
- ۳۰۶ راسخان در علم ائمه علیهم السلام هستند
- ۳۰۷ همانا به ائمه علم داده شده و در سینه هاشان تثبیت شده است
- ۳۰۸ کسانی که خداوند از میان بندگان برگزیده و کتابش را ارث آنان قرار داده ائمه علیهم السلام هستند
- ۳۱۰ امامان در کتاب خدا دو دسته اند: امامی که به خدا می خواند و امامی که به آتش دعوت می کند
- ۳۱۱ همانا قرآن به سوی امام هدایت می کند
- ۳۱۲ نعمتی که خداوند شکوهمند در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند
- ۳۱۳ هشیارانی که خداوند والا در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند و راه در میان آنان برپا است
- ۳۱۵ عرضه شدن اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام
- ۳۱۷ راهی که به پایداری بر آن ترغیب شده، ولایت علی علیه السلام است
- ۳۱۷ ائمه، معدن علم و درخت نبوت و فرودگاه فرشتگان هستند
- ۳۱۸ ائمه علیهم السلام وارثان علمند که یکی پس از دیگری علم را به ارث می برند
- ۳۲۱ ائمه علیهم السلام علم پیامبر گرامی و تمام پیامبران و اوصیایی که پیش از ایشان بوده اند را به ارث برده اند
- ۳۲۵ تمام کتبی که از نزد خداوند گرامی نازل شده نزد ائمه علیهم السلام است و ایشان آن ها را به هر زبانی که باشد می دانند
- ۳۲۷ همانا تمام قرآن را جز ائمه علیهم السلام جمع نکرده اند و ایشان تمام دانش آن را دارند
- ۳۲۹ آنچه از اسم اعظم خداوند به ائمه علیهم السلام داده شده است

- آنچه از نشانه های پیامبران علیهم السلام نزد ائمه علیهم السلام است ۳۳۰
- آنچه از سلاح و وسایل رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- نزد ائمه علیهم السلام است ۳۳۲
- حکایت سلاح رسول خدا، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است ۳۳۹
- گفتاری دربارهٔ صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام ۳۴۰
- دربارهٔ إنا أنزلناه فی لیلته القدر و تفسیر آن ۳۴۵
- در شب جمعه به [علم] ائمه علیهم السلام افزوده می شود ۳۶۰
- اگر به [علم] ائمه علیهم السلام افزوده نشود آنچه نزدشان است از میان می رود ۳۶۲
- ائمه علیهم السلام تمام علمی را که برای فرشتگان و پیامبران و فرستادگان علیهم السلام صادر شده، می دانند ۳۶۳
- «باب نادر در بیان غیب» ۳۶۴
- ائمه علیهم السلام وقتی خواستند بدانند، آموخته می شوند ۳۶۷
- ائمه علیهم السلام می دانند که چه وقت می میرند و آنان جز به اختیار خودشان نمی میرند ۳۶۸
- ائمه [علیهم السلام] علم آنچه را بوده و آنچه را می شود، دارند و چیزی بر آنان-درود خدا بر آنان-پنهان نیست ۳۷۱
- خداوند عزتمند به پیامبرش علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را به امیر مؤمنان علیه السلام بیاموزد. و او شریک آن حضرت در علم بود ۳۷۴
- جهات علوم ائمه علیهم السلام ۳۷۶
- همانا ائمه علیهم السلام به هر مردی سود و زیانش را خبر می دادند اگر رازشان را حفظ می کردند ۳۷۷
- امر دین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به ائمه علیهم السلام سپرده شده است ۳۷۸
- در این که ائمه [علیهم السلام] به چه کسانی از گذشتگان شبیه اند و ناروا بودن سخن در پیامبری آنان ۳۸۳
- ائمه علیهم السلام سخن گفته شدهٔ مفهّم هستند ۳۸۶
- بیان ارواحی که در ائمه علیهم السلام است ۳۸۸
- روحی که خداوند با آن ائمه علیهم السلام را استوار می کند ۳۹۰
- زمانی که امام به تمام علوم امام پیش از خود-درود بر همهٔ ایشان- آگاه می شود ۳۹۲
- همانا ائمه-درود خداوند بر آنان- در علم و شجاعت و اطاعت برابرند ۳۹۳
- همانا امام علیه السلام امام پس از خودش را می شناسد. و این سخن خداوند والا: (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلس برسانید.) دربارهٔ آنان-علیهم السلام-نازل شده است ۳۹۵
- امامت پیمان خداوند شکوهمند است که از یکی به دیگری علیهم السلام وصیت شده است ۳۹۶
- ائمه علیهم السلام جز با پیمان خداوند عزتمند کاری نکردند و نمی کنند و از فرمانش در نمی گذرند ۳۹۹
- اموری که حجت امام علیه السلام را ثابت می کند ۴۰۶
- پایداری امامت در فرزندان و این که آن به برادر و عمو و هیچ خویش دیگری نمی رسد ۴۰۹
- مواردی که خداوند عزتمند و رسولش به ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری تصریح کرده اند ۴۱۰
- نمایهٔ آیات ۴۱۸

٤٣٠-----نمایه روایات

٤٤٨-----نمایه اشعار

٤٤٩-----الفهرست

٤٧٥-----درباره مرکز

ترجمه اصول کافی جلد اول

مشخصات کتاب

سرشناسه : کلینی، محمد بن یعقوب، - ۳۲۹ق.

عنوان قراردادی : الکافی . اصول . فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه اصول کافی / تالیف محمد کلینی؛ ترجمه صادق حسن زاده.

مشخصات نشر : تهران: قائم آل محمد، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۴ج.

شابک : ۱۷۰۰۰۰ ریال: دوره، چاپ دوم ۹۶۴-۸۹۱۱-۱۰-X ؛ ۲۱۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ سوم) ؛ ج.۱، چاپ دوم ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۶-۱ ؛ ج.۲، چاپ دوم: ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۷-X ؛ ج.۳، چاپ دوم ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۸-۸ ؛ ج.۴، چاپ دوم : ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۹-۶

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری

یادداشت : فارسی-عربی.

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط مترجمین و ناشرین متفاوت ترجمه و منتشر شده است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج.۱ (چاپ سوم: ۱۳۸۶) (دوم ناشر).

یادداشت : ج. ۱ - ۴ (چاپ سوم: ۱۳۸۶).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه و متن کامل اصول کافی.

عنوان روی جلد : ترجمه و متن کامل اصول کافی.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده : حسن زاده، صادق، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۲۹ / ک۸ک ۲۲۰۴۱ ۱۳۸۵ الف

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۹۹۵۳

ص: ۱:

اشاره

ص: ۲:

اشاره

محدث کبیر مرحوم ملامحسن فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ ه ق) در معرفی کتاب کافی می فرماید:

کتاب کافی شریف ترین و کامل ترین و جامع ترین کتاب هاست.

فقیه فرزانه مرحوم شهید ثانی (شهادت: ۹۶۶ ه ق) در خصوص کتاب کافی می فرماید:

به جان خودم سوگند! هیچ نگارنده ای نظیر کافی را به نگارش درنیاورده است.

ص: ۳:

ص: ۴:

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم ۱۱

پیشگفتار مؤلف ۱۹

کتاب عقل و جهل کتاب فضیلت دانش بابی درباره وجوب دانش و جوییدن آن و تشویق به آن ۷۱

بابی درباره ویژگی و فضیلت دانش و فضیلت دانشمندان ۷۵

بابی درباره انواع مردم ۷۹

بابی درباره پاداش دانشمند و جویای دانش ۸۱

بابی دربارهٔ ویژگی دانشمندان ۸۵

بابی دربارهٔ حقّ دانشمند ۸۷

بابی دربارهٔ جان سپاری دانشمندان ۸۹

بابی دربارهٔ همنشینی و همدمی با دانشمندان ۹۱

بابی دربارهٔ پرسش از دانشمند و گفتگو با او ۹۳

بابی دربارهٔ بخشش دانش [به دیگران] ۹۷

بابی دربارهٔ بازداشتن از ندانسته گویی ۹۹

بابی دربارهٔ کسی که ندانسته عمل کند ۱۰۳

بابی دربارهٔ به کار بستن دانش ۱۰۳

بابی دربارهٔ کسی که از دانشش روزی خورد و به آن بنازد ۱۰۷

بابی دربارهٔ ثبوت حجت بر دانشمند و سختی امرش ۱۱۱

ص: ۵

بابی دربارهٔ احادیث نادر ۱۱۳

باب روایت کتب و توسّل به آن و حدیث و فضیلت نوشتن ۱۲۱

بابی دربارهٔ تقلید ۱۲۷

بابی دربارهٔ بدعت‌ها، رأی و قیاس‌ها ۱۲۹

باب رجوع به کتاب و سنت و اینکه همه حلال و حرام و تمام نیازهای مردم در... ۱۴۱

باب اختلاف حدیث ۱۴۷

بابی دربارهٔ اخذ سنّت و شواهد قرآن ۱۵۹

کتاب توحید بابی دربارهٔ پدیده بودن جهان و اثبات پدیدآورندهٔ آن ۱۶۵

بابی دربارهٔ جواز تعبیر از خدا به «چیز» ۱۸۳

بابی دربارهٔ آنکه خدا را جز به وسیله خودش نتوان شناخت ۱۸۹

بابی دربارهٔ کمترین درجهٔ خداشناسی ۱۹۱

بابی دربارهٔ پرستش شده (معبود) ۱۹۳

بابی دربارهٔ بودن و مکان ۱۹۵

بابی دربارهٔ (بی نیازی خدا از داشتن خویشان) ۲۰۳

بابی دربارهٔ نهی از سخن گفتن در چگونگی ۲۰۵

بابی دربارهٔ ابطال دیدن خدا ۲۱۱

بابی دربارهٔ نهی از توصیف خدا به جز آنچه خود توصیف کرده است ۲۲۱

بابی دربارهٔ نهی از جسم و شکل بودن خدا ۲۲۹

بابی دربارهٔ صفات ذات ۲۳۳

بابی دیگر که از باب اول است ۲۳۷

بابی دربارهٔ اینکه اراده از صفات فعل است و دیگر صفات فعل ۲۳۹

خلاصه سخن در صفات ذات و صفات فعل ۲۴۳

بابی دربارهٔ پدید آمدن نام ها ۲۴۵

ص: ۶

بابی دربارهٔ معانی نام ها و اشتقاق آنها ۲۴۹

بابی دیگر که از باب اول است، جز این که فرق میان معانی نام های خدا ۲۵۷

باب تأویل صفت صمد ۲۶۷

بابی دربارهٔ حرکت و انتقال ۲۷۱

بابی دربارهٔ عرش و کرسی ۲۷۹

بابی دربارهٔ روح ۲۸۷

بابی دربارهٔ کلیات توحید ۲۸۹

بابی دربارهٔ احادیث نادر ۳۰۷

بابی دربارهٔ بدا ۳۱۳

بابی دربارهٔ اینکه چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با هفت ویژگی ۳۲۱

بابی دربارهٔ مشیت و اراده ۳۲۳

بابی دربارهٔ امتحان و آزمایش ۳۲۵

بابی دربارهٔ خوشبختی و بدبختی ۳۲۷

بابی دربارهٔ نیکی و بدی ۳۲۹

بابی دربارهٔ جبر و قدر و امر بین الامرین ۳۳۱

بابی دربارهٔ استطاعت (توان بندگی) ۳۴۱

بابی دربارهٔ بیان و معرفی خدا و اتمام حجّت وی ۳۴۵

بابی دربارهٔ اختلاف حجّت خدا بر بندگانش ۳۴۷

بابی دربارهٔ حجّت های خداوند بر بندگانش ۳۴۹

بابی دربارهٔ اینکه هدایت از جانب خدای عزّتمند است ۳۵۱

کتاب حجّت نیاز به حجّت ۳۵۵

طبقات پیامبران، فرستادگان و پیشوایان علیهم السّلام ۳۶۹

دربارهٔ فرق میان فرستاده و پیامبر و محدّث ۳۷۱

حجّت خدا بر آفریدگانش جز با امام برپا نمی شود ۳۷۵

زمین از حجّت تهی نمی ماند ۳۷۷

اگر در زمین جز دو مرد نماند، یکی از آن دو، امام است ۳۸۱

درباره شناخت امام و رجوع به او ۳۸۳

واجب بودن فرمانبرداری از امامان [علیهم السّلام] ۳۹۵

امامان علیهم السّلام گواهان خدای عزّتمند بر آفریدگانش هستند ۴۰۵

امامان علیهم السّلام همان هدایتگران اند ۴۰۹

امامان علیهم السّلام ولی امر خدا و گنجوران دانش اویند ۴۱۱

امامان علیهم السّلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که... ۴۱۵

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمندانند ۴۱۵

امامان علیهم السّلام استوانه های زمین هستند ۴۲۱

باب نادر و جامع در فضیلت و صفات امام علیه السّلام ۴۲۷

ائمه علیهم السّلام صاحبان امر پیشوایی اند و مردم مورد حسد واقع شده ای هستند که... ۴۴۱

ائمه علیهم السّلام همان نشانه هایی هستند که خداوند در کتابش فرموده است ۴۴۵

اهل ذکری که خداوند آفریدگان را به پرسش از آنان دستور داده، امامان هستند ۴۵۱

کسانی که خداوند فرازند در کتابش به علم و صفشان کرده، ائمه علیهم السّلام هستند ۴۵۷

راسخان در علم ائمه علیهم السّلام هستند ۴۵۷

همانا به ائمه علم داده شده و در سینه هاشان تثبیت شده است ۴۵۹

کسانی که خداوند از میان بندگانش برگزیده و کتابش را ارث آنان قرار داده... ۴۶۱

امامان در کتاب خدا دو دسته اند: امامی که به خدا می خواند و امامی که... ۴۶۵

همانا قرآن به سوی امام هدایت می کند ۴۶۵

نعمتی که خداوند شکوهمند در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند ۴۶۷

هشیارانی که خداوند والا در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند و راه. . . ۴۶۹

عرضه شدن اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام ۴۷۱

راهی که به پایداری بر آن ترغیب شده، ولایت علی علیه السلام است ۴۷۵

ص: ۸

ائمه علیهم السلام معدن علم و درخت نبوت و فرودگاه فرشتگان هستند ۴۷۵

ائمه علیهم السلام وارثان علمند که یکی پس از دیگری علم را به ارث می برند ۴۷۷

ائمه علیهم السلام علم پیامبر گرامی و تمام پیامبران و اوصیایی که پیش از ایشان. . . ۴۸۱

تمام کتبی که از نزد خداوند گرامی نازل شده نزد ائمه علیهم السلام است و ایشان ۴۸۷

همانا تمام قرآن را جز ائمه علیهم السلام جمع نکرده اند و ایشان تمام دانش آن را دارند ۴۹۱

آنچه از اسم اعظم خداوند به ائمه علیهم السلام داده شده است ۴۹۳

آنچه از نشانه های پیامبران علیهم السلام نزد ائمه علیهم السلام است ۴۹۵

آنچه از سلاح و وسایل رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نزد. . . ۴۹۹

حکایت سلاح رسول خدا، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است ۵۰۹

گفتاری درباره صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام ۵۱۱

درباره إنا أنزلناه فی لیل القدر و تفسیر آن ۵۱۹

در شب جمعه به [علم] ائمه علیهم السلام افزوده می شود ۵۴۱

اگر به [علم] ائمه علیهم السلام افزوده نشود آنچه نزدشان است از میان می رود ۵۴۳

ائمه علیهم السلام تمام علوم می را که برای فرشتگان و پیامبران و فرستادگان ۵۴۵

ائمه عليهم السلام وقتی خواستند بدانند، آموخته می شوند ۵۵۱

ائمه عليهم السلام می دانند که چه وقت می میرند و آنان جز به اختیار خودشان نمی میرند ۵۵۳

ائمه [عليهم السلام] علم آنچه را بوده و آنچه را می شود، دارند و چیزی بر آنان. . . ۵۵۷.

خداوند عزّتمند به پیامبرش علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را. . . ۵۶۳.

جهات علوم ائمه عليهم السلام ۵۶۵

همانا ائمه عليهم السلام به هر مردی سود و زیانش را خبر می دادند ۵۶۷

اگر رازشان را حفظ می کردند ۵۶۷

امر دین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به ائمه عليهم السلام سپرده شده است ۵۶۹

در این که ائمه [عليهم السلام] به چه کسانی از گذشتگان شبیه اند و ناروا بودن. . . ۵۷۷.

ائمه عليهم السلام سخن گفته شده مفهّم هستند ۵۸۱

ص: ۹

بیان ارواحی که در ائمه عليهم السلام است ۵۸۵

روحی که خداوند با آن ائمه عليهم السلام را استوار می کند ۵۸۷

زمانی که امام به تمام علوم امام پیش از خود آگاه می شود ۵۹۱

همانا ائمه در علم و شجاعت و اطاعت برابرند ۵۹۳

همانا امام علیه السلام امام پس از خودش را می شناسد. و این سخن خداوند. . . ۵۹۵.

امامت پیمان خداوند شکوهمند است که از یکی به دیگری عليهم السلام وصیت شده است ۵۹۷

ائمه عليهم السلام جز با پیمان خداوند عزّتمند کاری نکردند و نمی کنند. . . ۶۰۱.

اموری که حجّت امام علیه السلام را ثابت می کند ۶۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار مترجم

اشاره

حدیث در فرهنگ شکوهمند اسلام همواره از جایگاه والا و ارزشمندی برخوردار بوده است. مسلمانان به ویژه شیعیان-با مدنظر قرار دادن حدیث ثقلین-اهتمام ویژه ای به آن داشتند و برای تحقّق بخشیدن به سفارش هدایتگر و روشنگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به اهل بیت علیهم السّلام و سخنان گهربار و تابناک آنان تمسّک جسته و برای حل مشکلات فکری و فقهی و اعتقادی و اخلاقی و معضلات اجتماعی و قضائی به آن چشمه پاک و زلال روی آوردند و با بهره گیری از آن منبع عظیم به ساماندهی یک زندگی خردمندانه و حکیمانه پرداختند که امروزه شاهدیم که چگونه همه دلها را به اسلام ناب محمدی متوجّه نموده اند و عطر دل انگیز آن را در سراسر جهان پراکنده اند آنچنان که امیدهای تازه در افق های دور نمایان گشته است و مشتاقان حقیقت هرروز بهتر از دیروز به سخنان سرنوشت ساز پیشوایان اسلام پی می برند و مکتب تشیع را به عنوان تنها مذهب پاسخگو برمی گزینند و به این گزینش نیز افتخار می کنند.

این همه نیست مگر در سایه تلاش های خالصانه و صادقانه فرزندان شیعیه و حدیث شناسان و حدیث نویسان و حافظان و محافظان گفتارهای پربر و سخنان گوهربر چهارده معصوم علیهم السّلام.

و این همه تلاش خالصانه نیست مگر به خاطر اینکه چهارده معصوم علیهم السّلام در راستای قرآن کریم سخن گفته اند و سخنانشان رنگی از وحی الهی و بویی از کلام آسمانی دارد و زمینانی که فرمایشات آن بزرگواران را به کار بسته اند آسمانی گشته اند و از هوای نفس و وسوسه های شیطانی و زرق و برق دنیا فریبکار رسته اند. آری، احادیث این بزرگواران آنچنان در اوج شیوایی و زیبایی و تأثیرگذاری قرار گرفته که هیچ سخنی با آن توان برابری ندارد. چرا که گویندگان آنها خود انسانهای الهی بوده اند که همتایی در عالم بشریت برای آنان سراغ نداریم و پیروانان آن پیشوایان نیز در علم و عمل بی نظیرند و برای گسترش افکار آنان تمام امکانات فکری و جسمی خود را به کار گرفته اند و از دستاوردهای مکتب تشیع با جان و دل حفاظت نموده اند و تا پای جان کوشیده اند و با خون سرخ خویش از سخنان سبز آنان پاسداری کرده اند. خدمت همه این وارستگان

مؤلف کتاب ارزنده «کافی» رئیس المحدثین مرحوم ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی است. او از علمای بزرگ زمان غیبت صغری بود و چون شیعه و سنی در دریافت فتوی به ایشان مراجعه می کردند به «ثقه الاسلام» شهرت یافته است و برای اولین بار در جهان اسلام این لقب را از آن خود ساخته است.

ثقه الاسلام کلینی در کلین-یکی از روستاهای شهر ری-چشم به جهان گشود و در سال ۳۲۹ ه ق، که سال شروع غیبت کبری بود در شهر بغداد چشم از جهان فروبست و در همان شهر به خاک سپرده شد.

شیخ کلینی عمر افتخار آمیز هفتادساله خود را در عصر نواب اربعه امام عصر (عج) سپری کرد. لذا با مشکلات فکری و نیازهای عقیدتی و معنوی شیعیان به طور کامل آشنا بود و برای همین است که توانسته با تلاش بیست ساله خود کتاب ارزشمند «کافی» را پدید آورد و در دسترس شیعیان قرار دهد و استقبال همگان از این کتاب نشانگر پاسخگو بودن آن به مشکلات فکری و معنوی آنهاست.

مرحوم ثقه الاسلام کلینی در پاسخ یکی از شیعیان چنین نگاشته و انگیزه خود را از تألیف «کافی» بیان کرده است: «... تو یادآور شدی که مطالبی برایت سخت و مشکل شده که به سبب اختلاف روایت های وارد شده در آنها، حقیقت های آنها را در نمی یابی و می دانی که اختلاف به جهت اختلاف در علل و اسباب آن است و به دانشمندی که در این باره به دانشش اعتماد داشته باشی دسترسی نداری تا با وی به صحبت و گفتگو پردازی، و گفتمی که دوست داری کتابی داشته باشی که همه رشته های علم دین در آن گرد آمده باشد آنگونه که دانشجو را بی نیاز سازد و هدایت خواه به آن مراجعه کند و آن کس که علم دین و عمل به اخبار درست امامان راست پیشه و سنت های استوار مورد عمل را خواهد از آن کتاب برگیرد و واجبات خدا و سنت پیامبر براساس آن کتاب انجام گیرد و گفتمی اگر چنین کتابی باشد امیدوارم خدای فرازمنند با یاری و توفیق خویش، برادران و هم مذهبمان ما را به صلاح آرد و به سوی رهبران خود سوق دهد... خدای را سپاس که گردآوری کتابی را که خواستی، میسر کرد. امیدوارم چنان باشد که خواستی. اگر در آن کوتاهی شده باشد در نیت خیرخواهی ما کوتاهی نبوده است؛ چون خیرخواهی برادران و هم مذهبمان بر ما واجب است و نیز امید داریم که با مردم این زمان و برجای ماندگان آنها که تا پایان دنیا از این کتاب استفاده و به آن عمل می کنند در پاداش ایشان شریک باشیم...» [کافی ۱/۳۰ و ۳۱].

ص: ۱۲

کتاب کافی در سه قسمت «اصول کافی»، «فروع کافی» و «روضه کافی» نگارش یافته و حدود شانزده هزار حدیث در آن گنجانده شده است. اینک ترجمه «اصول کافی» را پیش روی دارید که بیشتر احادیث اعتقادی و اخلاقی را در بر گرفته است.

در میان کتاب های حدیثی شیعه، چهار کتاب بیشتر شایان توجه و اعتماد بوده است که به «کتب اربعه» معروف اند. این کتب چهارگانه عبارتند از: کافی کلینی (وفات):

۳۲۹ ه ق، من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق (وفات: ۳۸۱ ه ق)، استبصار و تهذیب الاحکام شیخ طوسی (وفات: ۴۶۰ ه ق). ولی در بین این کتابها، «کافی» از جایگاه کم نظیری برخوردار است تا جایی که بعضی از علمای برجسته شیعه مانند مجلسی

اول و سید نعمت الله جزائری فرموده اند کتاب کافی به نظر مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده و مورد تحسین آن حضرت قرار گرفته است و فرموده اند: «الکافی کاف لشیعتنا»؛ کافی برای شیعیان ما کفایت می کند. [ریحانه الادب ۵/۸۱]. چه این مطلب صحت داشته باشد و چه صحت نداشته باشد، استقبال بی سابقه شیعیان به ویژه فرزندان مکتب تشیع و اعتماد عمومی به این کتاب نشانگر اهمیت ویژه آن است. چنانکه مرحوم شیخ مفید (وفات: ۴۱۳ ه ق) می فرماید: کتاب کافی در شمار شکوهمندترین کتب شیعه و سودمندترین آنهاست. مرحوم شهید اول (شهادت: ۷۸۶ ه ق) می گوید: علمای شیعه تاکنون نظیری برای کتاب کافی پدید نیاورده اند. مرحوم شهید ثانی (شهادت: ۹۶۶ ه ق) نیز می نویسد: به جان خودم سوگند! هیچ نگارنده ای نظیر کافی را به نگارش در نیاورده است. مرحوم فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ ه ق) هم می فرماید: کتاب کافی شریف ترین و کامل ترین و جامع ترین کتاب هاست. ملا-خلیل قزوینی-صاحب الصافی فی شرح الکافی-می نویسد: «هر حدیثی که در این کتاب عنوانش قال العالم باشد و باقی حدیث آخر نباشد یا مانند آنها باشد، نقل از صاحب الزمان (عج) باشد به توسط یکی از سفراء.

مگر آنکه قرینه خارجی با آن باشد. و مصنف (کلینی) رحمه الله در آن زمان بر این، اظهار نمی توانست کرد، و شاید که این کتاب مبارک به نظر اصلاح آن حجت خدا رسیده باشد و الله اعلم». [ر. ک: روضات الجنات ۶/۱۰۱-۱۱۲ چاپ بیروت].

تجلیل علما از این کتاب فراوان است. جناب محدث زاده-فرزند مرحوم شیخ عباس قمی-می فرمود: هر وقت چشم های پدرم درد می کرد کتاب کافی را می بوسید و بر دیدگانش می کشید تا درد آن بهبود یابد.

البته تجلیل و تأیید علما به این معنا نیست که حدیث ضعیف یا بی سند در این کتاب وجود ندارد بلکه دانشمندان با همه احترامی که به مرحوم کلینی و کتاب ارزنده او دارند

ص: ۱۳

بعضی احادیث آن را معتبر نمی دانند چنانکه آیت الله خویی رحمه الله می فرماید: «در کتاب کافی به ویژه «روضه کافی» احادیثی آمده که نمی توان آنها را تصدیق کرد» [معجم رجال الحدیث ۱/۳۶] آیت الله شهید سید محمد باقر صدر نیز می نویسد: «تمامی روایات کتب اربعه صحیح نیست و مؤلفان آن ها نیز چنین عقیده ای نداشتند. آنان می خواستند حدیث را تدوین نمایند لذا احادیث متناقض نیز در آن ها نقل شده است. پس لازم است قاعده سندشناسی درباره این روایات جاری گردد». [بحوث فی علم الاصول ۴/۲۸۴].

این نکته نیز شایان ذکر است که فهمیدن بعضی از احادیث کتاب کافی بسیار دشوار و سنگین است و فهم صحیح و عمیق آنها به علوم دیگری مانند علم کلام، فلسفه و عرفان نیازمند و وابسته است و برای روشن شدن آن ها باید از اساتید فن کمک گرفت. از جمله از آن احادیث می توان از روایات قضا و قدر، خوشبختی و بدبختی و مسائل توحیدی نام برد. چون هدف ما فقط ترجمه حدیث بود به شرح و توضیح آنها پرداخته ایم و اگر کسی بخواهد آن مطالب عالی را به خوبی و درستی درک نماید به کتاب های ارزنده ای که در این خصوص نگارش یافته باید مراجعه نماید از قبیل: انسان و سرنوشت استاد شهید مطهری، عدل الهی استاد مطهری، رساله قضا و قدر مرحوم حکیم دهدار، خیر الاثر در رد جبر و قدر علامه حسن زاده آملی،

کتاب الله شناسی علامه طهرانی و کتاب ارزنده اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبائی و رسائل توحیدی علامه طباطبائی و... و اگر با زبان عربی آشنایی کامل داشته باشد به کتاب های «مرآة العقول» علامه مجلسی، شرح اصول کافی ملا صدرا و شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی مراجعه نماید.

ترجمه ای که در دست شماست

اینجانب در سال ۱۳۷۶ مشغول تصحیح و تحقیق کتاب «الصابی فی شرح الکافی» ملا خلیل قزوینی بودم. این شرح به زبان فارسی نگارش یافته است و شرح و ترجمه قابل توجهی به شمار می آید ولی از آن جا که سبک ترجمه آن متعلق به عصر صفوی است برای نسل امروز زیاد مورد استفاده نمی باشد هرچند برای پژوهندگان متون حدیثی و متن های ادبی فارسی قابل استفاده و بهره برداری است. البته اینجانب نیز در ترجمه خود از آن استفاده شایان کرده ام و در معادل های فارسی از آن بهره مند شده ام. اما واقع این است کتاب کافی ترجمه های سلیس و روان به زبان فارسی امروزین می طلبد و چون دو ترجمه از آن وجود داشت که تا حدودی این خواسته را برآورده می ساخت، نیازی به ترجمه نمی دیدم اما در حین مراجعه به آنها احساس کردم می توان یک ترجمه جدید در قالب

ص: ۱۴

تازه ارایه داد چون آن دو به شرح و توضیح روایات نیز پرداخته اند که این امر هرچند امتیازی برای آنهاست ولی بعضی ها با ذوق های مختلفی که دارند شاید آن برداشت ها را نپسندند لذا ما فقط به ترجمه پرداختیم و از اظهار نظر خودداری نمودیم و افزون بر آن اینکه حدود چهل سال از ترجمه مرحوم استاد کمره ای و مرحوم دکتر مصطفوی (با همکاری جناب آقای رسولی محلاتی) می گذرد و جای آن دارد که ترجمه ای دیگر از آن صورت پذیرد. و بنده بر این باورم که این گونه آثار هرچه بیشتر ترجمه شود بهتر است که هرکس شیوه و سبک ویژه ای را در ترجمه به کار می گیرد و هر خواننده ای ذوق خاصی را دارا است که براساس آن در شناسایی ترجمه مورد نظرش انتخابگر و مختار خواهد بود و ترجمه از حالت انحصاری خارج خواهد شد و این نیز بدیهی است که ارایه ترجمه های متعدّد از متون حدیثی به غنای فرهنگ دینی در زبان فارسی یاری شایان می رساند. همانطور که ترجمه های متعدّد از قرآن کریم و نهج البلاغه جای خود را در جامعه ما باز کرده است و هر ترجمه ای علاقمندان و مخاطبان خاص خودش را دارد متون حدیثی نیز باید همین راهکار را در پیش بگیرد. البته مایه تأسف است که عده ای ترجمه جدید را بر نمی تابند و چنین نیازی را در جامعه کنونی کشورمان احساس نمی کنند و این مخالفت یا عدم احساس نیاز علل فراوانی دارد که بعضی از آن ها صادقانه است و بعضی مغرضانه. برخی از این دیدگاه ها هنوز به «خاتم المترجمین» بودن عده ای قائلند، لذا هر ترجمه جدیدی که پدید می آید سعی در تخریب آن دارند و آگاهانه یا ناآگاهانه به این امر مبارک که تعدّد سلیقه ها و ذوق ها را در پی دارد ضربه می زنند.

البته ترجمه جدید به این معنا نیست که زحمات مترجمان پیشین نادیده گرفته شود و با مشاهده چند اشتباه پیش پا افتاده در ترجمه آنها بی احترامی به آنان روا گردد بلکه با استفاده از زحمات پیشکسوتان و در راستای کار آنها یک ترجمه زیبا و شیوا در قالب تازه تر و رفع اشکالات آنها ارایه گردد تا نسل جوان امروز با خواندن آن احساس خستگی ننماید.

استاد محمد رضا حکیمی درباره ترجمه های متون حدیثی می فرماید: «دردا و اندوها، از این صورت های کاسبانه و پول پرستانه و مبتذل، از این چاپهای بد و حروف های کهنه، از این پشت جلد های سبک و طرح های خنک و بی معنی، از این ترجمه های پایصفحه ای تهوع آور، و از این ترجمه های تمام صفحه ای نااستوار منحنی بی ربط. و شگفتا، از اینگونه نگاهداری از دین و میراث دین و فرهنگ تشییع و کلام ائمه.

و فریادا، از این قطع رابطه که میان جوانان این روزگار و فرهنگ دینی در اینگونه عرصه ها، رخ می دهد و فریادا. . . و فریادا. . . این یادآوری هم که گهگاه می کنم، به علت

ص: ۱۵

رنج بزرگی است که از این ترجمه ها می برم، ترجمه هایی که بیشتر آنها، با کلام اصل و متین و متعالی دینی هرگز متناسب نیست. ترجمه هایی که کمترین رونقی و جذبه و شور و کششی ندارد و هیچ یک از اصول فن در آنها رعایت نشده است. ترجمه هایی که به هیچ گونه منعکس کننده حشمت و استواری و اعتلا و رسالت متن اصلی نیست. و یقین صاحبان سخن اصل از اینگونه ترجمه ای ناخشنودند، و روح آنان از این کار در رنج است» [ادبیات و تعهد در اسلام ص ۷۳].

باز ترجمه جدید به این معنا نیست که کسی که صلاحیت لازم را ندارد به این قلمرو وارد شود و یک ترجمه نارسا پدید آورد که در آن صورت خدمتی به گسترش فرهنگ اسلامی نکرده بلکه اعتماد خوانندگان را از ترجمه های جدید نیز سلب نموده است.

این نکته را یادآور شوم که بعضی از اعتراضات از آنجا نشأت می گیرد که برای عده ای مرز تألیف و ترجمه مشخص نشده است و انتظار دارند ترجمه جدید هیچ شباهتی به ترجمه های پیشین نداشته باشد در حالی که این امر در ترجمه امکان پذیر نیست چون مترجم برخلاف مؤلف، باید پایبند به متن باشد و پای خود از حریم آن بیرون نبرد اما دست مؤلف باز است و می تواند عبارت پردازی نماید و اگر داستان و رمان است شخصیت سازی نماید و نقش های ویژه ای خلق کند تا با داستانهای دیگران فرق اساسی داشته باشد و سرقت ادبی به شمار نیاید.

آیا این امر در ترجمه نیز امکان دارد؟ اگر این امر صورت پذیرد دیگر ترجمه نیست یا اگر ترجمه باشد یک ترجمه آزاد و بدون پایبند بودن به متن است مانند ترجمه مرحوم جواد فاضل از نهج البلاغه که جناب دکتر شهیدی می فرماید: «پس از شهریور ۱۳۲۰ شمسی از مرحوم جواد فاضل مجموعه ای منتشر شد که هر چند انشای آن روان می نمود، در بسیاری از موارد با سخنان امام علی علیه السلام ارتباطی نداشت» [ر. ک: مقدمه نهج البلاغه ترجمه شهیدی]، ولی نباید شباهت در ترجمه به حدی باشد که فقط فعل های جملات جابه جا گردد مگر جایی که جز این امکان و زمینه پردازی نباشد که در آن صورت دست مترجم-هرچند حرفه ای و زبردست باشد-بسته است و اگر بخواهد طور دیگری ترجمه نماید مطلب نارسا خواهد شد.

درباره شکل گرفتن ترجمه جدید افزون بر مطالب پیشین این موارد را هم می توان نام برد که در اینجا فهرست وار بیان می شود و در آینده توضیح آن به صورت مقاله تقدیم خوانندگان و پژوهندگان گرامی خواهد شد. ۱-سختگیری مترجم برای حق

قسمتی از کتاب را نیاورده باشد) ۴-قیمت نامناسب (چون ترجمه انحصاری است هر قیمت دلخواهی برای کتاب تعیین می کند) ۵-چاپ نامرغوب (حروفچینی و صفحه آرایی و نوع غذا و جلد) ۶-وابستگی های فکری مترجم به یک جریان خاص عقیدتی ۷-سلیس و روان نبودن ترجمه های قبلی یا برخوردار نبودن از فارسی امروزی ۸-همخوانی نداشتن عرضه و تقاضا (مثلا از یک ترجمه ده هزار جلد چاپ بشود فروش می رود ولی ناشر قدرت چاپ آن تیراژ را ندارد لذا کمبود در بازار احساس می شود و ناشر دیگر ترجمه جدیدی به بازار می آورد) ۹-در دسترس نبودن کتاب (مثلا کتابهایی که ناشران تهرانی چاپ کرده اند ناشران قمی به راحتی و به سرعت نمی توانند آنها را تهیه کنند لذا وقتی ناشر قمی ترجمه جدیدی ارائه می دهد از آن استقبال می گردد). ۱۰-ترجمه براساس آخرین چاپ و ویرایش و تحقیق شده کتاب.

ما تمام سعی خود را در ترجمه کتاب شریف کافی به کار گرفتیم تا ترجمه ای سلیس و روان برای خوانندگان و مشتاقان مکتب اهل بیت علیهم السلام تقدیم نماییم و به معادل یابی و معادل سازی و انتخاب واژه های خوش نما پرداختیم و برای احادیث نیز شماره مسلسل گذاردیم و نمایه آیات و روایات و اشعار را در پایان هر جلد آن آوردیم تا یافتن حدیث مورد نظر به راحتی و آسانی صورت پذیرد و در پایان هر جلد فهرست عربی آن را نیز گنجاندیم تا کسانی که ابواب کافی را با نام های عربی جستجو می کنند به راحتی به آن دست یابند. ترجمه ما براساس نسخه اعراب گذاری و تصحیح شده حضرت علامه حسن زاده آملی است که اولین بار در سال ۱۳۴۷ شمسی صورت گرفته و به چاپ رسیده است.

امیدوارم کوششی که در راه فراهم آوردن یک ترجمه قابل قبول انجام گرفته سودمند باشد و در پیشگاه خداوند متعال پذیرفته آید و مورد پسند خوانندگان گرامی قرار گیرد.

و کاستی هایی که در این ترجمه می بینید بزرگوارانه بر ما ببخشید و خطاهای آن را گوشزد فرمایید تا در چاپهای بعدی اصلاح گردد. و در خاتمه بر خود لازم می دانم که از همه برادران عزیز که در آماده سازی و ویرایش و نمونه خوانی و تایپ و صفحه آرایی این ترجمه ما را یاری رساندند تشکر نمایم و از همت و دقت و حسن سلیقه مدیر محترم کتابسرای قائم (عج) جناب آقای راستائی تشکر نمایم و از درگاه پروردگار خواستارم که برکات و اثرات سازنده این کتاب را نصیب ما و خوانندگان محترم بفرماید و از خداوند فرازمند توفیقات روزافزون همگان را در خدمت به مکتب تشیع خواستارم.

حوزه علمیّه قم - بهار ۱۳۸۳

صادق حسن زاده

الحمد لله المحمود لنعمته، المعبود لقدرته، المطاع في سلطانه، المرهوب لجلاله، المرغوب إليه فيما عنده، النافذ أمره في جميع خلقه، علا فاستعلى و دنى فتعالى، و ارتفع فوق كل منظر؛ الذي لا بدء لأوليته و لا غاية لأزليته، القائم قبل الأشياء و الدائم الذي به قوامها، و القاهر المذى لا- يؤوده حفظها، و القادر المذى بعظمته تفرّد بالملكوت و بقدرته توخّد بالجبروت و بحكمته أظهر حججه على خلقه.

اخترع الأشياء إنشاء و ابتدعها ابتداء بقدرته و حكمته، لا من شيء فيبطل الإختراع و لا لعله فلا يصحّ الإبتداع، خلق ما شاء كيف شاء، متوخيّداً بذلك لإظهار حكمته و حقيقه ربوبيته. لا تضبطه العقول، و لا تبلغه الأوهام، و لا تدركه الأبصار، و لا يحيط به مقدار، عجزت دونه العبارة، و كلّت دونه الأبصار، و ضلّ فيه تصارييف الصّفات، احتجب بغير حجاب محجوب، و استتر بغير ستر مستور.

عرف بغير رؤيه و وصف بغير صوره و نعت بغير جسم، لا- إله إلا- الله الكبير المتعال، ضلّت الأوهام عن بلوغ كنهه، و ذهلت العقول أن تبلغ غايه نهايته، لا يبلغه حدّ وهم و لا يدركه نفاذ بصر و هو السميع العليم، احتجّ على خلقه برسله

ص: ١٨

پیشگفتار مؤلف

به نام خداوند رحمتگر مهربان

ستایش خدای را که برای نعمتش، ستایش و برای قدرتش، پرستش شده است؛ در سلطنت خویش، فرمانرواست. و به خاطر شکوهمندی اش از او بیم دارند.

به آنچه نزد اوست، رغبت شده؛ فرمانش بر همه آفریدگان جاری است. فرازمنند است در نهایت فرازمنندی و نزدیک است در عین حال در اوج بلندی و از چشم انداز گسترده بینندگان فرارفته است. آنکه نخستین بودنش را آغازی و ازلی بودنش را پایانی نیست. پیش از همه چیز برجا بوده و همیشه نگهدار آنهاست. چیره گری که نگهداری همه چیز، خسته اش نکند و توانایی که به سبب عظمتش در سلطه آسمانی یگانه و به سبب نیرویش در قدرت نمایی و عظمت یکتاست. با کاردانی و حکمت خود آیاتش را بر آفریدگانش هویدا ساخت. همه چیز را بدون داشتن نظیر آفرید و با نیرو و کاردانی خویش، نقشه آنها را آغاز کرد. ماده ای نبود تا اختراع باطل شود و علتی نداشت تا نوآوری درست نیاید. آنچه را خواست آن گونه که مورد نظرش بود آفرید. برای نمایاندن فرزاندگی و حقیقت پروردگاریش در این آفرینش، یکتاست. خردها او را فرانگیرند. اندیشه ها به او نرسند و دیدگان او را درنیابند و اندازه بر او احاطه نکند. بیان از وصفش ناتوان و دیدگان در آستانش نابینا و هرگونه توصیفی در مقامش نارساست. بی پرده نهان و بی مانع پنهان است. نادیده، شناخته شده و بی شکل، توصیف گشته و بی کالبد تعریف شده است. معبودی جز خداوند بزرگ و فرازمنند نیست. خیال ها از رسیدن به حقیقتش حیران و خردها از درک نهایتش سرگردانند. خیال تیزگام هرگز به وی نرسد و دیده پرنفوذ درکش نکند و او شنوا و داناست. با فرستادگانش بر آفریدگان حجت آورد

و أوضح الأمور بدلائله و ابتعث الرّسل مبشّرين و منذرين، ليهلك من هلك عن بينه و يحيى من حيّ عن بينه، و ليعقل العباد عن ربّهم ما جهلوه فيعرفوه بربوبيتته بعد ما أنكروه و يوحيّ دوه بالالهيّته بعد ما أضدّوه، أحمده حمدا يشفى النّفوس و يبلغ رضاه و يؤدّي شكر ما وصل إلينا من سوابغ النّعماء و جزيل الآلاء و جميل البلاء.

و أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له إلها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا. و أشهد أن محمّدا صلّى الله عليه و آله و سلّم عبد انتجبه و رسول ابتعثه على حين فتره من الرّسل و طول هجعه من الأمم و انبساط من الجهل و اعتراض من الفتنة و انتقاض من المبرم، و عمى عن الحقّ و اعتساف من الجور و امتحاق من الدّين، و أنزل إليه الكتاب، فيه البيان و التّبيان قرآناً عزّيباً غير ذي عوجٍ لعلّهم يتّقون. قد بينه للناس و نهجه بعلم قد فصّله و دين قد أوضحه و فرائض قد أوجبها و أمور قد كشفها لخلقه و أعلنها، فيها دلالة إلى النّجاه و معالم تدعو إلى هداة.

فبلغ صلّى الله عليه و آله و سلّم ما أرسل به و صدع بما أمر، و أدّى ما حمّل من أثقال النّبوه، و صبر لرّبّه و جاهد في سبيله و نصح لأمتّه و دعاهم إلى النّجاه و حثّهم على الذّكر و دلّهم على سبيل الهدى من بعده بمنهج و دواع أسيس للعباد أساسها، و منار رفع لهم أعلامها، لكيلا يضلّوا من بعده و كان بهم رؤوفا رحيمًا.

فلما انقضت مدّته و استكملت أيامه، توفّاه الله و قبضه إليه و هو عند الله مرضىّ عمله، وافر حظّه، عظيم خطره، فمضى صلّى الله عليه و آله و سلّم و خلف في أمته كتاب الله و وصيّيه أمير المؤمنين و إمام المتّقين صلوات الله عليه، صاحبين مؤتلفين، يشهد كلّ واحد منهما لصاحبه بالتّصديق، ينطق الإمام عن الله في الكتاب بما

و هر امری را با دلایل روشن ساخت. پیامبران را بشارتگر و اندازگر فرستاد تا هر که هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و هر که زنده باشد با دلیلی روشن زنده ماند و تا بندگان آنچه نمی دانند از پروردگارشان دریابند و به پروردگارش پس از آنکه انکار کردند، معترف شوند و پس از آنکه انبازی برایش می پنداشتند به یکتایی اش بگرایند. انسان او را ستایم که درمان روان ها، مایه خرسندیش گردد و شکرانه نعمت های فراگیر و فراوان و آزمایش نیک او فراهم آید.

گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی انباز نیست؛ خدایی یکتا، یگانه، بی نیاز که همسری نگیرد و فرزندی نیاورد و گواهی دهم محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بنده ای است که او را برگزید و فرستاده ای است که او را هنگام گسستگی فرستادگان و خواب دراز امت ها و گسترش نادانی و ظاهر شدن فتنه و گسستن اساس محکم و کوری از دریافت حق و فشار ستم و از بین رفتن دین و دیانت، برانگیخت و قرآن را به سویی فرستاد که در آن بیان و روشنگری حقیقت است (قرآنی عربی، بی هیچ کژی؛ باشد که آنان راه تقوا پویند) [سوره زمر (۳۹): ۲۸] قرآن را برای مردم بیان و روشن کرد با برنامه ای که تشریحش فرمود و با دینی که توضیحش داد و دستورهایی که آن را لازم شمرد و امور دیگری که برای آفریدگانش آشکار و هویدا ساخت. در آن امور، راهنمایی به سوی رهائی و نشانه هایی دعوت به ره یافتگی است.

پیغمبر هم رسالت خویش را تبلیغ کرد و دستوری که دریافتی بود آشکار ساخت و تکلیفش را که بار نبوت بود به منزل مقصود رسانید و برای (خشنودی) پروردگارش شکیبایی پیشه کرد و در راهش کوشید و امتش را اندرز داد و به راه نجاتشان فراخواند و به یاد خدا واداشت و برای پس از خود هم ایشان را به راه هدایت رهنمون ساخت با راه های روشن و انگیزه هایی که برای بنندگان پی ریزی کرد و پرچم های مناره های روشن (امامان) را برایشان برافراشت تا پس از او گمراه نگردند؛ چون به همه آنان دلسوز و مهربان بود.

چون روزگارش سپری و عمرش به پایان رسید، خداوند جانش را گرفت و به سوی خود برد در حالی که نزد خدا، کردارش پسندیده و بهره اش

بسیار و جایگاهش فراز بود. او درگذشت و در میان امتش، کتاب خدا و جانشینش امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزگاران را که درود خداوند بر او باد برجای گذاشت که دو یار همدم بودند و هریک گواه درستی دیگری بود. خدا آنچه را بر

ص: ۲۱

أوجب الله فيه على العباد من طاعته و طاعة الإمام و ولايته و واجب حقه، الذي أراد من استكمال دينه و إظهار أمره و الاحتجاج بحججه و الإستضاء بنوره، في معادن أهل صفوته و مصطفى أهل خيرته و أوضح الله بأئمة الهدى من أهل بيت نبينا صلى الله عليه و آله و سلم عن دينه و أبلغ بهم عن سبيل مناهجه و فتح بهم عن باطن ينابيع علمه، جعلهم مسالك لمعرفة و معالم لدينه و حجبا بينه و بين خلقه و الباب المؤدى إلى معرفه حقه، و أطلعهم على المكنون من غيب سره.

كلما مضى منهم إمام، نصب لخلق من عقبه إماما بينا، و هاديا تبرا، و إماما قيما، يهدون بالحق و به يعدلون، حجج الله و دعائه و رعاته على خلقه، تدین بهديهم العباد، و تستهل بنورهم البلاد، و جعلهم الله حياه للأنام و مصايح للظلام و مفاتيح للكلام و دعائم للإسلام و جعل نظام طاعته و تمام فرضه التسليم لهم فيما علم، و الرد إليهم فيما جهل و حظر على غيرهم التهجم على القول بما يجهلون و منعهم جحد ما لا يعلمون، لما أراد تبارك و تعالى من استنقاذ من شاء من خلقه، من ملات الظلم و مغشيات بهم و صلى الله على محمد و أهل بيته الأخيار الذين أذهب الله عنهم الرجس [أهل البيت] و طهرهم تطهيرا.

أمّا بعد فقد فهمت يا أخی ما شكوت من اصطلاح أهل دهرنا على الجهالة، و توازرهم و سعيهم في عماره طرقها و مباينتهم العلم و أهله، حتى كاد العلم معهم أن يآزر كله و ينقطع مواده، لما قد رضوا أن يستندوا إلى الجهل و يضیعوا العلم و أهله. و سألت: هل يسع الناس المقام على الجهالة و التدين بغير علم، إذا كانوا داخلين في الدين مقرين بجميع أموره على جهة الإستحسان و النشوء عليه و التقليد للأباء و الأسلاف و الكبراء و الإتكاء على عقولهم في دقيق الأشياء و جليلها.

ص: ۲۲

بندگان در قرآن واجب نموده، امام از سوی خدا بیان می کند؛ همچون فرمانبری از خدا و فرمانبری از امام و پیروی از امام و مهرورزی با او حق لازم وی که به وسیله آن خدا خواست دینش را به کمال رساند و امرش را آشکار سازد و با حجت های خویش برهان آرد و از نورش همگان پرتو گیرند؛ نوری که در گنجینه های برگزیدگانش و نیکان برگزیده اش می باشد.

خدا به وسیله پیشوایان هدایت که خاندان پیامبر ما می باشند، دینش را آشکار نمود و راه های راست خود را روشن ساخت و حقیقت چشمه های دانش خویش را برگشود. ایشان را راه های شناختش و نشانه های دینش و دربانان میان خود و آفریدگانش و درب رساننده به حقیقت قرار داد و رازهای نهان و سر به مهر خویش را بر آنان نمایاند.

هرگاه یکی از آن امامان درمی گذشت در پی اش امامی روشنگر و هدایتگری فروزان و پیشوایی نگهدار برمی نهاد. همگی به حق ره می نمودند و به حق حکم می کردند. ایشان حجت های خدا و فراخوانندگان به سویش و سرپرستان آفریدگانش بودند تا بندگان به رهبری ایشان دینداری کنند و شهرها با نور دانش آنان نورباران شود. خداوند ایشان را مایه زندگی و بیداری خفتگان و چراغ های تاریکی و کلیدهای سخنوری و ستون های اسلام نهاد و آیین فرمانبری و همه فرامین واجب خویش را در احکامی که معلوم است در پذیرفتن از آنان قرار داد و در آنچه نامعلوم است در ارجاع دادن به آنها مقرر داشت و دیگران را بازداشت که در آنچه نمی دانند از امامان پیش افتند و نظر دهند و می دانند انکار ورزند؛ چون خدای فرازند خواسته است که از آفریدگانش هر که را خواهد از تاریکی های بدبختی آور و پیچیدگی های در نهان، رهایی بخشد. درود خدا بر محمد و خاندان نیکش که پلیدی را از آنها برده و به نیکی پاکشان ساخته است.

اما بعد؛ ای برادر آگاه شدم که از مردم زمان ما شکوه نمودی که ایشان بر نادانی با هم سازش کرده اند و در آبادانی راه های نادانی و دوری شان از دانش دانشمندان همدست و کوشایند انسان که نزدیک است دانش به کلی از میانشان برود و ریشه کن گردد؛ چرا که ایشان بر فراخوانی نادانی به سوی خویش و تباه ساختن دانش و دانشمندان خشنود شده اند و پرسیدی: آیا شایسته باشد که مردم بر نادانی پایدار مانند و ناآگاهانه دیندار باشند؟ چون [در ظاهر] دین را پذیرفته اند؛ ولی فرامین و احکامش را به دلخواه خویش و عادت و پیروی از پدران و نیاکان و بزرگان پذیرفته اند و در مسائیل پیچیده و بزرگ به خرد خود تکیه کرده اند.

ص: ۲۳

فاعلم يا أخى رحمك الله أنّ الله تبارك و تعالى خلق عباده خلقه منفصله من البهائم فى الفطن و العقول المركبه فيهم، محتمله للأمر و النهى و جعلهم جلّ ذكره صنفين: صنفا منهم أهل الصّحّه و السّلامه و صنفا منهم أهل الضّرر و الزّمانه، فخصّ أهل الصّحّه و السّلامه بالأمر و النهى بعد ما أكمل لهم آله التّكليف و وضع التّكليف عن أهل الزّمانه و الضّرر إذ قد خلقهم خلقه غير محتمله للأدب و التّعليم و جعل عزّ و جلّ سبب بقائهم أهل الصّحّه و السّلامه و جعل بقاء أهل الصّحّه و السّلامه بالأدب و التّعليم، فلو كانت الجهاله جائزه لأهل الصّحّه و السّلامه لجاز وضع التّكليف عنهم و فى جواز ذلك بطلان الكتب و الرّسل و الآداب، و فى رفع الكتب و الرّسل و الآداب فساد التّديبير و الرّجوع إلى قول أهل الدّهر، فوجب فى عدل الله عزّ و جلّ و حكمته أن يخصّ من خلق من خلقه خلقه محتمله للأمر و النهى بالأمر و النهى لئلا يكونوا سدى مهملين، و ليعظّموه و يوحدوه و يقرّو اله بالربوبيّه و ليعلموا أنّه خالقهم و رازقهم، إذ شواهد ربوبيّته داله ظاهره و حججه تيره واضحه و أعلامه لائحته، تدعوهم إلى توحيد الله عزّ و جلّ و تشهد على أنفسها لصانعها بالربوبيّه و الإلهيه لما فيها من آثار صنعه و عجائب تدبيره، فندبهم إلى معرفته لئلا- يبيح لهم أن يجهلوه و يجهلوا دينه و أحكامه لأنّ الحكيم لا- يبيح الجهل به و الإنكار لدينه، فقال جلّ ثناؤه: أَلَمْ يُوْحَدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَقَالَ: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ فكَانُوا مَحْضُورِينَ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ،

مأمورین بقول الحق، غیر مرخص لهم فی المقام علی الجهل، أمرهم بالسؤال و التّفقه فی الدّین فقال: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ وَ قَالَ: فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ص: ۲۴

پس بدان ای برادر! خدایت رحمت کند-همانا خداوند فرازمنند به سبب هوش و خردی که در آفرینش بندگانش آمیخت، ایشان را از چارپایان گسسته داشت و پذیرنده امر و نهی الهی قرار داد و آنها را دو دسته ساخت، دسته ای تندرست و سلامت و دسته دیگر زیانمند و از کارافتاده؛ پس مردمان تندرست و سالم را پس از آنکه ابزار تکلیف آنها را به کمال رساند به امر و نهی الهی ویژه داشت و تکلیف را از زیانمندان و از کارافتادگان برداشت؛ زیرا آفرینش آنان را به گونه ای قرار داد که نمی توانند ادب اندوزند و دانش آموزند و خداوند گرامی و بزرگ مردم تندرست سالم را سبب بقای آنها نهاد و بقای تندرستان و سالمان را به ادب اندوزی و دانش آموزی قرار داد. اگر برای سالمان، نادانی شایسته بود، روا بود که تکلیف از ایشان برداشته شود و در آن صورت، فروفورستاده شدن کتاب های آسمانی، پیامبران و دستورها بیهوده بود و ثمره بیهودگی کتاب های آسمانی و پیامبران و دستورها، تباهی تدبیر الهی و بازگشت به عقیده طبیعت گرایان است؛ پس بنابر عدالت و حکمت الهی واجب آید که خدا آفریده ای را که قابل تکلیف آفریده، به امر و نهی ویژه دارد [و بر ایشان امر و نهی کند] تا وجود ایشان بیهوده و به خود وانهاده نباشد و او را بزرگوار دانند و یکتا خوانند و به پروردگارش اعتراف کنند و بدانند که او آفریننده و روزی دهنده ایشان است؛ چرا که گواهان پروردگارش، نمایان و آشکار و حجت هایش تابان و روشن و نشانه هایش، فروزان است. مردم را به یگانگی خدای گرامی و بزرگ فراخواند و با وجود خویش به پروردگاری و یگانگی آفریننده خویش گواهی دهند؛ زیرا آثار صنع خدا و شگفتی های تدبیرش در وجود آنها نمایان است. خدا نیز مردم را به شناخت خویش فراخواند تا نشناختن خود و دین و احکامش را بر مردم روا نداشته باشد؛ چون شخص فرزانه، نادانی در دینش و انکارورزی در آن. پس [به این سبب] خدا-ستایشش بزرگ باد-فرموده است: (مگر در کتاب از آنها پیمان گرفته نشد که درباره خداوند جز حق نگویند) [سوره اعراف (۷): ۱۶۹] و نیز فرمود: (بلکه دروغ شمردند چیزی را که به دانش آن احاطه ندارند) [سوره یونس (۱۰): ۳۹]؛ پس وظیفه مردم، تنها در امر و نهی الهی است و به انجام گفتار حق دستور یافته اند و پایداری بر نادانی را اجازه ندارند. خدا مردم را به پرسیدن نیک فهمی در دین فرمان داد و فرمود: (چرا از هر گروه ایشان، دسته ای سفر نکنند تا در امر دین، دانش اندوزند و وقتی باز گشتند، قوم خود را بیم دهند.) [سوره توبه (۹): ۱۲۲] و نیز فرمود: (اگر خودتان نمی دانید از اهل ذکر (دانشمندان اهل کتاب) برسید.) [سوره نحل (۱۶): ۴۳]

ص: ۲۵

فلو كان يسع أهل الصّيحَةِ و السّلامه المقام علی الجهل، لما أمرهم بالسؤال و لم يكن يحتاج إلى بعثه الرّسل بالكتب و الآداب و كانوا يكونون عند ذلك بمنزله البهائم و منزله أهل الضّرر و الرّمانه، و لو كانوا كذلك لما بقوا طرفه عين، فلمّا لم يجز بقاؤهم إلّا بالأدب و التّعليم وجب أنّه لا بدّ لكلّ صحيح الخلقه كامل الآله من مؤدّب و دليل و مشير و آمر و ناه و أدب و تعليم و سؤال و مسأله.

فأحقّ ما اقتبسّه العاقل و التمسّه المتدبّر الفطن و سعى له الموقّق المصيب العلم بالدّين و معرفه ما استعبد الله به خلقه من توحیده

و شرائعه و أحكامه و أمره و نهیه و زواجره و آدابہ، إذ كانت الحجّہ ثابتہ و التّکلیف لازما و العمر یسیرا و التّسویف غیر مقبول و الشرط من اللّٰه جلّ ذکره فیما استعبد به خلقه أن یؤدّوا جمیع فرائضه بعلم و یقین و بصیره لیكون المؤدّی لها محمودا عند ربّه مستوجبا لثوابه و عظیم جزائه لأنّ اللّٰذی یؤدّی بغير علم و بصیره لا یدری ما یؤدّی و لا یدری إلی من یؤدّی.

و إذا كان جاهلا لم یکن علی ثقہ ممّا أدّی، و لا مصدّقا، لأنّ المصدّق لا یكون مصدّقا حتّٰی یكون عارفا بما صدّق به من غیر شکّ و لا شبهه لأنّ الشّاكّ لا یكون له من الرّغبه و الرّهبه و الخضوع و التّقرب مثل ما یكون من العالم المستیقن. و قد قال اللّٰه عزّ و جلّ: إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ فصارت الشّهاده مقبوله لعلّه العلم بالشّهاده، و لو لا العلم بالشّهاده لم تكن الشّهاده مقبوله و الأمر فی الشّاكّ المؤدّی بغير علم و بصیره إلی اللّٰه جلّ ذکره إن شاء تطوّل علیہ فقبل عمله و إن شاء ردّ علیہ لأنّ الشرط علیہ من اللّٰه أن یؤدّی المفروض بعلم و بصیره و یقین کیلا یكونوا ممّن وصفه اللّٰه فقال تبارک و تعالی: وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰی حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ

ص: ۲۶

اگر برای افراد سالم، پایداری بر نادانی روا بود، ایشان را به پرستش دستور نمی دادند و به فرستادن پیامبران با کتاب ها و دستورها نیازی نبود و در این صورت مردم، بسان چهارپایان و بسان زیانمندان و از کارافتادگان بودند و اگر چنین بودند به قدر چشم برهم نهادنی بر جای نمی ماندند و چون بقایشان جز به ادب اندوزی و دانش آموزی نباشد، لازم است که به ناچار هر که سالم و ابزار تکلیفش کامل است ادب آموزنده و راهنما و مشاور و دستوردهنده و بازدارنده ای داشته باشد و راه ادب اندوزی و دانش آموزی و پرسیدن و جویدن را در پی گیرد.

پس سزاوارترین چیزی که خردورز برگردد و اندیشمند هوشیار آن را جوید و شخص توفیق یافته در آن کوشد، دانش دین و شناختن شیوه پرستشی است که خدا از آفریدگانش خواسته است که آن شیوه، یکتانگاری خدا، قوانین، فرامین، امر و نهی، بازداری ها و دستورها می باشد؛ زیرا حجّت، استوار و تکلیف، پایدار و عمر کوتاه و تأخیر، ناپذیرفته است و در روش پرستشی که خدا-یادش گرامی و بزرگ باد- از آفریدگانش خواسته، شرط است که مردم همه واجباتش را با علم و یقین و بینش به جای آورند تا انجام دهنده آنها نزد پروردگار، پسندیده و سزاوار ثواب و پاداش بزرگ او گردد؛ چون کسی که بی دانش و بینش کاری را به جای آرد، نمی داند که چه می کند و برای چه کسی به جای می آورد و چون نادان است، بر کار خویش اطمینان ندارد و آن را درست نمی انگارد؛ زیرا تا کسی به آنچه تصدیق کرده بدون گمان و تردید شناخت نداشته باشد، او را تصدیق کننده نگویند؛ چرا که تردیدگر، شوق و ترس و فروتنی و تقوی بسان دانشمند با یقین را ندارد و خدای گرامی و بزرگ فرموده است: (مگر کسانی که به حق گواهی دهند و خودشان بدانند.) [سوره زخرف (۴۳): ۸۶] پس گواهی دادن پذیرفته شد به سبب علم به گواهی، و اگر علم به گواهی نباشد، گواهی پذیرفته نیست. آن کس که با شک و بدون دانش و بینش کارش را به انجام رساند کارش با خدا-یادش بزرگ باد- است. اگر خدا خواهد با او شکیبایی کند و کردارش را پذیرد و اگر خواهد نپذیرد؛ زیرا خداوند با او شرط کرده که واجباتش را با دانش و بینش و یقین انجام دهد تا از آنان نباشد که خدای فرازمند آنان را چنین به وصف آورده. و فرموده است: (و از جمله مردمان کسی است که خدا را با دودلی پرستد؛ پس اگر خوبی به او رسد به خداپرستی به آن آرام گیرد و اگر

أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَيَّ وَجْهَهُ حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ لِأَنَّهُ كَانَ دَاخِلًا فِيهِ بَغِيرُ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ، فَلِذَلِكَ صَارَ خُرُوجُهُ بَغِيرَ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ وَقَدْ قَالَ الْعَالَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ دَخَلَ فِي الْإِيمَانِ بَعَلِمٍ ثَبَتَ فِيهِ وَنَفَعَهُ إِيْمَانُهُ، وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بَغِيرَ عِلْمٍ خَرَجَ مِنْهُ كَمَا دَخَلَ فِيهِ». وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسَنَّهُ نَبِيَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ، وَمَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ رَدَّتْهُ الرِّجَالُ».

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتْنَةَ». وَلِهَذِهِ الْعِلَّةِ انْتَبَهَتْ عَلَى أَهْلِ دَهْرِنَا بَثُوقَ هَذِهِ الْأَدْيَانِ الْفَاسِدَةِ وَالْمَذَاهِبِ الْمَسْتَشْنَعَةِ الَّتِي قَدْ اسْتَوَفَتْ شُرَائِطَ الْكُفْرِ وَالشَّرْكَ كُلَّهَا وَذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى وَخِذْلَانِهِ، فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ وَأَنْ يَكُونَ إِيْمَانُهُ ثَابِتًا مُسْتَقْرًا، سَبَبَ لَهُ الْأَسْبَابُ الَّتِي تُوَدِّيهِ إِلَى أَنْ يَأْخُذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسَنَّهُ نَبِيَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَلِمٍ وَيَقِينٍ وَبَصِيرَةٍ، فَذَاكَ أَثْبَتَ فِي دِينِهِ مِنَ الْجِبَالِ الرُّوَاسِي، وَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ خِذْلَانَهُ وَأَنْ يَكُونَ دِينُهُ مَعَارًا مُسْتَوْدَعًا-نَعُودَ بِاللَّهِ مِنْهُ-سَبَبَ لَهُ أَسْبَابُ الْإِسْتِحْسَانِ وَالتَّقْلِيدِ وَالتَّوَابِلِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ. فَذَاكَ فِي الْمَشِيئَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَتَمَّ إِيْمَانَهُ وَإِنْ شَاءَ سَلَبَهُ إِيْمَانَهُ وَلَا يُؤْمِنُ عَلَيْهِ أَنْ يَصْبِحَ مُؤْمِنًا وَيَمْسَى كَافِرًا، أَوْ يَمْسَى مُؤْمِنًا وَيَصْبِحَ كَافِرًا، لِأَنَّهُ كَلَّمَ رَأْيَ كَبِيرًا مِنَ الْكِبَرَاءِ مَالٍ مَعَهُ وَكَلَّمَ رَأْيَ شَيْئًا اسْتَحْسَنَ ظَاهِرَهُ قَبْلَهُ، وَقَدْ قَالَ الْعَالَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبُوءَةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا-أَنْبِيَاءَ، وَخَلَقَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى الْوَصِيَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَوْصِيَاءَ، وَأَعَارَ قَوْمًا إِيْمَانًا فَإِنْ شَاءَ تَمَّمَهُ لَهُمْ وَإِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيْمَانَهُ». قَالَ: وَفِيهِمْ جَرَى قَوْلُهُ: فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ.

وَذَكَرْتُ أَنَّ أُمُورًا قَدْ أَشْكَلَتْ عَلَيْكَ، لَا تَعْرِفُ حَقَائِقَهَا لِاخْتِلَافِ الرِّوَايَةِ

أَزْمُونِي بِهِ أَوْ رَسَدَ، رَوَى بَكْرَدَانْدَ، فِي دُنْيَا وَآخِرَتِ زِيَانْكَارِ اسْت؛ اَيْنَ اسْتِ آنَ زِيَانْكَارِي أَشْكَارِ. [سُورَةُ حَجِّ (۲۲): ۱۱] چُونِ أَوْ بَدُونِ دَانِشٍ وَيَقِينٍ بِهَ دِينِ گَرُويِدِه، بِيرونِ رِفْتَنِشِ هِمَّ از دِينِ، بِي دَانِشٍ وَيَقِينِ بَاشَدِ وَ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرْمُودِه اسْت: هِرْكَهَ آگَاهاَنِهَ فِي اِيْمَانِ دَرِ آيِدِ، فِي اِنِ اسْتِوَارِ مَانَدِ وَ اِيْمَانِشِ سُوْدِشِ دِهَدِ وَ هِرْكَهَ نَاآگَاهاَنِهَ بِهَ اِنِ دَرِ آيِدِ، نَاآگَاهاَنِهَ نِيْزِ از اِنِ بَرِ آيِدِ هِمَّ چِنَانِ كِهَ نَاآگَاهاَنِهَ بِهَ اِنِ دَرِ آمَدِهَ اسْتِ وَ نِيْزِ فَرْمُود: «هِرْ كِهَ دِيْنِشِ را از كِتَابِ خِدا وَ سِنْتِ پِيْغَمْبَرِشِ-كِهَ دَرُودِ خِداوندِ بَرِ اَوْ بَادِ-بَرِ گِيْرِدِ از كُوهِ هَا اسْتِوَارْتَرِ اسْتِ وَ كَسِي كِهَ دِيْنِشِ را از دِهَانِ مَرْدَمِ گِيْرِدِ، هِمَانِ مَرْدَمِ از دِيْنِشِ بازِ گَرْدَانْدِ.» وَ نِيْزِ فَرْمُود: «هِرْ كِهَ اِمَامَتِ ما را از قُرْآنِ نَفْهَمْدِ، از فِتْنِهِ هَا دَرِ نِيَايِدِ.» وَ بَدِيْنِ جِهَتِ اسْتِ كِهَ فِي مِيْيانِ مَرْدَمِ رُوزِ گَارِ ما، كِيْشِ هَايِ باطِلِ وَ مَذَاهِبِ زِشْتِي كِهَ تَمَامِ شُرَايِطِ كُفْرِ وَ شَرْكَ را دَارَدِ، سَرِ بَرِ آوَرْدِهَ اسْتِ. اِيْنِها هِمْمِهَ بِهَ تَوْفِيقِ وَ يا نَامَهْرَبَانِي خِدايِ فَرَازَمَنْدِ بَسْتِگِيِ دَارَدِ. هِرْ كِهَ را خِدا خِوَاهَدِ تَوْفِيقِ يَابَدِ وَ اِيْمَانِشِ اسْتِوَارِ وَ بَرِجَا مَانَدِ اسْبَابِي بَرِ اِيْشِ فَرَاهِمِ آوَرْدِ كِهَ دِيْنِشِ را از كِتَابِ خِدا وَ سِنْتِ پِيْغَمْبَرِشِ-دَرُودِ خِدا بَرِ اَوْ وَ بَرِ خَانْدَانِشِ-با دَانِشِ يَقِيْنِ وَ بِيْنِشِ بَرِ گِيْرِدِ. اِيْنِ اسْتِ اَنَكِهَ فِي دِيْنِ خِودِ از كُوهِ هَايِ اِفْرَاشْتِه، اسْتِوَارْتَرِ اسْتِ. وَ هِرْ كِهَ را خِدا خِوَاهَدِ كِهَ وَاْرَهَدِ وَ دِيْنِشِ عَارِيْتِ وَ نَاپَايِدَارِ بَاشَدِ-از اِيْنِ حَالَتِ بِهَ خِدا پِناهِ مِي بَرِيْمِ-بَرِ اِيْشِ زَمِيْنِهِ هَايِ دَلِ خِوَاهَانِهَ وَ پِيْرُويِ كُورِ كُورَانِهَ وَ تَأْوِيْلِ بِي دَانِشِ وَ بِيْنِشِ فَرَاهِمِ سَازَدِ.

بِهَ خِوَاَسْتِ خِدايِ فَرَازَمَنْدِ بَسْتِگِيِ دَارَدِ؛ اِگَرِ خِوَاهَدِ اِيْمَانِ نَاقِصِشِ را بِهَ كِمَالِ رِساَنَدِ وَ اِگَرِ خِوَاهَدِ از اَوْ بازِ سْتَانَدِ. وَ فِي اِمَانِ

نیست که سحرگاه مؤمن و شب هنگام کافر باشد یا شب هنگام مؤمن و سحرگاه کافر گردد؛ زیرا چنین شخصی هرگاه یکی از بزرگان را ببیند به او گراید و هرچه را نیک روی ببیند بپذیرد در حالی که امام علیه السلام فرموده است: خدای گرامی و بزرگ پیامبران را برای پیامبری آفرید و جز پیامبر نباشند و اوصیا را برای جانشینی آفرید و جز آن نباشد و به مردمی ایمان را عاریت داد، اگر خواهد ایمان را برای آنها به کمال رساند و اگر خواهد از آنها بازستاند و درباره اینان گفتار خدا درست است که (و ایمان برخی پابرجا و بعضی ناپایدار است) [سوره انعام (۶): ۹۸]

تو یادآور شدی که مطالبی برایت سخت و مشکل شده که به سبب اختلاف روایت های وارد شده در آنها، حقیقت های آنها را در نمی یابی و می دانی که

ص: ۲۹

فیها و انک تعلم ان اختلاف الروایه فیها لاختلاف عللها و اسبابها و انک لا تجد بحضرتک من تذاکره و تفاوضه ممن تتق بعلمه فیها و قلت انک تحب ان یكون عندک کتاب کاف یجمع [فیه] من جمیع فنون علم الدین، ما یکتفی به المتعلم و یرجع الیه المسترشد، و یأخذ منه من یرید علم الدین و العمل به بالآثار الصّحیحه عن الصادقین علیهم السلام و السینن القائمه الّتی علیها العمل و بها یؤدی فرض الله عزّ و جلّ و سنّه نبیّه صلی الله علیه و آله و سلّم، و قلت لو کان ذلک رجوت ان یكون ذلک سببا یتدارک الله [تعالی] بمعونته و توفیقه إخواننا و أهل ملتنا و یقبل بهم الی مرادهم.

یا اخی ارشدک الله انّه لا یسع احدا تمييز شیء ممّا اختلف الروایه فیها عن العلماء علیهم السلام برأیه إلا علی ما أطلقه العالم بقوله علیه السلام: «عرضوها علی کتاب الله فما وافق کتاب الله عزّ و جلّ فخذوه، و ما خالف کتاب الله فردّوه». و قوله علیه السلام:

«دعوا ما وافق القوم فإنّ الرّشد فی خلافهم». و قوله علیه السلام: «خذوا بالمجمع علیه، فإنّ المجمع علیه لا ریب فیها». و نحن لا نعرف من جمیع ذلک إلا أقلّه و لا نجد شیئا أحوط و لا أوسع من ردّ علم ذلک کله الی العالم علیه السلام و قبول ما وسع من الأمر فیہ بقوله علیه السلام: بأيّما أخذتم من باب التّسليم وسعکم. و قد یرر الله و له الحمد تألیف ما سألت و أرجو ان یكون بحیث توخّیت فمهما کان فیہ من تقصیر فلم تقصیر نیتنا فی إهداء التّصحیحه إذ كانت واجبه لإخواننا و أهل ملتنا مع ما رجونا ان نكون مشارکین لکلّ من اقتبس منه و عمل بما فیہ دهرنا هذا و فی غابره الی انقضاء الدّنیاء، إذ الرّب عزّ و جلّ واحد و الرّسول محمّد خاتم النّبیین صلوات الله و سلامه علیه و آله واحد و الشّریعه واحده و حلال محمّد حلال و حرامه حرام الی یوم القیامه. و وسّعنا قلیلا کتاب الحجّه و ان لم نکمله علی

ص: ۳۰

اختلاف به جهت اختلاف در علل و اسباب آن است و به دانشمندی که در این باره به دانشش اعتماد داشته باشی دست رسی نداری تا با وی به صحبت و گفت و گو پردازی، و گفتمی دوست داری کتابی داشته باشی که همه رشته های علم دین در آن گرد آمده آنگونه که دانشجو را بی نیاز سازد و هدایت خواه به آن مراجعه کند و آن کس که علم دین و عمل به اخبار

درست امامان راست پیشه و سنت های استوار مورد عمل را خواهد از آن کتاب برگیرد و واجبات خدا و سنت پیامبر براساس آن کتاب انجام گیرد و گفتی اگر چنین کتابی باشد امیدوارم خدای فرازمنند با یاری و توفیق خویش، برادران و هم مذهبیان ما را به صلاح آرد و به سوی رهبران خود سوق دهد.

ای برادر! -خداوند هدایت کند- بدان که برای کسی روا نباشد تا با نظر خود، روایت های مختلفی که از امامان علیهم السلام رسیده است، تشخیص دهد مگر به دستور خود امام-علیه السلام- که فرمود: «آن (روایت ها) را با قرآن بسنجید، آن را که با کتاب خدای گرامی و بزرگ مطابق است برگیرید و آن را که مخالف کتاب خداوند است، پس زیند» و فرمایش او که، آنچه مطابق با گفتار عامه است واگذارید که هدایت در مخالفت با آنان است و نیز فرمود: «روایتی که مورد پذیرش همگان است برگیرید؛ زیرا در آنچه مورد پذیرش همگان است تردیدی نیست، ما با این دستور تنها مقدار اندکی از روایت ها را تشخیص می دهیم و (درباره باقی روایت ها) راهی نمی یابیم که از بازگرداندن آن روایات به خود امام علیه السلام فراخ تر و بااحتیاطتر باشد. و دستور فراخی را که امام علیه السلام داده است بپذیریم که فرمود: «هر کدام از روایت های مختلف را که برای پذیرفتن آن، برگیرید، برایتان رواست.» خدای را سپاس که گردآوری کتابی را که خواستی، میسر کرد. امیدوارم چنان باشد که خواستی. اگر در آن کوتاهی شده باشد در نیت خیرخواهی ما کوتاهی نبوده است؛ چون خیرخواهی برادران و هم مذهبیان بر ما واجب است و نیز، امیدواریم که با مردم این زمان و برجای ماندگان آنها که تا پایان دنیا از این کتاب استفاده و به آن عمل می کنند در پاداش ایشان شریک باشیم؛ زیرا پروردگار بزرگ و گرامی یکی است و پیامبر، محمد، آخرین پیامبران-سلام و درود خداوند بر او و خاندانش باد-یکی است و شریعت یکی است و حلال محمد، حلال و حرامش، حرام است تا روز رستاخیز. ما کتاب حجت را اندکی گسترش دادیم، اگرچه آن گونه که شایسته اش بود تکمیل نکردیم؛

ص: ۳۱

استحقاقه لأننا کرهنا أن نبخس حظوظه کلها و أرجو أن یسهل الله عزّ و جلّ إمضاء ما قدّمنا من التّیّه إن تأخّر الأجل صَنّفنا کتابا أوسع و أكمل منه نوفیه حقوقه کلها إن شاء الله تعالی و به الحول و القوه و إلیه الرّغبه فی الزّیاده فی المعونه و التّوفیق. و الصّلاه علی سیدنا محمد النّبیّ و آله الطّاهرین الأخیار.

و أول ما أبدأ به و أفتح به کتابی هذا، کتاب العقل و فضائل العلم و ارتفاع درجه أهله و علوّ قدرهم و نقص الجهل و خساسة أهله و سقوط منزلتهم، إذ كان العقل هو القطب الذی علیه المدار و به یحتجّ و له الثّواب و علیه العقاب [و الله الموقّ].

ص: ۳۲

چون خوش نداشتیم که تمام بهره های آن را بکاهیم و امیدوارم که خداوند بزرگ و گرامی تحقّق نیت ما را آسان گرداند تا اگر اجل مهلت دهد، کتابی گسترده تر و کامل تر از این گردآورم که اگر خدای فرازمنند خواهد تمام حقش را به جای آورم.

نیرو و توانایی از اوست و امید فزونی یاری و توفیق به اوست و درود بر سرورمان محمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و خاندان برگزیده پاکش. نخستین کتابی که این تألیفم را با آن آغاز می کنم، کتاب عقل و فضیلت های دانش و بلندی درجه

و ارجمندی دانشمندان و نقص نادانی و پستی و بی ارزشی نادانان می باشد؛ چرا که خردمحوری است که همه چیز بر گرد آن می چرخد و به وسیله آن برهان آورده می شود و پاداش و کیفر برای آن است. [و خدا توفیق دهنده است].

ص: ۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب العقل و الجهل [۱] ۱- أخبرنا أبو جعفر محمد بن يعقوب قال: حدثني عدّه من أصحابنا منهم محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتِكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبَّ، أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ أَمَرْتُ وَإِيَّاكَ أَنْهَيْتُ وَإِيَّاكَ أَعَاقَبْتُ وَإِيَّاكَ أَثَيْبْتُ.

[۲] ۲- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن عمرو بن عثمان، عن مفضل بن صالح، عن سعد بن طريف، عن الأصمغ بن نباته، عن علي عليه السلام قال:

هبط جبرئيل على آدم عليه السلام فقال: يا آدم إني أمرت أن أخيرك واحده من ثلاث فاخترها و دع اثنتين فقال له آدم: يا جبرئيل و ما الثلاث؟ فقال: العقل و الحياء و الدين فقال آدم، إني قد اخترت العقل فقال جبرئيل للحياء و الدين: انصرفا و دعاه فقالا: يا جبرئيل إنا أمرنا أن نكون مع العقل حيث كان قال: فشأنكما و عرج.

[۳] ۳- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن بعض أصحابنا رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان قال: قلت:

ص: ۳۴

کتاب عقل و جهل

[۱] ۱- امام باقر عليه السلام فرماید: چون خداوند خرد را آفرید، او را به سخن درآورد و به او فرمود: پیش آی، پس پیش آمد؛ سپس گفت: باز گرد، پس باز گشت؛ آن گاه فرمود: به ارجمندی و شوکت سوگند، آفریده ای نزد من که از تو دوست داشتنی تر باشد نیافریدم و تو را تنها به کسانی که دوستان دارم به طور کامل ارزانی داشتم. همانا فرمان و بازداشتن و کیفر و پاداشم به تو متوجه است.

[۲] ۲- حضرت علی عليه السلام فرمود: جبرئیل بر آدم فرود آمد و گفت: ای آدم، من دستور دارم که تو را در بر گزیدن یکی از سه چیز مخیر سازم، پس یکی را برگزین و دو تا را وارهان. حضرت آدم به او گفت: ای جبرئیل! آن سه چیز چیست؟ گفت: خرد، آزر و دین. آدم علیه السلام گفت: خرد را برگزیدم. جبرئیل به آزر و دین گفت: شما باز گردید و او را وانهد. آن دو گفتند: ای جبرئیل، ما دستور داریم هر کجا که خرد باشد با او باشیم. گفت: خود دانید و [آنگاه] فراز گرفت.

[۳]۳- شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: خرد چیست؟ فرمود: آنچه که با آن خدای بخشایشگر را پرستش کنند و بهشت به دست آرند. راوی گوید که

ص: ۳۵

فَالَّذِي كَانَ فِي مَعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ: تِلْكَ النَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.

[۴]۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن الحسن بن الجهم قال:

سمعت الرضا عليه السلام يقول: صديق كل امرئ عقله و عدوه جهله.

[۵]۵- و عنه، عن أحمد بن محمد بن محمد، عن ابن فضال، عن الحسن بن الجهم قال:

قلت لأبي الحسن عليه السلام: إن عندنا قوما لهم محبة و ليست لهم تلك العزيمه يقولون بهذا القول؟ فقال: ليس أولئك ممن عاتب الله إنما قال الله: فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ.

[۶]۶- أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن أبي محمد الرازي، عن سيف بن عميره، عن إسحاق بن عمار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من كان عاقلا كان له دين، و من كان له دين دخل الجنة.

[۷]۷- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن الحسن بن علي بن يقطين، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنما يداق الله العباد في الحساب يوم القيامة على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا.

[۸]۸- علي بن محمد بن عبد الله، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام فلان من عبادته و دينه و فضله! فقال: كيف عقله؟ قلت: لا أدري، فقال: إن الثواب على قدر العقل، إن رجلا من بني إسرائيل

ص: ۳۶

عرض کردم: پس آنچه معاویه داشت، چه بود؟ فرمود: آن کاری خردنما بود و کاری شیطنت آمیز. آن، خرد را ماند ولی خرد نباشد.

[۴]۴- امام رضا علیه السلام فرمود: دوست هر انسانی، خرد او و دشمنش، نادانی او باشد.

[۵]۵- حسن جهم گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: نزد ما گروهی هستند که بر امام مهر می ورزند؛ ولی آن تصمیم

استوار را ندارند و در گفتار دوستدارند [و در کردار فروگذار]. فرمود: آنها در زمره کسانی نیستند که خداوند آنان را نکوهش کرده است؛ همانا خدا می فرماید: (ای صاحبان بینش! عبرت گیرید.) [سوره حشر (۵۹): ۲].

[۶]۶- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که خردمند است دیندار باشد و آنکه دیندار باشد به بهشت در آید.

[۷]۷- امام باقر علیه السلام فرمود: خدا در روز رستاخیز در حساب بندگانش به اندازه خردی که در دنیا به آنها داده است، باریک بینی می کند.

[۸]۸- سلیمان دیلمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فلانی در عبادت و دینداری و فضیلت چنین وچنان است. فرمود: خردش چگونه است؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: پاداش به قدر خرد باشد.

همانا مردی از بنی اسرائیل در یکی از جزایر دریا که سبز و خرم و پر آب

ص: ۳۷

كان يعبد الله في جزيرة من جزائر البحر خضراء نضرة كثيرة الشجر ظاهره الماء و إن ملكا من الملائكة مر به فقال: يا رب أرني ثواب عبدك هذا فأراه الله [تعالى] ذلك؛ فاستقله الملك فأوحى الله [تعالى] إليه: أن اصحبه فأتاه الملك في صورة إنسي فقال له: من أنت؟ قال: أنا رجل عابد بلغني مكانك و عبادتك في هذا المكان فأتيتك لأعبد الله معك فكان معه يومه ذلك فلما أصبح قال له الملك: إن مكانك لنزه و ما يصلح إلا للعبادة فقال له العابد: إن لمكاننا هذا عيبا فقال له: و ما هو؟ قال: ليس لربنا بهيمة فلو كان له حمار رعيناه في هذا الموضع فإن هذا الحشيش يضيع، فقال له [ذلك] الملك: و ما لربك حمار؟ فقال: لو كان له حمار ما كان يضيع مثل هذا الحشيش فأوحى الله إلى الملك إنما أثيبه على قدر عقله.

[۹]۹- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن الشكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: إذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا في حسن عقله، فإنما يجازي بعقله.

[۱۰]۱۰- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان قال:

ذكرت لأبي عبد الله عليه السلام رجلا مبتلى بالوضوء و الصلاه، و قلت: هو رجل عاقل فقال: أبو عبد الله و أي عقل له و هو يطيع الشيطان، فقلت: له: و كيف يطيع الشيطان فقال: سله هذا الذي يأتيه من أي شيء هو فإنه يقول لك: من عمل الشيطان.

[۱۱]۱۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض

ص: ۳۸

و درخت بود، خدا را عبادت می کرد. یکی از فرشتگان بر او گذر کرد و عرض کرد: پروردگارا، مقدار پاداش این بنده ات را به من نشان بده. خداوند فرازند آن را به او نمایاند و او آن را اندک شمرد. خدای فرازند به او وحی نمود: همراه او باش.

آن فرشته به صورت انسانی نزد او آمد. عابد گفت: تو کیستی؟ گفت: مردی عابد هستم که از جایگاه و عبادت تو در اینجا آگاهی یافتم نزد تو آمدم تا همراه تو خدا را عبادت کنم. پس آن روز را با او بود. وقتی سحر شد، فرشته او را گفت:

همانا جای پاکیزه ای داری و تنها برای عبادت نیکوست. عابد گفت: اینجا یک عیب دارد. پرسید: آن عیب چیست؟ گفت: پروردگار ما چهارپایی ندارد. اگر خری داشت در اینجا می چرانیدیمش که به راستی، این علف از بین می رود. آن فرشته به او گفت: پروردگارت خری ندارد؟ گفت: اگر خری داشت، چنین علفی تباه نمی شد. خدا به فرشته وحی کرد: همانا او را به قدر خردش پاداش می دهم.

[۹]۹- امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل می کند: چون نیک حالی مردی به شما رسید، در نیکی خردش بنگرید؛ چرا که تنها به اندازه خردش پاداش داده شود.

[۱۰]۱۰- عبد الله سنان گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی در وضو و نماز به وسواس گرفتار آمده است و نیز گفتم: او مرد خردمندی است.

فرمود: چه خردی که شیطان را فرمان می برد. عرض کردم: چگونه شیطان را فرمان می برد؟ فرمود: از او پرس و سوسه ای که به او دست می دهد از چیست؟ پس بی گمان تو را خواهد گفت که کار شیطان است.

[۱۱]۱۱- پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: خداوند چیزی برتر از خرد به بندگانش ارزانی

ص: ۳۹

أصحابه، رفعه قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل وإقامة العاقل أفضل من شخوص الجاهل ولا بعث الله نبياً ولا رسولا حتى يستكمل العقل ويكون عقله أفضل من جميع عقول أمته و ما يضمم النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في نفسه أفضل من اجتهاد المجتهدين، و ما أدى العبد فرائض الله حتى عقل عنه و لا بلغ جميع العابدين في فضل عبادتهم ما بلغ العاقل و العقلاء هم أولو الألباب، الذين قال الله تعالى: و ما يتذكر إلا أولوا الألباب.

[۱۲]۱۲- أبو عبد الله الأشعري، عن بعض أصحابنا رفعه، عن هشام بن الحكم قال، قال لي أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام:

يا هشام إن الله تبارك و تعالى بشر أهل العقل و الفهم في كتابه فقال: فَبَشَّرَ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمْ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ. يا هشام: إن الله تبارك و تعالى أكمل للناس الحجج بالعقول. و نصر النبيين بالبيان و دلهم على ربوبيته بالأدلة فقال: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْمَكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ، وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَضْرِيحِ الرِّيحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. يا هشام قد جعل الله ذلك

دلیلا علی معرفته بأن لهم مدبرا، فقال: وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ؛ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. و قال: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ

ص: ۴۰

نفرموده است؛ پس خوابیدن خردمند از شب بیداری نادان و خانه گزینی و گمنامی خردمند از شهرت جوئی نادان برتر باشد و خدا پیامبر و فرستاده ای بر نینگیخت جز برای آنکه خرد را به کمال رساند و خرد او برتر از خردهای امتش باشد و آنچه پیامبر در خاطر دارد از کوشیدن کوشایان بالاتر است. تا بنده ای واجبات خدا را با خرد در نیابد، آنها را به جای نیآورده است و همه عبادت پیشگان در فضیلت عبادتشان به جایگاه خردمند برسند. خردمندان همان خردمندان هستند که خدای فرازند درباره ایشان فرمود: (و تنها خردمندان عبرت گیرند). [سوره بقره (۲): ۲۶۹].

[۱۲]۱۲- هشام حکم گوید: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: ای هشام! خدای فرازند در کتاب خود به خردورزان نوید داده و فرموده است: (به آن بندگانم مژده ده که هر سخن را می شنوند و بهترین آن را پیروی می کنند، ایشانند که خدا راهشان نموده و ایشانند خردمندان). [سوره زمر (۳۹): ۱۷ و ۱۸].

ای هشام! همانا خدای فرازند، حجت ها را به وسیله خردها برای مردم تمام کرد و پیغمبران را با بیان یاری رساند و با برهان ها به پروردگاری خویش، رهنمونشان ساخت و فرمود: (و خدای شما، خدایی است یگانه. خدایی جز او نیست، بخشاینده است و مهربان* به راستی، در آفرینش آسمان و زمین و آمدوشد شب و روز و کشتی ها که در دریا به سود مردم روان می شوند و آبی که خدا از آسمان فرو فرستاد که با آن زمین را پس از مردگی اش زنده گرداند و از همه جنندگان در آن پراکند و گردش بادها و ابر رام شده میان آسمان و زمین، نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می برند). [سوره بقره (۲): ۱۶۳ و ۱۶۴].

ای هشام! خدا اینها را نشانه ای بر شناخت خود نهاد که بی گمان تدبیرگری دارند، پس فرموده است: (و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام کرد و ستارگان به فرمان او رام شده اند. همانا در اینها نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می بندند). [سوره نحل (۱۶): ۱۲] او فرمود: (اوست که شما را از خاک آفرید، آن گاه از نطفه ای، سپس از پاره گوشتی، سپس شما را کودکی خرد [از رحم مادر] بیرون آورد

ص: ۴۱

ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلِ وَ لِيَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَدَّدًا وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ قَالَ: إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَضْرِيحِ الرِّيحِ [وَ السَّحَابِ الْمَسْخُورِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ] لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. و قال: يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. و قال: وَ جَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيلٍ، صِهْرًا وَ عَيْرًا صِهْرًا وَ عَيْرًا بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفْضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. و قال:

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. وَقَالَ: قُلْ لِعَالُوا أَتَلُّ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ، نَحْنُ نَنْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَقَالَ: هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ، تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ، كَذَلِكَ نَفِصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. يَا هِشَامُ: ثُمَّ وَعِظَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَرَغَّبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ: وَمَا الْحَيَاءُ إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَكَذَلِكَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. يَا هِشَامُ: ثُمَّ خَوَّفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ فَقَالَ تَعَالَى: ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ. وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ. وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. وَقَالَ: إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ، بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

يا هِشَامُ: إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ فَقَالَ: وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ. يَا هِشَامُ: ثُمَّ ذَمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ فَقَالَ: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا

ص: ۴۲

تا هنگامی که به توانایی کامل برسید و سپس پیر شوید و بعضی از شما پیش از پیری بمیرد تا به سرآمدی نامبرده برسید، و باشد که خرد را به کار بندید. [سوره غافر (۴۰): ۶۷] همانا در گردش شب و روز و رزقی که خدا از آسمان فرومی فرستد تا بوسیله آن زمین را پس از مرگش زنده گرداند و در حرکت بادها [و در تسخیر شدن ابرها بین آسمان و زمین] نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می بندند. [جاثیه (۴۵): آیه ۵] و باز فرمود: (زمین را پس از مردگی اش زنده می کند. ما نشانه ها [ی قدرت خود را] روشن کردیم؛ شاید خرد را به کار بندید.) [حدید (۵۷): آیه ۱۷] و نیز فرمود: (و باغ هایی از تاک ها و کشتزار و نخلستان هایی از یک ریشه و نه از یک ریشه، ولی میوه بعضی را بر برخی برتری داده ایم. در اینها نشانه هایی است برای آنانی که خرد را به کار می بندند.) [رعد (۱۳): آیه ۴] و فرمود: (و از نشانه هایش این است که برق را برای بیم و امید به شما می نمایاند و از آسمان، آبی فرود می آرد تا زمین را پس از مردگی اش زنده کند. در اینها نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می بندند.) [روم (۳۰): آیه ۲۴] و فرمود: (بگو: بیاید آنچه پروردگارتان برایتان حرام کرده بخوانم: اینکه چیزی را با او شریک نگیرید و با پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانان را از ترس تنگدستی نکشید که ما شما و آنها را روزی می دهیم و پیرامون کارهای زشت، چه آشکار و چه نهانش، نگردید و جانی را که خداوند [کشتن آن را] حرام کرده نکشید مگر به حق. اینهاست که شما را به آن سفارش کرده است؛ شاید خرد را به کار بندید.) [انعام (۶): آیه ۱۵۱] و باز فرمود: (آیا بعضی از بردگان شما در اموالی که به شما داده ایم، شریکتان می باشند تا در دارایی برابر باشید و از آنان بترسید همان طور که از یکدیگر می ترسید. این چنین آیات را برای مردمی که خرد را به کار می بندند، به تفصیل بیان می کنیم.) [روم (۳۰): آیه ۲۸].

ای هِشَامُ! سپس خدا، خردمندان را اندرز داده و به آخرت تشویقشان کرده و فرموده است: (و زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و همانا سرای واپسین برای پرهیزکاران بهتر است. چرا نمی اندیشید؟) [انعام (۶): آیه ۳۲].

ای هِشَامُ! سپس خدا آنان را که درباره کيفرش نمی اندیشند، بیم داده و فرموده است: (سپس دیگران را سرنگون ساختیم* و شما صبح گاهان بر [ویرانه] آنها می گذرید* و شامگاهان نیز؛ پس چرا اندیشه نمی کنید.) [صافات (۳۷): آیه ۱۳۶-۱۳۸] و

فرمود: (ما بر مردم این شهر به سزای نافرمانی و بدکاری که می کرده اند، عذابی از آسمان فرآوریم* و از آن نشانه ای روشن به جا گذاشته ایم برای آنهایی که خرد را به کار می بندند.) [عنکبوت (۲۹): آیه ۳۴ و ۳۵].

ای هشام! خرد همراه دانش است که خدا فرمود: (این مثل ها را برای مردم، می زنیم و جز دانایان آنها را در نمی یابند) [عنکبوت (۲۹): آیه ۴۳]

ای هشام! سپس کسانی را که اندیشه نمی کنند، نکوهش کرد و فرمود: (و چون

ص: ۴۳

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَنْبَغُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ. لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ. وَقَالَ: وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِينَ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بَكْمُ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

و قال: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ.

و قال: أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً. وَقَالَ: لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ، بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيداً تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.

و قال: وَ تَسْؤُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. يا هشام: ثم ذم الله الكثرة فقال: وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ قال:

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ: قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. وَقَالَ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْلَجْنَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا، لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. يا هشام ثم مدح القله فقال: وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ. وَقَالَ: وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ. وَقَالَ: وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ. وَ قال: وَ مَنْ آمَنَ وَ مِمَّا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ. وَقَالَ: وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. وَقَالَ: وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. وَقَالَ: وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. يا هشام ثم ذكر أولى الألباب بأحسن الذكر و حلاهم بأحسن الحليه، فقال: يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مِمَّا يَذْكَرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ. وَقَالَ: وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مِمَّا يَذْكَرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ. وَقَالَ: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ. وَقَالَ: أَفَمَنْ يَعْلَمُ

ص: ۴۴

به آن ها-مشركان- گفته شود از آنچه خدا فرورستاده، پیروی کنید، گویند: بلکه از آیینی که پدران خویش را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم؛ و گرچه پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و رهیافته نبودند.) [بقره (۲): آیه ۱۷۰] و باز فرمود: (داستان کافران چنان است که کسی به چیزی که جز صدایی و فریادی نمی شنود، بانگ زند. کرانند و گنگانند و کورانند؛ پس هیچ در نمی یابند.) [بقره (۲): آیه ۱۷۱] و فرمود: (کسانی از آنها به تو گوش فرادارند، ولی مگر می توانی کران را بشنوانی گرچه خرد را به کار نمی بندند.) [یونس (۱۰): آیه ۴۲] و فرمود: (یا مگر پنداری که بیشتر آنها می شنوند یا درمی یابند؟ ایشان جز مانند

چارپایان نیستند، بلکه گمراه ترند.) [فرقان (۲۵) : آیه ۴۴] و فرمود: (همه آنها با شما کارزار نکنند مگر در آبادی های استوار شده یا از پس دیوارها. دلیری ایشان میان خودشان سخت است؛ آنان را با هم و به هم ساخته می پنداری ولی دل هایشان پراکنده است. این بدان سبب است که آنها مردمی بیخردند.) [حشر (۵۹) : آیه ۱۴] و فرمود: (خود را از یاد می برید در حالی که کتاب آسمانی می خوانید. آیا اندیشه نمی کنید.) [بقره (۲) : آیه ۴۴].

ای هشام! خدا اکثریت را نکوهش کرده و فرموده است: (و اگر از بیشتر مردم زمین فرمان بری تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد.) [انعام (۶) : آیه ۱۱۶] و باز فرمود:

(و اگر از آنها بررسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است، هر آینه گویند: خدا. بگو:

سپاس و ستایش از آن خداست، بلکه بیشترشان نمی دانند.) [لقمان (۳۱) آیه ۲۵] و نیز فرمود: (و اگر از آنان بررسی چه کسی از آسمان باران فرستد که زمین را پس از مردنش به آن زنده کرد، هر آینه گویند: خدا. بگو: ستایش از آن خداست؛ ولی بیشترشان اندیشه نمی کنند.) [عنکبوت (۲۹) : آیه ۶۳].

ای هشام سپس اقلیت را ستود و فرمود: (و اندکی از بندگانم پیوسته سپاسگزارند.) [سبا (۳۴) : آیه ۱۳] و فرمود: (ایشان اندکند.) [ص (۳۸) : آیه ۲۴] و باز فرمود: (و مردی باایمان از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگارم خدای یکتاست؟) [غافر (۴۰) آیه ۲۸] و نیز فرمود: (و هر که ایمان آورد و جز اندکی به او [نوح] ایمان نیاوردند.) [هود (۱۱) : آیه ۴۰] و باز فرمود: (ولی بیشترشان نمی دانند.) [انعام (۶) : آیه ۳۷] و فرمود: (و بیشترشان نمی اندیشند.) [مائده (۵) : آیه ۱۰۳] و فرمود: (و بیشترشان درک نمی کنند.) [.]

ای هشام! سپس خردمندان خرد را با نیکوترین یادآوری یاد کرده و ایشان را با نیکوترین آراستگی آراسته و فرموده است: (خدا حکمت را به هر که خواهد دهد و به هر که حکمت دهند به راستی او را نیکی های بسیاری داده اند و جز خردمندان یاد نکنند و پند نگیرند.) [بقره (۲) : آیه ۲۶۹] و فرمود: (و آنان که در دانش استوارند گویند که ما به قرآن گرویده ایم. همه از سوی پروردگار ماست و این را جز خردمندان یاد نکنند و پند نگیرند.) [آل عمران (۳) : آیه ۷] و نیز فرمود: (همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و آمدوشد شب و روز خردمندان را نشانه هایی است) [آل عمران (۳) : آیه ۱۹۰] و باز

ص: ۴۵

إِنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. و قال:

أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنْزَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا ۖ وَقَائِمًا يَخْزِرُ الْأَخْرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ، قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. و قال: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ. و قال:

و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْهُدَىٰ، وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَ ذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ، و قال: وَ ذَكَرْنَا فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ. يا هشام إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَمَذَكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ. یعنی: عقل: و قال: وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ قَالَ:

الفهم و العقل. يا هشام إن لقمان قال لابنه:

تواضع للحق تكن أعقل الناس و إن الكيس لدى الحق يسير، يا بنى إن الدنيا بحر عميق، قد غرق فيها عالم كثير فلتكن سفيتك فيها تقوى الله، و حشوها الإيمان و شرعها التوكل و قيمها العقل و دليلها العلم و سكاها الصبر. يا هشام إن لكل شىء دليلاً و دليل العقل التفكير، و دليل التفكير الصمت، و لكل شىء مطية و مطية العقل التواضع و كفى بك جهلاً أن تركب ما نهيت عنه. يا هشام ما بعث الله أنبياءه و رسله إلى عباده إلا ليعقلوا عن الله فأحسنهم استجابته أحسنهم معرفه، و أعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلاً، و أكملهم عقلاً. أرفعهم درجه فى الدنيا و الآخرة. يا هشام إن الله على الناس حجتين: حجة ظاهره و حجة باطنه؛ فأما الظاهره فالرسل و الأنبياء و الأئمة عليهم السلام، و أما الباطنه فالعقول. يا هشام إن العاقل الذى لا يشغل الحلال شكره و لا يغلب الحرام صبره.

يا هشام من سلط ثلاثاً على ثلاث فكأنما أعان على هدم عقله: من أظلم نور تفكره بطول أمله و محاطرائف حكمته بفضول كلامه و أطفأ نور عبرته

بشهوات نفسه فكأنما أعان هواه على هدم عقله و من هدم عقله أفسد عليه

ص: ٤٦

فرمود: (آیا آنکه می داند آنچه از پروردگارت به تو فروفرستاده شده راست و درست است، همچون کسی است که نایبناست. تنها خردمندان پند می گیرند.) [رعد (۱۳): آیه ۱۹] و نیز فرمود: (آیا [آن کافر ناسپاس بهتر است] یا کسی که در ساعات شب در حال سجده و ایستاده مشغول عبادت است و از سرای واپسین بیم دارد و به بخشایش پروردگارش امید می دارد؟ بگو: آیا کسانی که می دانند با آنان که نمی دانند، یکسانند؟ تنها خردمندان پند می پذیرند.) [زمر (۳۹): آیه ۹] و فرموده است: (کتابی است فرخنده و بابرکت که آن را فروفرستادیم تا در آیاتش بیندیشند و تا خردمندان پند گیرند.) [ص (۳۸): آیه ۲۹] و فرمود: (و هرآینه موسی را رهنمونی دادیم و به بنی اسرائیل کتاب [تورات] را به میراث دادیم* که خردمندان را رهنمون و یادکرد و پندی است.) [غافر (۴۰): آیه ۵۳-۵۴] و فرمود: (یادآوری کن و پند ده که یادآوری مؤمنان را سود دهد.) [ذاریات (۵۱): آیه ۵۵].

ای هشام! خدای والا در کتابش می فرماید: (همانا در این کتاب یادآوری است برای آنکه دلی دارد) [ق (۵۰): آیه ۳۷]؛ یعنی خرد دارد و فرمود: (همانا به لقمان حکمت دادیم.) [لقمان (۳۱): آیه ۱۲]. فرمود: مقصود از حکمت، فهم و خرد است.

ای هشام! لقمان به پسرش گفت: در برابر حق سر فرود آر تا خردمندترین مردم باشی و به راستی زیرکی در برابر حق اندک ناچیز است. پسر دلبندم! هرآینه دنیا دریای ژرفی است که مردمانی بسیار در آن غرقه گشته اند و باید کشتی تو در آن دریا، پرهیزکاری خدا باشد و کشتی ای آکنده از ایمان و بادبانش توکل و ناخدایش خرد و رهبرش دانش و لنگرش شکیبائی می باشد.

ای هشام! برای هرچیزی نشانه ای است و نشانه خرد، اندیشیدن و نشانه اندیشیدن، خاموشی است و برای هرچیزی راه برنده ای

است و راه برنده خرد، فروتنی است و نادانی تو را همین بس باشد که بر کاری دست یازی که از آن بازداشته شده ای.

ای هشام! خدا پیامبران و فرستادگانش را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه خرد و شناخت را از خدا یابند. هر که نیکوتر پذیرد، شناختش نیکو است و آنکه به فرمان خدا داناتر است، خردش نیکوتر است و آنکه خردش کامل تر است، جایگاهش در دنیا و آخرت فرازتر است.

ای هشام! همانا خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار، فرستادگان و پیامبران و امامان علیهم السلام هستند و حجت پنهان، خرد مردمان باشد.

ای هشام! خردمند کسی است که حلال، از سپاسگزاری اش باز ندارد و حرام بر شکیبایی اش چیره نشود.

ای هشام! هر که سه چیز را بر سه چیز چیره گرداند به ویرانی خردش یاری رسانده است: هر که پرتواندیشه اش را با درازی آرزویش تاریک کند و آنکه شگفتی های حکمتش را با سخن بیهوده اش نابود گرداند و فروغ پندگیری اش را با خواهش های نفسش خاموش نماید، گویا هوس خود را برای ویرانی خردش یاری رسانده است و هر که خردش را ویران کند، دین و دنیایش را تباہ کرده است.

ص: ۴۷

دینه و دنیا. یا هشام کیف یزکو عند الله عملک و أنت قد شغلت قلبک عن أمر ربک و أطعت هواک علی غلبه عقلک. یا هشام الصبر علی الوحده علامه قوه العقل، فمن عقل عن الله اعتزل أهل الدنيا و الراغبین فیها و رغب فیما عند الله و کان الله أنسه فی الوحده و صاحبه فی الوحده و غناه فی العیله و معزّه من غیر عشیره. یا هشام نصب الحق لطاعه الله و لا نجاه إلا بالطاعه و الطاعه بالعلم و العلم بالتعلم و التعلّم بالعقل یعتمد و لا علم إلا من عالم ربانی و معرفه العلم بالعقل. یا هشام قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف و کثیر العمل من أهل الهوی و الجهل مردود. یا هشام إن العاقل رضی بالدون من الدنيا مع الحکمه و لم یرض بالدون من الحکمه مع الدنيا، فلذلك ربحت تجارتهم. یا هشام إن العقلاء ترکوا فضول الدنيا فکیف الذنوب و ترک الدنيا من الفضل و ترک الذنوب من الفرض. یا هشام إن العاقل نظر إلى الدنيا و إلى أهلها فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقه و نظر إلى الآخره فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقه فطلب بالمشقه أبقاهما. یا هشام إن العقلاء زهدوا فی الدنيا و رغبوا فی الآخره، لأنهم علموا أن الدنيا طالبه مطلوبه، و الآخره طالبه و مطلوبه فمن طلب الآخره طلبته الدنيا حتى یستوفی منها رزقه و من طلب الدنيا طلبته الآخره فیأتیة الموت فیفسد علیه دنیا و آخرته. یا هشام من أراد الغنی بلا مال و راحه القلب من الحسد و السیلامه فی الدین، فلیتضرّع إلى الله عزّ و جلّ فی مسألته بأن یکمّل عقله، فمن عقل قنع بما یکفیه و من قنع بما یکفیه استغنی و من لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغنی أبدا. یا هشام إن الله حکى عن قوم صالحین: أنهم قالوا: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. حین علموا أنّ القلوب تزیغ و تعود إلى عماها و رداها،

ص: ۴۸

ای هشام! چگونه کردارت نزد خدا پاک باشد در حالی که دلت را از فرمان پروردگارت بازداشتی و هوست را در چیرگی بر

خردت پیروی کردی.

ای هشام! شکیبایی بر تنهایی، نشانه توانایی خرد است؛ پس هر که از خدا خرد یابد، از اهل دنیا و دنیاخواهان کناره گیرد و آنچه را که نزد خداست خواهد و خداوند به گاه وحشت همدم او و به گاه تنهایی یارش و به گاه تهیدستی بی نیازی اش باشد و او را بدون خویشان و بستگان گرامی دارد.

ای هشام! برپاداری حق برای فرمان برداری از خداست و نجاتی نباشد جز به فرمان برداری از او و فرمان برداری با دانش فراهم آید و دانش با آموختن به دست آید و آموختن به خرد گره خورده و دانش جز از دانای وارسته خداشناس به دست نیاید و شناختن دانش با خرد فراهم آید.

ای هشام! کردار اندک از دانشمند، چند برابر پذیرفته شود و کردار بسیار از هواپرستان و نادانان پذیرفته نگردد.

ای هشام! خردمند به اندک دنیا که با حکمت همراه باشد خرسند است و به اندک حکمت که با دنیا [ی فراخ] همراه باشد خشنود نیست؛ پس بدین سبب تجارتشان سودآور شد.

ای هشام! همانا خردمندان فزونی دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان. با اینکه ترک دنیا فضیلت و ترک گناهان، واجب است.

ای هشام! خردمند به دنیا و اهل آن نگریست و دانست که دنیا جز با رنج دست ندهد و به سرای واپسین نگریست و دانست که آن هم جز با رنج و سختی به دست نیاید؛ پس با رنج و سختی، جویای سرای پایا تر و استوار تر شد.

ای هشام! خردمندان از دنیا چشم پوشیدند و سرای واپسین را جویدند؛ زیرا دانستند که دنیا، خواهان است و خواسته شده و آخرت هم، خواهان است و خواسته شده؛ پس آنکه در پی سرای واپسین باشد، دنیا او را بجوید تا اینکه روزی اش را به تمامی از او بستاند و هر که در پی دنیا باشد، سرای واپسین او را جوید و مرگ او را دررسد و دنیا و آخرتش را به تباهی کشاند.

ای هشام! هر که بی نیازی بی مال و آسوده دلی از حسد و سلامتی دین را خواهد، باید فروتنانه و عاجزانه از خدای عزّتمند و شکوهمند بخواهد که خردش را به کمال رساند که هر آن کس که خرد یابد او را بسنده است خرسند شود و آنکه به آنچه او را بسنده است خرسند شود، بی نیاز شود و هر که به آنچه او را بسنده است خرسند نشود، هرگز بی نیازی نیابد.

ای هشام! همانا خداوند از مردمی شایسته حکایت کند که آنها گفتند: (پروردگارا، پس از آنکه ما را راه نمودی، دل هایمان را از راستی به کژی مگردان و ما را از نزد خویش رحمتی ارزانی دار که تو بسیار بخشاینده ای) [آل عمران (۳) : آیه ۸] این سخن را [آنگاه] گفتند که دانستند دل ها از راستی به کژی روی گردانند و به کوری

إِنَّهُ لَمْ يَخْفِ اللَّهُ مِنْ لَمْ يَعْقِلَ عَنِ اللَّهِ وَ مِنْ لَمْ يَعْقِلَ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتِهِ يَبْصُرُهَا وَ يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ وَ لَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا- مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفَعْلِهِ مَصَدَقًا وَ سِرَّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَدَلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا- بَظَاهِرِهِ مِنْهُ وَ نَاطِقٍ عَنْهُ. يَا هِشَامُ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا عَبَدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَ مَا تَمَّ عَقْلٌ أَمْرِي حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالُ شَتَّى: الْكُفْرُ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ وَ الرِّشْدُ وَ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ وَ فَضْلُ مَالِهِ مَبْذُولٌ وَ فَضْلُ قَوْلِهِ مَكْفُوفٌ وَ نَصِيْبِهِ مِنَ الدُّنْيَا الْقَوْتُ، لَا- يَشِيْعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرُهُ، الذَّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ وَ التَّوَاضُعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرْفِ، يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ وَ يَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيْرًا مِنْهُ وَ أَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ وَ هُوَ تَمَامُ الْأَمْرِ. يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ. يَا هِشَامُ لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرُوءَ لَهُ وَ لَا مَرُوءَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ إِنْ أَعْظَمَ النَّاسُ قَدْرًا الْعَدِيَّ لَا- يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطْرًا أَمَا إِنْ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا. يَا هِشَامُ إِنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: إِنْ مِنْ عَلَامَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: يَجِيبُ إِذَا سُئِلَ وَ يَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ عَنِ الْكَلَامِ وَ يَشِيرُ بِالرَّأْيِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ صِلَاحٌ أَهْلَهُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ شَيْءٌ فَهُوَ أَحْمَقُ. إِنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا- يَجْلِسُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ إِلَّا رَجُلٌ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثُ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهُنَّ فَجَلْسٌ فَهُوَ أَحْمَقُ. وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا طَلَبْتُمْ الْحَوَائِجَ فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا قِيلَ:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ: وَ مِنْ أَهْلِهَا قَالَ: الَّذِينَ قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ ذَكَرَهُمْ، فَقَالَ:

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ قَالَ: هُمْ أَوْلُو الْعُقُولِ وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ:

ص: ٥٠

و سرنگونی گرایند. همانا کسی که شناخت و خرد را از جانب خدا نیابد، از خدا نترسد و آنکه از جانب خدا خرد نیابد، دلش بر شناختی استوار گره نخورد که بدان بینا شود و حقیقتش را در دلش دریابد، و کسی به این جایگاه رسد که گفتار و کردارش یکی شود و نهان آن شخص با عیانش همسان باشد؛ زیرا خدا-نامش بلندمرتبه است- بر درون ناپیدای خرد نشانه ای نهاد جز ظاهری که باز گوکننده درون باشد.

ای هشام! امیر مؤمنان علیه السَّلَام می فرمود: خدا را با چیزی برتر از خرد نپرستند و تا چند ویژگی در انسان نباشد، خردش به کمال نرسد: مردم از کفر بدی اش در امان مانند و به راه یافتگی و نیکی اش امید بندند. فزونی دارایی اش [به دیگران] بخشیده شده و فزونی گفتارش بازداشته شده است. نصیبش از دنیا به اندازه خوراک روزانه اش باشد. در همه زندگی اش از دانش سیری نیابد. خواری با خدا در نزدش از ارجمندی با غیر خدا دوست داشتنی تر است و فروتنی در نزدش از سرشناس بودن دوست داشتنی تر است. نیکی اندک دیگران را بسیار و نیکی بسیار خود را اندک شمارد. همه مردم را از خود بهتر داند و خود را، در دل، از همه بدتر شمارد و این تمام مطلب است.

ای هشام! خردمند دروغ نگوید، هرچند خواسته اش در دروغگویی نهفته باشد.

ای هشام! هر که را جوانمردی نباشد، دین ندارد و هر که را خرد نباشد، مردانگی ندارد. بلندپایه ترین مردم کسی است که دنیا

را برای خود با ارزش نشمارد. همانا برای پیکرهایتان، بهایی جز بهشت نباشد، پس آن را به غیر بهشت نفروشید.

ای هشام! امیر مؤمنان علیه السّلام همواره می فرمود: از نشانه های خردمند این است که در او سه خصلت باشد: چون از او پرسند، پاسخ دهد؛ و وقتی مردم از سخن در مانند، او سخن گوید؛ رأی ابراز کند که به صلاح همگنانش باشد. پس هر که در او هیچ یک از این سه خصلت نباشد، نابخرد است. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

کسی بر فراز مجلس ننشیند مگر مردی که یکی از این سه خصلت یا یکی از آنها را دارا باشد و آنکه هیچ ندارد و بر فراز مجلس نشیند، نابخرد است.

حسن بن علی علیهما السّلام فرمود: چون در پی [برآوردن] نیازهای خویش بودید آنها را از اهلش بخواهید. عرض شد: ای پسر پیامبر خدا، اهلش کیست؟ فرمود:

آنان که خدا در کتابش از آنان سخن گفته و یاد نموده و فرموده است: (تنها صاحبان خرد یاد آور شوند و پند گیرند.) [زمر (۳۹): آیه ۹] و آنها خردمنداند.

ص: ۵۱

مجالسه الصّالحین داعیه إلى الصّلاح و آداب العلماء زیاده فی العقل و طاعه و لاه العدل تمام العزّ و استثمار المال تمام المروءه و إرشاد المستشیر قضاء لحقّ التّعمه و کفّ الأذى من کمال العقل و فیه راحه البدن عاجلا و آجلا. یا هشام إنّ العاقل لا یحدّث من یخاف تکذیبه و لا یسأل من یخاف منعه و لا یعد ما لا یقدر علیه و لا یرجو ما یعتّف برجائه و لا یقدم علی ما یخاف فوته بالعجز عنه.

[۱۳]-۱۳-علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد رفعه قال:

قال امیر المؤمنین علیه السّلام: العقل غطاء ستیر و الفضل جمال ظاهر فاستر خلل خلقک بفضلك و قاتل هواک بعقلک، تسلّم لک المودّه و تظهر لک المحبّه.

[۱۴]-۱۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن حدید، عن سماعه بن مهران قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السّلام و عنده جماعة من موالیه فجرى ذكر العقل و الجهل فقال أبو عبد الله عليه السّلام: اعرفوا العقل و جنده و الجهل و جنده تهتدوا قال سماعه: فقلت: جعلت فداک لا نعرف إلا ما عرّفتنا، فقال أبو عبد الله عليه السّلام: إنّ الله عزّ و جلّ خلق العقل و هو أوّل خلق من الرّوحانیّین عن یمین العرش من نوره فقال له أدبر فأدبر، ثمّ قال له أقبل فأقبل، فقال الله تبارک و تعالی: خلقتک خلقا عظیما و کرمتک علی جمیع خلقی، قال: ثمّ خلق الجهل من البحر الأجاج ظلماّیا فقال له: أدبر فأدبر: ثمّ قال له: أقبل فلم یقبل فقال له: استکبرت فلعنه:

ثمّ جعل للعقل خمسہ و سبعین جندا فلما رأى الجهل ما أكرم الله به العقل و ما أعطاه أضمر له العداوه فقال الجهل: یا ربّ؟ هذا

خلق مثلی خلقته و کرمته و قویته و أنا ضده و لا قوه لی به فأعطنی من الجند مثل ما أعطیته فقال:

ص: ۵۲

امام سجاد علیه السلام فرمود: از همنشینی با نیکان صلاح انگیزد و آداب دانشمندان بر خرد افزاید و فرمان بری از زمامداران دادگستر، کمال ارجمندی و بهره برداری از دارایی کمال جوانمردی و راهنمایی مشورت جو، به جای آوردن حق نعمت و خودداری از آزار [دیگران] نشانه کمال خرد باشد و آسایش تن در سرای زودگذر دنیا و سرای واپسین مایه آسایش تن است.

ای هشام! همانا خردمند به کسی که بترسد دروغ گویش شمارد، خبر ندهد و از آنکه بیم دارد دریغش دارد، چیزی نخواهد و به آنچه در توان ندارد، وعده ندهد و به آنچه که در امیدواری به آن، مورد سرزنشی سخت قرار گیرد امید نبندد و به کاری که بترسد در آن درماند، دست نزند.

[۱۳] ۱۳- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خرد، پرده ای نهان دارنده و فضیلت، چهره ای نمایان است؛ پس نقص و کاستی تن خویش را با فضیلت نهان دار و هوس خویش را با خردت بکش تا دوستی مردم با تو، سالم ماند و مهرورزی آنان بر تو آشکار شود.

[۱۴] ۱۴- سماعه مهران گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم و گروهی از دوستانش نیز در حضورش بودند که سخن از خرد و نادانی به میان آمد، حضرت علیه السلام فرمود:

خرد را با لشکرش و نادانی را با لشکرش بشناسید تا از هدایت یافتگان باشد.

[سماعه گوید:] عرض کردم: قربانت گردم! جز آنچه به ما یاد داده اید، چیزی نمی دانیم. امام علیه السلام فرمود: همانا خدای بزرگ و والا خرد را آفرید و آن نخستین آفریده از روحانیین است که خدا آن را از سمت راست عرش از نور خویش بیافرید، پس به او فرمود: برگرد پس برگشت، سپس فرمود: پیش آی، پس پیش رو آمد. خدای پرخیر و والا- فرمود: تو را مخلوقی بزرگ آفریدم و بر تمام آفریدگانم تو را ارجمند داشتم. سپس نادانی را از دریایی تلخ و تیره آفرید و به او فرمود: برگرد، پس برگشت و سپس فرمود: پیش آی، پس پیش نیامد. فرمود: خویش را بزرگ داشتی. آن گاه او را لعنت نمود و سپس برای خرد، هفتاد و پنج لشکر قرار داد. پس چون نادانی دید که خدا چگونه بر خرد ارج می نهد و چه به او بخشیده است، دشمنی او را به دل گرفت و عرض کرد: پروردگارا، او آفریده ای همانند من است. او را آفریدی و ارج نهادی و توانایش ساختی؛ من ضد اویم و توان و نیرویی ندارم، پس همانند لشکری که به او ارزانی داشته ای به من نیز ارزانی نما.

ص: ۵۳

نعم فإن عصیت بعد ذلک أخرجتک و جندک من رحمتی قال: قد رضیت فأعطاه خمسه و سبعین جندا فکان ممّا أعطی العقل من الخمسه و السبعین الجند الخیر و هو وزیر العقل و جعل ضده الشرّ و هو وزیر الجهل و الإیمان و ضده الکفر و التصدیق و ضده الجحود و الرجاء و ضده القنوط و العدل و ضده الجور و الرضا و ضده السخط و الشکر و ضده الکفران و الطمع و ضده

الْيَأْسُ وَالتَّوَكُّلُ وَضِدَّةُ الْحِرْصِ وَالرَّأْفَةُ وَضِدَّةُ الْقِسْوَةِ وَالرَّحْمَةُ وَضِدَّةُ الْغَضَبِ وَ الْعِلْمُ وَضِدَّةُ الْجَهْلِ وَ الْفَهْمُ وَضِدَّةُ الْحَمَقِ وَ الْعِفَّةُ وَضِدَّةُ التَّهْتِكِ وَ الزَّهْدُ وَضِدَّةُ الرِّغْبَةِ وَ الرِّفْقُ وَضِدَّةُ الْخِرْقِ وَ الرِّهْبَةُ وَضِدَّةُ الْجِرْأِ وَ التَّوَاضِعُ وَضِدَّةُ الْكِبَرِ وَ التَّؤَدَةُ وَضِدَّةُ التَّسْرَعِ وَ الْحِلْمُ وَضِدَّةُ السَّفْهِ وَ الصَّمْتُ وَضِدَّةُ الْهَذْرِ وَ الْاسْتِسْلَامُ وَضِدَّةُ الْاسْتِكْبَارِ وَ التَّسْلِيمُ وَضِدَّةُ الشُّكِّ وَ الصَّبْرُ وَضِدَّةُ الْجَزَعِ وَ الصِّيْفْحُ وَضِدَّةُ الْاِنْتِقَامِ وَ الْغِنَى وَضِدَّةُ الْفَقْرِ وَ التَّذَكُّرُ وَضِدَّةُ السَّهْوِ وَ الْحِفْظُ وَضِدَّةُ النِّسْيَانِ وَ التَّعَطُّفُ وَضِدَّةُ الْقَطِيعَةِ وَ الْقَنُوعُ وَضِدَّةُ الْحِرْصِ وَ الْمُؤَاسَاةُ وَضِدَّةُ الْمَنَعِ وَ الْمُؤَدَّةُ وَضِدَّةُ الْعِدَاوَةِ وَ الْوَفَاءُ وَضِدَّةُ الْغَدْرِ وَ الطَّاعَةِ وَضِدَّةُ الْمَعْصِيَةِ وَ الْخُضُوعُ وَضِدَّةُ التَّطَاوُلِ وَ السِّيْلَامَةُ وَضِدَّةُ الْبِلَاءِ وَ الْحَبُّ وَضِدَّةُ الْبَغْضِ وَ الصَّدَقُ وَضِدَّةُ الْكُذْبِ وَ الْحَقُّ وَضِدَّةُ الْبَاطِلِ وَ الْأَمَانَةُ وَضِدَّةُ الْخِيَانَةِ وَ الْإِخْلَاصُ وَضِدَّةُ الشُّوبِ وَ الشَّهَامَةُ وَضِدَّةُ الْبِلَادَةِ [وَ الْفَهْمُ وَضِدَّةُ الْغِبَاوَةِ وَ الْمَعْرِفَةُ وَضِدَّةُ الْإِنْكَارِ] وَ الْمَدَارَاةُ وَضِدَّةُ الْمَكَاشِفَةِ وَ سَلَامَةُ الْغَيْبِ وَضِدَّةُ الْمَمَاكِرَةِ وَ الْكُتْمَانُ وَضِدَّةُ الْإِفْشَاءِ وَ الصِّيْلَاةُ وَضِدَّةُ الْإِضَاعَةِ وَ الصُّومُ وَضِدَّةُ الْإِفْطَارِ وَ الْجِهَادُ وَضِدَّةُ النَّكُولِ وَ الْحَجُّ وَضِدَّةُ نَبْذِ الْمِيثَاقِ وَ صَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدَّةُ النَّمِيمَةِ وَ بَرُّ الْوَالِدِينَ وَضِدَّةُ الْعُقُوقِ وَ الْحَقِيقَةُ وَضِدَّةُ الرِّيَاءِ وَ الْمَعْرُوفُ وَضِدَّةُ الْمُنْكَرِ وَ السُّتْرُ

ص: ۵۴

پس خدای فرازمنند فرمود: آری، می دهم؛ ولی اگر از این پس از فرمانم سر باز زنی، تو و لشکرت را از پیشگاه رحمتم بیرون رانم. عرض کرد: به راستی که پذیرفتم. پس خدا هفتاد و پنج لشکر به او داد پس آنچه را که خدا به خرد ارزانی فرمود هفتاد و پنج لشکر بود (و آنها)؛ ۱- نیکی و آن وزیر خرد است و ضد آن را بدی قرار داد که وزیر نادانی است؛ ۲- ایمان و ضد آن کفر؛ ۳- باورداری و ضد آن ناباوری حق؛ ۴- امیدواری [به پاداش الهی] و ضد آن ناامیدی؛ ۵- دادگری و ضد آن بیدادگری؛ ۶- خشنودی [به قضای الهی] و ضد آن ناخشنودی [به قضای الهی]؛ ۷- سپاسداری و ضد آن ناسپاسی؛ ۸- چشم داشت [از رحمت خدا] و ضد آن، ناامیدی از رحمتش؛ ۹- توکل (به خدا) و ضد آن آرزو؛ ۱۰- نرم دلی و ضد آن سخت دلی؛ ۱۱- مهربانی و ضد آن کینه توزی؛ ۱۲- دانش و ضد آن نادانی؛ ۱۳- شعور و ضد آن کودنی؛ ۱۴- پاکدامنی و ضد آن پرده دری؛ ۱۵- پارسایی و ضد آن دنیاپرستی؛ ۱۶- نرم رفتاری و ضد آن بدر رفتاری؛ ۱۷- بیم و ضد آن گستاخی؛ ۱۸- فروتنی و ضد آن بزرگی؛ ۱۹- آرامی و ضد آن شتاب زدگی؛ ۲۰- خردمندی و ضد آن بی خردی؛ ۲۱- خاموشی و ضد آن پرگویی؛ ۲۲- پذیرفتن حق و ضد آن گردن کشی؛ ۲۳- فرمانبری و ضد آن تردید کردن؛ ۲۴- شکیبایی و ضد آن بی قراری؛ ۲۵- چشم پوشی و ضد آن انتقام جویی؛ ۲۶- بی نیازی و ضد آن نیازمندی؛ ۲۷- به یاد داشتن و ضد آن بی خبر بودن؛ ۲۸- در خاطر نگه داشتن و ضد آن فراموشی؛ ۲۹- مهرورزی و ضد آن کناره گیری؛ ۳۰- قناعت و ضد آن حرص و آرزو؛ ۳۱- گشاده دستی و ضد آن مضایقه؛ ۳۲- دوستی و ضد آن دشمنی؛ ۳۳- پیمان داری و ضد آن پیمان شکنی؛ ۳۴- فرمان بری و ضد آن نافرمانی؛ ۳۵- فروتنی و ضد آن گردنفرازی؛ ۳۶- سلامتی و ضد آن ناگواری؛ ۳۷- دوست داری و ضد آن دشمن داری؛ ۳۸- راست گویی و ضد آن دروغ گویی؛ ۳۹- حق (درستی) و ضد آن باطل (نادرستی)؛ ۴۰- امانت و ضد آن خیانت؛ ۴۱- پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی؛ ۴۲- شجاعت و پردلی و ضد آن گستاخی و بی شرمی؛ [زیرکی و ضد آن نفهمیدن؛ شناختن و ضد آن انکار کردن] ۴۳- مدارا و ضد آن تندى؛ ۴۴- پاک درونی و ضد آن حيله گری به همدیگر؛ ۴۵- رازداری و ضد آن افشاگری؛ ۴۶- نماز گزاری و ضد آن تباه گری (نماز)؛ ۴۷- روزه داری و ضد آن روزه خوری؛ ۴۸- جهاد گری و ضد آن جهاد گریزی؛ ۴۹- حج گزاری و ضد آن پیمان حج شکستن؛ ۵۰- نگاهداری [سخن مردم] و ضد آن سخن چینی؛ ۵۱- نیکی به پدر و مادر و ضد آن سرپیچی از آنها؛ ۵۲- حقیقت ورزی و

ضد آن ریاکاری؛ ۵۳-پسند و ضد آن ناپسند؛ ۵۴-خودپوشی و ضد آن خودآرایی؛

ص: ۵۵

و ضده التبرج و التقیه و ضدها الإذاعه و الإنصاف و ضده الحمیه و التهیئه و ضدها البغی و النظافه و ضدها القدر و الحیاء و ضدها الجلع و القصد و ضده العدوان و الزاحه و ضدها التعب و السیهوله و ضدها الصیغوبه و البرکه و ضدها المحق [و العافیه و ضدها البلاء] و القوام و ضده المکاثره و الحکمه و ضدها الهواء و الوقار و ضده الخفه و السیاده و ضدها الشقاوه و التوبه و ضدها الإصرار و الاستغفار و ضده الاغترار و المحافظه و ضدها التهاون و الدعاء و ضده الاستنکاف و النشاط و ضده الکسل و الفرح و ضده الحزن و الألفه و ضدها الفرقة و السیخاء و ضده البخل. فلا تجتمع هذه الخصال کلها من أجناد العقل إلا فی نبی أو وصی نبی أو مؤمن قد امتحن الله قلبه للإیمان و أما سائر ذلك من موالینا فإن أحدهم لا یخلو من أن ینبغی فی بعض هذه الجنود حتی ینتقل من جنود الجهل فعند ذلك ینبغی فی الدرجه العلیا مع الأنبیاء و الأوصیاء و إنما یدرک ذلك بمعرفه العقل و جنوده و بمجانبه الجهل و جنوده و فبقنا الله و إیاکم لطاعته و مرضاته.

[۱۵] ۱۵-جماعه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی بن فضال، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما کلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العباد بکنه عقله قط و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إنا معاشر الأنبیاء أمرنا أن نکلم الناس علی قدر عقولهم.

[۱۶] ۱۶-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن التوفلی، عن السکونئی، عن جعفر، عن أبیه علیهما السلام قال:

قال امیر المؤمنین علیه السلام: إن قلوب الجهال تستفزها الأطماع و ترتهنها المنی و تستعلقها الخدائع.

ص: ۵۶

۵۵-مخفی کاری و ضد آن آشکارنمایی؛ ۵۶-انصاف ورزی و ضد آن تعصب ورزی؛ ۵۷-سازگاری و ضد آن تجاوزگری؛ ۵۸-پاکیزگی و ضد آن آلودگی؛ ۵۹-حیا و ضد آن بی حیایی؛ ۶۰-میانہ روی و ضد آن زیاده روی؛ ۶۱-آسودگی و ضد آن سختی؛ ۶۲-آسان گیری و ضد آن سخت گیری؛ ۶۳-برکت داشتن و ضد آن بی برکتی؛ [تندرستی و ضد آن گرفتاری]؛ ۶۴-اعتدال و ضد آن فزون طلبی؛ ۶۵-حکمت جویی و ضد آن هوسبازی؛ ۶۶-متانت و ضد آن سبکی؛ ۶۷-نیک بختی و ضد آن بدبختی؛ ۶۸-توبه (بازگشت به خدا) و ضد آن پافشاری بر گناه؛ ۶۹-آمرزش جویی و ضد آن فریفتگی [به نعمت ها و فراموشی گناهان خویش]؛ ۷۰-مراقبت و ضد آن سهل انگاری؛ ۷۱-دعا کردن و ضد آن تکبرورزی و سر باز زدن از دعا؛ ۷۲-خرمی و شادابی و ضد آن تنبلی و کسالت؛ ۷۳-خوشحالی [از فرمانبری خدا] و ضد آن غمگینی [از فرمانبری خدا]؛ ۷۴-الفت گیری [با نیکان] و ضد آن کناره گیری [از نیکان]؛ ۷۵-بخشندگی و ضد آن تنگ نظری.

تمام این صفت ها که لشکریان خردند، جز در پیغمبر یا جانشین او یا مؤمنی که خدا دلش را با ایمان آزموده است، جمع نشود

و اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند تا اینکه به تدریج لشکریان خرد در آنان کامل شود و از لشکریان جهل پاک گردند. پس در آن هنگام با پیغمبران و جانشینان در بلندترین مرتبه همراه شوند که این مقام تنها با شناختن خرد و لشکریانش و دوری از نادانی و لشکریانش به دست آید. خداوند ما و شما را به فرمانبری و خشنودی توفیق دهد.

[۱۵]۱۵- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ گاه رسول خدا از زرفای خرد خود با مردم سخن نگفت، بلکه می فرمود: ما گروه پیغمبران دستور داریم که با مردم به اندازه خردشان سخن گوئیم.

[۱۶]۱۶- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا زیاده خواهی ها دل های نادانان را از جا برکنند و آرزوها (ی نابجا) دل هایشان را در گرو می گذارد و نیرنگ ها به دامشان می اندازد.

ص: ۵۷

[۱۷]۱۷- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن جعفر بن محمد الأشعری، عن عبید الله الدهقان، عن درست، عن ابراهیم بن عبد الحمید قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أكمل الناس عقلا أحسنهم خلقا.

[۱۸]۱۸- علی، عن أبیه، عن أبي هاشم الجعفری قال:

كنا عند الرضا عليه السلام فتذاكرنا العقل والأدب فقال: يا أبا هاشم العقل حياء من الله، والأدب كلفه، فمن تكلف الأدب قدر عليه، ومن تكلف العقل لم يزدد بذلك إلا جهلا.

[۱۹]۱۹- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن يحيى بن المبارک، عن عبد الله بن جبلة، عن إسحاق بن عمارة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: جعلت فداك إن لي جارا كثير الصياله كثير الصدقه، كثير الحج لا بأس به قال: فقال: يا إسحاق؟ كيف عقله؟ قال: قلت له: جعلت فداك ليس له عقل، قال: فقال: لا يرتفع بذلك منه.

[۲۰]۲۰- الحسين بن محمد، عن أحمد بن محمد السيارى، عن أبي يعقوب البغدادي قال:

قال ابن السكيت لأبي الحسن عليه السلام: لما ذا بعث الله موسى بن عمران عليه السلام بالعصا و يده البيضاء و آله السحرة؟ و بعث عيسى باله الطيب؟ و بعث محمدا صلى الله عليه و آله و على جميع الأنبياء بالكلام و الخطب فقال أبو الحسن عليه السلام: إن الله لما بعث موسى عليه السلام كان الغالب على أهل عصره السحر فأتاهم من عند الله بما لم يكن في وسعهم مثله و ما أبطل به سحرهم و أثبت به الحجج عليهم و إن الله بعث عيسى في وقت قد ظهرت فيه الزمانات و احتاج الناس إلى الطيب فأتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله و بما أحيا لهم

[۱۷] ۱۷- امام صادق علیه السلام فرمود: خردمندترین مردم، نیک رفتارترین آنهاست.

[۱۸] ۱۸- ابو هاشم جعفری گوید: نزد امام رضا علیه السلام بودیم و از خرد و ادب سخن می گفتیم. امام علیه السلام فرمود: ای ابو هاشم! خرد هدیه ای از سوی خدا است و ادب با سختی فراهم آید؛ پس هر که به سختی در پی ادب آموزی رود، آن را به دست آورد و هر که در به دست آوردن خرد به سختی افتد بر نادانی خویش افزاید.

[۱۹] ۱۹- اسحاق عمّار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم! من همسایه ای دارم که نماز گزاری و صدقه دادن و حجّ گزاری اش بسیار است و [به ظاهر] عیبی ندارد. فرمود: ای اسحاق! خردش چگونه است؟ گفتم: قربانت کردم! خرد درستی ندارد. فرمود: پس با آن کردارها، جایگاهش فرازتر نمی رود.

[۲۰] ۲۰- ابن سکیت گوید: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: چرا خدا حضرت موسی را با عصا و ید بیضا و وسایل جادوگری برانگیخت و حضرت عیسی را با طبابت و حضرت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- را با گفتار و سخنرانی برانگیخت؟ حضرت فرمود: هنگامی که خدا موسی علیه السلام را برانگیخت، جادوگری بر مردم روزگارش چیره گر بود [و فراگیر شده بود]؛ پس او از خدا چیزی آورد که انجام دادن کاری مانند آن در توانشان نبود و با آن جادوی آنها را بی اثر ساخت و حجّت خویش را بر ایشان استوار نمود. و عیسی علیه السلام هنگامی برانگیخت که بیماری های ریشه دار پدیدار گشته بود و مردم به طبّ نیاز داشتند، پس او از جانب خدا چیزی آورد که مانندش را نداشتند، پس [به اجازه خدا] مردگان را زنده کرد

الموتی و أبرأ الأ- کمه و الأبرص یاذن الله و أثبت به الحجّه عليهم. و إنّ الله بعث محمّدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فی وقت کان الغالب علی أهل عصره الخطب و الکلام و أظنه قال: الشّعر فأتاهم من عند الله من مواعظه و حکمه ما أبطل به قولهم و أثبت به الحجّه عليهم، قال: فقال ابن السّکیت: تالله ما رأیت مثلك قطّ فما الحجّه علی الخلق الیوم؟ قال: فقال علیه السلام: العقل یعرف به الصّادق علی الله فیصدّقه و الکاذب علی الله فیکذّبه، قال: فقال ابن السّکیت: هذا و الله هو الجواب.

[۲۱] ۲۱- الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن المثنی الحنّاط، عن قتیبه الأعشى، عن ابن أبی یعفر، عن مولی لبنی شیبان، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

إذا قام قائمنا وضع الله یدیه علی رءوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت به أحلامهم.

[۲۲] ۲۲- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن سلیمان، عن علی بن إبراهیم، عن عبد الله بن سنان، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

حجّه الله علی العباد التّبیّ و الحجّه فیما بین العباد و بین الله العقل.

[۲۳]۲۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد مرسلًا قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: دعامة الإنسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم والعقل يكمل وهو دليله ومبصره ومفتاح أمره، فإذا كان تأييد عقله من النور كان عالما، حافظا، ذاكرا، فطنا، فهما فعلم بذلك كيف ولم وحيث وعرف من نصحه ومن غشه، فإذا عرف ذلك عرف مجراه وموصوله ومفصوله وأخلص الوجدانيه لله والإقرار بالطاعة فإذا فعل ذلك كان مستدركا لما فات وواردا على ما هو آت، يعرف ما هو فيه ولأى شيء هو هاهنا ومن

ص: ۶۰

و کور مادرزاد و پیس را درمان نمود و حجّت را برایشان استوار نمود. و خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هنگامی برانگیخت که سخنرانی و سخنوری بر مردم روزگارش چیره گر بود [و فراگیر شده بود]- به گمانم شعر را هم فرمود- پس آن حضرت از طرف خدا، پندها و حکمت هایی آورد که گفتار آنها را بی اثر ساخت و حجّت را بر آنها استوار نمود. ابن سکیت گفت: به خدا سوگند هرگز مانند تو را ندیدم. بفرمایید امروزه، حجّت خدا بر مردم چیست؟ فرمود: خرد است که با آن راستگوی درباره خدا را می شناسند و او را راستگو می انگارند و دروغگوی درباره خدا را می شناسند و او را دروغگو می انگارند. ابن سکیت گفت: به خدا سوگند، این سخن، همان پاسخ درست است!

[۲۱]۲۱- امام باقر علیه السلام فرمود: چون قائم ما به پا خیزد، خداوند دست [رحمتش] را بر سر بندگان نهد؛ پس خردشان را گرد هم آورد [در پیروی از امام حق هم رأی شوند] دانایی ایشان را به کمال رساند.

[۲۲]۲۲- امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر، حجّت خدا بر بندگان و خرد، حجّت میان بندگان و خدا است.

[۲۳]۲۳- امام صادق علیه السلام فرمود: انسان بر پایه خرد استوار است و هوش و فهم و حافظه و دانش از خرد سرچشمه می گیرند. انسان با خرد به کمال رسد و خرد راهنما و روشنگر و کلید و گشایشگر کار اوست. آن گاه که خردش با فروغ الهی تأیید گردد؛ دانا، حافظ، یادآور، هوشیار و فهمیده باشد و از این رو بداند چگونه و چرا و کجاست و آن کس را که نیکی اش را خواهد و آن کس را که گمراهش سازد بشناسد و وقتی آن را شناخت، روش زندگی، پیوسته شدن و گسسته شدن خود را بشناسد و در یگانگی خدا و فرمان پذیری از او پاکدل باشد. چون چنین کند از دست رفته را به دست آورد و آنچه را در پیش است دریابد و بداند در چه وضعیتی است

ص: ۶۱

أین یأتیه و إلی ما هو صائر و ذلك كله من تأييد العقل.

[۲۴]۲۴- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن إسماعيل بن مهران، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

العقل دليل المؤمن.

[۲۵]۲۵-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن السیرى بن خالد، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي لا فخر أشد من الجهل ولا مال أعود من العقل.

[۲۶]۲۶-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن ابن أبي نجران، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

لمّا خلق الله العقل قال له: أقبل فأقبل ثم قال له: أدبر فأدبر فقال: وعزّتي وجلالي ما خلقت خلقا أحسن منك، إياك أمر و إياك أنهى و إياك أثيب و إياك أعاقب.

[۲۷]۲۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسين بن خالد، عن إسحاق بن عمّار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل آتية و أكلمه ببعض كلامي فيعرفه كلّ و منهم من آتية فأكلمه بالكلام فيستوفى كلامي كلّ ثم يردّه عليّ كما كلمته و منهم من آتية فأكلمه فيقول: أعد عليّ فقال: يا إسحاق و ما تدري لم هذا؟ قلت: لا، قال: الذي تكلمه ببعض كلامك فيعرفه كلّ فذاك من عجت نطفته بعقله و أمّا الذي تكلمه ببعض كلامك فيعرفه كلّ فذاك من عجت نطفته بعقله و أمّا الذي تكلمه فيستوفى كلامك ثم يجيئك على كلامك فذاك الذي ركب عقله فيه في بطن أمه، و أمّا الذي تكلمه بالكلام فيقول: أعد عليّ فذاك الذي ركب عقله فيه بعد ما كبر فهو يقول لك: أعد عليّ.

ص: ۶۲

و برای چه در اینجاست و از کجا آمده و به کجا روی می نهد؟ اینها همه از تأیید خرد می باشد.

[۲۴]۲۴-امام صادق علیه السلام فرمود: خرد راهنمای مؤمن است.

[۲۵]۲۵-رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: ای علی، تهی دستی ای سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودآورتر از خرد نیست.

[۲۶]۲۶-امام باقر علیه السلام فرمود: چون خدا خرد را آفرید به او فرمود: پیش آی، پیش آمد؛ سپس فرمود: بازگرد، پس بازگشت؛ پس فرمود: به بزرگی و شکوهم سوگند، آفریده ای نیکوتر از تو نیافریدم. تنها تو را فرمان دهم و تو را بازدارم و تنها تو را پاداش دهم و تو را کیفر کنم.

[۲۷]۲۷-اسحاق بن عمّار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: نزد مردی می روم و بخشی از سخنم را به او می گویم و او همه مقصودم را درمی یابد و کسی هم هست که نزدش می روم و سخنم را می گویم و او همه سخنم را درمی یابد و بنابر سخن من، پاسخ می دهد و نزد مرد دیگری می روم و سخنم را می گویم. او می گوید: باز گوی. امام علیه السلام فرمود: ای

اسحاق! می دانی چرا چنین است؟ عرض کردم: نه. فرمود: آنکه همه سخت را با بخشی از گفتارت درمی یابد، کسی است که نطفه اش با خردش در هم آمیخته است و آن کس که همه سخت را به او می گویی و درمی یابد و پاسخت را می دهد، کسی است که خردش در شکم مادر با او درآمیخته است و آنکه وقتی با او سخن گویی، می گوید: دیگر بار بازگو، کسی است که پس از بزرگ شدن خردش با او آمیخته شده است؛ از این رو اوست که می گوید: بازگوی.

ص: ۶۳

[۲۸] ۲۸-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن بعض من رفعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إذا رأيت الرجل كثير الصلاة كثير الصيام فلا تباهوا به حتى تنظروا كيف عقله.

[۲۹] ۲۹-بعض أصحابنا رفعه، عن مفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يا مفضل لا يفلح من لا يعقل ولا يعقل من لا يعلم و سوف ينجب من يفهم و يظفر من يحلم و العلم جنه و الصدق عز و الجهل ذل و الفهم مجد و الجود نجاح و حسن الخلق مجلبه للموده و العالم بزمانه لا- تهجم عليه اللوابس و الحزم مساءه الظن و بين المرء و الحكمه نعمه العالم و الجاهل شقي بينهما و الله ولي من عرفه و عدو من تكلفه و العاقل غفور و الجاهل ختور و إن شئت أن تكرم فلن و إن شئت أن تهان فاخشن و من كرم أصله لان قلبه و من خشن عنصره غلظ كبده و من فرط تورط و من خاف العاقبه تثبت عن التوغل فيما لا يعلم و من هجم على أمر بغير علم جدع أنف نفسه و من لم يعلم لم يفهم و من لم يفهم لم يسلم و من لم يسلم لم يكرم و من لم يكرم يهضم و من يهضم كان ألوم و من كان كذلك كان أحرى أن يندم.

[۳۰] ۳۰-محمد بن يحيى، رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام من استحكمت لي فيه خصله من خصال الخير احتملته عليها و اغتفرت فقد ما سواها و لا اغتفر فقد عقل و لا دين، لأن مفارقه الدين مفارقه الأمن فلا يتهاون بحياه مع مخافه و فقد العقل فقد الحياه و لا يقاس إلا بالأموال.

ص: ۶۴

[۲۸] ۲۸-امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم روایت نموده که فرمود: وقتی مردی را دیدید که بسیار نماز می گزارد و بسیار روزه می دارد، به او ننازید تا آنگاه که دریابید خردش چگونه است.

[۲۹] ۲۹-امام صادق عليه السلام فرمود: ای مفضل! آن کس که خرد نوزد، رستگار نشود و آن کس که نادان باشد خرد نوزد زودا که فهم یابد آن کس که والاتبار باشد و آنکه بردباری کند پیروز شود. و دانش سپر و راستی، ارجمندی و نادانی، خواری و فهمیدن بزرگواری و سخاوت کامیابی و خوش خویی دوستی آورنده است و آن کس که آگاه به زمانش باشد، ابهام ها و تردیدها بر او هجوم نیاورد.

دوراندیشی، بدبینی است. نعمت وجود دانا واسطه میان انسان و حکمت است و نادان در این میان بدبخت می باشد. خدا

دوست آن کس باشد که او را شناخت و دشمن کسی است که خودسرانه خویش را در زحمت شناختنش انداخت. بسیار بخشاینده و نادان فریبنده است. اگر خواهی گرامی باشی، نرم رفتار و آرام باش و اگر خواهی زبون گردی، درشتی کن. والاتبار نرم دل باشد و بداصل، سخت دل.

کسی که کوتاهی کند به پرتگاه فروافتد و کسی که از سرانجام بیم دارد، از نسنجیده کاری سالم ماند. هر که ندانسته به کاری دست یازد، بینی خود را بریده است (خود را به نهایت خواری انداخته است) و هر که دانایی نداشته باشد درنیابد و هر که درنیابد، سالم نماند و آنکه سالم نماند، گرامی نگردد و آن که گرامی نگردد، خرد شود و هر کس خرد گردد، سرزنش شود و کسی که چنین است، شایستهٔ پشیمانی است.

[۳۰]-۳۰- امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی را که آگاه شوم بر یکی از خصلت های نیک استوار است، بپذیرم و از نداشتن خصلت های نیک دیگر، چشم پوشم؛ ولی از نداشتن خرد و دین نگذرم؛ زیرا جدایی از دین، جدایی از امان یافتگی است و زندگی همراه با هراس [و ناامنی]، گوارا نباشد و نداشتن خرد، نداشتن زندگانی است و بی خردان تنها با مردگان مقایسه شوند.

ص: ۶۵

[۳۱]-۳۱- علی بن ابراهیم بن هاشم، عن موسی بن ابراهیم المحاربی، عن الحسن بن موسی، عن موسی بن عبد الله، عن میمون بن علی، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله

[۳۲]-۳۲- أبو عبد الله العاصمي، عن علي بن الحسن، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن الجهم، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

ذكر عنده أصحابنا و ذكر العقل قال: فقال عليه السلام لا يعبا بأهل الدين ممن لا عقل له قلت: جعلت فداك إن ممن يصف هذا الأمر قوما لا بأس بهم عندنا و ليست لهم تلك العقول فقال: ليس هؤلاء ممن خاطب الله إن الله خلق العقل فقال له:

أقبل فأقبل و قال له أدبر فأدبر، فقال: و عزّتي و جلالی ما خلقت شيئا أحسن منك أو أحبّ إليّ منك، بك آخذ و بك أعطى.

[۳۳]-۳۳- علي بن محمد، عن أحمد بن محمد، بن خالد، عن أبيه، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ليس بين الإيمان و الكفر إلاّ قلّه العقل قيل: و كيف ذاك يا ابن رسول الله؟ قال: إنّ العبد يرفع رغبته إلى مخلوق فلو أخلص نيته لله لأتاه الذي يريد في أسرع من ذلك.

[۳۴]-۳۴- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عبيد الله الدهقان، عن أحمد بن عمر الحلبي، عن يحيى بن عمران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: بالعقل استخراج غور الحكمة و بالحكمة استخراج غور العقل و بحسن السياسة يكون الأدب الصالح قال: و كان يقول: التّفكّر حياه قلب البصير كما يمشی الماشی فی الظلمات بالنور بحسن التّخلّص و قلبه التّربّص.

ص: ۶۶

[۳۱] ۳۱-امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خودبزرگ بینی انسان، نشانه کم خردی اوست.

[۳۲] ۳۲-حسن جهم گوید: نزد امام رضا علیه السلام از یاران و شیعیان آن حضرت سخن به میان آمد و نیز از خرد سخن به میان آمد امام علیه السلام فرمود: به دینداری که خرد ندارد، اعتنایی نکنند. عرض کردم: قربانت کردم! گروهی از مردمی امامت را باور دارند و ما بر آنها نقصی نمی بینیم درحالی که آن خرد را دارا نیستند.

فرمود: آنان مورد خطاب خدا نیستند. خدا خرد را آفرید و به او فرمود: پیش آی، پس پیش آمد و فرمود: بازگرد، پس بازگشت. آن گاه فرمود: به بزرگی و شکوهم سوگند، چیزی بهتر و دوست داشتنی تر از تو نیافریدم. به سبب تو، بندگان را بازخواست کنم و ببخشایم.

[۳۳] ۳۳-امام صادق علیه السلام فرمود: میان ایمان و کفر جز کم خردی نباشد.

عرض شد: ای پسر پیغمبر، چگونه چنین باشد؟ فرمود: بنده خدا خواسته اش را نزد آفریده خدا می برد در حالی که اگر نیتش را برای خدا پیراسته سازد آنچه را که می خواهد شتابان تر به دست آرد.

[۳۴] ۳۴-امام صادق علیه السلام روایت نموده که امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: ژرفای حکمت، با خرد و ژرفای خرد با حکمت پدیدار شود. نیک تدبیری، مایه ادب شایسته است و نیز همواره می فرمود: اندیشه، مایه زنده مانی دل انسان بینا است؛ رونده در تاریکی به وسیله نور گام بردارد همانگونه که گام سپارنده در تاریکی، [چون] با نور گام سپارد به نیکی [از تاریکی] نجات یابد و درنگش اندک باشد.

ص: ۶۷

[۳۵] ۳۵-عده من أصحابنا، عن عبد الله البرّاز، عن محمد بن عبد الرحمن بن حماد، عن الحسن بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام:

فی حدیث طویل إنّ أوّل الأمور و مبدأها و قوتها و عمارتها التي لا ينتفع بشيء إلاّ به العقل الذي جعله الله زينه لخلقه و نورا لهم فبالعقل عرف العباد خالقهم و أنّهم مخلوقون و أنّه المدبّر لهم و أنّهم المدبّرون و أنّه الباقي و هم القانون و استدّلوا بعقولهم على ما رأوا من خلقه، من سمائه و أرضه و شمس و قمره و ليله و نهاره و بأنّ له و لهم خالقا و مدبّرا لم يزل و لا يزول و عرفوا به الحسن من القبيح و أنّ الظلمه في الجهل و أنّ النور في العلم فهذا ما دلّهم عليه العقل. قيل له: فهل يكتفى العباد بالعقل دون غيره؟ قال: إنّ العاقل لدلاله عقله الذي جعله الله قوامه و زينته و هدايته علم أنّ الله هو الحقّ و أنّه هو ربّه و علم أنّ لخالقه محبّه و أنّ له كراهيه و أنّ له طاعه و أنّ له معصيه فلم يجد عقله يدلّه على ذلك و علم أنّه لا- يوصل إليه إلاّ بالعلم و طلبه و أنّه لا

ينتفع بعقله إن لم يصب ذلك بعلمه فوجب على العاقل طلب العلم و الأدب الذي لا قوام له إلا به.

[۳۶]۳۶- علی بن محمد، عن بعض أصحابه، عن ابن أبي عمير، عن النضر بن سويد، عن حمران و صفوان بن مهران الجمال قال:

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا غنى أخصب من العقل و لا فقر أخط من الحمق و لا استظهار في أمر بأكثر من المشوره فيه.

و هذا آخر كتاب العقل [و الجهل] و الحمد لله وحده و صلى الله على محمد و آله و سلم تسليمًا.

ص: ۶۸

[۳۵]۳۵- امام صادق عليه السلام در حدیثی درازناک فرمود: آغاز کارها و سرچشمه و نیرو و آبادانی آن، خرد می باشد که هیچ چیزی ثمر ندهد جز به خرد. خردی که خدا آن را آراستگی و روشنایی آفریدگانش نهاد. با خرد، بندگان آفریدگار خود را بشناسند و آگاه شوند که آنان آفریده شدگانند و او تدبیرکننده و آنها تدبیرشدگان اویند و او پایدار و آن ها ناپایدارند. با خردشان بر آنچه که از آفریده اش، از آسمان و زمین، خورشید و ماه و شب و روزش می بینند برهان آورند که خود آنان و این آفریده ها، آفریننده و تدبیرکننده ای دارند که نابودی نیافته و نیابد. با خرد، زیبا را از زشت بازشناسند و دریابند که تاریکی در نادانی نهفته است و روشنی در دانش. این است آنچه خرد به آن راه نمود.

عرض کردند: آیا بندگان می توانند تنها به خرد بسنده کنند؟ فرمود: همانا خردمند با راهنمایی همان خردی که خداوند آن را، استواری و آراستگی و مایه هدایتش قرار داده است، دریابد که خداوند حق و پروردگار اوست و دریابد که برای آفریدگارش، پسند و ناپسند و فرمانبری و نافرمانی است و خردش را به تنهایی، راهنمای بر اینها، نمی بیند و درمی یابد که جز با جوییدن دانش به اینها دست نمی یابد و اگر به وسیله دانشش به اینها نرسد، خردش او را سودی نبخشیده است، پس بر خردمند واجب است که دانش و ادب بجوید که بی آن، استوار نماند.

[۳۶]۳۶- امام صادق علیه السلام می فرمود: توانگری ای پربرتر از خرد و تنگدستی ای پست تر از نابخردی نیست و در هر کاری، یاری جویی ای فزون تر از مشورت نباشد.

و این پایان کتاب خرد [و نادانی است].

و الحمد لله وحده و صلى الله على محمد و آله و سلم تسليمًا.

ص: ۶۹

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب فضل العلم باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحث عليه [۳۷]۱- أخبرنا محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم بن هاشم،

عن أبيه، عن الحسن بن أبي الحسين الفارسي، عن عبد الرحمن بن زيد، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم، ألا إن الله يحب بغاه العلم.

[۳۸] ۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عبد الله، عن عيسى بن عبد الله العمري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

طلب العلم فريضة.

[۳۹] ۳- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن بعض أصحابه قال:

سئل أبو الحسن عليه السلام: هل يسع الناس ترك المسألة عما يحتاجون إليه؟ فقال: لا.

[۴۰] ۴- علي بن محمد وغيره، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى جميعا، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزه، عن أبي إسحاق السبيعي عن حدثه قال:

ص: ۷۰

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب فضیلت دانش

باب وجوب دانش و جویدن آن و تشویق به آن

[۳۷] ۱- رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: دانش جویی بر هر مسلمانی واجب است.

آگاه باشید که به راستی، خداوند جویندگان دانش را دوست دارد.

[۳۸] ۲- امام صادق علیه السلام فرمود: دانش جویی واجب است.

[۳۹] ۳- از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: آیا مردم را سزد که درباره آنچه نیاز دارند نپرسند؟ فرمود: نه.

[۴۰] ۴- امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: ای مردم! بدانید همانا کمال دین، دانش جویی

ص: ۷۱

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: أيها الناس اعلّموا أنّ كمال الدّين طلب العلم و العمل به، ألا و إنّ طلب العلم أوجب عليكم من طلب المال إنّ المال مقسوم مضمون لكم قد قسمه عادل بينكم و ضمنه و سيفى لكم و العلم مخزون عند أهله و قد أمرتم بطلبه من أهله فاطلبوه.

[۴۱]-۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن يعقوب بن يزيد، عن أبي عبد الله رجل من أصحابنا رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة. وفي حديث آخر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم، ألا وإن الله يحب بغاه العلم.

[۴۲]-۶-علي بن محمد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن علي بن أبي حمزه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: تفقهوا في الدين فإنه من لم يتفقه منكم في الدين فهو أعرابي إن الله يقول [في كتابه]: لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.

[۴۳]-۷-الحسين بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن الربيع، عن مفضل بن عمر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: عليكم بالتفقه في دين الله ولا تكونوا أعرابا فإنه من لم يتفقه في دين الله لم ينظر الله إليه يوم القيامة و لم يزك له عملا.

[۴۴]-۸-محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لوددت أن أصحابي ضربت رؤسهم بالسياط حتى يتفقهوا.

ص: ۷۲

و عمل بدان است. آگاه باشید که دانش جویی از مال جویی بر شما لازم تر است؛ زیرا دارایی برای شما تقسیم شده و تضمین گشته است که دادگری، آن را میان شما تقسیم نموده و [پرداختش را] بر عهده گرفته است و به شما می رساند، ولی دانش نزد اهلهش گرد آمده است و شما دستور دارید آن را از اهلهش بجوید؛ پس در پی اش باشید.

[۴۱]-۵-رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: دانش جویی واجب است و در حدیثی دیگر فرمود: دانش جویی بر هر مسلمانی واجب است. آگاه باشید که خداوند جویندگان دانش را دوست دارد.

[۴۲]-۶-علی حمزه گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: دین را نیکو بفهمید؛ زیرا هر که از شما دین را نیک در نیابد بیابان گرد است. به راستی، خداوند در کتابش فرماید: (تا دانش دین را نیکو بیاموزند و چون به سوی مردم خویش بازگشتند مردم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند و پرهیزند.) [توبه (۹): آیه ۱۲۲].

[۴۳]-۷-امام صادق علیه السلام می فرمود: بر شما باد که دین خدا را نیکو بیاموزید و بیابان گرد نباشید؛ زیرا هر که دین خدا را نیکو نیاموزد و در نیابد، خداوند در روز رستاخیز به او روی نکند و کردارش را پاکیزه نشمارد.

[۴۴]-۸-امام صادق علیه السلام فرمود: دوست داشتم بر سر یارانم تازیانه می نواختند تا دین را نیکو بیاموزند و دریابند.

[۴۵]-۹-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی عمّن رواه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال له رجل: جعلت فداك رجل عرف هذا الأمر، لزم بيته و لم يتعرّف إلى أحد من إخوانه؟ قال: فقال: كيف يتفقّه هذا في دينه؟

باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء [۴۶]-۱-محمد بن الحسن و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی، عن عبید الله بن عبد الله الدهقان، عن درست الواسطی، عن إبراهيم بن عبد الحمید، عن أبی الحسن موسی علیه السلام قال:

دخل رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم المسجد فإذا جماعه قد أطافوا برجل فقال: ما هذا؟ فقيل: علامه فقال: و ما العلامة؟ فقالوا له: أعلم الناس بأنساب العرب و وقائعها و أيام الجاهليّه و الأشعار العربيّه، قال: فقال النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلم: ذاك علم لا يضّرّ من جهله و لا ينفع من علمه، ثم قال النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلم: إنّما العلم ثلاثة آيه محكمه أو فريضه عادله أو سنّه قائمه و ما خلاهنّ فهو فضل

[۴۷]-۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد، عن أبی البختری، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إنّ العلماء ورثه الأنبياء و ذاك أنّ الأنبياء لم يورثوا درهما و لا ديناراً و إنّما أورثوا أحاديث من أحاديثهم فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظاً وافراً، فانظروا علمكم هذا عمّن تأخذونه؟ فإنّ فينا أهل البيت في كلّ خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين.

[۴۸]-۳-الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الحسن بن علی

[۴۵]-۹-مردی به امام صادق علیه السلام گفت: قربانت کردم؛ مردی این مذهب (امامت) را شناخته و در خانه نشسته است و هیچ یک از برادران دینیش را نمی شناسد. فرمود: این مرد چگونه دینش را به نیکی می آموزد.

باب ویژگی و فضیلت دانش و فضیلت دانشمندان

[۴۶]-۱-امام کاظم علیه السلام فرمود: رسول خدا به مسجد وارد شد و ناگاه گروهی را دید گرد مردی را گرفته اند. فرمود: چه خبر است؟ گفتند: علامه است. فرمود:

علامه یعنی چه؟ گفتند: درباره دودمان عرب و رویدادهای ایشان و روزگار جاهلیت و اشعار عرب و عربی فصیح، داناترین مردم است. پیامبر صَلَّى الله عليه و آله و سلم فرمود:

اینها دانشی است که نادان به آن دانش‌ها را زبانی نرساند و دانایش را سودی ندهد؛ سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا دانش سه چیز است آیه محکم (اصول عقاید)، فریضه دادگرانه (اخلاق) و سنت استوار (احکام) و غیر اینها، فضیلت است.

[۴۷]۲- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا دانشمندان میراث داران پیغمبرانند؛ برای اینکه پیامبران زر و سیم به ارث نگذارند و تنها سخنانی از سخنانشان را بر جای نهند. هر که چیزی از آن سخنان برگرفت، بهره فراوانی گرفته است. پس بنگرید که دانش خود را از چه کسی می‌گیرید؟ زیرا در خاندان ما اهل بیت، در هر روزگاری جانشینان دادگری هستند که غلوکنندگان را بازدارند که دین را به کژی کشند و یاوه سرایان دین را به نام خویش سازند و نادانان آن را به نادرستی به تأویل برند.

[۴۸]۳- امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه که خدا نیکی بنده‌ای را خواهد، او را در دین ژرف نگر و دانا سازد.

ص: ۷۵

الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا أراد الله بعبده خيراً فقهه في الدين.

[۴۹]۴- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربيع بن عبد الله، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال الكمال كل الكمال التفقه في الدين و الصبر على التائبه و تقدير المعيشه.

[۵۰]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

العلماء أمناء و الأتقياء حصون و الأوصياء ساده. و في روايه أخرى:

العلماء منار و الأتقياء حصون و الأوصياء ساده.

[۵۱]۶- أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن إدريس بن الحسن، عن أبي إسحاق الكندي، عن بشير الدهان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام، لا خير فيمن لا يتفقه من أصحابنا، يا بشير إن الرجل منهم إذا لم يستغن بفقهه احتاج إليهم فإذا احتاج إليهم أدخلوه في باب ضلالتهم و هو لا يعلم.

[۵۲]۷- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: لا خير في العيش إلا لرجلين عالم مطاع، أو مستمع واع.

[۵۳]-۸-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير و محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد، عن ابن ابي عمير، عن سيف بن عميره، عن ابي حمزه، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۷۶

[۴۹]-۴-امام باقر عليه السلام فرمود: اوج کمال انسان، دانشمند شدن در دین و شکیبایی در بلا و اندازه داری در هزینه های زندگی است.

[۵۰]-۵-امام صادق عليه السلام فرمود: دانشمندان، امین و پرهیزکاران، دژها و اوصیاء، سروران اند. در روایت دیگر آمده است: دانشمندان، برج های پرتو افکن و پرهیزکاران، دژها و اوصیاء، سروران اند.

[۵۱]-۶-امام صادق عليه السلام به بشیر فرمود: هریک از یاران ما که در دین ژرف نگر نیست و دین شناس نیست خیری ندارد. ای بشیر! هر مردی از یاران ما که در دین شناسی بی نیاز نباشد، به دیگران (مخالفان) نیازمند شود و چون به آنها نیازمند شد او را به گمراهی خویش در آورند در حالی که خود نمی داند.

[۵۲]-۷-رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در زندگی جز برای دو نفر خیری نیست:

دانشمندی که فرمانش برند و شنونده ای که سخن نگهدار باشد.

[۵۳]-۸-امام باقر عليه السلام فرمود: دانشمندی که از دانشش بهره برند از هفتاد هزار عبادت پیشه برتر است.

ص: ۷۷

عالم یتنفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد.

[۵۴]-۹-الحسین بن محمد، عن احمد بن إسحاق، عن سعدان بن مسلم، عن معاوية بن عمّار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل راويه لحديثكم يثّ ذلك في الناس و يشدّده في قلوبهم و قلوب شيعتكم و لعلّ عابدا من شيعتكم ليست له هذه الرّواية أيّهما أفضل؟ قال: الرّواية لحديثنا يشدّ به قلوب شيعتنا أفضل من ألف عابد.

باب أصناف النّاس [۵۵]-۱-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد و محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد بن عيسى جميعا، عن ابن محبوب، عن ابي أسامة، عن هشام بن سالم، عن ابي حمزه، عن ابي إسحاق السبيعي، عن حدّثه مّمن يوثق به قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إنّ النّاس آلوا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إلى ثلاثة: آلوا إلى عالم علی هدی من الله قد أغناه الله بما علم عن علم غيره و جاهل مدّع للعلم لا علم له معجب بما عنده قد فتنته الدّنيا و فتن غيره و متعلّم من عالم علی سبيل هدی من الله و نجاه ثمّ هلك من ادّعى و خاب من افتري.

[۵۶]-۲-الحسین بن محمد الأشعری، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه سالم بن مكرم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الناس ثلاثة: عالم و متعلم و غناء.

[۵۷]-۳-محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد، عن علي بن الحكم، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي حمزه الثمالي قال:

ص: ۷۸:

[۵۴]-۹-معاوية عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی است که سخنان شما را بسیار بازگو می کند و در میان مردم گسترش می دهد و آن را در دل مردم و دل شیعیان استوار می سازد و شاید عبادت پیشه ای از شیعیان شما باشد که در روایت چون او نباشد، کدام یک برترند؟ فرمود: آنکه سخنان ما را بسیار بازگو کند و دل های شیعیانمان را استوار سازد، از هزار عبادت پیشه برتر است.

بابی درباره انواع مردم

[۵۵]-۱-امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سه جانب رو کردند: به دانشمندی که از سوی خدا هدایت یافته و خدا او را با دانش خویش، از دانش دیگران بی نیاز ساخته بود. به نادانی که مدعی دانش بود و دانشی نداشت. به آنچه در دست داشت، مغرور بود و دنیا او را و او دیگران را فریفته بود. به دانش آموزی که دانش خود را از دانشمندی فراگرفته بود که در راه هدایت خدا و نجات گام برداشته بود. پس آن کس که ادعای دانش نمود به هلاکت درافتاد و آن کس که دروغ بست ناکام ماند.

[۵۶]-۲-امام صادق علیه السلام فرمود: مردم سه دسته اند: دانشمند، دانشجو و کف روی آب.

[۵۷]-۳-ابو حمزه ثمالی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: یا دانشمند باش

ص: ۷۹:

قال لی أبو عبد الله عليه السلام: اغد عالماً أو متعلماً أو أحب أهل العلم ولا تكن رابعاً فتهلك ببغضهم.

[۵۸]-۴-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن جمیل، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتہ یقول: یغدو الناس علی ثلاثة اصناف عالم و متعلم و غناء، فنحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سائر الناس غناء.

باب ثواب العالم و المتعلم [۵۹]-۱-محمد بن الحسن و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد جمیعاً، عن جعفر بن محمد الأشعری، عن عبد الله بن میمون القداح و علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عیسی، عن

القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا لَطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوَاتِمِ فِي الْبَحْرِ وَفَضْلُ الْعَالَمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ.

[٦٠]٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إِنَّ الَّذِي يَعْلَمُ الْعِلْمَ مِنْكُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ وَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَيْهِ، فَتَعَلَّمُوا

ص: ٨٠

و یا دانش جو و یا دوست دار دانشمندان و چهارمی (یعنی دشمن اهل دانش) نباش که به سبب دشمنی آنها، به هلاکت درافتی.

[٥٨]٤-امام صادق علیه السلام فرمود: مردم سه دسته شوند: دانشمند و دانش جو و کف روی آب. ما دانشمندانیم و شیعیان ما جویندگان دانش و دیگر مردمان، کف روی آب هستند.

بابی درباره پاداش دانشمند و جویای دانش

[٥٩]١-رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر که راهی را پوید که در آن دانشی جوید، خدا برای او راهی به بهشت گشاید که در آن گام نهد و به راستی فرشتگان به سبب خرسندی از جوینده دانش، بال های خویش را برای او فرونهند و به راستی، هر آن کس که در آسمان و زمین است برای جوینده دانش آموزش جوید؛ حتی ماهی در دریا. برتری دانشمند بر عبادت پیشه همچون برتری ماه در شب چهارده، بر دیگر ستارگان است و به راستی، دانشمندان میراث داران پیامبرانند و پیامبران زر و سیمی به ارث نهند ولی دانش را به ارث گذارند؛ پس هر که دانشی از آنان برگیرد ثمری فراوان برگرفته است.

[٦٠]٢-امام باقر علیه السلام فرمود: هر که از شما شیعیان به دیگری دانش آموزد، پاداش او پاداش دانشجو است و بلکه فزون تر از پاداش دانشجو است؛

ص: ٨١

العلم من حملة العلم و علموه إخوانكم كما علمكموه العلماء.

[٦١]٣-علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمد البرقی، عن علی بن الحکم، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من علم خيرا فله مثل أجر من عمل به، قلت:

فإن علمه غيره يجرى ذلك له؟ قال: إن علمه الناس كلهم جرى له، قلت: فإن مات؟ قال: وإن مات.

[۶۲]۴-و بهذا الإسناد، عن محمد بن عبد الحميد، عن العلاء بن رزين، عن أبي عبيده الحذاء، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من علم باب هدى فله مثل أجر من عمل به ولا ينقص أولئك من أجورهم شيئا و من علم باب ضلال كان عليه مثل أوزار من عمل به ولا ينقص أولئك من أوزارهم شيئا.

[۶۳]۵-الحسين بن محمد، عن علي بن محمد بن سعد رفعه، عن أبي حمزه، عن علي بن الحسين عليه السلام قال:

لو يعلم الناس ما في طلب العلم لطلبوه و لو بسفك المهج و خوض اللجج إن الله تبارك و تعالى أوحى إلى دانيال أن أمقت عبيدي إلى الجاهل المستخف بحق أهل العلم التارك للاقتداء بهم و أن أحب عبيدي إلى التقى الطالب للثواب الجزيل اللازم للعلماء التابع للعلماء القابل عن الحكماء.

[۶۴]۶-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: من تعلم العلم و عمل به و علم لله دعى في ملكوت السماوات عظيما فقيلا: تعلم لله و عمل لله و علم لله.

ص: ۸۲

پس، از دانشمندان، دانش آموزید و دانش را به برادران دینی خود بیاموزید، همانگونه که دانشمندان به شما آموختند.

[۶۱]۳-ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هر که کار نیکی را به دیگری آموزد او را پاداشی همانند پاداش عمل کننده به آن کار باشد عرض کردم: اگر آن عمل کننده به کار نیک، کار نیک را به دیگری نیز بیاموزد همین پاداش از آن آموزنده نخست باشد؟ فرمود: اگر به همه مردم نیز بیاموزد، همان پاداش از آن او شود. گفتیم: اگر چه آموزنده نخست بمیرد؟ فرمود: اگر چه بمیرد.

[۶۲]۴-امام باقر علیه السلام فرمود: آن کس که [به مردم] دری از هدایت آموزد، او را پاداشی همچون پاداش عمل کننده به آن است و از پاداش آنان، چیزی کاسته نمی شود و هر که (به مردم) دری از گمراهی آموزد، او را گناهی همانند گناه عمل کننده به آن باشد و از گناه آنان چیزی کاسته نشود.

[۶۳]۵-امام سجاد علیه السلام فرمود: اگر مردم می دانستند که در جوییدن دانش چه نهفته است، در پی اش می رفتند؛ اگر چه با ریختن خون [دشمنان دانش] او فرو رفتن در گرداب ها بود. خداوند پرخیر و والا- به دانیال وحی کرد که نفرت انگیزترین بندگانم نزد من نادانی است که حق دانشمندان را کوچک شمارد و پیروی از آنان را وارهد و دوست داشتنی ترین بندگانم

نزد من پرهیزکار جوینده پاداش فراوان و همراه همیشگی دانشمندان و پیرو بردباران و پذیرنده سخن حکیمان باشد.

[۶۴]۶- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: هر که برای خدا دانش بیاموزد و بدان عمل کند و برای خدا به دیگران بیاموزد، در ملکوت های آسمان ها بزرگش خوانند و گویند: برای خدا آموخت؛ برای خدا عمل کرد و برای خدا یاد داد.

ص: ۸۳

باب صفة العلماء [۶۵]۱- محمّد بن یحیی العطار، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن معاویه بن وهب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اطلبوا العلم و تزيّنوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلّمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لا تكونوا علماء جبارين فيذهب باطلکم بحقّکم.

[۶۶]۲- علی بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن حمّاد بن عثمان، عن الحارث بن المغیره النَّصری، عن أبي عبد الله عليه السلام فی قول الله عزّ و جلّ: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** قال:

یعنی بالعلماء من صدّق فعله قوله و من لم یصدّق فعله قوله فلیس بعالم.

[۶۷]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقی، عن إسماعیل بن مهران، عن أبي سعید القمّاط، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: ألا أخبرکم بالفقيه حقّ الفقيه: من لم یقنط الناس من رحمه الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخص لهم فی معاصی الله و لم یترك القرآن رغبة عنه إلی غیره، ألا- لا- خیر فی علم لیس فیهم تفهّم، ألا لا خیر فی قراءه لیس فیها تدبّر، ألا لا خیر فی عباده لیس فیها تفکر، و فی روايه أخرى:

ألا لا خیر فی علم لیس فیهم تفهّم، ألا لا خیر فی قراءه لیس فیها تدبّر، ألا لا خیر فی عباده لا فقه فیها، ألا لا خیر فی نسك لا ورع فیها

[۶۸]۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی و محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان النّیسابوری جمیعا، عن صفوان بن یحیی عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

ص: ۸۴

بابی درباره ویژگی دانشمندان

[۶۵]۱- امام صادق علیه السلام می فرمود: دانش آموزید و با آن، خویش را به بردباری و متانت بیارایید و با آنان که دانش می

آموزید و با آنان که از ایشان دانش فرامی گیرید و فروتنی پیشه کنید. و از دانشمندان ستمگر نباشید که ستمگر، حق شما را از میان ببرد.

[۶۶]۲- امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای بزرگ و والا که: (از بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند) [فاطر (۳۵): آیه ۲۸] فرمود: مقصود از دانشمند، کسی است که کردارش، گفتارش را تصدیق کند و آنکه کردارش، گفتارش را تصدیق نکند، دانشمند نیست.

[۶۷]۳- امام صادق علیه السلام روایت نموده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا شما را به دین شناس حقیقی آگاه نسازم؟ او کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید ننماید و از کیفر خدا آسوده دل نسازد و به آنها اجازه گناه ندهد و نیز قرآن را به سبب رغبت مندی به چیزی دیگر، وانهد. هان! در دانشی که فهمیدن نباشد، خیری نیست. همانا در خواندنی که ژرف نگری نباشد، خیری نیست. آگاه باشید! در عبادتی که اندیشه گری نباشد، خیری نباشد.

در روایت دیگر آمده است: هان! در دانشی که فهمیدن نباشد، خیری نیست.

آگاه باشید! همانا در خواندنی که ژرف نگری نباشد، خیری نیست. آگاه باشید! همانا در پرستشی که نیک فهمی نباشد، خیری نیست. همانا در زهد گرایی ای که در آن پرهیزکاری نباشد، خیری نباشد.

[۶۸]۴- امام رضا علیه السلام فرمود: همانا از نشانه های نیک فهمی، بردباری و خاموشی است.

ص: ۸۵

إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْفَقْهِ الْحِلْمِ وَالصَّمْتِ.

[۶۹]۵- أحمد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد البرقيّ، عن بعض أصحابه رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يكون السّفه والغرّه في قلب العالم.

[۷۰]۶- وهذا الإسناد، عن محمد بن خالد، عن محمد بن سنان رفعه قال:

قال عيسى ابن مريم عليه السلام: يا معشر الحواريين لي إليكم حاجه اقصوها لي قالوا: قضيت حاجتك يا روح الله، فقام فغسل أقدامهم فقالوا: كُنَّا نحن أحقّ بهذا يا روح الله! فقال: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ إِنَّمَا تَوَاضَعْتَ هَكَذَا لَكَيْمَّا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعِي لَكُمْ، ثُمَّ قَالَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِالْتَوَاضَعِ تَعْمُرُ الْحِكْمَةَ لَا بِالْتَكْبَرِ وَكَذَلِكَ فِي السَّيْهْلِ يَنْبِتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ.

[۷۱]۷- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عليّ بن معبد، عن ذكره، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: يا طالب العلم إنَّ للعالم ثلاث علامات: العلم والحلم والصّمت وللمتكلم ثلاث

علامات: نیاز از من فوقه بالمعصیه و یظلم من دونه بالغلبه و یظاهر الظلمه.

باب حقّ العالم [۷۲]۱-علی بن محمّد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد، عن محمد بن خالد، عن سليمان بن جعفر الجعفری، عن ذکره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إنّ من حقّ العالم أن لا- تكثر عليه السّؤال و لا- تأخذ بثوبه و إذا دخلت عليه و عنده قوم فسلم عليهم جميعا و خصّه بالتّحيّه

ص: ۸۶

[۶۹]۵-امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نابخردی و غفلت در دل دانا نباشد.

[۷۰]۶-حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای گروه حواریون! مرا به شما نیازی است، آن را بر آورید. گفتند: ای روح الله، نیازت رواست؛ پس عیسی علیه السلام برخاست و پاهای آنها را شست. آنها گفتند: ای روح الله، ما بر انجام این کار سزاوارتر بودیم. فرمود: همانا دانا شایسته ترین مردم به خدمتگزاری است. من این چنین فروتنی کردم تا شما نیز پس از من، در میان مردم من، بدان فروتنی کنید؛ سپس عیسی علیه السلام فرمود: حکمت با فروتنی آباد و استوار گردد نه با سرکشی؛ چنان که کشت در زمین نرم روید نه در کوه.

[۷۱]۷-امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: ای جوینده دانش دانا را سه نشانه باشد:

دانش و بردباری و خاموشی؛ و دانشمندانما را سه نشانه است: با نافرمانی نسبت به فرادست خویش کشمکش کند و با چیره گری نسبت به فرودست خود ستم کند و ستم پیشگان را یاری رساند.

بابی در باره حقّ دانشمند

[۷۲]۱-امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: همانا از حقّ دانشمند بر عهده دیگران آن است که از او بسیار نپرسی و جامه اش نگیری و چون به نزدش در آمدی و گروهی نزد او بودند، به همه سلام کن و او را با درودی دیگر ویژه دار.

ص: ۸۷

دو نهم و اجلس بین یدیه و لا- تجلس خلفه و لا تغمز بعینک و لا تشر بیدک و لا تكثر من القول: قال فلان و قال فلان، خلافا لقلوله و لا تضجر بطول صحبته فإنما مثل العالم مثل النخلة تنتظرها حتی یسقط علیک منها شیء و العالم أعظم أجرا من الصائم القائم الغازی فی سبیل الله.

باب فقد العلماء [۷۳]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن أبي أيوب الخزاز، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من أحد يموت من المؤمنين أحبّ إلى إبليس من موت فقيه.

[۷۴]۲-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا مات المؤمن الفقيه ثلم في الإسلام ثلمه لا يسدها شيء.

[۷۵]۳-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علي بن حمزة قال:

سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام يقول: إذا مات المؤمن بكت عليه الملائكة وبقاع الأرض التي كان يعبد الله عليها و أبواب السماء التي كان يصعد فيها بأعماله و ثلم في الإسلام ثلمه لا يسدها شيء لأنّ المؤمنين الفقهاء حصون الإسلام كحصن سور المدينة لها

[۷۶]۴-و عنه، عن أحمد، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب الخزاز، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من أحد يموت من المؤمنين أحبّ إلى إبليس من موت فقيه.

ص: ۸۸

پیش رویش بنشین و پشت سرش نشین. چشمک نزن و با دست اشاره نکن و پرگویی نکن که فلانی و فلانی برخلاف نظر او چنین گفته اند و از زیادی همنشینی اش دل تنگ نشو؛ زیرا مثل دانشمند، مثل درخت خرما است که باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فروریزد و دانشمند بزرگ پاداش تر از روزه دار شب زنده داری است که در راه خدا جهاد کند.

بابی دربارهٔ جان سپاری دانشمندان

[۷۳]۱-امام صادق علیه السلام فرمود: جان سپاری هیچ یک از مؤمنان نزد شیطان از جان سپاری دین شناس دوست داشتنی تر نیست.

[۷۴]۲-امام صادق علیه السلام فرمود: چون مؤمن دین شناسی جان سپارد شکافی در اسلام پدید آید که چیزی آن را نبندد.

[۷۵]۳-امام کاظم علیه السلام فرمود: چون مؤمن جان سپارد، فرشتگان و جایگاه هایی در زمین که خدا را در آن جایگاه ها پرستش می کرد و درهای آسمانی که با کردارهایش از آنها بالا می رفت بر او بگریند و در اسلام شکافی پدید آید که چیزی آن را نبندد؛ زیرا مؤمنان دین شناس مانند دژ دیوار گرداگرد شهر، دژهای اسلامند.

[۷۶]۴-امام صادق علیه السلام فرمود: جان سپاری هیچ یک از مؤمنان نزد شیطان از جان سپاری دین شناس، دوست داشتنی تر نباشد.

ص: ۸۹

[۷۷]۵-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن علی بن أسباط، عن عمّه یعقوب بن سالم، عن داود بن فرقد قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ أباي كان يقول: إنَّ الله عزَّ وجلَّ لا يقبض العلم بعد ما يهبطه و لكن يموت العالم فيذهب بما يعلم فتليهم الجفاه فيضلون و يضلون و لا خير في شيء ليس له أصل.

[۷۸]۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن علی، عن عمّن ذكره، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كان علی بن الحسين عليه السلام يقول: إنَّه يسخى نفسه في سرعه الموت و القتل فينا قول الله: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ هو ذهاب العلماء.

باب مجالسه العلماء و صحبتهم [۷۹]۱-علی بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس رفعه قال:

قال لقمان لابنه: يا بني اختر المجالس على عينك فإن رأيت قوما يذكرون الله جلَّ و عزَّ فاجلس معهم فإن تكن عالما نفعك علمك و إن تكن جاهلا علموك و لعلَّ الله أن يظلمهم برحمته فيعمك معهم و إذا رأيت قوما لا يذكرون الله فلا تجلس معهم فإن تكن عالما لم ينفعك علمك و إن كنت جاهلا يزيدوك جهلا و لعلَّ الله أن يظلمهم بعقوبه فيعمك معهم.

[۸۰]۲-علی بن إبراهيم، عن أبيه و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى جميعا، عن ابن محبوب، عن درست بن أبي منصور، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام قال:

محادثه العالم على المزابل خير من محادثه الجاهل على الزرابي.

ص: ۹۰

[۷۷]۵-امام صادق عليه السلام فرمود: پدرم همواره می فرمود: خدای فرازند پس از آنکه دانش را فروفرستاد بازنگرداند؛ ولی دانشمند که بمیرد، دانشش برود و به دنبال آنها مردم خشک و خشنی آیند که گمراه و گمراه گر هستند و چیزی که ریشه ندارد، خیری ندارد.

[۷۸]۶-امام باقر عليه السلام روایت نموده که امام سجّاد عليه السلام همواره می فرمود: زود مردن و کشته شدن در خاندان ما را گفتار خدا، بر من گوارا می کند، (آیا ندیدند که ما به زمین می پردازیم و از کناره های آن می کاهیم). [رعد (۱۳): آیه ۴۱] کاهش اطراف زمین، از دست رفتن دانشمندان است.

بابی درباره همشینی و همدمی با دانشمندان

[۷۹]۱-امام معصوم عليه السلام فرماید: لقمان به پسرش گفت: پسر دلبندم! مجلس ها [ی گفتگوی خویش] را بینش مندانه برگزین. پس اگر دیدی گروهی، خدای بزرگ و والا را یاد می کنند با آنها بنشین که اگر تو دانا باشی، دانشت سودت دهد و اگر نادان باشی، تو را [خداشناسی آموزند] و شاید خدا بر آن ها سایه رحمت افکند و [رحمت خدا] تو را نیز فراگیرد و چون دیدی گروهی به یاد خدا نیستند با آنان نشین که اگر تو دانشمند باشی، دانشت سودت ندهد و اگر نادان باشی، بر نادانی ات

افزایند و شاید خدا سایه کيفر خویش را بر آنان افکند و تو را نیز فراگیرد.

[۸۰]۲- حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: گفت و گو با دانا در خاکروبه دان ها از گفت و گو با نادان روی قالی ها بهتر است.

ص: ۹۱

[۸۱]۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن شريف بن سابق، عن الفضل بن أبي قره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: قالت الحواريون ليعسى: يا روح الله! من نجالس؟ قال من يذكركم الله رؤيته و يزيد في علمكم منطقته و يرغبكم في الآخرة عمله.

[۸۲]۴- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مجالسه أهل الدين شرف الدنيا والآخرة.

[۸۳]۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد الأصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن سفيان بن عيينه، عن مسعر بن كدام قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لمجلس أجلسه إلى من أثق به أوثق في نفسي من عمل سنة.

باب سؤال العالم و تذاكره [۸۴]۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن مجذور أصابته جنابه فغسلوه فمات قال: قتلوه ألا سألوا فإنّ دواء العي السؤال.

[۸۵]۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زراره و محمد بن مسلم و بريد العجلي قالوا:

قال أبو عبد الله عليه السلام لحمران بن أعين في شيء سأله: إنّما يهلك الناس لأنهم لا يسألون.

ص: ۹۲

[۸۱]۳- رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: حواریون به عیسی علیه السلام گفتند: ای روح الله، با چه کسی بنشینیم؟ فرمود: با آنکه دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش دانشتان را بیفزاید و کردارش شما را مشتاق سرای واپسین سازد.

[۸۲]۴- رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: هم نشینی با دینداران، ارجمندی دنیا و آخرت است.

[۸۳]۵-امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا نشستن نزد کسی که به او اطمینان دارم از عبادت یک سال برایم اطمینان بخش تر است.

بابی درباره پرسش از دانشمند و گفتگو با او

[۸۴]۱-یکی از اصحاب گوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی آبله رو را که جنب شده بود، غسل دادند و او مرد. فرمود: او را کشتند. چرا نپرسیدند؟ همانا دواى نادانى و درماندگى پرسش است.

[۸۵]۲-امام صادق علیه السّلام به حمران بن اعین درباره پرسشی که کرده بود، فرمود: همانا مردم به هلاکت درافتند؛ چرا که آنان نپرسند.

ص: ۹۳

[۸۶]۳-علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمّد الأشعريّ، عن عبد الله بن ميمون القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال: إنّ هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسأله.

علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله مثله.

[۸۷]۴-علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن أبي جعفر الأحول، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

لا يسع النّاس حتّى يسألوا و يتفقّوها و يعرفوا إمامهم و يسعهم أن يأخذوا بما يقول و إن كان تقيّه.

[۸۸]۵-علی، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليهم السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: أفّ لرجل لا يفرّغ نفسه فى كلّ جمعه لأمر دينه فيتعاهده و يسأل عن دينه و فى روايه أخرى لكلّ مسلم.

[۸۹]۶-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: إنّ الله عزّ و جلّ يقول: تذاكر العلم بين عبادى ممّا تحيا عليه القلوب الميته إذا هم انتهوا فيه إلى أمرى.

[۹۰]۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن أبي الجارود قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول رحم الله عبدا أحيا العلم قال: قلت: و ما إحياءه؟ قال: أن يذاكر به أهل الدّين و أهل الورع.

[۸۶] ۳- امام صادق علیه السلام فرمود: بر در این دانش قفلی است که کلیدش پرسش است. (این روایت از طریق دیگر نیز وارد شده است.)

[۸۷] ۴- امام صادق علیه السلام فرمود: مردم گنجایش هیچ کاری را ندارند، مگر اینکه بپرسند و نیک دریابند و امام خویش را بشناسند و بر آن ها رواست که فرموده امام خویش را به کار گیرند؛ هرچند از روی تقیه باشد.

[۸۸] ۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: افّ بر مردی که هر روز جمعه برای [رسیدگی] امر دینش آماده نمی کند تا دیگر بار با دینش پیمان بندد و از دینش بپرسد. در روایت دیگر است: افّ بر هر مسلمانی که... .

[۸۹] ۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند بزرگ و والا فرماید: گفت و گوی علمی میان بندگانم، دل های مرده را زنده کند؛ آنگاه که گفتگوی علمی ایشان به کار و فرموده من منتهی شود.

[۹۰] ۷- ابو جارود گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: خدا بر بنده ای که دانش را زنده کند رحمت آرد. عرض کردم: زنده کردن دانش چیست؟ فرمود:

این است که با دینداران و پارسایان گفتگو کند.

[۹۱] ۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: با یکدیگر سخن گوید و به دیدار یکدیگر

الحجّال، عن بعض أصحابه رفعه قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، تذاکروا و تلاقوا و تحدّثوا فإنّ الحدیث جلاء للقلوب إنّ القلوب لترین کما یرین السیف جلاؤها الحدیث.

[۹۲] ۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن فضاله بن أيوب، عن عمر بن أبان، عن منصور الصّیقل قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: تذاکر العلم دراسه و الدّراسه صلاه حسنه

باب بذل العلم [۹۳] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل بن بزیع، عن منصور بن حازم، عن طلحه بن زید، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قرأت في كتاب علي عليه السلام إن الله لم يأخذ على الجهال عهدا بطلب العلم حتى أخذ على العلماء عهدا يبذل العلم للجهال، لأن العلم كان قبل الجهل.

[۹۴] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة و محمد بن سنان، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام في هذه الآية: **وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ** قال:

ليكن الناس عندك في العلم سواء.

[۹۵] ۳- وبهذا الإسناد، عن أبيه، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

زكاه العلم أن تعلمه عباد الله.

[۹۶] ۴- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن

ص: ۹۶:

رويد و به گفتگو نشینید زیرا گفتگو، روشنی بخش دل ها است. همانا دل ها بسان شمشیر زنگار گیرد و روشنی بخش، آنها گفتگو است.

[۹۲] ۹- امام باقر عليه السلام می فرمود: گفتگوی علمی، درس است و درس، نماز و دعایی نیکوست.

بابی درباره بخشش دانش [به دیگران]

[۹۳] ۱- امام صادق عليه السلام فرمود: در کتاب علی عليه السلام خواندم که خداوند از نادانان پیمانی برای جوییدن دانش نستانده است تا اینکه از دانشمندان پیمان گرفت که به نادانان دانش آموزند؛ زیرا [جایگاه] دانش پیش از نادانی است.

[۹۴] ۲- امام صادق عليه السلام درباره این آیه (روی خود را [به تکبر] از مردم مگردان). [لقمان (۳۱): آیه ۱۸] فرمود: باید مردم نزد تو از نظر (دریافت) دانش برابر باشند.

[۹۵] ۳- امام باقر عليه السلام فرمود: زکات دانش این است که آن را به بندگان خدا بیاموزی.

[۹۶] ۴- امام صادق عليه السلام فرمود: عیسی بن مریم میان مردم به سخنانی برخاست

ص: ۹۷:

عبد الرحمن، عن ذکره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قام عیسی ابن مریم علیه السلام خطیبا فی بنی اسرائیل فقال: یا بنی اسرائیل! لا تحدّثوا الجهال بالحکمه فتظلموها و لا تمنعوها

أهلها فتظلموهم.

باب التَّهْي عن القول بغير علم [٩٧]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد و عبد الله ابني محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن مفضل بن يزيد قال:

قال [لى] أبو عبد الله عليه السّلام: أنهاك عن خصلتين فيهما هلاك الرّجال: أنهاك أن تدین الله بالباطل و تفتی النّاس بما لا تعلم.

[٩٨]٢-عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

قال لى، أبو عبد الله عليه السّلام إياك و خصلتين ففيهما هلك: من هلك إياك أن تفتی النّاس برأيك أو تدین بما لا تعلم.

[٩٩]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عليّ بن رثاب، عن أبي عبيد الحذاء، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

من أفتى النّاس بغير علم و لا هدى لعنته ملائكة الرّحمة و ملائكة العذاب و لحقه و زر من عمل بفتياه.

[١٠٠]٤-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أبان الأحمر، عن زياد بن أبي رجا، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ما علمتم فقولوا و ما لم تعلموا فقولوا: الله أعلم، إنّ الرّجل لينتزع الآيه من القرآن يخزّ فيها أبعد ما بين السّماء و الأرض.

ص: ٩٨

و گفت: ای بنی اسرائیل! حکمت را به نادانان نگوید که به ایشان ستم کرده باشید و از اهل حکمت، آن را بازندارید که به آنها ستم کرده باشید.

بابی درباره بازداشتن از ندانسته گویی

[٩٧]١-مفضل گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: تو را از دو خصلت باز می دارم که نابودی مردان در آن است: تو را باز می دارم از اینکه به نادرستی دینداری ورزی و درباره آنچه که نمی دانی به مردم فتوا دهی.

[٩٨]٢-عبد الرحمن ابن حجّاج گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: از دو خصلت کناره گیر که هر آن کس که به هلاکت فروافتاد در [گرداب] این دو خصلت به هلاکت درافتاد: از اینکه بنا بر نظر خویش به مردم فتوا دهی یا نادانسته دینداری ورزی پروا دار.

[٩٩]٣-امام باقر علیه السّلام فرمود: هر که نادانسته و راه نیافته، به مردم فتوا دهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را

نفرین کنند و گناه آن کس که به فتوایش عمل کند دامنگیرش شود.

[۱۰۰] ۴- امام باقر علیه السلام فرمود: آنچه می دانید بگوئید و آن چه نمی دانید بگوئید:

خدا داناتر است. همانا مردی آیه ای را از قرآن برمی گیرد (تا بنا بر نظر خویش تفسیر کند) ؛ از این رو به فاصله ای دورتر از میان آسمان و زمین واژگون گردد.

ص: ۹۹

[۱۰۱] ۵- محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عیسی، عن ربیع بن عبد الله، عن محمّد بن مسلم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

للعالم إذا سئل عن شيء و هو لا يعلمه أن يقول: الله أعلم و ليس لغير العالم أن يقول ذلك.

[۱۰۲] ۶- علی بن إبراهيم، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن حمّاد بن عیسی، عن حریر بن عبد الله، عن محمّد بن مسلم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إذا سئل الرجل منكم عما لا يعلم فليقل: لا أدري و لا يقل: الله أعلم، فيوقع في قلب صاحبه شكًا و إذا قال المسئول: لا أدري فلا يتهمه السائل.

[۱۰۳] ۷- الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن علی بن أسباط، عن جعفر بن سماعه، عن غير واحد، عن أبان، عن زرارہ بن أعین قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام ما حقّ الله على العباد؟ قال أن يقولوا ما يعلمون و يقفوا عند ما لا يعلمون.

[۱۰۴] ۸- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن يونس بن عبد الرحمن، عن أبی يعقوب إسحاق بن عبد الله، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إنّ الله خصّ عباده بآيتين من كتابه أن لا يقولوا حتّى يعلموا و لا يردّوا ما لم يعلموا و قال عزّ و جلّ: أَلَمْ يُوَخِّدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ و قال: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ و لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.

[۱۰۵] ۹- علی بن إبراهيم، عن محمّد بن عیسی، عن يونس، عن داود بن فرقد عن عمّن حدّثه، عن ابن شبرمه قال:

ما ذكرت حديثًا سمعته عن جعفر بن محمّد عليهما السلام إلاّ كاد أن يتصدّع قلبي، قال: حدّثني أبی عن جدّي عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم قال ابن شبرمه و أقسم بالله

ص: ۱۰۰

[۱۰۱] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: دانا را سزد که چون از او پرسند و نداند گوید که خدا داناتر است؛ ولی جز دانا را سزد که چنین گوید (بلکه نادان می بایست با صراحت بگوید که نمی دانم).

[۱۰۲] ۶- امام صادق علیه السلام فرمود: چون از مردی از شما، درباره آنچه نمی داند پرسند، باید بگوید: نمی دانم و نگویید: خدا داناتر است تا در دل دوستش تردید افکند و اگر پرسش شونده بگوید: نمی دانم. پرسشگر، او را متهم نسازد.

[۱۰۳] ۷- زراره عین گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: حق خداوند بر بندگان چیست؟ فرمود: آنچه را که می دانند بگویند و در آنچه که نمی دانند بازایستند.

[۱۰۴] ۸- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خدا بندگان خود را به دو آیه از کتابش مخصوص ساخته است. اینکه نگویند تا بدانند و تا آنجا که می دانند پرسنده را رد نکنند و خدای بزرگ و والا فرمود: (آیا از آنان در کتاب آسمانی پیمان نگرفتیم که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند) [اعراف (۷): آیه ۱۶۹] و فرمود: (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و از تأویل آن خبر ندارند). [یونس (۱۰): آیه ۳۹].

[۱۰۵] ۹- ابن شبرمه گوید: حدیثی از امام صادق علیه السلام شنیدم که هرگاه یادم می آید، نزدیک است دلم شکافته شود. فرمود: پدرم از جدّم و او از رسول خدا به من خبر داد- ابن شبرمه گوید: به خدا سوگند، نه پدرش بر جدش دروغ بست

ص: ۱۰۱

ما کذب أبوه علی جدّه و لا جدّه علی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

من عمل بالمقایس فقد هلک و أهلك و من أفتی التّاس بغير علم و هو لا یعلم التّاسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد هلک و أهلك.

باب من عمل بغير علم [۱۰۶] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن طلحه بن زید قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: العامل على غير بصيره كالسائر على غير الطريق لا يزيده سرعه السير إلا بعدا.

[۱۰۷] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن حسين الصّيقل قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يقبل الله عملا إلا بمعرفه و لا معرفه إلا بعمل فمن عرف دلّته المعرفه على العمل و من لم يعمل فلا معرفه له؛ ألا إنّ الإيمان بعضه من بعض.

[۱۰۸] ۳- عنه، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: من عمل على غير علم كان ما يفسد أكثر ممّا يصلح.

باب استعمال العلم [۱۰۹] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن حمّاد بن عیسی، عن عمر بن أذینه، عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس الهلالی قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يحدث عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم أنّه قال: في كلام له العلماء

ص: ۱۰۲

و نه جدّش به رسول خدا- که رسول خدا فرمود: هر کس به قیاس ها عمل کند، خودش هلاک شده و مردم را هلاک ساخته است و آنکه بدون آگاهی لازم به مردم فتوا دهد در حالی که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تشخیص ندهد، سبب هلاک خود و دیگران است.

بابی درباره کسی که ندانسته عمل کند

[۱۰۶] ۱- طلحه زید گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: هر که بدون بصیرت و بینش عمل می کند، همچون کسی است که بر راه درست پیش نمی رود، برای همین است که هر چه تندتر برود از مقصد دورتر می شود.

[۱۰۷] ۲- حسن صیقل گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: خداوند عملی را جز با شناخت نپذیرد و شناختی پدید نمی آید مگر با عمل؛ پس کسی که شناخت دارد، همان شناخت او را به عمل رهبری کند و هر که عمل نکند، شناخت ندارد. همانا بعضی از ایمان از بعضی دیگر آن پدید آید.

[۱۰۸] ۳- رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم فرمود: هر که بدون علم به عمل برخیزد، ویرانگری او بیش از اصلاحگریش می شود.

بابی درباره به کار بستن دانش

[۱۰۹] ۱- سلیم قیس هلالی گوید: از امیر مؤمنان [علیه السّلام] شنیدم که از رسول خدا خبر می داد که آن حضرت در سخنش می فرمود: دانشمندان دو قسم اند:

ص: ۱۰۳

رجلان رجل عالم آخذ بعلمه فهذا ناج و عالم تارك لعلمه فهذا هالك و إنّ أهل النار ليتأذون من ريح العالم التارك لعلمه و إنّ أشدّ أهل النار ندامه و حسره رجل دعا عبدا إلى الله فاستجاب له و قبل منه فأطاع الله فأدخله الله الجنّة و أدخل الداعي النار بترکه علمه و اتّباعه الهوى و طول الأمل، أمّا اتّباع الهوى فيصدّ عن الحقّ و طول الأمل ينسى الآخرة.

[۱۱۰] ۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن إسماعیل بن جابر، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

العلم مقرون إلى العمل، فمن علم عمل و من عمل علم و العلم يهتف بالعمل، فإن أجابه و إلا ارتحل عنه.

[۱۱۱]۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن محمد القاساني، عن ذكره، عن عبد الله بن القاسم الجعفری، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن العالم إذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا.

[۱۱۲]۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقری، عن علي بن هاشم بن البرید، عن أبيه قال:

جاء رجل إلى علي بن الحسين عليهما السلام فسأله عن مسائل فأجاب ثم عاد ليسأل عن مثلها فقال علي بن الحسين عليهما السلام: مكتوب في الإنجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون و لما تعملوا بما علمتم، فإن العلم إذا لم يعمل به لم يزد صاحبه إلا كفرا و لم يزد من الله إلا بعدا.

[۱۱۳]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن المفصل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۱۰۴

دانشمندی که دانش خود را به کار بسته و این رستگار است و دانشمندی که دست از دانش اش گسسته و این هلاک شده است. همانا دوزخیان از بوی گند دانشمند بی عمل در آزارند و میان دوزخیان، پشیمانی و افسوس آن کس سخت تر است که در دنیا بنده ای را به سوی خدا فراخواند و او دعوتش را بپذیرد و اطاعت خدا نماید و خدا به بهشت راهش داده است و خود دعوت کننده را به سبب فرو گذاشتن دانش و پیروی از هوس و درازی آرزویش به دوزخ افکنده است. پیروی از هوس از حق جلوگیری نماید و درازی آرزو آخرت را به فراموشی سپارد.

[۱۱۰]۲- امام صادق علیه السلام فرمود: دانش با عمل همدوش است. پس هر کس بداند، باید عمل کند و هر کس عمل کند، باید بداند، دانش، عمل را صدا زند؛ اگر پاسخش گوید بماند و گرنه کوچ کند.

[۱۱۱]۳- حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون دانشمند به دانش خود عمل نکند اندرز او در دل ها کارگر نمی افتد و از آن ها فرومی ریزد، به همان گونه که دانه باران از سنگ صاف فرومی ریزد.

[۱۱۲]۴- مردی خدمت امام چهارم آمد و از او مسایلی پرسید و آن حضرت پاسخ داد؛ سپس بازگشت تا هم چنان پرسد. علی بن حسین علیه السلام فرمود: در انجیل نوشته است: تا وقتی که به آنچه دانسته اید عمل نکرده اید، از آنچه نمی دانید، نیاموزید. همانا دانشی که به آن عمل نشود جز کفر داننده و دوری او را از خدا نیفزاید.

[۱۱۳]۵- مفصل عمر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رستگار به چه چیز

ص: ۱۰۵

قلت له: بم يعرف النَّاجي؟ قال: من كان فعله لِقوله موافقا فأثبت له الشَّهادة و من لم يكن فعله لِقوله موافقا فإنما ذلك مستودع.

[۱۱۴] ۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له خطب به على المنبر: أيها النَّاس إذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلكم تهتدون، إنَّ العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر العذی لا- يستفيق عن جهله بل قد رأيت أنَّ الحجَّه عليه أعظم و الحسره أدوم على هذا العالم المنسلخ من علمه منها على هذا الجاهل المتخیر في جهله و كلاهما حائر بائر، لا ترتابوا فتشكَّوا و لا تشكَّوا فتكفروا و لا ترخصوا لأنفسكم فتدهنوا و لا تدهنوا في الحق فتخسروا و إنَّ من الحق أن تفقهوا و من الفقه أن لا تغتروا و إنَّ أنصحكم لنفسه أطوعكم لرَبِّه و أغشكم لنفسه أعصاكم لرَبِّه و من يطع الله يأمن و يستبشر و من يعص الله يخب و يندم.

[۱۱۵] ۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ذكره، عن محمد بن عبد الرحمن بن أبي لیلی، عن أبيه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إذا سمعتم العلم فاستعملوه و لتسع قلوبكم فإنَّ العلم إذا كثر في قلب رجل لا يحتمله، قدر الشَّيطان عليه، فإذا خاصمكم الشَّيطان فأقبلوا عليه بما تعرفون فإنَّ كيد الشَّيطان كان ضعيفا، فقلت و ما العذی نعرفه؟ قال، خاصموه بما ظهر لكم من قدره الله عزَّ و جلَّ.

باب المستأكل بعلمه و المباهی به [۱۱۶] ۱-محید بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی و علی بن إبراهیم، عن أبيه جميعا، عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذینه، عن أبان بن أبي عیاش، عن سلیم بن قیس قال:

ص: ۱۰۶

شناخته شود؟ فرمود: آنکه کردارش موافق گفتارش باشد. گواهی نجات او قطعی است و هرکه کردارش موافق گفتارش نباشد، دین و ایمان او عاریتی است.

[۱۱۴] ۶-امیر مؤمنان علیه السلام بر فراز منبر فرمود: ای مردم! وقتی چیزی آموختید، دست به کار آرید؛ شاید هدایت شوید. دانشمندی که بر خلاف دانشش عمل کند، هم چون نادان سرگردانی است که از بی هوشی نادانی خود به هوش نیامده، بلکه می دانم همانا حجّت بر او تمام تر و افسوس خوردن این دانشمند که از دانش خویش گسسته است از افسوس نادان سرگردان در نادانی، بیشتر است. هر دو حیران و در خوا (غفلت) اند. تردیدی به خود راه ندهید تا به شک نیفتید و شک نکنید تا کافر نگردید. نفس های خود را رها نکنید تا سست نشوید و در راه حق سست نشوید تا زیان نکنید. همانا از جمله حق آن است که دین را عمیق فهم کنید و از فهم عمیق است که فریب نخورید. همانا خیرخواه ترین شما نسبت به خود، فرمانبردارترین شما نسبت به خداست و خیانتکارترین شما به خود، نافرمان ترین شما به خداست. هرکه فرمان خدا برد، ایمن گردد و مژده یابد و هرکس نافرمانی خدا کند، ناامید و پشیمان گردد.

[۱۱۵] ۷-امام باقر علیه السلام می فرمود: چون دانش را شنیدید. به عمل برخیزید و باید دل های شما گنجایش داشته باشد؛

زیرا وقتی دانش در دل مرد به اندازه ای زیاد شود که تاب تحمّل آن را نداشته باشد، شیطان بر او چیره گردد، پس چون شیطان با شما دشمنی کرد با آنچه می دانید به او روی آورید؛ زیرا نیرنگ شیطان ضعیف است. (راوی گوید) گفتم: آنچه می دانیم چیست؟ فرمود: به آنچه از نیروی خدای شکوهمند برای شما پدیدار گشته با او مبارزه کنید.

بابی درباره کسی که از دانشش روزی خورد و به آن بنزد

[۱۱۶]۱- سلیم قیس گوید: شنیدم امیر مؤمنان علیه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: ۱۰۷

سمعت امیر المؤمنین علیه السلام يقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منهومان لا يشبعان طالب دنیا و طالب علم فمن اقتصر من الدنيا على ما أحلّ الله له سلم و من تناولها من غير حلّها هلك إلا أن يتوب أو يراجع و من أخذ العلم من أهله و عمل بعلمه نجا و من أراد به الدنيا فهي حظه.

[۱۱۷]۲- الحسين بن محمّد بن عامر، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أراد الحديث لمنفعه الدنيا لم يكن له في الآخرة نصيب و من أراد به خير الآخرة أعطاه الله خير الدنيا والآخرة.

[۱۱۸]۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد الأصبهانيّ، عن المنقرئ، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أراد الحديث لمنفعه الدنيا لم يكن له في الآخرة نصيب.

[۱۱۹]۴- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم، عن المنقرئ، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا رأيتم العالم محبًا لدنياه فأتهموه على دينكم فإنّ كلّ محبّ لشيء يحوط ما أحبّ و قال صلی الله علیه و آله و سلم أوحى الله إلى داود عليه السلام لا تجعل بيني و بينك عالما مفتونا بالدنيا فيصدك عن طريق محبّتي فإنّ أولئك قطاع طريق عبادي المريرين، إنّ أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوه مناجاتي عن قلوبهم.

[۱۲۰]۵- عليّ، عن أبيه، عن النوفليّ، عن السكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الفقهاء أمناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا قيل يا رسول الله: و ما دخولهم في الدنيا؟ قال: أتباع السلطان فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم.

ص: ۱۰۸

فرمود: دو گرسنه اند که هیچگاه سیر نشوند: آن که علم آموزد و آن که مال دنیا اندوزد. هر که از دنیا به آنچه خدا برایش حلال کرده است بسنده کند، سالم ماند و کسی که دنیا را از راه غیر حلالش به دست آورد، نابود شود، مگر اینکه توبه کند و بازگردد و آن که دانش را از اهلش گرفته و به آن عمل کند، نجات یابد و آن که منظورش از دانش جویی، دنیا باشد بهره اش همان است.

[۱۱۷] ۲- امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که حدیث (ما) را برای سود دنیا خواهد در آخرت نصیبی نخواهد داشت و هر کس آن را برای خیر آخرت جوید، خداوند خیر دنیا و آخرت به او ارزانی دارد.

[۱۱۸] ۳- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کسی که حدیث را برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره ای ندارد.

[۱۱۹] ۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: هر گاه دانشمند را دوستدار دنیا یافتید، او را در کار دین خود مّتهم دانید؛ زیرا دوستدار هر چیزی، گرد محبوبش می گردد و فرمود: خدا به داود علیه السّلام وحی کرد: میان من و خودت، دانشمند فریفته دنیا را واسطه قرار نده که تو را از راه دوستی من دور سازد؛ اینگونه دانشمندان راهزنان بندگان جویای من هستند. همانا کمترین کاری که با ایشان کنم این است که شیرینی مناجات با خودم را از دلشان برکنم.

[۱۲۰] ۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: فقیهان امانتدار پیامبرانند تا آن زمان که در دنیا داخل نشده باشند. گفتند: ای پیامبر خدا، داخل شدن آنان در دنیا به چیست؟ فرمود: پیروی از سلطان؛ پس چون چنین کنند، از ایشان بر دین خود بترسید.

ص: ۱۰۹

[۱۲۱] ۶- محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عیسی، عن ربیع بن عبد الله، عن حدّثه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من طلب العلم لیاهی به العلماء، أو یماری به السّیفهاء أو یصرف به وجوه النّاس إلیه فلیتّبوا مقعده من النّار إنّ الرّئاسه لا تصلح إلاّ لأهلها.

باب لزوم الحجّه علی العالم و تشدید الأمر علیه [۱۲۲] ۱- علی بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقری، عن حفص بن غیاث، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال یا حفص! یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل أن یغفر للعالم ذنب واحد.

[۱۲۳] ۲- و بهذا الإسناد قال: قال أبو عبد الله علیه السّلام قال: عیسی ابن مریم علی نبینا و آله و علیه السّلام:

ویل للعلماء السّوء کیف تلظّی علیهم النّار؟!

[۱۲۴]۳-علی بن ابراهیم، عن أبیه و محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعاً، عن ابن أبی عمیر، عن جمیل بن درّاج قال:

□ سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا بلغت النفس هاهنا و أشار بيده إلى حلقه لم يكن للعالم توبه ثم قرأ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ.

[۱۲۵]۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن أبي سعيد المكارى، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام فى قول الله عزّ و جلّ. فَكُتِبَ عَلَيْهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ قال:

هم قوم و صفوا عدلا بألسنتهم ثم خالفوه إلى غيره.

ص: ۱۱۰

[۱۲۱]۶-امام باقر عليه السلام فرمود: هر کس به جستجوی دانش برآید برای اینکه بر دانشمندان بیالد یا با سفیهان بستیزد یا توجه مردم را به خود جلب کند؛ باید جای خود را در آتش برگزیند. ریاست جز برای اهل آن شایسته نیست.

بابی درباره ثبوت حجت بر دانشمند و سختی امرش

[۱۲۲]۱-امام صادق علیه السلام به حفص بن غیاث فرمود: ای حفص! هفتاد گناه نادان آمرزیده شود، پیش از آنکه یک گناه دانا بخشیده شود.

[۱۲۳]۲-حضرت صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: وای بر دانشمندان بد که چگونه آتش دوزخ بر آنها زبانه کشد!

[۱۲۴]۳-حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون جان به اینجا رسد-با دست به گلویش اشاره کرد-برای دانشمند توبه ای نیست؛ سپس این آیه را خواند: (توبه، نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند.) [نساء (۴): آیه ۱۷].

[۱۲۵]۴-امام باقر علیه السلام درباره گفتار خدای بزرگ و والا که (گمراه کنندگان و گمراه شوندگان به دوزخ سرنگون گردند.) [شعراء (۲۶): آیه ۹۴] می فرماید: ایشان گروهی باشند که عدالت را با زبان بستایند، سپس مخالفت کرده به ستم گرایند.

ص: ۱۱۱

باب النوادر [۱۲۶]۱-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حفص بن البختری رفعه قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: رَوَّحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبِدْعِ الْحِكْمَةِ فَإِنَّهَا تَكَلُّ كَمَا تَكَلُّ الْأَبْدَانُ.

[۱۲۷] ۲- عده من أصحابنا. عن أحمد بن محمد، عن نوح بن شعيب النيسابوري، عن عبيد الله بن عبد الله الدهقان، عن درست بن أبي منصور، عن عروه بن أخي شعيب العقرقوفی، عن شعيب، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: يا طالب العلم! إن العلم ذو فضائل كثيرة: فأسسه التواضع وعينه البراءة من الحسد وأذنه الفهم ولسانه الصدق وحفظه الفحص وقلبه حسن التبي و عقله معرفة الأشياء والأمر و يده الرّحمه و رجله زياره العلماء و همته السّلامه و حكيمته الورع و مستقرّه النّجاه و قائده العافيه و مركبه الوفاء و سلاحه لين الكلمه و سيفه الرّضا و قوسه المداراه و جيشه محاوره العلماء و ماله الأدب و ذخيره اجتناب الذّنوب و زاده المعروف و ماؤه المواده و دليله الهدى و رفيقه محبه الأخيار.

[۱۲۸] ۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم نعم وزير الإيمان العلم و نعم وزير العلم الحلم و نعم وزير الحلم الرّفق و نعم وزير الرّفق الصّبر.

[۱۲۹] ۴- عليّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعري،

ص: ۱۱۲

بابی در باره احادیث نادر

[۱۲۶] ۱- امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: جان خود را با مطالب شگفت حکمت استراحت دهید؛ زیرا جان هم چون تن خسته شود.

[۱۲۷] ۲- امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: ای جوینده علم! همانا علم امتیازهای فراوانی دارد: سرّ علم فروتنی است، چشم آن تهی بودن از رشک، گوش آن فهمیدن، زبان آن راست گفتن، حافظه آن پژوهیدن، دل آن حسن نیت، عقل آن شناخت اسباب امور، دست آن رحمت، پای آن دیدار دانشمندان، همت آن سلامتی، حکمت آن پرهیزگاری، قرارگاه آن نجات، جلودار آن عافیت، مرکب آن وفاداری، اسلحه آن نرم زبانی، شمشیر آن خشنودی، کمال آن مدارا و لشکر آن گفت و گوی با دانشمندان، دارایی آن ادب، اندوخته آن دامن فروچیدن از گناهان، توشه آن نیکی، نوشاک آن سازگاری، رهبر آن ره یافتگی و دوست آن دوستی نیکان است.

[۱۲۸] ۳- رسول خدا صلّى الله عليه وآله و سلّم فرمود: دانش چه خوب وزیری برای ایمان و خویشتن داری چه خوب وزیری برای دانش و نرم رفتاری چه خوب وزیری برای خویشتن داری و شکیبایی چه خوب وزیری برای نرم رفتاری است.

[۱۲۹] ۴- امام صادق علیه السلام از پدراناش نقل می کند که مردی خدمت رسول خدا آمد

عن عبد الله بن ميمون القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السّلام، عن آبائه عليه السّلام، قال:

حاء رجل إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم فقال: يا رسول الله ما العلم؟ قال: الإنصات، قال: ثمّ مه؟ قال الاستماع، قال: ثمّ مه؟ قال الحفظ، قال: ثمّ مه؟ قال: العمل به، قال ثمّ مه يا رسول الله؟! قال نشره.

[۱۳۰] ۵-علی بن ابراهیم رفعه إلى أبي عبد الله عليه السّلام قال:

طلبه العلم ثلاثه فاعرفهم بأعيانهم و صفاتهم: صنّف يطلبه للجهل و المرء و صنّف يطلبه للاستطاله و الختل و صنّف يطلبه للفقّه و العقل، فصاحب الجهل و المرء موزّ ممار متعرّض للمقال في أنديه الرّجال بتذاكر العلم و صفه الحلم، قد تسربل بالخشوع و تخلّى من الورع فدقّ الله من هذا خيشومه و قطع منه حيزومه، و صاحب الاستطاله و الختل ذو حَبّ و ملقّ يستطيل على مثله من أشباهه و يتواضع للأغنياء من دونه فهو لحلوائهم هاضم و لدينه حاطم فأعمى الله على هذا خبره و قطع من آثار العلماء أثره و صاحب الفقّه و العقل ذوك آبه و حزن و سهر قد تحنّك في برنسه و قام اللّيل في حنّده يعمل و يخشى و جلا داعيا مشفقاً مقبلاً على شأنه عارفاً بأهل زمانه مستوحشا من أوثق إخوانه فشدّ الله من هذا أركانها و أعطاه يوم القيامة أمانه.

و حدّثني به محمّد بن محمود أبو عبد الله القزويني عن عدّه من أصحابنا منهم جعفر بن محمّد الصّيقلي بقزوين عن أحمد بن عيسى العلويّ، عن عبّاد بن صهيب البصريّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام.

[۱۳۱] ۶-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن محمّد بن يحيى، عن طلحه بن زيد قال:

و گفت: ای رسول خدا، دانش چیست؟ فرمود: سکوت کردن. گفت: سپس چه؟ فرمود: گوش فرادادن. پرسید: سپس چه؟ فرمود: حفظ کردن. گفت: سپس چه؟ فرمود: آن را به کار بستن. پرسید: ای رسول خدا، سپس چه؟ فرمود: انتشار دادن آن.

[۱۳۰] ۵-امام صادق علیه السّلام فرمود: جویندگان دانش بر سه گونه اند، پس آنان را از روی صفاتشان بشناس دسته ای دانش را برای جهل ورزیدن و به منازعه برخاستن می خواهند و دسته ای آن را برای بلندی جستن و فریب دادن دیگران و دسته ای آن را برای فهمیدن و خرد ورزیدن می خواهند. دستۀ اول، مودّی و جدالگر است و همواره در مجالس مردان سخنرانی کند. از اوصاف علم و حلم گوید لباس فروتنی بر تن پوشیده ولی از لباس تقوی خود را برهنه ساخته است.

خدا از این جهت، بینی اش را خرد کند و کمرش را بشکند. اهل بلندی جستن و فریفتن، نیرنگ باز و چاپلوس است. بر همپایگان خود گردن فرازی و برای ثروتمندانی که از آن فروپایه ترند سر تواضع فرود می آورند. حلّوای آن ها را بخورد و دین خود را درهم بشکند. خداوند او را بر این روش بی نام و نشان کند و اثرش را از میان آثار دانشمندان بی بهره گرداند. اهل فهم و عقل، نگران و غمگین و شب زنده دار است. تحت الحنک خویش انداخته و در تاریکی شب به پا ایستاده است. ترسان و دعاکنان و هراسان عمل کند؛ به خود مشغول است؛ مردم روزگارش را خوب می شناسد و از مطمئن ترین برادرانش

دهشتناک است خدا از این جهت، پایه های وجودش را محکم سازد و روز قیامت، امانش دهد.

(این روایت از طریق دیگری نیز وارد شده است.)

[۱۳۱] ۶- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا روایت کنندگان قرآن بسیار و

ص: ۱۱۵

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ رواه الكتاب كثير و إنَّ رعاته قليل و كم من مستنصح للحديث مستغش للكتاب، فالعلماء يحزنهم ترك الرعايه و الجهال يحزنهم حفظ الروايه فراع يرعى حياته و راع يرعى هلكته فعند ذلك اختلف الرعايان و تغاير الفريقان.

[۱۳۲] ۷- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من حفظ من أحاديثنا أربعين حديثاً بعثه الله يوم القيامة عالماً فقيهاً.

[۱۳۳] ۸- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عمّن ذكره، عن زيد الشحام، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: فَلْيَنْظُرِ الْأُنثَىٰ إِلَىٰ طَعَامِهِ قَالَ:

قلت ما طعامه؟ قال علمه الذي يأخذه، عمّن يأخذه؟

[۱۳۴] ۹- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن عبد الله بن مسكان، عن داود بن فرقد، عن أبي سعيد الزهري، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

الوقوف عند الشبهه خير من الاقتحام في الهلكه و تركك حديثاً لم تروه خير من روايتك حديثاً لم تحصه.

[۱۳۵] ۱۰- محمد بن أحمد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن حمزه بن الطيار أنه عرض على أبي عبد الله عليه السلام بعض خطب أبيه حتى إذا بلغ موضعاً منها قال له: كفّ و اسكت، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: لا يسعكم فيما ينزل بكم ممّا لا تعلمون إلاّ الكفّ عنه و التّبتّ و الرّدّ إلى أئمة الهدى حتى يحملوكم فيه على القصد و يجلوا عنكم فيه العمى و يعرّفوكم فيه الحقّ قال الله تعالى: فَسْئَلُوا

ص: ۱۱۶

رعایت کنندگان آن کم اند. چه بسا مردمی که نسبت به حدیث خیرخواه و نسبت به قرآن خیانتگرند. دانشمندان از رعایت نکردن اندوهگین و نادانان از حفظ روایت غمگین اند. یکی در پی حفظ زندگانی خود و دیگری در پی هلاکت خویش است. در اینجاست که دو دسته رعایت کننده اختلاف پیدا کنند و از هم جدا شوند.

[۱۳۲] ۷- امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند، خداوند او را روز قیامت، دانشمند و فقیه برانگیزد.

[۱۳۳] ۸- زید شحام از امام باقر علیه السّلام درباره گفتار خدای بزرگ و والا که (باید انسان به خوراک خویش نگاه کند) عبس (۸۰): آیه [۲۴] پرسید: معنای خوراک چیست؟ فرمود: دانشی که فرامی گیرد، بنگرد که از چه کسی می گیرد.

[۱۳۴] ۹- حضرت باقر علیه السّلام فرمود: بازایستادن از امر مشتبه از به هلاکت افتادن بهتر است و واگذار کردن حدیثی که روایت آن برای ثابت نشده، از روایت کردن حدیثی که بر آن احاطه نداری، بهتر است.

[۱۳۵] ۱۰- حمزه طیار بر حضرت صادق بعضی از سخنرانی های پدرش را عرضه کرد تا به جمله ای رسید در این هنگام حضرت فرمود: دست نگهدار و ساکت باش. سپس فرمود: آنچه به دست شما می رسد و حکمش را نمی دانید، وظیفه ای بر شما نیست جز دست نگه داشتن از آن و درنگ کردن و بازگرداندن آن به ائمه هدی، تا ایشان شما را بر اعتدال وادارند و گمراهی را از شما دور سازند و حق را به شما بشناسانند. خدای فرازمند فرموده است:

ص: ۱۱۷

أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

[۱۳۶] ۱۱- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقری، عن سفیان بن عیینه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: وجدت علم الناس كلّه في أربع: أولها أن تعرف ربك والثاني أن تعرف ما صنع بك والثالث أن تعرف ما أراد منك والرابع أن تعرف ما يخرجك من دينك.

[۱۳۷] ۱۲- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم قال:

قلت: لأبي عبد الله عليه السّلام: ما حقّ الله على خلقه؟ فقال: أن يقولوا ما يعلمون و يكفّوا عمّا لا يعلمون، فإذا فعلوا ذلك فقد أدّوا إلى الله حقّه.

[۱۳۸] ۱۳- محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن ابن سنان، عن محمّد بن مروان العجلی، عن علی بن حنظله قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: اعرفوا منازل الناس على قدر روايتهم عنّا.

[۱۳۹] ۱۴- الحسين بن الحسن، عن محمّد بن زكريا الغلابي، عن ابن عائشه البصري رفعه أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قال في بعض خطبه:

أيها الناس اعلموا أنه ليس بعاقل من انزعج من قول الزور فيه ولا بحكيم من رضی بثناء الجاهل عليه، الناس أبناء ما يحسنون و قدر كلّ امرئ ما يحسن فتكلّموا في العلم تبيين أقداركم.

[۱۴۰] ۱۵-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن عبد الله بن سليمان قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول و عنده رجل من أهل البصره يقال له: عثمان الأعمى

ص: ۱۱۸:

(اگر نمی دانید، از اهل قرآن پرسید.) [نحل (۱۶): آیه ۴۲].

[۱۳۶] ۱۱-امام صادق علیه السلام می فرمود: همه دانش مردم را در چهار چیز یافتم:

نخست اینکه پروردگار خویش را بشناسی؛ دوم اینکه بدانی با تو چه کرده است؛ سوم اینکه بدانی از تو چه خواسته است؛ چهارم اینکه بدانی چه چیز تو را از دینت بیرون می کند.

[۱۳۷] ۱۲-هشام سالم گوید: به امام صادق عرض کردم: حق خدا بر مردم چیست؟ فرمود: اینکه آنچه دانند بگویند و آنچه ندانند بازایستند. هرگاه چنین کنند حق خدا را به او ادا کرده اند.

[۱۳۸] ۱۳-حضرت صادق علیه السلام فرمود: منزلت مردم را به اندازه ای که از ما روایت کنند، بشناسید.

[۱۳۹] ۱۴-امیر مؤمنان در بعضی از سخنرانی هایش فرمود: ای مردم! بدانید کسی که از سخن بی اساسی که به او گویند از جا کنده شود، خردمند نیست و آنکه به ستایش نادان خرسند گردد، فرزانه نیست. مردم فرزند کارهای ارزنده خویش اند و ارزش هرکس به اندازه کار ارزنده ای است که به خوبی انجام می دهد. از دانش سخن گویند تا ارزششان نمایان شود.

[۱۴۰] ۱۵-عبد الله سلیمان گوید: مردی از اهل بصره که نامش عثمان اعمی بود

ص: ۱۱۹:

و هو يقول: إن الحسن البصری يزعم أن الذين يكتمون العلم يؤذی ریح بطونهم أهل النار، فقال: أبو جعفر عليه السلام: فهلك إذن مؤمن آل فرعون ما زال العلم مكتوما منذ بعث الله نوحا عليه السلام فليذهب الحسن يمينا و شمالا فو الله ما يوجد العلم إلا هاهنا.

باب روايه الكتب و الحديث و فضل الكتابه و التمسك بالكتب [۱۴۱] ۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن یونس، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام قول الله جل ثناؤه: الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ؟ قال: هو الرجل يسمع الحديث فيحدث به كما سمعه لا يزيد فيه و لا ينقص منه.

[۱۴۲] ۲-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن محمّد بن مسلم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أسمع الحديث منك فأزيد و أنقص؟ قال: إن كنت تريد معانيه فلا بأس.

[۱۴۳] ۳- و عنه، عن محمد بن الحسين، عن ابن سنان، عن داود بن فرقد قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنني أسمع الكلام منك فأزيد أن أرويه كما سمعته منك فلا يجيء، قال: فتعمد ذلك؟ قلت: لا فقال: تريد المعاني؟ قلت: نعم، قال فلا بأس.

[۱۴۴] ۴- و عنه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد،

ص: ۱۲۰

به امام باقر عليه السلام عرض کرد: حسن بصری عقیده دارد کسانی که دانش را نمان دارند، بوی گند شکمشان دوزخیان را آزار دهد. امام فرمود: بنابراین مؤمن آل فرعون [که پنهان سازی کرده] هلاک شده است؟! از زمان بعثت نوح علیه السلام دانش نمان بوده است. حسن بصری به هر راهی که خواهد برود. به خدا سوگند! دانش جز در این خاندان یافت نشود.

باب روایت کتب و توسل به آن و حدیث و فضیلت نوشتن

[۱۴۱] ۱- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به فرمایش خدا (کسانی که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند) [زمر (۳۹): آیه ۱۸] پرسیدم، حضرت فرمود: او مردی است که حدیثی شنود و آن را آن گونه که شنیده، بی کم و زیاد بازگو نماید.

[۱۴۲] ۲- محمد مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از شما حدیث می شنوم آن را زیاد و کم می کنم فرمود: اگر معانی آن را برسانی اشکالی ندارد.

[۱۴۳] ۳- داود فرقد گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: سخنی از شما می شنوم و می خواهم همان طور که شنیده ام، روایت کنم ولی به خاطر نمی آید.

فرمود: به عمد فراموش می کنی؟ گفتم: نه. فرمود: مقصودت معانی سخن من است؟ گفتم: آری. فرمود: اشکالی ندارد.

[۱۴۴] ۴- ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حدیثی از شما بشنوم و از پدرتان روایت کنم یا از پدرتان بشنوم از شما روایت کنم (چطور است)؟

ص: ۱۲۱

عن القاسم بن محمد، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الحديث أسمعك أرويه عن أبيك أو أسمعك من أبيك أرويه عنك؟ قال سواء إلا أنك

ترویه عن ابي اَحَبِّ اِلَيَّ و قال ابو عبد الله عليه السلام لجميل: ما سمعت مني فاروه عن ابي.

[۱۴۵]۵-و عنه، عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام يجيئني القوم فيستمعون مني حديثكم فأضجر و لا أقوى، قال: فاقراً عليهم من أوله حديثاً و من وسطه حديثاً و من آخره حديثاً.

[۱۴۶]۶-عنه بإسناده، عن أحمد بن عمر الحلال قال:

قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: الرجل من أصحابنا يعطيني الكتاب و لا يقول: اروه عني يجوز لي أن أرويه عنه؟ قال: فقال: إذا علمت أن الكتاب له فاروه عنه.

[۱۴۷]۷-علي بن إبراهيم، عن أبيه و، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إذا حدّثتم بحديث فأسندوه إلى الذي حدّثكم فإن كان حقاً فلكم و إن كان كذباً فعليه.

[۱۴۸]۸-علي بن محمد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن أبي أيوب المدني، عن ابن أبي عمير، عن حسين الأحمسي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال،

القلب يتكل على الكتابه

[۱۴۹]۹-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عاصم بن حميد، عن أبي بصير قال:

ص: ۱۲۲

فرمود: فرق ندارد، جز اینکه به نام پدرم روایت کنی، دوست تر دارم. آن حضرت به جلیل فرمود: آنچه از من شنوی از طرف پدرم روایت کن.

[۱۴۵]۵-عبد الله سنان گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردم می آیند و حدیث شما را از من می شنوند و من به تنگ می آیم و نمی توانم (ادامه دهم). فرمود: حدیثی از اول کتاب، حدیثی از وسط آن و حدیثی از آخرش برای آنان بخوان.

[۱۴۶]۶-احمد عمر حلال گوید: به علی بن موسی الرضا علیهما السلام عرض کردم:

مردی از یاران ما شیعیان به من کتابی می دهد و نمی گوید این کتاب را از من روایت کن. بر من رواست که از او روایت کنم؟ فرمود: اگر بدانی کتاب از آن اوست، از او روایت کن.

[۱۴۷]۷-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: هرگاه حدیثی به شما گویند (در مقام نقل) به گوینده اش نسبت دهید. اگر درست باشد به سود شماست و اگر دروغ باشد به زیان اوست.

[۱۴۸]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود: دل به نوشتن آسودگی یابد.

[۱۴۹]۹-ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: بنویسید زیرا تا ننویسید حفظ نمی کنید.

ص: ۱۲۳

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اكتبوا فإنكم لا تحفظون حتى تكتبوا.

[۱۵۰]۱۰-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی بن فضال، عن ابن بکیر، عن عبید بن زرارہ قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: احتفظوا بكتبكم فإنكم سوف تحتاجون إليها.

[۱۵۱]۱۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقی، عن بعض أصحابه، عن أبي سعيد الخیري، عن المفصل بن عمر قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: اكتب و بثّ علمك في إخوانك فإن مت فأورث كتبك بنيك فإنه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه إلا بكتبهم.

[۱۵۲]۱۲-و بهذا الإسناد، عن محمد بن علي رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إياكم والكذب المفترع قيل له: و ما الكذب المفترع؟ قال: أن يحدثك الرجل بالحديث فتركه و ترويه عن الذي حدثك عنه.

[۱۵۳]۱۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن جميل بن دراج قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أعربوا حديثنا فإننا قوم فصحاء.

[۱۵۴]۱۴-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیره قالوا:

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: حدیثی حدیث أبی و حدیث أبی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث أمير المؤمنين عليه السلام و حدیث أمير المؤمنين حدیث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و حدیث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قول الله عزّ و جلّ.

[۱۵۵]۱۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن بن

[۱۵۰] ۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: کتاب‌ها (نوشته‌های) خود را نگه دارید که در آینده به آنها نیازمند شوید.

[۱۵۱] ۱۱- مفضل عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: بنویس و آموخته‌های خود را میان برادران دینی خویش منتشر کن و چون مرگت فرارسید، کتاب‌هایت را به پسرانت ارث بده؛ چرا که برای مردم زمانه‌ای پر آشوب فرارسد که آن هنگام جز با کتاب‌هایش همدم نشوند.

[۱۵۲] ۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: از دروغ شاخ‌دار پرهیزید. عرض شد:

دروغ شاخ‌دار چیست؟ فرمود: اینکه مردی به تو حدیثی بازگوید و تو او را (در مقام نقل) رها کنی و آن را از کسی که گوینده از او خبر داده، باز گویی.

[۱۵۳] ۱۳- امام صادق علیه السلام فرمود: حدیث ما را اعراب گذارید که ما مردمی فصیح‌زبانیم.

[۱۵۴] ۱۴- هشام سالم و حماد بن عثمان و دیگران گویند: شنیدیم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: حدیث من، حدیث پدرم و حدیث پدرم، حدیث جدّم و حدیث جدّم، حدیث حسین و حدیث حسین، حدیث حسن و حدیث حسن، حدیث امیر مؤمنان و حدیث امیر مؤمنان، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتار خدای بزرگ و والا می‌باشد.

[۱۵۵] ۱۵- ابو خالد شینوله گوید: به ابو جعفر دوم (امام جواد) علیه السلام عرض کردم:

أبی خالد شینوله قال:

قلت لأبی جعفر الثانی علیه السلام: جعلت فداک إنّ مشایخنا رووا عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیه السلام و كانت التّقیه شدیة فکتبوا کتبهم و لم ترو عنهم فلما ماتوا صارت الکتب إلینا فقال: حدّثوا بها فإنّها حقّ.

باب التّقلید [۱۵۶] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد الله بن یحیی، عن ابن مسکان، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قلت له: اتّخذوا أحبابهم و رهبناهم أرباباً من دون الله فقال: أما و الله ما دعوهم إلى عباده أنفسهم و لو دعوهم ما أجابوهم و لكن أحلّوا لهم حراما و حرّموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون.

[۱۵۷] ۲- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن إبراهیم بن محمد الهمدانی، عن محمد بن عبیده قال:

قال لی أبو الحسن علیه السلام: یا محمد أنتم أشدّ تقليدا أم المرجئه؟ قال: قلت:

قلدنا وقلدوا فقال: لم أسألك عن هذا، فلم يكن عندي جواب أكثر من الجواب الأول فقال أبو الحسن علیه السلام: إن المرجئه نصبت رجلا لم تفرض طاعته وقلدوه و أنتم نصبتم رجلا و فرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم أشدّ منكم تقليدا.

[۱۵۸]۳- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربيع بن عبد الله، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله جلّ و عزّ:

إِتَّخَذُوا أَجْنَابَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَالَ:

و الله ما صاموا لهم و لا صلّوا لهم و لكن أحلّوا لهم حراما و حرّموا عليهم

ص: ۱۲۶

قربانت کردم! استادان ما از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایاتی دارند و چون تقیّه سخت بود، کتاب هایشان را پنهان کردند و از آنان روایت نشد. زمانی که مردند، کتاب های ایشان به دست ما رسید. حضرت فرمود: به نقل آن روایات پردازید که آنها درستند.

بابی درباره تقلید

[۱۵۶]۱- ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم که خداوند می فرماید: (دانشمندان و راهبان خود را... به جای خدا به الوهیت گرفتند.) [توبه (۹): آیه ۳۱] فرمود: به خدا سوگند! دانشمندان و راهبان، مردم را به پرستش خویش فرانخواندند که اگر فرامی خواندند، آنها نمی پذیرفتند؛ ولی حرام را برای آنها حلال و حلال را برایشان حرام کردند و آنها ندانسته، آنان را می پرستیدند.

[۱۵۷]۲- محمد عبیده گوید: حضرت ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: ای محمد! تقلید شما محکم تر است یا مرجئه (آنان که پس از پیغمبر مقام علی علیه السلام را از ابو بکر به تأخیر انداختند)؟ عرض کردم: ما هم تقلید کردیم و آنها هم تقلید کردند. فرمود: این را از تو نپرسیدم. (محمد گوید: من پاسخی بیشتر از پاسخ اول نداشتم؛ پس حضرت فرمود: مرجئه مردی را که اطاعتش واجب نبود به خلافت نصب کردند و از او تقلید نمودند و شما مردی را نصب کردید و اطاعتش را واجب دانستید، ولی تقلیدش نکردید؛ پس تقلید آنان از شما محکم تر باشد.

[۱۵۸]۳- حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای بزرگ و والا که (دانشمندان و راهبان خود را... به جای خدا به الوهیت گرفتند) فرمود: به خدا سوگند! برای آنها روزه نگرفتند و نماز نگزاردند، بلکه حرام را برای آنها حلال و حلال را برایشان حرام ساختند و آنها هم پیروی کردند.

ص: ۱۲۷

حلالاً فاتبعوهم.

باب البدع و الزّأى و المقایس [۱۵۹]۱-الحسین بن محمّد الأشعریّ، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشاء و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال جميعا، عن عاصم بن حمید، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

خطب أمير المؤمنين عليه السّلام النّاس فقال: أيّها النّاس! إنّما بدء وقوع الفتن أهواء تتبّع و أحكام تبتدع يخالف فيها كتاب الله يتولّى فيها رجال رجالات- فلو أنّ الباطل خالص لم يخف على ذی حجی و لو أنّ الحقّ خالص لم يكن اختلاف و لكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمجان فيجئان معا فهالك استحوذ الشّيطان على أوليائه و نجا الذّين سبقت لهم من الله الحسنی.

[۱۶۰]۲-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور العمیّ يرفعه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم:

إذا ظهرت البدع في أمتی فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله.

[۱۶۱]۳-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن جمهور رفته قال:

من أتى ذا بدعه فعظمه فإنّما يسعى في هدم الإسلام.

[۱۶۲]۴-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن جمهور رفته قال:

قال رسول الله أبی الله لصاحب البدعه بالتّوبه، قيل: يا رسول الله و كيف ذلك؟ قال: إنّّه قد أشرب قلبه حبّها.

[۱۶۳]۵-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب قال:

ص: ۱۲۸

بابی درباره بدعت ها، رأى و قياس ها

[۱۵۹]۱-امام باقر عليه السّلام فرمود: حضرت امير مؤمنان عليه السّلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! جز این نیست، که آغاز پیدایش فتنه ها، پیروی هوس ها و بدعت گزاردن احکامی برخلاف دین خدا است که مردانی از مردان دیگر یاری خواهند تا برخلاف دین خدا، اجرای آن را بر عهده گیرند. اگر باطل ناب و خالص بود بر هیچ خردمندی نهان نمی شد و اگر حقّ ناب و ناآمیخته بود، اختلافی در میان نبود؛ ولی همواره پاره ای از حقّ و پاره ای از باطل برگیرند و به هم درآمیزند و باهم آیند. اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره گردد و تنها کسانی رهایی یابند که لطف حقّ شامل حالشان گردد.

[۱۶۰]۲-رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: آن گاه که بدعت ها در امت من پدید آید، بر عالم است که علم خود را هویدا کند و هر که چنین نکند، نفرین خدا بر او باد.

[۱۶۱]۳-در حدیث است: هر کس نزد بدعتگذاری آید و او را بزرگ شمارد، همانا در ویرانی اسلام کوشیده است.

[۱۶۲]۴-رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند از پذیرش توبه بدعتگذار خودداری کرده است. عرض شد: ای رسول خدا، چطور؟ فرمود: زیرا بدعت دوستی، تمام وجودش را فرا گرفته است.

[۱۶۳]۵-پیامبر اسلام فرمود: برای هر بدعتی که پس از من با ایمان (برای

ص: ۱۲۹

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ تَكُونُ مِنْ بَعْدِي يَكَادُ بِهَا الْإِيْمَانُ وَلَيْتَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَوْكَلًا بِهِ يَذَبُّ عَنْهُ، يَنْطِقُ بِالْهَامِ مِنَ اللَّهِ وَيُعلنُ الْحَقَّ وَيُنَوِّرُهُ وَيُرَدُّ كَيْدَ الْكَائِنِينَ يَعْبُرُ عَنِ الضُّعْفَاءِ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ.

[۱۶۴]۶-محمد بن يحيى، عن بعض أصحابه وعلی بن ابراهیم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام وعلی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب رفعه، عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال:

إِنَّ مِنْ أْبْغَضِ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِرَجْلَيْنِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ الْقَصْدِ السَّبِيلِ مَشْعُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعِهِ، قَدْ لَهَجَ بِالصُّومِ وَالصِّيَاةِ فَهُوَ فَتَنَةٌ لِمَنْ افْتَنَّ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هُدًى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضَلٌّ لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ، حَمَالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا فِي جَهَالِ النَّاسِ، عَانَ بِأَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَمْ يَغْنُ فِيهِ يَوْمًا سَالِمًا، بَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ، مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ آجَنِ وَ اِكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ وَ إِنْ خَالَفَ قَاضِيًا سَبَقَهُ لَمْ يَأْمَنْ أَنْ يَنْقُضَ حُكْمَهُ مِنْ يَأْتِي بَعْدَهُ، كَفَعَلَهُ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ إِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ الْمَعْضَلَاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ فَهُوَ مِنْ لِبْسِ الشَّبَهَاتِ فِي مِثْلِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، لَا يَحْسِبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَ وَ لَا يَرَى أَنَّ وَرَاءَ مَا بَلَغَ فِيهِ مَذْهَبًا، إِنْ قَاسَ شَيْئًا بِشَيْءٍ لَمْ يَكْذِبْ نَظْرَهُ وَ إِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرًا اِكْتَمَّ بِهِ لَمَّا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ لِكَيْلَا يَقَالَ لَهُ: لَا يَعْلَمُ، ثُمَّ جَسَرَ فِقْضِي، فَهُوَ مِفْتَاحُ عَشْوَاتِ رُكَّابِ شَبَهَاتِ، خَبَاطِ جَهَالَاتِ،

لَا يَعْتَدِرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ فَيَسْلَمُ وَ لَا يَعِضُّ فِي الْعِلْمِ بِضُرْسٍ قَاطِعٍ فَيَغْنَمُ، يَذْرَى

ص: ۱۳۰

نیرنگ) همراه شود، سرپرستی از خاندانم گماشته شده که از ایمان دفاع کند. با الهام خدا سخن گوید. حق را آشکار و روشن کند و نیرنگ نیرنگبازان را برگرداند و زبان ناتوانان باشد. ای صاحبان بینش! پند گیرید و خود را به خدا سپارید.

[۱۶۴]۶-امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: دشمن ترین مردم در نزد خداوند بزرگ و والا دو کس اند: (الف) مردی که خدا او را به حال خود وانهاده، پس از راه راست منحرف گشته و شیفته سخنان بدعت آمیز شده است. از نماز و روزه دم می زند.

[در حالی که] دیگران را به فتنه دراندازد و فریفته خود سازد. از راه درست پیشینیانش منحرف گشته و گمراه کننده پیروانش

در زندگی و پس از مرگش شده است. دیگری، مردی که کوله بار نادانی فراهم ساخته و برگزیده بار خطاهای دیگران و در گرو خطای خود باشد در میان نادانان به تلاش پرداخته و اسیر تاریکی های فتنه و فساد گشته است. آدمی نمایان او را دانشمند نامند در حالی که یک روز تمام را صرف دانش نکرده است. صبح زود برخاسته و چیزی را بسیار فراهم آورده که اندکش بهتر از بسیاری است تا اینکه از آبی گندیده سیراب شده و مطالب بیهوده در گنجینه خاطر خود انباشته است. میان مردم به کرسی قضاوت نشست و متعهد شد آنچه را بر دیگران مشتبه شده است، حل کند و اگر با قاضی پیش از خود مخالفت کرد، اطمینان ندارد که قاضی پس از او حکم او را نشکند همان طور که او با قاضی پیشین کرد. اگر به یکی از مطالب پیچیده و مشکل دچار شود، نظریات پوچی برای آن بافته و آماده می کند و سپس حکم قطعی می دهد.

شبهه بافی او همانند تار بافتن عنکبوت است که نمی داند درست رفته یا اشتباه کرده است. نمی پندارد در آنچه او منکر شده، دانشی باشد و نداند در پس آنچه او به آن دست یافته، روش درستی وجود داشته باشد. اگر چیزی را به چیزی دیگر قیاس کند، نظر خویش را تکذیب نکند و اگر مطلبی بر او تاریک باشد به سبب نادانی که در خود سراغ دارد، آن را بیوشاند تا مبادا به او بگویند: نمی داند. سپس گستاخی کرده و حکم صادر نماید. او کلید تاریکی ها است و شبهه ها را بسیار مرتکب شود. در نادانی ها کورکورانه گام بردارد. از آنچه نداند، پوزش نخواهد تا

ص: ۱۳۱

الزوايات ذرو الزیج الهشيم تبكى منه المواريث و تصرخ منه الدماء، يستحل بقضائه الفرج الحرام و يحرم بقضائه الفرج الحلال لا ملئ يصادر ما عليه ورد و لا هو اهل لما منه فرط من ادعائه علم الحق.

[۱۶۵]۷-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن أبي شيبة الخراساني قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن أصحاب المقاييس طلبوا العلم بالمقاييس فلم تزدكم المقاييس من الحق إلا بعدا و إن دين الله لا يصاب بالمقاييس

[۱۶۶]۸-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان رفعه، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قالوا:

كل بدعه ضلالة و كل ضلالة سيئها إلى النار.

[۱۶۷]۹-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حكيم قال:

قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام: جعلت فداك فقهننا في الدين و أغنانا الله بكم عن الناس حتى إن الجماعة منا لتكون في المجلس، ما يسأل رجل صاحبه، تحضره المسألة و يحضره جوابها فيما من الله علينا بكم فربما ورد علينا الشيء لم يأتنا فيه عنك و لا عن آبائك شيء فنظرنا إلى أحسن ما يحضرنا و أوفق الأشياء لما جاءنا عنكم فنأخذ به؟ فقال هيهاه هيهات، في ذلك و الله هللك من هللك يا ابن حكيم، قال: ثم قال: لعن الله أبا حنيفة كان يقول: قال: عليّ و قلت.

قال محمد بن حكيم لهشام بن الحكم: و الله ما أردت إلا أن يرخص لي في القياس.

[۱۶۸] ۱۰- محمد بن أبي عبد الله رفعه، عن يونس بن عبد الرحمن، قال:

قلت لأبي الحسن الأول عليه السلام بما أوحى الله؟ فقال: يا يونس! لا تكوننَّ

ص: ۱۳۲

سالم ماند و در دانش ریشه دار و قاطع نیست تا بهره ای برد. روایات را پراکنده کند و بر باد دهد آنسان که گیاهان خشک را بر باد دهند. میراث های به ناحق رفته گریان و خون های به ناحق ریخته از ستم او در شیون اند. زناشویی حرام به حکم او حلال و زناشویی حلال به حکم او حرام گردد. برای پاسخ به مسائلی که بر او وارد می شود، سرشار نیست و برای ریاستی که با داشتن دانش حق ادعا می کند، شایستگی ندارد.

[۱۶۵] ۷- امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا قیاس کنندگان از راه قیاس دانش را جستند؛ ولی قیاس جز دوری از حق بر آن ها نیفزود و همانا با قیاس به دین خدا دست نتوان یافت.

[۱۶۶] ۸- حضرت محمد باقر و حضرت صادق علیهما السلام فرمودند: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش به سوی دوزخ است.

[۱۶۷] ۹- محمد حکیم گوید: به حضرت ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم؛ ما در دین دانشمند شدیم و خداوند به برکت شما ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که جمعی از ما در انجمنی باشیم، کسی از دوستش چیزی نپرسد؛ زیرا آن مسأله و پاسخش را در خاطر دارد به واسطه منتهی که خدا از برکت شما بر ما نهاده است؛ ولی گاهی موضوعی برای ما پیش می آید که از شما و پدرانت درباره آن سخنی به ما نرسیده است و ما به بهترین وجهی که در خاطر داریم، توجه کنیم و راهی را پی گیریم که با اخبار رسیده از شما موافق تر است.

حضرت فرمود: چه دور است، چه دور است این راه از حقیقت. ای پسر حکیم، به خدا سوگند! هر کس هلاک گردید از همین راه هلاک گردید. سپس فرمود: خدا ابو حنیفه را لعنت کند که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم. محمد بن حکیم به هشام بن حکم گفت: به خدا سوگند! از این سخن منظوری نداشتم جز اینکه می خواستم مرا به قیاس اجازه دهد.

[۱۶۸] ۱۰- یونس عبد الرحمن گوید: به امام ابو الحسن اول (امام کاظم علیه السلام)

ص: ۱۳۳

مبتدعا، من نظر بر آیه هلك و من ترك أهل بیت نبیه صلی الله علیه و آله و سلم ضلّ و من ترك كتاب الله و قول نبیه كفر.

[۱۶۹] ۱۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن مثنی الحنّاط، عن أبي بصیر قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ترد علينا أشياء ليس نعرفها في كتاب الله ولا سنه فننظر فيها؟ قال: لا: أما إنك إن أصبت لم تؤجر وإن أخطأت كذبت على الله عز وجل.

[۱۷۰] ۱۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن عمر بن أبان الكلبي، عن عبد الرحيم القصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كل بدعه ضلالة و كل ضلالة في النار.

[۱۷۱] ۱۳- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن سماعة بن مهران، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال:

قلت أصلحك الله إننا نجتمع فتتذاكر ما عندنا فلا يرد علينا شيء إلا و عندنا فيه شيء مسطر و ذلك مما أنعم الله به علينا بكم، ثم يرد علينا الشيء الصّغير ليس عندنا فيه شيء فينظر بعضنا إلى بعض و عندنا ما يشبهه فنقيس على أحسنه؟ فقال: و ما لكم و للقياس إنما هلك من هلك من قبلكم بالقياس ثم قال:

إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا به و إن جاءكم ما لا تعلمون فها و أهوى بيده إلى فيه ثم قال، لعن الله أبا حنيفة كان يقول قال علي و قلت أنا و قالت الصحابه

و قلت، ثم قال، أكنت تجلس إليه؟ فقلت: لا و لكن هذا كلامه، فقلت: أصلحك الله أتى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الناس بما يكتفون به في عهده؟ قال، نعم و ما يحتاجون

ص: ۱۳۴

عرض کردم: با چه وسیله ای خدا را به یگانگی پرستم؟ فرمود: ای یونس! بدعتگذار نباش. هر کس به رأی خویش توجه کند هلاک شود و آن که خاندان پیغمبر را رها کند گمراه گردد و آنکه کتاب خدا و گفتار پیامبرش را وانهد، به کفر گرفتار آید.

[۱۶۹] ۱۱- ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مسائلی برای ما پیش می آید که حکم آن را از قرآن نمی فهمیم و حدیثی نداریم که به آن بنگریم (می توانیم به رأی خود قیاس گونه عمل کنیم)؟ فرمود: نه. زیرا اگر درست رفتی، پاداش نداری و اگر اشتباه کردی، بر خدای عزتمند دروغ بسته ای.

[۱۷۰] ۱۲- رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: هر بدعتی، گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

[۱۷۱] ۱۳- سماعه مهران گوید: به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: ما گرد هم می آییم و درباره آنچه در دست داریم (از اخبار و احکام) بحث می کنیم. هر مسأله ای که پیش آید درباره آن نوشته ای داریم و این هم از برکت وجود شماس است که خدا به ما لطف کرده است. گاهی مسأله کوچکی برایمان پیش می آید که در مورد آن حکمی نداریم و به یکدیگر نگاه می کنیم و چون نظیر آن مسأله را داریم، می توانیم آن را به بهترین نظیرش قیاس کنیم؟ فرمود: شما را با قیاس

چه کار؟ کسانی که پیش از شما هلاک شدند در اثر قیاس بود. سپس فرمود: هرگاه مسأله ای برای شما پیش آمد که حکمش را می دانید، آن را بگویید و اگر مسأله ای روی آورد که حکم آن را نمی دانید پس این کار را بکنید-با دستش به لب هایش اشاره فرمود-سپس فرمود: خداوند ابوحنیفه را لعنت کند که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم. اصحاب چنان گفتند و من چنین گویم. پس فرمود: آیا در مجلسش بوده ای؟ عرض کردم: نه؛ ولی این سخن اوست. گفتم:

خدا کارت را بسامان کند آیا رسول خدا نیازهای مردم زمانش را کامل آورد؟ فرمود: آری و آنچه را هم تا روز رستاخیز نیاز دارند آورده است. گفتم: آیا

ص: ۱۳۵

إليه إلى يوم القيامة، فقلت: فضاع من ذلك شيء؟ فقال: لا هو عند أهله.

[۱۷۲]۱۴- عنه، عن محمد، عن يونس، عن أبان، عن أبي شيبه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ضلّ علم ابن شيرمه عند الجامعه إملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وخطّ عليّ عليه السلام بيده إنّ الجامعه لم تدع لأحد كلاماً، فيها علم الحلال والحرام، إنّ أصحاب القياس طلبوا العلم بالقياس فلم يزدادوا من الحقّ إلا بعداً، إنّ دين الله لا يصاب بالقياس.

[۱۷۳]۱۵- محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الرحمن بن الحجّاج، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ السنّه لا تقاس ألا ترى أنّ امرأه تقضى صومها ولا تقضى صلاتها؟ يا أبان! إنّ السنّه إذا قيست محقّ الدين.

[۱۷۴]۱۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى قال:

سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن القياس فقال: ما لكم والقياس، إنّ الله لا يسأل كيف أحلّ و كيف حرّم.

[۱۷۵]۱۷- عليّ بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه قال:

حدّثنى جعفر، عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً صلّوا الله عليه قال: من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره في التباس و من دان الله بالرأى لم يزل دهره في ارتماس قال: وقال أبو جعفر عليه السلام: من أفتى الناس برأيه فقد دان الله بما لا يعلم و من

دان الله بما لا يعلم فقد ضادّ الله حيث أحلّ و حرّم فيما لا يعلم.

[۱۷۶]۱۸- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن عليّ بن يقطين، عن الحسين بن ميثاق، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ إبليس قاس نفسه بآدم فقال: خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ وَ لَوْ قاس

ص: ۱۳۶

چیزی هم از بین رفت؟ فرمود: نه، نزد اهلش محفوظ است.

[۱۷۲] ۱۴- امام صادق علیه السلام می فرمود: دانش ابن شبرمه در برابر «جامعه» که املائی رسول خدا و دست خط علی می باشد، آنچنان ناچیز است که به چشم نمی آید. «جامعه» برای کسی سخنی فرونگذاشته است، دانش حلال و حرام در آن است. همانا قیاس کنندگان دانش را به وسیله قیاس جستند. و جز دوری از حق بر آنها نیفزود. همانا به دین خدا با قیاس دست نتوان یافت.

[۱۷۳] ۱۵- امام صادق علیه السلام به ابان بن تغلب فرمود: احکام اسلامی را نتوان قیاس کرد. نمی دانی که زن حائض روزه اش را قضا نکند و نمازش را قضا کند؟ ای ابان! اگر احکام اسلامی قیاس شود، دین از بین برود.

[۱۷۴] ۱۶- عثمان عیسی گوید: از حضرت موسی کاظم علیه السلام درباره قیاس پرسیدم، فرمود: شما را با قیاس چه کار؟ همانا از خدا پرسش نشود که چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

[۱۷۵] ۱۷- مسعده صدقه گوید: حضرت صادق از پدرش خبر داد که علی صلوات الله علیه فرمود: هر کس خود را بر کرسی قیاس نشاند، همه عمرش در اشتباه است. آنکه با رأی خود خدا را پرستد همه عمرش در باطل فرورفته است امام باقر علیه السلام فرمود هر که با رأی خود به مردم فتوا دهد، ندانسته خدا را پرستیده است و آنکه ندانسته خدا را پرستد با خدا مخالفت کرده؛ زیرا آنچه را ندانسته، حلال و حرام کرده است.

[۱۷۶] ۱۸- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا شیطان خود را با آدم قیاس کرد و گفت:

(مرا از آتش و او را از گل آفریدی) [اعراف (۷): آیه ۱۲] و اگر گوهری را که خدا

ص: ۱۳۷

الجوهر الذي خلق الله منه آدم عليه السلام بالنار كان ذلك أكثر نورا و ضياء من النار.

[۱۷۷] ۱۹- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس، عن حریر، عن زرارہ قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الحلال و الحرام فقال: حلال محمّد حلال أبدا إلى يوم القيامة و حرامه حرام أبدا إلى يوم القيامة؟ لا يكون غيره و لا يجيء غيره و قال: قال علي عليه السلام: ما أحد ابتدع بدعه إلا ترك بها سنّه.

[۱۷۸] ۲۰- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن أحمد بن عبد الله العقيلي، عن عيسى بن عبد الله القرشي قال:

دخل أبو حنيفة على أبي عبد الله عليه السلام فقال له: يا أبا حنيفة! بلغني أنك تقيس؟ قال: نعم قال: لا تقس فإن أول من قاس إبليس حين قال خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فقياس ما بين النار والطين و لو قاس نوریه آدم بنوریه النار عرف فضل ما بين النورين و صفاء أحدهما على الآخر.

[۱۷۹] ۲۱-علی، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن قتیبہ قال:

سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام عن مسأله فأجابه فيها، فقال الرجل: أرأيت إن كان كذا و كذا ما يكون القول فيها؟ فقال له: مه، ما أجبتك فيه من شيء فهو عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لسنا من «أرأيت» في شيء.

[۱۸۰] ۲۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه مرسلًا قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: لا تتخذوا من دون الله وليجه فلا تكونوا مؤمنين فإن كل سبب و نسب و قرابه و وليجه و بدعه و شبهه منقطع إلا ما أثبتته القرآن.

ص: ۱۳۸

آدم را از آن آفرید با آتش می سنجید، آن گوهر درخشنده تر و روشن تر از آتش بود.

[۱۷۷] ۱۹-زراره گوید: از امام صادق علیه السلام درباره حلال و حرام پرسیدم، فرمود: حلال محمّد همواره تا روز واپسین حلال و حرام او همواره تا روز واپسین حرام است. جز حکم او حکمی نیست و جز او پیغمبری نیاید و علی علیه السلام فرمود: کسی بدعتی نگذاشت جز آن که به سبب آن سنتی را وانهاد.

[۱۷۸] ۲۰-عیسی عبد الله قرشی گوید: ابو حنیه خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت فرمود: ای ابو حنیه! به من خبر رسیده که تو قیاس می کنی؟ گفت: آری. فرمود: قیاس نکن؛ زیرا نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود آنجا که گفت (مرا از آتش و او را از گل آفریدی). او میان آتش و گل قیاس کرد و اگر نورانیت آدم را با نورانیت آتش می سنجید، برتری میان دو نور و پاکیزگی یکی بر دیگری را درمی یافت.

[۱۷۹] ۲۱-قتیبہ گوید: مردی از امام صادق علیه السلام مسأله ای پرسید و حضرت پاسخش را داد. آن مرد گفت: به نظر شما اگر چنین وچنان باشد، پاسخش چیست؟ حضرت فرمود: خاموش باش! هر پاسخی که به تو می دهم از گفتار رسول خدا است. ما از خود نظری نداریم.

[۱۸۰] ۲۲-امام باقر علیه السلام فرمود: جز خدا برای خود تکیه گاه نگیرید که مؤمن نباشید؛ زیرا هر وسیله و نژاد و خویشی و تکیه گاه و بدعت و شبهه، بریده و بی اثر است جز آنچه را که قرآن اثبات کرده است.

ص: ۱۳۹

باب الرّد إلى الكتاب و السّنة و أنّه ليس شيء من الحلال و الحرام و جميع ما يحتاج النّاس إليه إلّا و قد جاء فيه كتاب أو سنّه
[۱۸۱] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن حديد، عن مرزم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ الله تبارك و تعالى أنزل في القرآن تبيان كلّ شيء حتّى و الله ما ترك الله شيئاً يحتاج إليه العباد حتّى لا يستطيع عبد يقول
لو كان هذا أنزل في القرآن، إلّا و قد أنزله الله فيه.

[۱۸۲] ۲- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن حسين بن المنذر، عن عمر بن قيس، عن أبي جعفر عليه السّلام
قال:

سمعت يقول: إنّ الله تبارك و تعالى لم يدع شيئاً يحتاج إليه الأمّة إلّا أنزله في كتابه و بيّنه لرسوله صلّى الله عليه و آله و سلّم و
جعل لكلّ شيء حدّاً و جعل عليه دليلاً يدلّ عليه و جعل على من تعدّى ذلك الحدّ حدّاً.

[۱۸۳] ۳- عليّ، عن محمّد، عن يونس، عن أبان، عن سليمان بن هارون قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: ما خلق الله حلالاً و لا حراماً إلّا و له حدّ كحدّ الدّار، فما كان من الطّريق فهو من الطّريق و
ما كان من الدّار فهو من الدّار حتّى أرش الخدش فما سواه و الجلد و نصف الجلد.

[۱۸۴] ۴- عليّ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن حماد، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعت يقول: ما من شيء إلّا و فيه كتاب أو سنّه.

[۱۸۵] ۵- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، عن يونس،

ص: ۱۴۰

باب رجوع به كتاب و سنت و اینکه همه حلال و حرام و تمام نیازهای مردم در قرآن یا سنت آمده است

[۱۸۱] ۱- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند فرامند در قرآن، بیان هر چیزی را فرورستاده است تا آنجا که به
خدا سوگند، چیزی را از نیازهای بندگان فروگذار نکرده است و تا آنجا که بنده ای نتواند بگوید: ای کاش! این در قرآن
آمده بود جز اینکه خدا آن را در قرآن فرورستاده است.

[۱۸۲] ۲- عمر قیس گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: همانا خداوند فرامند چیزی از نیازهای امت را وانگذاشت
جز آنکه آن را در قرآن فرورستاد و برای فرستاده اش بیان فرموده است و برای هر چیزی اندازه ای قرار داد و برای راهنمایی
آن، رهبری گماشت و برای کسی که از آن اندازه تجاوز کند، کیفی قرار داد.

[۱۸۳] ۳- امام صادق علیه السّلام می فرمود: خداوند حلال و حرامی نیافرید جز آنکه برای آن مرزی، مانند مرز خانه است و
آنچه از راه راست، از راه محسوب می شود و آنچه از خانه است از خانه به شمار می آید تا آنجا که جریمه خراش و غیر

خراس و یک تازیانه و نصف تازیانه معین شده است.

[۱۸۴] ۴- امام صادق علیه السلام می فرمود: چیزی نیست جز آنکه درباره اش آیه قرآن یا حدیث هست.

[۱۸۵] ۵- ابو جارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هرگاه چیزی به شما باز گویم،

ص: ۱۴۱

عن حماد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي الجارود قال:

قال أبو جعفر عليه السلام إذا حدثتكم بشيء فاسألوني من كتاب الله، ثم قال في بعض حديثه: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن القيل والقال وفساد المال وكثرة السؤال: فقيل له: يا ابن رسول الله أين هذا من كتاب الله؟ قال، إن الله عز وجل يقول: لا خير في كثير من نجواهم إلا من أمر بصدقه أو معزوف أو إصلاح بين الناس وقال: لا تؤنوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياماً وقال:

□ لا تسئلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم.

[۱۸۶] ۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن عمه حذته، عن المعلى بن خنيس قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما من أمر يختلف فيه اثنان إلا وله أصل في كتاب الله عز وجل ولكن لا تبلغه عقول الرجال.

[۱۸۷] ۷- محمد بن يحيى، عن بعض أصحابه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: أيها الناس! إن الله تبارك وتعالى أرسل إليكم الرسول صلى الله عليه وآله وسلم وأنزل إليه الكتاب بالحق وأنتم أميون عن الكتاب ومن أنزله وعن الرسول ومن أرسله، على حين فتره من الرسل وطول هجعه من الأمم وانسباط من الجهل واعتراض من الفتنة وانتقاض من المبرم وعمى عن الحق واعتساف من الجور وامتحاق من الدين وتلظ من الحروب على حين اصفرار من رياض جنات الدنيا وبيس من أغصانها وانتشار من ورقها وياس من ثمرها واغورار من مائها، قد درست أعلام الهدى فظهرت أعلام الردى

فالدنيا متهجمه، في وجوه أهلها مكفهرة، مدبره غير مقبله، ثمرتها الفتنة

ص: ۱۴۲

از من برسید کجای قرآن است. سپس حضرت ضمن گفتارش فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش از قیل وقال و تباه کردن مال و زیادی سؤال بازداشت. عرض شد: ای پسر رسول خدا، همین مطلب را که فرمودید در کجای قرآن است؟ فرمود: همانا خداوند بزرگ و والا می فرماید: (در بسیاری از سخنان درگوشی مردم خیری نیست جز آنکه به صدقه یا نیکی یا سازش میان مردم دستور دهد) [نساء (۴): آیه ۱۱۴] و فرماید: (دارایی هایتان را که خداوند وسیله بقای زندگیتان قرار داده به

کم خردان ندهید) [نساء (۴) : آیه ۵] و نیز فرمود: (از چیزهایی نپرسید که اگر بر شما آشکار شود، غمگینتان کند.) [مائده (۵) : آیه ۱۰۱].

[۱۸۶] ۶- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف کند جز آنکه [پاسخ و] ریشه آن در قرآن است؛ ولی خردهای مردم به آن نمی رسد.

[۱۸۷] ۷- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای مردم! خدای فرازمند، پیغمبر را به سوی شما فرستاد و قرآن حق را بر او نازل فرمود در حالی که شما از قرآن و فرستنده آن و هم از پیامبر و فرستنده او بی خبر بودید. عصر گسستگی پیامبران بود و مردم زمانی دراز در خواب غفلت می نمودند و جهل و نادانی گسترش یافته بود و فتنه و فساد سر برداشته و ستون ایمان شکسته شده بود. و کوری از دریافت حق و فشار ستم و نابودی دیانت و شعله وری آتش جنگ، همزمان با افسردگی و پژمردگی گلستان های جهان که به زردی گرائیده و شاخه های آن خشکیده و برگ هایش پراکنده شده بود و ناامیدی از میوه و فرورفتن آب های آن؛ پرچم های هدایت سرنگون و پرچم های هلاکت افراشته بود؛ دنیا در آن روزگاران به رخسار مردم، عبوس و روی درهم کشیده بود؛ به آنها پشت گردانده و روی خوش نشان نمی داد؛ میوه اش آشوب

ص: ۱۴۳

و طعامها الجیفه و شعارها الخوف و دثارها السیف، مَزَّقَمَ كُلَّ مَمَزَّقٍ و قد أعمت عيون أهلها و أظلمت عليها أيامها، قد قطعوا أرحامهم و سفكوا دماءهم و دفنوا في التراب الموءودة بينهم من أولادهم، يجتاز دونهم طيب العيش و رفاهيه خفوض الدنيا، لا يرجون من الله ثوابا و لا- يخافون و الله منه عقابا، حيثهم أعمى نجس و ميتهم في النار مبلس فجاءهم بنسخه ما في الصيحف الأولى و تصديق الذي بين يديه و تفصيل الحلال من ريب الحرام ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق لكم أخبركم، عنه إن فيه علم ما مضى و علم ما يأتي إلى يوم القيامة و حكم ما بينكم و بيان ما أصبحتم فيه تختلفون فلو سألتموني عنه لعلمتكم.

[۱۸۸] ۸- محمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن حماد بن عثمان، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قد ولدني رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و أنا أعلم كتاب الله و فيه بدء الخلق و ما هو كائن إلى يوم القيامة و فيه خبر السماء و خبر الأرض و خبر الجنة و خبر النار و خبر ما كان و [خبر] ما هو كائن، أعلم ذلك كما أنظر إلى كفى، إن الله يقول فيه تبيان كل شيء.

[۱۸۹] ۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن إسماعيل بن جابر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كتاب الله فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و فصل ما بينكم و نحن نعلمه.

[۱۹۰] ۱۰- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميرة، عن أبي المغراء، عن سماعة، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال:

و خوراکیش مردار و نهانش ترس و آشکارش شمشیر بود؛ بند از بند شما جدا گشته و پراکنده بودید؛ دیدگان مردم جهان نابینا و روزگارشان تیره و تار بود؛ پیوند خویشی شان را بریده و خون یکدیگر را می ریختند؛ دختران خود را در کنار خود زنده به گور می کردند؛ زندگی خوش و آسایش و آرامش دنیا از ایشان رخت بر بسته بود؛ به خدا سوگند! نه از خدا امید پاداشی داشتند و نه انتظار کيفر و زنده شان کوری پلید و مرده شان در آتش غلطان بود؛ آن گاه پیغمبر نسخه ای از کتاب های آسمانی نخستین را برایشان آورد که کتاب های پیش از خود را تصدیق می کرد و حلال را از حرام جدا می ساخت. این نسخه، همان قرآن است. از او بخواهید با شما سخن بگوید. او هرگز برای شما سخن نگوید؛ ولی من از او به شما خبر می دهم. همانا در قرآن دانش گذشته و دانش آینده تا روز بازپسین آمده است. قرآن میان شما حکم می دهد و اختلاف های شما را روشنگرانه بیان می نماید. اگر از من قرآن را پرسید، به شما تعلیم می دهم.

[۱۸۸]۸-عبد الاعلی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: من زاده رسول خدا و دانایتر به کتاب خدایم، آغاز آفرینش و آنچه تا روز بازپسین رخ دهد، در قرآن آمده است. در آن خبر آسمان و زمین، بهشت و دوزخ و گذشته و آینده است. تمام آنها را می دانم همان طور که به کف دست خود می نگرم. همانا خداوند می فرماید: روشنگری هر چیزی در قرآن است.

[۱۸۹]۹-حضرت صادق علیه السلام فرمود: این قرآن است که در آن هر خبری که پیش از شما بوده و هر خبری که پس از شما پدید آید در آن است و داور میان شما می باشد و ما آن را می دانیم.

[۱۹۰]۱۰-سماعه گوید: از حضرت ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش آمده است یا شما هم در آن گفتاری

قلت له: أكل شيء في كتاب الله و سنه نبيه صلى الله عليه و آله و سلم أو تقولون فيه؟ قال: بل كل شيء في كتاب الله و سنه نبيه صلى الله عليه و آله و سلم.

باب اختلاف الحديث [۱۹۱]۱-علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن اَبان بن ابي عتياب، عن سليم بن قيس الهلالي قال:

قلت لأمير المؤمنين عليه السلام: إنني سمعت من سلمان و المقداد و أبي ذر شيئا من تفسير القرآن و أحاديث عن نبي الله صلى الله عليه و آله و سلم غير ما في أيدي الناس ثم سمعت منك تصديق ما سمعت منهم و رأيت في أيدي الناس أشياء كثيرة من تفسير القرآن و من الأحاديث عن نبي الله صلى الله عليه و آله و سلم أنتم تخالفونهم فيها و تزعمون أن ذلك كله باطل أفترى الناس يكذبون على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم متعمدين و يفسرون القرآن بأرائهم؟ قال: فأقبل علي فقال: قد سألت فافهم الجواب إن في أيدي الناس حقا و باطلا و صدقا و كذبا و ناسخا و منسوخا و عاما و خاصا و محكما و متشابها و حفظا و

وهما و قد كذب على رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ على عهده حتى قام خطيباً فقال: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كَذَبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثَ مِنْ أَرْبَعَةِ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ: رَجُلٌ مُنَافِقٌ يَظْهَرُ الْإِيمَانَ مُتَصَنِّعاً بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأَثَّمُ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مُتَعَمِّداً فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يَصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ رَأَاهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ

ص: ۱۴۶

دارید؟ فرمود: بلکه همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر خدا آمده است.

باب اختلاف حدیث

[۱۹۱] ۱- سلیم قیس هلالی گوید: به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کردم: من از سلمان و مقداد و ابو ذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی از پیامبر خدا شنیده ام که با آنچه در دست مردم است، مخالف است؛ سپس از شما شنیده ام که آنچه را از آنان شنیده بودم درست می دانید و در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر می بینم که شما با آنها مخالفت می ورزید و بر آن باورید که همه آنها باطل است. آیا عقیده داری که مردم به عمد به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ دروغ می بندند و قرآن را تفسیر به رأی می کنند؟ سلیم گوید: حضرت به من رو کرد و فرمود: پرسشی کردی پس پاسخ را خوب بفهم. همانا در دست مردم، حق است و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه و آنچه در خاطر سپرده شده و آنچه به وهم و اشتباه آمیخته شده است. در زمان رسول خدا آن قدر بر حضرتش دروغ بستند تا اینکه میان مردم به سخنانی برخاست و فرمود: «ای مردم! همانا دروغ بندگان بر من زیاد شده اند، هر کس به عمد بر من دروغ باند، نشیمنگاه خود را برای آتش دوزخ آماده سازد!»؛ سپس بعد از وی هم از این کار دست برداشتند و بر او دروغ بستند.

همانا حدیث را یکی از چهار مرد برای تو نقل خواهد کرد که پنجمی ندارند:

منافقی که اظهار ایمان کند و اسلام او ظاهر سازی است و به عمد از دروغ بستن به پیغمبر پروا ندارد و آن را گناه نمی شمارد. اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگو است، از او حدیث نپذیرند و گفته اش را به راست نگیرند ولی مردم گویند: این شخص از اصحاب رسول خدا بوده و او را دیده و از او حدیث شنیده است؛ پس مردم گفتارش را بپذیرند با اینکه از حال و وضع او آگاهی ندارند. در صورتی که خداوند پیامبر را از وضعیت منافقان خبر داده و ایشان را توصیف کرده و فرموده است: (و چون ایشان را ببینی از ظاهرشان خوشت آید و اگر سخن گویند به گفتارشان

ص: ۱۴۷

وَ إِنْ يَقُولُوا تَشْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَىٰ أُنْتُمْ الضَّلَالَةَ وَ الدَّعَاءَ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الكَذِبِ وَ البُهْتَانِ فَوَلُّوهُمُ الْأَعْمَالَ وَ حَمَلُوهُمُ عَلَىٰ رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمَلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مِنْ عَصَمِ اللَّهِ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ وَ رَجُلٌ سَمِعَ

من رسول الله شيئاً لم يحمله على وجهه و وهم فيه و لم يتعمد كذباً فهو في يده يقول به و يعمل به و يرويه فيقول أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فلو علم المسلمون أنه و هم لم يقبلوه و لو علم هو أنه و هم لرفضه و رجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم شيئاً أمر به ثم نهى عنه و هو لا يعلم أو سمعه ينهى عن شيء ثم أمر به و هو لا يعلم، فحفظ منسوخه و لم يحفظ الناسخ و لو علم أنه منسوخ لرفضه و لو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه، و آخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، مبغض للكذب خوفاً من الله و تعظيماً لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه و لم ينقص منه و علم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ و رفض المنسوخ فإن أمر النبي صلى الله عليه و آله و سلم مثل القرآن ناسخ و منسوخ [و خاص و عام] و محكم و متشابه قد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الكلام له و جهان:

كلام عام و كلام خاص مثل القرآن و قال الله عز و جل في كتابه: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فيشبهه على من لم يعرف و لم يدر ما عنى الله به و رسوله صلى الله عليه و آله و سلم و ليس كل أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كان يسأله عن الشيء فيفهم و كان منهم من يسأله و لا يستفهمه حتى إن كانوا ليحبون أن يجيء الأعرابي و الطائر فيسأل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حتى يسمعوا و قد كنت أدخل على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كل يوم دخله و كل ليلة دخله فيخلىني فيها أدور معه حيث دار و قد علم أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أنه لم يصنع ذلك بأحد من

ص: ۱۴۸

گوش فرادهی.) [منافقون (۶۳): آیه ۳]. اینان پس از پیغمبر زنده ماندند و به مدد دروغ و بهتان به حاکمان گمراهی و دعوتگران دوزخ تقرّب جستند و حاکمان نیز آنان را به کارهای حسّاس برگماشتند و بر گردن مردم سوارشان کردند و در سایه نام آنها به جهانخواری پرداختند؛ زیرا مردم همراه زمامداران و دنبال دنیادارانند جز آن کس را که خدا نگه دارد. این یکی از چهار نفر بود.

و دومی، کسی که از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم چیزی شنیده، اما غلط دریافته و دچار اشتباه شده؛ ولی آگاهانه دروغ نگفته است. آن حدیث در دست اوست. به آن اعتقاد دارد و به کار می بندد و روایت می کند و می گوید من این را از رسول خدا شنیدم. اگر مسلمانان بدانند که او دچار اشتباه شده، نپذیرند و اگر خودش هم به اشتباهش پی برد آن را ترک می کند و به کار نمی بندد.

و سومی، شخصی است که چیزی از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم شنیده که به آن دستور داده و سپس از آن نهی کرده است بی آنکه او از آن نهی آگاه شده باشد، یا از پیامبر نهی چیزی را شنیده و سپس حضرت به آن دستور داده و او آگاهی نیافته است، پس نسخ شده را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده است. اگر او بداند که آن نسخ شده است آن را رها می کند و اگر مسلمانان هنگام شنیدن از او بدانند آن منسوخ است، آن حدیث را ترک می گفتند.

چهارمی، شخصی که بر پیامبر دروغ نبسته و از ترس خدا و به احترام پیامبر، دروغ را دشمن می دارد، حدیث را فراموش

نکرده، بلکه آنچه را شنیده به درستی حفظ کرده است. همان طور که شنیده، بازگو کرده، نه در آن افزوده و نه از آن کاسته است. ناسخ را از منسوخ شناخته و به ناسخ عمل کرده و منسوخ را ترک گفته است؛ زیرا دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ [عام و خاص] محکم و متشابه دارد. گاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن می فرمود که دو جنبه داشت:

سخنی عام و سخنی خاص مانند قرآن. خدای بزرگ و والا- در کتابش فرموده است: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده، بگیرید و از آن چه شما را بازداشته، بازایستید.) [حشر (۵۹): آیه ۷] و کسی بود که گفته پیامبر را می شنید ولی نمی فهمید و نمی دانست مقصود خدا و پیامبر خدا از آن چیست اما به همان صورت آن را به خاطر می سپرد. بی آنکه به معنی آن معرفتی پیدا کرده باشد و چنان نبود که هر کدام از اصحاب رسول خدا چیزی از او می پرسیدند، می فهمیدند.

بعضی از پیامبر می پرسیدند ولی در مقام فهمیدن نبودند تا آنجا که دوست داشتند عربی بادیه نشین یا تازه واردی بیاید و از رسول خدا چیزی پرسد و آن ها بشنوند. در حالی که من هر روز یک بار صبح و یک بار شب خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رسیدم و با من خلوت می کرد و از هر موضوعی گفت و گو می کردیم. اصحاب پیامبر می دانستند که ایشان فقط با من چنین رفتار می کرد.

ص: ۱۴۹

النَّاسُ غَيْرِي، فَرَبَّمَا كَانَ فِي بَيْتِي يَأْتِينِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَكْثَرَ ذَلِكَ فِي بَيْتِي وَ كُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ أَخْلَانِي وَ أَقَامَ عَنِّي نِسَاءً فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ غَيْرِي وَ إِذَا أَتَانِي لِلْخُلُوهِ مَعِي فِي مَنْزِلِي لَمْ تَقُمْ عَنِّي فَاطْمَه وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي وَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتَهُ أَجَابَنِي وَ إِذَا سَكَتَ عَنْهُ وَ فَنَيْتُ مَسَائِلِي ابْتِدَأَنِي فَمَا نَزَلَتْ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ آيَةً مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَ أَمَلَاهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ دَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِينِي فَهْمَهَا وَ حَفِظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عَلِمْتُ أَمْلَاهُ عَلَيَّ وَ كَتَبْتُهُ مِنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْيٍ كَانُ أَوْ يَكُونُ وَ لَا كِتَابَ مَنْزِلٍ عَلَيَّ أَحَدٌ قَبْلَهُ مِنْ طَاعِهِ أَوْ مَعْصِيهِ إِلَّا- عَلَّمَنِيهِ وَ حَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا، ثُمَّ وَضَعُ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمَلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حِكْمًا وَ نُورًا فَقُلْتُ:

يا نبي الله بأبي أنت و أمي منذ دعوت الله لي بما دعوت لم أنس شيئاً و لم يفتني شيء لم أكتبه أفتخوف علي النسيان فيما بعد؟ فقال: لا لست أتحوف عليك النسيان و الجهل.

[۱۹۲] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له ما بال أقوام يروون عن فلان و فلان عن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم لا يتهمون بالكذب فيجيء منكم خلافة؟ قال: إن الحديث ينسخ كما ينسخ القرآن.

[۱۹۳]۳-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن منصور بن حازم قال:

ص: ۱۵۰

چه بسیار که در خانه خودم بودم و رسول خدا نزد من می آمد و بیشتر این همنشینی ها در خانه من بود. هر گاه در یکی از خانه های آن حضرت به خدمتش می رسیدم، خانه را برای من خلوت می کرد و از زنان خود می خواست تا ما را تنها بگذارند و آنجا را ترک نمایند و جز من کسی آنجا نماند و هر گاه برای خلوت به خانه من می آمد، فاطمه و هیچ یک از پسرانم را بیرون نمی کرد. هر وقت از او می پرسیدم، پاسخ می داد و چون پرسش تمام می شد و خاموش می شدم، ایشان آغاز سخن می کرد. هیچ آیه ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل نشد جز اینکه برایم خواند و دیکته کرد و من با خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را برایم ارزانی کند. از زمانی که آن دعا را درباره من کرد، هیچ آیه ای از قرآن و علمی را که دیکته کرد و من نوشتم، فراموش نکردم و آنچه را که خداوند یادش داد از حلال و حرام و امر و نهی و گذشته و آینده و کتابی که بر هر پیامبر پیش از او نازل شده بود از فرمانبری و نافرمانی، به من آموخت و من حفظش کردم و حتی یک حرف آن را از یاد نبردم. سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست که دلم را از دانش، فهم، حکم و نور پر کند. عرض کردم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم قربانت! از زمانی که آن دعا را درباره من کردی، چیزی را فراموش نکرده ام و آنچه نوشته ام، از یادم نرفته است. آیا پس از این بیم فراموشی بر من داری؟ فرمود: هرگز! از فراموشی و نادانی نسبت به تو هیچ بیمی ندارم.

[۱۹۲]۲-محمد مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه می شود مردمی را که حدیثی با واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کنند در حالی که اهل دروغ نمی توانند باشند و خلاف آن حدیث از شما مطرح می شود؟ فرمود:

همانا حدیث هم مانند قرآن نسخ می شود.

[۱۹۳]۳-منصور حازم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا چه می شود

ص: ۱۵۱

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما بالي أسألك عن المسألة فتجيبني فيها بالجواب ثم يجيئك غيري فتجيبه فيها بجواب آخر؟ فقال: إننا نجيب الناس على الزيادة والتقصان، قال: قلت: فأخبرني عن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صدقوا على محمد [صلى الله عليه وآله وسلم] أم كذبوا؟ قال: بل صدقوا، قال: قلت: فما بالهم اختلفوا؟ فقال: أما تعلم أن الرجل كان يأتي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيسأله عن المسألة فيجيبه فيها بالجواب ثم يجيبه بعد ذلك ما ينسخ ذلك الجواب فنسخ الأحاديث بعضها بعضاً.

[۱۹۴]۴-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن علی بن رئاب، عن أبي عبيدة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال لی: یا زیاد! ما تقول لو أفتینا رجلا ممن يتولانا بشيء من التَّقِيَّةِ قال:

قلت له: أنت أعلم جعلت فداك، قال: إن أخذ به فهو خير له و أعظم أجرا و في روايه أخرى: إن أخذ به أوجر و إن تركه و الله أثم.

[۱۹۵]۵-أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن علي، عن ثعلبه بن ميمون، عن زراره بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن مسألة فأجابني ثم جاءه رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف ما أجابني و أجاب صاحبي فلما خرج الرجلان قلت: يا ابن رسول الله! رجلان من أهل العراق من شيعتكم قدما يسألان فأجبت كل واحد منهما بغير ما أجبت به صاحبه؟ فقال: يا زراره! إن هذا خير لنا و أبقى لنا و لكم و لو اجتمعتم على أمر واحد لصدقكم الناس علينا و لكان أقل لبائنا و بقائكم قال: ثم قلت لأبي عبد الله عليه السلام: شيعتكم لو حملتموهم على الأستنه أو على النار لمضوا و هم يخرجون من عندكم مختلفين، قال: فأجابني بمثل جواب أبيه.

ص: ۱۵۲

که مسأله ای از شما می پرسم و شما پاسخم را می گوئید؛ سپس دیگری نزد شما می آید و به او پاسخ دیگری می فرمایید؟ فرمود: ما به مردم زیاد و کم (به اندازه خردشان) پاسخ دهیم. عرض کردم: پس بفرمایید آیا اصحاب رسول خدا بر ایشان راست گفتند یا دروغ بستند؟ فرمود: راست گفتند. گفتیم: پس چرا اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: مگر نمی دانی که مردی خدمت رسول خدا می آمد و از حضرت مسأله ای می پرسید و او پاسخش می داد و پس از آن به او پاسخی می داد که پاسخ نخست را نسخ می کرد؛ بنابراین بعضی از احادیث، برخی دیگر را نسخ کرده است.

[۱۹۴]۴-ابو عبيده گوید: حضرت صادق عليه السلام به من فرمود: ای زیاد! اگر ما از روی تقیّه به یکی از دوستان خود فتوایی دهیم، چه می گویی؟ عرض کردم:

قربانت گردم، شما داناترید. فرمود: اگر به همان عمل کند، برایش بهتر است و از پاداش بزرگ تری برخوردار می گردد. در روایت دیگر آمده است: اگر به آن عمل کند، پاداش یابد و اگر ترک نماید، به خدا سوگند که گناه کرده است.

[۱۹۵]۵-زراره گوید: از امام صادق عليه السلام مطلبی پرسیدم و پاسخ داد؛ سپس مردی آمد و همان مطلب را از او پرسید و بر خلاف پاسخ من به او جواب داد؛ سپس مردی دیگر آمد و به او پاسخی بر خلاف پاسخ هر دوی ما داد! چون آن دو مرد رفتند، عرض کردم: پسر رسول خدا، دو مرد عراقی از شیعیان شما آمدند و پرسشی کرد و شما به هریک برخلاف دیگری پاسخ دادید؟ فرمود: ای زراره! این رفتار برای ما بهتر است و ما و شما را پایدارتر نماید و اگر سخن تان یکی باشد، مردم پیروی شما را از ما راست دانند و زندگی ما و شما دستخوش تزلزل و عدم ثبات گردد. زراره گوید: سپس به امام صادق عليه السلام عرض کردم: شیعیان شما چنان اند که اگر آنها را به طرف سرنیزه و آتش برانید، می روند، با این حال از شما پاسخ های مختلف می شنوند. گوید: آن حضرت هم مانند پدرش به من پاسخ داد.

[۱۹۶] ۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن نصر الخنعمی قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من عرف أنا لا نقول إلا حقاً فليكتف بما يعلم منا فإن سمع منا خلاف ما يعلم فليعلم أن ذلك دفاع منا عنه.

[۱۹۷] ۷- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عثمان بن عیسی و الحسن بن محبوب جميعاً، عن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن رجل اختلف عليه رجلان من أهل دينه في أمر كلاهما يرويه أحدهما يأمر بأخذه و الآخر ينهاه عنه، كيف يصنع؟ فقال: يرجئه حتى يلقى من يخبره، فهو في سعه حتى يلقاه؛ و في روايه أخرى: بأيهما أخذت من باب التسليم و سعة.

[۱۹۸] ۸- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عثمان بن عیسی، عن الحسين بن المختار، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أرأيتك لو حدثتک بحديث العام ثم جئتنی من قابل فحدثتک بخلافه بأيهما كنت تأخذ؟ قال: قلت: كنت آخذ بالأخیر؛ فقال لی: رحمک الله.

[۱۹۹] ۹- و عنه، عن أبيه، عن إسماعیل بن مزار، عن یونس، عن داود بن فرقد، عن المعلى بن خنیس قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إذا جاء حديث عن أولكم و حديث عن آخركم بأيهما نأخذ؟ فقال: خذوا به حتى يبلغكم عن الحي فإن بلغكم عن الحي فخذوا بقوله قال: ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: إنا و الله لا ندخلکم إلا فيما يسعکم و فی حديث آخر: خذوا بالأحدث.

[۲۰۰] ۱۰- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عیسی،

[۱۹۶] ۶- نصر خنعمی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: کسی که بداند ما جز حق نگوییم، پس باید به آنچه از طرف ما می داند بسنده کند. اگر از ما خلاف آنچه را که می داند شنید، باید بداند که آن سخن برای دفاع ما از او است.

[۱۹۷] ۷- سماعه گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: فردی است که دو نفر از هم کیش های او در مسئله ای دو روایت مختلف برایش نقل کنند. یکی به کاری دستور می دهد و دیگر از همان کار بازمی دارد. او چه کند؟ فرمود: به تأخیر اندازد تا آنکه را به واقع خبر می دهد، دیدار کند و او تا هنگام دیدارش مختار است. در روایت دیگری آمده است: به هر کدام از آن دو از روی فرمانبری (تسلیم) عمل کنی، رواست.

[۱۹۸] ۸-راوی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: بگو بدانم اگر امسال حدیثی به تو گویم، سپس سال آینده که نزد من آیی، برخلاف آن به تو گویم؛ کدام یک از دو حدیث را به کار می بندی؟ عرض کردم: دومی را به کار می بندم. فرمود: خداوند تو را پیامرزد.

[۱۹۹] ۹-معلائی خنیس گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر حدیثی از امام سابق و حدیثی برخلافش از امام پس از او به دستمان رسد به کدام یک عمل کنیم؟ فرمود: به یکی از آن دو عمل کنید تا از امام زنده بیانی رسد. هرگاه از امام زنده بیانی رسید به آن عمل کنید؛ سپس فرمود: به خدا سوگند، ما شما را به راهی درآوریم که در فراخی باشید. در روایت دیگر است: به حدیث تازه تر عمل کنید.

[۲۰۰] ۱۰-عمر حنظله گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو نفر از یاران ما

ص: ۱۵۵

عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاء أيحل ذلك؟ قال: من تحاكم إليهم في حق أو باطل فإتما تحاكم إلى الطاغوت و ما يحكم له فإتما يأخذ سحتا و إن كان حقا ثابتا لأنه أخذه بحكم الطاغوت و قد أمر الله أن يكفر به قال الله تعالى:

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ قُلْتِ فَكَيْفَ يُصْنَعَانِ! قَالَ يَنْظُرَانِ [إِلَى] مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحَكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحَكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ. قُلْتِ فَإِن كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَ النَّظِيرِينَ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهِمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ؟ قَالَ الْحَكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ. قَالَ قُلْتِ فَإِنَّمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يَفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخِرِ. قَالَ فَقَالَ يَنْظُرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حَكْمِنَا وَ يَتْرَكَ الشَّاذَّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رَشْدِهِ وَ فَيْتَعٍ وَ أَمْرٌ بَيْنَ غَيْهِ وَ فَيَجْتَنِبُ وَ أَمْرٌ مُشْكَلٌ يَرُدُّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: حَلَالٌ بَيْنٌ وَ حَرَامٌ بَيْنٌ وَ شَبَهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشَّبَهَاتَ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشَّبَهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ؛ قُلْتِ فَإِن كَانَ الْخَبْرَانِ عِنْدَكُمَا مَشْهُورِينَ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عِنْدَكُمَا؟ قَالَ يَنْظُرُ

ص: ۱۵۶

درباره قرض و میراث اختلاف دارند و نزد سلطان و قاضیان وقت به محاکمه می روند. آیا این کار جایز است؟ فرمود: هر کس در موضوعی حق یا باطل نزد آنها به محاکمه رود، چنان است که نزد طاغوت به محاکمه رفته باشد و آنچه طاغوت برایش

حکم کند، چنان است که مال حرامی را می گیرد، اگرچه حق مسلم او باشد؛ زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته است در حالی که خداوند دستور داده به طاغوت کفر ورزند. خداوند فرامند فرماید: (می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند.) [نساء (۴): آیه ۶۰] عرض کردم: پس چه کنند؟ فرمود: به شخصی از خود شما بنگرند که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر افکند و احکام ما را بفهمد. به داوری او خرسند شوند. همانا من چنین کسی را بر شما حاکم و داور قرار می دهم. اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آن ها نپذیرفت، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آنکه ما را رد کند خدا را رد کرده است و چنین کسی در مرز شرک به خدا قرار دارد.

عرض کردم: اگر هر کدام از آن دو یکی از یاران ما را برگزید و به نظارت او در حق خویش خرسند شد و آن دو در حکم اختلاف کردند و منشأ اختلافشان در حدیث شما بود؟ فرمود: حکم درست آن است که دادگتر و فقیه تر و راستگوتر در حدیث و پرهیزکارتر آنها صادر کند و به حکم آن دیگری اعتنا نشود. عرض کردم: اگر هر دو نزد یاران ما عادل و پسندیده باشند و هیچ یک بر دیگری برتری نداشته باشد (چه کنند)؟ فرمود: به حدیثی توجه شود که از ما در آن موضوع نقل شده و به وسیله آن حکم داده اند و مورد اتفاق یاران شما است. به آن حدیث عمل شود و حدیثی که تنها و نامشهور نزد یاران است رها شود؛ زیرا آن چه مورد اتفاق می باشد، تردیدناپذیر است. همانا امور سه گونه اند: ۱- امری که هدایت آن روشن است و باید پیروی شود؛ ۲- امری که گمراهی آن روشن است و باید دوری شود؛ ۳- امری که مشکل است و باید علم آن به خدا و رسولش برگردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حلالی است روشن و حرامی است روشن و در میان آن ها اموری مشتبه می باشد. هر کس امور مشتبه را رها کند از حرام ها نجات یابد و آنکه امور مشتبه را بگیرد، مرتکب محرمات گردد و از آن جا که نمی داند (و حدس نمی زند) هلاک شود. گفتم: اگر هر دو حدیث مشهور باشند و معتمدین از شما

ص: ۱۵۷

فما وافق حکم الكتاب و السیئه و خالف العامه فیؤخذ به و یترک ما خالف حکم الكتاب و السیئه و وافق العامه. قلت جعلت فداک أرایت إن کان الفقیهان عرفا حکمه من الكتاب و السیئه و وجدنا أحد الخبرین موافقا للعامه و الآخر مخالفا لهم بأی الخبرین یؤخذ؟ قال ما خالف العامه فیه الرّشاد، فقلت جعلت فداک فإن وافقهما الخبران جمیعا. قال ینظر إلی ما هم إلیه أمیل حکامهم و قضاتهم فیترک و یؤخذ بالآخر. قلت فإن وافق حکامهم الخبرین جمیعا. قال إذا کان ذلک فأرجه حتی تلقی إمامک فإنّ الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات.

باب الأخذ بالسیئه و شواهد الكتاب [۲۰۱] ۱- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النوفلی، عن السیکونی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، إن علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه

[۲۰۲]-۲- محمد بن یحیی، عن عبد الله بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن عبد الله بن أبي يعفور قال:

و حَدَّثَنِي حَسِينُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ أَنَّهُ حَضَرَ ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرُويهِ مِنْ نَثَقَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا نَثَقَ بِهِ؟ قَالَ: إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَى بِهِ.

ص: ۱۵۸

روایت کرده باشند؟ فرمود: باید توجه شود، هر کدام مطابق قرآن و سنت و مخالف عامه باشد، به آن عمل شود و آنکه حکمش مخالف حکم قرآن و سنت و موافق عامه باشد، رها شود. گفتم: قربانت گردم! بفرمایید اگر هر دو فقیه حکم را از قرآن و سنت تشخیص دهند ولی یکی از دو خبر را موافق عامه و دیگری را مخالف عامه بیابیم به کدام یک عمل شود؟ فرمود: آنچه مخالف عامه است، درست می باشد. گفتم: قربانت گردم! اگر هر دو خبر موافق دو دسته از عامه باشد؟ فرمود: دقت شود به خبری که حاکمان و قاضیان ایشان بیشتر توجه دارند، ترک شود و دیگری اخذ گردد. گفتم: اگر حاکمان عامه با هر دو خبر موافق باشند؟ فرمود: هر گاه چنین شد، صبر کن تا اینکه امام را دیدار کنی؛ زیرا توقف در برابر شبهه ها از افتادن در هلاکت بهتر است.

بابی درباره اخذ سنت و شواهد قرآن

[۲۰۱]-۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا برای هر امر حقی، حقیقتی است و برای هر امر درستی، نوری است؛ پس آنچه موافق قرآن است، عمل کنید و آنچه مخالف قرآن است، رهایش کنید.

[۲۰۲]-۲- عبد الله ابی یعفر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره اختلاف در حدیث پرسیدم که آن را روایت کند کسی که به او اعتماد داریم و کسی که به او اعتماد نداریم. فرمود: هر گاه به دست شما حدیثی رسید که از کتاب خدا یا فرمایش رسول خدا بر آن گواهی یافتید (به آن عمل کنید) و گرنه برای آوردن اش سزاوارتر است.

ص: ۱۵۹

[۲۰۳]-۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن أيوب بن الحرّ قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كل شيء مردود إلى الكتاب والسنة و كل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف.

[۲۰۴]-۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن أيوب بن راشد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف.

[۲۰۵] ۵- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم و غيره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خطب النبي صلى الله عليه وآله وسلم بمنى فقال: أيها الناس ما جاءكم عنى يوافق كتاب الله فأنا قلته و ما جاءكم يخالف كتاب الله فلم أقله.

[۲۰۶] ۶- و بهذا الإسناد، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من خالف كتاب الله و سنه محمد صلى الله عليه وآله وسلم فقد كفر.

[۲۰۷] ۷- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس رفعه قال:

قال علي بن الحسين عليه السلام إن أفضل الأعمال عند الله ما عمل بالسنة و إن قل

[۲۰۸] ۸- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن أبي سعيد القمّاط و صالح بن سعيد، عن أبان بن تغلب، عن أبي جعفر عليه السلام أنه سئل عن مسأله فأجاب فيها قال:

فقال الرجل: إن الفقهاء لا يقولون هذا، فقال: يا ويحك و هل رأيت فقيها قط؟! إن الفقيه حقّ الفقيه الزاهد فى الدنيا، الراغب فى الآخرة، المتمسك بسنة النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

ص: ۱۶۰

[۲۰۳] ۳- أيوب حرّ گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هر چیزی باید به قرآن و سنت برگردانده شود و هر حدیثی که با قرآن موافق نباشد، دروغی است خوش نما و آراسته.

[۲۰۴] ۴- امام صادق علیه السلام فرمود: حدیثی که با قرآن موافقت نکند، دروغی است آراسته.

[۲۰۵] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر در منى سخنرانى کرد و فرمود: ای مردم! آنچه از طرف من به شما رسید و موافق قرآن بود، پس آن گفته من است، و آنچه از طرف من به شما رسید و مخالف قرآن بود، آن گفته من نیست.

[۲۰۶] ۶- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس با قرآن و سنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم مخالفت ورزد، کافر است.

[۲۰۷] ۷- امام سجّاد علیه السلام فرمود: همانا بهترین اعمال نزد خدا، آن است که طبق سنت عمل شود هر چند اندک باشد.

[۲۰۸] ۸- ابان تغلب گوید: از امام باقر علیه السلام مطلبی پرسش شد و حضرت پاسخ فرمود. مرد پرسشگر گفت: فقها چنین نگویند. فرمود: وای بر تو! تو هرگز فقیهی دیده ای؟ فقیه راستین؛ در دنیا پارسا، به آخرت مشتاق و به سنت پیامبر چنگ زنده است.

[۲۰۹] ۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أبي إسماعيل إبراهيم بن إسحاق الأزدي، عن أبي عثمان العبدی، عن جعفر، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليهم السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا قول إلا بعمل ولا عمل إلا بنية ولا قول ولا عمل ولا نية إلا بإصابه السنه.

[۲۱۰] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال: ما من أحد إلا وله شره و فتره فمن كانت فترته إلى سنه فقد اهتدى و من كانت فترته إلى بدعه فقد غوى.

[۲۱۱] ۱۱- علي بن محمد، عن أحمد بن محمد البرقي، عن علي بن حسان و محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن علي بن حسان، عن موسى بن بكر، عن زرار بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كل من تعدى السنه رد إلى السنه.

[۲۱۲] ۱۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن الشكوني، عن أبي عبد الله، عن آبائه عليهم السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: السنه ستان: سنه في فريضه الأخذ بها هدى و تركها ضلاله و سنه في غير فريضه الأخذ بها فضيله و تركها إلى غير خطيئه.

تم كتاب فضل العلم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

[۲۰۹] ۹- رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: هیچ گفتاری جز با کردار و هیچ گفتار و کرداری جز با نیت ارزش نیابد و هیچ گفتار و کردار و نیتی جز با موافقت سنت از ارزش برخوردار نگردد.

[۲۱۰] ۱۰- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کسی را نشاطی است و آرامشی. آنکه سکون و آرامش او به طرف سنت باشد، ره یافته است و آنکه آرامش او به سوی بدعت باشد، به طور قطع گمراه گشته است.

[۲۱۱] ۱۱- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس از سنت پای بیرون نهد، باید به سنت برگردد.

[۲۱۲] ۱۲- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: سنت دو نوع است: سنت واجب که عمل به آن موجب ره یافتگی است و ترک آن موجب گمراهی است و سنت غیر واجب که عمل به آن فضیلت است و ترک آن گناه به شمار نمی آید.

کتاب فضل دانش به پایان رسید. ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش باد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب التَّوْحِيدِ بابِ حَدُوثِ الْعَالَمِ وَ إِثْبَاتِ الْمَحْدُثِ [۲۱۳] ۱- أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ:

قَالَ لِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ كَانَ بِمِصْرَ زَنْدِيقٌ تَبْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْيَاءَ فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُنَظِرَهُ فَلَمْ يَصَادِفْهُ بِهَا وَ قِيلَ لَهُ: إِنَّهُ خَارِجٌ بِمَكَّةَ فَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَادَفْنَا وَ نَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الطَّوَافِ وَ كَانَ اسْمُهُ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ كُنْيَتُهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَضْرَبَ كَتْفَهُ كَتَفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا اسْمُكَ؟ فَقَالَ: اسْمِي عَبْدِ الْمَلِكِ، قَالَ: فَمَا كُنْيَتُكَ؟ قَالَ: كُنْيَتِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ هَذَا الْمَلِكُ الَّذِي أَنْتَ عَبْدُهُ؟ أَمِنْ مَلُوكِ الْأَرْضِ أَمْ مِنْ مَلُوكِ السَّمَاءِ وَ أَخْبَرَنِي عَنْ ابْنِكَ عَبْدِ إِلَهِ السَّمَاءِ أَمْ عَبْدِ إِلَهِ الْأَرْضِ؟ قُلْ مَا شِئْتَ تَخْصِمُ قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: فَقُلْتُ لِلزَّنْدِيقِ: أَمَا تَرَدُّ عَلَيْهِ قَالَ: فَتَقِيحُ قَوْلِي، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا فَرِغْتَ مِنَ الطَّوَافِ فَأَتْنَا فَلَمَّا فَرِغَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَنَا هَذَا الزَّنْدِيقِ فَتَقَعَدُ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَ نَحْنُ مَجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلزَّنْدِيقِ أَتَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتَا

بِهَ نَامِ خَدَاوَنْدِ رَحْمَتِگَرِ مَهْرَبَانَ

کتاب توحید

بابی درباره پدیده بودن جهان و اثبات پدید آوردن آن

[۲۱۳] ۱- هشام حکم گوید: زندیقی (خدانشناسی) در مصر به سر می برد که سخنانی از امام صادق علیه السلام به گوشش خورده بود، به مدینه آمد تا با آن حضرت به مناظره پردازد، ولی در آنجا حضرت را نیافت. به او گفتند: امام صادق علیه السلام به مکه رفته است. او به آنجا آمد و ما همراه حضرت صادق علیه السلام مشغول طواف بودیم که به ما رسید. نامش عبد الملک و کنیه اش ابو عبد الله بود. در حال طواف، شانه اش را به شانه امام صادق علیه السلام زد. حضرت پرسید: نامت چیست؟ گفت: نام من عبد الملک (بنده سلطان) است. فرمود: کنیه ات چیست؟ گفت: کنیه ام ابو عبد الله (پدر بنده خدا) است. فرمود: این سلطانی که بنده او هستی، آیا از سلاطین زمین است یا آسمان؟ و نیز به من بگو که پسر بنده خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟ اینک هر پاسخی بدهی، محکوم می شوی! هشام گوید: به آن زندیق (خدانشناس) گفتم چرا پاسخش را نمی دهی؟ او از سخن من بدش آمد. امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی طواف را تمام کردم، نزد ما بیا. او پس از پایان طواف امام علیه السلام آمد و روبه روی حضرت نشست و ما هم گرد حضرت حلقه زده بودیم.

امام به زندیق فرمود: قبول داری که زمین پایین و بالایی دارد؟ گفت: آری

و فوقاً؟ قال: نعم؛ قال: فدخلت تحتها؟ قال: لا، قال: فما يدريك ما تحتها؟ قال: لا أدري إلا أنني أظن أن ليس تحتها شيء فقال: أبو عبد الله عليه السلام: فالظن عجز لما لا تستيقن، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: أفصعدت السماء؟ قال: لا؛ قال: أفترى ما فيها؟ قال: لا؛ قال: عجباً لك لم تبلغ المشرق و لم تبلغ المغرب و لم تنزل الأرض و لم تصعد السماء و لم تجز هناك فتعرف ما خلفهنّ و أنت جاحد بما فيهنّ و هل يجحد العاقل ما لا يعرف؟! قال الزنديق: ما كلمني بهذا أحد غيرك، فقال أبو عبد الله عليه السلام: فأنت من ذلك في شكّ فلعلة هو و لعله ليس هو؟ فقال الزنديق و لعلّ ذلك؛ فقال أبو عبد الله عليه السلام: أيها الرجل! ليس لمن لا يعلم حججه على من يعلم و لا حججه للجاهل يا أبا أهل مصر! تفهم عني فإننا لا نشكّ في الله أبداً أما ترى الشمس و القمر و الليل و النهار يلجان فلا يشتبهان و يرجعان، قد اضطرّا ليس لهما مكان إلا مكانهما فإن كانا يقدران على أن يذهبا فلم يرجعان؟ و إن كانا غير مضطرين فلم لا- يصير الليل نهاراً و النهار ليلاً؟ اضطرّا و الله يا أبا أهل مصر إلى دوامهما و العذی اضطرّهما أحكم منهما و أكبر؛ فقال الزنديق صدقت؛ ثم قال: أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا أهل مصر! إن الذي تذهبون إليه و تظنون أنه الدهر إن كان الدهر يذهب بهم لم لا يردّهم و إن كان يردّهم لم لا يذهب بهم؟ القوم مضطرون يا أبا أهل مصر! لم السماء مرفوعة و الأرض موضوعه لم لا- يسقط السماء على الأرض، لم لا- تنحدر الأرض فوق طباقها و لا- يتماسكان و لا يتماسك من عليها؟ قال الزنديق: أمسكهما الله ربّهما و سيدهما! قال: فأمن الزنديق على يدي أبي عبد الله عليه السلام، فقال له حرمان: جعلت فداك إن آمنت الزنادقة على يدك فقد آمن الكفار على يدي أبيك، فقال المؤمن العذی آمن على يدي أبي عبد الله عليه السلام: اجعلني من تلامذتك فقال أبو عبد الله عليه السلام:

فرمود: زیر زمین رفته ای؟ گفت: نه. فرمود: پس چه می دانی که زیر زمین چیست؟ گفت: نمی دانم؛ ولی گمان می کنم زیر آن چیزی نیست. فرمود: گمان، درماندگی به چیزی است که به آن یقین نتوانی کرد. سپس فرمود: به آسمان رفته ای؟ گفت: نه. فرمود: می دانی در آن چیست؟ گفت: نه. فرمود: شگفتا از تو که نه به مشرق رسیدی و نه به مغرب، نه به زمین فروشدی و نه به آسمان فراز گرفتی و نه از آنجا عبور کردی تا بدانی پشت آسمان ها چیست و با این حال، انکار کردی آنچه را در آنها است (نظم و تدبیری که دلالت بر سازنده کاردان دارد)؛ مگر خردمند چیزی را که نفهمیده، انکار می کند؟! زنديق گفت: تا حال کسی جز شما با من این گونه سخن نگفته است. امام فرمود: بنابراین تو در این موضوع شكّ داری که شاید باشد و شاید نباشد؟ گفت: شاید چنین باشد. امام فرمود: ای مرد! کسی که نمی داند، برهانی ندارد بر آن کس که می داند. ای برادر مصری! نادان را حجّتی نیست. از من بشنو و دریاب که ما هرگز درباره خدا شكّ نداریم. مگر خورشید و ماه و شب و روز را نمی بینی که به افق در آیند، مشتبه نشوند، باز گردند، ناچار و مجبورند و مسیری جز مدار خود ندارند. اگر توان رفتن دارند، پس چرا برمی گردند؟ و اگر ناچار نیستند، پس چرا شب، روز و روز، شب نمی گردد؟ ای برادر مصری! به خدا آنها برای همیشه ناچارند و آنکه ناچارشان کرده، از آنها فراتر و استوارتر و بزرگ تر است. زنديق گفت: راست گفتی. سپس امام علیه السلام فرمود: ای برادر اهل مصر! به راستی آنچه را به او گرویده اید و گمان می کنید که دهر است؛ اگر دهر (روزگار) مردم را می برد، چرا آنها را بر نمی گرداند و اگر برمی گرداند، چرا نمی برد؟ ای برادر مصری! همه ناچارند. چرا آسمان افراشته و

زمین نهاده شده و چرا آسمان بر زمین فرو نمی ریزد؟ چرا طبقه هایش سرازیر نمی شود و به آسمان نمی چسبد و کسانی که روی آن هستند به هم نمی چسبند؟ زندیق گفت:

خداوند که پروردگار و مولای زمین و آسمان است، آنها را نگه داشته است.

گوید: آن گاه زندیق به دست امام صادق علیه السلام ایمان آورد. حمران (که در مجلس حاضر بود) گفت: قربانت گردم! اگر زندیقان به دست تو ایمان می آورند، کفار هم به دست پدرت مؤمن شدند. آن تازه مسلمان عرض کرد: مرا به شاگردی بپذیر.

ص: ۱۶۷

یا هشام بن الحکم خذه إليك و علمه، فعلمه هشام فكان معلّم أهل الشام و أهل مصر الإيمان و حسنت طهارته حتّى رضی بها أبو عبد الله عليه السلام.

[۲۱۴] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علي، عن عبد الرحمن بن محمد بن أبي هاشم، عن أحمد بن محسن الميثمي قال:

كنت عند أبي منصور المتطبّب فقال أخبرني رجل من أصحابي قال كنت أنا و ابن أبي العوجاء و عبد الله بن المقفّع في المسجد الحرام فقال ابن المقفّع، ترون هذا الخلق و أوما بيده إلى موضع الطّواف ما منهم أحد أوجب له اسم الإنسانيّه إلا ذلك الشّيخ الجالس يعني أبا عبد الله جعفر بن محمد فأما الباقر فرعاع و بهائم فقال له ابن أبي العوجاء: و كيف أوجبت هذا الاسم لهذا الشّيخ دون هؤلاء. قال: لأنّي رأيت عنده ما لم أره عندهم فقال له ابن أبي العوجاء: لا بدّ من اختبار ما قلت فيه منه، قال: فقال له ابن المقفّع: لا تفعل فإنّي أخاف أن يفسد عليك ما في يدك؛ فقال: ليس ذا رأيك و لكن تخاف أن يضعف رأيك عندي في إحلالك إياه المحلّ الّذي وصفت؛ فقال ابن المقفّع أمّا إذا توهمت عليّ هذا فقم إليه و تحفّظ ما استطعت من الزّلل و لا تشنّ عنانك إلى استرسال فيسلمك إلى عقاب و سمه ما لك أو عليك؛ قال: فقام ابن أبي العوجاء و بقيت أنا و ابن المقفّع جالسين فلمّا رجع إلينا ابن أبي العوجاء قال: ويلك يا ابن المقفّع ما هذا ببشر و إن كان في الدّنيا روحانيّ يتجسّد إذا شاء ظاهرا و يتروّح إذا شاء باطنا فهو هذا؛ فقال له: و كيف ذلك؟ قال: جلست إليه فلمّا لم يبق عنده غيري ابتدأني فقال: إن يكن الأمر على ما يقول هؤلاء و هو على ما يقولون يعني أهل الطّواف فقد سلموا و عطبتم و إن يكن الأمر على ما تقولون و ليس كما تقولون

ص: ۱۶۸

امام به هشام فرمود: او را نزد خود نگه دار و آموزش بده. هشام که معلم ایمان اهل شام و مصر بود به او آموزش داد تا پاک عقیده شد تا آنجا که امام علیه السلام از او راضی و خشنود گشت.

[۲۱۴] ۲- مردی گوید: من و ابی العوجاء و ابن مقفّع در مسجد الحرام بودیم.

ابن مقفّع با دست به طوافگاه اشاره کرد و گفت: این مردم را که می بینید، کسی از آنها را شایسته نام انسانیت نمی دانم جز

آن شیخ که آنجا نشسته است [امام صادق علیه السلام بود] ولی دیگران فرومایگان و چهارپایانند. ابن ابی العوجاء گفت:

چگونه این نام را فقط شایسته این شیخ می دانی؟ گفت: برای اینکه آنچه را نزد او دیدم (از دانش و کیاست) در آنها نیافتم. ابن ابی العوجاء گفت: باید گفته ات را درباره او بیازمایم. ابن مقفع گفت: این کار را نکن که می ترسم عقیده ات را تباه سازد. گفت: منظور تو این نیست، بلکه می ترسی نظرت نسبت به مقام شامخی که برای او توصیف کردی، نزد من تضعیف شود. ابن مقفع گفت: چون درباره من چنین گمان داری، برخیز و نزد او برو و تا می توانی خود را از لغزش نگه دار و مهار خود را از دست نده که تو را در بند کشد و راه فرار را بر تو ببندد. آنچه را می خواهی به او بگویی به طور کامل بررسی کن و پس از تشخیص سود و زیان گفتارت، آنچه به سود توست نشانه بگذار (و آن را بازگو نما) راوی گوید: ابن ابی العوجاء برخاست و به خدمت امام صادق علیه السلام رفت و من و ابن مقفع نشسته بودیم.

وقتی ابن ابی العوجاء بازگشت، گفت: وای بر تو ای پسر مقفع! این مرد از جنس بشر نیست، بلکه اگر در دنیا روحانی ای باشد که هرگاه بخواهد با کالبد مجسم شود و یا بخواهد روحی صرف و نامرئی گردد، این مرد است. ابن مقفع گفت:

چطور؟ گفت: نزد او نشستم و هنگامی که دیگران رفتند و من تنها ماندم، بدون اینکه چیزی بیرسم فرمود: اگر حقیقت چنان باشد که آنها-مسلمانان طواف کننده-می گویند و همان طور هم هست، آنها رستگارانند و شما در هلاکت گرفتارید و اگر چنان باشد که شما می گوید در صورتی که چنان نیست، شما با آنها برابرید.

ص: ۱۶۹

فقد استویتم و هم؛ فقلت له: یرحمک الله و ائی شیء نقول و ائی شیء یقولون؟ ما قولی و قولهم إلا واحدا؛ فقال: و کیف یکون قولک و قولهم واحدا؟ و هم یقولون: إن لهم معادا و ثوابا و عقابا و یدینون بأن فی السّماء إلهها و أنّها عمران و أنتم تزعمون أنّ السّماء خراب لیس فیها أحد؛ قال: فاغتنمها منه فقلت له: ما منعه إن کان الأمر كما یقولون أن یظهر لخلقه و یدعوهم إلی عبادته حتّی لا یختلف منهم اثنان و لم احتجب عنهم و أرسل إلیهم الرّسل؟ و لو باشرهم بنفسه کان أقرب إلی الإیمان به؟ فقال لی: ویلک و کیف احتجب عنک من أراک قدرته فی نفسک نشوءک و لم تکن و کبرک بعد صغرک و قوتک بعد ضعفک و ضعفک بعد قوتک و سقمک بعد صحّتک و صحّتک بعد سقمک و رضاک بعد غضبک و غضبک بعد رضاک و حزنک.

بعد فرحک و فرحک بعد حزنک و حبّک بعد بغضک و بغضک بعد حبّک و عزمک بعد أناتک و أناتک بعد عزمک و شهوتک بعد کراهتک و کراهتک بعد شهوتک و رغبتک بعد رهبتک و رهبتک بعد رغبتک و رجاءک بعد یأسک و یأسک بعد رجائک و خاطرک بما لم یکن فی وهمک و عزوب ما أنت معتقده عن ذهنک و ما زال یعدّد علیّ قدرته الّتی هی فی نفسی الّتی لا أدفعها حتّی ظننت أنّه سیظهر فیما بینی و بینہ. عنه، عن بعض أصحابنا رفعه و زاد فی حدیث ابن ابی العوجاء حین سأله أبو عبد الله علیه السّلام قال: عاد ابن ابی العوجاء فی الیوم الثّانی إلی مجلس أبی عبد الله علیه السّلام فجلس و هو ساکت لا ینطق فقال أبو عبد الله علیه السّلام: کأنّک جئت تعید بعض ما کنا فیہ؟ فقال: أردت ذلک یا ابن رسول الله فقال له أبو عبد الله علیه السّلام: ما أعجب هذا؟ تنکر الله و تشهد أنّی ابن رسول الله!

فقال: العاده تحملنی علی ذلک؛ فقال له العالم فما يمنعک من الکلام؟ قال:

ص: ۱۷۰

گفتم: خدایت تو را مورد رحمت قرار دهد؟ مگر ما چه می گوییم و آنها چه می گویند؟ گفته ما و آنها یکی است. فرمود: چگونه گفتار تو با آنها یکی است در صورتی که آنها معتقدند معاد و پاداش و کیفری دارند و معتقدند در آسمان معبودی هست و آسمانها آباد است [و اهلی دارند]، در حالی که شما عقیده دارید آسمان ویران است و کسی در آن نیست.

ابن ابی العوجاء گوید: من فرصت را مغتنم شمرده و گفتم: اگر مطلب چنان است که اینها می گویند (که خدایی در کارست) چه مانعی دارد که بر آفریده اش آشکار شود و آنها را به پرستش خود فراخواند تا دو نفر از آنها هم اختلاف نکنند. چرا از آنها پنهان شد و پیامبرانش را برای دعوت فرستاد؟ اگر خود بی واسطه این کار را می کرد، راه ایمان مردم به او نزدیک تر می شد. فرمود: وای بر تو! چگونه بر تو پنهان گشته کسی که آثار قدرتش را در وجود خودت به تو نمایان کرده است؛ هستی پیدا کردنت بعد از هیچ بودندت، بزرگی ات بعد از کودکی، نیرومندیت بعد از ناتوانی و ناتوانیت پس از نیرومندی، بیماریت بعد از تندرستی و تندرستی ات پس از بیماری، خشنودی ات بعد از خشم و خشمت پس از خشنودی، اندوهت بعد از شادی و شادیت پس از اندوه، دوستیت بعد از دشمنی و دشمنیت پس از دوستی، تصمیمت بعد از درنگ و درنگت پس از تصمیم، شهوتت بعد از نخواستن و نخواستنت پس از شهوت، تمایلت بعد از هراس و هراست پس از تمایل، امیدت بعد از ناامیدی و ناامیدیت پس از امید، به یاد آمدنت آنچه را در ذهنت نبود و ناپیدا گشتن از ذهنت آنچه را نیک می دانی. به همین ترتیب، پشت سر هم قدرت خدا را که در وجودم بود و نمی توانستم انکاری کنم، برایم می شمرد تا اینکه یقین کردم در این مباحثه بر من چیره خواهد آمد.

راوی گوید: روز دیگر ابن ابی العوجاء باز گشت و در مجلس امام صادق علیه السلام خاموش نشست. لب فرو بست. امام فرمود: گویا برای گفتگو در موضوع دیروز آمده ای؟ گفت: ای پسر رسول خدا، مقصودم همین است. امام به او فرمود: بسیار شگفت انگیز است که خدا را انکار کنی ولی گواهی می دهی که من پسر رسول خدایم؟! گفت: این جمله بر اثر عادت است که بر زبان راندم. امام فرمود: پس چرا

ص: ۱۷۱

إجلالا لك و مهابه ما ينطلق لسانی بین یدیک فإنی شاهدت العلماء و ناظرت المتکلمین فما تداخلنی هیبه قطّ مثل ما تداخلنی من هیبتک، قال: یكون ذلک و لكن أفتح علیک بسؤال و أقبل علیه فقال له: أ مصنوع أنت أو غیر مصنوع؟ فقال عبد الکریم بن أبی العوجاء بل أنا غیر مصنوع فقال له العالم علیه السلام: فصف لی لو کنت مصنوعا کیف کنت تکنون؟ فبقی عبد الکریم مليا لا یحیر جوابا و ولع بخشبه کانت بین یدیه و هو یقول طویل عریض عمیق قصیر متحرک ساکن کلّ ذلک صفه خلقه، فقال له العالم: فإن کنت لم تعلم صفه الصّنعه غیرها فاجعل نفسک مصنوعا لما تجد فی نفسک ممّا یحدث من هذه الأمور، فقال له عبد الکریم: سألتنی عن مسأله لم یسألنی عنها أحد قبلک و لا یسألنی أحد بعدک عن مثلها فقال أبو عبد الله علیه السلام: هبک علمت أنّک لم تسأل فیما مضی فما علمک أنّک لا تسأل فیما بعد علی أنّک یا عبد الکریم! نقضت قولک لأنک تزعم أنّ

الأشياء من الأول سواء فكيف قدّمت و أخرت؟ ثمّ قال؛ يا عبد الكريم! أزيدك وضوحا رأيت لو كان معك كيس فيه جواهر فقال لك قائل: هل في الكيس دينار فنفت كون الدّينار في الكيس، فقال لك صف لي الدّينار و كنت غير عالم بصفته هل كان لك أن تنفى كون الدّينار عن الكيس و أنت لا تعلم؟ قال: لا، فقال أبو عبد الله عليه السّلام فالعالم أكبر و أطول و أعرض من الكيس فلعلّ في العالم صنعه من حيث لا تعلم صفه الصّنع من غير الصّنع، فانقطع عبد الكريم و أجاب إلى الإسلام بعض أصحابه و بقي معه بعض. فعاد في اليوم الثّالث فقال: ألقب السّؤال؟ فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: سل عمّا شئت فقال: ما الدّليل على حدث الأجسام؟ فقال: إنّي ما وجدت شيئا صغيرا و لا كبيرا إلّا و إذا ضمّ إليه مثله صار أكبر و في ذلك زوال و انتقال عن الحالة الأولى و لو كان قديما

ص: ۱۷۲

سخن نمی گویی؟ عرض کرد: از جلال و هیبت شما است که در برابرتان زبان من نمی چرخد. من با دانشمندان و متکلمان بسیاری ملاقات کرده و مناظره نموده ام ولی هیچ گاه مانند هیتی که در محضر شما به من دست داد برای من دست نداده بود. فرمود: چنین باشد؛ ولی من خودم در گفتگو را می گشایم. سپس به او روی کرد و فرمود: تو ساخته شده ای یا ساخته نشده ای؟ عبد الکرم بن العوجاء گفت:

ساخته نشده ام. امام فرمود: برایم بیان کن که اگر ساخته شده بودی، چگونه بودی؟ عبد الکرم مدتی دراز در ماند و پاسخ نمی داد و با چوبی که در دست داشت بازی می کرد و می گفت: درازی، پهنایی، گودی، کوتاهی، حرکت و سکون، تمام اینها اوصاف آفریده هاست. اگر برای ساخته شده ای صفتی جز اینها ندانی، باید خودت را هم ساخته شده بدانی؛ زیرا در خود از این امور حادث شده می یابی. عبد الکرم گفت: از من پرسشی کردی که کسی پیش از تو نپرسیده و بعد از تو هم نخواهد پرسید. امام فرمود: بر فرض بدانی در گذشته از تو نپرسیده اند؛ از کجا می دانی که در آینده نمی پرسند؟ ای عبد الکرم! افزون بر آن (با این سخن) گفتار خود را نقض کردی؛ زیرا تو ادعا داری که همه چیز از روز اول برابر است، پس چگونه چیزی را مقلّم و چیزی را مؤخر می داری. سپس فرمود: ای عبد الکرم! برای توضیح بیشتر مثالی می زنم: بگو بدانم اگر کیسه جواهری داشته باشی و کسی به تو بگوید: آیا در این کیسه، سکه طلا هست؟ تو بگویی نیست؛ سپس بگوید سکه طلا را برای من وصف کن و تو اوصاف آن را ندانی؛ آیا می توانی ندانسته بگویی سکه طلا در کیسه نیست؟ گفت: نه. امام فرمود: جهان هستی که طول و عرض آن از کیسه جواهر بزرگتر است؛ شاید در این جهان، ساخته شده ای (مصنوعی) باشد؛ چرا که تو صفت ساخته شده را از ساخته نشده تشخیص نمی دهی. عبد الکرم از پاسخ عاجز شد و سکوت کرد، ولی برخی از یارانش اسلام آوردند و عدّه ای هم با او بر کفر باقی ماندند. ابن ابی العوجاء روز سوم آمد و گفت: باز هم سؤال دارم؟ امام فرمود: هرچه خواهی پرس. گفت: دلیل بر پدید آمدن اجسام چیست؟ فرمود: من هیچ چیز کوچک و بزرگ اجسام جهان را نمی بینم جز اینکه چون چیزی ماندش به آن پیوست شود، بزرگتر گردد و همین نابود شدن (چیز کوچک) و انتقال از حالت اول به حالت دوم و اگر اجسام قدیم بود، نابود و از حالی به حالی منتقل نمی گشت؛

ص: ۱۷۳

ما زال و لا حال لأنّ الّمدی يزول و يحول يجوز أن يوجد و يبطل فيكون بوجوده بعد عدمه دخول في الحدث و في كونه في

الأزل دخوله في العدم و لن تجتمع صفة الأزل و العدم و الحدوث و القدم في شيء واحد فقال عبد الكريم: هبك علمت في جرى الحاليتين و الزمانين على ما ذكرت و استدلت بذلك على حدوثها فلو بقيت الأشياء على صغرها من أين كان لك أن تستدل على حدوثهن؟ فقال العالم عليه السلام: إنما نتكلم على هذا العالم الموضوع فلو رفعناه و وضعنا عالما آخر كان لا شيء أدل على الحدث من رفعنا إياه و وضعنا غيره و لكن أجيبك من حيث قدرت أن تلزمننا فنقول: إن الأشياء لو دامت على صغرها لكان في الوهم أنه متى ضم شيء إلى مثله كان أكبر و في جواز التغيير عليه خروجه من القدم كما أن في تغييره دخوله في الحدث ليس لك وراء شيء يا عبد الكريم فانقطع و خزي. فلما كان من العام القابل التقى معه في الحرم فقال له بعض شيعته: إن ابن أبي العوجاء قد أسلم فقال العالم عليه السلام:

هو أعمى من ذلك لا يسلم: فلما بصر بالعالم.

قال: سيدي و مولاي فقال له العالم عليه السلام: ما جاء بك إلى هذا الموضوع؟ فقال:

عاده الجسد و سنه البلد و لننظر ما الناس فيه من الجنون و الحلق و رمى الحجارة فقال له العالم عليه السلام: أنت بعد على عتوك و ضلالك يا عبد الكريم فذهب يتكلم فقال له عليه السلام: لا جدال في الحجج و نفض رداءه من يده و قال: إن يكن الأمر كما تقول و ليس كما تقول نجونا و نجوت و إن يكن الأمر كما نقول و هو كما نقول نجونا و هلكت، فأقبل عبد الكريم على من معه فقال: وجدت في قلبي حزازة فردوني فردوه فمات لا رحمه الله.

[٢١٥] ٣- حدثنى محمد بن جعفر الأسدي، عن محمد بن إسماعيل البرمكي

ص: ١٧٤

زیرا چیزی که زوال آن جایز است وجود و عدم آن جایز خواهد بود و پس با بود شدنش بعد از نابودی در حدوث وارد شود و با بودنش در ازل در عدم داخل گردد و هرگز صفت ازل و عدم و حدوث و قدم در یک چیز جمع نشود.

عبد الكريم گفت: بر فرض در صورت جریان حالت کوچکی و بزرگی و زمان پیشین و پسین مطلب چنان باشد که فرمودید و بر پدید آمدن اجسام استدلال کردید، ولی اگر چیزها همگی به کوچکی خود باقی بمانند، از چه راه بر حدوث آنها استدلال می کنید؟ امام علیه السلام فرمود: ما درباره همین جهان موجود بحث می کنیم. اگر این جهان موجود را برداریم و جهان دیگری به جای آن گذاریم، دلیلی روشن تر پدید آمدن جز همین برداشتن جهان و گذاشتن جهان دیگری به جای آن نیست؛ ولی (باز هم) از همین راه که فرض کردی بر ما احتجاج کنی، جوابت می گویم. ما می گوئیم: اگر همه چیز پیوسته به حال کوچکی باقی بماند در عالم ذهن جایز است که وقتی به هر چیز کوچکی، چیزی مانندش پیوست شود، بزرگتر گردد و جایز بودن این تغییر، آن را از قدم بیرون آورد و در حدوث وارد کند. ای عبد الكريم! دیگر سخنی نداری؟ عبد الكريم در ماند و خوار شد. وقتی سال آینده فرارسید، امام علیه السلام در حرم مکه او را دید.

یکی از شیعیان به حضرت عرض کرد: راستی! ابن ابی العوجاء اسلام اختیار کرد؟ امام فرمود: او نسبت به اسلام کوردل است، مسلمان نشود. هنگامی که ابن ابی العوجاء چشمش به امام افتاد، گفت: ای سرور و مولای من! امام فرمود: چرا این جا آمدی؟

گفت: برای عادت تن و روش مردم شهر و این که دیوانگی و سرتراشی و سنگ پرانی مردم را بینم. امام علیه السلام فرمود: ای عبد الکریم! تو هنوز بر سرکشی و گمراهیت پابرجایی؟ خواست سخنی بگوید که امام فرمود: در حج مجادله روا نیست، آن گاه عباى خود را از دستش کشید و فرمود: اگر حقیقت چنان باشد که گویی-در صورتی که چنان نیست-ما و تو رستگاریم و اگر حقیقت چنان باشد که ما گوییم-که همین طور هم هست-ما رستگاریم و تو هلاک! عبد الکریم رو به همراهان خود کرد و گفت: در دلم دردی احساس می کنم، مرا برگردانید. او را برگردانیدند و سپس جان سپرد و خدایش نیامرزد.

[۲۱۵]۳-محمد بن عبد الله خراسانی، خادم حضرت رضا علیه السلام گوید: مردی از

ص: ۱۷۵

الزّازی، عن الحسن بن برد الدّینوری، عن محمّد بن علی، عن محمّد بن عبد الله الخراسانی خادم الرّضا علیه السلام قال:

دخل رجل من الزّنادقه على أبی الحسن علیه السلام و عنده جماعه فقال أبو الحسن علیه السلام: أيّها الرّجل أرايت إن كان القول قولکم و ليس هو كما تقولون ألسنا و إياکم شرعا سواء، لا يضرنّا ما صلّينا و صمنا و زکینا و أقرنا؟ فسکت الرّجل؛ ثم قال أبو الحسن علیه السلام: و إن كان القول قولنا و هو قولنا أألستم قد هلکتُم و نجونا؟ فقال رحمک الله أوجدنی کیف هو و أين هو؟ فقال: و یلک إنّ الذی ذهب إليه غلط هو أين الأین بلا أين و کیف کیف بلا کیف فلا يعرف بالکیفوفیه و لا بأینوفیه و لا- یدرک بحاسه و لا- یقاس بشیء فقال الرّجل: فإذا إنّه لا شیء إذا لم یدرک بحاسه من الحواسّ؟ فقال أبو الحسن علیه السلام: و یلک لّمّا عجزت حواسّک عن إدراکه أنکرت ربوبیته و نحن إذا عجزت حواسّنا عن إدراکه أیقنا أنّه ربّنا بخلاف شیء من الأشياء قال الرّجل: فأخبرنی متى کان؟ قال أبو الحسن علیه السلام: أخبرنی متى لم یکن فأخبرک متى کان. قال الرّجل: فما الدلیل علیه؟ فقال أبو الحسن علیه السلام: إنی لّمّا نظرت إلى جسدی و لم یکن فیّ زیاده و لا نقصان فی العرض و الطّول و دفع المکاره عنه و جرّ المنفعه إليه علمت أنّ لهذا البیان بانیا فأقررت به مع ما أرى من دوران الفلک بقدرته و إنشاء السّحاب و تصریف الرّیاح و مجرى السّمس و القمر و النّجوم و غیر ذلك من الآیات العجیبات المبینات علمت أنّ لهذا مقدّرا و منشئا

[۲۱۶]۴-علی بن إبراهیم، عن محمّد بن إسحاق الخفّاف أو، عن أبیه، عن محمّد بن إسحاق قال:

إنّ عبد الله الدّیصانی سأل هشام بن الحکم فقال له: ألك ربّ؟ فقال: بلی!

ص: ۱۷۶

زندیق ها خدمت امام آمد و عده ای هم نزد آن حضرت حضور داشتند. امام فرمود: ای مرد! بگو بدانم اگر سخن حق، گفته شما باشد-با این که چنان نیست- آیا ما و شما همانند و برابر نیستیم؟ آن چه نماز گزاردیم و روزه گرفتیم و زکات دادیم و ایمان آوردیم به ما زیانی نداد و آن مرد خاموش ماند. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: و اگر سخن حق، گفته ما باشد-با این که همان است-مگر نه این است که شما هلاک شدید و ما نجات یافتیم؟ گفت: خدایت رحمت کند. به من بفهمان که

خدا چگونه و کجاست؟ فرمود: وای بر تو! این راه که رفته ای، نادرست است. او مکان را مکان قرار داد بی آنکه برای او مکانی باشد و چگونگی را پدید آورد بی آنکه برای او چگونگی باشد؛ پس خداوند به چگونگی و مکان گرفتن شناخته نشود و با هیچ حسی درک نشود و با چیزی سنجیده نگردد.

آن مرد گفت: در صورتی که با هیچ حسی دریافت نشود، پس چیزی نیست.

امام فرمود: وای بر تو! آن گاه که حواس تو از ادراک او ناتوان گشت، منکر پروردگارش شدی؛ ولی ما چون حواسمان از ادراکش درماند، یقین کردیم او پروردگار ماست که بر خلاف همه چیزهاست. آن مرد گفت: برایم بگو از چه زمانی بوده است. امام فرمود: تو به من بگو چه زمانی نبوده تا بگویم از چه زمانی بوده است. آن مرد گفت: دلیل بر وجود او چیست؟ امام فرمود: من چون به تن خود نگریستم که نمی توانم در طول و عرض آن زیاد و کم و بدی ها را از او دور کنم و هر سودی را به او برسانم، یقین کردم این ساختمان را سازنده ای است، پس به وجودش اعتراف کردم. افزون بر آن می بینم گردش فلک با توانایی اوست و پیدایش ابر و گردش بادهای و جریان خورشید و ماه و ستارگان و نشانه های شگفت آور و آشکار دیگر را که دیدم، دانستم این دستگاه را حسابگر و پدید آورنده است.

[۲۱۶]۴- عبد الله دیصانی از هشام پرسید: تو پروردگاری داری؟ گفت: آری.

ص: ۱۷۷

قال أ قادر هو؟ قال: نعم قادر قاهر، قال: يقدر أن يدخل الدنيا كلها البيضة لا تكبر البيضة ولا تصغر الدنيا؟ قال هشام: النظره فقال له: قد أنظرتك حولاً، ثم خرج عنه، فركب هشام إلى أبي عبد الله عليه السلام فاستأذن عليه فأذن له فقال له: يا ابن رسول الله أتاني عبد الله الديصاني بمسأله ليس المعول فيها إلا على الله و عليك، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: عما ذا سألك؟ فقال: قال لي كيت و كيت، فقال أبو عبد الله عليه السلام: يا هشام! كم حواسك؟ قال خمس قال: أيها أصغر؟ قال الناظر، قال: و كم قدر الناظر؟ قال: مثل العدسه أو أقل منها فقال له: يا هشام! فانظر أمامك و فوقك و أخبرني بما ترى، فقال: أرى سماء و أرضاً و دوراً و قصوراً و برارى و جبلاً و أنهاراً فقال له أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ الهدى قدر أن يدخل الذى تراه العدسه أو أقل منها قادر أن يدخل الدنيا كلها البيضة لا تصغر الدنيا و لا تكبر البيضة، فأكب هشام عليه و قبل يديه و رأسه و رجله و قال: حسبي يا ابن رسول الله و انصرف إلى منزله، و غدا عليه الديصاني فقال له يا هشام! إننى جئتكم مسلماً و لم أجئكم متقاضياً للجواب فقال له هشام إن كنت جئت متقاضياً فهالك الجواب. فخرج الديصاني عنه حتى أتى باب أبي عبد الله عليه السلام فاستأذن عليه فأذن له فلما قعد قال له: يا جعفر بن محمد! دلنى على معبودى؟ فقال له أبو عبد الله عليه السلام: ما اسمك؟ فخرج عنه و لم يخبره باسمه فقال له أصحابه: كيف لم تخبره باسمك؟ قال: لو كنت قلت له؟ عبد الله كان يقول: من هذا الذى أنت له عبد، فقالوا له: عد إليه و قل له: يدلك على معبودك و لا يسألك عن اسمك، فرجع إليه فقال له: يا جعفر بن محمد! دلنى على معبودى و لا تسألنى عن اسمى؟ فقال له أبو عبد الله عليه السلام: اجلس و إذا غلام له صغير

فى كفه بيضه يلعب بها فقال له أبو عبد الله عليه السلام: ناولنى يا غلام البيضة

گفت: او توانا است؟ گفت: بلی، توانا و چیره گر است. گفت: می تواند تمام جهان را در تخم مرغی بگنجاند بدون اینکه تخم مرغ بزرگتر یا جهان کوچکتر شود؟ هشام گفت: مرا مهلت ده. دیصانی گفت: یک سال به تو مهلت می دهم. سپس بیرون رفت و هشام به قصد تشرف به خدمت امام صادق علیه السلام بر چهارپائی سوار شد و آهنگ مدینه کرد و پس از ورود به مدینه از امام اجازه ملاقات خواست و حضرت به او اجازه داد و هشام عرض کرد: ای پسر رسول خدا، عبد الله دیصانی از من پرسشی کرده که در آن تکیه گاهی جز خدا و شما نباشد. امام فرمود: چه پرسشی کرده است؟ عرض کرد: چنین و چنان گفت. حضرت فرمود: ای هشام! چند حس داری؟ گفت: پنج حس. فرمود: کدام یک کوچکتر است؟ گفت:

چشم (حس باصره). فرمود: اندازه این حس چقدر است؟ گفت: به اندازه یک عدس یا کمتر از آن. فرمود: ای هشام! بنگر به پیش رو و بالای سرت و آنچه می بینی بازگویی. گفت: آسمان، زمین، خانه ها، کاخ ها، بیابان ها، کوه ها و رودخانه ها را می بینم. امام علیه السلام فرمود: آن که توانست این دیدنی ها را در کاسه چشم تو که به اندازه یک عدس یا کوچکتر از آن جای دهد، می تواند جهان را در تخم مرغ درآورد بی آنکه جهان، کوچک و تخم مرغ، بزرگ شود. آنگاه هشام خود را به روی دست و پای امام انداخت و سر و دست و پای امام را بوسید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا، همین فرمایش مرا بس است و به خانه اش بازگشت. فردای آن روز دیصانی نزد هشام آمد و گفت: ای هشام! من آمدم که به تو سلام دهم، نه آنکه از تو پاسخ خواهم. هشام گفت: اگر به درخواست پاسخ هم آمده ای، این پاسخ تو است (جواب حضرت را به او گفت). دیصانی از نزد او بیرون رفت و به در خانه امام صادق علیه السلام آمد و اجازه خواست. حضرت به او اجازه داد. هنگامی که نشست، گفت: ای جعفر بن محمد، مرا به معبودم راهنمایی کن. امام صادق به او فرمود: نامت چیست؟ دیصانی بیرون رفت و نامش را نگفت. یارانش به او گفتند: چرا نامت را به حضرت نگفتی؟ گفت: اگر می گفتم نامم عبد الله (بنده خدا) است، می گفت: آن که تو بنده اش هستی، کیست؟ گفتند:

بازگرد و بگو تو را به معبودت راهنمایی کند و نامت را نپرسد. او بازگشت و گفت: ای جعفر بن محمد، مرا به معبودم راهنمایی کن و نامم را نپرس.

حضرت به او فرمود: بنشین. در آن جا یکی از کودکان امام، تخم مرغی در دست داشت که با آن بازی می کرد. حضرت به او فرمود: این تخم مرغ را به من بده. آن را به

فناوله إياها فقال له أبو عبد الله عليه السلام: يا ديصاني: هذا حصن مكنون له جلد غليظ و تحت الجلد الغليظ جلد رقيق و تحت الجلد الرقيق ذبه مائه و فضه ذائبه فلا الذهبه المائه تختلط بالفضه الذائبه و لا الفضه الذائبه تختلط بالذهب المائه فهى على حالها لم يخرج منها خارج مصلح فيخبر عن صلاحها و لا دخل فيها مفسد فيخبر عن فسادها لا يدري للذكر خلقت أم للأنثى، تنفلق عن مثل ألوان الطواويس أ ترى لها مدبرا؟ قال: فأطرق مليا ثم قال: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله و أنك إمام و حجّه من الله على خلقه و أنا تائب مما كنت فيه.

[۲۱۷] ۵-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن عباس بن عمرو الفقيمي، عن هشام بن الحكم في حديث الزنديق الذي أتى أبا عبد الله عليه السلام و كان من قول أبي عبد الله عليه السلام:

لا يخلو قولك: إنهما اثنان من أن يكونا قديمين قويين أو يكونا ضعيفين أو يكون أحدهما قويًا و الآخر ضعيفًا، فإن كانا قويين فلم لا يدفع كل واحد منهما صاحبه و يتفرد بالتدبير و إن زعمت أن أحدهما قوي و الآخر ضعيف ثبت أنه واحد كما نقول، للعجز الظاهر في الثاني، فإن قلت: إنهما اثنان لم يخل من أن يكونا متفقين من كل جهه أو مفترقين من كل جهه فلما رأينا الخلق منتظمًا و الفلك جاريا و التدبير واحدا و الليل و النهار و الشمس و القمر دلّ صحه الأمر و التدبير و ائتلاف الأمر على أن المدبر واحد ثم يلزمك إن ادّعت اثنين فرجه ما بينهما حتى يكونا اثنين فصارت الفرجه ثالثا بينهما قديما معهما فيلزمك ثلاثه، فإن ادّعت ثلاثه لزمك ما قلت في الاثنين حتى تكون بينهم فرجه

فيكونوا خمسة ثم يتناهى في العدد إلى ما لا نهايه له في الكثره، قال

ص: ۱۸۰

حضرت داد. امام فرمود: ای دیصانی! این تخم دژی پوشیده است که پوست کلفتی دارد و زیر پوست کلفت، پوست نازکی است و زیر پوست نازک، طلا-یی روان و نقره ای آب شده است که نه طلائی روان با نقره آب شده درآمیزد و نه نقره آب شده با طلائی روان درهم شود و به همین حال باقی است و نه مصلحی بیرون آمده تا بگوید من آن را اصلاح کردم و نه مفسدی به درون آن رفته تا بگوید من آن را تباه کردم. معلوم نیست برای تولید نر آفریده شده است یا ماده. ناگاه این تخم شکافته شده و طاوس هایی زیبا و رنگارنگ بیرون می دهد. آیا تصوّر می کنی که آن مدبری نداشته باشد؟ دیصانی مدتی سر به زیر افکند و سپس گفت: گواهی می دهم که جز خدای یگانه بی انباز نیست و این که محمد، بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجّت خدا بر مردم هستی و من از اعتقاد پیشین خود دست بر می دارم و توبه می نمایم.

[۲۱۷] ۵-هشام حکم گوید: قسمتی از سخن امام صادق علیه السلام به زندیقی که خدمتش رسید این بود: این که می گویی خدا دوتاست، از سه صورت خارج نیست یا هر دو قدیم و توانایند، یا هر دو ضعیف و ناتوانند، یا یکی توانا و دیگری ضعیف است. اگر هر دو توانا و نیرومندند، پس چرا یکی از آنها دیگری را نابود نمی کند تا در اداره جهان مستقل و تنها باشد و اگر یکی را نیرومند و دیگری را ضعیف پنداری، گفتار ما ثابت می شود که خدا یکی است به دلیل ناتوانی که در دیگری آشکار است. اگر بگویی خدا دوتاست، بیرون از این نیست که یا هر دو از هرجهت یگانه اند یا از هرجهت جدایند. چون ما خلقت را منظم و فلک را در گردش و تدبیر جهان را یکسان و شب و روز و خورشید و ماه را مرتب و منظم می بینیم، درستی کار و تدبیر و هماهنگی بین آن دلالت دارد که تدبیرکننده یکی است.

افزون بر این، اگر ادعای دو خدا کنی، بر تو لازم است به امتیازی میان آنها قائل شوی تا دوتا بودن آنها درست شود؛ بنابراین آن امتیاز و فرجه، خدای سومی قدیمی بین آن دو گردد؛ پس سه خدا گردن گیرت شود و اگر سه خدا ادعا کنی، بر تو لازم می آید آنچه در دو خدا گفتیم که بین آنها فاصله باشد؛ آن گاه خدایان پنج می شوند و همین طور در شماره بالا می رود و عدد خدایان روی به فزونی گذارد و شماره آنها پایان ناپذیر می گردد. [این دلیل معروف به «برهان فرجه» است ر. ک: اصول

هشام: فکان من سؤال الزندیق أن قال: فما الدلیل علیه؟ فقال أبو عبد الله علیه السلام:

وجود الأفاعیل دلت علی أن صانعا صنعها ألا ترى أنك إذا نظرت إلى بناء مشید مبنی علمت أن له بانیا و إن كنت لم تر البانی و لم تشاهده، قال: فما هو؟ قال: شیء بخلاف الأشياء ارجع بقولی إلى إثبات معنی و أنه شیء بحقیقه الشیئیة غیر أنه لا جسم و لا صورہ و لا یحس و لا یجس و لا یدرک بالحواس الخمس، لا تدركه الأوهام و لا تنقصه الدهور و لا تغیره الأزمان.

[۲۱۸] ۶- محمد بن یعقوب قال: حدثنی عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقی، عن أبيه، عن علی بن النعمان، عن ابن مسکان، عن داود بن فرقد، عن أبي سعيد الزهری، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

کفی لأولی الألباب بخلق الرّب المسخر و ملک الرّب القاهر و جلال الرّب الظاهر و نور الرّب الباهر و برهان الرّب الصادق و ما أنطق به ألسن العباد و ما أرسل به الرّسل و ما أنزل علی العباد دلیلا علی الرّب.

باب إطلاق القول بأنه شیء [۲۱۹] ۱- محمد بن یعقوب، عن علی بن إبراهيم، عن محمد بن عیسی، عن عبد الرحمن بن أبي نجران قال:

سألت أبا جعفر علیه السلام: عن التّوحد فقلت: أتوهم شیئا؟ فقال: نعم، غیر معقول و لا محدود، فما وقع وهمک علیه من شیء فهو خلافه، لا یشبّه شیء و لا تدركه الأوهام، کیف تدركه الأوهام و هو خلاف ما یعقل و خلاف ما یتصوّر فی الأوهام؟! إنما یتوهم شیء غیر معقول و لا محدود.

[۲۲۰] ۲- محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعیل، عن الحسين بن

هشام گوید: از جمله پرسش زندیق این بود که گفت: دلیل بر وجود خدا چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: وجود ساخته دلالت دارد بر اینکه سازنده ای آنها را ساخته است. مگر نمی دانی که وقتی ساختمان افراشته و استواری می بینی، یقین می کنی که سازنده ای داشته است، اگرچه آن سازنده را ندیده و مشاهده نکرده باشی. زندیق گفت: خدا چیست؟ فرمود: خداوند چیزی است بر خلاف همه چیز؛ گفته من برگشتش به اثبات معنایی (برای خدا) است و اینکه او چیزی است به حقیقت «چیزی بودن»، جز این که جسم و شکل نیست، دیده نشود، لمس نگردد و با حواس پنج گانه درک نشود. خیال ها او را درنیابند و روزگار از او نکاهد و زمان ها دگرگونش نسازد.

[۲۱۸] ۶- امام باقر علیه السلام فرمود: آفرینش پروردگار غالب، سلطنت پروردگار چیره گر، شکوه پروردگار آشکار، نور پروردگار مسلط، دلیل پروردگار راستگو، اعترافی که از زبان بندگان گذرد، آنچه پیغمبران آورده اند و آنچه بر بندگان نازل

شده، این همه، بر صاحبان بینش کافی است که رهنمون به پروردگار باشد.

بابی درباره جواز تعبیر از خدا به «چیز»

[۲۱۹]۱- عبد الرحمن بن ابی نجران گوید: از امام جواد علیه السّلام درباره توحید پرسیدم و گفتم: آیا می توانم خدا را به عنوان «چیز» تعقل کنم؟ فرمود: آری؛ ولی در خرد نمی گنجد و حدی ندارد؛ زیرا هرچه به ذهن تو خور کند، خدا جز او باشد. چیزی مانند او نیست و خاطرها او را درک نکنند. چگونه اندیشه ها و خاطرها او را درک کنند در صورتی که خلاف آنچه در خرد گنجد و در خاطر نقش بندد، می باشد؟ تنها همین اندازه به خاطر گذرد: چیزی که حقیقتش درک نشود و حدودی ندارد.

[۲۲۰]۲- حسین سعید گوید: از امام جواد علیه السّلام پرسش شد: آیا می شود گفت خدا

ص: ۱۸۳

الحسن، عن بکر بن صالح، عن الحسن بن سعید قال:

سئل أبو جعفر الثانی علیه السّلام يجوز أن يقال لله: إنه شيء؟ قال: نعم يخرج من الحدین: حدّ التّعطیل و حدّ التّشبیه.

[۲۲۱]۳- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن أبی المغراء رفعه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال إنّ الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق ما خلا الله.

[۲۲۲]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد البرقی، عن أبیه، عن النّضر بن سوید، عن یحیی الحلبي، عن ابن مسکان، عن زراره بن أعین قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله فهو مخلوق و الله خالق كلّ شيء تبارك الذي ليس كمثل شيء و هو السّميع البصير.

[۲۲۳]۵- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن علی بن عطیه، عن خيثمه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله تعالى فهو مخلوق و الله خالق كلّ شيء.

[۲۲۴]۶- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن العباس بن عمرو الفقيمي، عن هشام بن الحكم، عن أبی عبد الله عليه السّلام أنّه قال للزّنديق حين سأله:

ما هو؟ قال: هو شيء بخلاف الأشياء ارجع بقولي إلى إثبات معنی و أنّه شيء بحقيقه الشّيئيه غير أنّه لا جسم و لا صوره و لا يحسّ و لا يجسّ

«شیء» (چیز) است؟ فرمود: آری، این تعبیر او را از هر دو حد بیرون می برد، حد تعطیل و حد تشبیه.

[۲۲۱] ۳- امام باقر علیه السلام فرمود: همانا ذات خداوند از آفریدگانش جدا و آفریدگانش از ذات او جدایند و هر آن چه نام «چیز» بر او صادق باشد، جز خدا مخلوق است.

[۲۲۲] ۴- زراره اعین گوید: که امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا ذات خداوند از آفریدگانش خلو و جدا و آفریدگانش از ذات او جدایند و هر آن چه نام «چیز» بر او واقع شود، آفریده و مخلوق است جز خدا و خدا آفریننده همه چیز است.

خجسته و منزّه است آن که چیزی ماندش نیست و او شنوا و بیناست. [علامه سید محمد حسین طهرانی رحمه الله گوید: «... معنای خلو (جدائی)، خلو حقیقی و بینوئیت ذاتی نیست، زیرا این موجود، مخلوق و معلول حق است و به تمام وجود خود قائم به اوست؛ و چگونه متصور است که خدا از او جدا باشد؟ و او از خدا جدا باشد؟]

[۲۲۳] ۵- امام باقر علیه السلام فرمود: همانا ذات خداوند از آفریدگانش جدا و آفریدگانش از ذات او جدایند و هر آن چه نام «چیز» اطلاق شود، آفریده شده است جز خدا و خدا آفریننده همه چیز است.

[۲۲۴] ۶- هشام حکم گوید: امام صادق علیه السلام به زندیقی که از او پرسید: خدا چیست، فرمود: او چیزی بر خلاف چیزهاست. گفتار من برگشتش به اثبات معنایی (برای خدا) است. او چیزی است به حقیقت «چیز بودن» جز این که جسم و شکل نیست، دیده نشود، لمس نگردد و با حواس پنجگانه درک نشود.

و لا یدرک بالحواس الخمس لا تدرک الأوهام و لا تنقصه الدهور و لا تغیره الأزمان، فقال له السائل: فتقول: إنه سمیع بصیر؟ قال: هو سمیع بصیر: سمیع بغير جارحه و بصیر بغير آله، بل یسمع بنفسه و یبصر بنفسه، لیس قولی: إنه سمیع یسمع بنفسه و بصیر یبصر بنفسه أنه شیء و النفس شیء آخر و لكن أردت عبارة عن نفسی إذ كنت مسئولا و إفهاما لك إذ كنت سائلا، فأقول: إنه سمیع بکله لا- أن الكل منه له بعض و لکنی أردت إفهامك و التعبير عن نفسی و لیس مرجعی فی ذلك إلا- إلى أنه السمیع البصیر العالم الخیر بلا اختلاف الذات و لا اختلاف المعنى. قال له السائل: فما هو؟ قال أبو عبد الله علیه السلام: هو الربّ و هو المعبود و هو الله و لیس قولی: الله، إثبات هذه الحروف: ألف و لام و هاء و لا راء و لا باء و لكن ارجع إلى معنی و شیء خالق الأشياء و صانعها و نعت هذه الحروف و هو المعنى سمی به الله و الرحمن و الرحیم و العزیز و أشباه ذلك من أسمائه و هو المعبود جلّ و عزّ. قال له السائل: فإننا لم نجد موهوما إلا مخلوقا، قال أبو عبد الله علیه السلام: لو كان ذلك كما تقول لكان التوحيد عنّا مرتفعا لأننا لم نكلّف غير موهوم و لكننا نقول: كل موهوم بالحواس مدرک به تحدّه الحواسّ و تمثله فهو مخلوق، إذ كان النفی هو الإبطال و العدم؛ و الوجه الثاني: التشبيه إذ كان التشبيه هو صفة المخلوق الظاهر التركيب و التأليف، فلم يكن بدّ من إثبات الصانع لوجود المصنوعين و الاضطرار إليهم أنّهم مصنوعون و أنّ صانعهم غيرهم و لیس مثلهم إذ كان مثلهم شبيها بهم في ظاهر التركيب و التأليف و فيما یجری عليهم من حدوثهم بعد إذ لم يكونوا و تنقلهم من صغر إلى کبر و سواد إلى

بیاض و قوه إلى ضعف و أحوال موجوده لا حاجة بنا إلى تفسیرها لیانها و وجودها. قال له السائل: فقد حددته إذ أثبت وجوده،

ص: ۱۸۶

عقل ها او را درنیابند و روزگار کاهشش ندهد و زمان ها دگرگونش نسازد.

پرسشگر گفت: می گوید خدا شنوا و بیناست؟ فرمود: او شنوا و بیناست:

شنواست بی عضو گوش و بیناست بی ابزار چشم، بلکه با ذات خود می شنود و با ذات خود می بیند. اینکه می گویم: شنواست و با ذات خود می شنود، بیناست و با ذات خود می بیند، معنایش این نیست که چیزی است و ذات چیز دیگری؛ بلکه خواستم آنچه در دل دارم به زبان آورم، چون از من پرسیدی و می خواهم به تو که پرسشگری بفهمانم؛ بنابراین می گویم: همانا او با تمام ذاتش شنواست و معنای تمام این نیست که برای او بعضی باشد و برگشت سختم تنها به این است که او شنوا، بینا، دانا و آگاه است بی آنکه ذات و صفت، اختلاف و کثرت پیدا کند.

پرسشگر گفت: پس او چیست؟ امام فرمود: او ربّ و معبود و الله است.

منظور از اینکه می گویم: الله (یا ربّ است)، اثبات این حروف یعنی الف، لام، هاء، راء و باء برای خدا نیست، لکن بازگشت گفتارم به این است که خداوند چیزی است که آفریننده چیزها و سازنده آنها است و مصداق این حروف، معنایی است که با الله، رحمن، رحیم، عزیز و نام های دیگرش نامیده می شود و اوست معبود شکوهمند و عزتمند.

پرسشگر گفت: هر چیزی که در خاطر گذرد، آفریده شده است. حضرت فرمود: اگر چنین باشد که تو گویی، خداشناسی از ما ساقط است، زیرا ما مکلف نیستیم به شناختن آنچه در خاطر گذرد، بلکه ما می گوئیم: هر چیزی که به حواس درآید و درک شود و حواس آن را محدود و تصوّر کند، مخلوق است [آفریننده چیزها باید از دو جهت ناپسند برکنار باشد: یکی از آن دو نفی است چرا که [نفی، باطل کردن و نبودن است و جهت دوم، تشبیه (مانند چیزی بودن) است؛ چرا که تشبیه، صفت آفریده است که اجزایش به هم پیوستگی و هماهنگی آشکاری دارد. بنابراین جز اثبات سازنده چاره ای نیست به دلیل بودن آفریدگان و ناگزیری آنها از اعتراف به اینکه آنها ساخته شده اند و سازنده، جز آنها است و مانند آنها نیست؛ زیرا هر چیز مانند آنها باشد با آنها شباهت دارد در ظاهر پیوستگی و هماهنگی پیکر و در بودن پس از نبودن و انتقال از کودکی به بزرگی و از سیاهی به سفیدی و از نیرومندی به ناتوانی و حالت های موجود و معلوم دیگری که به توضیح آنها نیازی نیست؛ چرا که روشن و موجودند.

پرسشگر گفت: چون وجود خدا را اثبات کردی، پس او را محدود ساختی.

ص: ۱۸۷

قال أبو عبد الله عليه السلام: لم أحده و لكنّي أثبته إذ لم يكن بين النّفى و الإثبات منزله.

قال له السائل: فله إتيه و مائيه؟ قال: نعم لا يثبت الشيء إلا بإتيه و مائيه قال له السائل: فله كيفيه؟ قال: لا لأن الكيفيه جهه الصيه و الإحاطه و لكن لا بد من الخروج من جهه التعطيل و التشبيه لأن من نفاه فقد أنكره و دفع ربوبيته و أبطله و من شبهه بغيره فقد أثبت به بصفه المخلوقين المصنوعين الذين لا يستحقون الربوبيه و لكن لا بد من إثبات أن له كيفيه لا يستحقها غيره و لا يشارك فيها و لا يحاط بها و لا يعلمها غيره. قال السائل: فيعاني الأشياء بنفسه؟ قال أبو عبد الله عليه السلام: هو أجل من أن يعانى الأشياء بمباشره و معالجه لأن ذلك صفه المخلوق الذى لا تجيء الأشياء له إلا بالمباشره و المعالجه و هو متعال نافذ الإراده و المشيئه، فعّال لما يشاء.

[۲۲۵]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن عيسى، عمّن ذكره، قال:

سئل أبو جعفر عليه السلام: أ يجوز أن يقال: إن الله شيء؟ قال: نعم يخرج من الحدّين حدّ التعطيل و حدّ التشبيه.

باب أنه لا يعرف إلا به [۲۲۶]۱-علي بن محمد، عمّن ذكره، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن حمران، عن الفضل بن السّكن، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: اعرفوا الله بالله و الرسول بالرّساله و أولى الأمر بالأمر بالمعروف و العدل و الإحسان.

ص: ۱۸۸

حضرت فرمود: محدودش نکردم، بلکه اثباتش کردم؛ زیرا بین نفی و اثبات جایی نیست. پرسشگر به حضرت گفت: پس برای خدا ائیت و ماهیت است؟

فرمود: آری؛ چیزی ثبوت پیدا نمی کند مگر با ائیت و ماهیت. پرسشگر گفت:

خدا چگونه (کیفیت) دارد؟ فرمود: نه؛ چون چگونگی جهت صفت و احاطه او می باشد، و لیکن چاره ای نیست مگر آنکه «چگونگی» برای او اثبات گردد تا او را از دو جهت تعطیل و تشبیه بیرون برد و زیرا کسی که وی را نفی کند، او را انکار کرده است و ربوبیت اش را فروچیده و وجودش را ابطال کرده است. و هر که وی را به غیر او تشبیه نماید، او را به صفات آفریدگانش که مصنوعات او هستند و استحقاق و لیاقت ربوبیت را ندارند منتسب کرده است. و لیکن ناچار لازم می آید که برای وی اثبات کیفیتی نمود که غیر او مستحق آن نباشد و در آن کیفیت کسی با او مشارکت نداشته باشد و جز خداوند احاطه پیدا نماید و غیر از خدا، کسی از حقیقت آن کیفیت نتواند علم و اطلاع حاصل کند. پرسشگر گفت:

رنج کارها را خودش متحمّل می شود؟ امام فرمود: او برتر از این است که [مانند صنعتگران] کارها را با تصدّی خودش به عهده گیرد؛ زیرا این روش کار از صفات مخلوق است که انجام کارها بدون تصدّی (مباشرت) و زحمت امکان پذیر نیست؛ ولی خداوند فرازند است، اراده و خواستش نافذ است، آنچه را اراده نماید تحقّق یابد [چه با اسباب عادی و چه بدون اسباب و هیچ نیازی به مباشرت و تحمّل زحمت ندارد].

[۲۲۵]۷-از امام باقر علیه السلام پرسیدند که آیا جایز است بر خدا «چیز» اطلاق نشود؟ فرمود: آری، این تعبیر، او را از هر دو

حدّ بیرون می برد: حدّ تعطیل (یعنی هستی و صفات کمال را از خدا نفی کردن) و حدّ تشبیه (یعنی با ممکنات و آفریدگان در حقیقت صفات و عوارض، شبیه قرار دادن).

بابی درباره آنکه خدا را جز به وسیله خودش نتوان شناخت

[۲۲۶]۱-امیر المومنین علیه السّلام فرمود: خدا را به خدا و رسول را به رسالت و صاحب امر را به [آثار و اعمال او از قبیل] امر به معروف و دادگری و نیکوکاری بشناسید.

ص: ۱۸۹

و معنی قوله علیه السّلام: اعرفوا الله بالله یعنی أنّ الله خلق الأشخاص و الأنوار و الجواهر و الأعیان، فالأعیان: الأبدان و الجواهر: الأرواح و هو جلّ و عزّ لا یشبهه جسمًا و لا روحًا و لیس لأحد فی خلق الرّوح الحسّاس الدّراک أمر و لا سبب، هو المتفرد بخلق الأرواح و الأجسام فإذا نفی عنه الشّبهین: شبه الأبدان و شبه الأرواح فقد عرف الله بالله و إذا شَبَّهه بالرّوح أو البدن أو النّور فلم یعرف الله بالله.

[۲۲۷]۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن علی بن عبّنه بن قیس بن سمعان بن أبی ربیعہ مولی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قال:

سئل أمير المؤمنين عليه السّلام: بم عرفت ربّك؟ قال: بما عرّفني نفسه، قيل: و كيف عرّفك نفسه؟ قال: لا یشبهه صورہ و لا يحسّ بالحواصّ و لا يقاس بالنّاس، قريب في بعده، بعيد في قربه، فوق كلّ شيء و لا يقال شيء فوقه، أمام كلّ شيء و لا يقال له أمام، داخل في الأشياء لا كشيء داخل في شيء و خارج من الأشياء لا كشيء خارج من شيء، سبحانه من هو هكذا و لا هكذا غيره و لكلّ شيء مبتدأ.

[۲۲۸]۳-محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّي ناظرت قوما فقلت لهم: إنّ الله جلّ جلاله أجلّ و أعزّ و أكرم من أن يعرف بخلقه بل العباد يعرفون بالله، فقال: رحمك الله.

باب أدنى المعرفة [۲۲۹]۱-محمد بن الحسن، عن عبد الله بن الحسن العلويّ و عليّ بن

ص: ۱۹۰

(مؤلف کتاب، مرحوم کلینی می فرماید:) معنای سخن حضرت که فرمود: خدا را به خدا بشناسید، این است که خداوند، اشخاص، انوار، جواهر و اعیان را آفریده است. اعیان، پیکرها (موجودات جسمانی) و جواهر، روح هاست و خداوند عزّتمند و شکوهمند، همانندگی به جسم و روح ندارد و هیچ کس را در آفریدن روح حسّاس و درک کننده، نه دستوری بوده و نه وسیله ای و خدا در آفریدن ارواح و اجسام یکتا بوده است. پس وقتی کسی خدا را از شباهت به موجودات جسمانی و روحانی

تنزیه نماید، خدا را به خدا شناخته و وقتی او را به روح یا جسم (بیکر) یا نور تشبیه نماید، خدا را به خدا نشناخته است. [این حدیث شریف را امام خمینی قدس سره در کتاب «چهل حدیث» خود، حدیث ۳۷، به تفصیل شرح کرده است به آنجا مراجعه شود]

[۲۲۷]۲- از امیر المومنین علیه السلام پرسیدند: پروردگارت را به چه شناختی؟ فرمود: به آنچه خودش خود را برایم شناساند. عرض شد: چگونه خودش خود را به تو شناسانید؟ فرمود: هیچ شکلی (صورتی) شبیه او نیست و با حواس درک نشود و با مردم مقایسه نشود؛ در عین دوری، نزدیک و در عین نزدیکی، دور است؛ برتر از همه چیز است و گفته نشود چیزی برتر از اوست؛ مقابل تمام چیزهاست و گفته نمی شود که وی دارای مقابل است؛ داخل در چیزها است، نه مانند داخل بودن چیزی در چیزی؛ از همه چیز بیرون است، نه مانند چیزی که از چیزی بیرون باشد؛ منزّه است آنکه چنین است و جز چنین نیست و او سرآغاز همه چیز است.

[۲۲۸]۳- منصور حازم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: با مردم مناظره کردم و به آنها گفتم: همانا خداوندی جلیل بزرگوارتر و ارجمندتر و گرامی تر است از آن که به وسیله مخلوقاتش شناخته شود، بلکه بندگان به وسیله خداوند شناخته می شوند. حضرت فرمود: خدا تو را رحمت فرماید.

بابی درباره کمترین درجه خدانشناسی

[۲۲۹]۱- فتح بن یزید گوید: از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره کمترین درجه

ص: ۱۹۱

إبراهیم، عن المختار بن محمد بن المختار الهمدانی جميعا، عن الفتح بن یزید، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

سألته عن أدنى المعرفة فقال: الإقرار بأنه لا إله غيره ولا شبه له ولا نظير و أنه قديم مثبت موجود غير فقيد و أنه ليس كمثل شئ.

[۲۳۰]۲- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن طاهر بن حاتم فی حال استقامته أنه كتب إلى الرجل ما ألدی لا یجتزأ فی معرفه الخالق بدونه؟ فكتب إليه:

لم یزل عالما و سامعا و بصیرا و هو الفعیال لما یرید. و سئل أبو جعفر علیه السلام عن ألدی لا یجتزأ بدون ذلك من معرفه الخالق فقال: ليس كمثل شئ و لا یشبهه شئ لم یزل عالما سمیعا بصیرا.

[۲۳۱]۳- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن الحسن بن علی بن یوسف بن بقّاح، عن سیف بن عمیره، عن إبراهیم بن عمر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن أمر الله كله عجيب إلا أنه قد احتج عليكم بما قد عرفكم من نفسه

باب المعبود [۲۳۲]۱-علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی بن عبید، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رثاب و، عن غیر واحد، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

من عبد الله بالتوهم فقد كفر و من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و من عبد الاسم و المعنى فقد أشرك و من عبد المعنى بإيقاع الأسماء عليه بصفاته التي وصف بها نفسه فعقد عليه قلبه و نطق به لسانه في سرائره و علانيته فأولئك

ص: ۱۹۲

خداشناسی پرسیدم، فرمود: اقرار به اینکه جز او خدایی نیست و بی مانند و بی نظیر است و دیرینه و پایدار است و موجود غیر قابل مفقود است و چیزی مثل و مانند او نیست.

[۲۳۰]۲-ظاهر حاتم، زمانی که از عقیده درست برخوردار بود (و افکار غلو آمیز نداشت) به امام نوشت: در خداشناسی اندازه ای که به کمتر از آن بسنده نشود، چیست؟ حضرت به او نوشت: اینکه خدا همیشه دانا، شنوا و بیناست و آنچه را اراده نماید تحقیق یابد. از امام باقر علیه السلام از اندازه ای که در خداشناسی به کمتر از آن بسنده نشود، پرسیدند. فرمود: اینکه چیزی مانند و شبیه او نیست.

همیشه دانا، شنوا و بیناست.

[۲۳۱]۳-ابراهیم عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: همه کارهای خداوند شگفت آور است جز اینکه به اندازه ای که خود را به شما شناسانده بر شما احتجاج خواهد کرد

بابی درباره پرسش شده (معبود)

[۲۳۲]۱-امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که خدا را از روی خیال پرستد کفر ورزیده است و کسی که نام خدا را بدون صاحب نام پرستد، باز هم کفر ورزیده است و کسی که نام و صاحب نام را باهم (اسم و معنا) را با هم پرستد، مشرک به شمار آید و کسی که صاحب نام را پرستد و با صفت های که خود را به وسیله آن ستوده، نام ها را هم بر آن تطبیق دهد دل بدان استوار دارد و در نهان و آشکارش

ص: ۱۹۳

أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام حقًا. و في حديث آخر: أولئك هم المؤمنون حقًا.

[۲۳۳]۲-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن هشام بن الحكم أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام، عن أسماء الله و اشتقاقها، الله ممّا هو مشتقّ؟ قال:

فقال لي: يا هشام! الله مشتق من إله و الإله يقتضى مألوها و الاسم غير المسمّى، فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئاً و من عبد الاسم و المعنى فقد كفر و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذاك التوحيد أ فهمت يا هشام، قال فقلت

زدنی قال: إِنَّ لَّهٗ تَسْعَةَ وَ تَسْعِينَ اسْمًا فَلَوْ كَانَ الْاسْمُ هُوَ الْمَسْمُوعَى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَٰهًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يَدُلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ كُلِّهَا غَيْرُهُ، يَا هِشَامُ! الْخَبِزُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ وَ الْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ وَ الثَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ وَ النَّارُ اسْمٌ لِلْمَحْرَقِ أَ فَهَمْتَ يَا هِشَامُ فَهَمَا تَدْفَعُ بِهِ وَ تَنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا وَ الْمُتَخَذِينَ مَعَ اللَّهِ جَلًّا وَ عَزًّا غَيْرَهُ؟ قُلْتَ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَالَ: نَفَعَكَ اللَّهُ بِهِ وَ ثَبَّتَكَ يَا هِشَامُ، قَالَ هِشَامُ فَوَ اللَّهُ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حَتَّى قَمْتُ مَقَامِي هَذَا.

[۲۳۴]۳-عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ:

كُتِبَتْ إِلَيَّ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ قُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ نَعْبُدُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ؟ قَالَ فَقَالَ: إِنَّ مِنْ عَبْدِ الْاسْمِ دُونَ الْمَسْمُوعَى بِالْأَسْمَاءِ أَشْرَكَ وَ كَفَرَ وَ جَحَدَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا بَلْ اعْبُدِ اللَّهَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ الْمَسْمُوعَى بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ دُونَ الْأَسْمَاءِ، إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفٌ بِهَا نَفْسُهُ.

باب الكون و المكان [۲۳۵]۱-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ،

ص: ۱۹۴

به زبان آورد، اینها یاران حقیقی امیر مؤمنان علیه السلام می باشند. در حدیث دیگر آمده است: ایشان مؤمنان حقیقی هستند.

[۲۳۳]۲-هشام حکم گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره نام های خدا و اشتقاق آنها پرسیدم که الله از چه مشتق است؟ فرمود: ای هشام! الله از «اله» مشتق است و اله، مألوهی (پرستش شونده) لازم دارد و نام غیر صاحب نام می باشد.

پس کسی که نام را بدون صاحب نام پرستد، به طور قطع کافر است و چیزی را نپرستیده است و کسی که نام و صاحب نام را پرستد باز هم کافر است و دو چیز را پرستیده است و هر که صاحب نام و نه نام را پرستد، این یگانه پرستی است.

ای هشام! فهمیدی؟ عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: همانا خداوند نود و نه نام دارد. اگر هر نامی، همان صاحب نام باشد، باید هر کدام از نام ها خدایی جداگانه باشد؛ ولی خداوند معنایی است که این نام ها بر او دلالت کنند و همه نام ها غیر خود او باشند. ای هشام! نان، نامی برای چیزی است که خورده می شود و آب نامی برای چیزی است که نوشیده می شود و لباس، نامی برای چیزی است که پوشیده می شود و آتش، نامی برای چیزی است که می سوزاند. ای هشام! طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدای بزرگ و والا- چیزی دیگری می پرستند (و برای او شریک می گیرند) پیروز شوی؟ عرض کردم: آری. فرمود: ای هشام! خدایت بدان سود دهد و پایدارت بدارد. هشام گوید: به خدا سوگند! از زمانی که از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در بحث های توحید بر من چیره نشده است.

[۲۳۴]۳-عبد الله بن ابی نجران گوید: به امام باقر علیه السلام نوشتم یا زبانی عرض کردم: خدا مرا فدایت گرداند، آیا ما می توانیم رحمتگر مهربان و یگانه یکتا و بی نیاز را پرستیم؟ فرمود: هر کس نام را بی آنکه بدان نامیده شده پرستد، مشرک، کافر و منکر است و چیزی را نپرستیده، بلکه خدای یگانه یکتا و بی نیازی را که به این نام ها نامیده شده، پرستش کن، نه خود نام ها را؛ زیرا نام ها صفت هایی اند که خداوند خود را به وسیله آنها معرفی کرده است.

[۲۳۵] ۱- ابو حمزه ثمالی گوید: نافع ازرق به امام علیه السلام عرض کرد: به من

ص: ۱۹۵

عن ابی حمزه قال:

سأل نافع بن الأزرق أبا جعفر عليه السلام فقال: أخبرني عن الله متى كان؟ فقال: متى لم يكن حتى أخبرك متى كان؟ سبحان من لم يزل ولا يزال فردا صمدا لم يتخذ صاحبه ولا ولدا.

[۲۳۶] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال:

جاء رجل إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام من وراء نهر بلخ فقال: إنني أسألك عن مسأله فإن أجبتني فيها بما عندي قلت بإمامتك. فقال أبو الحسن عليه السلام: سل عما شئت فقال: أخبرني عن ربك متى كان؟ وكيف كان؟ وعلی أی شیء كان اعتماده؟ فقال أبو الحسن عليه السلام: إن الله تبارك و تعالی آین الأین بلا آین و کیف کیف بلا کیف و كان اعتماده علی قدرته، فقام إليه الرجل فقتل رأسه و قال: أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله و أن علیا وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و القیم بعده بما قام به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أنکم الأئمه الصیادقون و أنك الخلف من بعدهم.

[۲۳۷] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن القاسم بن محمد، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر قال:

جاء رجل إلى ابی جعفر علیه السلام فقال له: أخبرني عن ربك متى كان؟ فقال: ويلك إنما يقال لشيء لم يكن: متى كان، إن ربّي تبارك و تعالی كان و لم يزل حیّا بلا- کیف و لم يكن له كان و لا كان لكونه كون كيف و لا كان له آین و لا كان فی شیء و لا- كان علی شیء و لا ابتدع لمكانه مكانا و لا قوی بعد ما کون الأشياء و لا كان ضعيفا قبل أن یکون شیئا و لا كان مستوحشا قبل أن یبتدع شیئا و لا یشبه شیئا مذکورا و لا كان خلوا من الملك قبل إنشائه و لا يكون منه خلوا

ص: ۱۹۶

بفرماید خدا از چه زمانی بوده است؟ فرمود: مگر چه زمانی نبوده تا به تو بگویم از چه زمانی بوده است! منزّه باد آنکه همیشه بوده و همیشه خواهد بود. یکتا و بی نیاز است و برای خود نه همسری گرفته و نه فرزندی.

[۲۳۶] ۲- محمد بن ابی نصر گوید: مردی از پشت رودخانه بلخ آمد و خدمت حضرت رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: من از شما مسأله ای می پرسم اگر همان طور که می دانم پاسخ گویی به امامت تو اقرار خواهم کرد. امام فرمود: هرچه خواهی بپرس. گفت: برایم بگو پروردگارت از چه زمانی بوده و چگونه بوده است و تکیه اش بر چیست؟ امام فرمود: همانا

خدای بلندمرتبه و فرازمند مکان را مکان قرار داد بی آنکه برای او مکانی باشد و چگونگی را پدید آورد بی آنکه خود دارای چگونگی باشد و بر نیروی خود تکیه دارد. آن مرد برخاست و سر آن حضرت را بوسید و گفت: گواهی می دهم که قابل پرستشی جز خدا نیست و اینکه محمد، فرستاده خدا و علی، وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سرپرست دعوت او پس از وی می باشد و شما باید امامان راست گفتار و تو بعد از آنان جانشین اید.

[۲۳۷]۳- ابو بصیر گوید: مردی خدمت امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: برایم بگو پروردگارت از کی بوده است؟ فرمود: وای بر تو! به چیزی که در زمانی نبوده و بعد وجود یافته گویند از کی بوده است؟ همانا پروردگار بلندمرتبه و فرازمند من همیشه بوده و زنده است بدون چگونگی و برای او «بود شد» به کار نمی رود و بودنش را چگونه بودن نباشد. مکانی ندارد و چیزی نیست و روی چیزی قرار ندارد. برای منزلت خود مکانی پدید نیاورد، پس از آنکه چیزها را به عرصه وجود آورد نیرومند نگشت و پیش از آنکه چیزی را هستی دهد ناتوان نبود. پیش از آنکه چیزی آفریند، ترسان نبود. شباهتی به آنچه در لفظ آید و به خاطر گذرد، ندارد. پیش از ایجاد ملک از آن تهی نبود و پس از رفتن آفریدگان نیز از آن تهی نخواهد بود

ص: ۱۹۷

بعد ذهابه، لم یزل حیًا بلا حیاه و ملکا قادرا قبل أن ینشی شیئا و ملکا جبارا بعد إنشائه للکون، فلیس لکونه کیف و لا له این و لا له حدّ و لا یعرف بشیء یشبهه و لا یهرم لطول البقاء و لا یصعق لشیء بل لخوفه تصعق الأشياء کلّها، کان حیًا بلا حیاه حادثه و لا- کون موصوف و لا- کیف محدود و لا- این موقوف علیه و لا مکان جاور شیئا بل حیّ یعرف و ملک لم یزل له القدره و الملک أنشأ ما شاء حین شاء بمشیئته، لا یحدّ و لا یبعّض و لا یفنی، کان أوّلا بلا کیف و یكون آخرًا بلا این و کلّ شیء هالک إلا وجهه، له الخلق و الأمر تبارک الله ربّ العالمین. ویلک أیها السائل إنّ ربّی لا تغشاه الأوهام و لا تنزل به الشبهات و لا یحار [من شیء] و لا یجاوزه شیء و لا تنزل به الأحداث و لا یسأل عن شیء و لا یندم علی شیء و لا تأخذه سنه و لا نوم له ما فی السماوات و ما فی الأرض و ما بینهما و ما تحت الثری.

[۲۳۸]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه رفعه قال:

اجتمعت اليهود إلى رأس الجالوت فقالوا له: إنّ هذا الرّجل عالم یعنون أمير المؤمنین علیه السلام فانطلق بنا إلیه نسأله فأتوه فقیل لهم: هو فی القصر فانتظروه حتّی خرج، فقال له رأس الجالوت: جئناک نسألك فقال: سل یا یهودیّ عمّا بدا لک، فقال: أسألك عن ربّیک متی کان؟ فقال: کان بلا کینونیه کان بلا کیف، کان لم یزل بلا کمّ و بلا کیف کان لیس له قبل، هو قبل القبل بلا قبل و لا غایه و لا منتهی انقطعت عنه الغایه و هو غایه کلّ غایه، فقال رأس الجالوت: امضوا بنا فهو أعلم ممّا یقال فیه.

ص: ۱۹۸

همیشه بدون زندگی، زنده است و پیش از آنکه چیزی پدید آورد، پادشاه توانا بود و پس از ایجاد جهان هستی، پادشاه مقتدر است. بنابراین برای بودنش چگونگی نیست و مکان و اندازه ای ندارد و به وسیله شباهت به چیزی شناخته نشود. هرچه بماند

پیری به وجود او راه نیابد. برای چیزی بیهوش و مدهوش نگردد بلکه همه چیزها از ترس او بیهوش گردند. زنده است بدون زندگی و از «بودنی» برخوردار است که نه به وصف درآید و نه چگونگی او را محدود سازد و نه مکانی که اقامتگاهش باشد و مجاور چیزی به شمار آید. بلکه زنده ای (که با آثار قدرت و زندگی) شناخته شده است و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی دارد. آنچه را خواست به محض آنکه خواست با مشیت خود پدید آورد. محدودشدنی و پاره پاره گشتنی و فناپذیر نیست. او سرآغاز هستی بی چگونگی و انجام هستی بدون مکان است. همه چیز جز ذات او نابودشدنی است. آفرینش و حکم نافذ از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان. ای پرسشگر، وای بر تو! همانا پروردگار من وجودی است که پندارها و اندیشه ها او را فرانگیرند و شبهه ها بر او فرود نیابند از چیزی سرگردان و حیران نشود و چیزی مجاور او نگردد. پیشامدها بر او فرود نیاید و چیزی از او پرسیده و بازخواست نشود و بر چیزی پشیمان نگردد. چرت و خواب او را فرانگیرد.

هرچه در آسمان ها و زمین و میان آنها و زیر خاک است از آن اوست.

[۲۳۸]۴-یهود اطراف رأس الجالوت (بزرگ عالم یهود) جمع شده و به او گفتند: این مرد، دانشمند است-مقصود آنها امیر مؤمنان علیه السلام بود ما را نزد او ببر تا از او پرسش کنیم، آنگاه نزدش آمدند. به آنها گفته شد: حضرت در خانه خویش است. منتظر شدند تا بیرون آمد. رأس الجالوت گفت: آمده ایم از شما پرسشی کنیم. فرمود: ای یهودی! پرس از هرچه در خاطر گذرد. گفت: از پروردگارت می پرسم که از چه زمانی بوده است؟ فرمود: بدون پدید آمدن و بدون چگونگی بوده است. بدون کمیت و کیفیت زمانی، همیشگی است. چیزی بیش از او نبوده و او پیش از پیش بوده بی آنکه پیشی باشد و پیش از هر پیش خواهد بود. او پایان و انتهای ندارد. پایان از او بریده شده و او پایان هر پایان است. رأس الجالوت گفت: بیاید برویم که او از آنچه درباره اش گویند، دانشمندتر است.

ص: ۱۹۹

[۲۳۹]۵-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الموصلي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

جاء حبر من الأحبار إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! متى كان ربك؟ فقال له: ثكلتك أمك و متى لم يكن؟ حتى يقال: متى كان؟ كان ربي قبل قبل بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا غايه و لا منتهى لغايته، انقطعت الغايات عنده فهو منتهى كل غايه، فقال: يا أمير المؤمنين أفنبي أنت؟ فقال: ويلك إنما أنا عبد من عبید محمد صلى الله عليه و آله و سلم. و روی أنه سئل عليه السلام: أين كان ربنا قبل أن يخلق سماء و أرضاً؟ فقال عليه السلام: أين سؤال عن مكان! و كان الله و لا مكان.

[۲۴۰]۶-علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رأس الجالوت لليهود: إن المسلمين يزعمون أن علينا من أجل الناس و أعلمهم اذهبوا بنا إليه لعلنا أسأله عن مسأله و أخطئه فيها فأتاه فقال: يا أمير المؤمنين! إنني أريد أن أسألك عن مسأله قال: سل عما شئت، قال يا أمير المؤمنين متى كان ربنا قال له: يا

یهودیٰ إنّما یقال: متی کان، لمن لم یکن، فکان متی کان، هو کائن بلا کینوتیه کائن، کان بلا کیف یکون، بلی یا یهودیٰ ثمّ بلی یا یهودیٰ کیف یکون له قبل؟! هو قبل القبل بلا غایه و لا منتهی غایه و لا غایه إلیها انقطعت الغایات عنده، هو غایه کلّ غایه فقال: أشهد أنّ دینک الحقّ و أنّ ما خالفه باطل.

[۲۴۱]۷-علی بن محمّد رفعه، عن زراره قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام: أکان الله و لا شیء؟ قال نعم کان و لا شیء قلت: فأین کان یکون؟ قال: و کان متکئا فاستوی جالسا و قال: أحلت یا زراره و سألت

ص: ۲۰۰

[۲۳۹]۵-امام صادق علیه السّلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیر المومنین علیه السّلام آمد. گفت: ای امیر مؤمنان، پروردگارت از چه زمانی بوده است؟ فرمود: مادرت به عزایت نشیند، خدا چه زمانی نبوده تا گفته شود از چه زمانی بوده است؟ فرمود: پروردگارم بدون پیشی، پیش از هر پیش بوده و بدون بعدی، پس از هر بعدی خواهد بود. برای پایانش، پایان و نهایی نیست. پایان ها نزد او قطع شوند؛ پس او نهایت هر پایان است. گفت: ای امیر مؤمنان، تو پیغمبری؟ فرمود: وای بر تو! من بنده ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله و سلّم هستم. روایت شده که از آن حضرت پرسیدند: پروردگار ما پیش از آنکه آسمان و زمینی آفریند، کجا بود؟ فرمود: «کجا» پرسش از مکان است و خدا بوده و مکان هنوز وجود نیافته بود.

[۲۳۹]۶-امام صادق علیه السّلام فرمود: رأس الجالوت به یهود گفت: مسلمانان می پندارند علی در بحث و جدل از همه مردم توانا و داناتر است. اینک مرا نزد او ببرید تا شاید بتوانم سؤالی از او بپرسم و لغزش و خطای او را به اثبات رسانم.

خدمت حضرت آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، می خواهم از شما مسأله ای بپرسم. فرمود: هرچه خواهی پرس. گفت: ای امیر مؤمنان، پروردگارمان از کی بوده است؟ فرمود: ای یهودی! «از کی بوده» را به کسی گویند که زمانی نبوده است، پس، از کی بوده آنجا درست است؛ ولی خدا موجود بوده بی بودنی که حادث باشد و می باشد بدون هیچ چگونگی. آری ای یهودی! باز هم آری ای یهودی! چگونه برای او پیشی باشد در صورتی که او پیش از پیش است بدون پایان و پایانش بی پایان است. پایان به او نرسد و پایان ها نزد او منقطع شوند و او پایان بخش هر پایان است. یهودی گفت: گواهی دهم که دین تو حقّ است و آنچه مخالف آن است، باطل است.

[۲۴۰]۷-زراره گوید: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: آیا خدا بوده و چیزی نبوده است؟ فرمود: آری، خدا بوده و چیزی نبوده است. گفتم: پس کجا بوده است؟ حضرت تکیه کرده بود که راست نشست و فرمود: ای زراره! سخن ناشدنی بر زبان راندی، چون از مکان پرسیدی، آن گاه که مکانی نبود.

ص: ۲۰۱

عن المكان إذ لا مکان.

[۲۴۱] ۸-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن الولید، عن ابن ابی نصر، عن ابی الحسن الموصلی، عن ابی عبد الله عليه السلام قال:

أتی خبر من الأخبار أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! متى كان ربك؟ قال: ويلك إنما يقال: متى كان لما لم يكن فأمراً ما كان فلا- يقال؛ متى كان، كان قبل القبل بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا منتهى غايه لتنتهي غايته، فقال له: أنبي أنت؟ فقال: لأمك الهبل إنما أنا عبد من عبيد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

باب النسبه [۲۴۲] ۱-أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن أبى أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

□
إن اليهود سألو رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقالوا: انب لنا ربك فلبث ثلاثا لا يجيبهم ثم نزلت قل هو الله أحد إلى آخرها.

و رواه محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبى أيوب.

[۲۴۳] ۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن حماد بن عمرو النصيبى، عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

□
سألت أبا عبد الله عن قل هو الله أحد فقال عليه السلام: نسه الله إلى خلقه، أحدا صمدا أزلياً صمدياً لا ظل له يمسكه و هو يمسك الأشياء بأظلتها، عارف بالمجهول، معروف عند كل جاهل، فردانيا؛ لا خلقه فيه و لا هو فى خلقه، غير محسوس و لا محسوس، لا تدركه الأبصار، علا فقرب و دنا فبعد و عصى فغفر و أطيع فشكر؛ لا تحويه أرضه و لا تقله سماواته، حامل الأشياء بقدرته،

ص: ۲۰۲

[۲۴۱] ۸-امام صادق عليه السلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان پروردگارت از چه زمانی بوده است؟ فرمود: وای بر تو! از چه زمانی بوده را به چیزی گویند که زمانی نبوده است؛ ولی به آنچه بوده نگویند از کی بوده است. او بدون پیشی، پیش از هر پیش است و بدون بعدی، پس از هر بعدی است و پایانش انتها ندارد تا پایانش به انتها رسد. عرض کرد: تو پیغمبری؟ فرمود: مادرت به مرگت نشیند. همانا من بنده ای از بندگان رسول خدا هستم.

بابی درباره (بی نیازی خدا از داشتن خویشان)

[۲۴۲] ۱-امام صادق عليه السلام فرمود: یهود از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم پرسیدند نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. حضرت سه روز درنگ کرد و پاسخشان نداد؛ پس سوره «قل هو الله أحد» نازل شد.

□
[۲۴۳] ۲-حماد نصیبی گوید: از امام صادق عليه السلام درباره «قل هو الله أحد» پرسیدم.

فرمود: نسبت خدا به آفریده اش است. خدا یکتا است، بی نیاز است؛ همیشگی است؛ آفریده ها به او نیازمندند، برای او سایه ای نباشد که نگاهش دارد و او همه چیز را با دست آویزشان نگه دارد. مجهول را شناسد و نزد هر نادانی، شناخته شده است و یکتاست که نه آفریده اش در او و نه او در آفریده اش باشد و محسوس نیست و به لمس درنیاید. دیدگان او را درنیابند و بالااست تا آنجا که نزدیک است و نزدیک است تا آنجا که دور است. نافرمانی شود و بیامرزد و اطاعت شود و پاداش دهد و زمین اش او را فرانگیرد و آسمان هایش حامل او نگردند و او با توانش همه چیز

ص: ۲۰۳

دیمومی ازلّی لا- ینسی و لا- یلهو و لا- یغلط و لا- یلعب و لا لإرادته فصل و فصله جزاء و أمره واقع، لم یلد فیورث و لم یولد فیشارک و لم یکن له کفوا أحد.

[۲۴۴]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حمید قال:

قال: سئل علی بن الحسین علیهما السلام عن التوحید فقال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مَتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.

[۲۴۵]۴- محمد بن أبی عبد الله رفعه، عن عبد العزيز بن المهتدي قال:

سألت الرضا عليه السلام عن التوحيد فقال: كل من قرأ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آمن بها فقد عرف التوحيد؛ قلت كيف يقرأها؟ قال: كما يقرأها الناس و زاد فيه كذلك الله ربّي، كذلك الله ربّي.

باب التّهي عن الكلام في الكيفيّة [۲۴۶]۱- محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن أبي بصير قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: تكلموا في خلق الله و لا تتكلموا في الله فإنّ الكلام في الله لا يزداد صاحبه إلاّ تحيرا.

و في روايه أخرى عن حريز: تكلموا في كلّ شيء و لا تتكلموا في ذات الله.

[۲۴۷]۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن سليمان بن خالد قال:

ص: ۲۰۴

را برداشته و بی پایان و بی آغاز است و فراموش و بیهوده گری نکند. غلط نرود و بازی نکند. برای خواستش منعی نیست و داوریش، پاداش و فرمانش شدنی است. فرزند ندارد تا ارثش برند و زاییده نشد تا شریکش باشند و هیچ کس همتای او نیست.

[۲۴۴]۳- از امام زین العابدین درباره توحید پرسش شد، فرمود: همانا خداوند شکوهمند می دانست که در پایان روزگار،

گروههایی ژرف اندیش خواهند آمد، از این رو «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی از سوره حدید تا «هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» را فرفرستاد و اگر کسی سخنی بیرون از آن را قصد کند هلاک خواهد شد. [استاد مطهری می فرماید: «نظریات دقیق فلسفی و عرفانی ثابت کرده است که آیات «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیات اول سوره حدید، قلمه نهایی توحید و معرفت است» (ر. ک: مجموعه آثار مطهری ۶/۸۸۳). ملا- صدرا نیز مطالبی مهمی درباره این حدیث فرموده است (ر. ک: شرح اصول کافی ملا صدرا ص ۲۵۱ چاپ رحلی)].

[۲۴۵]۴- عبد العزیز گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره توحید پرسیدم، فرمود: هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است. گفتم: چگونه آن را بخواند؟ فرمود: همان طور که مردم می خوانند و حضرت (این جمله را) افزود: پروردگارم چنین است، پروردگارم چنین است (افزودن جمله «كذلك الله ربِّي» پس از پایان سوره مستحب است).

بابی درباره نهی از سخن گفتن در چگونگی

[۲۴۶]۱- امام باقر علیه السلام فرمود: درباره آفریدگان خدا سخن گوید و درباره خدا سخن نگوید؛ زیرا سخن راجع به خدا، برای گوینده جز سرگردانی چیزی نیفزاید. در روایت دیگری از حریر آمده است: درباره هر چیزی سخن رانید ولی درباره ذات خداوند لب فروبندید.

[۲۴۷]۲- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزتمند فرماید: «و همانا پایان کار به

ص: ۲۰۵

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله عزّ وجلّ يقول: وَ أَنْ إِلِيَّ رُبُّكَ الْمُنْتَهَى فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامَ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا.

[۲۴۸]۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا محمد إن الناس لا يزال بهم المنطق حتى يتكلموا في الله فإذا سمعتم ذلك فقولوا: لا إله إلا الله الواحد الذي ليس كمثلته شيء.

[۲۴۹]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حرمان، عن أبي عبيد
الحداء قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: يا زياد! إيّاك و الخصومات فإنّها تورث الشكّ و تهبط العمل و تردى صاحبها و عسى أن يتكلم بالشئ فلا يغفر له إنّه كان فيما مضى قوم تركوا علم ما و كلوا به و طلبوا علم ما كفوه حتى انتهى كلامهم إلى الله فتحيروا حتى إن كان الرجل ليدعى من بين يديه فيجيب من خلفه و يدعى من خلفه فيجيب من بين يديه. و في رواية أخرى: حتى تاهوا في الأرض.

[۲۵۰]۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن الحسين بن الميثاق، عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من نظر في الله كيف هو هلك.

[۲۵۱] ۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زرارة بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن ملكا عظيم الشأن كان في مجلس له فتناول الرب تبارك و تعالی ففقد فما يدري أين هو.

[۲۵۲] ۷- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن

ص: ۲۰۶

سوی پروردگار توست (سورة نجم، آیه ۴۲)؛ «؛ وقتی سخن به خدا رسید، باز ایستید.

[۲۴۸] ۳- امام صادق علیه السلام به محمد مسلم فرمود: ای محمد! مردم همواره از هر دری سخن گویند تا آنجا که درباره (ذات) خدا هم به سخن پردازند؛ پس وقتی آن را شنیدید، بگویید: شایسته پرستش جز خدای یکتای بی مانند نیست.

[۲۴۹] ۴- امام باقر علیه السلام به زیاد فرمود: ای زیاد! مبادا به گفتگوهای خصم آمیزپردازی که زمینه شک را فراهم آورد و عمل را تباه سازد و صاحبش را هلاک کند و ممکن است (در آن میان) کسی سخنی بر زبان راند که آمرزیده نشود. همانا در زمان گذشته، مردمی دانشی که واگذارشان شده بود، وارهانند و در جست و جوی دانشی که از آن نهی شده بودند، برآمدند تا آنجا که سخنان به خدا رسید پس سردرگم شدند و (کارشان در این سرگشتگی) به جایی رسید که وقتی مردی را از پیش رو صدا می زدند، او به پشت سرش پاسخ می داد و از پشت سرش صدا می کردند به پیش رو پاسخ می گفت!

در روایت دیگری آمده است؛ تا آنجا که در زمین به سرگشتگی گرفتار شدند

[۲۵۰] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که درباره خدا اندیشه کند که او چگونه است، هلاک گردد.

[۲۵۱] ۶- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا پادشاه قدرتمندی در محفل خود نسبت به پروردگار سخن ناروا گفت. پس از آن گم گشت و دانسته نشد کجا رفت.

[۲۵۲] ۷- امام باقر علیه السلام فرمود: از اندیشیدن درباره خدا بپرهیزید؛ ولی اگر

ص: ۲۰۷

عبد الحمید، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إياكم و التّفكّر فی الله و لكن إذا أردتم أن تنظروا إلى عظمته فانظروا إلى عظیم خلقه.

[۲۵۳] ۸- محمد بن أبي عبد الله رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا ابن آدم! لو أكل قلبك طائر لم يشبعه، و بصرك لو وضع عليه خرق إبره لغطاه تريد أن تعرف بهما ملكوت السماوات و الأرض؟ إن كنت صادقاً فهذه الشمس خلق من خلق الله فإن قدرت أن تملأ عينيك منها فهو كما تقول.

[۲۵۴] ۹- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن علي، عن يعقوب بن يعقوب، عن بعض أصحابنا، عن عبد الأعلى مولى آل سام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن يهودياً يقال له: سبخت جاء إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال: يا رسول الله!

جئت أسألك عن ربك، فإن أنت أحببتي عمياً أسألك عنه و إلا رجعت قال: سل عما شئت، قال أين ربك قال هو في كل مكان و ليس في شيء من المكان المحدود، قال: و كيف هو؟ قال: و كيف أصف ربك بالكيف و الكيف مخلوق و الله لا يوصف بخلقه، قال فمن أين يعلم أنك نبي الله؟ قال: فما بقي حوله حجر و لا غير ذلك إلا تكلم بلسان عربي مبين: يا سبخت إن رسول الله فقال سبخت: ما رأيت كالسيوم أمراً أبين من هذا ثم قال: أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله.

[۲۵۵] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن عبد الرحمن بن عتيق القصير قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من الصفه فرجع يده إلى السماء ثم قال: تعالی الجبار، تعالی الجبار، من تعاطى ما ثم هلك.

ص: ۲۰۸

خواستید در عظمتش بیندیشید، به عظمت آفریدگان او نظر کنید.

[۲۵۳] ۸- امام ششم فرمود: ای پسر آدم! اگر دل تو را پرنده ای بخورد، سیرش نکند و اگر بر چشمت، سوراخ سوزنی نهند آن را بپوشان، (با این حال) تو می خواهی با این دو (عضو کوچک) سلطنت آسمان ها و زمین را بشناسی؟ اگر راست می گویی، آن خورشید آفریده ای از آفریدگان خداست؛ اگر توانستی چشمت را به آن بدوزی، چنان است که تو می گویی.

[۲۵۴] ۹- و فرمود: یک یهودی که نامش «سبخت» یا «سبخت» بود خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، آمده ام درباره پروردگارت از تو بپرسم. اگر پاسخ پرسش مرا دادی، می پذیرم و گرنه برمی گردم. فرمود: هرچه خواهی بپرس. گفت: پروردگارت در کجاست؟ فرمود: آن در همه جا است و در جای محدودی نیست. گفت: او چگونه است؟ فرمود: چگونه پروردگارم را با چگونگی توصیف کنم در حالی که چگونگی، آفریده شده است و خداوند با آفریده اش به وصف نیاید. گفت: از کجا بدانیم تو پیغمبر خدایی؟ وقتی این را گفت هر سنگ و چیز دیگری که در اطرافش بود با لغت عربی گویا گفتند ای سبخت! او فرستاده خداست. سبخت گفت: تا امروز مطلبی روشن تر از این ندیده ام؛ سپس گفت: گواهی دهم که سزاوار عبادتی جز خدا نیست و تو فرستاده خدایی.

[۲۵۵] ۱۰- عبد الرحمن بن عتيق گوید: درباره صفت خدا از امام باقر عليه السلام پرسیدم. حضرت دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدای مقتدر، والا است. خدای مقتدر، والا است. هر که به آنچه در آنجاست دست درازی کند، هلاک

باب فی إبطال الرؤیه [۲۵۶]۱- محمد بن أبی عبد الله، عن علی بن أبی القاسم، عن یعقوب بن إسحاق قال:

کتبت إلى أبی محمد علیه السلام أسأله كيف یعبد العبد ربّه و هو لا یراه؟ فوقع علیه السلام:

یا أبا یوسف! جلّ سیدی و مولای و المنعم علیّ و علی آبائی أن یرى، قال: و سألته: هل رأى رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم ربّه؟ فوقع علیه السلام: إنّ الله تبارک و تعالی أرى رسوله بقلبه من نور عظمته ما أحبّ.

[۲۵۷]۲- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى قال:

سألنى أبو قرّه المحدث أن أدخله على أبی الحسن الرضا علیه السلام فاستأذنته فى ذلك فأذن لى فدخل علیه فسأله عن الحلال و الحرام و الأحكام حتّى بلغ سؤاله إلى التوحيد فقال أبو قرّه: إنا روينا أنّ الله قسم الرؤیه و الكلام بين نبين فقسم الكلام لموسى و لمحمد الرؤیه، فقال أبو الحسن علیه السلام فمن المبالغ عن الله إلى الثقلين من الجنّ و الإنس؟ «لا- تُدرِكُهُ الأَبْصَارُ. وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا. وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» أليس محمد قال: بلى؟ قال: كيف یجىء رجل إلى الخلق جميعا فيخبرهم أنّه جاء من عند الله و أنّه يدعوهم إلى الله بأمر الله فيقول:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ

وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» ثم يقول: أنا رأيت به عيني و أحطت به علما و هو على صورته البشرى! أما تستحون؟ ما قدرت الزنادقه أن ترميه بهذا أن يكون يأتي من عند الله بشيء ثم يأتي بخلافه من وجه آخر قال أبو قرّه: فإنه يقول: «وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَهُ أُخْرَى» فقال أبو الحسن علیه السلام: إنّ بعد هذه الآيه ما يدلّ على ما رأى حيث قال: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ

بابی درباره ابطال دیدن خدا

[۲۵۶]۱- یعقوب بن اسحاق گوید: پرسشی به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که چگونه بنده پروردگارش را پرستد در صورتی که او را نمی تواند ببیند؟ آن حضرت نوشت: ای ابو یوسف! سرور و مولا- و ولی نعمت من و پدرانم، والاتر از آن است که دیدگان او را ببیند. گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا پیغمبر صلّى الله علیه و آله و سلّم پروردگارش را دیده است؟ در پاسخ نوشت: همانا خداوند خجسته و فرازمند از نور عظمت خود آنچه دوست داشت بر دل پیامبرش ارایه فرمود.

[۲۵۷]۲- صفوان بن يحيى گوید: ابو قرّه محدث از من خواست که او را به محضر امام رضا علیه السلام ببرم. از آن حضرت اجازه ملاقات خواستم. به من اجازه داد. ابو قرّه به محضرش شرفیاب شد و از حلال و حرام و احکام دین پرسش کرد تا آنکه پرسش به توحید کشانده شد و عرض کرد: برای ما روایت کرده اند که خداوند، (توفیق) دیدار و هم سخنی خویش را میان

قسمت هم سخنی را نصیب موسی و دیدار را نصیب محمد کرد. حضرت فرمود:

پس آنکه از طرف خدا به جنّ و انس رسانید که «دیده ها او را درک نکنند» (انعام، آیه ۱۰۳)، «دانش آفریدگان او را فرانگیرد» (نجم، آیه ۱۱)، و «و چیزی مانند او نیست» (نجم، آیه ۱۸)، چه کسی بود؟ مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبود؟ گفت: آری. فرمود: چگونه ممکن است مردی به سوی تمام آفریدگان آید و به آنها بگوید که از طرف خدا آمده است و آنها را به فرمان خدا، به سوی خدا خواند و بگوید: «دیده ها او را درک نکنند»، «و دانش آفریدگان او را فرانگیرد» و «و چیزی مانند او نیست»؛ سپس (همین مرد) بگوید: من با چشم خدا را دیدم و بر او احاطه علمی یافتم و او به شکل انسان است؟ [از این سخنان بی اساس] خجالت نمی کشید؟ زندیق ها نتوانستند چنین نسبتی به او بدهند که او چیزی از طرف خدا آورد و سپس از راه دیگر، خلاف آن را گوید [و حرف خود را نقض نماید]. ابو قرّه گفت: خداوند خود فرماید: «قطعا بار دیگری هم او را دیده است» (نجم، آیه ۱۳). حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود: همانا بعد از این آیه، آیه ای دلالت دارد بر آنچه پیامبر، دیده است؛ آنجا که فرماید: «دل آنچه را دیده، دروغ نشمرد»؛ (نجم، آیه ۱۱)؛

ص: ۲۱۱

مَا رَأَى يَقُولُ: مَا كَذَبَ فُؤَادُ مُحَمَّدٍ مَا رَأَتْ عَيْنَاهُ، ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَى فَقَالَ: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» فَأَيَاتِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» فَإِذَا رَأَتْهُ الْأَبْصَارُ فَقَدْ أَحَاطَتْ بِهِ الْعِلْمُ وَ وَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ، فَقَالَ أَبُو قَرَّةَ:

فتكذب بالروايات؟ فقال أبو الحسن عليه السلام: إذا كانت الروايات مخالفه للقرآن كذبتها و ما أجمع المسلمون عليه أنه لا يحاط به علما و لا تُدرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

[۲۵۸]۳- أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن سيف، عن محمد بن عبيد قال:

كتبت إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام أسأله عن الرؤيه و ما ترويه العامه و الخاصه و سألته أن يشرح لي ذلك، فكتب بخطه: اتفق الجميع لا تمنع بينهم أن المعرفة من جهة الرؤيه ضروره فإذا جاز أن يرى الله بالعين وقعت المعرفة ضروره ثم لم تخل تلك المعرفة من أن تكون إيماناً أو ليست بإيمان فإن كانت تلك المعرفة من جهة الرؤيه إيماناً فالمعرفة التي في دار الدنيا من جهة الاكتساب ليست بإيمان لأنها ضده، فلا يكون في الدنيا مؤمن لأنهم لم يروا الله عز ذكره و إن لم تكن تلك المعرفة التي من جهة الرؤيه إيماناً لم تخل هذه المعرفة التي من جهة الاكتساب أن تزول و لا تزول في المعاد فهذا دليل على أن الله عز و جل لا يرى بالعين إذ العين تؤدي إلى ما وصفناه.

[۲۵۹]۴- و عنه، عن أحمد بن إسحاق قال:

كتبت إلى أبي الحسن الثالث أسأله عن الرؤيه و ما اختلف فيه الناس فكتب: لا تجوز الرؤيه ما لم يكن بين الرائي و المرئي هواء [لم] ينفذه البصر

فإذا انقطع الهواء عن الرائي و المرئي لم تصح الرؤيه و كان في ذلك

ص: ۲۱۲

یعنی دل محمد آنچه را دیده، دروغ ندانست، سپس خدا آنچه را محمد دیده خبر دهد و فرماید: «پیغمبر از آیات بسیار بزرگ پروردگارش دید» (نجم، آیه ۱۸) و آیه های خداوند، جز خداست و باز خدا فرماید: «دانش آفریدگان او را فرانگیرد» در حالی که اگر دیدگان او را ببینند، دانششان او را فراگرفته و شناختن حاصل شده است.

ابو قزّه گفت: پس روایات را تکذیب می کنید؟ فرمود: هرگاه روایات مخالف قرآن باشند، دروغشان می شمارم و آنچه مسلمانان بر آن اتفاق دارند، این است که بر او احاطه علمی نیابند و دیدگان او را در نیابند و چیزی مانند او نباشد.

[۲۵۸]۳- محمد عبید گوید: به حضرت رضا علیه السلام نامه نوشتم درباره دیدن خدا و آنچه عامه و خاصه روایت کرده اند، پرسیدم و خواستم که آن را برایم شرح دهد. حضرت (در پاسخ) با خط خود نوشت: همه اتفاق دارند و میان آنها اختلافی نیست که شناختن از راه دیدن ضروری است؛ پس اگر درست باشد که خدا (با چشم) دیده شود، به طور قطع شناختن او تحقق یابد. آن گاه این شناختن، از دو حال خارج نیست یا ایمان است یا ایمان نیست. اگر این شناسایی از راه دیدن، ایمان به شمار آید، پس شناسایی در دنیا از راه کسب دلیل است، ایمان به شمار نیاید؛ زیرا این شناخت، ضد آن است؛ پس باید در دنیا مؤمنی نباشد، چرا که ایشان خدا را که یاد او دوست داشتنی است ندیده اند و اگر شناخت از راه دیدن، ایمان به شمار نیاید؛ شناسایی از راه کسب دلیل، بیرون از آن نیست که یا در آخرت نابود شود یا نابود نشود، پس این دلیل است بر اینکه خداوند شکوهمند با چشم دیده نشود؛ چون دیدن با چشم به آنچه بیان کردیم می انجامد.

[۲۵۹]۴- احمد اسحاق گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از دیدن خدا و اختلاف مردم در آن پرسیدم. حضرت نوشت: تا وقتی که بین بیننده و دیده شده هوایی نباشد که در آن نفوذ کند، دیدن صورت نپذیرد.

اگر چنین هوایی از میان بیننده و دیده (هدف) از بین رود، دیدن درست نشود و در صورت درستی هم، مانند شدن بیننده با هدف روی می دهد؛

ص: ۲۱۳

الاشتباه، لأن الرائي متى ساوى المرئي فى السبب الموجب بينهما فى الرؤيه وجب الاشتباه و كان ذلك التشبيه لأن الأسباب لا بد من اتصالها بالمسببات.

[۲۶۰]۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن علي بن معبد، عن عبد الله بن سنان، عن أبيه قال:

حضرت ابا جعفر عليه السلام فدخل عليه رجل من الخوارج فقال له يا ابا جعفر! أى شىء تعبد؟ قال: الله تعالى، قال: رأيتاه؟ قال: بل لم تره العيون بمشاهده الأبصار و لكن رأته القلوب بحقائق الإيمان، لا يعرف بالقياس و لا يدرك بالحواس و لا يشبه بالناس؛ موصوف بالآيات، معروف بالعلامات، لا يجوز فى حكمه، ذلك الله، لا إله إلا هو، قال: فخرج الرجل و هو يقول: الله

[۲۶۱]۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الموصلي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

جاء خبر إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه فقال: يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربيك حين عبدته؟ قال: فقال: ويلك ما كنت أعبد ربًا لم أره، قال: وكيف رأيت؟ قال: ويلك لا تدركه العيون في مشاهدته الأبصار و لكن رأته القلوب بحقائق الإيمان!

[۲۶۲]۷-أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ذاكرت أبا عبد الله عليه السلام فيما يروون من الرؤيه، فقال: الشمس جزء من سبعين جزءا من نور الكرسي و الكرسي جزء من سبعين جزءا من نور العرش

و العرش جزء من سبعين جزءا من نور الحجاب و الحجاب جزء من سبعين

ص: ۲۱۴

زيرا وقتی بيننده برابر هدف قرار گرفت از نظر شرط دیدن میان آنها تشبیه صورت گیرد و این همان تشبیه ممتنع است؛ چرا که اتصال بین اسباب و مسبب ها حتمی است.

[۲۶۰]۵-عبد الله سنان گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی از خوارج خدمت حضرت رسید و عرض کرد: ای ابو جعفر، چه چیز را می پرستی؟ فرمود: خداوند فرازند را می پرستم. گفت: او را دیده ای؟ فرمود: دیدگان او را با بینایی چشم نبینند ولی دل ها او را با حقیقت ایمان دیده اند. با سنجش شناخته نگردد و با حواس درک نشود و با مردم مانند نیست. با آیه هایش توصیف شده و با نشانه ها شناخته شده است. در داوریش ستم روا ندارد. او خدا است و شایسته پرستشی جز او نیست. مرد بیرون رفت در حالی که می گفت: خدا بهتر می داند رسالت خویش را کجا قرار دهد.

[۲۶۱]۶-امام صادق علیه السلام فرمود: دانشمندی یهودی خدمت امیر مؤمنان -درود خدا بر او باد- رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، هنگام پرستش، پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! من آنچنان نمی باشم که پروردگاری را که ندیده ام پرستش نمایم. پرسنده گفت: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! دیدگان او را با مشاهده نمی بینند ولی دل ها به حقایق ایمان او را می بینند.

[۲۶۲]۷-عاصم حمید گوید: با حضرت صادق علیه السلام پیرامون آنچه راجع به دیدن خدا روایت کنند مذاکره می کردم. حضرت فرمود: خورشید، یک هفتادم نور کرسی و کرسی، یک هفتادم نور عرش و عرش، یک هفتادم نور حجاب و حجاب،

ص: ۲۱۵

جزءاً من نور السّتر فإن كانوا صادقين فليملئوا أعينهم من الشّمس ليس دونها سحاب.

[۲۶۳] ۸- محمّد بن يحيى و غيره، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبي نصر، عن أبي الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلم: لما أسرى بي إلى السّماء بلغ بي جبرئيل مكاناً لم يطأه قطّ جبرئيل فكشف له فأراه الله من نور عظمته ما أحبّ.

في قوله تعالى: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ.

[۲۶۴] ۹- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبي نجران، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ قال:

إحاطه الوهم، ألا ترى إلى قوله قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ لَيْسَ يَعْنِي بَصَرَ الْعْيُونِ «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ» لَيْسَ يَعْنِي مِنَ الْبَصْرِ بَعِينَهُ «وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» لَيْسَ يَعْنِي عَمِيَ الْعْيُونِ إِنَّمَا عَنَى إِحَاطَةَ الْوَهْمِ كَمَا يُقَالُ: فَلَانَ بِصَيْرٍ بِالشَّعْرِ وَ فَلَانَ بِصَيْرٍ بِالْفَقْهِ وَ فَلَانَ بِصَيْرٍ بِالْدَّرَاهِمِ وَ فَلَانَ بِصَيْرٍ بِالثِّيَابِ، اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَرَى بِالْعَيْنِ.

[۲۶۵] ۱۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن أبي هاشم الجعفرى، عن أبي الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

سألته عن الله هل يوصف؟ فقال: أ ما تقرأ القرآن؟ قلت: بلى. قال: أ ما تقرأ قوله تعالى: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ؟ قلت: بلى، قال:

فتعرفون الأبصار؟ قلت: بلى، قال: ما هي؟ قلت: أبصار العيون، فقال: إن أوهام القلوب أكبر من أبصار العيون فهو لا تدركه الأوهام و هو يدرك الأوهام.

[۲۶۶] ۱۱- محمّد بن أبي عبد الله، عمّن ذكره، عن محمّد بن عيسى، عن

ص: ۲۱۶

يك هفتادم نور ستر است. اگر آنها راستگویند، چشم خود را به همین خورشید هنگامی که در برابر نباشد بدوزند!

[۲۶۳] ۸- حضرت رضا عليه السّلام فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه وآله و سلم می فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا به جایی رسانید که خودش هیچ گاه به آنجا گام نهاده بود. سپس از پیش دیده پیامبر پرده برداشته شد و خداوند از نور عظمت خویش به آن حضرت آنچه دوست داشت، ارائه فرمود. (همان طور که) در این آیه فرمود: «دیدگان او را در نیابند؛ ولی او دیدگان را دریابد» (انعام، آیه ۱۰۳).

[۲۶۴] ۹- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق عليه السّلام درباره آیه «دیدگان او را در نیابند» فرمود: مقصود احاطه وهم و عقل است مگر نمی بینی که خدا می فرماید:

«از پروردگارتان بصیرت ها سوی شما آمد» (انعام، آیه ۱۰۴) که مقصود بینایی با چشم نیست (و نیز) فرماید: «هر که بینا شد به سود خودش باشد» (انعام، آیه ۱۰۴) که مقصود بینایی با چشم نیست. (سپس فرماید:) «هر که کور گشت به زیان خودش باشد» (انعام، آیه ۱۰۴) به معنای کوری چشم نیست، بلکه مقصود احاطهٔ وهم و عقل است؛ چنان که می گویند: فلانی به شعر، فلانی به فقه، فلانی به سکه پول و فلانی به لباس بینا است و خداوند برتر از آن است که با چشم دیده شود.

[۲۶۵] ۱۰- ابو هاشم جعفری گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: می توان خدا را توصیف کرد؟ فرمود: مگر قرآن نمی خوانی؟ گفتم: البته می خوانم. فرمود:

مگر سخن خدای فرازمند را نخوانده ای (که فرمود:) «دیدگان او را در نیابند ولی او دیدگان را دریابد»؟ گفتم: البته خوانده ام. فرمود: می دانید ابصار چیست؟ گفتم:

آری. فرمود: چیست؟ گفتم: دیدن با چشم ها. فرمود: وهم ها که در دلها پدید می آید از بینایی چشم ها بیشتر است. خیالها او را در نیابند و او خیالها را دریابد.

[۲۶۶] ۱۱- ابو هاشم گوید: از حضرت جواد علیه السلام دربارهٔ آیهٔ «دیدگان او را در نیابند

ص: ۲۱۷

داود بن القاسم ابی هاشم الجعفری قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ؟ فقال: يا أبا هاشم! أوهام القلوب أدق من أبصار العيون، أنت قد تدرك بوهمك التّيند و الهند و البلدان التي لم تدخلها و لا تدركها ببصرك و أوهام القلوب لا تدرك فكيف أبصار العيون؟!

[۲۶۷] ۱۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن بعض أصحابه، عن هشام بن الحكم قال:

الأشياء [كلها] لا تدرك إلا بأمرين: بالحواس و القلب؛ و الحواس إدراكها على ثلاثة معان: إدراكا بالمداخله و إدراكا بالمماسه و إدراكا بلا- مداخله و لا مماسه، فأما الإدراك العذی بالمداخله فالأصوات و المشام و الطعوم و أما الإدراك بالمماسه فمعرفة الأشكال من التّربيع و التّثليث و معرفة اللّين و الخشن و الحرّ و البرد و أمّا الإدراك بلا مماسه و لا مداخله فالبصر فإنه يدرك الأشياء بلا مماسه و لا مداخله في حيز غيره و لا في حيزه و إدراك البصر له سبيل و سبب فسبيله الهواء و سببه الضياء فإذا كان السبيل متصلا بينه و بين المرئى و السبب قائم أدرك ما يلاقى من الألوان و الأشخاص فإذا حمل البصر على ما لا سبيل له فيه رجع راجعا فحكى ما وراءه كالتّاظر في المرآه لا- ينفذ بصره في المرآه فإذا لم يكن له سبيل رجع راجعا، يحكى ما وراءه و كذلك التّاظر في الماء الصّافي يرجع راجعا فيحكى ما وراءه إذ لا سبيل له في إنفاذ بصره، فأما القلب فإنّما سلطانه على الهواء فهو يدرك جميع ما في الهواء و يتوهمه، فإذا حمل القلب على ما ليس في الهواء، موجودا رجع راجعا فحكى ما في الهواء فلا ينبغي للعاقل أن يحمل قلبه على ما ليس موجودا في الهواء

و او دیدگان را دریابد» پرسیدم. فرمود: ای ابو هاشم! فکر و خیالی که در دلها پدید آید از بینایی چشم‌ها دقیق‌تر است؛ زیرا تو گاهی با خیال دلت، سند و هند و شهرهایی را که به آنها نرفته‌ای، درمی‌یابی ولی با چشمت در نمی‌یابی. فکر و خیالها که در دلها پدید آید خدا را نیابند چه رسد به بینایی چشم‌ها.

[۲۶۷] ۱۲- هشام حکم گوید: تمام چیزها با دو چیز دریافت شوند: حواس پنجگانه و دل. ادراک حواس بر سه قسم است: ۱- ادراک با ورود؛ ۲- ادراک با تماس؛ ۳- ادراک بدون ورود و تماس. ادراک با ورود در صداها و بوییدنی‌ها و چشیدنی‌ها است و ادراک با تماس (لمس) در شناختن شکل‌ها، مانند مربع و مثلث و نیز در شناختن نرمی و زبری و گرمی و سردی است و ادراک بدون تماس و ورود با چشم است که چیزها را بدون تماس و ورود در جانب خود و نه در جانب آنها درمی‌یابد. ادراک با چشم، راه و وسیله ویژه‌ای دارد. راهش هوا و وسیله اش روشنی است که اگر راه بین چشم و هدف متصل شد و وسیله برجا بود، چشم آنچه را در دیدش باشد، مانند رنگ‌ها و پیکرها درک می‌کند.

اگر چشم را به چیزی وادارند که راهی برایش نیست، بازگشت کند و پشت سر بیننده را نشان دهد؛ مانند کسی که در آینه نگرَد، چشمش در آینه نفوذ نکند و چون راه نفوذ ندارد، بازگشت کند و پشت سرش را نشان دهد. هم‌چنین کسی که در آب صاف بنگرد، بینایش برگرَد و پشت سرش را نشان دهد؛ زیرا راهی برای نفوذ چشمش نیست و اما دل، تسلطش به هوا (و فضای) جهان است و او آنچه را در فضا است، درک کند و به خاطر گذراند. اگر دل را به آنچه در فضا نیست وادارند، برگشت کند و آنچه در فضا است، نشان دهد؛ بنابراین برای خردمند سزاوار نیست که دلش را بر آنچه در فضا نیست وادار کند

من أمر التَّوْحِيدِ جَلَّ اللَّهُ وَ عَزَّ فَإنَّهُ إِنْ فَعَلَ ذَلِكُمْ لَمْ يَتَوَهَّمْ إِلَّا مَا فِي الْهَوَاءِ مَوْجُودٌ كَمَا قُلْنَا فِي أَمْرِ الْبَصْرِ تَعَالَى اللَّهُ أَنْ يَشْبَهَهُ خَلْقُهُ.

باب التَّهْيِ عَنِ الصِّفَةِ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ تَعَالَى [۲۶۸] ۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنِ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ عَتِيكَ الْقَصِيرِ قَالَ:

كُتِبَتْ عَلَيَّ يَدِي عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيُنٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ قَوْمًا بِالْعِرَاقِ يَصِفُونَ اللَّهَ بِالصُّورَةِ وَ بِالتَّخْطِيطِ فَإِنْ رَأَيْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّيِّحِ مِنَ التَّوْحِيدِ؟ فَكُتِبَ إِلَيَّ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِكَ فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، تَعَالَى عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمَشْبُهُونَ اللَّهُ بِخَلْقِهِ الْمَفْتَرُونَ عَلَيَّ اللَّهُ، فَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّيِّحِ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَانْفِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى الْبَطْلَانَ وَ التَّشْبِيهِ فَلَا نَفْيَ وَ لَا تَشْبِيهِ، هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَ لَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ فَتَضَلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ.

[۲۶۹] ۲- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ أَبِي حَمزَةَ قَالَ:

قال لى على بن الحسين عليهما السلام: يا أبا حمزه! إن الله لا يوصف بمحدوديه، عظم ربنا عن الصفه فكيف يوصف بمحدوديه من لا يحد ولا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير.

[۲۷۰]۳- محمد بن أبى عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسن، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن سعيد، عن إبراهيم بن محمد الخزاز

ص: ۲۲۰

و آن عبارت است از شناختن خدای شکوهمند و عزتمند زیرا کسی که چنین کند، جز آنچه در فضاست درک نکند؛ همان طور که درباره چشم گفتیم. خداوند بزرگ تر از آن است که مانند آفریدگانش باشد.

بابی درباره نهی از توصیف خدا به جز آنچه خود توصیف کرده است

[۲۶۸]۱- عبد الرحيم عتيق گوید: به امام صادق علیه السلام نامه نوشتم و به وسیله عبد الملک بن اعین فرستادم که: مردمی در عراق، خدا را با شکل و ترسیم وصف می کنند و خدا مرا قربانت کند، اگر صلاح می دانید، روش درست خداشناسی را برایم مرقوم فرمایید. حضرت به من چنین نوشت: خدایت رحمت کند، از خداشناسی و عقیده مردم هم عصرت پرسیدی. خدا برتر است، آن خدایی که چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست. برتر است از آنچه توصیف کنند؛ توصیف کنندگانی که او را به آفریدگانش تشبیه نمایند و بر او تهمت زنند.

خدایت رحمت کند، بدان که روش درست خداشناسی آن است که قرآن درباره صفات خدای بزرگ و والا به آن نازل شده است. بطلان و تشبیه را از خدای فرازمنند برکنار ساز. نه سلب (نفی خدا) و نه تشبیه [او به آفریدگانش] درست است. او خدای ثابت و موجود است. خداوند از آنچه توصیف کنندگان گویند، برتر است. از قرآن فراتر نروید که پس از توضیح حق، گمراه شوید.

[۲۶۹]۲- ابو حمزه گوید: امام چهارم علیه السلام به من فرمود: ای ابو حمزه! همانا خداوند به هیچ محدودیتی توصیف نشود. پروردگار ما بزرگ تر از آن است که به وصف آید. چگونه به محدودیت وصف شود آنکه حدی ندارد و دیدگان آن را درنیابند و او دیدگان را دریابد و او لطیف و آگاه است.

[۲۷۰]۳- ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین گویند: خدمت حضرت

ص: ۲۲۱

و محمد بن الحسين قالوا:

دخلنا على أبى الحسن الرضا عليه السلام فحكينا له أن محمدا صلى الله عليه وآله وسلم رأى ربّه في صورة الشاب الموفق في سنّ أبناء ثلاثين سنة و قلنا: إن هشام بن سالم و صاحب الطاق و الميثمي يقولون: إنه أجوف إلى السّره و البقيّه صمد فخر ساجدا

لله ثم قال؟ سبحانك ما عرفوك ولا وحيدوك، فمن أجل ذلك وصفوك، سبحانك لو عرفوك لوصفوك بما وصفت به نفسك، سبحانك كيف طاعتهم أنفسهم أن يشبهوك بغيرك، اللهم لا- أصفك إلا- بما وصفت به نفسك ولا أشبهك بخلقك، أنت أهل لكل خير، فلا تجعلني من القوم الظالمين! ثم التفت إلينا فقال:

ما توهمتم من شيء فتوهموا الله غيره ثم قال: نحن آل محمد النمط الأوسط الذي لا يدر كنا الغالي ولا يسبقنا التالي، يا محمد إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين نظر إلى عظمه ربّه كان في هيئة الشاب الموفق و سنّ أبناء ثلاثين سنه، يا محمد! عظم ربّي عزّ وجلّ أن يكون في صفه المخلوقين، قال: قلت: جعلت فداك من كانت رجلاه في خضرة؟ قال: ذاك محمد صلى الله عليه وآله وسلم كان إذا نظر إلى ربّه بقلبه جعله في نور مثل نور الحجب حتّى يستبين له ما في الحجب، إنّ نور الله منه أخضر و منه أحمر و منه أبيض و منه غير، ذلك يا محمد ما شهد له الكتاب و السنّه فنحن القائلون به.

[۲۷۱]۴-علی بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن بشیر البرقی قال:

حدّثني عباس بن عامر القصباني، قال: أخبرني هارون بن الجهم، عن أبي حمزه، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال: قال: لو اجتمع أهل السماء و الأرض أن يصفوا الله بعظمته لم يقدرُوا.

ص: ۲۲۲

رضا عليه السّلام شرفیاب شدیم و برای آن حضرت، روایتی نقل کردیم که: محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارش را به صورت جوان آراسته و خوش اندام سی ساله دیده است و (نیز) گفتیم: هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی می گوید: خداوند تا ناف، میان تهی و باقی بدن او توپیر است. حضرت برای عظمت خداوند به سجده افتاد و فرمود: تو پاک و منزّهی. تو را شناختند و یگانه ات ندانستند؛ از این رو تو را این چنین وصف نمودند. تو از هر عیب و نقص دوری. اگر تو را می شناختند آنسان که خود را وصف کرده ای وصف می کردند. تو پاک و منزّهی. چگونه به خود اجازه دادند که تو را به دیگری تشبیه کنند. بارخدا، من تو را جز به آنچه خود ستوده ای نستایم و به آفریده ات مانند نسازم. تو برای هر خیری سزاواری.

مرا از مردم ستمگر قرار نده؛ سپس به ما توجه کرد و فرمود: هرچه به خاطرتان خطور نماید خدا را جز آن دانید. بعد فرمود: ما آل محمد میانه رو هستیم (و از افراط و تفریط می پرهیزیم) آن که پیش تازد و غلو نماید به ما نرسد و آن که عقب افتد ما را در نیابد. ای محمد! هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عظمت پروردگارش نظر افکند، جوان آراسته و در سنّ سی سالگی بود. ای محمد! پروردگار بزرگ تر از آن است که در صفت آفریدگان باشد. عرض کردم: قربانت کردم، چه کسی دو پایش در سبزه زار بود؟ فرمود: او محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که وقتی با دل به پروردگارش متوجّه شد، خدا او را نوری مانند نور حجابها قرار داد تا آنجا که آنچه در حجابها بود، برایش ظاهر گشت. همانا نور خدا، سبز و سرخ و سفید و رنگ های دیگر است. ای محمد! ما به چیزی عقیده داریم که قرآن و حدیث (سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) به آن گواهی دهد.

[۲۷۱]۴-امام سجّاد علیه السّلام فرمود: اگر اهل آسمان و زمین گرد آیند که خدا را به عظمتش توصیف کنند، از عهده اش

[۲۷۳] ۵-سهل، عن إبراهيم بن محمد الهمذاني قال:

كُتِبَ إِلَى الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ مِنْ قَبْلُنَا مِنْ مَوَالِيكَ قَدْ ائْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: جَسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: صُورَةٌ، فَكُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ: سَبْحَانَ مَنْ لَا يَحَدُّ وَلَا يُوصَفُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، أَوْ قَالَ الْبَصِيرُ.

[۲۷۴] ۶-سهل، عن محمد بن عيسى، عن إبراهيم، عن محمد بن حكيم قال:

كُتِبَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى أَبِي: أَنَّ اللَّهَ أَعْلَى وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَبْلُغَ كُنْهَ صِفَتِهِ، فَصَفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَكَفُّوا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ.

[۲۷۵] ۷-سهل، عن السندی بن الربیع، عن ابن أبي عمير، عن حفص أخي مرزم، عن المفضل قال:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَةِ فَقَالَ: لَا تَجَاوِزُوا مَا فِي الْقُرْآنِ.

[۲۷۶] ۸-سهل، عن محمد بن علي الفاساني قال:

كُتِبَ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مِنْ قَبْلُنَا قَدْ ائْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ قَالَ: فَكُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَبْحَانَ مَنْ لَا يَحَدُّ وَلَا يُوصَفُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

[۲۷۷] ۹-سهل، عن بشر بن بشار النيسابوري قال:

كُتِبَ إِلَى الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ مِنْ قَبْلُنَا قَدْ ائْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ:

[هُوَ] جَسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: [هُوَ] صُورَةٌ؛ فَكُتِبَ إِلَيْهِ: سَبْحَانَ مَنْ لَا يَحَدُّ وَلَا يُوصَفُ وَلَا يَشْبَهُهُ شَيْءٌ وَلَا لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

[۲۷۸] ۱۰-سهل؛ قال كتبت إلى أبي محمد عليه السلام سنة خمس وخمسين ومائتين:

قد اختلف يا سيدي أصحابنا في التوحيد؛ منهم من يقول: هو جسم ومنهم من يقول: هو صورة فإن رأيت يا سيدي أن تعلمني من ذلك ما أقف عليه

[۲۷۲] ۵-سهل از قول ابراهيم همداني گوید: به امام نامه نوشتم که دوستان شما در این شهر در خصوص توحيد اختلاف

دارند و بعضی گویند:

او جسم است و برخی گویند: صورت است. حضرت (در پاسخ) به خط خود نوشت: پاک و منزّه است آنکه محدود نباشد و به وصف درنیاید. چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است (سهل گوید که همدانی گفت: دانا) یا گفت: بینا.

[۲۷۳] ۶- محمد حکیم گوید: ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام به پدرم نوشت:

همانا خداوند بالاتر و والاتر و بزرگ تر از آن است که به حقیقت صفتش بتوان رسید؛ پس او را آنسان که خودش خود را توصیف کرده بستایید و از جز آن بازایستید.

[۲۷۴] ۷- مفضل گوید: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام مطلبی از صفت خدا پرسیدم. فرمود: از آنچه در قرآن است، فراتر نروید.

[۲۷۵] ۸- سهل از قول محمد کاشانی گوید: به امام نوشتم که معاصران ما در باره توحید اختلاف دارند. حضرت نوشت: منزّه است آنکه محدود نباشد و به وصف درنیاید. چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست.

[۲۷۶] ۹- نیشابوری گوید: به امام علیه السّلام نوشتم که مردم زمان ما در توحید اختلاف دارند. بعضی گویند: او جسم است و برخی گویند: صورت است.

حضرت به من نوشت: پاک و منزّه است آنکه محدود نباشد و به وصف درنیاید.

چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند و او شنوای بیناست.

[۲۷۷] ۱۰- سهل گوید: در سال ۲۵۵ به حضرت عسکری علیه السّلام نوشتم: ای سرور من، اصحاب ما شیعیان در توحید اختلاف دارند. بعضی گویند: او جسم است و برخی گویند: صورت است. ای آقای من، اگر صلاح بدانید بر بنده خود لطف کنید

ص: ۲۲۵

و لا أجوزه فعلت متطوّلاً علی عبدك، فوقَ بخطّه علیه السّلام: سألت عن التّوحيد و هذا عنكم معزول، اللّهُ واحد أحد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً أحد، خالق و ليس بمخلوق، يخلق تبارك و تعالی ما يشاء من الأجسام و غير ذلك و ليس بجسم و يصوّر ما يشاء و ليس بصوره، جلّ ثناؤه و تقدّست أسماؤه أن يكون له شبه، هو لا غيره، ليس كمثله شيء و هو السّميع البصير.

[۲۷۸] ۱۱- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن الفضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ الله لا يوصف و كيف يوصف و قد قال في كتابه: \square مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدَرِهِ فَلَإِ يوصف بقدر إلا كان أعظم من ذلك.

[۲۷۹] ۱۲- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد أو عن غيره، عن محمد بن سليمان، عن علي بن إبراهيم، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: إن الله عظيم رفيع لا يقدر العباد على صفته ولا يبلغون كنه عظمته، لا تُدرِكُهُ الأبصارُ وَهُوَ يُدرِكُ الأبصارَ وَهُوَ اللطيف الخبير وَلا يوصف بكيف وَلا أين وَلا حيث وَ كيف أصفه بالكيف؟! وَهُوَ الَّذِي كَيْف الكيف حَتَّى صار كيفا فعرفت الكيف بما كيف لنا من الكيف، أم كيف أصفه بأين؟! وَهُوَ الَّذِي أَيْن الأين حَتَّى صار أينا فعرفت الأين بما أين لنا من الأين، أم كيف أصفه بـحيث؟! وَهُوَ الَّذِي حَيْث الحِث حَتَّى صار حيثًا فعرفت الحِث بما حَيْث لنا من الحِث، فالله تبارك وَتعالى داخل في كُلِّ مكان وَ خارج من كُلِّ شيء، لا تُدرِكُهُ الأبصارُ وَهُوَ يُدرِكُ الأبصارَ، لا إله إلا هو العلي العظيم وَهُوَ اللطيف الخبير.

ص: ۲۲۶

و به من پیاموزید آنچه را که بر آن بایستم و از آن فراتر نروم. حضرت به خط خود نوشت: از توحید پرسیدی در حالی که این امر از شما برکنار است (وظیفه شما نیست). خداوند یگانه و یکتاست. نزاده و زاده نشده و چیزی همتای او نیست. آفریدگار است و آفریده نیست. خدای فرخنده و فرازمند، آنچه از جسم و جز جسم خواهد، بیافریند در حالی که خود جسم نیست و آنچه خواهد صورتگری کند، در حالی که صورت نیست و سپاسش بزرگ و نام هایش مقدس تر از آن است که برای او ماندی جز خود او باشد. چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست.

[۲۷۸] ۱۱- فضیل یسار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند به وصف درنیاید و چگونه به وصف درآید در حالی که در کتابش فرمود: «خدا را چنان که شأن اوست نشناختند»؛ [سوره انعام (۶)، آیه ۹۱]؛ پس با هیچ مقیاسی توصیف نگردد جز آنکه بزرگ تر از آن است.

[۲۷۹] ۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بزرگ و بلندمرتبه است. بندگان توانایی توصیفش ندارند و به حقیقت عظمتش نرسند. بینایی ها او را درنیابند و او بینایی ها را دریابد و او دقیق و آگاه است. با چگونگی و مکان و جهت توصیف نشود. چگونه او را با چگونگی وصف کنم در حالی که او چگونگی را آفرید تا چگونگی شد و به وسیله چگونگی که برای ما قرار داد، چگونگی شناخته شد؛ یا چگونه او را با مکان توصیف کنم در حالی که او مکان را آفرید تا اینکه مکان، مکان گردید و به وسیله مکانی که برای ما قرار داد، معنای مکان را دریافتیم؛ یا چگونه با جهت توصیف کنم در حالی که او جهت را آفرید تا اینکه جهت محقق شد و ما با جهتی که برای ما قرار داد، جهت را فهمیدیم؛ پس خداوند فرخنده و فرازمند در همه جا داخل و از همه چیز بیرون است. بینایی ها او را در نیابند و او بینایی ها را دریابد. شایسته پرستشی جز خدای فرازمند و بزرگ نیست و او دقیق و آگاه است.

ص: ۲۲۷

باب التَّهْيِ عن الجسم و الصَّوْرَة [۲۸۰] ۱- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن علي بن أبي حمزه قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: سمعت هشام بن الحكم يروى عنكم أن الله جسم صمدى نورى، معرفته ضروره، يَمَن بها على من يشاء من خلقه، فقال عليه السلام:

سبحان من لا يعلم أحد كيف هو إلا هو، ليس كمثله شيء و هو السميع البصير، لا يحدّ و لا يحسّ و لا يجسّ و لا تدركه [الأبصار و لا] الحواسّ و لا يحيط به شيء و لا جسم و لا صوره و لا تخطيط و لا تحديد.

[۲۸۱]۲-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن حمزه بن محمّد قال:

كُتِبَ إلى أبى الحسن عليه السلام أسأله عن الجسم و الصّوره؛ فكتب: سبحان من ليس كمثله شيء لا جسم و لا صوره.

و رواه محمّد بن أبى عبد الله إلا أنه لم يسمّ الرّجل.

[۲۸۲]۳-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمّد بن زيد قال جئت إلى الرّضا عليه السلام أسأله عن التّوحيد فأملى عليّ:

الحمد لله فاطر الأشياء إنشاء و مبتدعها ابتدعا بقدرته و حكمته، لا من شيء فيبطل الاختراع و لا لعله فلا يصحّ الابتداع، خلق ما شاء كيف شاء متوحّدا بذلك لإظهار حكمته و حقيقه ربوبيته، لا تضبطه العقول و لا تبلغه الأوهام و لا تدركه الأبصار و لا يحيط به مقدار، عجزت دونه العباره و كلّت دونه الأبصار و ضلّ فيه تصاريف الصّفات، احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور، عرف بغير رؤيه و وصف بغير صوره و نعت بغير جسم، لا إله إلا الله الكبير المتعال.

ص: ۲۲۸

بابی درباره نهی از جسم و شکل بودن خدا

[۲۸۰]۱-علی بن ابی حمزه گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از هشام حکم شنیدم که از شما روایت می کرد که خداوند جسمی توپر، نورانی و شناختش ضروری است. به هر که از آفریدگانش بخواهد، منت گذارد. حضرت فرمود: پاک و منزّه باد آنکه کسی جز او نداند که او چگونه است. چیزی مانندش نیست و او شنوای بیناست. محدود نگردد، به حسّ درنیاید، لمس نشود، حواس درکش نکنند و چیزی او را فرانگیرد. نه جسم است و نه صورت و نه قابل ترسیم است و نه امکان تعریف.

[۲۸۱]۲-حمزه محمد گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السلام (نامه ای) نوشتم و درباره جسم و صورت پرسیدم. حضرت نوشت: منزّه است آنکه چیزی مانندش نیست. نه جسم است و نه صورت.

[۲۸۲]۳-محمّد زید گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدم و درباره توحید پرسیدم. حضرت برایم دیکته کرد: ستایش خدای را که همه چیز را بدون نقشه پدید آورد و با قدرت و حکمت خویش اختراعشان کرد. از روی چیزی آنها را نپرداخت تا اختراع اطلاق نشود و زمینه و علتی نداشت تا اطلاق ابتکار درست نباشد. آنچه را خواست چنانچه خواست به

تنهایی به جهت اظهار حکمت و حقیقت پروردگاری خویش آفرید. خردها او را ضبط نتوانند کرد و خیال‌ها و اندیشه‌ها به او نتوانند رسید. دیدگان او را درنیابند و اندازه او را فرا نگیرند. عبارت و سخن در وصف او درمانده و دیدگان در آستان او وامانده اند.

هرگونه ستایشی در مقام او نارساست. بی پرده نهان و بی پوشش، پوشیده است.

شناخته شده بدون دیدن و وصف شده بدون صورت و توصیف گشته بدون جسم داشتن. نیست خدایی جز او که بزرگ است و فرازمند.

ص: ۲۲۹

[۲۸۳]۴- محمد بن ابی عبد الله، عمّن ذكره، عن علي بن العباس، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن محمد بن حكيم قال:

وصفت لأبي إبراهيم عليه السلام قول هشام بن سالم الجواليقي و حكيته له: قول هشام بن الحكم أنه جسم فقال إن الله تعالى لا يشبهه شيء، أي فحش أو خنا أعظم من قول من يصف خالق الأشياء بجسم أو صوره أو بخلقه أو بتحديد و أعضاء، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

[۲۸۴]۵- علي بن محمد رفعه، عن محمد بن الفرج الرّحبي قال:

كُتبت إلى أبي الحسن عليه السلام أسأله عما قال هشام بن الحكم في الجسم و هشام بن سالم في الصورة فكتب: دع عنك حيره الحيران و استعد بالله من الشيطان، ليس القول ما قال الهشامان.

[۲۸۵]۶- محمد بن ابی عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسن، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن سعيد، عن عبد الله بن المغيرة، عن محمد بن زياد قال:

سمعت يونس بن ظبيان يقول: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: إن هشام بن الحكم يقول قولاً عظيماً إلا أنني أختصر لك منه أحرفاً فزعم أن الله جسم لأن الأشياء شيان: جسم و فعل الجسم، فلا يجوز أن يكون الصانع بمعنى الفعل و يجوز أن يكون بمعنى الفاعل؛ فقال أبو عبد الله عليه السلام: ويحه أما علم أن الجسم محدود متناه و الصورة محدوده متناهيه فإذا احتمل الحدّ احتمل الزيادة و النقصان و إذا احتمل الزيادة و النقصان كان مخلوقاً قال: قلت:

فما أقول؟ قال: لا جسم و لا صورة و هو مجسم الأجسام و مصور الصور، لم يتجزأ و لم يتناه و لم يتزايد و لم يتناقص؛ لو كان كما يقولون لم يكن بين

ص: ۲۳۰

[۲۸۳]۴- محمد حكيم گوید: برای موسی بن جعفر علیه السلام گفتار هشام بن سالم جوالیقی را تعریف و سخن هشام بن حکم

را حکایت کردم که: خدا جسم است.

حضرت فرمود: همانا چیزی به خدای فرازند نمی ماند. چه دشنام و ناسزایی بزرگ تر از گفته کسی است که آفریدگار همه چیز را به جسم یا صورت یا آفریدگان یا محدودیت یا اعضا توصیف کند. خداوند از این عیب ها که آنها می گویند برتر و برکنار است، برتری بزرگ.

[۲۸۴] ۵- محمد رنجی گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم و درباره قول هشام حکم که خدا جسم است و هشام سالم که او صورت است، پرسیدم، حضرت نوشت: سرگشتگی سرگشته را وارهان و از خود دور ساز و از شیطان به خدا پناه ببر. این سخنان، گفتار آن دو هشام نیست.

[۲۸۵] ۶- یونس ظبیان گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم:

همانا هشام بن حکم سخن بزرگی می گوید که من چند جمله از آن را خلاصه وار خدمتتان عرض می کنم او گمان کرده که خدا جسم است؛ زیرا همه چیزها دو قسمند: جسم و کار جسم. درست نیست که سازنده چیزها، کار باشد ولی جایز است که کننده کار باشد. حضرت فرمود: وای بر او! مگر نمی داند که جسم، محدود و پایان پذیر و صورت هم محدود و پایان پذیر است؛ پس وقتی جسم محدود شد، فزونی و کاهش پیدا می کند و وقتی فزونی و کاهش پیدا کرد، آفریده خواهد بود. عرض کردم: پس من در این خصوص چه بگویم؟ حضرت فرمود: بگو نه جسم است و نه صورت و اوست که جسم ها را جسم گردانیده و صورتها را صورتگری کرده است. جزء و نهایت ندارد و افزایش و کاهش نیابد.

ص: ۲۳۱

الخالق و المخلوق فرق و لا بین المنشئ و المنشأ لکن هو المنشئ فرق بین من جَسَمه و صَوَّره و أنشأه إذ كان لا يشبهه شيء و لا يشبهه هو شيئاً.

[۲۸۶] ۷- محمد بن ابی عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، عن الحسن بن عبد الرحمن الحماني قال:

قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام: إن هشام بن الحكم زعم أن الله جسم ليس كمثل شيء، عالم، سميع، بصير، قادر، متكلم، ناطق. و الكلام و القدره و العلم يجرى مجرى واحد، ليس شيء منها مخلوقاً فقال قاتله الله أما علم أن الجسم محدود و الكلام غير المتكلم معاذ الله و أبرأ إلى الله من هذا القول، لا جسم و لا صورة و لا تحديد و كل شيء سواه مخلوق، إنما تكون الأشياء بإرادته و مشيئته، من غير كلام و لا تردد في نفس و لا نطق بلسان.

[۲۸۷] ۸- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن محمد بن حكيم قال:

وصفت لأبي الحسن عليه السلام قول هشام الجواليقي و ما يقول في الشاب الموفق و وصفت له قول هشام بن الحكم فقال إن الله لا يشبه شيء.

باب صفات الذات [۲۸۸] ۱- علی بن ابراهیم، عن محمد بن خالد الطیالسی، عن صفوان بن یحیی، عن ابن مسکان، عن ابي بصیر قال:

سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لم يزل الله عز وجل ربنا و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدره ذاته و لا مقدور، فلما أحدث الأشياء و كان المعلوم، وقع العلم منه على المعلوم و السمع على

ص: ۲۳۲

اگر حقیقت چنان باشد که آنها گویند، میان آفریننده و آفریده و پدیدآورنده و پدیده فرقی نباشد؛ ولی او پدیدآورنده است. میان او و کسی که کالبدش داده و صورت گری کرده و پدیدش آورده، فرق است؛ زیرا چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند.

[۲۸۶] ۷- حسن حمانی گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: همانا هشام حکم پنداشته که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست و او دانا، شنوا، بینا، توانا، متکلم و ناطق است و کلام و توانایی و دانش او به یک روش جاری می شود و چیزی از آنها آفریده نیست. حضرت فرمود: خداوند او را بکشد؛ مگر نمی داند که جسم به اندازه درمی آید و کلام غیر از متکلم است. به خدا پناه می برم و از این سخن بیزاری می جویم. خدا جسم و صورت و اندازه پذیر نیست. و هر چیز جز او بی آنکه سخن گوید و بی آنکه در ذات او حرکتی آفریده شده است.

چیزها به محض اراده و خواستش صورت گیرد و سخنی بر زبان جاری گردد.

[۲۸۷] ۸- محمد حکیم گوید: گفتار هشام جوالیقی را در مورد خدا که به صورت جوان خوش اندام است و نیز گفتار هشام بن حکم را بیان کردم، حضرت فرمود: بی شک چیزی مانند خدا نیست.

بابی درباره صفات ذات

[۲۸۸] ۱- ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند عزتمند و والا که پروردگار ماست همیشه بوده و علم عین ذاتش بوده است آن گاه که معلومی وجود نیافته بود و شنوائی عین ذاتش بود زمانی که شنیده شده ای وجود پیدا نکرده بود و بینایی عین ذاتش بود وقتی که دیده شده ای در حیطة دیدن در نیامده بود و توانایی عین ذاتش بود آن گاه که هیچ مقدوری نبود که در تحت قدرت و توانایی درآید؛ پس زمانی که چیزها را پدید آورد و معلوم موجود شد، دانشش

ص: ۲۳۳

المسموع و البصر على المبصر و القدره على المقدور، قال: قلت: فلم يزل الله متحرّكاً؟ قال فقال: تعالى الله [عن ذلك] إنّ الحر که صفة محدثه بالفعل، قال:

قلت: فلم يزل الله متكلماً؟ قال: إنّ الكلام صفة محدثه ليست بأزليّه، كان الله عز وجل و لا متكلّم.

[۲۸۹]۲- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، عن محمد بن مسلم، عن ابی جعفر علیه السلام قال:

سمعتہ یقول: کان اللہ عزّ و جلّ و لا شیء غیره و لم یزل عالما بما یکون، فعلمه به قبل کونه کعلمه به بعد کونه.

[۲۹۰]۳- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی، عن الکاهلی قال:

کتبت إلى أبی الحسن علیه السلام فی دعاء: الحمد لله منتهی علمه، فکتب إليّ لا تقولنّ منتهی علمه فلیس لعلمه منتهی و لکن قل: منتهی رضاه.

[۲۹۱]۴- محمد بن یحیی، عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عیسی، عن أيوب بن نوح أنّه کتب إلى أبی الحسن علیه السلام:

یسأله عن الله عزّ و جلّ أکان یعلم الأشياء قبل أن یخلق الأشياء و کونها أو لم یعلم ذلك حتّی خلقها و أراد خلقها و تکوینها فعلم ما خلق عند ما خلق و ما کون عند ما کون؟ فوقع بخطّه: لم یزل الله عالما بالأشياء قبل أن یخلق الأشياء کعلمه بالأشياء بعد ما خلق الأشياء.

[۲۹۲]۵- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمد بن حمزه قال:

کتبت إلى الرّجل علیه السلام أسأله أنّ موالیکم اختلفوا فی العلم فقال بعضهم: لم یزل

ص: ۲۳۴

بر معلوم و شنیدنش بر شنیده شده و بینایش بر دیده شده و توانایش بر مقدور منطبق گشت. ابو بصیر گوید، عرض کردم: پس خداوند همیشه در حال حرکت است؟ فرمود: خداوند برتر از آن است. همانا حرکت، صفتی است که با فعل پدید آید. عرض کردم: پس خداوند همیشه در حال سخن گفتن است؟ فرمود:

همانا کلام، صفتی است که حادث می شود و ازلی و همیشگی نیست. خدای بزرگ و والا وجود داشت و هنوز متکلم نبود.

[۲۸۹]۲- امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزتمند و شکوهمند همیشه بود و چیزی جز او نبود و همیشه دانا بود به آنچه به عرصه وجود می آید؛ علم او به آن پیش از بودنش، مانند علم او به آن بود پس از بودنش.

[۲۹۰]۳- کاهلی گوید: درباره جمله «سپاس خدا راست تا نهایت علمش» که در دعایی است، به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم و پرسیدم. حضرت برایم نوشت: البته نگو «نهایت علمش»؛ زیرا برای علمش نهایی نیست، بلکه بگو: «نهایت خشنودی اش».

[۲۹۱]۴- ایوب نخعی گوید: نامه ای به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم و پرسیدم: آیا خدای بزرگ و والا- قبل از

آفرینش اشیاء به آنها عالم بود، یا آنکه در حال آفریدن به آنها علم پیدا کرد؟ حضرت با خط خویش مرقوم فرمود: علم خداوند به اشیاء ازلی است و علم خداوند به آنها قبل از آفرینش آنها مانند علم وی به آنها بعد از آفرینش است.

[۲۹۲]۵-محمد حمزه گوید: به امام علیه السلام نوشتم و پرسیدم که دوستان شما درباره

ص: ۲۳۵

اللّه عالما قبل فعل الأشياء و قال بعضهم: لا نقول: لم يزل الله عالما، لأنّ معنى يعلم يفعل فإن أثبتنا العلم فقد أثبتنا في الأزل معه شيئا فإن رأيت جعلني الله فداك أن تعلمني من ذلك ما أقف عليه و لا- أجوزه؟ فكتب عليه السلام بخطه: لم يزل الله عالما تبارك و تعالی ذكره.

[۲۹۳]۶-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن عبد الصمد بن بشیر، عن فضیل بن سکره قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: جعلت فداك إن رأيت أن تعلمني هل كان الله جلّ وجهه يعلم قبل أن يخلق الخلق أنه وحده؟ فقد اختلف مواليك فقال بعضهم: قد كان يعلم قبل أن يخلق شيئا من خلقه و قال بعضهم: إنّما معنى يعلم يفعل فهو اليوم يعلم أنه لا غيره قبل فعل الأشياء فقالوا: إن أثبتنا أنه لم يزل عالما بأنه لا غيره فقد أثبتنا معه غيره في أزليته؟ فإن رأيت يا سيدي أن تعلمني ما لا أعدوه إلى غيره؟ فكتب عليه السلام: ما زال الله عالما تبارك و تعالی ذكره.

باب آخر و هو من الباب الأوّل [۲۹۴]۱-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن حماد، عن حریر، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال في صفة القديم:

إنّه واحد صمد أحديّ المعنى ليس بمعانى كثيره مختلفه، قال: قلت: جعلت فداك يزعم قوم من أهل العراق أنه يسمع بغير الذي يبصر و يبصر بغير الذي يسمع، قال: فقال: كذبوا و ألدوا و شبّها تعالی الله عن ذلك، إنّه سمیع بصیر یسمع بما يبصر و يبصر بما یسمع، قال: قلت: يزعمون أنه بصیر علی ما یعقلونه، قال: فقال: تعالی الله إنّما یعقل ما كان بصفه المخلوق و ليس الله كذلك.

ص: ۲۳۶

علم خدا اختلاف دارند. بعضی گویند: خداوند پیش از آفریدن چیزها عالم است و برخی گویند: ما نمی گوئیم: خدا همیشه عالم است؛ زیرا «می داند» به معنای «انجام می دهد» است، پس اگر علم ازلی و همیشگی برای او ثابت کنیم، لازم می آید که چیزی را در ازل با او بوده ثابت کرده باشیم. خدایم قربانت کند؛ اگر صلاح می دانید، نسبت به این موضوع چیزی به من بیاموزید تا بر آن بایستم و فراتر از آن نروم.

حضرت با خطّ خویش نوشت: همواره در ازل خداوند عالم بوده است. یاد او فرخنده و فرازمند است.

[۲۹۳] ۶- فضیل سکره گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم، اگر مصلحت بدانید به من بفهمانید که آیا خدای جل و جبهه-پیش از این که آفریدگان را بیافریند، می دانست یکتاست؟ زیرا دوستان شما اختلاف دارند.

بعضی گویند: پیش از آن که آفریده ای بیافریند، می دانست و دسته ای گویند:

همانا «می داند» به معنای «می آفریند» است؛ پس خداوند امروز می داند که پیش از آفرینش چیزها تنها بوده است و اینان گویند که اگر ثابت کنیم که او در ازل عالم به وحدت خود بوده، لازم می آید که چیزی را در ازل با او ثابت کرده باشیم. ای مولای من، اگر صلاح بدانید به من چیزی را یاد دهید که از آن فراتر نروم.

حضرت نوشت: همواره در ازل خداوند عالم بوده است و یاد او فرخنده و فرازمند است.

بابی دیگر که از باب اول است

[۲۹۴] ۱- محمد مسلم گوید: امام باقر علیه السلام درباره صفت قدیم (بودن خدا) فرمود: همانا خداوند یگانه، بی نیاز و همه به او نیازمند و یکتا معناست و معانی زیاد و مختلفی ندارد. عرض کردم: قربانت کردم؛ مردمی از اهل عراق گمان می کنند که او می شنود نه به وسیله آنچه می بیند و می بیند نه به وسیله آنچه می شنود.

فرمود: دروغ گفتند و به الحاد گرایدند و خدا را شبیه آفریدگان پنداشتند [در حالی که] خداوند برتر از آن است. همانا خداوند شنوای بینا است؛ می شنود به وسیله آنچه می بیند و می بیند به وسیله آنچه می شنود. عرض کردم: عقیده دارند که خدا بیناست با همان معنایی که آنها از بینایی می فهمند. فرمود: خداوند برتر است. هرچیز که صفت آفریده دارد به عقل آید و خداوند چنین نیست.

ص: ۲۳۷

[۲۹۵] ۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن العباس بن عمرو، عن هشام بن الحكم قال في حديث الزنديق الذي سأل ابا عبد الله عليه السلام:

أنه قال له: أ تقول: إنه سميع بصير؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: هو سميع بصير، سميع بغير جارحه و بصير بغير آله بل يسمع بنفسه و يبصر بنفسه و ليس قولي: إنه سميع بنفسه أنه شيء و النفس شيء آخر و لكنني أردت عبارة عن نفسي إذ كنت مسئولا و إفهاما لك إذ كنت سائلا فأقول يسمع بكلمة لا أن كلاً له بعض لأن الكل لنا [له] بعض و لكن أردت إفهامك و التعبير عن نفسي و ليس مرجعي في ذلك كلاً إلا أنه السميع البصير العالم الخبير بلا اختلاف الذات و لا اختلاف معنى.

باب الإبراده أنها من صفات الفعل و سائر صفات الفعل [۲۹۶] ۱- محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري، عن الحسين بن سعيد الأهوازي، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت: لم يزل الله مریداً؟ قال: إن المرید لا يكون إلا لمراد معه؛ لم يزل [الله] عالماً قادراً ثم أراد.

[۲۹۷]۲- محمد بن ابی عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسن، عن بكر بن صالح، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن الجهم، عن بكر بن أعين قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: علم الله و مشيئته هما مختلفان أو متفقان؟ فقال: العلم ليس هو المشيئة ألا ترى أنك تقول: سأفعل كذا إن شاء الله و لا تقول: سأفعل

ص: ۲۳۸

[۲۹۵]۲- هشام حکم گوید: امام صادق علیه السلام به زندیقی که از آن حضرت پرسید: آیا می گوید خدا شنوا و بیناست؟ فرمود: او شنوا و بیناست. بدون عضو، شنوا و بدون ابزار، بیناست، بلکه با ذات خود می شنود و با ذات خود می بیند و اینکه گویم با ذات خود می شنود، معنایش این نیست که او چیزی است و ذات چیز دیگر؛ ولی چون تو از من سؤال کردی من برای تفهیم مطلب به تو خواستم آنچه که در ذهن من است به عبارت درآورم.

پس گویم که خدا با تمام ذاتش می شنود ولی نه به آن معنا که تمام ذاتش، بعض داشته باشد؛ همان طور که تمام ما دارای بعض هستیم، بلکه مقصودم فهمانیدن به تو و تعبیر از ضمیرم بود و بازگشت سختم در تمام ذاتش جز این نیست که او شنوا، بینا، دانا و آگاه است بی آنکه ذات و صفتش اختلاف و زیادتی پیدا کند.

بابی درباره اینکه اراده از صفات فعل است و دیگر صفات فعل

اشاره

[۲۹۶]۱- عاصم حمید گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند همیشه با اراده است؟ فرمود: اراده گر نباشد مگر با بودن اراده شده با او و خدا همیشه دانا و توانا است و سپس اراده کرده است.

[۲۹۷]۲- بکیر اعین گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: علم (دانستن) و مشیت (خواستن) خدا با هم فرق دارند یا یک چیزند؟ فرمود: علم، جز مشیت است؛ مگر نمی بینی که خودت می گویی: این کار را خواهم کرد اگر خدا خواهد

ص: ۲۳۹

كذا إن علم الله فقولك إن شاء الله، دليل على أنه لم يشأ فإذا شاء كان الذي شاء كما شاء و علم الله السابق للمشيئة.

[۲۹۸]۳- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى قال:

قلت لأبي الحسن عليه السلام: أخبرني عن الإرادة من الله و من الخلق قال: فقال:

الإرادة من الخلق: الضمير و ما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل و أما من الله تعالى فإرادته إحداثه لا غير ذلك لأنه لا يروى و لا يهّم و لا- يتفكر و هذه الصّفات منفيّة عنه و هي صفات الخلق؛ فإرادة الله الفعل لا غير ذلك يقول له: كن فيكون بلا لفظ و لا

نطق بلسان و لا همّه و لا تفکر و لا کیف لذلك؛ كما أنّه لا کیف له.

[۲۹۹]۴-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خلق الله المشيئة بنفسها ثم خلق الأشياء بالمشيئة.

[۳۰۰]۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن محمد بن عيسى، عن المشرقي حمزه بن المرتفع، عن بعض أصحابنا قال:

كنت في مجلس أبي جعفر عليه السلام إذ دخل عليه عمرو بن عبيد فقال له: جعلت فداك قول الله تبارك و تعالی: وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ مَا ذَلِكَ الْغَضَبُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ الْعِقَابُ يَا عَمْرُو إِنَّهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ زَالَ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ فَقَدْ وَصَفَهُ صِفَةً مَخْلُوقٍ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْتَفْزَهُ شَيْءٌ فَيُغَيِّرُهُ.

[۳۰۱]۶-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن العیاس بن عمرو، عن هشام بن الحكم فی حدیث الزّندیق الّذی سأل أبا عبد الله عليه السلام فكان من سؤاله أن قال له:

فله رضا و سخط؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: نعم و لكن ليس ذلك علی ما يوجد

ص: ۲۴۰

و نمی گویی: این کار را خواهم کرد اگر خدا بداند؛ پس این که گویی اگر خدا بخواهد، دلیل بر این است که خدا نخواسته و وقتی خواست آنچه را خواست همان طور که خواست، روی دهد و علم خداوند، پیش از مشیت اوست.

[۲۹۸]۳-صفوان یحیی گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: اراده خدا و اراده آفریدگان را برایم توضیح دهید. فرمود: اراده آفریدگان، آهنگ درونی (ضمیر) او است و آنچه پس از آن از او سر می زند؛ ولی اراده خدای فرازند، همان ایجاد اوست نه چیز دیگر؛ زیرا او (مانند انسان) تأمل نمی کند و از روی برنامه کار نمی کند و نیاز به تفکر ندارد. این صفت ها از او سلب شده و صفات آفریدگان است؛ پس اراده خدا، همان انجام دادن است نه چیز دیگر. به هر چه بگوید: باش، پس وجود یابد و باشد و این کار بدون به کارگیری لفظ و سخن گفتن با زبان و همّت و تفکر صورت پذیرد و [باید دانست که] اراده خدا چگونگی ندارد، همان طور که ذاتش چگونگی ندارد.

[۲۹۹]۴-امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند مشیت را به خود مشیت آفرید، سپس چیزها را با مشیت خلق کرد.

[۳۰۰]۵-یکی از شیعیان در محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب بود که عمر بن عبید وارد شد و گفت: قربانت کردم؛ خداوند فرخنده و فرازند که فرماید: «و هر کس خشم من بر او فرود آید سرنگون گردد» [سوره طه، آیه ۸۱]

معنای این خشم چیست؟ فرمود: آن کیفر است. ای عمرو! کسی که بپندارد که خدا از حالی به حال دیگر درآید، او را با

صفت آفریدگان توصیف کرده است و همانا خداوند فرازمند را چیزی از جا نکند تا دگرگونش سازد.

[۳۰۱] ۶- هشام حکم گوید: از جمله سؤالات زندیق از امام صادق علیه السّلام این بود که: خداوند دارای خشنودی و خشم است؟ حضرت فرمود: آری؛ ولی نه آنسان

ص: ۲۴۱

من المخلوقين و ذلك أنّ الرّضا حال تدخل عليه فتقله من حال إلى حال لأنّ المخلوق أجوف معتمل مرّكب؛ للأشياء فيه مدخل و خالقنا لا مدخل للأشياء فيه لأنّه واحد واحدی الدّات واحدی المعنى فرضاه ثوابه و سخطه عقابه من غير شيء يتداخله فيهيجه و ينقله من حال إلى حال لأنّ ذلك من صفة المخلوقين العاجزين المحتاجين.

[۳۰۲] ۷- عمده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

المشيئه محدثه.

(جمله القول فى صفات الدّات و صفات الفعل.) إنّ كلّ شيئين وصف الله بهما و كانا جميعا فى الوجود فذلك صفة فعل؛ و تفسير هذه الجملة: أنّك تثبت فى الوجود ما يريد و ما لا يريد و ما يرضاه و ما يسخطه و ما يحبّ و ما يبغض فلو كانت الإرادة من صفات الدّات مثل العلم و القدره كان ما لا يريد ناقضا لتلك الصّيفه و لو كان ما يحبّ من صفات الدّات كان ما يبغض ناقضا لتلك الصّيفه؛ ألا ترى أنّا لا نجد فى الوجود ما لا يعلم و ما لا يقدر عليه و كذلك صفات ذاته الأزليّ لسنا نصفه بقدره [و عجز و علم و جهل و سفه و حكمه و خطا و عزا] و ذلّه و يجوز أن يقال: يحبّ من أطاعه و يبغض من عصاه و يوالى من أطاعه و يعادى من عصاه و إنّه يرضى و يسخط و يقال فى الدّعاء: اللهم ارض عنيّ و لا تسخط عليّ و تولّنى و لا تعادنى و لا يجوز أن يقال: يقدر أن يعلم و لا يقدر أن يملك و لا يقدر أن لا يملك و يقدر أن يكون عزيزا حكيمًا و لا يقدر أن لا يكون عزيزا حكيمًا

و يقدر أن يكون جوادا و لا يقدر أن لا يكون جوادا و يقدر أن يكون غفورا

ص: ۲۴۲

که در آفریدگان پیدا می شود؛ زیرا خشنودی حالتی است که به انسان وارد می شود و او را از حالی به حالی دیگر برمی گرداند، چرا که آفریده توخالی، ساخته شده و به هم آمیخته است. هرچیز در انسان راه ورودی دارد و آفریدگار ما را راه ورودی برای چیزها نیست؛ زیرا او یکتاست. دانش یگانه و صفتش یگانه است، پس خشنودی او پاداشش و خشم او کیفرش می باشد بی آن که چیزی در او تأثیر گذارده و او را برانگیزاند و از حالی به حالی گرداند؛ چرا که این دگرگونی ها از صفات آفریدگان ناتوان و نیازمند است.

[۳۰۲] ۷- امام صادق علیه السّلام فرمود: مشیت پدید شده است.

هر دو صفتی که بتوانی خداوند را با آنها توصیف کنی و هر دو در وجود فراهم آمده باشند، صفت فعل (خدا) هستند. توضیح این جمله آن است که تو در عالم وجود ثابت می کنی آنچه را که می خواهی و آنچه را که نمی خواهی و چیزی که خشنودش می کند و چیزی را که به خشمش می آورد و آنچه را که دوست دارد و آنچه را که دشمن می دارد. (اراده هم مانند این صفات از صفات فعل به شمار می آید)؛ زیرا اگر اراده هم مانند علم و توانایی از صفات ذات باشد، آنچه خدا اراده ندارد، ناقض این سخن می شود و نیز اگر آنچه را دوست دارد از صفات ذات باشد، آنچه دشمن می دارد، ناقض آن خواهد بود. مگر نمی بینی که ما در عالم وجود، چیزی را خدا ندانند و آنچه را خدا بر آن توانایی ندارد، نمی یابیم و هم چنین است صفات ذات ازلی او که ما نمی توانیم او را به توانایی و ناتوانی و خواری و وصف کنیم؛ ولی درست است که بگوییم: اطاعت کننده اش را دوست دارد و نافرمانش را دشمن می دارد. اطاعت کننده اش را یاری و با نافرمانش دشمنی کند و این که خدا خشنود شود و خشم کند. در دعا گفته می شود: خدایا، از من خشنود باش و بر من خشم نکن و یاریم کن و با من دشمنی نوز و درست نیست گفته شود: می تواند بداند و نمی تواند نداند.

می تواند سلطان باشد و نمی تواند سلطان نباشد. می تواند عزتمند و سنجیده کار باشد و نمی تواند عزتمند و سنجیده کار نباشد. می تواند سخاوتمند باشد و نمی تواند سخاوتمند نباشد. می تواند آمرزنده باشد و نمی تواند آمرزنده نباشد

ص: ۲۴۳

و لا- يقدر أن لا يكون غفورا و لا يجوز أيضا أن يقال: أراد أن يكون ربًا و قديما و عزيزا و حكيما و مالكا و عالما و قادرا لأن هذه من صفات الذات و الإراد من صفات الفعل، ألا ترى أنه يقال: أراد هذا و لم يرد هذا و صفات الذات تنفي عنه بكل صفة منها ضدها، يقال: حي و عالم و سميع و بصير و عزيز و حكيم، غني، ملك، حليم، عدل، كريم؛ فالعلم ضده الجهل و القدره ضدها العجز و الحياه ضدها الموت. و العزه ضدها الدله و الحكمة ضدها الخطأ و ضدّ الحلم العجله و الجهل و ضدّ العدل الجور و الظلم.

باب حدوث الأسماء [۳۰۳]۱-علی بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن الحسين بن يزيد، عن الحسن بن علي بن أبي حمزه، عن إبراهيم بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله تبارك و تعالی خلق اسما بالحروف غير متصوّت و باللفظ غير منطوق و بالشخص غير مجسّد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ، منفي عنه الأقطار، مبعّد عنه الحدود، محجوب عنه حسّ كلّ متوهّم، مستتر غير مستور، فجعله كلمه تامه على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر، فأظهر منها ثلاثه أسماء لفاقه الخلق إليها و حجب منها واحدا و هو الاسم المكنون المخزون، فهذه الأسماء التي ظهرت، فالظاهر هو الله تبارك و تعالی و سخر سبحانه لكلّ اسم من هذه الأسماء أربعة أركان، فذلك اثنا عشر ركنا، ثم خلق لكلّ ركن منها ثلاثين اسما فعلا منسوبا إليها فهو الرحمن، الرحيم، الملك، القدوس، الخالق، البارئ، المصور، الحي، القيوم، لا تأخذه سنه و لا نوم، العليم، الخبير، السميع، البصير، الحكيم، العزيز، الجبار، المتكبر،

ص: ۲۴۴

و هم چنین درست نیست گفته شود که: اراده کرد پروردگار، قدیم، عزتمند، حکیم، مالک، دانا و توانا باشد؛ زیرا اینها صفات ذاتند و اراده صفت فعل است.

مگر نمی بینی که گفته می شود: خدا این را خواست و آن را نخواست؛ در صورتی که در برابر هر صفت ذات، ضد آن صفت از خدا نفی می شود. گفته می شود:

زنده، دانا، شنوا، بینا، عزتمند، حکیم، بی نیاز، سلطان، بردبار، دادگر و کرامتگر.

پس جهل ضد علم، ناتوانی ضد توانایی، مرگ ضد زنده بودن، خواری ضد عزتمندی، اشتباه ضد حکمت، بی شکیبایی و نادانی ضد بردباری و جور و ستم ضد دادگری است.

بابی درباره پدید آمدن نام ها

[۳۰۳]۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای فرخنده و فرازمند، اسمی را با حروفی که صدا ندارد خلق کرد؛ با لفظی که ادا نشود و با شخصی که کالبد ندارد و با تشبیهی که موصوف نگردد و با رنگی که آمیخته نباشد. ابعاد و اضلاع از آن دور و حدود و اطراف از آن برکنار است؛ حسّ هر خیال کننده ای به او دست نیابد؛ بی پرده نهان است. خدا آن را یک کلمه تمام، دارای چهار جزء مقارن قرار داد که هیچ یک پیش از دیگری نیست؛ سپس سه نام آن را که آفریدگان به آن نیاز داشتند آشکار ساخت و یکی را نهان داشت و آن، همان نام مکنون در خزانه است. آن سه نامی که آشکار گشت، ظاهرشان «الله» فرخنده و فرازمند است و خدای منزّه برای هر نامی از این نام ها چهار رکن مقرر ساخت که جمعا دوازده رکن می شود. سپس برای هر رکنی سی نام آفرید که به آنها منسوب هستند و آن ها عبارتند از: بخشنده، مهربان، فرمانروا، پیراسته، آفریدگار، پدیدآورنده، صورتگر، زنده، جاودان، بی چرت و بی خواب، دانا، آگاه، شنوا، بینا، سنجیده کار، شکست ناپذیر، نیرومند، شایسته عظمت،

ص: ۲۴۵

العلیّ، العظیم، المقدر، القادر، السّلام، المؤمن المهیمن، [البارئ] المنشی، البدیع، الرّزّیع، الجلیل، الکریم، الرّازق، المحیی، الممیت، الباعث، الوارث؛ فهذه الأسماء و ما کان من الأسماء الحسنی حتّی تتمّ ثلاث مائه و ستّین اسما فهی نسبة لهذه الأسماء الثّلاثة و هذه الأسماء الثّلاثة أركان و حجب الاسم الواحد المکنون المخزون بهذه الأسماء الثّلاثة و ذلك قوله تعالی: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى.

[۳۰۴]۲- أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبد الله، عن محمد بن عبد الله و موسى بن عمر و الحسن بن عليّ بن عثمان، عن ابن سنان قال:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام: هل كان الله عزّ و جلّ عارفا بنفسه قبل أن يخلق الخلق؟ قال: نعم، قلت: يراها و يسمعها؟ قال: ما كان محتاجا إلى ذلك لأنّه لم يكن يسألها و لا يطلب منها، هو نفسه و نفسه هو، قدرته نافذه فليس يحتاج أن يسمّى

نفسه و لکنه اختار لنفسه أسماء لغيره يدعوه بها لأنه إذا لم يدع باسمه لم يعرف، فأول ما اختار لنفسه: العليّ العظيم لأنه أعلى الأشياء كلها، فمعناه الله و اسمه العليّ العظيم هو أول أسمائه علا على كل شيء.

[۳۰۵]۳-و بهذا الإسناد، عن محمد بن سنان قال:

سألته عن الاسم ما هو؟ قال: صفه لموصوف.

[۳۰۶]۴-محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن بعض أصحابه، عن بكر بن صالح، عن عليّ بن صالح، عن الحسن بن محمد بن خالد بن يزيد، عن عبد الأعلى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

اسم الله غيره و كلّ شيء وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق ما خلا الله، فأما ما عبرته الألسن أو عملت الأيدي فهو مخلوق و الله غايه من غاياته و المغيّا غير

ص: ۲۴۶

والا بزرگ، مقتدر، توانا، بی عیب، ایمنی بخش، نگهبان [پدیدآورنده]، نوآور، بلندمرتبه، بزرگوار، سخاوتمند، روزی ده، زنده کننده، میراننده، برانگیزنده و وارث می باشند.

پس این نام ها با اسمای حسنی تا ۳۶۰ نام کامل شود که فروع این سه نام می باشند و آن سه نام رکن هستند و آن یک نام ذخیره شده در گنجینه به سبب این سه نام پنهان شده است و این است معنای سخن خداوند: «بگو: خداوند را بخوانید یا بخشنده را بخوانید. هر کدام را بخوانید نام های نیکو از آن اوست» (اسراء، آیه ۱۱۰)

[۳۰۴]۲-ابن سنان گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خدای بزرگ و والا پیش از آن که آفریدگان را پدید آورد به ذات خود شناخت داشت؟ فرمود: آری.

گفتم: آن را می دید و می شنید؟ (خودش نام خود را می گفت و خودش می شنید؟) فرمود: به آن نیازی نداشت؛ چرا که نه از آن پرسشی داشت و نه خواهشی. او خودش و خودش او بود. توانش نفوذ داشت، پس نیازی نداشت که ذات خود را نام ببرد؛ ولی برای خود نام هایی برگزید تا دیگران او را با آن نام ها بخوانند؛ زیرا اگر با نام خود خوانده نمی شود، شناخته نمی شد. نخستین نامی که برای خود برگزید، علیّ و عظیم بود؛ چرا که او برتر از همه چیز است. معنای آن، الله و نام آن، علیّ و عظیم می باشد که اول نام های اوست و برتر از همه چیز است.

[۳۰۵]۳-ابن سنان گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: نام خدا چیست؟ فرمود: صفت برای موصوفی است.

[۳۰۶]۴-امام صادق علیه السلام فرمود: نام خداوند، جز خود اوست و هر چیزی که نام «چیز بر آن صدق نماید، آفریده شده است جز خدا؛ ولی آنچه با زبان ها تعبیر شود (کلمه الله که به زبان آید) یا با دست ها انجام گیرد (با خط نوشته شود)، آن آفریده شده است و خداوند هدفی از اهداف اوست و صاحب هدف، جز هدف است؛

الغايه و الغايه موصوفه و كل موصوف مصنوع و صانع الأشياء غير موصوف بحدّ مسمّى، لم يتكوّن فيعرف كينويته بصنع غيره و لم يتناه إلى غايه إلا كانت غيره، لا يزلّ من فهم هذا الحكم أبداً و هو التوحيد الخالص فارعوه و صدّقوه و تفهّموه بإذن الله، من زعم أنّه يعرف الله بحجاب أو بصوره أو بمثال فهو مشرك لأنّ حجاب و مثاله و صورته غيره و إنّما هو واحد موحّد، فكيف يوحّده من زعم أنّه عرفه بغيره و إنّما عرف الله من عرفه بالله، فمن لم يعرفه به فليس يعرفه، إنّما يعرف غيره، ليس بين الخالق و المخلوق شيء و الله خالق الأشياء لا من شيء كان و الله يسمّى بأسمائه و هو غير أسمائه و الأسماء غيره.

باب معاني الأسماء و اشتقاقها [۳۰۷] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن عبد الله بن سنان قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن تفسير «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قال: الباء بهاء الله و السّين سناء الله و الميم مجد الله؛ و روى بعضهم: الميم ملك الله و الله إله كلّ شيء الرحمن بجميع خلقه و الرحيم بالمؤمنين خاصّه.

[۳۰۸] ۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّضر بن سويد، عن هشام بن الحكم أنّه سأل أبا عبد الله عليه السّلام عن أسماء الله و اشتقاقها، الله ممّا هو مشتقّ؟

فقال يا هشام! الله مشتقّ من إله و إله يقتضى مألوها و الاسم غير المسمّى، فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئاً و من عبد الاسم و المعنى فقد أشرك و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذاك التوحيد، أفهمت يا هشام؟! قال: قلت: زدني قال: لله تسعة و تسعون اسما فلو كان الاسم هو

زيرا هدف توصيف می شود و هرچیز که توصيف گردد، ساخته شده است، ولی سازنده همه چیز با حدی که قابل ذکر باشد توصيف نشود. پديد آورده نشده تا چگونگی پديد آمدنش با ساخته شده ای جز او شناخته شود. مردم در شناخت او به هر پایانی که رسند، او جز آن است. کسی که این حقیقت را بفهمد، نلغزد. این است توحيد ناب؛ پس با موافقت خداوند، آن را بجوييد و باور کنید و درست بفهميد. هر که بپندارد که خدا را با حجاب یا شکل یا مثال شناخته است، او شرک ورزیده است؛ چرا که حجاب، مثال و شکلش جز خود اوست. همانا او یگانه و یکتاست، پس چگونه او را شناخته باشد کسی که گمان کند او را با دیگری جز او شناخته است و همانا کسی که خدا را با خدا شناسد، او را شناخته است و کسی که او را با خود او شناسد، او را نشناخته است، بلکه جز او را شناخته است. میان آفریننده و آفریده شده چیزی نیست و خدا آفریدگار همه چیز است بدون ماده.

خداوند با نام هایش خوانده شود و او جز نام هایش و نام هایش، جز اوست.

[۳۰۷]۱- عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «به نام خداوند بخشاینده مهربان» را پرسیدم، فرمود: [حرف]باء، بهاء (روشنی) خدا و سین، سناء (رفعت و شرف) خدا و میم، مجد (کرم و بزرگواری) خداست، بعضی روایت کرده اند: میم ملک خداست و خداوند، معبود هر چیزی است. مهربان (رحمن) به تمام آفریدگانش و مهربان (رحیم) فقط نسبت به مؤمنان است.

[۳۰۸]۲- هشام حکم از امام صادق علیه السلام درباره نام های خداوند و اشتقاق آنها پرسید که الله از چه مشتق شده است؟ فرمود: ای هشام! الله از «اله» مشتق است و اله، مألوهی (پرستش شونده) لازم دارد و نام جز صاحب نام است. کسی که نام را بدون صاحب نام پرستد، کافر و چیزی پرستش نکرده است و کسی که نام و صاحب نام را پرستد، شرک ورزیده و دو چیز پرستش کرده است و هر که صاحب نام و نه نام را پرستد، این یگانه پرستی است. ای هشام! فهمیدی؟ عرض کردم: مطلب را برای من بیشتر روشن سازید.

فرمود: همانا برای خداوند، نود و نه نام است. اگر هر نامی همان صاحب نام

ص: ۲۴۹

المسمی لکان کل اسم منها إلهها و لكن الله معنی يدلّ عليه بهذه الأسماء و كلّها غيره، یا هشام الخبز اسم للمأكول و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق، أفهمت یا هشام فهما تدفع به و تناضل به أعداءنا المتخذين مع الله عزّ و جلّ غيره، قلت: نعم، فقال نفعك الله [به] أو ثبتك یا هشام! قال: فوالله ما قهرني أحد في التوحيد حتى قمت مقامی هذا.

[۳۰۹]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال:

سئل عن معنی الله فقال: استولى على ما دقّ و جلّ.

[۳۱۰]۴- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن يعقوب بن يزيد، عن العباس بن هلال قال:

سألت الرضا عليه السلام عن قول الله: «الله نور السماوات و الأرض» فقال: هاد لأهل السماء و هاد لأهل الأرض؛ و في رواية البرقي هدى من في السماء و هدى من في الأرض.

[۳۱۱]۵- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن فضيل بن عثمان، عن ابن أبي يعفور قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «هو الأوّل و الآخر» و قلت: أمّا الأوّل فقد عرفناه و أمّا الآخر فبيّن لنا تفسيره، فقال: إنّه ليس شيء إلاّ يبيد أو يتغيّر أو يدخله التغيّر و الزوال أو ينتقل من لون إلى لون و من هيئه إلى هيئه و من صفه إلى صفه و من زياده إلى نقصان و من نقصان إلى زياده إلاّ ربّ العالمين فإنه لم يزل و لا يزال بحاله واحده، هو الأوّل قبل كلّ شيء و هو الآخر على ما لم يزل [و] لا تختلف عليه الصفات و الأسماء كما تختلف على غيره،

باشد، لازم آید هر کدام از نام‌ها معبودی باشند؛ ولی خداوند معنائی است که این نام‌ها بر او دلالت کنند و هر یک از آنها جز او باشند. ای هشام! (واژه) نان، نامی برای خوردنی و (واژه) آب، نامی برای آشامیدنی و لباس، نامی برای پوشیدنی و آتش نامی برای سوزنده است. ای هشام! مطلب را طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدای بزرگ و والا چیز دیگری پرستند، پیروز شوی؟ عرض کردم: آری. فرمود: ای هشام! خدایت بدان سود دهد و استوارت دارد. هشام گوید: به خدا سوگند، از زمانی که از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در بحث‌های توحید بر من غلبه نکرده است.

[۳۰۹]۳- از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام درباره معنای الله پرسیده شد، فرمود: خدا بر هر چیز کوچک و بزرگ تسلط دارد (و همه چیز تحت سیطره اوست).

[۳۱۰]۴- عباس هلال گوید: از امام رضا علیه السلام درباره فرمایش خداوند که «خدا نور آسمان‌ها و زمین است» پرسیدم، فرمود: (خدا) هدایت کننده اهل آسمان‌ها و هدایت کننده اهل زمین است. در روایت برقی آمده است: هدایت کرد هر که در آسمان و در زمین است.

[۳۱۱]۵- ابن ابی یعفور گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش خدا که «او اول و آخر است» پرسیدم و گفتم: معنای اول را فهمیدم، ولی تفسیر آخر را شما برایم بیان فرمایید. حضرت فرمود: هر چیز جز پروردگار جهانیان نابود شود یا دگرگون گردد با یک نوع دگرگونی و زوال بر او راه یابد یا از رنگی به رنگی و از شکلی به شکلی و از صفتی به صفتی دیگر عوض شود و از زیادی به کمی و از کمی به زیادی گراید. تنها او است که همیشه در یک حالت بوده و خواهد بود. او اول و پیش از هر چیزی و آخر برای همیشه است.

صفات و نام‌های مختلف به خود نگیرد، همان طور که بر جر او وارد شود؛

مثل الإنسان الذی یکون تراباً مرّه و مرّه لحماً و دماً و مرّه رفاتاً و رمیماً و کالبسر الذی یکون مرّه بلحاً و مرّه بسراً و مرّه رطبا و مرّه تمراً، فتبدّل علیه الأسماء و الصّفات و الله جلّ و عزّ بخلاف ذلك.

[۳۱۲]۶- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن ابن اذينة، عن محمد بن حكيم، عن ميمون البان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام وقد سئل عن الأوّل و الآخر، فقال: الأوّل لا عن أوّل قبله و لا عن بدء سبقه و الآخر لا عن نهايه كما يعقل من صفه المخلوقين و لكن قديم أوّل آخر، لم يزل و لا يزول بلا بدء و لا نهايه، لا يقع عليه الحدوث و لا يحول من حال إلى حال، خالق كلّ شيء.

[۳۱۳]۷- محمد بن ابي عبد الله رفعه إلى ابي هاشم الجعفری قال:

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام فسأله رجل فقال: أخبرني عن الربّ تبارك و تعالی له أسماء و صفات في كتابه و أسماءه و صفاته هي هو؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: إنّ لهذا الكلام وجهين إن كنت تقول: هي هو أي إنّهُ ذو عدد و كثره فتعالی الله عن ذلك و إن كنت تقول: هذه الصفات و الأسماء لم تزل فإنّ لم تزل محتمل معنيين فإن قلت: لم تزل عنده في علمه و هو مستحقّها، فنع و إن كنت تقول: لم يزل تصويرها و هجاؤها و تقطيع حروفها، فمعاذ الله أن يكون معه شيء غيره، بل كان الله و لا- خلق؛ ثمّ خلقها و سبيله بينه و بين خلقه يتضرّعون بها إليه و يعبدونه و هي ذكره و كان الله و لا ذكر و المذکور بالذکر هو الله القديم الذي لم يزل و الأسماء و الصفات مخلوقات و المعاني و المعنى بها هو الله الذي لا يليق به الاختلاف و لا الائتلاف و إنّما يختلف و يأتلف المتجزئ فلا يقال، الله مؤتلف و لا الله قليل و لا كثير و لكنّه القديم في ذاته، لأنّ ما سوى

ص: ۲۵۲

مانند انسان که گاهی خاک و گاهی گوشت و خون و زمانی استخوان پوسیده و نرم شده است و مانند غوره خرما که گاهی نیم رس و زمانی بسر (خارک) و گاهی خرماي تروتازه و گاهی خرماي خشک است که به نام ها و صفات مختلف تبدیل می شود و خداوند بزرگ و والا به خلاف آن است.

[۳۱۲]۶-میمون البان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره اول و آخر پرسیدند.

حضرت فرمود: اولی که پیش از او اولی نبوده و آغازی بر او پیشی نگرفته است و آخری است بی آنکه نهایت و پایانی داشته باشد، چنان که از صفت آفریدگان فهمیده می شود؛ ولی خدا قدیم، اول و آخر است. بدون آغاز و بدون پایان، همیشه بوده و همیشه خواهد بود. پدید آمدن شامل او نشود و از حالی به حالی نگردد و او آفریدگار همه چیز است.

[۳۱۳]۷-ابو هشام جعفری گوید: خدمت حضرت جواد علیه السلام بودم که مردی از آن حضرت پرسید: به من بفرمایید آیا نام ها و صفت هایی که در قرآن برای پروردگار فرخنده و فرازمنند ذکر شده، آن نام ها و صفت ها، خود پروردگارند؟ حضرت فرمود: این سخن، دو معنا دارد: اگر مقصود تو که گویی اینها خود او هستند این است که خدا از تعدد و تکثر برخوردار است که خداوند برتر از آن است که چنین باشد و اگر منظورت این است که این صفت ها و نام ها همیشگی هستند، همیشگی بودن (ازلی) دو معنا دارد: اول این که اگر بگویی خدا همیشه به آن ها علم داشته و سزاوار آنها بوده، درست است؛ دوم این که اگر بگویی تصویر آنها و الفبای آنها و تک تک حروف آنها همیشگی بوده است، پس به خدا پناه می برم که با خدا چیز دیگری بوده باشد، بلکه خود بود و آفریده شده ای نبود؛ سپس این نام ها و صفت ها را پدید آورد تا میان او و آفریدگانش واسطه باشند و با آنها به درگاه خدا تضرّع و زاری کنند و او را عبادت کنند و آنها ذکر او باشند [تا مردم او را فراموش نکنند]. خدا بود و ذکری نبود و آن که با ذکر یاد شود، خداوند قدیم است که همیشه بوده و نام ها و صفت ها آفریده شده اند و معانی آن ها و آنچه از آنها مقصود است، همان خدایی است که جدایی و به هم پیوستگی سزاوارش نیست. چیزی که جزء دارد، جدایی و به هم پیوستگی دارد؛ پس نمی توان گفت که خداوند به هم پیوسته است، خدا اندک است، زیاد است، بلکه او در ذات خود قدیم است؛ زیرا چیزی که یکتا نباشد، تجزیه پذیر است

ص: ۲۵۳

الواحد متجزئ و الله واحد لا- متجزئ و لا- متوهم بالقله و الكثره و كل متجزئ أو متوهم بالقله و الكثره فهو مخلوق دال على خالق له فقولك: إن الله قدير خبرت أنه لا يعجزه شيء، فنفيت بالكلمه العجز و جعلت العجز سواه و كذلك قولك: عالم إنما نفيت بالكلمه الجهل و جعلت الجهل سواه و إذا أفنى الله الأشياء أفنى الصوره و الهجاء و التقطيع و لا يزال من لم يزل عالما. فقال الرّجل: فكيف سمينا ربنا سميعا؟ فقال: لأنه لا يخفى عليه ما يدرك بالأسماع و لم نصفه بالسمع المعقول في الرّأس و كذلك سمينا بصيرا لأنه لا يخفى عليه ما يدرك بالأبصار من لون أو شخص أو غير ذلك و لم نصفه ببصر لحظه العين و كذلك سمينا لطيفا لعلمه بالشئ اللطيف مثل البعوضه و أخفى من ذلك و موضع النّشوء منها و العقل و الشّهوه للسّيفاد و الحذب على نسلها و إقام بعضها على بعض و نقلها الطّعام و الشّراب إلى أولادها في الجبال و المفاوز و الأودية و القفار فعلمنا أنّ خالقها لطيف بلا كيف و إنّما الكيفيّة للمخلوق المكيف و كذلك سمينا ربنا قويا لا بقوه البطش المعروف من المخلوق و لو كانت قوته قوه البطش المعروف من المخلوق لوقع التشبيه و لا حتمل الزّيادة و ما احتمل الزّيادة احتمل النقصان و ما كان ناقصا كان غير قديم و ما كان غير قديم كان عاجزا، فربنا تبارك و تعالى لا شبه له و لا ضدّ و لا ندّ و لا كيف و لا نهايه و لا تبصار بصر و محرّم على القلوب أن تمثله و على الأوهام أن تحدّه و على الضّمائر أن تكوّنه، جلّ و عزّ عن أداه خلقه و سمات بريته و تعالى عن ذلك علوا كبيرا.

[۳۱۴]۸- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

ص: ۲۵۴

و خدا یکتاست و تجزیه پذیر نیست و با کمی و زیادی تصوّر نشود و هرچیز که تجزیه پذیرد یا با کمی و زیادی تصور شود، آفریده ای است که بر آفریدگار خویش دلالت کند. این که بگویی خداوند توانا است، خبر داده ای که چیزی او را ناتوان نکند. پس با همین واژه، ناتوانی را از او دور کرده ای و ناتوانی را جز او قرار داده ای و نیز این که گویی خدا دانا است؛ همانا با این واژه، نادانی را از او دور ساخته ای و نادانی را جز او قرار داده ای. وقتی خداوند همه چیز را نابود گرداند، صورت، تلفظ و تک تک حروف را هم نابود کند و همیشه باشد آن که علمش همیشگی است.

آن مرد گفت: (اگر الفاظ از بین رود) پس چگونه پروردگار خود را شنوا می نامیم؟

فرمود: زیرا آنچه با گوش دریافت شود بر او پوشیده نباشد؛ ولی او را با گوش می شنود، توصیف نمی کنیم. هم چنین او را بینا می نامیم از آن جهت که آنچه با چشم درک شود، مانند رنگ و شخص و جز اینها بر او پنهان نباشد؛ ولی او را با بینایی نگاه چشم توصیف نمی کنیم و هم چنین او را لطیف نامیم؛ چرا که به هرچیز لطیفی (کوچک و دقیق) دانا است، مانند پشه و کوچکتر از آن و محل رشد او و شعور و شهوت جنسی او مهروندی به نوزادانش و سوار شدن بعضی بر بعضی دیگر و حمل خوراک و پوشاک برای نوزادانش در کوه ها و کویرها و رودخانه ها و خشک زارها.

از اینجا دانستیم که آفریدگار آنها، لطیف است بدون کیفیت و کیفیت تنها برای آفریدگان است که چگونگی دارند. هم چنین پروردگار خود را نیرومند نامیم نه از جهت نیروی مشت کوبی که در میان آفریدگان معروف است. اگر نیرومندی او، نیروی مشت کوبی معمول میان آفریدگان باشد به آفریدگان تشبیه می شود و امکان زیادی دارد و آنچه امکان زیادی دارد،

ممکن است کاهش یابد و آنچه کاستی دارد، قدیم نباشد و چیزی که قدیم نباشد، ناتوان است؛ پس پروردگار فرخنده و فرازمند مانند، ضد، همتا، چگونگی و پایان ندارد و با چشم دیده نشود. بر دل ها تحریم شده است که تشبیهش نمایند و بر خاطرها که محدودش کنند و بر اندیشه ها که پدیدآمده اش دانند. او از ابزار آفریدگانش و نشانه های آفریده اش بر فراز و برکنار است و از آن بسیار برتری دارد در نهایت برتری!

[۳۱۴]۸- مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: «خدا بزرگتر است». فرمود:

ص: ۲۵۵

قال رجل عنده: الله أكبر فقال الله أكبر من أي شيء؟ فقال: من كل شيء فقال أبو عبد الله عليه السلام: حدّته فقال الرجل: كيف أقول؟ قال: قل: الله أكبر من أن يوصف.

[۳۱۵]۹- ورواه محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن مروك بن عبيد، عن جميع بن عمير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أي شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كل شيء، فقال: و كان ثم شيء فيكون أكبر منه؟ فقلت: و ما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف.

[۳۱۶]۱۰- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن هشام بن الحكم قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن سبحان الله فقال أنه لله.

[۳۱۷]۱۱- أحمد بن مهرا، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، عن علي بن أسباط، عن سليمان مولى طربال، عن هشام الجواليقي قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «سبحان الله» ما يعني به؟ قال تنزيهه.

[۳۱۸]۱۲- علي بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى جميعاً، عن أبي هاشم الجعفری قال:

سألت أبا جعفر الثاني عليه السلام: ما معنى الواحد؟ فقال إجماع الألسن عليه بالوحدانيه كقوله تعالى: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» .

باب آخر و هو من الباب الأول إلا أنّ فيه زياده و هو الفرق ما بين المعاني التي تحت أسماء الله و أسماء المخلوقين [۳۱۹]۱-

علي بن إبراهيم، عن المختار بن محمد بن المختار الهمداني؛

ص: ۲۵۶

خدا از چه بزرگتر است؟ عرض کرد: خدا از همه چیز بزرگتر است. فرمود: خدا را محدود ساختی. عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو خدا بزرگتر از آن است که به وصف آید.

[۳۱۵]۹- جمیع گوید: امام صادق علیه السّلام از من پرسید: معنای «خدا بزرگتر است» چیست؟ عرض کرد: خدا بزرگتر از همه چیز است. فرمود: آنجا چیزی بود که خدا بزرگتر از آن باشد؟ گفتم: پس معنایش چیست؟ فرمود: خدا بزرگتر از آن است که به وصف آید.

[۳۱۶]۱۰- هشام حکم گوید: از حضرت صادق علیه السّلام درباره «پاک و منزّه است خداوند» پرسیدم، فرمود: عار داشتن خداست (یعنی برکنار داشتن خدا از هر نقص و عیبی).

[۳۱۷]۱۱- هشام جوالیقی گوید: از حضرت صادق علیه السّلام معنای گفته خدای بزرگ و والا «خداوند پاک و منزّه است» را پرسیدم، فرمود: او را برکنار داشتن از هر عیب و نقص است.

[۳۱۸]۱۲- ابو هاشم جعفری گوید: از امام جواد علیه السّلام پرسیدم: معنای یکتا چیست؟ فرمود: اتفاق همه زبان ها بر یکتایی اوست، چنانچه فرماید: «اگر از آنها پرسى چه كسى آنها را آفریده، محققا گویند: خداوند. [سوره زخرف (۴۳) : آیه ۸۷].

بابی دیگر که از باب اول است، جز این که فرق میان معانی نام های خدا و نام های آفریدگان را افزون بر آن دارد

[۳۱۹]۱- فتح جرجانی گوید: شنیدم که حضرت ابو الحسن علیه السلام می فرمود:

ص: ۲۵۷

و محمد بن الحسن، عن عبد الله بن الحسن العلویّ جميعا عن الفتح بن يزيد الجرجانی، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

سمعتہ يقول: و هو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الأحد الصّمد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد لو كان كما يقول المشبه لم يعرف الخالق من المخلوق و لا المنشئ، من المنشأ لکنه المنشئ فرق بين من جسمه و صوره و أنشأه إذ كان لا يشبهه شيء و لا يشبهه هو شيئاً، قلت: أجل جعلني الله فداك لکنك قلت الأحد الصّمد و قلت: لا يشبهه شيء و الله واحد و الإنسان واحد أليس قد تشابهت الوجدانيه؟ قال: يا فتح! أحلت ثبتك الله إنّما التشبيه في المعاني، فأما في الأسماء فهي واحده و هي دالّه على المسمّى و ذلك أنّ الإنسان و إن قيل: واحد فإنّه يخبر أنّه جثّه واحده و ليس باثنين و الإنسان نفسه ليس بواحد لأنّ أعضائه مختلفه و ألوانه مختلفه و من ألوانه مختلفه غير واحد و هو أجزاء مجزّاه، ليست بسواء دمه غير لحمه و لحمه غير دمه و عصبه غير عروقه و شعره غير بشره و سواده غير بياضه و كذلك سائر جميع الخلق، فالإنسان واحد في الاسم و لا واحد في المعنى و الله جلّ جلاله هو واحد لا- واحد غيره لا- اختلاف فيه و لا- تفاوت و لا- زياده و لا- نقصان، فأما الإنسان المخلوق المصنوع المؤلّف من أجزاء مختلفه و جواهر شتى غير أنّه بالاجتماع شيء واحد قلت: جعلت فداك فرجت عنّي فرج الله عنك، فقولك: اللطيف الخبير فسره لي كما فسرت الواحد فإنّي أعلم أنّ لطفه على خلاف لطف خلقه للفصل، غير أنّي أحبّ أن تشرح ذلك لي فقال: يا فتح! إنّما قلنا: اللطيف، للخلق اللطيف و لعلمه بالشّيء اللطيف أو لا ترى و ففكك الله و ثبتك إلى أثر صنعه في

خدا لطيف، آگاه، شنوا، بينا، يکتا، يگانه، بی نیاز است و زاده و زاده نشده و هيچ کس همتای او نیست.

اگر او چنان باشد که مشبّه گویند، آن گاه آفریدگار از آفریده و پدیدآورنده از پدیدار شناخته نشود؛ ولی او پدیدآورنده است. میان او و کسی که کالبدش داده و صورتگری کرده و پدیدش آورده، فرق است؛ زیرا چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند. عرض کردم: آری. خداوند مرا قربانت گرداند؛ ولی شما فرمودید او یگانه و بی نیاز است. و نیز فرمودید: چیزی مانند او نیست در صورتی که خدا یکتا و انسان هم یکتا است؛ مگر یکتایی او به یکتایی انسان شبیه نیست فرمود: ای فتح! محال گفتی، خداوند استوارت دارد؛ همانا تشبیه در معناهاست ولی در نام ها همه یکی هستند و بر صاحب نام دلالت کنند. توضیح اینکه وقتی گفته شود انسان یکی است، خبر دادن از این است که انسان یک پیکر می باشد نه دو پیکر؛ ولی خود انسان هم از نظر معنا یکی نیست؛ زیرا اعضا و رنگ هایش مختلف است و کسی که رنگ هایش مختلف باشد، یکی نیست، اجزایش قابل تقسیم است و یکنواخت نیست. خورش جز گوشتش و گوشتش جز خورش و عصبش جز رگ هایش و مویش جز پوستش و سیاهیش جز سفیدی او باشد و همان طور آفریدگان دیگر؛ پس انسان، نامش یکی است، معنایش یکی نیست و خداوند شکوهمند یکتاست و یکتایی جز او نیست؛ در او اختلاف، تفاوت، فزونی و کمی نیست؛ ولی انسان آفریده شده، ساخته شده و از اجزای مختلف و مواد گوناگون ترکیب شده، جز این که با جمع اجزا یک چیز است. عرض کردم: قربانت کردم، گره مرا گشودی، خداوند گشایش و آسودگیت نصیب فرماید. فرمودی خدا لطيف و آگاه است؛ آن را برایم تفسیر کن، همان طور که یکتایی او را توضیح دادی. من می دانم که لطف او به جهت فرق (میان آفریدگار و آفریده) جز لطف آفریدگان است؛ ولی دوست دارم برایم شرح دهید.

حضرت فرمود: ای فتح! این که گویم خدا لطيف است به جهت آفریدن چیز لطيف و دانایی او به چیز لطيف است. خدایت توفیق دهد و استوارت دارد، مگر اثر ساخت او را در گیاه لطيف و غیر لطيف و در آفرینش لطيف و جاندار کوچک و پشه و کوچک آن و کوچکتر از آن نمی بینی که به چشم نیابند،

البعوض و الجرجس و ما هو أصغر منها ما لا یکاد تستبينه العيون، بل لا یکاد یستبان لصغره الذکر من الأنثی و الحدث المولود من القديم، فلما رأينا صغر ذلک فی لطفه و اهتداه للفساد و الهرب من الموت و الجمع لما یصلحه و ما فی لجج البحار و ما فی لحاء الأشجار و المفاوز و القفار و إفهام بعضها عن بعض منطقتها و ما یفهم به أولادها عنها و نقلها الغذاء إليها ثم تألیف ألوانها حمرة مع صفرة و بیاض مع حمرة و أنه ما لا تکاد عیوننا تستبينه لدمامه خلقها لا تراه عیوننا و لا تلمسه أیدینا علمنا أن خالق هذا الخلق لطيف لطف بخلق ما سمیناه بلا علاج و لا أداة و لا آله و أن کلّ صانع شیء فمن شیء صنع و الله الخالق اللطيف الجلیل خلق و صنع لا من شیء.

قال: اعلم علمك الله الخیر ان الله تبارک و تعالی قدیم و القدم صفتہ الّتی دلّت العاقل علی أنّه لا شیء قبله و لا شیء معه فی دیمومیتہ فقد بان لنا بإقرار العامّه معجزه الصّیفة أنّه لا شیء قبل الله و لا شیء مع الله فی بقائه و بطل قول من زعم أنّه کان قبله أو کان معه شیء و ذلك أنّه لو کان معه شیء فی بقائه لم یجز أن یكون خالقا له لأنّه لم یزل معه فکیف یكون خالقا لمن لم یزل معه و لو کان قبله شیء کان الأوّل ذلك الشیء لا هذا و کان الأوّل أولى بأن یكون خالقا للأوّل ثم وصف نفسه تبارک و تعالی بأسماء دعا الخلق إذ خلقهم و تعبدهم و ابتلاهم إلى أن یدعوه بها فسّمی نفسه سمیعا، بصیرا، قادرا، قائما، ناطقا، ظاهرا، باطنا، لطيفا، خیرا، قویا، عزیزا، حکیما، علیما و ما أشبه هذه الأسماء، فلما رأى ذلك من أسمائه القالون المکذّبون و قد سمعونا نحدّث عن الله أنّه لا شیء مثله و لا شیء من الخلق فی حاله قالوا: أخبرونا إذا زعمتم أنّه لا مثل

ص: ۲۶۰

بلکه به واسطه کوچکی نر و ماده و نوزاد و پیر آن تشخیص داده نشود و ما چون کوچکی این حیوان را با لطافتش دیدیم و نیز رهبری شدنش به نزدیکی با ماده و گریز از مرگ و گردآوری منافع خویش و جاندارانی که در گرداب های دریا و پوست های درختان و کویرها و بیابان ها و فهمانیدن بعضی از آنها سخنش را به دیگری و آنچه به بچه های خود می فهماند و خوراک برایشان می برد و با رنگ آمیزی آنها، سرخ با زرد و سفید با سرخ و این که از خردی اندام به چشم ما دیده نشوند، چشمان ما آن را نبیند و دست های ما آن را لمس نکنند، از ملاحظه تمام اینها دانستیم که آفریدگار این آفریدگان لطیف در آفرینش آنچه نام بردیم، بدون رنج بردن و ابزار و آلات لطافت به کار برده است و نیز دانستیم که هر که چیزی سازد از ماده ای سازد؛ ولی خداوند آفریدگار لطیف و شکوهمند، آفرینش و ساختنش از ماده ای نبوده است.

[۳۲۰] ۲- حضرت امام رضا علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود: خدایت خیر آموزد. بدان که خدای فرخنده و فرازمند قدیم است و قدیم بودن، صفت اوست که خردمند را راهنمایی کند به این که چیزی پیش از او نبوده و در همیشگی بودنش، شریک ندارد. پس با اعتراف عموم خردمندان، معجزه بودن این صفت (قدیم بودن) که از درک آن عاجزند) برای ما روشن گشت که چیزی پیش از خدا نبوده و در دوامش (باقی بودنش) هم چیزی با او نیست و گفته آن که معتقد است چیزی پیش از او با همراه او بوده است، باطل شد؛ زیرا اگر چیزی در بقاء با او باشد، درست نیست خدا آفریننده او باشد؛ چرا که همیشه با خدا بوده است و چگونه خدا آفریننده چیزی باشد که همیشه با او بوده است و اگر چیزی پیش از او باشد، او اول خواهد بود نه این و آنکه اول است سزاوارتر است که آفریننده دیگری باشد. آن گاه خدای فرخنده و فرازمند خود را با نام هایی معرفی کرد که وقتی آفریدگان را پدید آورد و آنها را به اطاعت خواند و آزمایششان کرد، آفریدگان را دعوت نمود تا او را با آن نام ها بخوانند، پس خود را شنوا، بینا، توانا، برپا، گویا، نمایان، نهان، لطیف، آگاه، نیرومند، گرامی، حکیم، دانا و مانند اینها نامید و وقتی افراطگران تکذیب کننده ای نام ها را ملاحظه کردند و (از طرفی) از ما شنیده بودند که از خداوند خبر می دهیم که چیزی مانند او نیست و آفریده ای، حالش چون او نباشد، گفتند: شما که معتقدید خداوند، مانند و نظیری ندارد،

ص: ۲۶۱

لله و لا شبه له، كيف شاركتموه في أسمائه الحسنی فتسمّيتم بجمعها؟ فإنّ في ذلك دليلا على أنّكم مثله في حالاته كلّها أو في بعضها دون بعض إذ جمعتم الأسماء الطّيبه قيل لهم: إنّ الله تبارك و تعالی أزم العباد أسماء من أسمائه على اختلاف المعاني و ذلك كما يجمع الاسم الواحد معنيين مختلفين و الدليل على ذلك قول النّاس الجائر عندهم الشّائع و هو الّذى خاطب الله به الخلق فكلمهم بما يعقلون ليكون عليهم حجّه في توضيح ما ضيعوا فقد يقال للرّجل:

كلب و حمار و ثور و سكره و علقمه و أسد، كلّ ذلك على خلافه و حالاته لم تقع الأسمی على معانيها الّتي كانت بنيت عليه؛ لأنّ الإنسان ليس بأسد و لا كلب فافهم ذلك رحمك الله و إنّما سمّی الله تعالی بالعلم بغير علم حادث علم به الأشياء استعان به على حفظ ما يستقبل من أمره و الرّويّه فيما يخلق من خلقه و يفسد ما مضى ممّا أفنى من خلقه ممّا لو لم يحضره ذلك العلم و يغييه كان جاهلا ضعيفا، كما أنّا لو رأينا علماء الخلق إنّما سمّوا بالعلم لعلم حادث إذ كانوا فيه جهله و ربّما فارقه العلم بالأشياء فعادوا إلى الجهل و إنّما سمّی الله عالما لأنّه لا يجهل شيئا، فقد جمع الخالق و المخلوق اسم العالم و اختلف المعنى على ما رأيت و سمّی ربّنا سميعا لا بخرت فيه يسمع به الصّوت و لا يبصر به كما أنّ خرتنا الّذى به نسمع لا نقوى به على البصر و لكنّه أخبر أنّه لا يخفى عليه شيء من الأصوات، ليس على حدّ ما سمّينا نحن، فقد جمعنا الاسم بالسمع و اختلف المعنى و هكذا البصر لا بخرت منه أبصر كما أنّا نبصر بخرت ممّا لا ننتفع به في غيره و لكنّ الله بصير لا يحتمل شخصا منظورا إليه، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هو قائم ليس على معنى انتصاب و قيام على ساق في كبد كما قامت الأشياء و لكن قائم يخبر أنّه حافظ كقول الرّجل:

ص: ٢٦٢

پس چگونه خود را در اسمای حسناى او شريك قرار داديد و همه آن نامها را برای خود به کار گرفتيد؟ اين خود دليل است که شما در تمام يا بعضی از حالت ها مانند خدا هستيد، چرا که نام های خوب را برای خودتان فراهم آورديد و به کار گرفتيد.

به آنها پاسخ دهيم که همانا خداوند فرخنده و فرازمنند بندگانش را به نام هايی از نام هایش با اختلاف معانی متعهد ساخته است؛ چنان که يك اسم، دو معنای مختلف دارد و دليل آن، گفته خود مردم است که نزد آنها پذيرفته و رائج می باشد و به همین جهت، خداوند آفريدگانش را با همان گفته خطاب کرده و با آنچه می فهمند، سخن گفته است تا نسبت به آنچه ضایع کردند حجت بر آنها تمام باشد. گاهی به مردی گفته می شود: سگ، خر، گاو، شکر، تلخ و شیر؛ تمام اينها خلاف حالت های مرد است و اين نام ها به معنایى که برای آن ها نهاده شده به کار نرفته است؛ چون انسان نه شیر و نه سگ است. اين را خوب درياب، خدايت مورد رحمتش قرار دهد.

خدا هم که دانا ناميده شده به واسطه علم پديدآمده ای نيست که چيزها را به آن بداند و بر نگهداری امر آينده اش و اندیشه در آنچه آفريد و تباه کند آنچه را از آفريدگانش نابود کرده، کمک بخواهد که اگر اين علم نزدش حاضر نبود و از او غيبت کرده بود، نادان و ناتوان می شد؛ هم چنان که اگر می بينيم دانشمندان آفريدگان، دانشمند (عالم) ناميده می شوند به جهت دانش پديدآمده آنها است؛ چرا که پيش از آن نادان بودند و چه بسا دانش به وسيله چيزهايی از آنها جدا شود و به نادانی برگردند؛ ولی اين که خداوند، عالم ناميده شد؛ چون به چيزی نادان نيست، پس آفريدگار و آفريده در نام عالم شريك شدند و همان طور که دانستی، معنا مختلف بود.

پروردگار ما شنوا نامیده شد نه این که دارای سوراخ گوش است که با آن صدا را می شنود و با آن چیزی نبیند؛ مانند سوراخ گوش ما که با آن می شنویم، ولی توانایی دیدن با آن را نداریم؛ ولی خدا خود خبر داده که هیچ آوازی بر او پوشیده نیست و این طبق آنچه ما خود را شنوا می نامیم، نیست؛ پس او هم در نام شنیدن با ما شریک است؛ ولی معنا متفاوت می باشد. هم چنین دیدن او با سوراخ چشم نیست، چنان که ما با سوراخ چشم بینیم و از آن استفاده دیگری نکنیم؛ ولی خداوند بینا است و به هر چیز که بتوان نگاه کرد، نادان نیست؛ پس در نام بینایی با هم هستیم و معنا متفاوت است.

او برپا (قائم) است نه به این معنا که راست ایستاده و سنگینی روی ساق پا انداخته است، همان طور که چیزها ایستند، بلکه معنایش این است که خدا

ص: ۲۶۳

القائم بأمرنا فلان و الله هو القائم على كل نفس بما كسبت و القائم أيضا في كلام الناس: الباقي و القائم أيضا يخبر عن الكفایه كقولك للرجل: قم بأمر بني فلان أي اكفهم و القائم منّا قائم على ساق، فقد جمعنا الاسم و لم نجمع المعنى؛ و أما اللطيف فليس على قلبه و قضاؤه و صغره و لكن ذلك على النفاذ في الأشياء و الامتناع من أن يدرك، كقولك للرجل: لطف عني هذا الأمر و لطف فلان في مذهبه و قوله يخبرك أنه غمض فيه العقل و فات الطلب و عاد متعمقا متلطفا لا يدركه الوهم فكذلك لطف الله تبارك و تعالى عن أن يدرك بحدّ أو يحدّ بوصف و اللطافة منّا: الصّغر و القلب، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و أما الخبير فالذي لا يعزب عنه شيء و لا يفوته ليس للتجربة و لا للاعتبار بالأشياء فعند التجربة و الاعتبار علمان و لولاهما ما علم لأنّ من كان كذلك كان جاهلا و الله لم يزل خبيرا بما يخلق و الخبير من الناس المستخبر عن جهل المتعلم، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و أما الظاهر فليس من أجل أنه علا الأشياء بركوب فوقها و قعود عليها و تسنم لذراها و لكن ذلك لقهرة و لغلبته الأشياء و قدرته عليها كقول الرجل: ظهرت على أعدائي و أظهرني الله على خصمي يخبر عن الفلج و الغلبه، فهكذا ظهور الله على الأشياء و وجه آخر أنه الظاهر لمن أراد و لا- يخفى عليه شيء و أنه مدبر لكل ما برأفأى ظاهر أظهر و أوضح من الله تبارك و تعالى، لأنك لا تعدم صنعته حيثما توجهت و فيك من آثاره ما يغنيك و الظاهر منّا البارز بنفسه و المعلوم بحدّه، فقد جمعنا الاسم و لم يجمعنا المعنى و أما الباطن فليس على معنى الاستبطان للأشياء بأن يغور فيها و لكن ذلك منه على استبطانه للأشياء علما و حفظا و تدبيرا، كقول القائل: أبطنته يعني خبرته و علمت مكتوم سرّه و الباطن منّا الغائب في

ص: ۲۶۴

نگه دار است؛ مانند کسی که گوید فلانی قائم به امر ماست و خداوند بر هر جانی نسبت به آنچه انجام داده اند، قائم (نگه دارنده) است و نیز قائم در زبان مردم به معنای «باقی» می باشد و معنای «سرپرستی» هم می دهد؛ مانند سخن کسی که گوید: به امر فرزندان فلانی قیام کن؛ یعنی رسیدگی و سرپرستی آنان را به عهده بگیر و قائم از ما کسی است که روی ساق پا ایستاده است، پس در نام یکی و در معنا مختلف شدیم.

اما لطیف بودن به معنای کمی، نازکی و خردی نیست، بلکه به معنای باریک بینی و نفوذ در چیزها و درک نشدن اوست؛ مانند این که به مردی گویی: این امر از من لطیف شد و فلانی در راه و روش و گفتارش لطیف است، به او خبر می دهی که

خرد در آن درمانده و طلب آن از دست رفته و طوری ژرف و بارک گشته است که اندیشه درکش نکند و هم چنین خداوند فرخنده و فرازمنند از این جهت لطیف است که با اندک، درک و با وصف، محدود نشود و لطافت ما به معنای خردی و کمی است، پس در نام شریک او شدیم و در معنا غیر او هستیم.

امّا آگاه و خبره کسی است که چیزی بر او پوشیده نیست و از دستش نرفته است. (آگاه بودن خدا) رای آزمایش و عبرت گرفتن از چیزها نیست که اگر آزمایش و عبرت باشند، بدانند و اگر نباشند، ندانند؛ زیرا کسی که چنین باشد نادان است؛ ولی خداوند همیشه به آفریدگانش آگاه است و آگاه از دیدگاه مردم کسی است که می خواهد اطلاعاتی از سطح نادانی دانش آموخته به دست آورد. پس در نام شریک او شدیم و در معنا غیر او هستیم.

امّا نمایان بودن خدا از آن جهت نیست که روی چیزها برآمده و سوار شده و بر آنها نشسته و بر فراز کنگره آن برآمده باشد، بلکه به سبب چیرگی، تسلط و توانایش بر چیزهاست؛ مانند کسی که گوید: «بر دشمنانم نمایان شدم و خدا مرا بر دشمنم نمایان ساخت» که این نمایان از پیروزی و غلبه خبر می دهد. هم چنین است نمایان شدن خداوند بر چیزها. معنای دیگر این است که برای کسی که او را بخواهد، نمایان و آشکار است و چیزی بر او پوشیده نیست و اوست تدبیرگر هر چیز که آفریده است، پس کدام آشکاری از خداوند فرخنده و فرازمنند نمایان تر و روشن تر است؛ زیرا هر سو که بنگری، ساخته او موجود است و (حتی) در وجود خودت از آثار او به حدّ کافی وجود دارد؛ ولی نمایان و آشکار بودن ما آن است که خود شخص آشکار و اندازه اش معین باشد، پس در نام شریک او شدیم و در معنا غیر او هستیم.

اما نهان بودن به معنای درون چیزها بودن نیست که به درون آنها رود، بلکه به این معناست که علم و نگه داری و تدبیرش به درون چیزها راه دارد؛ چنان که کسی گوید: ابطنته؛ یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانی او را فهمیدم

ص: ۲۶۵

الشّیء المستتر و قد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و أمّا القاهر فليس على معنى علاج و نصب و احتیال و مداراه و مکر، كما يقهر العباد بعضهم بعضا و المقهور منهم يعود قاهرا و القاهر يعود مقهورا و لكن ذلك من الله تبارك و تعالى على أنّ جميع ما خلق ملتبس به الدّلّ لفاعله و قلّه الامتناع لما أراد به لم يخرج منه طرفه عين أن يقول له: كن فيكون و القاهر منّا على ما ذكرت و وصفت فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هكذا جميع الأسماء و إن كنا لم نستجمعها كلّها فقد يكتفى الاعتبار بما ألقينا إليك و الله عونك و عوننا فى إرشادنا و توفيقنا.

باب تأويل الصّمد [۳۲۱]۱-علی بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن الوليد و لقبه شباب الصّيرفى، عن داود بن القاسم الجعفرى قال:

قلت لأبى جعفر الثّانى عليه السّلام: جعلت فداك ما الصّمد؟ قال: السّيد المصمود إليه فى القليل و الكثير.

[۳۲۲]۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد الله، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن الحسن بن السّرى، عن جابر بن يزيد الجعفى قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من التوحيد؛ فقال: إنَّ الله تباركت أسماؤه التي يدعا بها و تعالی فی علوِّ كنهه واحد توحد بالتوحيد في توحد، ثمَّ أجزاه على خلقه، فهو واحد، صمد، قدوس، يعبد كلُّ شيء و يصمد إليه كلُّ شيء و وسع كلُّ شيء علما.

ص: ٢٦٦

و نھان در میان ما کسی است که در چیزی نھان و پوشیده گشته است، پس در نام شریکیم و در معنا نه.

امّا چیره گر بودن به معنای نفوذ اراده بدون حرکت، خستگی در اثر برنامه ریزی، چاره اندیشی، دشمن زدایی و نیرنگ گستری نیست؛ چنان که بعضی از بندگان بر بعضی تسلط یابند و مغلوب گشته غالب آید و غالب گشته مغلوب گردد؛ ولی مسلط بودن خداوند فرخنده و فرازمند این است که تمام آفریدگان در برابر آفریدگار لباس خواری و زبونی پوشیده اند و از آنچه خدا نسبت به آن ها اراده کند، توان سرپیچی ندارند. به اندازه چشم به هم زدنی از حکومت او که گوید:

باش، پس می باشد، بیرون نروند و چیره گر در میان ما آن گونه است که بیان و وصف کردم، پس در نام شریکیم و در معنا نه. هم چنین است تمام نام های خدا و اگر ما تمام آن ها را بیان نکردیم، برای آن که به اندازه ای که گفتیم برای پند گرفتن بسنده باشد. یاور من و تو در ره یافتگی و به دست آوردن توفیق، خداست.

باب تأویل صفت صمد

[٣٢١] ١- داود قاسم جعفری گوید: به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم:

قربانت کردم، معنای صمد چیست؟ فرمود: سروری که در هر کم و زیاد مورد توجه قرار می گیرد.

[٣٢٢] ٢- جابر یزید جعفری گوید: از امام باقر علیه السلام مطلبی از مطالب توحید را پرسیدم، فرمود: همانا خداوندی که نام هایش که با آن ها خوانندش، فرخنده و مبارک است و در فرازمندی ذاتش برتر است؛ یکتاست و در حال یکتایی خودش به یگانه دانستن خود بی همتا بود. سپس این توحید را میان آفریدگانش جاری ساخت؛ پس او یکتا، بی نیاز و پاک است. همه چیز او را بپرستند و به سوی او نیاز برند و علم او همه چیز را در بر گرفته است.

ص: ٢٦٧

فهذا هو المعنى الصّحيح في تأويل الصّمد، لا ما ذهب إليه المشبهه: أنّ تأويل الصّمد: المصمت الذی لا جوف له؛ لأنّ ذلك لا يكون إلّا من صفة الجسم و الله جلّ ذكره متعال عن ذلك، هو أعظم و أجلّ من أن تقع الأوهام على صفة أو تدرك كنه عظمته و لو كان تأويل الصّمد في صفة الله عزّ و جلّ المصمت، لكان مخالفا لقوله عزّ و جلّ: «ليس كمثل شيء» لأنّ ذلك من صفة الأجسام المصمته التي لا أجواف لها مثل الحجر و الحديد و سائر الأشياء المصمته التي لا أجواف لها، تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً، فأما ما جاء في الأخبار من ذلك فالعالم عليه السلام أعلم بما قال و هذا الذی.

قال عليه السلام: إِنَّ الصَّمَدَ هُوَ السَّيِّدُ المَصْمُودُ إِلَيْهِ.

هو معنى صحيح موافق لقول الله عزَّ و جلَّ: «ليس كمثله شيء» و المصمود إليه المقصود في اللغه قال أبو طالب في بعض ما كان يمدح به النَّبِيِّ من شعره:

و بالجمره القصوى إذا صمدوا لها

يؤمّون قذفا رأسها بالجنادل

يعنى قصدوا نحوها يرمونها بالجنادل يعنى الحصى الصغار التي تسمى بالجمار و قال بعض شعراء الجاهليه شعرا:

ما كنت أحسب أنّ بيتا ظاهرا

لله في أكناف مكّه يصمد

يعنى يقصد و قال ابن الزبيرقان:

و لا رهيبه إلا سيّد صمد

و قال شداد بن معاويه في حذيفه بن بدر.

علوته بحسام ثم قلت له

خذا حذيف فأنت السيّد الصمد

و مثل هذا كثير و الله عزَّ و جلَّ هو السَّيِّدُ الصَّيِّدُ الَّذِي جميع الخلق من الجنّ و الإنس إليه يصمدون في الحوائج و إليه يلجئون عند الشدائد و منه يرجون

ص: ٢٦٨

(كليني فرمايد:) معنای درست در تفسیر صمد این است نه آنچه مشبّهه معتقد شده اند که صمد: توپری است که میان خالی نیست؛ زیرا توپری صفت جسم می باشد و خداوندی که یادش باشکوه است از آن برتر است. او بزرگتر و والاتر از آن است که خاطرها به وصفش رسد یا حقیقت عظمتش را دریابد و اگر تفسیر صمد به عنوان صفت خدای بزرگ و والا، توپر باشد، خلاف فرمایش خدای عزّتمند و والا است که: «چیزی مانند او نیست»؛ چرا که توپری صفت اجسامی است که توپرنند و میان خالی نیستند، مانند سنگ، آهن و چیزهای دیگر توپر و بدون میان خالی. مقام خدا از این صفت، بسیار بلند است.

اخباری که در این باره وارد شده است خود امام علیه السلام داناتر به گفته خویش است و این که فرمود: همانا معنای صمد، سرور مورد نیاز است، معنایی درست و موافق گفته خدای عزّتمند و والا است که: «چیزی مانند او نیست» و در لغت، مصمود

به معنای مقصود می باشد. ابو طالب در بعضی از اشعارش که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ستوده، گفته است: «به جمره عقبه سوگند! زمانی که انداختن سنگ ها به سر آن را قصد نمایند» .

صمد و الها، یعنی به سوی او متوجه گردند و سنگش زنند. جنادل، سنگ های ریزی است که جمار نامیده شود.

یکی از شاعران زمان جاهلیت گوید: «گمان ندارم در اطراف مکه، خانه آشکاری برای خدا باشد که متوجهش شوند.» ابن زبرقان گوید: رهیبه، جز سرور و آقای مورد نیاز نیست. (رهیبه نام مردی است و صمد، شاهد مثال می باشد که به معنای مورد توجه آمده است) .

شداد معاویه درباره حذیفه بن بدر گوید: «شمشیری روی سرش بلند کردم و گفتم: ای حذیفه! آن را بگیر که تویی مهتر مورد توجه واقع شده.» مانند این مثال ها زیاد است و خداوند عزّتمند و والا سرور مورد نیازی است که تمام آفریدگان از جنّ و انسان در نیازها آهنگ او کنند و در گرفتاری ها به او پناه آورند و از او امید گشایش استمرار نعمت داشته باشند تا آن گرفتاری و سختی ها را از آنان برطرف نماید. [پاسخ آیت الله حسن زاده آملی به مرحوم کلینی درباره معنای صمد: «هزار و یک کلمه ۵/۱۹۶»]

ص: ۲۶۹

الرّخاء و دوام النّعماء ليدفع عنهم الشّدائد.

باب الحركة و الانتقال [۳۲۳]۱- محمّد بن أبی عبد الله، عن محمّد بن إسماعيل البرمكي، عن عليّ بن عتيّاس الخرازمي، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر الجعفري، عن أبي إبراهيم عليه السّلام قال:

ذكر عنده قوم يزعمون أنّ الله تبارك و تعالى ينزل إلى السّماء الدّنيا، فقال:

إنّ الله لا- ينزل و لا يحتاج إلى أن ينزل، إنّما منظره في القرب و البعد سواء، لم يبعد منه قريب و لم يقرب منه بعيد و لم يحتاج إلى شيء بل يحتاج إليه و هو ذو الطّول، لا- إله إلاّ- هو العزيز الحكيم، أمّا قول الواصفين: إنّهُ ينزل تبارك و تعالى فإنّما يقول ذلك من ينسبه إلى نقص أو زيادة و كلّ متحرّك محتاج إلى من يحركه أو يتحرّك به، فمن ظنّ بالله الظنون هلك، فاحذروا في صفاته من أن تقفوا له على حدّ تحدّونه بنقص أو زيادة أو تحريك أو تحرّك أو زوال أو استئزال أو نهوض أو قعود فإنّ الله جلّ و عزّ عن صفه الواصفين و نعت النّاعتين و توهم المتوهّمين؛ و توكل على العزيز الرّحيم الذي يراك حين تقوم و تقلّبك في السّاجدين.

[۳۲۴]۲- و عنه رفعه، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر، عن أبي إبراهيم عليه السّلام أنّه قال:

لا أقول: إنّهُ قائم فأزيله عن مكانه و لا أحدّه بمكان يكون فيه و لا أحدّه أن يتحرّك في شيء من الأركان و الجوارح و لا أحدّه بلفظ شقّ فم و لكن كما قال [الله] تبارك و تعالى: كن فيكون بمشيئته من غير تردّد في نفس، صمدا فردا،

بابی درباره حرکت و انتقال

[۳۲۳]۱- جعفری گوید: در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفته شد:

مردمی عقیده دارند که خدای فرخنده و فرازمند به آسمان دنیا فرود آید.

حضرت فرمود: همانا خداوند فرود نیاید و از فرود آمدن بی نیاز است (زیرا) دیدگاه او نسبت به نزدیک و دور یکسان است. هیچ نزدیکی از او دور و هیچ دوری به او نزدیک نیست. او به چیزی نیاز ندارد، بلکه نیاز همه به اوست و او عطاکننده است. شایسته پرستش جز خدای پیروزمند و سنجیده کار نیست.

اما گفته وصف کنندگانی که گویند: خدای فرخنده و فرازمند فرود آید (درست نیست) و این سخن را کسی گوید که خدا را به کاهش و افزایش نسبت دهد؛ افزون بر آن، هر حرکت کننده ای به محرک و وسیله حرکت نیاز دارد، پس کسی که این گمان ها را به خدا برد، هلاک گردد. بپرهیزید از این که درباره صفات خدا در حد معینی توقف نمایید و او را به کاهش یا افزایش یا تحریک و تحرک یا انتقال یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن محدود سازید؛ پس همانا خداوند از وصف توصیف کنندگان و ستایش ستایش کنندگان و تخیل خیال پردازان، والا و گرامی است و بر خدای عزیز و مهربانی توکل کن که تو را هنگام ایستادن و گشتنت میان سجده کنان می بیند.

[۳۲۴]۲- امام کاظم علیه السلام فرمود: این که گویم: خدا برپاست، نه این که او را از جایش جدا سازم و او را به مکان معینی که در آن باشد، محدود نکنم و به حرکت اعضا و جوارح محدودش نسازم و به تلفظ از شکاف دهان محدود ننمایم؛ ولی چنان گویم که خدای فرخنده و فرازمند فرمود: باش، پس با خواستش وجود یابد بدون تردید در دل. او بی نیاز است و یگانه

لم یحتج إلى شريك يذكر له ملكه ولا يفتح له أبواب علمه.

[۳۲۵]۳- و عنه، عن محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن داود بن عبد الله، عن عمرو بن محمد، عن عيسى بن يونس قال:

قال ابن أبي العوجاء لأبي عبد الله عليه السلام في بعض ما كان يحاوره: ذكرت الله فأحلت علي غائب، فقال أبو عبد الله: ويلك كيف يكون غائبا من هو مع خلقه شاهد وإليه أقرب من جبل الوريد، يسمع كلامهم ويرى أشخاصهم ويعلم أسرارهم، فقال ابن أبي العوجاء: أهو في كل مكان أليس إذا كان في السماء كيف يكون في الأرض وإذا كان في الأرض كيف يكون في السماء؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: إنما وصفت المخلوق الذي إذا انتقل عن مكان اشتغل به مكان و خلا منه مكان فلا يدري في المكان الذي صار إليه ما يحدث في المكان الذي كان فيه فأما الله العظيم الشأن الملك الديان فلا يخلو منه مكان ولا يشتغل به مكان ولا يكون إلى مكان أقرب منه إلى مكان.

[۳۲۶]۴- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی قال:

کتبت إلى أبي الحسن علي بن محمد عليه السلام: جعلني الله فداك يا سيدي! قد روى لنا: أن الله في موضع دون موضع على العرش استوى وأنه ينزل كل ليلة في النصف الأخير من الليل إلى السماء الدنيا وروى: أنه ينزل عشيّه عرفه ثم يرجع إلى موضعه، فقال بعض مواليك في ذلك: إذا كان في موضع دون موضع، فقد يلاقيه الهواء و يتكف عليه و الهواء جسم رقيق يتكف على كل شيء بقدره، فكيف يتكف عليه جل ثناؤه على هذا المثال؟ فوقع عليه السلام: علم ذلك عنده و هو المقدر له بما هو أحسن تقديرا و اعلم أنه إذا كان في السماء الدنيا فهو كما هو على العرش و الأشياء كلها له سواء علما و قدره و ملكا و إحاطه.

ص: ۲۷۲

و به شریکی نیاز ندارد که امور سلطنتش را یادآور شود و درهای دانشش را به رویش گشاید.

[۳۲۵]۳- عیسی یونس گوید: ابن ابی العوجاء در ضمن بحثهایی که با امام صادق علیه السلام داشت به آن حضرت عرض کرد: شما نام خدا را بردید و به ناپیدایی حواله دادید. حضرت فرمود: وای بر تو! چگونه ناپیداست کسی که نزد آفریدگانش حاضر است و از رگ گردن به ایشان نزدیک تر است. سخنان شان را می شنود کالبدشان را می بیند و رازهایشان را می داند. ابن ابی العوجاء گفت: آیا او در همه جا هست؟ وقتی در آسمان است، چگونه در زمین باشد و هنگامی که در زمین است، چگونه در آسمان باشد؟ حضرت فرمود: آفریده ای را توصیف کردی که وقتی از جایی برود، جایی او را دربر گیرد و جایی از او خالی ماند و در جایی که آمد از جایی که بوده و آنچه پدید می آید، بی خبر باشد؛ ولی خداوند و الامقام و سلطان جزابخش، هیچ جا از او تهی نیست و هیچ جا او را در بر نگیرد و به جایی نزدیک تر از جای دیگر نیست.

[۳۲۶]۴- محمد عیسی گوید: به حضرت امام علی النقی علیه السلام نوشتم: ای آقای من، خداوند مرا قربانت گرداند؛ برای ما روایت کرده اند که: همانا خداوند در جای معینی از عرش قرار دارد و در نیمه آخر هر شب به آسمان دنیا فرود می آید و (نیز) روایت شده است که: خدا در شب عرفه فرود می آید و سپس به جای خود برمی گردد.

یکی از دوستان شما در این باره گوید: اگر خدا در جای معینی باشد در مجاورت هوا قرار گیرد، در حالی که هوا جسم دقیقی است که هر چیز را به اندازه خودش فراگیرد، پس چگونه در این صورت هوا به خدا احاطه پیدا می کند؟

حضرت نوشت: خدا خود آن را می داند و اوست که نیکوتر آن را اندازه گیری کند. بدان که او اگر در آسمان دنیا باشد، هم چنان در عرش است و علم و توانایی و سلطنت و احاطه اش بر همه چیز یکسان است.

ص: ۲۷۳

و عنه، عن محمد بن جعفر الكوفي، عن محمد بن عیسی مثله

فی قوله تعالى: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ.

[۳۲۷]۵- عنه، عن عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذینه، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَاعِيَهُمْ وَلَا خَمْسَهُ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ» فقال:

هو واحد واحدى الذات؛ بائن من خلقه و بذاك وصف نفسه و هو بكلّ شىء محيط بالإشراف و الإحاطه و القدره لا يعزب عنه مثقال ذره في السماوات و لا في الأرض و لا أصغر من ذلك و لا أكبر بالإحاطه و العلم لا بالذات، لأنّ الأماكن محدوده تحويها حدود أربعه فإذا كان بالذات لزوما الحوايه.

في قوله الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى.

[۳۲۸]۶- عليّ بن محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سئل عن قول الله عزّ و جلّ: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى فقال:

استوى على كلّ شىء، فليس شىء أقرب إليه من شىء.

[۳۲۹]۷- و بهذا الإسناد، عن سهل، عن الحسن بن محبوب؛ عن محمد بن مارد أنّ أبا عبد الله عليه السلام سئل عن قول الله عزّ و جلّ: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى فقال:

استوى من كلّ شىء فليس شىء أقرب إليه من شىء.

[۳۳۰]۸- و عنه؛ عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان

ص: ۲۷۴

این روایت از طریق دیگر نیز وارد شده است.

درباره فرمایش خداوند که فرمود: «هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه خدا چهارمین آنهاست» .

[۳۲۷]۵- امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خداوند که «هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نباشد، جز این که خدا چهارمین آنهاست و نه میان پنج نفر جز این که او ششمین آنهاست [سوره مجادله (۵۸) ، آیه ۷] فرمود: او یکتا و ذاتش یگانه است و از آفریدگانش جدا می باشد و این گونه خود را توصیف کرده است. او به همه چیز به صورت زیر نظر داشتن، فراگرفتن و توانایی احاطه دارد.

هم وزن ذره ای، نه در زمین و نه در آسمان ها از علم او پنهان نیست و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست. از نظر احاطه و علم و نه از نظر ذات و حقیقت؛ زیرا اماکن محدودند که چهار حدّ آنها را در بر دارد و اگر از نظر ذات و حقیقت باشد بایست که در بر گرفته شود.

«درباره فرمایش خداوند: خدای مهربان بر عرش استوا دارد»

[۳۲۸]۶- از حضرت صادق علیه السلام درباره گفته خدا که «خدای مهربان بر عرش استوا دارد» [سوره طه (۲۰) ، آیه ۵] پرسیدند، حضرت فرمود: او بر همه چیز مسلط است و چیزی به او از چیز دیگر نزدیک تر نیست.

[۳۲۹]۷- از امام صادق علیه السلام درباره گفته خدا که «خدای مهربان بر عرش استوا دارد» پرسیدند، فرمود: نسبت به همه چیز برابر است و چیزی از چیز دیگر به او نزدیک تر نیست.

[۳۳۰]۸- عبد الرحمن بن حجاج گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش

ص: ۲۷۵:

بن یحیی، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى فَقَالَ اسْتَوَى فِي كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ، لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ بَعِيدٌ وَلَمْ يَقْرَبْ مِنْهُ قَرِيبٌ، اسْتَوَى فِي كُلِّ شَيْءٍ.

[۳۳۱]۹- و عنه؛ عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من زعم أن الله من شيء أو في شيء أو على شيء فقد كفر، قلت فسیر لی، قال: أعنى بالحوايه من الشيء له أو يماسك له أو من شيء سبقه و في روايه أخرى: من زعم أن الله من شيء فقد جعله محدثا و من زعم أنه في شيء فقد جعله محصورا و من زعم أنه على شيء فقد جعله محمولا.

في قوله تعالى: وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ.

[۳۳۲]۱۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم قال: قال أبو شاعر الديصاني:

إن في القرآن آية هي قولنا، قلت: ما هي؟ فقال: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» فلم أدر بما أجيبه فحججت فخبرت أبا عبد الله عليه السلام فقال: هذا كلام زنديق خبيث إذا رجعت إليه فقل له: ما اسمك بالكوفه؟ فإنه يقول: فلان فقل له: ما اسمك بالبصره؟ فإنه يقول: فلان، فقل: كذلك الله ربنا في السماء إله و في الأرض إله و في البحار إله و في القفار إله و في كل مكان إله، قال:

فقدمت فأتيت أبا شاعر فأخبرته، فقال: هذه نقلت من الحجاز.

ص: ۲۷۶:

خدای فرازند که «خدای مهربان بر عرش استوا دارد» پرسیدم: فرمود: او در همه چیز برابر است. چیزی به او از چیز دیگر نزدیک تر نیست. هیچ دوری از او دور نیست و هیچ نزدیکی به او نزدیک نیست. نسبت به همه چیز برابر است.

[۳۳۱] ۹- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس معتقد شود که خداوند از چیزی یا در چیزی یا روی چیزی قرار گرفته، کافر است. عرض کردم: برایم توضیح دهید.

فرمود: مقصودم این است که چیزی او را فراگیرد یا او را نگه دارد یا چیزی بر او پیشی گیرد.

در روایت دیگر آمده است: هر که گمان کند خداوند از چیزی است، او را پدیده قرار داده است و هر که گمان کند او در چیزی است، او را به حصار در آورده است و هر کس بپندارد که او روی چیزی است، او را قابل حمل قرار داده است.

درباره فرمایش خدای برتر که «اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است.»

[۳۳۲] ۱۰- هشام حکم گوید: ابو شاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه ای است که گفته ما را می رساند. گفتیم: آن چیست؟ گفت: «اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است.» [سوره زخرف (۴۳)، آیه ۸۴] (هشام گوید) من ندانستم که چطور پاسخ گویم و مغلوب شدم [سپس به حج رفتم] و به امام صادق علیه السلام گزارش آن را دادم. حضرت فرمود: این سخن زندیق پلید است. وقتی به سویس بازگشتی به او بگو: نام تو در کوفه چیست؟ او می گوید: فلان؛ سپس بگو: نام تو در بصره چیست؟ او گوید: همان فلان. آن گاه بگو: هم چنین است خداوند و پروردگار ما که در آسمان معبود و در زمین معبود است و در دریاها معبود و در بیابان معبود و در همه جا معبود است. هشام گوید: من بازگشتم و این پاسخ را به ابو شاکر گفتم. او گفت: این پاسخ دستاورد حجاز است!

ص: ۲۷۷

باب العرش و الكرسي [۳۳۳] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي رفعه قال:

سأل الجائليق أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أخبرني عن الله عزّ وجلّ يحمل العرش أم العرش يحمله؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: الله عزّ وجلّ حامل العرش و السّماوات و الأرض و ما فيهما و ما بينهما و ذلك قول الله عزّ وجلّ: إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَرَ كُهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا، قال: فأخبرني عن قوله: وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَلًا أَيُّهُ فَكَيْفَ قَالَ ذَلِكَ؟ و قلت: «إنه يحمل العرش و السّماوات و الأرض» فقال أمير المؤمنين عليه السلام: إنّ العرش خلقه الله تعالى من أنوار أربعة:

نور أحمر منه احمرت الحمرة و نور أخضر منه اخضرت الخضرة و نور أصفر منه اصفرت الصفرة و نور أبيض منه [ابيض] البياض و هو العلم الذي حمّله الله الحملة و ذلك نور من عظمته، فبعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنين و بعظمته و نوره عاداه الجاهلون و بعظمته و نوره ابتغى من فى السّماوات و الأرض من جميع خلائقه إليه الوسيله بالأعمال المختلفه و الأديان المشتبّهه، فكلّ محمول يحمله الله بنوره و عظمته و قدرته لا- يستطيع لنفسه ضرًا و لا نفعًا و لا موتًا و لا حياه و لا نشورًا، فكلّ شىء محمول و الله تبارك و تعالى الممسك لهما أن تزولا و المحيط بهما من شىء و هو حياه كلّ شىء و نور كلّ شىء سبحانه و تعالى عمّا يقولون علوًا كبيرًا. قال له: فأخبرني عن الله عزّ وجلّ أبيض هو؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: هو هاهنا و هاهنا و فوق و تحت و محيط بنا و معنا و هو قوله: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَايَهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا

بابی دربارهٔ عرش و کرسی

[۲۳۳۳] ۱- جاثلیق از امیر مؤمنان علیه السّلام پرسید: به من بگو آیا خداوند عزّتمند و والا عرش را حمل می کند یا عرش او را؟ حضرت فرمود: خدای عزّتمند و والا حاصل عرش، آسمان ها، زمین و آنچه در آنها و میان آنهاست، می باشد و این فرمایش خداوند بزرگ و شکوهمند است که: «همانا خداوند، آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آن ها را نگاه نمی دارد، اوست بردبار آمرزنده» [سورهٔ فاطر (۳۵) ، آیهٔ ۴۱] جاثلیق گفت: پس برایم بگو چگونه خدا فرماید: «در آن روز هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر سر خود بردارند» [سورهٔ حاقه (۶۹) ، آیهٔ ۱۷] و شما گفتید که خدا عرش و آسمان ها و زمین را حمل کند؟ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: همانا خداوند فرازمند عرش را از چهار نور آفرید: نور سرخی که هر سرخی از آن سرخی گرفت و نور سبزی که هر سبزی از آن سبزی یافت و نور زردی که هر زردی از آن زردی گرفت و نور سفیدی که هر سفیدی از آن سفید شد و آن دانشی است که خداوند به حاملان عطا فرموده است و آن نوری از عظمت اوست، پس خداوند به سبب عظمت و نورش، دل های مؤمنان را بینا کرده و به همان سبب، نادانان با او دشمن شده و به همان سبب، تمام آفریدگان او که در آسمان ها و زمین اند با کردارهای گوناگون و دین های همگون به سوی او وسیله جویند، پس هر محمولی را خدا با نور، عظمت و توانایی اش بردارد و آنها بر زیان و سود و مرگ و زندگی و برخاستن از گور توانایی ندارند.

همه چیز محمول است و خداوند فرخنده و فرازمند آسمان و زمین و آنچه آن ها را فراگیرد از افتادن نگه دارد و خدا زندگي هر چیز و روشنی هر چیز است. منزّه است و پرتوی بزرگی دارد از آنچه گویند.

جاثلیق گفت: برایم بگو که خداوند بزرگ و شکوهمند کجاست؟ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: او آنجا و آنجاست، بالا و پایین و فرو گرفته ما را و همراه ماست و این فرمایش اوست: «گفتگوی محرمانه ای میان سه نفر نباشد جز این که خدا چهارمین آنهاست و نه میان پنج نفر جز این که او ششمین آنها و نه کمتر از آن و نه بیشتر باشد، جز این که هر کجا باشند خدا با آنهاست.» ؛

محیط بالسموات و الأرض و ما بينهما و ما تحت الثرى و إن تجهر بالقول فإنه يعلم السرّ و أخفى و ذلك قوله تعالى: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» فالمدین يحملون العرش هم العلماء المدین حملهم الله علمه و ليس يخرج عن هذه الأربعة شيء خلق الله في ملكوته الذي أراه الله أصفياه و أراه خليه عليه السّلام فقال: وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيُكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ وَ كيف يحمل حمله العرش الله و بحياته حيت قلوبهم و بنوره اهدوا إلى معرفته.

[۳۳۴]۲- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى قال:

سألني أبو قره المحدث أن أدخله على أبي الحسن الرضا عليه السلام فاستأذنته فأذن لي، فدخل فسأله عن الحلال والحرام ثم قال له: أفتقر أن الله محمول؟ فقال أبو الحسن عليه السلام: كل محمول مفعول به مضاف إلى غيره محتاج والمحمول اسم نقص في اللفظ والحامل فاعل وهو في اللفظ مدحه وكذلك قول القائل:

فوق و تحت و أعلى و أسفل و قد قال الله: «وَلِلَّهِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا فَأَذْعُوهُ بِهَا» و لم يقل في كتبه: إنه المحمول بل قال: إنه الحامل في البر والبحر و الممسك السماوات و الأرض أن تزولا و المحمول ما سوى الله و لم يسمع أحد آمن بالله و عظمته قط قال في دعائه: يا محمول، قال أبو قره: فإنه قال: «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً» و قال: «الذين يحملون العرش» فقال أبو الحسن عليه السلام: العرش ليس هو الله و العرش اسم علم و قدره و عرش فيه كل شيء، ثم أضاف الحمل إلى غيره، خلق من خلقه؛ لأنه استعبد خلقه بحمل عرشه و هم حمله علمه و خلقا يسبحون حول عرشه و هم يعملون بعلمه

ص: ۲۸۰

بنابراین کرسی به آسمان ها و زمین و میان آنها و زیر خاک احاطه دارد و اگر با صدای بلند بگویی، او راز و پنهانت را می داند و همین، معنای سخن خدای برتر است: «کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ». [سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۵]

پس آنانی که عرش را حمل کنند، دانشمندی هستند که خدا علمش را به آن ها ارزانی داشته است و آنچه خداوند در ملکوتش آفریده و به برگزیدگانش و خلیش ابراهیم علیه السلام نشان داده از این چهار نور بیرون نیست که فرمود: «و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از اهل یقین باشد» [سوره انعام، آیه ۷۵] و چگونه حاملان عرش، خدا را بردارند با آن که به سبب زندگی او دل های ایشان زنده گشته و با نور او به شناختش راهنمایی شده اند.

[۳۳۴]۲- صفوان یحیی گوید: ابو قره محدث از من خواست که او را خدمت امام رضا علیه السلام ببرم. از حضرت اجازه خواستم و ایشان به من اجازه داد. ابو قره خدمت امام رسید و از مسائل حلال و حرام پرسید، سپس عرض کرد: شما قبول دارید که خداوند حمل شدنی است؟ حضرت فرمود: هر حمل شدنی، کاری بر او واقع شده که به دیگری نسبت دارد و نیازمند است و محمول، اسمی است که در تعبیر بر کمبود دلالت دارد و حامل، انجام دهنده می باشد که در تعبیر بر مدح دلالت دارد و چنین است سخن آن که گوید: زبر و زیر و بالا- و پایین (که زبر و بالا بر مدح و زیر و پایین بر کمبود دلالت دارد) و خداوند فرموده است: «و خدا را نام های نیکوست، پس او را با آنها بخوانید» [سوره اعراف، آیه ۱۸۰]

و در کتاب های آسمانی اش نفرموده است که او محمول است، بلکه گفته است: همانا او در خشکی و دریا بردارنده و نگه دار آسمان ها و زمین از افتادن است و جز خدا محمول است و هیچ گاه از کسی که به خدا و عظمتش ایمان دارد، شنیده نشده است که در دعای خود گوید: ای محمول. ابو قره گفت: خدا خود گوید: «در آن روز، عرش پروردگارت را هشت فرشته در بالایشان بردارند» و نیز فرماید: «آنانی که عرش را حمل کنند». حضرت رضا علیه السلام فرمود: عرش که خدا

نیست. عرش تعبیر از علم و توانایی است که همه چیز در آن است، سپس کار حمل را به غیر خود، که آفریده ای از آفریدگانش باشد، نسبت داده است؛ بدان جهت که از آفریده اش به سبب برداشتن عرشش خواسته است و آنان بردارندگان علم خداوند و آفریده ای هستند که گرد عرشش تسبیح گویند و با علم او کار کنند و فرشتگانی هستند که کردارهای بندگانش را نویسند

ص: ۲۸۱

و ملائکه یکتبون أعمال عباده و استعبد أهل الأرض بالطواف حول بيته و الله على العرش استوى كما قال: و العرش و من يحمله؛ و من حول العرش؛ و الله الحامل لهم؛ الحافظ لهم، الممسك القائم على كل نفس و فوق كل شيء و على كل شيء و لا يقال: محمول و لا أسفل قولاً مفرداً لا يوصل بشيء فيفسد اللفظ و المعنى؛ قال أبو قره فتكذب بالرواية التي جاءت أن الله إذا غضب إنما يعرف غضبه أن الملائكة الذين يحملون العرش يجدون ثقله على كواهلهم، فيخرون سجداً؛ فإذا ذهب الغضب خفّ و رجعوا إلى مواقفهم؟ فقال أبو الحسن عليه السلام:

أخبرني عن الله تبارك و تعالى منذ لعن إبليس إلى يومك هذا هو غضبان عليه؛ فمتى رضى؟ و هو في صفتك لم يزل غضبان عليه و على أوليائه و على أتباعه كيف تجترئ أن تصف ربك بالتغيير من حال إلى حال و أنه يجري عليه ما يجري على المخلوقين! سبحانه و تعالى؛ لم يزل مع الزائلين و لم يتغير مع لمتغيرين و لم يتبدل مع المتبدلين و من دونه في يده و تدبيره و كلهم إليه محتاج و هو غني عمّن سواه.

[۳۳۵]۳- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن الفضيل بن يسار قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله جلّ و عزّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ» فقال: يا فضيل! كل شيء في الكرسي، السماوات و الأرض و كل شيء في الكرسي.

[۳۳۶]۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن ثعلبه بن ميمون، عن زرارة بن أعين قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله جلّ و عزّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ

ص: ۲۸۲

و از اهل زمین به سبب طواف گرد خانه اش عبادت خواسته است و خداوند بر عرش تسلط و استیلاء دارد، چنان چه فرمود.

عرش و بردارندگانش و آنها که گردش باشند، خداوند حمل کننده آنها و نگه دارنده آنهاست؛ نگه دارنده و برپادارنده هر جان و بالای هر چیز و روی هر چیز می باشد و (نسبت به خدا) واژه محمول (برداشته شده) و اسفل (پایین) به تنهایی بدون این که به چیز (واژه) دیگری بچسبد، نباید گفت تا لفظ و معنا تباه شود (مثلاً می توان گفت: عرش خدا محمول است یا زمین خدا پایین آسمان است).

ابو قزّه گفت: پس آن روایت را دروغ می‌شمارید که می‌گوید: وقتی خداوند خشم کند، فرشتگانی که عرش را حمل می‌کنند از سنگینی آن بر دوش خود، خشم او را دریابند و به سجده افتند و وقتی خشم خدا فروکش کند، دوش آنها سبک شود و به جایگاه خویش برگردند؟ حضرت فرمود: برایم بگو از زمانی که خدا شیطان را لعنت کرده و بر او خشمگین شده است تا امروز کی از او خشنود گشته است؟ در حالی که طبق بیان تو که خدا همیشه بر شیطان و دوستان او خشمگین است (باید از آن زمان تا حال، بردارندگان عرش در سجده باشند) چگونه جرأت می‌کنی پروردگارت را به دگرگونی از حالتی به حالتی نسبت دهی و بگویی آنچه بر آفریده رخ می‌دهد بر او هم رخ می‌دهد. او منزّه و والا است. با نابودشوندگان، از بین نرود و با دگرگون شدگان، دگرگون نشود و با عوض شوندگان، عوض نشود و هرچیز جز اوست، در دست او و زیر تدبیر اوست و همگی به او نیازمند و او از غیر خودش بی‌نیاز است.

[۳۳۵]۳- فضیل یسار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای بزرگ و شکوهمند که «کرسی خدا آسمان‌ها و زمین را در بر دارد» پرسیدم، فرمود: ای فضیل! همه چیز در کرسی است. آسمان و زمین و همه چیز در کرسی است.

[۳۳۶]۴- زراره گوید: از امام صادق علیه السلام درباره سخن خدای عزّتمند و والا که «کرسی خدا آسمان‌ها و زمین را در بر دارد»، پرسیدم که آیا آسمان‌ها و زمین کرسی را در بر دارند یا کرسی، آسمان‌ها و زمین را در بر دارد؟ فرمود:

ص: ۲۸۳

وَ الْأَرْضِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَعْنُ الْكُرْسِيِّ أَمِ الْكُرْسِيِّ وَسَعْنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ فَقَالَ: بَلِ الْكُرْسِيُّ وَسَعْنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ وَ كُلِّ شَيْءٍ وَسَعْنُ الْكُرْسِيِّ.

[۳۳۷]۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيوب، عن عبد الله بن بكير، عن زراره بن أعين قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَعْنُ الْكُرْسِيِّ أَوْ الْكُرْسِيُّ وَسَعْنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ فَقَالَ: إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ.

[۳۳۸]۶- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن محمّد بن الفضیل، عن أبی حمزه، عن أبی عبد الله عليه السلام قال:

حملة العرش و العرش: العلم ثمانیه: أربعه منّا و أربعه ممّن شاء الله.

[۳۳۹]۷- محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن عبد الرحمن بن كثير، عن داود الرقي قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ «وَ كَمَا نَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» فقال ما يقولون، قلت: يقولون: إنّ العرش كان على الماء و الرّبّ فوقه، فقال: كذبوا، من زعم هذا فقد صير الله محمولا و وصفه بصفه المخلوق و لزمه أنّ الشّيء الذي يحمله أقوى منه، قلت: بين لي جعلت فداك، فقال: إنّ الله حمّل دينه و علمه الماء قبل أن يكون أرض أو سماء أو جنّ أو إنس أو

شمس أو قمر، فلما أراد الله أن يخلق الخلق نثرهم بين يديه فقال لهم: من ربكم؟ فأول من نطق:

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا: أَنْتَ رَبَّنَا، فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمُ وَالْدِّينَ؛ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هُوَ لَاءَ حَمَلَهُ دِينِي وَعِلْمِي وَ

ص: ۲۸۴

بلکه کرسی آسمان و زمین و عرش را در بر دارد و کرسی همه چیز را فراگیرد.

[۳۳۷]۵- زراره گوید: از حضرت صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و شکوهمند که «کرسی او آسمان ها و زمین را در بر دارد»، پرسیدم که آیا آسمان و زمین کرسی را در بر دارند یا کرسی آسمان ها و زمین را در بر دارد؟ فرمود: همانا همه چیز در کرسی گنجانده شده است.

[۳۳۸]۶- امام صادق علیه السّلام فرمود: بردارندگان عرش- و عرش به معنای علم است- هشت نفرند: چهار کس از ما و چهار کس از آنهایی که خدا خواهد.

[۳۳۹]۷- داود رقی گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و والا که «و عرش خدا بر آب بود» پرسیدم، حضرت فرمود: در این باره چه می گویند؟ گفتم: می گویند که عرش روی آب و پروردگار بالای آن قرار دارد. فرمود: دروغ می گویند. هر کس چنین گوید، خداوند را محمول قرار داده و او را با صفت آفریدگان توصیف کرده است و لازم آید چیزی که خدا را حمل می کند، نیرومندتر از او باشد. عرض کردم: قربانت کردم؛ پس (حقیقت مطلب را) برایم بیان کنید. فرمود:

پیش از آن که زمینی یا آسمانی یا جنّ و انسانی یا خورشید و ماهی باشد، خداوند دینش و علمش را به آب ارزانی داشت؛ وقتی خدا خواست آفریدگان را پدید آورد، ایشان را در برابر خویش پراکنده ساخت و به آنها فرمود: پروردگارتان کیست؟ پس نخستین کسانی که سخن گفتند، رسول خدا، امیر مؤمنان و ائمه -درود خداوند بر آنها باد- بودند که گفتند: تویی پروردگار ما؛ آن گاه خدا به ایشان دانش و دین ارزانی کرد، سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من

ص: ۲۸۵

أَمْنَائِي فِي خَلْقِي وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ، ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقْرُوا لِلَّهِ بِالزُّبُوبِ وَ لَهُؤُلَاءِ النَّفَرُ بِالْوَالِيَةِ وَ الطَّاعَةِ، فَقَالُوا، نَعَمْ رَبَّنَا أَقْرْنَا، فَقَالَ اللهُ لِلْمَلَائِكَةِ:

اشهدوا، فقالت الملائكة شهدنا على أن لا يقولوا غدا: إنا كنا عن هذا غافلين.

أَوْ يَقُولُوا: إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ يَا دَاوُدُ! وَ لَا يَتَنَا مُؤَكَّدَةً عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ.

باب الزّوج [۳۴۰]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن الأحول قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الروح التي في آدم عليه السلام، قوله: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي قال هذه روح مخلوقه و الروح التي في عيسى مخلوقه.

[۳۴۱] ۲- عده من أصحابنا؛ عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن ثعلبه، عن حمran قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «و روح منه» قال: هي روح الله مخلوقه خلقها الله في آدم و عيسى.

[۳۴۲] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن القاسم بن عروه، عن عبد الحميد الطائي، عن محمد بن مسلم قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» كيف هذا النفخ؟ فقال: إنّ الروح متحرّك كالريح و إنّما سمّي روحاً لأنّه اشتقّ اسمه من الريح و إنّما أخرجه عن لفظه الريح لأنّ الأرواح مجانسه للريح و إنّما أضافه إلى نفسه لأنّه اصطفاه على سائر الأرواح، كما قال لبيت من البيوت:

ص: ۲۸۶

و امانت داران من در میان آفریدگانم و مسؤول هستند؛ سپس به فرزندان آدم فرمود: به پروردگار بودن خدا و ولایت و پیروی این اشخاص اقرار کنید. گفتند:

آری ای پروردگار ما، اقرار کردیم. آن گاه خداوند به فرشتگان فرمود: گواه باشید.

فرشتگان گفتند: گواهی دهیم. این پیمان برای آن بود که مبدا روز قیامت بگویند ما از آن آگاه نبودیم یا بگویند: «پدران ما از پیش مشرک شدند و ما هم نسل پس از آن ها بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده اند هلاک می کنی؟» [سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۳] ای داود! ولایت ما در هنگام پیمان بر ایشان تأکید شده است.

بابی درباره روح

[۳۴۰] ۱- احول گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره روحی که در آدم دمیده شد، پرسیدم که خدا فرماید: «چون او را برابر ساختم و از روحم در او دمیدم» [سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۹]. حضرت فرمود: آن روح آفریده شده است و نیز روحی که در عیسی بود، آفریده شده بود.

[۳۴۱] ۲- حمran گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای بزرگ و شکوهمند که «روحی از او» پرسیدم، فرمود: آن روح آفریده شده است که خدا آن را در آدم و عیسی خلق کرد.

[۳۴۲] ۳- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام درباره سخن خدای بزرگ و والا که «و از روح خود در او دمیدم» پرسیدم که آن دمیدن چگونه بود؟ فرمود: همانا روح مانند باد در جنبش است و از آن جهت روح نامند که نامش از ریح (باد) مشتق است و چون ارواح هم جنس باد باشند، آن را از لفظ ریح بیرون آورد و آن را به خود نسبت داد؛ چرا که آن را بر

ارواح دیگر برگزیده؛ همان طور به خانه ای از میان همه خانه ها

ص: ۲۸۷

بیستی و لرسول من الرّسل: خلیلی و أشباه ذلك و كل ذلك مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبّر.

[۳۴۳]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عبد الله بن بحر، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عمّا يروون أنّ الله خلق آدم على صورته، فقال: هي صورته محدثه مخلوقه و اصطفاه الله و اختارها على سائر الصّور المختلفه، فأضافها إلى نفسه، كما أضاف الكعبه إلى نفسه و الرّوح إلى نفسه، فقال: بيستی «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» .

باب جوامع التّوحيد [۳۴۴]۱-محمد بن أبي عبد الله و محمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى أبي عبد الله عليه السّلام أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام استنهض النّاس في حرب معاويه في المرّه الثانيه، فلما حشد النّاس قام خطيبا، فقال:

الحمد لله الواحد الأحد الصّمد المتفرد الذي لا من شيء كان و لا من شيء خلق ما كان قدره بان بها من الأشياء و بان الأشياء منه، فليست له صفه تنال و لا حدّ تضرب له فيه الأمثال، كلّ دون صفاته تحبير اللّغات و ضلّ هناك تصاريف الصّفات و حار في ملكوته عميقات مذاهب التّفكير و انقطع دون الرّسوخ في علمه جوامع التّفسير و حال دون غيبه المكنون حجب من الغيوب، تاهت في أدنى أدانيها طامحات العقول في لطيفات الأمور. فتبارك الله الّذي لا يبلغه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن و تعالی الّذي ليس له وقت معدود و لا أجل ممدود و لا نعت محدود، سبحانه الّذي ليس له أوّل مبتدأ و لا غايه منتهى

ص: ۲۸۸

فرمود: خانه من (که کعبه است) و نسبت به پیغمبری از میان پیامبران فرمود:

خلیل من و مانند اینها و همه اینها آفریده، ساخته شده، پدید آمده، پروریده و تدبیر شده هستند.

[۳۴۳]۴-محمد مسلم گوید: «از امام باقر علیه السّلام پرسیدم درباره آنچه روایت کنند که: خداوند آدم را به شکل خود آفریده است.» حضرت فرمود: آن شکلی پدید آمده و آفریده شده است و خداوند آن را انتخاب کرده و بر شکل های مختلف دیگر برگزیده است، پس آن را به خود نسبت داده است؛ چنان که کعبه و روح را به خود نسبت داد و فرمود: «خانه من» و «و در او از روح دمیدم» .

بابی درباره کلیات توحید

[۳۴۴]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرماید: امیر مؤمنان علیه السّلام برای مرتبه دوم، مردم را به جنگ با معاویه برانگیخت. وقتی مردم جمع شدند، برخاست و فرمود:

ستایش خدای را که یکتا و یگانه و بی نیاز و تنهاست که بود او از چیزی نیست و آفرینشش از چیزی نبوده است. فقط با نیرویی آفریده که به سبب آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا گشته است. نه برای او صفتی که بدان بتوان رسید، باشد و نه حدی که برای آن مثال بتوان آورد.

آرایش لغت ها از توصیف او درمانده و ستودن های گوناگون در آنجا سرگردانند. راه های ژرف اندیشه نسبت به ملکوت او حیران است و تفسیرهای کامل از نفوذ در علمش ناتوان است. پرده های ناپیدا در حقیقت پنهانش حایل شده و خردهای تندرو و تیزبین نسبت به مطالب دقیق در پایین ترین مراتب حضرتش گم گشته اند.

فرخنده و برتر است خدایی که اندیشه های ژرف نگر به کنه شناخت او نرسد و حدس زیرکی ها حقیقت او را درنیابد. فرازمند است آن که در زمان ننگجد و مدت نپذیرد و صفاتش حدپذیر نباشد.

منزه است آن که آغازی ندارد که از آن شروع شود و انجामी ندارد که به آن پایان یابد و آخری برای او نیست که به نیستی گراید.

ص: ۲۸۹

و لا آخر یفنی، سبحانه هو کما وصف نفسه و الواصفون لا یبلغون نعته و حدّ الأشياء کلّها عند خلقه، إبانه لها من شبهه و إبانه له من شبهها، لم یحلل فیها فیقال: هو فیها کائن و لم یأ عنها فیقال: هو منها بائن و لم یخل منها فیقال له:

این، لکنه سبحانه أحاط بها علمه و أتقنها صنعه و أحصاها حفظه، لم یعزب عنه خفیّات غیوب الهواء و لا غوامض مکنون ظلم الدّجی و لا ما فی السّیماوات العلیٰ إلى الأرضین السّفلیٰ، لکلّ شیء منها حافظ و رقیب و کلّ شیء منها بشیء محیط و المحيط بما أحاط منها، الواحد الأحد الصّمد الّذی لا یغیّره صروف الأزمان و لا یتکأده صنع شیء کان إنّما قال لما شاء، کن فکان، ابتدع ما خلق بلا مثال سبق و لا تعب و لا نصب و کلّ صانع شیء فمن شیء صنع و الله لا من شیء صنع ما خلق و کلّ عالم فمن بعد جهل تعلّم و الله لم یجهل و لم یتعلّم، أحاط بالأشیاء علما قبل کونها، فلم یزد بکونها علما؛ علمه بها قبل أن یکوّنّها کعلمه بعد تکوینها، لم یکوّنّها لتشدید سلطان و لا خوف من زوال و لا نقصان و لا استعانه علی ضدّ مناو و لا ندّ مکاثر و لا شریک مکابر، لکن خلائق مربوبون و عباد داخرون. فسبحان الّمدی لا یثوده خلق ما ابتدأ و لا تدبیر ما برأ و لا من عجز و لا من فتره بما خلق اکتفی، علم ما خلق و خلق ما علم، لا بالتّفکیر فی علم حادث أصاب ما خلق و لا شبهه دخلت علیه فیما لم یخلق، لکن قضاء مبرم و علم محکم و أمر متقن، توحد بالربوبیّه و خصّ نفسه بالوحدانیّه و استخلص بالمجد و الثناء و تفرّد بالتّوحد و المجد و السّیناء و توخّید بالتّحمید و تمجّد بالتّمجید و علا عن اتّخاذ الأبناء و تطهّر و تقدّس عن ملامسه النّساء و عزّ و جلّ عن مجاوره الشّرکاء، فلیس له فیما خلق ضدّ و لا له فیما ملک ندّ و لم یشرکه فی ملکه أحد، الواحد الأحد الصّمد المبیّد للأبد

ص: ۲۹۰

او منزه است آن گونه که خود را وصف کرده است و وصف کنندگان به ستایش او نرسند و خدایی که همه چیز را هنگام آفرینش محدود ساخت تا از همانندی خودش جدا باشند و او از همانندی آنها جدا باشد. در چیزها وارد نشده تا بتوان گفت

در آنها جا دارد و از آنها دور نگشته تا بتوان گفت از آنها جدا است و از آنها خالی نشده تا توان گفت در کجاست؛ ولی خدای پاک و منزّه علمش همه چیز را فرا گرفته و صنعش آنها را محکم ساخته و یادش آنها را شمرده است. پنهانی های هوای ناپیدا و پوشیده های نهان تاریکی شب و آنچه در آسمان های بالا تا زمین های پایین است از او نهان نیست. برای هر چیزی از آنها (از طرف او) نگهبان و گماشته ای است و هر چیزی از آنها به چیز دیگر احاطه دارد و آن که به همه احاطه کنندگان احاطه دارد، خدای یکتای یگانه بی نیازی است که گردش روزگار، دگرگونش نسازد و ساختن هیچ چیز او را خسته ننماید؛ تنها به آنچه خواهد گوید: باش، پس باشد (موجود شود). آنچه را آفریده، بدون نمونه پیشین و بدون رنج و تلاش پدید آورده است. هر که چیزی سازد از ماده ای سازد و خداوند آنچه پدید آورد بی ماده ساخته است. هر دانایی پس از نادانی دانا گشته و خداوند نه نادان بوده و نه دانش آموخته است.

علمش همه چیز را پیش از آفرینش آنها فرا گرفته و با پیدایش آنها، علمش افزایش نیافته است. علمش به آنها پیش از پدید آمدنشان، همانند علمش به آنها پس از پدید آوردنشان است. چیزها را آفرید نه برای افزودن قدرت و سلطه خود و نه به خاطر بیم از نابودی و نه برای یاری جستن در دفع مخالفی ستیزه گر و نه همتایی افزون خواه بلکه همه این آفریدگان، پروردگان او هستند و بندگانی خرد و ناچیز.

منزه است آن که نه آفرینش آن چه آفرید بر او دشوار بوده و نه تدبیر کار آفریدگان او را خسته نموده. از ناتوانی و سستی نیست که به همین اندازه که آفریده، بسنده کرده است. آنچه را آفریده، دانسته و آنچه را به صلاح دانسته، آفریده است. نه بر اثر اندیشه و علم تازه بوده است و نه در آفرینش خطا کرده و آنچه را نیافریده به سبب تردیدش نبوده است، بلکه آفرینش او قضایی استوار و دانشی محکم و فرمانی ثابت می باشد. او به پروردگار بودن یگانه گشت و خود را به یگانگی ویژه گردانید و بزرگواری و ستایش را از آن خود کرد. به توحید و بزرگی و نوربخشی، بی نظیر (یگانه) و به ستایش، یکتا شده و به بزرگواری مخصوص است. فراتر از آن است که او را فرزندی باشد و منزّه از آن است که با زنان بیامیزد و عزتمند و برتر از آن است که همسایگی انبازان را پذیرد.

در آنچه آفریده ضدی، و در آنچه مالک شده، همانندی ندارد و هیچ کس در ملک وی شریک او نباشد. یکتا، یگانه، بی نیاز، روزگاربرانداز همیشگی و جای گزین

ص: ۲۹۱

و الوارث للأمد، العذی لم یزل و لا یزال وحدانیا أزلّیا، قبل بدء الدّهور و بعد صروف الأمور، العذی لا یبید و لا ینفد بذلک أصف ربّی فلا إله إلاّ الله، من عظیم ما أعظمه و من جلیل ما أجله و من عزیز ما أعزه و تعالی عما یقول الظّالمون علوا کبیرا.

و هذه الخطبه من مشهورات خطبه عليه السّلام حتّى لقد ابتدلها العامّه و هی كافیه لمن طلب علم التّوحید إذا تدبّرها و فهم ما فیها، فلو اجتمع ألسنه الجنّ و الإنس لیس فیها لسان نبیّ علی أن یمینوا التّوحید بمثل ما أتى به أبی و أمی ما قدروا علیه و لو لا إبانته علیه السّلام ما علم النّاس کیف یسلکون سبیل التّوحید، ألا ترون إلی قوله: «لا من شیء کان و لا من شیء خلق ما کان» فنفی بقوله: «لا من شیء کان» معنی الحدوث و کیف أوقع علی ما أحدثه صفه الخلق و الاختراع بلا أصل و لا مثال، نفیا لقول

من قال: إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُحَدَّثَةٌ بِبَعْضٍ مِنْ بَعْضٍ وَإِبْطَالًا لِقَوْلِ الثَّنَوِيَّةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ لَا يَحْدُثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أَصْلٍ وَلَا يَدْبُرُ إِلَّا بِاحْتِذَاءِ مِثَالٍ، فِدْفَعْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ: «لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ» جَمِيعَ حُجَجِ الثَّنَوِيَّةِ وَشَبَهِهِمْ، لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ الثَّنَوِيَّةُ فِي حَدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولُوا لَا يَخْلُقُ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ فَقَوْلُهُمْ مِنْ شَيْءٍ خَطَأٌ وَقَوْلُهُمْ مِنْ لَا شَيْءٍ مَنَاقِضَةٌ وَإِحَالَةٌ، لِأَنَّ «مِنْ» تَوْجِبُ شَيْئًا وَ«لَا شَيْءٍ» تَنْفِيهِ، فَأَخْرَجَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ اللَّفْظَةَ عَلَى أَبْلَغِ الْأَلْفَاظِ وَأَصْحَحَهَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ، فَنفَى مِنْ إِذْ كَانَتْ تَوْجِبُ شَيْئًا وَنفَى الشَّيْءَ إِذْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَخْلُوقًا مُحَدَّثًا، لَا مِنْ أَصْلٍ أَحَدُهُ الْخَالِقُ، كَمَا قَالَتِ الثَّنَوِيَّةُ:

إِنَّهُ خَلَقَ مِنْ أَصْلٍ قَدِيمٍ فَلَا يَكُونُ تَدْبِيرُ إِلَّا بِاحْتِذَاءِ مِثَالٍ. ثُمَّ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تَنَالُ وَلَا حُدٌّ تُضْرِبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالَ، كُلٌّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْبِيرُ اللَّغَاتِ»

ص: ٢٩٢

پایان است؛ آنکه همیشه بوده و همیشه باشد. یگانه و همیشگی است. پیش از آغاز روزگار و پس از گردش امور باشد؛ آنکه نه برافتد و نه پایان پذیرد. بدین گونه پروردگار را می ستایم، پس شایسته پرستشی جز خدا نیست.

شگفتا! از بزرگی که چه بزرگ و از شکوه مندی که چقدر باشکوه و از فراز مندی که چه اندازه فراز مندی است و از آنچه ستمگران درباره اش گویند، بسی والاتر است.

[مرحوم کلینی فرماید: این خطبه از خطبه های مشهور آن حضرت است تا آنجایی که (از زیادی شهرت) مردم آن را کوچک شمرده اند و این خطبه برای کسی که خواهان علم توحید است بس است، اگر در آن بیندیشد و به عمق آن پی ببرد؛ زیرا اگر تمام جن و انس جز پیغمبران هم زبان شوند که توحید را مانند آنچه آن حضرت -پدر و مادرم قربانش گردد- فرموده بیان کنند، نتوانند و اگر بیان آن حضرت علیه السلام نبود، مردم نمی دانستند چگونه راه توحید را ببینند. مگر نمی بینی که می فرماید: «او از چیزی بود نشده و آنچه بوده از چیزی نیافریده است» که با گفته او از چیزی بود نشده، معنای حادث شدن خدا را نفی کرده است و نمی بینی که چگونه بر آنچه خدا پدید آورده، صفت آفریدگی و اختراع بدون ماده و نمونه ثابت کرده است تا سخن کسانی را که گویند هر چیزی از چیز دیگر پدید آمده، نفی کند و گفتار دوگانه پرستان را که اعتقاد دارند خدا چیزی را بی ماده نیافریده و بدون نقشه گیری ایجاد نکرده، باطل کند. آن حضرت با جمله «آنچه بوده از چیزی نیافریده» همه دلیل ها و شبهه های ثنویّه (دوگانه پرستان) را رد کرده است؛ زیرا دلیل مهم تری که ثنویّه در پدید آمدن جهان هستی بدان تکیه دارند، این است که می گویند: از دو حال خارج نیست که خدا چیزها را یا از چیزی آفریده، یا از هیچ آفریده است. از چیزی آفریدن را قبول ندارید و از هیچ آفریدن هم تناقض و محال است؛ زیرا «از» (من) چیزی را ثابت می نماید و واژه «هیچ» (لا شیء) آن را نفی می کند، ولی امیر مؤمنان علیه السلام این واژه را با رساترین و درست ترین تعبیر ادا کرده و فرموده است: «آنچه بوده از چیزی نیافریده» (و فرق بسیاری بین از هیچ آفریده و از چیزی نیافریده وجود دارد)، پس «از» را که دلالت بر اثبات چیزی می کند برداشته و چیزی را هم نفی کرده است؛ زیرا آنچه را خدا پدید آورده، از مایه و ماده نیافریده است؛ چنان که ثنویّه گویند: خدا چیزها را از ماده ای قدیم آفریده و تدبیر چیزی بدون نقشه برداری امکان پذیر نیست. نیز آن حضرت می فرماید: «برای او صفتی که بدان بتوان رسید، نباشد و حدی که برای آن مثال آورند، نیست. آرایش لغت ها از توصیف او

فنفی علیه السلام أقاویل المشبهه حين شبهوه بالشبيكه و البلوره و غير ذلك من أقاويلهم من الطول و الاستواء و قولهم متى ما لم تعقد القلوب منه على كفيته و لم ترجع إلى إثبات هيئه لم تعقل شيئاً فلم تثبت صناعاً؛ ففسّر أمير المؤمنين عليه السلام أنه واحد بلا- كفيته و أنّ القلوب تعرفه بلا- تصوير و لا- إحاطه. ثمّ قوله عليه السلام: «العدى لا- يبلغه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن و تعالى الذي ليس له وقت معدود و لا أجل ممدود و لا نعت محدود»، ثمّ قوله عليه السلام: «لم يحلل في الأشياء فيقال: هو فيها كائن و لم ينأ عنها فيقال: هو منها بائن» فنفى عليه السلام بهاتين الكلمتين صفه الأعراض و الأجسام لأنّ من صفه الأجسام التّباعد و المباينه و من صفه الأعراض الكون في الأجسام بالحلول على غير مماسه و مباينه الأجسام على تراخي المسافه. ثمّ قال عليه السلام: «لكن أحاط بها علمه و أتقنها صنعه» أي هو في الأشياء بالإحاطه و التدبير و على غير ملامسه.

[۳۴۵]۲-علی بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن الحسين بن يزيد، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزه، عن إبراهيم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله تبارك اسمه و تعالى ذكره و جلّ ثناؤه؛ سبحانه و تقدّس و تفرّد و توحد و لم يزل و لا يزال و هو الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن فلا أوّل لأوّلته، رفيعاً في أعلى علوه؛ شامخ الأركان، رفيع البنيان، عظيم السيلطان، منيف الآلاء سنيّ العلياء العدى عجز الواصفون عن كنه صفته و لا يطيقون حمل معرفه إلهيته و لا يحدّون حدوده؛ لأنّه بالكيفيه لا يتناهى إليه.

[۳۴۶]۳-علی بن إبراهيم، عن المختار بن محمّد بن المختار و محمّد بن الحسن، عن عبد الله بن الحسن العلويّ جميعاً، عن الفتح بن يزيد الجرجانيّ قال:

با این جمله، گفته های مشبهه را باطل کرده است که گویند خدا مانند شمش و بلور است و گفته های دیگری که درازی قامت و جایگزینی برایش ثابت کنند و نیز گویند تا دل ها چگونگی را از او درک نکنند و شکلی ثابت نشود، چیزی نفهمند و سازنده ای اثبات نکنند؛ پس امیر مؤمنان علیه السلام تشریح کرد که: او بدون چگونگی یگانه است و دل ها بدون تصویر و فراگرفتن به او شناخت دارد.

سپس گفتار آن حضرت را بنگر که: «اندیشه های ژرف نگر به کنه شناخت او نرسد و حدس زیرکی ها حقیقت او را درنیابد. فرازند است آن که در زمان ننگجد و مدّت نپذیرد و صفاتش حدّپذیر نباشد.»

آن حضرت را که: «در چیزها وارد نشده تا بتوان گفت در آن ها جا دارد و از آن ها دور نگشته تا بتوان گفت از آنها جداست» با این دو جمله، دو صفت اعراض و اجسام را از خدا نفی کرده است؛ زیرا صفت اجسام، دوری و برکناری از یکدیگر و صفت اعراض، بودن در اجسام به طور بی تماس وارد شدن و فاصله گرفتن و دوری از آنها است. بعد از این فرمود:

«ولی خدای پاک و منزّه علمش همه چیز را فرا گرفته و صنعش آنها را محکم ساخته»؛ یعنی بودن او در چیزها به معنای در بر گرفتن علم و تدبیر او بدون تماس جسمی است.

[۳۴۵]۲- امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند که نامش فرخنده و یادش والا و ستایشش شکوهمند است، منزّه و مقدس و تنها و یگانه است؛ همیشه بوده و همیشه باشد؛ او اوّل و آخر و ظاهر و باطن است، پس برای اوّل بودنش آغازی نیست؛ در بالاترین درجه بلندی و الامر تبه است، ارکانش بس والا، دستگاهش رفیع، سلطنتش بزرگ، نعمت هایش فراوان و بزرگواریش درخشان است که وصف کنندگان از حقیقت صفتش ناتوان گشته و توانایی تحمّل شناخت خدایی او را ندارند و نتوانند او را محدود سازند؛ زیرا با بیان چگونگی به او نتوان رسید.

[۳۴۶]۳- فتح جرجانی گوید: در بین راه باز گشتم از مکه به خراسان و رفتن

ص: ۲۹۵

ضمّنی و أبا الحسن علیه السّلام الطّریق فی منصرفی من مکه إلی خراسان و هو سائر إلی العراق، فسمعته یقول: من اتّقی الله یتّقی و من أطاع الله یطاع، فتلّطفت فی الوصول إلیه، فوصلت فسلمت علیه، فردّ علیّ السّلام ثمّ قال: یا فتح! من أرضی الخالق لم یبال بسخط المخلوق و من أسخط الخالق فقم أن یسلط الله علیه سخط المخلوق و إنّ الخالق لا یوصف إلاّ بما وصف به نفسه و أنّی یوصف العذی تعجز الحواسّ أن تدركه و الأوهام أن تناله و المخدرات أن تحدّه و الأبصار عن الإحاطه به، جلّ عمّا وصفه الواصفون و تعالی عمّا ینعته النّاعتون، نأی فی قربه و قرب فی نأیه فهو فی نأیه قریب و فی قربه بعید، کیف کیف فلا یقال: کیف؟ و اینّ الاین فلا یقال: این؟ إذ هو منقطع کیفوفیه و الاینوفیه.

[۳۴۷]۴- محمّد بن أبی عبد الله رفعه عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

بينا أمير المؤمنين عليه السّلام یخطب علی منبر الكوفه إذ قام إلیه رجل یقال له:

ذعلب ذو لسان بلیغ فی الخطب، شجاع القلب، فقال: یا امیر المؤمنین! هل رأیت ربّک؟ قال: ویلک یا ذعلب! ما کنت أعبد ربّا لم أره، فقال: یا امیر المؤمنین! کیف رأیته؟ قال: ویلک یا ذعلب! لم تره العیون بمشاهده الأبصار و لکن رأته القلوب بحقائق الإیمان ویلک یا ذعلب! إنّ ربّی لطیف اللّطافه لا- یوصف باللّطف، عظیم العظمه لا- یوصف بالعظم کبیر الکبریاء لا یوصف بالکبر، جلیل الجلاله لا یوصف بالغلظ، قبل کلّ شیء لا یقال شیء قبله و بعد کلّ شیء لا یقال: له بعد، شاء الأشياء لا بهّمه، دراک لا بخدیعه فی الأشياء کلّها غیر متمازج بها و لا بائن منها، ظاهر لا بتأویل المباشره، متجلّ لا باستهلال رؤیه، ناء لا بمسافه، قریب لا بمداناه، لطیف لا بتجسّم، موجود لا بعد عدم،

ص: ۲۹۶

حضرت ابو الحسن علیه السّلام به عراق با آن حضرت توفیق دیدار یافتم و از او شنیدم که می فرمود: هر که حرمت خدا را نگه دارد حرمت او نگه دارند و هر که از خدا اطاعت نماید از او اطاعت می کنند. در این هنگام من با ملایمت به سویش رفتم و

وقتی نزدیکتر شدم سلام کردم و حضرت پاسخ مرا گفت و سپس فرمود: ای فتح! هر که آفریدگار را خشنود کند، باید از خشم آفریدگان پاک نداشته باشد و هر که آفریدگار را به خشم آورد، سزاوار است که خداوند خشم آفریدگان را بر او چیره سازد.

همانا آفریدگار جز به آنچه خود را ستوده، وصف نشود و چگونه توصیف شود آن که حواس از درکش، خیال ها از رسیدنش، خاطرها از محدود کردنش و بینایی ها از در خود گنجاندنش وامانده اند. از آنچه توصیف کنندگان او را ستوده اند، بزرگ تر و از آنچه مدحش کنند، برتر است. دور است در عین نزدیکی و نزدیک است در عین دوری؛ پس با وجود دوری، نزدیک و با وجود نزدیکی، دور می باشد. چگونگی را ایجاد کرده است؛ پس به او نتوان گفت: چگونه است و مکان را پدید آورده است، پس نتوان گفت: در کجاست؛ زیرا چطور بودن و در کجا بودن او قابل طرح نیست.

[۳۴۷]۴- حضرت صادق علیه السلام فرمود: در آن میان که امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه بر فراز منبر سخنرانی می کرد، مردی که نامش ذعلب بود برخاست. او مردی سخنور و خطیبی توانا که رسا و بلیغ سخن می گفت و در قدرت دل شجاع بود، گفت: ای امیر مؤمنان، آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو، ای ذعلب! من پروردگاری که ندیده ام نپرستم. گفت: ای امیر مؤمنان، او را چگونه دیده ای؟ فرمود: ای ذعلب، وای بر تو! دیدگان سر به مشاهده او را ندیده اند و لیکن دلها او را به حقایق ایمان دیده اند. ای ذعلب، وای بر تو! پروردگارت در لطافت به گونه ای لطیف است که نمی توان او را به صفت لطافت وصف کرد و در عظمت به قدری عظیم است که نمی توان او را به صفت عظمت توصیف نمود و در بزرگی آنچنان بزرگ است که نمی توان وی را به بزرگی توصیف کرد و در جلالت به حدی جلیل است که نمی توان وی را به درشتی و غلظت وصف نمود. او پیش از هر چیزی وجود داشته است، پس نمی توان گفت که چیزی پیش از وی بوده است. و بعد از هر چیزی خواهد بود، پس نمی توان گفت که چیزی بعد از او خواهد بود.

او اشیاء را به وجود می آورد بدون تصمیم و عزم و بسیار تیزفهم است و بی نیرنگ و حيله. در همه چیز است بدون آن که با آنها در آمیزد و بدون آن که از آنها فاصله بگیرد. نمایان است نه به گونه ای که با بازگشت مباشرت به وی بتوان به او دست یافت. متجلی است نه به گونه ای که با به کارگیری رؤیت دیدگان بتوان او را دید، از اشیاء دور است نه از نظر بعد مسافت و نزدیک است نه از نظر همجواری، لطیف است نه لطافت جسمانی، موجود است نه آن که از عدم به وجود آمده باشد،

ص: ۲۹۷

فاعل لا باضطرار، مقدر لا بحرکه، مرید لا بهمامه، سمیع لا باله، بصیر لا بأداه، لا تحویه الأماکن و لا تضمنه الأوقات و لا تحده الصّیفات و لا تأخذه السّینات، سبق الأوقات کونه و العدم وجوده و الابتداء أزله، بتشعیره المشاعر عرف أن لا مشعر له و بتجهیره الجواهر عرف أن لا- جوهر له و بمضادته بین الأشیاء عرف أن لا ضد له و بمقارنته بین الأشیاء عرف أن لا قرین له، ضاد النور بالظلمه و الییس بالبلل و الخشن باللین و الصّرد بالحورور، مؤلف بین متعاداتها و مفرّق بین متدانیاتها، داله بتفریقها علی مفرّقها و بتألیفها علی مؤلفها و ذلک قوله تعالی: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ففرّق بین قبل و بعد لیعلم أن لا قبل له و لا بعد، شاهده بغرائزها أن لا غریزه لمغرزها، مخبره بتوقیّتها أن لا وقت لموقّتها، حجب بعضها عن بعض لیعلم أن لا حجاب بینة و بین خلقه، کان ربّاً إذ لا مربوب و إلها إذ لا مألوه و عالماً إذ لا معلوم و سمیعاً إذ لا مسموع.

[۳۴۸]۵-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن شباب الصیرفی و اسمه محمد بن الولید، عن علی بن سیف بن عمیره قال: حدّثنی إسماعیل بن قتیبه قال:

دخلت أنا و عیسی شلقان علی أبی عبد الله علیه السّلام فابتدأنا فقال: عجبا لأقوام یدعون علی أمير المؤمنین علیه السّلام ما لم یتكلّم به قطّ، خطب أمير المؤمنین علیه السّلام بالنّاس بالكوفه فقال: الحمد لله الملهم عباده حمده و فاطرهم علی معرفه ربوبیته الدّال علی وجوده بخلقه و بحدوث خلقه علی أزلّه و باشتباههم علی أن لا شبه له؛ المستشهد بآیاته علی قدرته، الممتنع من الصّفات ذاته و من الأبصار رؤیته و من الأوهام الإحاطه به؛ لا أمد لكونه و لا غایه لبقائه؛

ص: ۲۹۸

فاعل کارها است نه به اجبار، اندازه کننده موجودات است نه بواسطه حرکت و جنبشی که در او بوده باشد، اراده کننده است نه با وسایل و تدبیر و تصمیم، شنواست نه با اندام شنوایی، بیناست نه با ابزار بینایی. مکانها و محلها نتوانند او را در بر گیرند، اوقات نتوانند با او همراهی نمایند، صفات نتوانند او را محدود سازند و به اندازه و حدّ در آورند و چرتها نتوانند او را فراگیرند. وی موجودی است که هستی او بر اوقات پیشی گرفته و وجود او بر عدم سبقت داشته است و از ازلیت او بر آغاز عالم وجود جلو بوده است. چون او مشاعر آدمیان را بساخت، دانسته می شود که او را مشاعری همچون آدمیان که محلّ شعورشان مغز و اندیشه است نباشد و چون جواهر عالم را جوهر زد و با جوهر آفرید، دانسته می شود که او را جوهر نباشد و چون میان اشیاء تضاد برقرار ساخت، دانسته می شود که او را ضدّی نباشد و به قرین و مقابل انداختن در میان اشیاء فهمیده می شود که او را قرین و برابری نباشد. خداوند تضاد برقرار نمود: روشنی را ضد تاریکی ساخت و خشکی را ضد تری آفرید و درشتی را در برابر نرمی نهاد و سردی را ضد گرمی قرار داد.

خداوند الفتگر و هماهنگ کننده است در میان چیزهایی که با یکدیگر دشمنی و جدایی دارند و دوری و جدایی افکن است در میان چیزهایی که با هم الفت و نزدیکی دارند؛ به طوری که آن اشیایی که از هم جدا می شوند و پراکنده و دور می گردند دلالت کننده هستند بر خدایی که آنها را با وجود نزدیکی، جدا کرده و پراکنده ساخته است و آن اشیایی که به هم نزدیک می شوند و الفت می پذیرند دلالت کننده هستند بر خدایی که آنها را با وجود بعد و دوری و دشمنی، به هم پیوند داده است و آن است معنی فرمایش خداوند عزّتمند: «و از هر چیزی دو گونه آفریدیم، امید که شما متذکر شوید» [سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۴۹]

پس خداوند در میان موجودات از جهت پیش بودن و پس بودن فرق گذاشت تا دانسته شود که پیشی برای وجود او نباشد و پستی برای وجود او نخواهد بود.

آن موجودات نیز به غرائز و صفات فطری و ذاتی که خداوند در آنها قرار داده گواهی دهند که غریزه دهندۀ آنها غریزه ندارد و همچنین گواهی دهند که آن خدایی که برای آنها اجل معلوم و وقت معدودی مقرر کرده است خودش محدود به وقت و متعیّن به ساعات و زمان و دهر نخواهد بود. خداوند برخی از آفریدگان را از برخی دیگر پوشیده داشت تا دانسته شود که حاجابی بین او و آفریدگانش غیر از خود آفریدگان، نباشد. او پروردگار و آفریدگار بود در حالی که پروریده و آفریده

ای در میان نبود و شایسته پرستش و عبادت بود در حالی که پرستنده و عبادتگری وجود نداشت و خداوند عالم بود وقتی که هنوز معلومی در میان نبود و خداوند شنوا بود وقتی که صدایی که در عالم شنیده شود آفریده نشده بود.

[۳۴۸]۵- اسماعیل قتیبه گوید: من با عیسی شلقان خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم. حضرت سخن آغازید و فرمود: شگفتا از مردمی که چیزی به امیر مؤمنان علیه السلام نسبت می دهند که هرگز او به آن لب نگشوده است (می گویند امیر مؤمنان خداست در حالی که) آن حضرت در کوفه برای مردم سخنانی کرد و فرمود: ستایش خدایی را که ستایشش را به بندگان خود الهام فرمود و شناخت پروردگار بودنش را سرشت ایشان ساخت، به وسیله آفریدگانش بر هستی خود و با پدید آوردن آفریدگانش بر ازلی بودن خود و همسانی آفریده هایش را بر بی همتایی خود راهنما قرار داد.

آیات و علامات خود را گواه قدرتش گرفت. ذاتش از پذیرش صفات (زائد بر آن) و دیدنش از بینایی ها و فراگرفتن خاطرها و اندیشه ها از او امتناع دارند.

ص: ۲۹۹

لا تشمله المشاعر و لا تحجبه الحجب و الحجاب بینه و بین خلقه خلقه إياهم لامتناعه ممّا یمكن فی ذواتهم و لإمكان ممّا یمتنع منه و لافتراق الصّانع من المصنوع و الحادّ من المحدود و الرّبّ من المربوب، الواحد بلا تأویل عدد و الخالق لا بمعنی حرکه و البصیر لا بأداه و السّميع لا بتفریق آله و الشّاهد لا بمماسّه و الباطن لا باجتنان و الظّاهر البائن لا بتراخی مسافه، أزله نهیه لمجاول الأفكار و دوامه ردع لطامحات العقول قد حسر کنهه نوافذ الأبصار و قمع وجوده جوائل الأوهام، فمن وصف الله فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من عدّه فقد أبطل أزله و من قال أين؟ فقد غیاه و من قال علام؟ فقد أخلی منه و من قال فیم؟ فقد ضمّنه.

[۳۴۹]۶- و رواه محمّد بن الحسین، عن صالح بن حمزه، عن فتح بن عبد الله مولى بنی هاشم قال:

کتبت إلى أبی إبراهیم علیه السلام أسأله عن شیء من التّوحد، فکتب إلىّ بخطّه:

الحمد لله الملهم عباده حمده.

و ذکر مثل ما رواه سهل بن زیاد إلى قوله: و قمع وجوده جوائل الأوهام ثمّ زاد فيه: أوّل الدّیانه به معرفته و کمال معرفته توحیده و کمال توحیده نفی الصّیفات عنه، بشهاده کلّ صفة أنّها غیر الموصوف و شهاده الموصوف أنّه غیر الصّفه و شهادتهما جمیعا بالتّثنیه الممتنع منه الأزل؛ فمن وصف الله فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من عدّه فقد أبطل أزله و من قال: کیف؟ فقد استوصفه و من قال: فیم؟ فقد ضمّنه و من قال: علام؟ فقد جهله و من قال:

أین؟ فقد أخلی منه و من قال: ما هو؟ فقد نعته و من قال: إلام؟ فقد غایاه، عالم إذ لا معلوم و خالق إذ لا مخلوق و ربّ إذ لا مربوب و كذلك یوصف ربّنا

ص: ۳۰۰

بودنش را سرآغازی و دوامش را انجामी نیست. مشاعر و حواس او را فرانگیرد و پرده‌ها او را مستور نتواند ساخت. پرده میان او و آفریدگانش، همان آفرینش آنهاست؛ زیرا آنچه به ذات آفریدگان شایسته است، نسبت به او ممتنع می‌باشد و آنچه نسبت به وی ممتنع است، آفریدگان را سزاوار می‌باشد و نیز به جهت جدایی میان سازنده و ساخته شده و میان فراگیرنده و فراگرفته و میان پروردگار و پروریده.

خداوند یکتاست نه به معنای عدد، آفریننده‌ای است نه به معنای جنبش اعضا و استفاده از ابزار، بیناست بی آن که ابزار بینایی برایش باشد و شنواست نه بدانگونه که گوش گشاید و حاضر است نه این که با چیزی مماس باشد و نهان است نه این که در پرده باشد و نمایان و جدا از هر چیزی است نه آن که مسافتی در میان آید. ازلی بودنش، جلوگیری تاختن اندیشه‌هاست (هرچه اندیشند آغازی برایش نیابد) پایدار بودنش مانع خرده‌های سرکش و تندرو است. حقیقت او، دیدگان تیزبین را درمانده کرد و وجودش اندیشه‌ها و خاطرهای تیزرو را ریشه کن نمود.

هرکس خدا را توصیف کند، محدودش کرده و هر که محدودش کند او را به شمار درآورده و هر که او را به شمار درآورد، ازلی بودنش را باطل کرده است و هر که گوید: کجاست، پایانی برایش قرار داده و هر که گوید: روی چیست، جایی را از او تهی دانسته و هر که گوید: در چیست، او را گنجانیده است.

[۳۴۹]۶-فتح گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نامه‌ای نوشتم و مطلبی درباره توحید پرسیدم. حضرت با خط خود برایم نوشت: ستایش خدای را که ستایشش را به بندگانش الهام کرد. - همان روایت سهل بن زیاد یعنی روایت پیشین را تا جمله «وجودش، اندیشه‌ها و خاطرهای تیزرو را ریشه کن نمود» ذکر کرده- سپس افزوده است: سرلوحه اعتقاد به خدا، شناخت اوست و کمال شناختن او، یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او، زدودن صفات (زائد) از ذات اوست. زیرا هر صفتی گواه کمال یگانه دانستن او، زدودن صفات (زائد) از ذات اوست. زیرا هر صفتی گواه بر این است که غیر از موصوف است و هر موصوفی گواه بر این است که از صفت خود جداست. و هر دو با هم (صفت و موصوف) گواه بر این هستند که دوتایند که چنین چیزی در وجود ازلی امکان ندارد. پس هر که خداوند را به صفتی زاید بر ذات وصف کند، او را به چیزی محدود ساخته است و هر که محدودش کند او را به شمار درآورده است و هر که او را به شمار در آورد ازلی بودنش را باطل کرده است و هر که گوید: چگونه است، خواسته و صفش نماید و هر که گوید: در چیست، او را در چیزی گنجانیده و هر که گوید: روی چیست، او را نشناخته و هر که گوید: کجاست، جایی را از او تهی کرده و هر که گوید:

ذات او چیست، تعریفش نموده و هر که گوید: تا کی باشد، پایانی برایش قرار داده است. داناست آن گاه که دانسته‌ای نبود و آفریدگار است زمانی که آفریده‌ای نبود و پروردگار است وقتی که پروریده‌ای نبود. اینگونه پروردگار ما توصیف شود،

ص: ۳۰۱

و فوق ما یصفه الواصفون.

[۳۵۰]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أحمد بن النضر و غيره، عن عمرو بن ثابت،

عن رجل سمّاه، عن أبي إسحاق السبيعي، عن الحارث الأعور قال:

خطب أمير المؤمنين عليه السلام خطبه بعد العصر، فعجب الناس من حسن صفته و ما ذكره من تعظيم الله جلّ جلاله؛ قال أبو إسحاق: فقلت للحارث: أ و ما حفظتها قال: قد كتبتها فأملأها علينا من كتابه: الحمد لله الذي لا يموت و لا تنقضي عجائبه، لأنه كلّ يوم في شأن من إحداث بديع لم يكن، الذي لم يلد فيكون في العزّ مشاركا و لم يولد فيكون موروثا هالكا و لم تقع عليه الأوهام فتقدّره شبعا ماثلا و لم تدركه الأبصار فيكون بعد انتقالها حائلا، الذي ليست في أوليته نهايه و لا لآخريته حدّ و لا غايه، الذي لم يسبقه وقت و لم يتقدّمه زمان و لا- يتعاوره زياده و لا- نقصان و لا يوصف بأين و لا بم؟ و لا مكان؛ الذي بطن من خفيات الأمور و ظهر في العقول بما يرى في خلقه من علامات التدبير؛ الذي سئلت الأنبياء عنه فلم تصفه بحدّ و لا ببعض، بل وصفته بفعاله و دلّت عليه بآياته، لا تستطيع عقول المتفكرين جحده، لأنّ من كانت السّماوات و الأرض فطرته و ما فيهنّ و ما بينهنّ و هو الصّانع لهنّ، فلا مدفع لقدرته، الذي نأى من الخلق فلا شيء كمثلته، الذي خلق خلقه لعبادته و أفدرهم على طاعته بما جعل فيهم و قطع عذرهم بالحجج، فعن بينه هلك من هلك و بمنّه نجا من نجا و لله الفضل مبدئا و معيدا، ثمّ إنّ الله و له الحمد افتتح الحمد لنفسه و ختم أمر الدنيا و محلّ الآخرة بالحمد لنفسه؛ فقال: «وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». الحمد لله اللّابس الكبرياء بلا تجسيد و المرتدى

ص: ۳۰۲

بلکه بالاتر از توصیف ستایشگران است.

[۳۵۰]۷- حارث اعور گوید: امیر مؤمنان علیه السلام عصر یکی از روزها خطبه ای خواند که مردم از خوب ستودن و یادآوری که در بزرگ انگاشتن خداوند شکوهمند فرمود، در شگفت شدند. ابو اسحاق گوید: به حارث گفتم: آن خطبه را به خاطر سپرده ای؟ گفت: آن را نوشته ام پس آنگاه آن را از روی نوشته اش برایمان دیکته کرد که: سپاس خدای را که نمیرد و شگفتی هایش تمامی ندارد؛ چرا که هرروز در کار تازه ای است آن هم از پدید آوردن چیزهای تازه ای که پیش از آن نبوده است؛ آن خدایی که نزاده تا در گرامی شدن شریک داشته باشد و زاده نشده تا در حال نابودی (مردن) ارث گذارد. وهم ها او را اندازه نتوان گرفت تا به صورت دورنمایی ناپیدا برایش همانندی پنداشته شود و بینایی ها او را در نیابد تا پس از برگرفتن دیده از وی، دگرگون شود؛ خدایی که در اول بودنش، انجامی و در آخر بودنش، حدّ و کرانه ای نیست؛ خدایی که وقتی بر او پیشی نگرفته و زمانی از او جلوتر نبوده است.

دستخوش افزونی و کاهش نگردد و «با کجا» و «چرا» توصیف نشود و مکانی هم ندارد؛ خدایی که در امور پنهانی نفوذ دارد و به سبب نشانه های تدبیری که در آفریدگانش مشاهده می شود، در خردها آشکار است؛ خدایی که او را از پیغمبران پرسیدند و ایشان به اندازه و جزء توصیفش نکردند، بلکه او را به کارهایش ستودند و به وسیله آیه هایش او را نشان دادند. خردهای مردم اندیشمند، توانایی انکارش ندارند؛ زیرا کسی که آسمان ها و زمین و آنچه درون آنها و میان آنها (فضا) است، آفرینش اویند و او سازنده آنها است. در برابر توانایی اش نتوان ایستاد؛ خدایی که از آفریده به دور است لذا چیزی مانندش نیست؛ خدایی که آفریدگانش را برای پرستش آفرید و به وسیله ابزاری که به ایشان داد، آنها را بر اطاعتش توانا ساخت و با در دسترس گذاشتن دلیل هایی (عقل و پیامبران و امامان) راه هرگونه عذر و بهانه را بر آنها بست؛ پس آنکه نابود شد با وجود

دلیل روشن نابود گردید و آن که نجات یافت با احسان و لطف خدا بود. از آغاز تا پایان، نیکی و بخشش بی پایان از آن خداست. سپس خداوند-که ستایش از آن اوست-ستایش را برای خود آغاز کرد و امر دنیا و مکان آخرت را با ستایش خود پایان بخشید و فرمود: «و میان آنها به حق داوری می گردد و گفته می شود: سپاس ویژه پروردگار جهانیان است [زمرد (۳۹)]، آیه ۷۵].

سپاس خدای را که لباس بزرگی و کبریایی درپوشید بی آنکه دارای تن باشد

ص: ۳۰۳

بالجلال بلا- تمثیل و المستوی علی العرش بغیر زوال و المتعالی علی الخلق بلا- تباعد منهم و لا ملامسه منه لهم، لیس له حدّ ینتهی إلى حدّه و لا له مثل فیعرف بمثله، ذلّ من تجبر غیره و صغر من تکبر دونه و تواضعت الأشياء لعظمته و انقادت لسلطانه و عزّته و کلت عن إدراکه ظروف العیون و قصرت دون بلوغ صفته أو هام الخلاق، الأوّل قبل کلّ شیء و لا قبل له و الآخر بعد کلّ شیء و لا- بعد له، الظاهر علی کلّ شیء بالقهر له و المشاهد لجميع الأماكن بلا انتقال إليها، لا تلمسه لامسه و لا تحسّیه حاسه، هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ، أتقن ما أراد من خلقه من الأشباح كلّها، لا بمثال سبق إليه و لا- لغوب دخل عليه فی خلق ما خلق لديه، ابتداء ما أراد ابتداءه و أنشأ ما أراد إنشاءه؛ علی ما أراد من الثقلین: الجنّ و الإنس، لیعرفوا بذلك ربوبیته و تمکن فیهم طاعته. نحمده بجميع محامده كلّها؛ علی جميع نعمائه كلّها و نستهدیه لمرشد أمورنا و نعوذ به من سیئات أعمالنا و نستغفره للذنوب التي سبقت منّا و نشهد أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمدا عبده و رسوله؛ بعثه بالحقّ نبیا دالاّ علیه و هادیا إليه؛ فهدی به من الضلاله و استنقذنا به من الجهاله، مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا و نال ثوابا جزیلا و من یعص الله و رسوله فقد خسر خسرانا مبینا و استحقّ عذابا ألیما؛ فأنجعوا بما یحقّ علیکم من السمع و الطاعة و إخلاص النّصیحه و حسن المؤازره و أعینوا علی أنفسکم بلزوم الطریقه المستقیمه و هجر الأمور المکروهه و تعاطوا الحقّ بینکم و تعاونوا به دونی و خذوا علی ید الظالم السّیفیه و مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر و اعرفوا لذوی الفضل؛ فضلهم عصمنا الله و إیاکم بالهدی و ثبتنا و إیاکم علی التّقوی و أستغفر الله لی و لکم.

ص: ۳۰۴

و لباس شکوه و عزّت را در بر کرد بی آنکه صورتی داشته باشد و بر عرش تسلط یافت بدون آنکه نابودی به او راه یابد و بر آفریدگانش فرازمنند گشت بدون اینکه از آن ها دور باشد. برای او نتوان اندازه ای پنداشت که با آن اندازه پایان پذیرد و مانند و نظیری برایش نباشد تا با آن نظیر شناخته شود. هرکه جز او قدرت نمایی کند خوار گردد و هرکه جز او گردن فزازی نماید خرد شود. همه چیز در برابر عظمت او فروتن است و خوار. و در برابر اقتدار و عزّت او سر فرود آورده و رام است. گردش دیدگان از درک او ناتوان و اندیشه ها و خاطرهای آفریدگان از نزدیک شدن به صفات او کوتاه است. آن که اول است و پیش از هر چیزی بوده و آخر است و پس از هر چیزی خواهد بود؛ نه چیزی پیش از او بوده و نه پس از او خواهد بود. به واسطه چیرگی خود بر همه چیز غلبه یافته است و همه مکانها را بدون حرکت به سوی آنها، مشاهده نماید و در آنها حضور دارد. هیچ لمس کننده ای او را لمس نکند و هیچ حسّی او را درنیابد. «اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و هموست سنجیده کار دانا» [سوره زخرف (۴۳)]، آیه ۸۴] آفرینش هرچیز را که اراده کرد بی آنکه نمودار و نمونه

ای داشته باشد در کمال استحکام و اتقان آفرید. نه نمونه ای در کار بود و نه خستگی در او پدیدار. آنچه را خواست آغاز باشد، اول آن را آفرید و آنچه را خواست از دو ثقل هستی که جن و انس اند آفرید تا به سبب این آفرینش به پروردگار بودن او پی ببرند و فرمانبرداری او در آنان جای گیرد. او را با ستایشی بس بلند و فراگیر می ستاییم و بر تمام نعمت های او به طوری که یکی از آنها از نظر دور نباشد سپاس می گزاریم و از او درخواست می کنیم که ما را به اموری که موجب رستگاری است راهنمایی فرماید و ما از کردارهای ناشایست خویش به او پناه می بریم و نسبت به گناهایی که از ما سر زده از او آمرزش می خواهیم و گواهی می دهیم که شایان پرستشی جز خداوند نیست و همانا محمد، بنده و فرستاده اوست. او را به حق برانگیخت تا نشانش دهد و همه را به سوی او هدایت نماید، پس خداوند به برکت پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از گمراهی به ره یافتگی آورد و از نادانی رهانید «هر که خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعا به رستگاری بزرگی نایل آمده است.» [سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷۱] و به ثواب شایانی دست یابد و هر که خدا و پیامبرش را نافرمانی نماید، قطعا دستخوش زیان آشکاری شود و سزاوار عذابی دردناک گردد. در انجام وظیفه خود که شنیدن و فرمان بردن و خیرخواهی خالصانه و همیاری نیکو باشد، به طور جد بکوشید و با جدا نشدن از راه راست و ترک کارهای زشت، خود را یاری کنید.

حق را میان خود جاری سازید و به خاطر من با آن یکدیگر را یاری کنید و دست ستمگر نادان را ببندید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید. اهل فضل را قدر بشناسید. خداوند ما و شما را در راه هدایت نگه دارد و ما و شما را بر پرهیزکاری ثابت قدم بدارد. برای خود و شما از خداوند آمرزش می خواهیم.

ص: ۳۰۵

باب النوادر [۳۵۱] - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن سيف بن عميرة، عن ذكره، عن الحارث بن المغيرة النصری قال:

سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالی: كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ فَقَالَ: مَا يَقُولُونَ فِيهِ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ؛ فَقَالَ: سَبْحَانَ اللَّهِ؛ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا؛ إِنَّمَا عَنِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ.

[۳۵۲] - ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن صفوان الجمال، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ:

من أتى الله بما أمر به من طاعه محمد صلى الله عليه و آله و سلم فهو الوجه الذي لا يهلك و كذلك قال: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.

[۳۵۳] - ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن أبي سلام النخاس، عن بعض أصحابنا، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نحن المثاني الذي أعطاه الله نبينا محمدا صلى الله عليه و آله و سلم و نحن وجه الله نتقلب في الأرض بين أظهركم و نحن عين الله في خلقه و يده المبسوطة بالرحمة على عباده؛ عرفنا من عرفنا و جهلنا من جهلنا و إمامه المتقين.

[۳۵۴]۴-الحسین بن محمّد الأشعریّ و محمّد بن یحییٰ جمیعاً عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان بن مسلم، عن معاویه بن عمّار، عن أبی عبد الله علیه السّلام فی قول الله عزّ و جلّ: وَ لِلّٰهِ الْأَلْسِنَةُ حَمَائِلٌ فَأَدْعُوهُ بِهَا قَالَ: نحن و الله الأسماء الحسنی التي لا یقبل الله من العباد عملاً إلاّ بمعرفتنا.

[۳۵۵]۵-محمّد بن أبی عبد الله، عن محمّد بن إسماعیل، عن الحسین بن

ص: ۳۰۶

بابی دربارهٔ احادیث نادر

[۳۵۱]۱. حارث نصری می گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارهٔ فرمایش خدای فرخنده و فرازمنند که «همه چیز جز وجه خدا نابود است» [سورهٔ قصص، آیهٔ ۸۸] پرسش شد، حضرت فرمود: در این باره چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند همه چیز جز وجه خدا نابود شود. فرمود: خداوند منزّه است. همانا سخن درشتی گفته اند. مقصود از وجه، راهی است که به سوی خداوند رهسپار شوند.

[۳۵۲]۲. امام صادق علیه السّلام دربارهٔ فرمایش خداوند عزّتمند و والا که «همه چیز جز وجه خدا نابود است» فرمود: هر که از راه فرمان بری محمد با انجام آنچه دستور داده شده است به سوی خدا رود، آن همان وجهی است که نابود نگردد؛ چنانکه فرماید: «هر که پیغمبر را فرمان برد، خداوند را فرمان برده است.» [سورهٔ نساء (۴)، آیهٔ ۸۰].

[۳۵۳]۳-حضرت باقر علیه السّلام فرمود: ماییم آن مثانی که خداوند به پیامبر ما محمّد صلی الله علیه و آله ارزانی کرده است و ماییم وجه خداوند که در زمین میان شما می گردیم. ما چشم خداوند در میان آفریدگانش و دست باز رحمت او بر بندگانش هستیم. شناخت، هر که ما را شناخت و هر که ما را نشناخت، پیشوایی تقوای پیشگان را نشناخت.

[۳۵۴]۴-امام صادق علیه السّلام راجع به فرمایش خدای گرامی و شکوهمند که «نامهای نیک به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید» [سورهٔ اعراف (۷)، آیهٔ ۱۸۱] فرمود: به خدا سوگند، آن نام های نیک ماییم که خداوند کرداری را از بندگان نپذیرد مگر اینکه شناخت ما باشد.

[۳۵۵]۵-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند ما را آفرید و آفرینش ما

ص: ۳۰۷

الحسن، عن بکر بن صالح، عن الحسن بن سعید، عن الهیثم بن عبد الله، عن مروان بن صَبَّاح قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: إنّ الله خلقنا فأحسن خلقنا و صورنا فأحسن صورنا و جعلنا عینه فی عباده و لسانه النّاطق فی خلقه و یدیه المبسوطة علی عباده بالرّأفة و الرّحمه و وجهه العذی یؤتی منه و بابیه العذی یدلّ علیه و خزّانه فی سمائه و أرضه؛ بنا أثمرت الأشجار و أینعت الثّمار و جرت الأنهار و بنا ينزل غیث السّماء و ینبت عشب الأرض و بعبادتنا عبد الله و لو لا نحن ما عبد الله.

[۳۵۶] ۶- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن إسماعیل بن بزیر، عن عمّه حمزه بن بزیر، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزّ و جلّ:

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَأْسِفُ كَأَسْفِنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَ يَرْضُونَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ، لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدَّعَاءَ إِلَيْهِ وَ الْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ، فَلذَلِكَ صَارُوا كذَلِكَ وَ لَيْسَ أَنَّ ذلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ لَكِنِّ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذلِكَ وَ قَدْ قَالَ: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمَحَارِبَةِ وَ دَعَانِي إِلَيْهَا وَ قَالَ مَنْ يُطْعِمِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ قَالَ: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَكُلُّ هَذَا وَ شَبَّهَهُ عَلَى مَا ذَكَرْتَ لَكَ وَ هَكَذَا الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ غَيْرُهُمَا مِنَ الْأَشْيَاءِ مِمَّا يَشَاكُلُ ذلِكَ وَ لَوْ كَانَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ الْأَسْفُ وَ الصَّجَرُ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَهُمَا وَ أَنْشَأَهُمَا لَجَازَ لِقَائِلَ هَذَا أَنْ يَقُولَ؛ إِنَّ الْخَالِقَ يَبِيدُ يَوْمًا مَا؛ لِأَنَّهُ إِذَا دَخَلَ الْغَضَبُ وَ الصَّجَرُ دَخَلَ التَّغْيِيرَ وَ إِذَا دَخَلَ التَّغْيِيرَ لَمْ يَأْمَنْ عَلَيْهِ الْإِبَادَةُ، ثُمَّ لَمْ يَعْرِفِ الْمَكُونُ مِنَ الْمَكُونِ وَ لَا الْقَادِرُ مِنَ الْمَقْدُورِ عَلَيْهِ وَ لَا الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ هَذَا الْقَوْلِ عَلْوًا كَبِيرًا؛ بَلْ هُوَ الْخَالِقُ لِلْأَشْيَاءِ

ص: ۳۰۸

را نیکو ساخت و ما را صورتگری کرد و نیکو صورتگری کرد و ما را در میان بندگانش، چشم خویش در میان آفریدگانش، زبان گویا و دست محبت و رحمت گشوده بر سر بندگانش قرار داد و وجه خود ساخت که از آن به سوی او آیند و ما را دری قرار داد که بر او ره نماید و گنجوران میان آسمان و زمینش کرد. به برکت وجود ما، باران از آسمان بیارد و گیاه از زمین بروید و به وسیله عبادت ما، خداوند پرستش شد و اگر ما نبودیم، خداوند پرستش نمی شد.

[۳۵۶] ۶- امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای گرامی و بزرگ که «پس چون ما را به خشم و افسوس آوردند از ایشان انتقام گرفتیم» [سوره زخرف (۴۳)، آیه ۵۵] فرمود: خداوند عزّتمند و والا همانند ما افسوسناک و خشمناک نشود؛ او برای خود، دوستانی آفرید که آنها به خشم و افسوس در آیند و خشنود گردند و ایشان آفریدگان و پروریدگان هستند؛ پس خشنودی آنها را خشنودی خود و خشم آنها را خشم خود قرار داد؛ زیرا ایشان را دعوت کنندگان برای خود و راهنمایان به سوی خویش مقرر داشت و از این جهت است که آن مقام را دارند. معنای آیه این نیست که خشم دامن خدا را گیرد چنان که دامنگیر آفریدگان شود، بلکه معنای آن چنان می باشد که در این باره گفته است: «هر که یکی از دوستان مرا خوار شمارد به پیکار من آمده و مرا به مبارزه خوانده است» و فرمود: «هر که پیامبر را فرمان برد، خدا را فرمان برده است» [سوره نساء (۴)، آیه ۸۰] و نیز فرمود: «همانا کسانی که با تو بیعت کنند با خداوند بیعت کرده اند. دست خدا بالای دستهای آنان است» [سوره فتح (۴۸)، آیه ۱۰] پس تمام این عبادت ها و مانند آنها معنایش همان است که برایت گفتم و نیز خشنودی و خشم و صفت های دیگر و مانند آنها به جز این دو همچنین است. اگر روا باشد که افسوس و دلتنگی خدا را فراگیرد در حالی که خود او آفریننده و پدیدآورنده آنهاست، روا باشد کسی بگوید: روزی شود که خدای آفریننده نابود شود؛ زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او درآید، او دستخوش دگرگونی گردد و چون دگرگونی او را فراگیرد نابود شود؛ زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او درآید، او دستخوش دگرگونی گردد و چون دگرگونی او را فراگیرد از نابودی ایمن نباشد؛ افزون بر آن میان پدیدآورنده و پدیدشونده و میان توانا و آنچه زیر توان است و میان آفریدگار و آفریدگان فرقی نباشد.

لا لحاجه، فإذا كان لا لحاجه استحال الحدّ و الكيف فيه؛ فافهم إن شاء الله تعالى.

[۳۵۷]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن محمد بن حمران، عن أسود بن سعيد قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأنشأ يقول ابتداء منه من غير أن أسأله: نحن حجه الله و نحن باب الله و نحن لسان الله و نحن وجه الله و نحن عين الله في خلقه و نحن ولاه أمر الله في عباده.

[۳۵۸]۸-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حسان الجمال قال: حدثني هاشم بن أبي عماره الجنبى قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: أنا عين الله و أنا يد الله و أنا جنب الله و أنا باب الله.

[۳۵۹]۹-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن عمه حمزه بن بزيع، عن علي بن سويد، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام في قول الله عزّ و جلّ: يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ قَالَ:

جنب الله: أمير المؤمنين عليه السلام و كذلك ما كان بعده من الأوصياء بالمكان الرفيع إلى أن ينتهى الأمر إلى آخرهم.

[۳۶۰]۱۰-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن علي بن الصيلى، عن الحكم و إسماعيل ابني حبيب، عن بريد العجلّى قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا وحيّ الله تبارك و تعالى و محمد حجاب الله تبارك و تعالى.

خداوند از این گفتار (ناهنجار) برتری بسیار دارد، او بدون نیاز، آفریدگار همه چیز است و چون بی نیاز است هرگز اندازه و چگونگی در او راه نیابد. مطلب را نیک بفهم، اگر خداوند فرازند بخواهد.

[۳۵۷]۷-اسود سعيد گوید: خدمت امام باقر عليه السلام بودم که حضرت بدون آنکه من چیزی بپرسم، سخن آغاز کرد و فرمود: ما دلیل و در خداییم؛ ما زبان خداییم؛ ما وجه خداییم؛ ما دیده خدا در میان آفریدگانش باشیم و ما سرپرستان امر خدا در میان بندگانش به شمار آییم.

[۳۵۸]۸-ابو عماره جنبی گوید: از امیر مؤمنان عليه السلام شنیدم که می فرمود: منم چشم خدا؛ منم دست خدا؛ منم کنار خدا و منم در خدا.

[۳۵۹] ۹- امام موسی بن جعفر علیه السّلام درباره فرمایش خدای عزّتمند و والا- که «دریغا بر آنچه در کنار خدا کوتاهی ورزیدم» [سوره زمر (۳۹) ، آیه ۵۶] فرمود: کنار خدا، امیر مؤمنان است و همچنین اوصیای بعد از او تا آخرین آنها در مقام بلندی باشند.

[۳۶۰] ۱۰- برید عجلی گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود: خداوند به وسیله ما پرستش شد و به وسیله ما شناخته شد و به واسطه ما خدای فرخنده و فرازند یگانه دانسته شد و محمد، پرده دار خدای فرخنده و فرازند است.

ص: ۳۱۱

[۳۶۱] ۱۱- بعض اصحابنا، عن محمد بن عبد الله، عن عبد الوهاب بن بشر، عن موسى بن قادم، عن سليمان، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: «وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» قال: إنّ الله تعالى أعظم و أعزّ و أجلّ و أمنع من أن يظلم و لكنّه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا ولايته، حيث يقول: «إِنَّمَا وَ لِيكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» يعنى الأئمة منّا. ثمّ قال: فى موضع آخر: «وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» ثمّ ذكر مثله.

باب البداء [۳۶۲] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن أبي إسحاق ثعلبه، عن زراره بن أعين، عن أحدهما عليه السلام قال:

ما عبد الله بشيء مثل البداء.

و فى روايه ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد الله عليه السلام ما عظم الله بمثل البداء.

[۳۶۳] ۲- على بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم و حفص بن البختريّ و غيرهما، عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

فى هذه الآية «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» قال: فقال: و هل يمحق إلا ما كان ثابتا و هل يثبت إلا ما لم يكن.

[۳۶۴] ۳- على، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن محمد بن مسلم، عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

ما بعث الله نبيا حتى يأخذ عليه ثلاث خصال: الإقرار له بالعبوديّه و خلع

ص: ۳۱۲

[۳۶۱] ۱۱- زراره گوید: از امام باقر علیه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و والا که «به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم کردند» [سوره بقره (۲) ، آیه ۵۷] پرسیدم، فرمود: همانا خداوند فرازند بزرگ تر، گرامی تر، برتر و ارجمندتر از آن است که مورد ستم واقع شود؛ ولی ما را به خودش پیوسته و از این رو ستم به ما را ستم به خود دانسته و ولایت ما را ولایت خود

قرار داده است، آنجا که می فرماید:

«همانا ولیّ شما تنها خداست و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند» [سوره مائده (۵) ، آیه ۵۶] که مراد از آنها امامان از خاندان ما هستند؛ سپس در جای دیگر (ستم به ما را ستم به خود شمار آورده و) فرمود: «به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم کردند». سپس مانند آن را در قرآن ذکر کرد.

بابی درباره بدا

[۳۶۲] ۱- زراره از یکی از دو امام (پنجم یا ششم) نقل می کند که فرمود:

خداوند با چیزی مانند بدا پرستش نشده است.

پدر روایت دیگری ابن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند با چیزی مانند بدا بزرگ شمرده نشده است.

[۳۶۳] ۲- امام صادق علیه السلام درباره آیه «خداوند آنچه را خواهد از بین برد و آنچه را خواهد اثبات کند» [سوره رعد (۱۳) ، آیه ۳۹] فرمود: آیا خدا از بین برد مگر آنچه را که بوده و اثبات نموده مگر چیزی که نبوده است؟

[۳۶۴] ۳- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند هیچ پیامبری را برنمیگیزد جز اینکه سه چیز ویژه را از او پیمان گرفت: اعتراف به بندگی خدا، دل کندن

ص: ۳۱۳

الأنداد و أنّ الله يقدم ما يشاء و يؤخر ما يشاء.

[۳۶۵] ۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زراره، عن حمّان، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزّ و جلّ: «قَضَىٰ أَجَلًا وَ أَجَلًا مُّسَمًّى عِنْدَهُ» قال هما أجلان: أجل محتوم و أجل موقوف.

[۳۶۶] ۵- أحمد بن مهراّن، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن عليّ بن أسباط، عن خلف بن حمّاد، عن ابن مسكان، عن مالك الجهني قال:

سألته أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: «أَو لَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا» قال: فقال: لا مقدّرا و لا مكوّنا، قال: و سألته عن قوله: «هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» فقال: كان مقدّرا غير مذکور.

[۳۶۷] ۶- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن الفضيل بن يسار قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: العلم علمان: فعلم عند الله مخزون لم يطلع عليه أحدا من خلقه و علم علمه ملائكته و رسله، فما علمه ملائكته و رسله فإنه سيكون لا يكذب نفسه و لا ملائكته و لا رسله و علم عنده مخزون يقدم منه ما يشاء و يؤخر منه ما يشاء و يثبت ما يشاء.

[۳۶۸]۷-و بهذا الإسناد، عن حمّاد، عن ربعي، عن الفضيل قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: من الأمور أمور موقوفه عند الله يقدم منها ما يشاء و يؤخر منها ما يشاء.

[۳۶۹]۸-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير،

ص: ۳۱۴

از بتها (که برای خدا همتا و شریک قرار داده اند) و اینکه خداوند آنچه را خواهد پیش دارد و آنچه را خواهد پس اندازد.

[۳۶۵]۴-حمران گوید: از امام باقر علیه السّلام درباره فرمایش خدای عزّتمند و والا که «مدتی را مقرر داشت و مدت معینی (هم) نزد اوست» [سوره انعام (۶)، آیه ۲] پرسیدم، حضرت فرمود: مقصود دو مدت است؛ مدت حتمی و مدت مشروط.

[۳۶۶]۵-مالک جهنی گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای فرازند که «مگر انسان به یاد ندارد که ما او را از پیش آفریدیم و چیزی نبود» [سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۷] پرسیدم، فرمود: نه اندازه گیری و نه ایجاد شده بود. جهنی گوید: درباره سخن خدا که «آیا بر انسان زمانی از روزگار آمد که چیز قابل ذکری نبود» [سوره دهر (۷۷)، آیه ۱] پرسیدم، فرمود: اندازه گیری شده بود؛ ولی قابل ذکر نبود.

[۳۶۷]۶-فضیل یسار گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: علم دو گونه است: علمی که نزد خدا در گنجینه است و هیچ یک از آفریدگانش از آن علم آگاه نیست و علمی که خدا به فرشتگان و پیامبرانش یاد داده است. این علم تحقق خواهد یافت؛ زیرا خدا نه خودش را تکذیب نماید و نه فرشتگان و پیامبران خود را تکذیب کند و علمی که نزدش در گنجینه است، هرچه را خواهد پیش دارد و آنچه را خواهد تأخیر اندازد و هرچه را خواهد اثبات می کند.

[۳۶۸]۷-فضیل گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: تأخیر بعضی از امور، نزد خدا مشروط است که هرچه از آنها خواهد، پیش دارد و آنچه از آنها خواهد، تأخیر اندازد.

[۳۶۹]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند دو علم دارد: علم نهفته و در

ص: ۳۱۵

عن جعفر بن عثمان، عن سماعة، عن أبي بصير و وهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ لله علمين: علم مکنون مخزون، لا يعلمه إلا هو، من ذلك يكون البداء و علم علمه ملائكته و رسله و أنبياءه فنحن نعلمه.

[۳۷۰] ۹- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما بدا لله في شيء إلا كان في علمه قبل أن يبدو له.

[۳۷۱] ۱۰- عنه، عن أحمد، عن الحسن بن علي بن فضال، عن داود بن فرقد، عن عمرو بن عثمان الجهني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله لم يبد له من جهل

[۳۷۲] ۱۱- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن منصور بن حازم قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام هل يكون اليوم شيء لم يكن في علم الله بالأمس؟ قال: لا، من قال هذا فأخزاه الله؛ قلت: رأيت ما كان وما هو كائن إلى يوم القيامة أليس في علم الله؟ قال: بلى قبل أن يخلق الخلق.

[۳۷۳] ۱۲- علي، عن محمد، عن يونس، عن مالك الجهني قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لو علم الناس ما في القول بالبداء من الأجر ما فتروا عن الكلام فيه.

[۳۷۴] ۱۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن محمد بن عمرو الكوفي أخى يحيى، عن مرزم بن حكيم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما تتبأ نبي قط حتى يقر الله بخمس خصال:

ص: ۳۱۶

خزانه که جز او نداند و بدا از این علم به شمار آید و علمی که به فرشتگان و فرستادگان و پیامبرانش یاد داده است که ما از آن علم آگاهیم.

[۳۷۰] ۹- امام صادق علیه السلام فرمود: برای خدا نسبت به چیزی بدا حاصل نشد جز اینکه پیش از آنکه بدا پیش آید، خدا آن را می دانست.

[۳۷۱] ۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا بدا نسبت به خداوند، سرچشمه اش نادانی نیست.

[۳۷۲] ۱۱- منصور حازم گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ممکن است امروز چیزی تحقق یابد که دیروز در علم خدا نبوده باشد؟ فرمود: نه، هر که چنین اعتقادی داشته باشد رسوایش سازد. عرض کردم: بفرمایید که آنچه تحقق یافته و آنچه تا روز قیامت تحقق می یابد آیا در علم خدا نیست؟ فرمود: آری، پیش از آنکه آفریدگان را پدید آورد (همه چیز را می

دانست).

[۳۷۳] ۱۲- مالک جهنی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: اگر مردم می دانستند چه پاداشی در اعتقاد به بدا هست از سخن گفتن درباره آن سستی نمی کردند.

[۳۷۴] ۱۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: هرگز هیچ کس پیامبر نشد تا اینکه به پنج

ص: ۳۱۷

بالبداء و المشیئه و السّجود و العبودیّه و الطّاعه.

[۳۷۵] ۱۴- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن یونس، عن جهم بن أبی جهمه؛ عمّن حدّثه، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ أخبر محمّدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بما كان منذ كانت الدّنيا و بما يكون إلى انقضاء الدّنيا و أخبره بالمحتوم من ذلك و استثنى علیه فيما سواه.

[۳۷۶] ۱۵- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن الزّیّان بن الصّلت قال:

سمعت الرّضا علیه السّلام يقول: ما بعث الله نبیا قطّ إلاّ بتحريم الخمر و أن یقرّ لله بالبدا.

[۳۷۷] ۱۶- الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد قال:

سئل العالم علیه السّلام كيف علم الله؟ قال علم و شاء و أراد و قدر و قضی و قضی ما قضی و قضی ما قدر ما أراد، فبعلمه كانت المشیئه و بمشیئته كانت الإراده و بإرادته كان التقدير و بتقديره كان القضاء و بقضائه كان الإمضاء و العلم متقدّم على المشیئه و المشیئه ثانیه و الإراده ثالثه و التقدير واقع على القضاء بالإمضاء، فله تبارك و تعالیّ البداء فيما علم متى شاء و فيما أراد لتقدير الأشياء، فإذا وقع القضاء بالإمضاء فلا بداء فالعلم فی المعلوم قبل كونه و المشیئه فی المنشأ قبل عينه و الإراده فی المراد قبل قيامه و التقدير لهذه المعلومات قبل تفصيلها و توصيلها عيانا و وقتا و القضاء بالإمضاء هو المبرم من المفعولات ذوات الأجسام المدركات بالحواسّ من ذوی لون و ریح و وزن و کیل و ما دبّ و درج من إنس و جنّ و طیر و سباع و غیر ذلك ممّا یدرك بالحواسّ، فله تبارك و تعالیّ فيه البداء ممّالا، عين له فإذا وقع العين المفهوم المدرك فلا بداء و الله یفعل ما یشاء، فبالعلم

ص: ۳۱۸

ویژگی برای خدا اعتراف کرد: بداء، مشیت، سجود، بندگی، فرمانبری.

[۳۷۵] ۱۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند بزرگ و شکوهمند به محمد صلّی الله علیه و آله خبر داد آنچه را از

اول دنیا تحقّق یافته و آنچه را تا پایان دنیا تحقّق خواهد یافت و نیز به آنچه از این رویدادها حتمی است، آگاهانید و جز این را استثنا کرد (که حتمی نبود و به مشیت او مربوط است).

[۳۷۶]۱۵- حضرت رضا علیه السّلام فرمود: هرگز خداوند پیامبری برنینگیخته جز با حکم حرمت شراب و اقرار به بدا برای خدا.

[۳۷۷]۱۶- معالای محمد گوید: از امام علیه السّلام پرسیدند: خدا چگونه داند؟ فرمود: خدا بداند، بخواهد، اراده کند، مقدر سازد، حکم نماید و امضا فرماید، پس آنچه را حکم کرده، امضا کند و آنچه را مقدر ساخته، حکم نماید و آنچه را اراده کرد، مقدر سازد؛ بنابراین از علم خدا، مشیت و از مشیتش، اراده و از اراده اش تقدیر و از تقدیرش، حکم و از حکمش، امضا خیزد و علمش پیش از مشیت و مشیت در مرتبه دوم و اراده در مرتبه سوم است و تقدیر بر حکم نزدیک به امضا واقع شود. برای خداوند فرخنده فرازند بدا است نسبت به آنچه بداند هرگاه بخواهد و نسبت به آنچه برای تقدیر چیزها اراده کند؛ ولی اگر حکم به مرحله امضا و اجرا رسد، دیگر بدا نیست. علم نسبت به معلوم، پیش از بودن آن است و مشیت نسبت به خواسته شده، پیش از وجود آن است و اراده نسبت به اراده شده، پیش از برپا شدن آن است و تقدیر این معلوم ها، پیش از آن است که بعضی از بعضی جدا شوند و پاره ای از آنها به پاره دیگر همراه با امضا، محکم و درهم بافته است که قابل تبدیل و تغییر نمی باشد و آنچه که دارای جسم اند و با حواس درک شوند؛ مانند آنچه رنگ، بو و وزن دارد و پیمانانه شود و به وزن درآید و آنچه از انسان و جنّ و پرنده گان و درندگان و جز اینها در زمین روان گردد و بخواهد و غیر آن از آنچه به حواسی دریافت شود که برای خدای فرخنده و فرازند در هر یک از آنها که در خارج وجود ندارد بدا می باشد. هرگاه عین مفهومی که دریافت می شود در خارج واقع گردد بدا نباشد و خداوند آنچه خواهد انجام دهد.

ص: ۳۱۹

علم الأشياء قبل كونها و بالمشيئة عرّف صفاتها و حدودها و أنشأها قبل إظهارها و بالإرادة ميّز أنفسها في ألوانها و صفاتها و بالتقدير قدر أقاتها و عرّف أولها و آخرها و بالقضاء أبان للناس أماكنها و دلّهم عليها و بالإمضاء شرح عللها و أبان أمرها و ذلك تقدير العزيز العليم.

باب في أنه لا يكون شيء في السماء و الأرض إلا بسبعه [۳۷۸]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد جميعا، عن فضالة بن أيوب، عن محمد بن عماره، عن حريز بن عبد الله و عبد الله بن مسكان جميعا، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنه قال:

لا يكون شيء في الأرض و لا في السماء إلا بهذه الخصال السبع: بمشيئته و إرادته و قدره و قضاءه و إذن و كتابه و أجله، فمن زعم أنه يقدر على نقض واحده فقد كفر

و رواه علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن حفص، عن محمد بن عماره، عن حريز بن عبد الله و ابن مسكان مثله.

[۳۷۹]۲- و رواه أيضا، عن أبيه، عن محمد بن خالد، عن زكريّا بن عمران، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام قال:

لا يكون شيء في السماوات ولا في الأرض إلا بسبع: بقضاء و قدر و إرادة و مشيئة و كتاب و أجل و إذن، فمن زعم غير هذا فقد كذب على الله أو ردّ على الله عزّ و جلّ.

ص: ٣٢٠

خدا با علم خود، چیزها را پیش از پدید آمدنشان دانسته و با مشیت خود، صفت‌ها و حدود آنها را شناخته و پیش از اظهارشان، آنها را پدید آورده و به وسیله اراده، برای آنها رنگ و صفت تعیین کرده و با تقدیر، روزی شان را اندازه‌گیری و معین نموده است. آغاز و پایان آنها را شناخته و با امضا، علت‌های آنها را بیان کرده و امرشان را آشکار نموده است. این (امور ششگانه) تقدیر خدای چیره‌گر و دانا می‌باشد.

بابی درباره اینکه چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با هفت ویژگی

[٣٧٨] ١- امام صادق علیه السلام فرمود: چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با این هفت ویژگی: مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن (اجازه)، کتاب و اجل (زمان). هر کس گمان نماید که می‌تواند یکی از اینها را نقض کند، به طور قطع کافر است. این روایت از طریق دیگری هم وارد شده است.

[٣٧٩] ٢- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: چیزی در آسمان‌ها و زمین، جز با هفت ویژگی نباشد: قضا، قدر، اراده، مشیت، کتاب، اجل و اذن؛ هر کس جز این گمان برد بر خداوند دروغ بسته است یا (فرمود): سخن خدای عزّتمند و والا را ردّ کرده است.

ص: ٣٢١

باب المشيئة و الإرادة [٣٨٠] ١- علی بن محمد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن علي بن إبراهيم الهاشمي قال:

سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام يقول: لا يكون شيء إلا ما شاء الله و أراد و قدر و قضی، قلت: ما معنى شاء؟ قال: ابتداء الفعل؛ قلت: ما معنى قدر؟ قال: تقدير الشيء من طوله و عرضه، قلت: ما معنى قضی؟ قال: إذا قضی أمضاه، فذلك الذي لا مردّ له.

[٣٨١] ٢- علی بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن أبان، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: شاء و أراد و قدر و قضی؟ قال: نعم؛ قلت: و أحبّ قال: لا، قلت: و كيف شاء و أراد و قدر و قضی و لم يحبّ؟ قال: هكذا خرج إلينا.

[٣٨٢] ٣- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن واصل بن سليمان، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: أمر الله و لم يشأ و شاء و لم يأمر، أمر إبليس أن يسجد لآدم و شاء أن لا يسجد و لو شاء لسجد و نهى آدم عن أكل الشجرة و شاء أن يأكل منها و لو لم يشأ لم يأكل.

[۳۸۳]۴-علی بن ابراهیم، عن المختار بن محمّد الهمدانی و محمّد بن الحسن، عن عبد الله بن الحسن العلوی جمیعا، عن الفتح بن یزید الجرجانی، عن أبی الحسن علیه السلام قال:

إنّ لله إرادتين و مشیئتين: إرادة حتم و إرادة عزم، ینهی و هو یشاء و یأمر

ص: ۳۲۲

بابی درباره مشیت و اراده

[۳۸۰]۱-علی بن ابراهیم هاشمی گوید: شنیدم که موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: چیزی نباشد جز آنچه خدا خواهد و اراده نماید و اندازه گیرد و حکم دهد. گفتم: معنای خواست خدا چیست؟ فرمود: آغاز کار است. عرض کردم:

معنای اندازه گیری چیست؟ اندازه گرفتن درازا و پهنای چیزی است. گفتم:

معنای حکم کند چیست؟ فرمود: هرگاه حکم دهد، امضا کند و آن است که برگشت ناپذیر است.

[۳۸۱]۲-ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا خواسته، اراده کرده، اندازه گرفته و حکم را جاری ساخته است؟ فرمود: آری. گفتم: و دوست هم دارد؟ فرمود: نه. گفتم: چگونه خواسته، اراده کرده، اندازه گرفته و حکم را جاری ساخته ولی دوست نداشته است؟ فرمود: این چنین به ما رسیده است.

[۳۸۲]۳-امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دستور داد و نخواست و خواست و دستور نداد. به شیطان دستور داد که به آدم سجده کند و خواست که سجده نکند و اگر می خواست، سجده می کرد و آدم را از خوردن درخت بازداشت و خواست که از آن بخورد و اگر نمی خواست او نمی خورد.

[۳۸۳]۴-امام کاظم علیه السلام فرمود: همانا خداوند دو اراده و دو مشیت دارد: اراده حتمی و اراده عزمی [و مشیت حتمی و مشیت عزمی]. خدا بازمی دارد و می خواهد

ص: ۳۲۳

و هو لا یشاء، أو ما رأیت أنّه نهی آدم و زوجته أن یأکلا من الشجرة و شاء ذلک و لو لم یشأ أن یأکلا لما غلبت مشیئتهما مشیئته الله تعالی و أمر ابراهیم أن یذبح إسحاق و لم یشأ أن یذبحه و لو شاء لما غلبت مشیئته ابراهیم مشیئته الله تعالی.

[۳۸۴]۵-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن علی بن معبد، عن درست بن أبی منصور، عن فضیل بن یسار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: شاء و أراد و لم يحبّ و لم يرض؛ شاء أن لا يكون شيء إلا بعلمه و أراد مثل ذلك و لم يحبّ أن يقال: ثالث ثلاثه و لم يرض لعباده الكفر

[۳۸۵] ۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال:

قال أبو الحسن الرضا عليه السلام قال الله: [يا] ابن آدم! بمشيئتي كنت أنت الذي تشاء لنفسك ما تشاء و بقوتي أدبت فرائضي و بنعمتي قويت على معصيتي؛ جعلتك سميعا، بصيرا، قويا، ما أصابك من حسنه فمن الله و ما أصابك من سيئه فمن نفسك و ذاك أنى أولى بحسناتك منك و أنت أولى بسيئاتك منى و ذاك أنني لا أسأل عما أفعل و هم يسألون.

باب الابتلاء و الاختبار [۳۸۶] ۱- علي بن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن حمزه بن محمد الطيار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من قبض و لا بسط إلا و لله فيه مشيئه و قضاء و ابتلاء.

[۳۸۷] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن

ص: ۳۲۴

و دستور می دهد و نمی خواهد. مگر نمی بینی که او آدم و همسرش را بازداشت که از آن درخت نخورند؛ ولی خوردن ایشان را خواست و اگر نمی خواست که بخورند، خواست آنها بر خواست خدای فرازند چیره نمی گشت و به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داد که اسحاق (و به قول مشهور، اسماعیل) را سر ببرد؛ ولی نخواست که سر او را ببرد و اگر می خواست، خواست ابراهیم بر خواست خدای فرازند چیره نمی گشت.

[۳۸۴] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا خواسته و اراده کرده، ولی دوست نداشته و نپسندیده است. خواسته است که چیزی نباشد مگر اینکه او بداند و اراده او هم، چنین بود و دوست نداشت که او را سومین سه گویند و کفر را برای بندگان خود نپسندیده است.

[۳۸۵] ۶- امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند فرماید: ای پسر آدم! با خواست من است که تو هرچه برای خود خواهی، توانی خواست و با نیروی من است که واجبات مرا به جا می آوری و با نعمت من است که بر نافرمانی من توانایی می یابی. من تو را شنوا، بینا، نیرومند ساختم. هر نیکی که نصیب تو شود از طرف خداست و هر بدی که تو را فراگیرد از نفس تو است و این برای آن است که من به اعمال نیک تو از خودت سزاوارترم و تو به اعمال زشت و گناهانت از من سزاوارتر هستی و به این دلیل که من از آنچه می کنم بازخواست نشوم؛ ولی مردم بازخواست شوند.

بابی درباره امتحان و آزمایش

[۳۸۶] ۱- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ تنگی و فراخی نباشد جز آنکه خدا نسبت به آن، خواست و حکم و آزمایش

[۳۸۷] ۲- امام صادق علیه السلام فرمود: از آنچه خدا به آن فرمان داده یا از آن برکنار

ص: ۳۲۵

فضاله بن ایوب، عن حمزه بن محمد الطَّيَّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّه ليس شيء فيه قبض أو بسط ممَّا أمر الله به أو نهى عنه إلا وفيه لله عزّ وجلّ ابتلاء و قضاء.

باب السَّعاده و الشَّقَاء [۳۸۸] ۱- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ الله خلق السَّيِّئَة و الشَّقَاء قبل أن يخلق خلقه فمن خلقه الله سعيدا لم يبغضه أبدا و إن عمل شرًّا أبغض عمله و لم يبغضه و إن كان شقيئا لم يحبه أبدا و إن عمل صالحا أحبَّ عمله و أبغضه لما يصير إليه؛ فإذا أحبَّ الله شيئا لم يبغضه أبدا و إذا أبغض شيئا لم يحبه أبدا.

[۳۸۹] ۲- علي بن محمد رفعه، عن شعيب العرقوفيّ، عن أبي بصير قال:

كنت بين يدي أبي عبد الله عليه السلام جالسا و قد سأله سائل فقال: جعلت فداك يا ابن رسول الله! من أين لحق الشَّقَاء أهل المعصية حتّى حكم الله لهم فى علمه بالعذاب على عملهم؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام أيها السائل! حكم الله عزّ و جلّ لا يقوم له أحد من خلقه بحقه. فلما حكم بذلك وهب لأهل محبته القوه على معرفته و وضع عنهم ثقل العمل بحقيقه ما هم أهله. و وهب لأهل المعصيه القوه على معصيتهم لسبق علمه فيهم و منعهم إطاقه القبول منه فوافقوا ما سبق لهم فى علمه و لم يقدرُوا أن يأتوا حالا تنجيهم من عذابه، لأنَّ علمه أولى بحقيقه التّصديق و هو معنى شاء ما شاء و هو سرّه

[۳۹۰] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن

ص: ۳۲۶

داشته، چیزی که در آن قبضی یا بسطی (تنگی و گشایشی) باشد، نیست مگر آنکه برای خدای عزّتمند و شکوهمند نسبت به آن، آزمایش و حکمی باشد.

بابی درباره خوشبختی و بدبختی

[۳۸۸] ۱- حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بی شک خداوند خوشبختی و بدبختی را آفرید، پیش از آنکه آفریدگان را بیافریند. خداوند هر کس را خوشبخت آفرید، هرگز او را دشمن ندارد و اگر بدبخت باشد، هرگز او را دوست ندارد و اگر کار خوبی انجام دهد، کردارش را دوست دارد و خودش را به جهت سرانجامی که به سوی آن رهسپار است، دشمن می

دارد، پس چون خدا چیزی را دوست داشته باشد، هرگز آن را دشمن ندارد و وقتی با چیزی دشمنی ورزد، هرگز دوستش ندارد.

[۳۸۹]۲- ابو بصیر گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم که شخصی از او پرسید: جانم به فدایت، ای پسر رسول خدا، به چه جهت بدبختی دامنگیر گناهکاران شد تا خداوند در علم خود بر کردار ایشان به عذاب حکم کرد؟ حضرت فرمود: ای پرسشگر! هیچ کس از بندگان خدای عزّتمند و شکوهمند به حق و شایستگی نتواند نسبت به حکم او قیام کند و چون به آن حکم کرد به دوست داران خویش، نیروی شناختن را بخشید و سنگینی عمل را از ایشان برداشت به طوری که سزاوار آن بودند و به گناهکاران، نیروی گناه کردن، بخشید برای آنچه از پیش نسبت به ایشان می دانست و ایشان را از توانایی پذیرش از خود بازداشت و با آنچه در علم خدا گذشته، هم آهنگ شدند و نتوانستند وضعیتی پیش آورند که ایشان را از عذاب او برهاند؛ چرا که علمش به باور حقیقی سزاوارتر است و این است معنای «خدا خواست هر چه را خواست» و این راز نهانی اوست.

[۳۹۰]۳- امام صادق علیه السلام فرمود: گاهی شخص خوشبخت به راه و روش بدبخت

ص: ۳۲۷

النّضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبيّ، عن معلى بن عثمان، عن عليّ بن حنظله، عن أبي عبد الله عليه السلام، أنّه قال: يسلك بالسّعيد في طريق الأشقياء حتّى يقول النّاس: ما أشبهه بهم بل هو منهم، ثمّ يتداركه السّعادة و قد يسلك بالشّقّي في طريق السّعداء حتّى يقول النّاس: ما أشبهه بهم، بل هو منهم، ثمّ يتداركه الشّقاء؛ إنّ من كتبه الله سعيدا و إنّ لم يبق من الدّنيا إلّا فواق ناقه ختم له بالسّعادة.

باب الخير و الشّرّ [۳۹۱]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن محبوب و عليّ بن الحكم، عن معاوية بن وهب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ ممّا أوحى الله إلى موسى عليه السلام و أنزل عليه في التّوراه: أنّي أنا الله لا إله إلّا أنا، خلقت الخلق و خلقت الخير و أجرته على يدي من أحبّ فطوبى لمن أجرته على يديه و أنا الله لا إله إلّا أنا، خلقت الخلق و خلقت الشّرّ و أجرته على يدي من أريده، فويل لمن أجرته على يديه.

[۳۹۲]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمّد بن حكيم، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنّ في بعض ما أنزل الله من كتبه أنّي أنا الله لا إله إلّا أنا، خلقت الخير و خلقت الشّرّ، فطوبى لمن أجرته على يديه الخير و ويل لمن أجرته على يديه الشّرّ و ويل لمن يقول: كيف ذا و كيف ذا.

[۳۹۳]۳- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن بكار بن كردم، عن مفضّل بن عمر و عبد المؤمن الأنصاريّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

پیشگان گام گذارد تا آنجا که مردم گویند: چقدر مانند آنها شده، بلکه او هم از آنها است؛ سپس خوشبختی او را در بر گیرد و گذشته او را جبران نماید و گاهی شخص بدبخت راه و روش خوشبخت پیشگان را در پیش گیرد تا آنجا که مردم گویند: چقدر مانند آنها شده، بلکه او هم از آنهاست؛ سپس بدبختی او را فراگیرد و اعمال نیک او را از بین ببرد. همانا هر که را خداوند، خوشبخت نوشته است، پایان کارش به خوشبختی انجامد، اگرچه از دنیا به اندازه فاصله میان دو بار دوشیدن ماده شتر باقی نمانده باشد.

بابی درباره نیکی و بدی

[۳۹۱] ۱- امام صادق علیه السلام فرمود: از جمله آنچه خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد و در کتاب تورات بر او فروفرستاد این بود: همانا که جز من شایان پرستشی نیست.

آفریدگان را آفریدم و نیکی را پدید آوردم و آن را با دست کسی که دوست داشتم، به اجرا درآوردم، پس خوشا به حال کسی که نیکی را با دست او به اجرا درآوردم. منم خدایی که جز من شایسته پرستشی نیست. آفریدگان را آفریدم و بدی را پدید آوردم و آن را با دست کسی که خواستم به اجرا درآوردم.

[۳۹۲] ۲- محمد مسلم گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: همانا در یکی از کتاب هایی که خداوند فروفرستاده، این مطلب آمده است که: همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، نیکی را آفریدم و بدی را پدید آوردم، پس خوشا به حال آنکه نیکی را با دست او به اجرا درآوردم و وای بر کسی که بدی را با دست او به اجرا درآوردم و وای بر آنکه بگوید: چرا این طور و چرا آن طور است.

[۳۹۳] ۳- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزتمند و والا فرماید: منم خدایی که

قال الله عزّ وجلّ: أنا الله لا إله إلا أنا خالق الخير و الشرّ فطوبى لمن أجريت على يديه الخير و ويل لمن أجريت على يديه الشرّ و ويل لمن يقول: كيف ذا و كيف هذا؟ قال يونس: يعنى من ينكر هذا الأمر بتفقّه فيه.

باب الجبر و القدر و الأمر بين الأمرين [۳۹۴] ۱- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد و إسحاق بن محمد و غیرهما رفعوه قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام جالسا بالكوفة بعد منصرفه من صفين إذ أقبل شيخ فجتا بين يديه، ثم قال له: يا أمير المؤمنين! أخبرنا عن مسيرنا إلى أهل الشام أبقضاء من الله و قدر؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام أجل يا شيخ ما علوتم تلعه و لا هبطتم بطن واد إلا بقاء من الله و قدر، فقال له الشيخ: عند الله أحسب عنائي يا أمير المؤمنين فقال له: مه يا شيخ! فوالله لقد عظم الله الأجر في مسيركم و أنتم سائرون و فى مقامكم و أنتم مقيمون و فى منصرفكم و أنتم منصرفون و لم تكونوا فى شىء من حالاتكم مكرهين و لا إليه مضطرين، فقال له الشيخ: و كيف لم تكن فى شىء من حالاتنا مكرهين و لا إليه مضطرين و كان

بالقضاء و القدر مسيرنا و منقلبنا و منصرفنا؟ فقال له: و تظنُّ أَنَّهُ كان قضاء حتما و قدرا لازما، إِنَّه لو كان كذلك لبطل الثواب و العقاب و الأمر و النهى و الزجر من الله و سقط معنى الوعد و الوعيد فلم تكن لائمه للمذنب و لا- محمده للمحسن و لكان المذنب أولى بالإحسان من المحسن و لكان المحسن أولى بالعقوبه من المذنب، تلك مقاله إخوان عبده الأوثان و خصماء الرحمن و حزب الشيطان و قدریه هذه الأمه و مجوسها، إِنَّ الله تبارك و تعالی كلف تخييرا و نهى تحذيرا

ص: ۳۳۰

شایان پرستشی جز من نیست. آفریدگار نیکی و بدی هستم، پس خوشا به حال آنکه نیکی را با دست او جاری ساختم و وای بر کسی که بدی را با دست او به اجرا گذاشتم و وای بر آنکه بگوید: چگونه این و چگونه آن شد؟ یونس گوید: یعنی وای بر کسی که موشکافانه آن را انکار کند.

بابی درباره جبر و قدر و امر بین الامرین

[۳۹۴] ۱- امیر مؤمنان علیه السلام پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه نشسته بود که پیرمردی جلو آمد و در برابر آن حضرت زانو زد و سپس به حضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان، بفرمایید که آیا رفتن ما به جنگ شامیان به قضا و قدر خدا بود؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آری ای پیرمرد؛ جز با قضا و قدر خدا از هیچ تپه ای بالا نرفتید و به هیچ درّه ای فرود نیامدید. پیرمرد گفت: ای امیر مؤمنان! رنجی که در این باره بردم به حساب خدا گذارم؟ فرمود: ای پیرمرد! ساکت باش. به خدا سوگند که خداوند پاداش بزرگی به شما داده است نسبت به حرکتتان آن گاه که در حال حرکت بودید و به توقف در آنجا در حالی که خود توقف نمودید و به بازگشتن شما در صورتی که خود بازگشتید و شما نسبت به هیچ یک از حالت هایتان مجبور و ناچار نبودید. پیرمرد گفت: چگونه در هیچ یک از حالت ها مجبور و ناچار نبودیم با آنکه رفتن و حرکت ها و بازگشت ما به قضا و قدر خدا بوده است؟ حضرت فرمود: تو پنداشته ای که آن، قضای حتمی و قدر لازم بود (به طوری که اختیار از تو برداشته شود)؟ اگر چنین بود، همانا پاداش، کیفر، امر، نهی و بازداشتن از سوی خدا بیهوده بود و معنای وعده های نویدبخش و هشدارهای بیمناک بیهوده می شد و گناهکار سزاوار سرزنش و نیکوکار شایان ستایش نبود، بلکه گناهکار از نیکوکار به نیکی سزاوارتر و نیکوکار از گناهکار به کیفر دیدن شایسته تر بود. این سخن، گفتار برادران و همفکران بت پرستان و دشمنان خدای مهربان و پیروان شیطان و قدریان و مجوسیان این امت است.

بی شک خداوند فرخنده و فرازمند، تکلیف کرده با اختیار و با بیم دادن بازداشته

ص: ۳۳۱

و أعطى على القليل كثيرا و لم يعص مغلوبا و لم يطع مكرها و لم يملك مفوضا و لم يخلق السماوات و الأرض و ما بينهما باطلا و لم يبعث النبيين مبشرين و منذرين عبثا. ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار، فأنشأ الشيخ يقول.

أنت الإمام الذي نرجو بطاعته

يوم النَّجَاهِ مِنَ الرَّحْمَنِ غَفْرَانَا

أَوْضَحَتْ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مَلْتَبَسَا

جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانَا

[۳۹۵]۲-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من زعم أنّ الله يأمر بالفحشاء فقد كذب على الله و من زعم أنّ الخير و الشرّ إليه فقد كذب على الله.

[۳۹۶]۳-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

سألته فقلت: الله فوّض الأمر إلى العباد؟ قال: الله أعزّ من ذلك، قلت:

فجبرهم على المعاصي؟ قال: الله أعدل و أحكم من ذلك، قال: ثم قال: قال الله:

يا ابن آدم! أنا أولى بحسناتك منك و أنت أولى بسئئاتك مني، عملت المعاصي بقوّتي التي جعلتها فيك.

[۳۹۷]۴-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مزار، عن يونس بن عبد الرحمن قال:

قال لي أبو الحسن الرضا عليه السلام: يا يونس! لا تقل بقول القدرية فإنّ القدرية لم يقولوا بقول أهل الجنة و لا بقول أهل النار و لا بقول إبليس فإنّ أهل الجنة قالوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ. و قال أهل

ص: ۳۳۲

و بر کردار اندک، پاداش بسیار بخشیده است. نافرمانی از او، از روی چیرگی بر او نبوده و فرمان بری از او اجباری صورت نپذیرفته و اختیار را هم در بست به مردم واگذار نموده است و آسمان ها و زمین را و آنچه میان آن دو است بیهوده نیافریده است و پیامبران را بدون جهت بشارتگر و اندازگر برنینگخته است.

این عقیده کافران است، پس وای بر کافران از آتش دوزخ. پیرمرد (در آن حال یک رباعی) بدین مضمون سرود: «تویی آن امامی که به سبب پیروی از او، از خدای مهربان در روز نجات، امید آمرزش داریم. آنچه از امر دین ما بر ما اشتباه شده بود روشن ساختی. پروردگارت در برابر این نیکی، به تو پاداش نیک عنایت فرماید».

[۳۹۵]۲-امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس معتقد باشد که خداوند، آفریدگانش را به زشت کاری فرمان می دهد، به خدا دروغ بسته است و هر که معتقد شود که کار نیک و بد از طرف اوست، پس به خدا دروغ بسته است.

[۳۹۶]۳-حسن و شاء گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: خداوند کار را به بندگان وا گذاشته است؟ فرمود: خداوند توانا تر

از آن است. عرض کردم: پس آنان را بر گناه وادار کرده است؟ فرمود: داد گتر و داناتر از آن است، سپس فرمود: خداوند فرماید: ای پسر آدم! من به کارهای نیک تو از تو سزاوارترم و تو به کارهای زشتت از من شایسته تری. گناهان را به سبب نیرویی انجام دادی، که من در وجود تو نهاده ام.

[۳۹۷]۴- یونس بن عبد الرحمن گوید: حضرت رضا علیه السلام به من فرمود: ای یونس! گفتار قدریان (اهل تفویض) را مپذیر؛ چرا که قدریان نه به گفتار بهشتیان قائل شدند و نه به گفتار دوزخیان و نه به گفتار شیطان. همانا اهل بهشت گفتند:

«ستایش خدایی را که ما را بدین راه هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد ما خود

ص: ۳۳۳

النَّارِ: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كَذَّابًا قَوْمًا ضَالِّينَ. و قال إبليس: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي، فقلت: و الله ما أقول بقولهم و لكنِّي أقول: لا يكون إلا بما شاء الله و أراد و قدر و قضى؛ فقال: يا يونس! ليس هكذا، لا يكون إلا ما شاء الله و أراد و قدر و قضى؛ يا يونس! تعلم ما المشيئة؟ قلت: لا، قال: هي الذِّكْرُ الْأَوَّلُ، فتعلم ما الإرادة؟ قلت: لا، قال: هي العزيمة على ما يشاء، فتعلم ما القدر؟ قلت: لا، قال: هي الهندسة و وضع الحدود من البقاء و الفناء، قال: ثم قال: و القضاء هو الإبرام و إقامة العين؛ قال: فاستأذنته أن أقبل رأسه و قلت: فتحت لي شيئاً كنت عنه في غفله.

[۳۹۸]۵- محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَ أَمْرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ فَمَا أَمْرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى تَرْكِهِ وَ لَا يَكُونُونَ آخِذِينَ وَ لَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ.

[۳۹۹]۶- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن حفص بن قرط، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: من زعم أنّ الله يأمر بالسوء و الفحشاء فقد كذب على الله و من زعم أنّ الخير و الشّرّ بغير مشيئة الله فقد أخرج الله من سلطانه و من زعم أنّ المعاصي بغير قوه الله فقد كذب على الله و من كذب على الله أدخله الله النار.

[۴۰۰]۷- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عثمان بن عيسى، عن إسماعيل بن جابر قال:

كان في مسجد المدينة رجل يتكلّم في القدر و الناس مجتمعون، قال:

ص: ۳۳۴

هدایت نمی یافتیم.» [سوره اعراف (۷) : آیه ۴۳] و دوزخیان گفتند: «ای پروردگارا، شقاوت ما بر ما چیره گشت و ما گروهی گمراه بودیم» [سوره مؤمنون (۲۳) : آیه ۱۰۶] و شیطان گفت: «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی» [سوره حجر (۱۵) : آیه ۳۹]. عرض کردم: به خدا سوگند، من به گفتار ایشان قائل نیستم؛ ولی می گویم:

چیزی نباشد جز به وسیله آنچه خدا خواهد، اراده کند و تقدیر و حکم نماید.

فرمود: ای یونس! چنین نیست. چیزی نباشد جز آنچه را خدا خواهد، اراده کند و تقدیر حکم نماید. ای یونس! می دانی مشیت چیست؟ گفتم: نه. فرمود: آن ذکر اول است. می دانی اراده چیست؟ گفتم: نه. فرمود: آن، تضمین است بر آنچه خواهد. می دانی قدر چیست؟ گفتم: نه. فرمود: آن اندازه گیری و مرزبندی است؛ مانند مقدار دوام و زمان از بین رفتن. سپس حضرت فرمود: و قضا (حکم) محکم ساختن و وجود خارجی دادن است. یونس گوید: از آن حضرت اجازه خواستم که سرش را ببوسم و عرض کردم: گرهی برایم گشودی که از آن غافل بودم.

[۳۹۸]۵- امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند آفریدگان را آفرید و دانست که آنها به چه راهی می روند و آنان را امر و نهی نمود؛ پس ایشان را به چیزی دستور نداد مگر اینکه راهی برای ترک آن نیز مقرر داشت و آنان گیرنده و ترک کننده نباشند مگر به اذن خدا.

[۳۹۹]۶- امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس اعتقاد پیدا کند که خداوند به بدی و هرزگی فرمان داده، به طور قطع به خدا دروغ بسته است و هر که ادعا نماید که نیکی و بدی بدون خواست خدا صورت گیرد، بی شک خدا را از سلطنتش بیرون دانسته است و هر کس قائل باشد که انجام گناهان بدون نیروی خدا تحقق می یابد، به طور قطع به خدا دروغ بسته است و هر کس به خدا دروغ بندد، خدا او را به آتش اندازد.

[۴۰۰]۷- اسماعیل جابر گوید: مردی در مسجد مدینه نشسته بود و درباره قدر

ص: ۳۳۵

فقلت: یا هذا! أسألك؟ قال: سل؛ قلت: يكون في ملك الله تبارك و تعالی ما لا يريد. قال: فأطرق طويلاً ثم رفع رأسه إلى فقال [لى]: يا هذا! لئن قلت: إنه يكون في ملكه ما لا يريد إنه لمقهور، و لئن قلت: لا- يكون في ملكه إلا- ما يريد أقررت لك بالمعاصي، قال: فقلت لأبي عبد الله عليه السلام سألت هذا القدرى فكان من جوابه كذا و كذا، فقال: لنفسه نظر أما لو قال غير ما قال لهلك.

[۴۰۱]۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن الحسن زعلان، عن أبي طالب القمي، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت: أجز الله العباد على المعاصي؟ قال: لا، قلت: ففوض إليهم الأمر؟ قال: لا، قلت: فماذا؟ قال: لطف من ربك بين ذلك.

[۴۰۲]۹- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن غير واحد، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما

السلام قالوا:

إِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يَجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذَّنُوبِ ثُمَّ يَعَذِّبَهُمْ عَلَيْهَا وَاللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرِيدَ أَمْرًا فَلَا يَكُونُ قَالَ: فَسُئِلَا عَلَيْهِمَا السَّلَامَ هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالْقَدْرِ مَنزَلَةٌ ثَالِثَةٌ؟ قَالَا: نَعَمْ أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

[۴۰۳] ۱۰-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن صالح بن سهل، عن بعض أصحابه، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

سئل عن الجبر والقدر فقال: لا- جبر ولا- قدر ولكن منزله بينهما، فيها الحق التي بينهما لا يعلمها إلا العالم أو من علمها إياه العالم.

[۴۰۴] ۱۱-علی بن ابراهیم، عن محمد، عن یونس، عن عدّه، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال له رجل: جعلت فداك أجبر الله العباد على المعاصي؟ فقال: الله أعدل من

ص: ۳۳۶

سخن می گفت و مردم گردش را گرفته بودند. من گفتم: ای فلانی! پرسشی دارم.

گفت: بپرس. گفتم: آیا در ملک خدای فرخنده و فرازمند چیزی هست که با اراده او نباشد؟ اسماعیل جابر گوید که آن مرد مدتی دراز سر به گریبان فرورد و سپس سرش را به طرف من بلند کرد و گفت: ای فلانی! اگر بگویم در ملک او جز آنچه اراده کند نیست، اقراری خواهد بود بر اینکه گناهان نیز به اراده او انجام پذیرد. اسماعیل گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: از این قدری مذهب چنین پرسیدم و او این گونه پاسخ داد. حضرت فرمود: او به سود خویش اندیشید که [برخلاف مذهب خود گفت و] اگر جز این می گفت هلاک می شد.

[۴۰۱] ۸-مردی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا خداوند بندگان را به انجام گناهان وامی دارد؟ فرمود: نه. گفتم: پس کار را به آنها واگذار می کند؟ فرمود: نه. گفتم: پس حقیقت چیست؟ فرمود: کاری ظریف و لطیف است از پروردگارت میان این دو موضوع (جبر و اختیار).

[۴۰۲] ۹-امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند به آفریدگانش مهربان تر از آن است که آنها را بر گناهان وادار کند و سپس به جهت آن عذابشان نماید و خداوند والاتر (عزیزتر) از آن است که چیزی را بخواهد و انجام نشود.

راوی گوید: از آن دو حضرت سؤال شد: آیا بین جبر و تفویض، منزل سومی هم هست؟ فرمودند: آری، منزلی گسترده تر از میان آسمان و زمین وجود دارد.

[۴۰۳] ۱۰- از حضرت صادق علیه السلام درباره جبر و تفویض پرسیدند، حضرت فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه منزلی میان آن دو می باشد که حق آنجاست و آن منزلی را نداند جز عالم یا کسی که عالم آن را به وی آموخته باشد.

[۴۰۴] ۱۱- مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد؟ قربانت کردم؛ آیا خداوند

ص: ۳۳۷

آن یجبرهم علی المعاصی ثم یعدّبهم علیها. فقال له: جعلت فداک ففوّض الله إلی العباد؟ قال: فقال: لو فوّض إلیهم لم یحصرهم بالأمر و النهی؛ فقال له:

جعلت فداک فبینهما منزله؟ قال: فقال: نعم أوسع ما بین السماء و الأرض.

[۴۰۵] ۱۲- محمّد بن أبی عبد الله و غیره، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر قال:

قلت لأبّی الحسن الرضا علیه السّلام: إنّ بعض أصحابنا یقول بالجبر و بعضهم یقول بالاستطاعه قال: فقال لی: اکتب: بسم الله الرحمن الرحیم؛ قال علی بن الحسین: قال الله عزّ و جلّ: یا ابن آدم بمشیتتی كنت أنت الذی تشاء و بقوتی أدیت إلی فرائضی و بنعمتی قویت علی معصیتی؛ جعلتک سمیعاً؛ بصیراً؛ ما أصابک من حسنه فمن الله و ما أصابک من سیئه فمن نفسك و ذلك أتى أولى بحسناتک منك و أنت أولى بسیئاتک منی و ذلك أتى لا أسأل عمّا أفعل و هم یسألون؛ قد نظمت لك کلّ شیء ترید.

[۴۰۶] ۱۳- محمّد بن أبی عبد الله، عن حسین بن محمّد، عن محمّد بن یحیی، عن حدّثه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

لا- جبر و لا تفویض و لكن أمر بین أمرین قال: قلت: و ما أمر بین أمرین؟ قال: مثل ذلك رجل رأیته علی معصیه فنهیته فلم ینته فترکته ففعل تلك المعصیه فلیس حیث لم یقبل منك فترکته كنت أنت الذی أمرته بالمعصیه.

[۴۰۷] ۱۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقی، عن علی بن الحکم، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

الله أکرم من أن یکلف الناس ما لا یطیقون و الله أعزّ من أن یكون فی سلطانه ما لا یرید.

ص: ۳۳۸

بندگانش را بر انجام گناهان وادار کرده است؟ فرمود: خداوند دادگرتراز آن است که آنها را بر گناهان وادارد و سپس به آن جهت عذابشان کند. آن مرد گفت:

قربانت کردم؛ پس خداوند کار را به بندگان واگذار نموده است؟ فرمود: اگر به ایشان واگذار نموده بود با امر و نهی کردن آنان را در تنگنا قرار نمی داد. گفت:

قربانت کردم؛ پس منزلی میان آن دو است؟ فرمود: آری. منزلی گسترده تر از میان آسمان و زمین است.

[۴۰۵]۱۲-محمد بن ابی نصر گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: بعضی از یاران ما به جبر و برخی دیگر به استطاعت معتقدند. فرمود: بنویس: به نام خداوند رحمتگر مهربان. علی بن حسین فرمود که خداوند عزّتمند و والا فرماید: ای پسر آدم! آنچه برای خود می خواهی به خواست من است و با نیروی من، واجباتم را انجام می دهی و با نعمت من بر نافرمانی من نیرو یافته ای. من تو را شنوا و بینا قرار دادم. هر نیکی که به تو رسد از جانب خداست و هر بدی که به تو رسد از نفس توست؛ چرا که من به نیکی هایت از خودت سزاوارترم و تو به بدی هایت از من شایسته تری؛ بدان جهت که من از آنچه کنم، بازخواست نشوم ولی مردم بازخواست شوند. هرچه می خواهی، برایت به رشته در آوردم.

[۴۰۶]۱۳-حضرت جعفر صادق علیه السّلام فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است میان این دو امر. راوی گوید، عرض کردم: امر میان دو امر چیست؟ فرمود: مثل آن مرد این است که او را در حال انجام گناه بینی و او را از آن نهی نمایی و او دست باز ندارد، سپس تو او را به حال خود رها کنی و او آن گناه را انجام دهد؛ پس چون او از تو نپذیرفته و تو او را رها کرده ای، نباید گفت تو او را به انجام گناه دستور داده ای.

[۴۰۷]۱۴-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند کریم تر از آن است که مردم را به آنچه توان ندارند، تکلیف کند و خداوند تواناتر از آن است که در عرصه فرمان رویی او چیزی باشد که آن را اراده نکرده باشد.

ص: ۳۳۹

باب الاستطاعه [۴۰۸]۱-علی بن ابراهیم، عن الحسن بن محمد، عن علی بن محمد القاسانی، عن علی بن أسباط قال:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الاستطاعه، فقال: يستطيع العبد بعد أربع خصال: أن يكون مخلى السرب؛ صحيح الجسم؛ سليم الجوارح له سبب وارد من الله؛ قال: قلت: جعلت فداك فسر لي هذا قال: أن يكون العبد مخلى السرب؛ صحيح الجسم؛ سليم الجوارح يريد أن يزني فلا يجد امرأه ثم يجدها، فإذا أن يعصم نفسه فيمتنع كما امتنع يوسف عليه السّلام أو يخلى بينه وبين إرادته فيزني فيسئى زانيا ولم يطع الله بإكراه ولم يعصه بغلبه.

[۴۰۹]۲-محمد بن يحيى و علی بن ابراهیم جمیعا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم و عبد الله بن يزيد جمیعا، عن رجل من أهل البصره قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الاستطاعه، فقال: أ تستطيع أن تعمل ما لم يكون؟ قال: لا، قال: فتستطيع أن تنتهي عما قد كوّن؟ قال: لا، قال: فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: فمتى أنت مستطيع؟ قال: لا أدري، قال: فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: إن الله خلق خلقا فجعل فيهم آله الاستطاعه ثم لم يفوض إليهم، فهم مستطيعون للفعل وقت الفعل مع الفعل إذا فعلوا ذلك الفعل، فإذا لم يفعلوه في ملكه لم يكونوا مستطيعين أن يفعلوا فعلا. لم يفعلوه، لأن الله عزّ وجلّ أعزّ من أن يضاده في ملكه أحد. قال البصري: فالتناس مجبورون؟ قال: لو كانوا مجبورين كانوا معذورين، قال: ففوض إليهم؟ قال: لا، قال: فما هم؟ قال: علم منهم فعلا فجعل فيهم آله الفعل فإذا فعلوه كانوا مع الفعل مستطيعين، قال البصري: أشهد أنه الحقّ وأنكم أهل بيت النبوه و الرساله.

بابی درباره استطاعت (توان بندگی)

[۴۰۸]۱- علی اسباط گوید: از امام رضا علیه السلام درباره استطاعت پرسیدم، فرمود:

استطاعت بنده، پس از چهار ویژگی حاصل می شود: اینکه راهش باز باشد، تندرست باشد، اعضایش سالم باشد و برای او سببی از طرف خدا برسد. گفتم:

جانم به فدایت. این موضوع را برایم توضیح دهید. فرمود: پس از آنکه بنده راهش باز و تندرست و اعضایش سالم باشد، می خواهد زنا کند و زنی را پیدا نمی کند و سپس به آن دست می یابد. آن گاه یا خود را نگه می دارد و از انجام آن خودداری می کند. همان طور که حضرت یوسف علیه السلام خودداری نمود یا خود را تسلیم خواستش کرده و زنا می کند و زناکننده نام می گیرد. (و در صورت خودداری از زنا) خداوند را اجباری اطاعت نکرد و (در صورت زنا) با نافرمانی خود بر او چیره نگشت.

[۴۰۹]۲- مردی بصری گوید: از امام صادق علیه السلام درباره استطاعت پرسیدم.

حضرت فرمود: آیا می توانی کاری انجام دهی که نبوده است؟ گفت: نه. فرمود:

می توانی خود را از کاری بازداری که تحقق یافته است؟ گفت: نه. حضرت فرمود؟ پس کی می توانی؟ گفت: نمی دانم. فرمود: همانا خداوند، آفریده ای آفرید و ابزار استطاعت را در آنها قرار داد ولی کار را به آنها واگذار نکرد؛ پس آنان وقتی کار را انجام دهند، هنگام کار و همراه کار، توانایی انجام کار را دارند.

اگر کاری را در زیر سلطه خدا انجام ندادند، توانایی نداشته اند و کار انجام نشده، استطاعت آن معلوم نیست؛ زیرا خداوند عزّتمند و والا، عزیزتر (تواناتر) از آن است که کسی در حوزه فرمان روایی اش با او به رقابت پردازد. مرد بصری گفت:

پس مردم مجبورند؟ فرمود: اگر مجبور بودند، معذور می شدند. گفت: پس به آنان واگذارده است؟ فرمود: نه. گفت: پس حقیقت چیست؟ فرمود: (پیش از آنکه خدا آنها را بیافریند) کار آنها را دانست، پس ابزارش را در وجود آنها نهاد و وقتی کاری را انجام دهند، همراه با انجام کار، استطاعت دارند. مرد بصری گفت:

گواهی دهم که این حقّ است و به طور یقین، شما خاندان نبوت و رسالت هستید.

[۴۱۰]۳- محمّد بن ابی عبد الله، عن سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمد بن محمد و محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد جمیعا، عن علی بن الحکم، عن صالح التلیّی قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام: هل للعباد من الاستطاعة شيء؟ قال: فقال لي: إذا فعلوا الفعل كانوا مستطيعين بالاستطاعة التي جعلها الله فيهم، قال: قلت و ما هي؟ قال: الآله مثل الزاني إذا زنى كان مستطاعا للزنا حين زنى و لو أنه ترك الزنا و لم يزن كان مستطاعا لتركه إذا ترك، قال: ثم قال: ليس له من الاستطاعة قبل الفعل قليل و لا كثير و لكن مع الفعل و التترك كان مستطاعا، قلت: فعلى ما ذا يعذب؟ قال: بالحجّه البالغه و الآله التي ركب فيهم، إن الله لم يجبر أحدا على معصيته و لا أراد-إرادته حتم- الكفر من أحد و لكن حين كفر كان في إرادته الله أن يكفر و هم في إرادته الله و في علمه أن لا- يصيروا إلى شيء من الخير، قلت:

أراد منهم أن يكفروا؟ قال: ليس هكذا أقول و لكني أقول: علم أنهم سيكفرون، فأراد الكفر لعلمه فيهم و ليست هي إرادته حتم إنما هي إرادته اختيار.

[٤١١] ٤- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن بعض أصحابنا، عن عبيد بن زرارته قال:

حدثني حمزه بن حمران قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الاستطاعة فلم يجبني فدخلت عليه دخله أخرى، فقلت: أصلحك الله إنّه قد وقع في قلبى منها شيء لا- يخرجها إلا- شيء أسمع منك، قال: فإنه لا يضرك ما كان في قلبك قلت أصلحك الله إنى أقول إن الله تبارك و تعالى لم يكلف العباد ما لا يستطيعون و لم يكلفهم إلا ما يطيقون و أنهم لا يصنعون شيئا من ذلك إلا بإرادته الله و مشيئته و قضائه و قدره، قال: فقال: هذا دين الله الذى أنا عليه و آبائى، أو كما قال.

ص: ٣٤٢

[٤١٠] ٣- صالح نبلى گوید: از حضرت صادق عليه السلام پرسیدم: آیا بندگان از استطاعت سهمی دارند؟ حضرت به من فرمود: زمانی که کار را انجام دادند، توانایی (استطاعت) پیدا می کنند با توانایی که خدا در آنها قرار داده است. گفتیم: و آن چیست؟ فرمود: ابزار است، مانند زناکار که وقتی زنا کند هنگام زنا، توانایی آن را داشته است و اگر زنا را ترک کند و مرتکب نشود؛ هنگام ترک، توانایی ترک زنا را داشته است. سپس فرمود: او را پیش از انجام کار هیچ گونه توانایی نه کم و نه زیاد نباشد، بلکه با انجام و ترک، توانایی پیدا می کند. عرض کردم: پس چرا زناکار را عذاب می کنند؟ فرمود: به سبب برهان رسا و ابزاری که در بندگان ترکیب کرده است. همانا خداوند هیچ کس را به نافرمانیش وادار نساخت و از هیچ کس، کفر را با اراده (حتمی) نخواست است؛ ولی هنگامی که کافر شود (پی می بریم که) کفر او در اراده خدا بوده است و نیز در اراده و علم خداست که کفار به طرف خوبی نگریند. عرض کردم: خدا نسبت به ایشان خواست که کافر شوند؟ فرمود: من چنین نمی گویم، بلکه می گویم: خدا دانست که آنها کافر می شوند، پس کفر را خواست به جهت آنچه نسبت به آنان می دانست و این اراده، اراده حتمی نیست، بلکه اراده اختیاری (بنده) است.

[٤١١] ٤- حمزه حمران گوید: از حضرت صادق عليه السلام درباره استطاعت پرسیدم، پاسخم نداد. بار دیگر به خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم:

خداوند سامانت دهد، همانا مطلبی درباره استطاعت در دلم به وجود آمده که جز آنچه از شما بشنوم، بیرونش نکند. فرمود:

آنچه در دلت باشد به تو زیان نرساند.

گفتم: خداوند سامانت دهد، من می گویم: همانا خداوند فرخنده و فرازمنند بندگانش را به چیزی تکلیف نمی کند که استطاعت ندارند و تکلیف نمی کند جز به آنچه طاقت دارند و آنان چیزی را جز با اراده و خواست و قضا و قدر خدا انجام ندهند. فرمود: این، همان دین خداست که من و پدرانم بر آن هستیم؛ یا مانند این تعبیر را فرمود.

ص: ۳۴۳

باب البیان و التعریف و لزوم الحجّه [۴۱۲]۱- محمد بن یحیی و غیره، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن ابن ابي عمیر، عن جمیل بن درّاج، عن ابن الطّیار، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله احتجّ على الناس بما آتاهم و عرفهم.

محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن ابي عمیر، عن جمیل بن درّاج مثله.

[۴۱۳]۲- محمد بن یحیی و غیره، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن ابي عمیر، عن محمد بن حکیم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: المعرفة من صنع من هي؟ قال: من صنع الله ليس للعباد فيها صنع.

[۴۱۴]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن حمزه بن محمد الطّيار، عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» قال:

حَتَّى يَعْرِفَهُمْ مَا يَرْضِيهِ وَ مَا يَسْخَطُهُ؛ وَ قَالَ: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» قَالَ: بَيْنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرَكَ؛ وَ قَالَ: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» قَالَ: عَرَفْنَاهُ، إِمَّا آخِذٌ وَ إِمَّا تَارِكٌ؛ وَ عَن قَوْلِهِ: «وَ أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» قَالَ: عَرَفْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى وَ هُم يَعْرِفُونَ. وَ فِي رَوَايَةٍ بَيْنَنَا لَهُمْ.

[۴۱۵]۴- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن ابن بکیر، عن حمزه بن محمد، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۳۴۴

بابی درباره بیان و معرفی خدا و اتمام حجت وی

[۴۱۲]۱- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بر مردم با آنچه به آنها داده و معرفی کرده، احتجاج کند.

(این روایت از طریق دیگر نیز وارد شده است)

[۴۱۳]۲- محمد حکیم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شناخت، ساخت کیست؟ فرمود: ساخت خداست و برای

بندگان در ساخت آن بهره ای نیست.

[۴۱۴]۳- حمزه طیار گوید: امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خداوند عزّتمند و والا که «خداوند بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد» [سوره توبه (۹): آیه ۱۱۵] فرمود: یعنی تا به آنها بشناساند آنچه او را خشنود کند و آنچه او را خشمگین سازد و در تفسیر «راه خلافکاری و پرهیزکاری را به نفس بشر الهام کرد» [سوره شمس (۹۱): آیه ۸] فرمود: یعنی برایش بیان کرد که چه چیز را به جا آورد و چه چیز را ترک کند و در تفسیر «ما راه را به انسان نشان دادیم یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار» [سوره انسان (۷۶): آیه ۳] فرمود: راه را به او شناسانیدیم؛ یا می گیرد یا ترک می کند. (طیار) از فرمایش خدا که «و اما قوم ثمود را هدایت کردیم؛ ولی آنها کوردلی را بر هدایت برگزیدند» [سوره فصّلت (۴۱): آیه ۱۷] پرسید، امام فرمود: به آنان شناسانیدیم و آنها کوردلی را بر هدایت برگزیدند در حالی که می شناختند. در روایت دیگر است: برای آنها بیان کردیم.

[۴۱۵]۴- حمزه طیار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای عزّتمند و والا که «انسان را به هر دو راه راهنمایی نمودیم» [سوره بلد (۹۰): آیه ۱۰] پرسیدم، فرمود: یعنی راه نیکی و بدی.

ص: ۳۴۵

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» قال: نجد الخير والشرّ.

[۴۱۶]۵- و بهذا الإسناد، عن يونس، عن حمّاد، عن عبد الأعلى قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أصلحك الله هل جعل في التّياس أدها ينالون بها المعرفة؟ قال: فقال: لا، قلت: فهل كلفوا المعرفة؟ قال: لا، على الله البيان، لا يكلف الله نفساً إلاّ وسّعها، ولا يكلف الله نفساً إلاّ ما آتاها، قال: و سألته عن قوله: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» قال:

حتّى يعرفهم ما يرضيه و ما يسخطه.

[۴۱۷]۶- و بهذا الإسناد، عن يونس، عن سعدان رفعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله لم ينعم على عبد نعمه إلاّ- و قد ألزمه فيها الحجّ من الله، فمن منّ الله عليه فجعله قوياً فحجّته عليه القيام بما كلفه و احتمال من هو دونه ممّن هو أضعف منه و من منّ الله عليه فجعله موسّعاً عليه فحجّته عليه ماله، ثمّ تعاوده الفقراء بعد بنوافله و من منّ الله عليه فجعله شريفاً في بيته، جميلاً- في صورته فحجّته عليه أن يحمد الله تعالى على ذلك و أن لا يتناول على غيره، فيمنع حقوق الصّعاء لحال شرفه و جماله.

باب [اختلاف الحجّ على عباده] [۴۱۸]۱- محمّد بن أبي عبد الله، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن أسباط، عن الحسين بن زيد، عن درست بن أبي منصور، عمّن حدّثه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ستة أشياء ليس للعباد فيها صنع: المعرفة و الجهل و الرضا و الغضب و النوم و اليقظة.

ص: ۳۴۶

[۴۱۶]۵- عبد الاعلی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: خداوند سامانت دهد، آیا در مردم ابزاری نهاده شده که با آن به شناخت دست یابند؟ فرمود: نه.

گفتم: آیا برای به دست آوردن شناخت تکلیف شده اند؟ فرمود: نه. برای خداست که بیان کند. «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نکند» [سوره بقره (۲): آیه ۲۸۶] و «خداوند هیچ کس را جز به آنچه داده است، تکلیف نکند» [سوره طلاق (۶۵): آیه ۷]

از آن حضرت درباره فرمایش خداوند که «خداوند بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد» [سوره توبه (۹): آیه ۱۱۵] پرسیدم، فرمود: یعنی تا به آنها بشناساند آنچه او را خشنود کند و آنچه او را خشمگین سازد.

[۴۱۷]۶- امام صادق علیه السّلام فرمود: به طور قطع، خداوند به بنده ای نعمتی ندهد جز آنکه نسبت به آن حاجتی همراهش نماید، پس کسی که خداوند بر او منت گذاشت و نیرومندش ساخت، حاجتش بر او انجام تکالیف الهی و به دوش کشیدن بار کسانی که از او ناتوان ترند و خداوند هرکس را که بر او لطف کرد و مال او را گسترش داد، همان مالش بر او حاجت است و باید با بخشش خود به فقرا رسیدگی کند و هر که خداوند بر او منت نهاد و در میان خویشانش، شریف و خوش سیما قرار داد، حاجت خدا بر او این است که خدای فرازمند را نسبت به آن نعمت سپاس گوید و بر دیگران گردن فرازی نکند و به واسطه شریف و خوش سیما بودنش از حقوق ناتوانان جلوگیری ننماید.

بابی درباره اختلاف حجت خدا بر بندگانش

[۴۱۸]۱- امام صادق علیه السّلام فرمود: شش چیز است که بندگان را در سازندگی آن کاری نیست: شناخت، نادانی، خشنودی، خشم، خواب و بیداری.

ص: ۳۴۷

باب حجج الله علی خلقه [۴۱۹]۱- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن أبی شعیب המחاملی، عن درست بن أبی منصور، عن برید بن معاویه، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

ليس لله على خلقه أن يعرفوا وللخلق على الله أن يعرفهم والله على الخلق إذا عرفهم أن يقبلوا.

[۴۲۰]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن ثعلبه بن ميمون، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام من لم يعرف شيئاً هل عليه شيء؟ قال: لا.

[۴۲۱]۳- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن فضال، عن داود بن فرقد، عن أبي الحسن زكريّا بن يحيى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم.

[۴۲۲]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عليّ بن الحكم، عن أبان الأحمر، عن حمزه بن الطيّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال لي: اكتب فأملئ عليّ: إنّ من قولنا: إنّ الله يحتجّ على العباد بما آتاهم وعرّفهم ثمّ أرسل إليهم رسولا و أنزل عليهم الكتاب فأمر فيه ونهى، أمر فيه بالصّلاه والصّيام فنام رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم عن الصّلاه فقال: أنا أنيمك وأنا أوقظك فإذا قمت فصلّ ليعلموا إذا أصابهم ذلك كيف يصنعون، ليس كما يقولون: إذا نام عنها هلك و كذلك الصّيام أنا أمرضك و أنا أصحّك فإذا شفيتك فافضه، ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: و كذلك إذا نظرت في جميع الأشياء لم تجد أحدا في ضيق و لم تجد أحدا إلّا و لله عليه الحجّه و لله فيه المشيئه و لا أقول: إنهم ما شاءوا صنعوا: ثمّ قال: إنّ الله يهدى و يضلّ، و قال: و ما أمروا إلّا بدون سعتهم و كلّ

ص: ۳۴۸

بابی درباره حجت های خداوند بر بندگانش

[۴۱۹]۱- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بر آفریدگان حقّی ندارد که او را بشناسند، بلکه آفریدگان بر خدا حق دارند که به آنها بشناسند و خداوند به آفریدگان حق دارد که وقتی به آنها شناساند، بپذیرند.

[۴۲۰]۲- عبد الاعلی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کسی که چیزی را شناسد، مسئولیتی دارد؟ فرمود: نه.

[۴۲۱]۳- امام صادق علیه السلام فرمود: آنچه را خداوند از بندگان پوشیده داشته، تکلیف آن از دوش آنها برداشته است.

[۴۲۲]۴- حمزه طیار گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: بنویس، سپس برایم دیکته کرد: از باورهای ما این است که خداوند بر بندگان اتمام حجت آوری نماید با آنچه به آنها داده و شناسانده است؛ سپس پیامبران را به سوی ایشان گسیل داشت و برایشان کتاب فروفرستاد که در آن فرمان داده و بازداشته است. در آن به نماز و روزه فرمان داد. (یک روز) پیامبر را از انجام نماز خواب ربود، پس خدا فرمود:

من تو را به خواب می برم و من بیدارت می کنم. هر وقت بیدار شدی، نماز بخوان تا مردم بدانند وقتی از نماز خوابشان ربود چه باید بکنند. چنان نیست که ایشان گویند: چون پیامبر از نماز خوابش برد، هلاک گشت و روزه نیز چنین است. من تو را مریض می کنم و من تو را بهبود می بخشم؛ پس وقتی شفایت دادم روزه را قضا کن. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: و هم چنین هنگامی که در هر چیز بنگری، هیچ کس را در تنگی و فشار نمی بینی و کسی را نمی بینی جز اینکه خداوند بر او حجت و در کار او مشیت دارد. من نمی گویم: مردم هر چه خواهد بکنند. سپس فرمود: همانا خداوند به راه آورد و گمراه

شیء امر الناس به فهم یسعون له، و کلّ شیء لا یسعون له فهو موضوع عنهم و لکنّ الناس لا خیر فیهم ثمّ تلا علیه السّلام: «لَیْسَ عَلَی الصُّعْفَاءِ وَ لَا عَلَی الْمَرْضَى وَ لَا عَلَی الدِّینِ لَا یَجِدُونَ مَا یُنْفِقُونَ حَرْجٌ» فوضع عنهم «مَا عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ وَ لَا عَلَی الدِّینِ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ» قال: فوضع عنهم لأنهم لا یجدون.

باب الهدایه آنها من الله عزّ و جلّ [۴۲۳]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل، عن إسماعیل السّراج، عن ابن مسکان، عن ثابت بن سعید قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: یا ثابت! ما لکم و للناس کفّوا عن الناس و لا تدعوا أحدا إلى أمرکم، فوالله لو أنّ أهل السّماوات و أهل الأرضین اجتمعوا علی أن یهدوا عبدا یرید الله ضلالته ما استطاعوا علی أن یهدوه و لو أنّ أهل السّماوات و أهل الأرضین اجتمعوا علی أن یضلّوا عبدا یرید الله هدایته ما استطاعوا أن یضلّوه، کفّوا عن الناس و لا یقول أحد: عمی و أخی و ابن عمی و جاری فإنّ الله إذا أراد بعبد خیرا طیب روحه فلا یسمع معروفا إلاّ عرفه و لا منکرا إلاّ أنکره، ثمّ یقذف الله فی قلبه کلمه یجمع بها أمره.

[۴۲۴]۲-علی بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن محمّد بن حرمان، عن سلیمان بن خالد، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال: إنّ الله عزّ و جلّ إذا أراد بعبد خیرا نکت فی قلبه نکته من نور و فتح مسامع قلبه و وکل به ملکا یسدّه و إذا أراد بعبد سوءا نکت فی قلبه نکته سوداء و سدّ مسامع قلبه و وکل به شیطانا یضلّه ثمّ تلا هذه الآیه: فَمَنْ یُرِدْ

از توانشان فرمان داده شده اند و نسبت به هر چیز که فرمان داده شده اند، توانایی دارند و هرچه از توانشان بیرون است از آنها برداشته شده است؛ ولی در مردم خیری نیست. سپس (این آیه را) خواند: «بر ناتوان و بیماران و کسانی که مالی ندارند تا انفاق کنند، تکلیفی نیست» [سوره توبه (۹) : آیه ۹۱] پس، از ایشان (جهاد) برداشته شد «بر نیکوکاران اعتراضی نیست و خداوند آمرزنده مهربان است و بر کسانی که وقتی پیش تو آمدند تا سوارشان کنی (برای اعزام به جهاد) تکلیفی نیست» [سوره توبه (۹) : آیه ۹۲] پس (جهاد) از آنها برداشته شد؛ چون وسیله سواری نداشتند.

بابی درباره اینکه هدایت از جانب خدای عزّتمند است

[۴۲۳]۱-ثابت سعید گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و کسی را به امر خود (ولایت) فراخوانید. به خدا سوگند! اگر اهل آسمان ها و اهل زمین ها گرد آیند تا بنده ای را که خداوند گمراهیش را خواسته، هدایت کنند، نتوانند هدایتش نمایند و اگر آسمانیان و زمینیان گرد آیند تا بنده ای را که خداوند

هدایتش را خواسته، گمراه کنند، نتوانند گمراهش نمایند. از مردم دست بردارید و کسی نگوید: این عموی من، برادر من، پسر عموی من و همسایه من است (و من نمی توانم آنها را در گمراهی ببینم)؛ زیرا خداوند نسبت به بنده ای خوبی خواهد، روحش را پاکسازی نماید؛ بنابراین کار نیکی را نشنود جز آنکه آن را بشناسد و کار زشتی را نشنود جز آنکه انکارش نماید.

پس از آن خدا در دلش مطلبی اندازد که کارش را فراهم آورد.

[۴۲۴] ۲- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند عزّتمند و شکوهمند چون خوبی بنده ای را خواهد، اثری از نور در دلش گذارد و گوش های دلش را بگشاید و فرشته ای بر او بگمارد که نگه دارش باشد و چون برای بنده ای بدی خواهد، اثری از سیاهی در دلش گذارد و گوش های دلش را ببندد و شیطانی بر او بگمارد که گمراهش کند،

ص: ۳۵۱

اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّما يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ .

[۴۲۵] ۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اجعلوا أمركم لله و لا تجعلوه للناس فإنه ما كان لله فهو لله و ما كان للناس فلا يصعد إلي الله و لا- تخاصموا الناس ليدينكم فإن المخاصمه ممرضه للقلب، إن الله تعالى قال لنبيه صلى الله عليه و آله و سلم: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» و قال: «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» ذرّوا الناس فإنّ الناس أخذوا عن الناس و إنّكم أخذتم عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، إنّى سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ و جلّ إذا كتب على عبد أن يدخل في هذا الأمر كان أسرع إليه من الطير إلى و كره.

[۴۲۶] ۴- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن محمد بن مروان، عن فضيل بن يسار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام ندعو الناس إلى هذا الأمر؟ فقال: لا يا فضيل! إنّ الله إذا أراد بعبد خيرا أمر ملكا فأخذ بعنقه فأدخله في هذا الأمر طائعا أو كارها.

تمّ كتاب العقل و العلم و التوحيد من كتاب الكافي و يتلوه كتاب الحجّه فى الجزء الثانى من كتاب الكافي تأليف الشيخ أبى جعفر محمد بن يعقوب الكلينى رحمه الله عليه.

ص: ۳۵۲

سپس حضرت این آیه را خواند: «پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت و تنگ می گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می رود» [سوره انعام (۶): آیه

[۱۲۵]

[۴۲۵]۳- امام صادق علیه السلام فرمود: کارتان (شیعه بودن) را برای خدا قرار دهید نه برای مردم؛ زیرا آنچه برای خداست، به حساب او گذارده شود و آنچه برای مردم است به سوی خداوند بالا نرود. به خاطر دینتان با مردم ستیزه نکنید که ستیزه کردن، دل را بیمار کند. خداوند فرازند به پیامبرش فرمود: «تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند کسی را که خواهد، هدایت کند» [سوره قصص () : آیه ۵۶] و فرمود: «مگر می توانی مردم را وادار کنی که ایمان آورند» [سوره یونس () : آیه ۹۹]. مردم را رها کنید؛ زیرا آنها از مردم آموختند و شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفتید. من از پدرم شنیدم که می فرمود: همانا خدای عزتمند و والا وقتی بر بنده ای بنویسد که در این امر (تشیع) وارد شود از رفتن پرنده به آشیانه اش شتاب تر باشد.

[۴۲۶]۴- فضیل یسار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم را به تشیع دعوت کنیم؟ فرمود: ای فضیل! نه. هرگاه خداوند خوبی بنده ای را خواهد به فرشته ای فرمان دهد که گردنش بگیرد و او را خواه یا ناخواه به امر تشیع وارد کند.

کتاب عقل و علم و توحید از کتاب کافی تمام شد و کتاب «حجت» در بخش دوم از کتاب کافی؛ تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در پی آن بیاید.

ص: ۳۵۳

کتاب الحجّه بسم الله الرحمن الرحيم

باب الاضطرار إلى الحجّه [قال أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني مصنف هذا الكتاب رحمه الله حدثنا]

[۴۲۷]۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن العباس بن عمر الفقيمي، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أنه قال للزندقي المدي سأله من أين أثبت الأنبياء والرسل؟ قال: إننا لما أثبتنا أن لنا خالقا صانعا متعاليا عنا وعن جميع ما خلق و كان ذلك الصانع حكيمًا متعاليا لم يجز أن يشاهده خلقه ولا يلامسوه فيباشروهم و يباشروه و يحاجهم و يحاجوه، ثبت أن له سفراء في خلقه؛ يعبرون عنه إلى خلقه و عباده و يدلونهم على مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و في تركه فناؤهم؛ فثبت الآمرون و الناهون عن الحكيم العليم في خلقه و المعبرون عنه جلّ و عزّ و هم الأنبياء عليه السلام و صفوته من خلقه، حكماء مؤدبين بالحكمه، مبعوثين بها، غير مشاركين للناس على مشاركتهم لهم في الخلق و التركيب في شيء من أحوالهم، مؤيدين من عند الحكيم العليم بالحكمه؛ ثم ثبت ذلك في كلّ دهر و زمان مما أتت به الرسل و الأنبياء من الدلائل و البراهين، لكيلا تخلو أرض الله من حجّه يكون معه علم يدلّ على صدق مقالته و جواز عدالته.

ص: ۳۵۴

کتاب حجّت

اشاره

نیاز به حجت

[ابو جعفر محمد یعقوب کلینی مؤلف این کتاب، خدایش بیامرزد، گفته است:]

[۴۲۷] ۱- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان به زندیقی که پرسید از کجا پیامبران و فرستادگان را ثابت می‌کنی؟ فرمود: ما وقتی ثابت کردیم که آفرینشگر و سازنده‌ای داریم که برتر از خودمان و همه آنچه آفریده است، می‌باشد. و این که آن سازنده حکیم و والا- است و جایز نیست آفریدگانش او را دیده، لمسش کنند، آن گاه او با آنان و آنان با او درآمیخته، با هم مباحثه کنند، ثابت می‌شود که باید در میان آفریدگانش سفیرانی داشته باشد که او را برای آفریدگان و بندگانش روشن کرده، به مصلحت‌ها و سودهایشان راهنمایی کند، به آنچه ماندنشان به آن است و نابودی شان به واگذاشتن‌اش. پس آمران و ناهیانی از سوی حکیم دانا در میان آفریدگانش و روشنگران از او ثابت می‌شود. و آنان، پیامبران و برگزیده آفریدگانش هستند. حکیمان حکمت آموخته و برانگیختگان به آن، که با مردم در آفرینش انبازند و در چیزی از احوالشان، نه. به حکمت یاری شدگان از نزد حکیم دانا. سپس این در هر روزگار و زمانی، با نشانه‌ها و برهان‌هایی که فرستادگان و پیامبران آورده‌اند، ثابت می‌شود. تا زمین خدا از حجتی که به همراهش دانشی است که بر راستی گفتارش و روا بودن عدالتش نشانه است خالی نماند.

ص: ۳۵۵

[۴۲۸] ۲- محمد بن اسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن یحیی، عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنَّ الله أجلُّ وأكرم من أن يعرف بخلقه، بل الخلق يعرفون بالله؛ قال: صدقت، قلت: إنَّ من عرف أنَّ له ربًّا: فقد ينبغى له أن يعرف أنَّ لذلك الرَّبِّ رضا و سخطًا و أنَّه لا يعرف رضاه و سخطه إلاَّ بوحي أو رسول، فمن لم يأتِه الوحي فقد ينبغى له أن يطلب الرِّسل فإذا لقيهم عرف أنَّهم الحجة و أنَّ لهم الطَّاعة المفترضة و قلت للنَّاس: تعلمون أنَّ رسول الله صلَّى الله عليه و آله و سلَّم كان هو الحجة من الله على خلقه؟ قالوا: بلى قلت فحين مضى رسول الله صلَّى الله عليه و آله و سلَّم من كان الحجة على خلقه؟ فقالوا: القرآن فنظرت في القرآن فإذا هو يخاصم به المرجئ و القدرئ و الزنديق الذي لا يؤمن به حتَّى يغلب الرِّجال بخصومته فعرفت أنَّ القرآن لا- يكون حجة إلاَّ- بقيم فما قال فيه من شيء كان حقًّا، فقلت لهم: من قيم القرآن فقالوا ابن مسعود قد كان يعلم و عمر يعلم و حذيفة يعلم، قلت: كلُّه؟ قالوا: لا، فلم أجد أحدًا يقول: إنَّه يعرف ذلك كلُّه إلاَّ عليًّا عليه السلام و إذا كان الشيء بين القوم فقال هذا: لا أدري و قال هذا لا أدري و قال هذا: لا أدري و قال هذا: أنا أدري، فأشهد أنَّ عليًّا عليه السلام كان قيم القرآن و كانت طاعته مفترضة و كان الحجة على النَّاس بعد رسول الله صلَّى الله عليه و آله و سلَّم و أنَّ ما قال في القرآن فهو حقٌّ؛ فقال: رحمك الله.

[۴۲۹] ۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن الحسن بن ابراهیم، عن یونس بن یعقوب قال:

كان عند أبي عبد الله عليه السلام جماعة من أصحابه منهم حمران بن أعين و محمد بن النعمان و هشام بن سالم و الطَّيَّار و

[۴۲۸] ۲- منصور حازم گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند بزرگ تر و گرامی تر از آن است که به سبب آفریدگانش شناخته شود، بلکه این آفریدگانند که به سبب خداوند شناخته می شوند. فرمود: درست است. عرض کردم: کسی که فهمید پروردگاری دارد، سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خشنودی و خشمی است. و خشنودی و خشمش جز با وحی یا فرستاده، شناخته نمی شود و آن که به او وحی نمی شود سزاوار است که فرستاده را بجوید.

که چون ایشان را دیدار کند، درمی یابد آنان حجت اند و اطاعت کردن از ایشان واجب است. و من به مردم گفتم: می دانید که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- همان حجت خدا بر آفریدگانش بود؟ گفتند: بله. گفتم: و چون رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت، چه کسی حجت او بر آفریدگانش بود؟ گفتند: قرآن. من به قرآن نگریستم و دیدم مرجئه و قدری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده، به وسیله آن با هم ستیز می کنند تا به کمک آن بر مردم غلبه کنند. پس دانستم که قرآن جز با یک مفسّر که آنچه درباره اش گفت حقّ باشد حجت نیست. پس به آنان گفتم: مفسّر قرآن کیست؟ گفتند: پسر مسعود می دانست، عمر می دانست و حدیفه هم. گفتم: همه اش را؟ گفتند: نه. و من جز علی، کسی را نیافتم که درباره اش بگویند: او همه اش را می فهمد. و چون در میان مردم چیزی باشد که آن بگوید: نمی دانم. و این بگوید: نمی دانم. و آن دیگری هم، و این علی علیه السلام گوید: من نمی دانم. پس من گواهی می دهم که علی علیه السلام مفسّر قرآن بود و اطاعت از او واجب. و پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- او بر مردم حجت بود. و آنچه او درباره قرآن فرموده، همان حقّ است. حضرت فرمود: خدا تو را بیامرزد.

[۴۲۹] ۳- یونس یعقوب گفته است: گروهی از اصحاب از جمله حمران اعین و محمّد نعمان و هشام سالم و طیار و گروهی که هشام حکم جوان در میانشان بود،

فقال أبو عبد الله عليه السلام: يا هشام! ألا تخبرني كيف صنعت بعمر بن عبيد؟ و كيف سألته؟ فقال هشام: يا ابن رسول الله إنني أجلك و أستحييك و لا يعمل لسانی بين يديك، فقال أبو عبد الله إذا أمرتكم بشيء فافعلوا قال هشام: بلغني ما كان فيه عمرو بن عبيد و جلوسه في مسجد البصره فعظم ذلك عليّ فخرجت إليه و دخلت البصره يوم الجمعة فأتيت مسجد البصره فإذا أنا بحلقه كبيره فيها عمرو بن عبيد و عليه شمله سوداء مّترا بها من صوف و شمله مرتديا بها و الناس يسألونه، فاستفرجت الناس فأفرجوا لي، ثمّ قعدت في آخر القوم علي ركبتيّ، ثمّ قلت: أيها العالم! إنني رجل غريب تأذن لي في مسأله! فقال لي:

نعم؛ فقلت له ألك عين؟ فقال: يا بني أيّ شيء هذا من السؤال و شيء تراه كيف تسأل عنه؟ فقلت هكذا مسألتي، فقال: يا بني سل و إن كانت مسألتك حمقاء قلت: أجبني فيها؛ قال لي: سل، قلت: ألك عين! قال: نعم، قلت: فما تصنع به؟ قال: أرى بها الألوان و الأشخاص قلت فلک أنف قال نعم قلت فما تصنع به قال أشمّ به الرائح، قلت: ألك فم؟ قال: نعم، قلت فما تصنع به؟

قال: أذوق به الطعم، قلت: فلنك أذن! قال: نعم؛ قلت: فما تصنع بها؟ قال: أسمع بها الصوت؛ قلت: ألك قلب، قال: نعم؛ قلت: فما تصنع به؟ قال: أميز به كل ما ورد على هذه الجوارح والحواس، قلت: أو ليس في هذه الجوارح غنى عن القلب؟ فقال: لا؛ قلت: وكيف ذلك و هي صحيحة سليمة؟ قال: يا بني! إن الجوارح إذا شكّت في شيء شمّته أو رآته أو ذاقته أو سمعته ردّته إلى القلب فيستيقن اليقين و يبطل الشكّ؛ قال هشام: فقلت له: فإنّما أقام الله القلب لشكّ الجوارح؟ قال:

نعم؛ قلت: لا- بدّ من القلب و إلا- لم تستيقن الجوارح؟ قال: نعم فقلت له: يا أبا مروان فالله تبارك و تعالی لم يترك جوارحك حتّى جعل لها إماما يصحّح لها

ص: ۳۵۸

نزد حضرت صادق علیه السّلام بودند. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای هشام! آیا به من نمی گویی که با عمرو عبید چه کردی؟ و چگونه از او پرسش کردی؟ هشام گفت: ای پسر رسول خدا، بزرگی شما و شرم من نمی گذارد زبانم در پیشگاه شما بچرخد. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی به چیزی فرمانتان دادیم، انجام دهید.

هشام گفت: موضوع عمرو بن عبید و جلوسش در مسجد بصره را شنیدم و آن بر من بزرگ آمد پس به سویی رفته، روز جمعه به بصره رسیدم. آن گاه به مسجد بصره آمده، با حلقه بزرگی که عمرو بن عبید با جامه پشمینه سیاه و کمر بسته در بر و عبا بر دوش در آن بود روبه رو شدم. که مردم از او می پرسیدند. از مردم راه خواستم، راهم دادند و آن گاه پشت مردم بر دو زانو نشستم و گفتم: ای دانشمند! من مردی غریبم، به من اجازه می دهی پرسشی بکنم؟ به من گفت: بله. من گفتم:

آیا تو چشم داری؟ گفتم: پسر من این چه پرسشی است! از چیزی که آن را می بینی، چگونه می پرسی؟ گفتم: پرسش من این گونه است. گفت: بپرس پسر من اگرچه پرسشت ابلهانه است. گفتم: پاسخم را ندادی. گفت: بپرس. گفتم: آیا چشم داری؟ گفتم: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن رنگ ها و اشخاص را می بینم. گفتم: و بینی داری؟ گفت: بله. گفتم: و با آن چه می کنی؟ گفت: با آن بوها را می بویم. گفتم: دهان داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن مزه ها را می چشم. گفتم: و تو گوش هم داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن ها چه می کنی؟ گفت: با آن صدا را می شنوم. گفتم: آیا قلب داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن هر آنچه را بر این اعضا و حواس وارد شود، تشخیص می دهم.

گفتم: آیا آن اعضا از قلب بی نیاز نیستند؟ گفت: نه. گفتم: چرا این گونه است و حال آن که تندرست و سالم اند؟ گفت: پسر من! این اعضا وقتی در چیزی که بوییده یا دیده یا چشیده یا شنیده، شک کنند، آن را به قلب بازمی گردانند تا یقین ثابت شود و باطل از بین برود. هشام گفت: من به او گفتم: پس خداوند قلب را برای شک اعضا نهاده است؟ گفت: بله. گفتم: و قلب باید باشد، و گر نه اعضا به یقین نمی رسند؟ گفت: بله. آن گاه به او گفتم: ای ابو مروان خداوند پاک و والا اعضای تو را وانگذاشت چنان که برایشان پیشوایی گذاشت تا برایشان درست را تشخیص دهد

ص: ۳۵۹

الصّحیح و یقیّن به ما شكّ فيه و يترك هذا الخلق كلّهم في حيرتهم و شكّهم و اختلافهم؛ لا يقيم لهم إماما يرّدون إليه شكّهم

و حیرت‌هم و یقیم لک إماما لجوارحک تردّ إليه حیرتک و شکک؟! قال فسکت و لم یقل لی شیئا، ثم التفت إلیّ فقال لی: أنت هشام بن الحکم فقلت: لا، قال: أ من جلسائه؟ قلت: لا، قال:

فمن أين أنت قال قلت: من أهل الکوفه قال: فأنت إذا هو، ثم ضمّنی إليه و أّعدنی فی مجلسه و زال عن مجلسه و ما نطق حتّی قمت، قال: فضحکک أبو عبد الله علیه السّلام و قال: یا هشام! من علمک هذا؟ قلت: شیء أخذته منك و أّفته، فقال: هذا و الله مکتوب فی صحف إبراهیم و موسی.

[۴۳۰]۴-علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن عمّن ذکره، عن یونس بن یعقوب قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السّلام فورد عليه رجل من أهل الشّام فقال: إني رجل صاحب كلام و فقه و فرائض و قد جئت لمناظره أصحابک، فقال أبو عبد الله علیه السّلام: كلامک من كلام رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم أو من عندک؟ فقال: من كلام رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و من عندي، فقال أبو عبد الله علیه السّلام، فأنت إذا شریک رسول الله؟ قال: لا، قال: فسمعت الوحی عن الله عزّ و جلّ یخبرک؟ قال: لا، قال: فتجب طاعتک كما تجب طاعه رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم؟ قال: لا، فالتفت أبو عبد الله علیه السّلام إلیّ فقال: یا یونس بن یعقوب! هذا قد خصم نفسه قبل أن یتکلم، ثم قال: یا یونس! لو كنت تحسن الکلام کلمته، قال یونس فیا لها من حسره فقلت: جعلت فداک إني سمعتک تنهى عن الکلام و تقول: ویل لأصحاب الکلام یقولون: هذا ینقاد و هذا لا ینقاد و هذا ینساق و هذا لا ینساق و هذا نعقله و هذا لا نعقله، فقال أبو عبد الله علیه السّلام: إنّما قلت، فویل لهم إن ترکوا ما أقول و ذهبوا إلی ما یریدون ثم قال لی: اخرج إلی الباب فانظر من ترى من المتکلمین فأدخله؛ قال: فأدخلت

ص: ۳۶۰

و با آن، آنچه در آن تردید شده بود، یقینی شود ولی همه این آفریدگان را در سرگردانی شان و شک و اختلافشان وامی گذارد. برای آنان پیشوایی که شک و حیرتشان را به او بازگردانند، قرار نمی دهد و برای اعضای تو پیشوایی قرار می دهد که شک و حیرت خود را به آن بازگردانی؟! او خاموش شد و چیزی نگفت. سپس به من رو کرد و گفت: تو هشام حکمی؟ گفتم: نه. گفت: از هم نشینان اویی؟ گفتم: نه.

گفت: پس از کجا آمده ای؟ گفتم: من اهل کوفه ام. گفت: پس تو خود اویی. سپس مرا به آغوش کشیده، در جای خودش نشانده، خود به کناری نشست و چیزی نگفت تا من برخاستم. راوی گوید: حضرت صادق علیه السّلام خندید و فرمود: ای هشام چه کسی این را به تو آموخت؟ گفتم: چیزی بود که از شما گرفتم و تنظیمش کردم.

فرمود: به خدا سوگند این در صحف ابراهیم و موسی نوشته است.

[۴۳۰]۴-یونس یعقوب گفت: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی شامی به نزدش آمده، گفت: من مردی کلام و فقه و فرائض دانم و برای مناظره با اصحابت آمده ام. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کلام تو از کلام رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است یا از نزد خودت؟ گفت: از کلام رسول خدا صلّی الله علیه و آله و از نزد خودم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: پس تو شریک رسول خدایی؟ گفت: نه. فرمود: از خداوند عزّتمند وحی شنیده ای که تو را آگاهت گرداند؟ گفت: نه. فرمود: اطاعت از تو مانند اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است؟ گفت: نه. آن گاه حضرت صادق علیه السلام به من رو کرد و فرمود: ای یونس یعقوب، این شخص پیش از آن که سخن گوید، خودش را محکوم کرد. سپس فرمود: ای یونس! کاش کلام را به خوبی می دانستی و با او به سخن می پرداختی. یونس گوید: گفتم: بسیار افسوس، سپس من عرض کردم: جانم فدایت من از شما شنیدم که از کلام نهی می کنی و می فرمایی:

وای بر اصحاب کلام که می گویند: این پذیرفتنی است و این نه. آن روا است و آن نه. این را می فهمیم و آن را نمی فهمیم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: من گفتم:

وای بر آنان اگر گفتار مرا رها کرده، به سوی آنچه می خواهند، بروند. سپس به من فرمود: بیرون برو و بنگر چه کسی از کلام دانان را می بینی و او را بیاور.

ص: ۳۶۱

حمران بن أعین و کان یحسن الکلام و أدخلت الأحوال و کان یحسن الکلام و أدخلت هشام بن سالم و کان یحسن الکلام و أدخلت قیس بن الماصر و کان عندی أحسنهم کلاماً و کان قد تعلّم الکلام من علی بن الحسین علیهما السّلام، فلما استقرّ بنا المجلس و کان أبو عبد الله علیه السّلام قبل الحجّ یستقرّ آیاماً فی جبل فی طرف الحرم فی فازه له مضروبه قال فأخرج أبو عبد الله علیه السّلام رأسه من فازه فإذا هو ببعیر یخبّ فقال: هشام و ربّ الکعبه، قال فظننا أنّ هشاماً رجل من ولد عقیل کان شدید المحبّه له قال: فورد هشام بن الحکم و هو أوّل ما اختطّ لحیته و لیس فینا إلاّ من هو أكبر سنّاً منه، قال: فوسّع له أبو عبد الله علیه السّلام و قال:

ناصرنا بقلبه و لسانه و یده، ثمّ قال: یا حمران! کلم الرّجل، فکلمه فظهر علیه حمران، ثمّ قال یا طاقی! کلمه، فکلمه فظهر علیه الأحوال، ثمّ قال: یا هشام بن سالم کلمه، فتعارفا ثمّ قال أبو عبد الله علیه السّلام لقیس الماصر: کلمه فکلمه فأقبل أبو عبد الله علیه السّلام یضحک من کلامهما ممّا قد أصاب الشّامی فقال للشّامی: کلم هذا الغلام یعنی هشام بن الحکم، فقال: نعم فقال لهشام: یا غلام! سلنی فی إمامه هذا؛ فغضب هشام حتّی ارتعد ثمّ قال للشّامی: یا هذا أربک أنظر لخلقه أم خلقه لأنفسهم فقال الشّامی: بل ربّی أنظر لخلقه؛ قال ففعل بنظره لهم ما ذا؟ قال:

أقام لهم حجّه و دلیلاً کیلاً یتشّتوا أو یختلفوا یتألّفهم و یقیم أودهم و یخبرهم بفرض ربّهم، قال: فمن هو؟ قال: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم قال هشام: فبعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم؟ قال: الکتاب و السّیئه، قال هشام: فهل نفعلنا الیوم الکتاب و السّیئه فی رفع الاختلاف عنا؟ قال الشّامی: نعم، قال: فلم اختلفنا أنا و أنت و صرت إلینا من الشّام فی مخالفتنا إیاک؟ قال: فسکت الشّامی، فقال أبو عبد الله علیه السّلام للشّامی: ما لک لا تتکلم؟ قال الشّامی: إن قلت: لم نختلف کذبت و إن قلت:

ص: ۳۶۲

او گوید: من حمران اعین را آوردم که خوب کلام می دانست و احوال را آوردم که خوب کلام می دانست و هشام سالم را

آوردم که کلام را خوب می دانست. و قیس ماصر را آوردم که نزد من بهترین کلام دان بود و کلام را از حضرت سجاد علیه السلام آموخته بود. وقتی مجلس برقرار شد، حضرت صادق علیه السلام سرشان را از چادر بیرون آوردند-حضرت صادق علیه السلام چند روزی پیش از حج در کوهی کنار حرم در چادری که برایشان زده می شد، اقامت می کرد-و ناگاه شتری را دیدند که می دود. آن گاه فرمودند: به پروردگار کعبه، هشام است. او گوید: ما پنداشتیم که هشام مردی از فرزندان عقیل است که ایشان بسیار دوستش دارد. او گوید: آن گاه هشام حکم آمد که تازه خط موی صورتش سبز شده بود و در میان ما کسی نبود که از او بزرگ تر نباشد.

او گوید: پس حضرت صادق علیه السلام برای او جا باز کرده، فرمود: هشام، یاور ما با دل و زبان و دستش است. سپس فرمود: ای حمران با آن مرد به سخن پرداز؛ او با وی به سخن پرداخته بر او چیره گشت. سپس فرمود: ای طاقی! تو با او سخن بگو. و او سخن گفته، بر او چیره شد. سپس فرمود: ای هشام سالم تو با او سخن بگو. آن دو، برابر آمدند. سپس حضرت صادق علیه السلام به قیس ماصر فرمود: تو هم با او به سخن پرداز. او به سخن پرداخت. و حضرت صادق علیه السلام را از سخنانشان خنده گرفت، از آنچه شامی گیر افتاده و دچارش شده بود. آن گاه به شامی فرمود: با این جوان-یعنی هشام حکم-سخن بگو. او گفت: باشد و به هشام گفت: جوان درباره امامت این مرد، از من بپرس. هشام خشمگین شد، چنان که لرزید. سپس به شامی گفت: ای مرد! آیا پروردگارت به آفریدگانش خیراندیش تر است یا آفریدگان به خودشان؟ شامی گفت: البته پروردگارم برای آفریدگانش خیراندیش تر است. گفت: و با خیراندیشی برای آنان چه کرده است؟ گفت: برایشان حجّت و نشانه ای قرار داده تا پراکنده نشوند یا اختلاف نداشته باشند. آنان را گرد آورد و کجی هاشان را راست کند و به واجب پروردگار آگاهشان گرداند. او گفت: و او چه کسی است؟ شامی گفت: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هشام گفت: و پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-؟ گفت: کتاب و سنت. هشام گفت: آیا امروز کتاب و سنت در برطرف کردن اختلاف میان ما سودمند است؟ شامی گفت: بله. او گفت: پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو از شام به جهت اختلافمان با خودت به سوی ما آمده ای؟ راوی گوید: پس شامی خاموش شد. آن گاه حضرت صادق علیه السلام به شامی فرمود:

چرا سخن نمی گویی؟ شامی گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم، دروغ گفته ام.

ص: ۳۶۳

إِنَّ الْكِتَابَ وَالسِّيَرَةَ يَرْفَعَانَا عَنَّا الْاِخْتِلَافَ أَبْطَلَتْ لِأَنْهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوَجُوهَ وَ إِنْ قُلْتَ: قَدْ اِخْتَلَفْنَا وَ كُلٌّ وَاحِدٌ مِّنَّا يَدْعَى الْحَقَّ فَلَمْ يَنْفَعْنَا إِذْ نَالْنَا الْكِتَابَ وَالسِّيَرَةَ، إِلَّا أَنْ لِي عَلَيْهِ هَذِهِ الْحُجَّةُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلِّمْ تَجِدُهُ مَلِيًّا، فَقَالَ الشَّامِيُّ: يَا هَذَا! مَنْ أَنْظَرَ لِلْحَلْقِ أَرْبَعًا أَوْ أَنْفُسَهُمْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: رَبِّهِمْ أَنْظَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ الشَّامِيُّ: فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مِنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ وَ يَقِيمُ أَوْدَهُمْ وَ يَخْبِرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ؟ قَالَ هِشَامٌ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَوْ السَّاعَةِ؟

قال الشَّامِيُّ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ السَّاعَةِ مِنْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: هَذَا الْقَاعِدُ الَّذِي تَشَدُّ إِلَيْهِ الرِّحَالُ وَ يَخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّيِّئِمْ [وَ الْأَرْضِ]، وَ رِثَانُهُ عَنْ أَبِي عَنْ جَدِّ، قَالَ الشَّامِيُّ: فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ؟ قَالَ هِشَامٌ: سَلِّمْ عَمَّا بَدَا لَكَ، قَالَ الشَّامِيُّ، قَطَعْتَ عِذْرِي فَعَلَيْ السُّؤَالِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا شَامِيُّ، أَخْبِرْكَ كَيْفَ كَانَ سَفْرُكَ وَ كَيْفَ كَانَ طَرِيقُكَ؟ كَانَ كَذَا وَ كَذَا، فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ يَقُولُ: صَدَقْتَ، أَسَلَمْتُ لِلَّهِ السَّاعَةَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّاعَةَ، إِنَّ الْإِسْلَامَ قَبْلَ

الإيمان و عليه يتوارثون و يتناكحون و الإيمان عليه يثابون، فقال الشَّامِيُّ: صدقت فأنا السَّاعه أشهد أن لا إله إلاَّ الله و أنَّ محمَّدا رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم و أنك وصيَّ الأوصياء، ثمَّ التفت أبو عبد الله عليه السَّلام إلى حمران، فقال:

تجرى الكلام على الأثر فتصيب و التفت إلى هشام بن سالم؛ فقال: تريد الأثر و لا تعرفه، ثمَّ التفت إلى الأحول، فقال: قياس رَوَّاع تكسر باطلا باطل إلاَّ أنَّ باطلك أظهر، ثمَّ التفت إلى قيس الماصر، فقال: تتكلم و أقرب ما تكون من الخبر عن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم أبعد ما تكون منه، تمزج الحقَّ مع الباطل و قليل الحقَّ يكفى عن كثير الباطل أنت و الأحول قفازان حاذقان، قال يونس: فظننت و الله أنه يقول لهشام قريبا ممَّا قال لهما، ثمَّ قال: يا هشام! لا تكاد تقع تلوى

ص: ٣٦٤

و اگر بگویم کتاب و سنّت اختلاف میان ما را برطرف می کند، یاوه گفته ام؛ زیرا گمان چند صورت در این دو است. و اگر بگویم: با هم اختلاف داریم و هر کدام از ما ادّعی حقّ می کند، دیگر کتاب و سنّت سودمند نیستند جز این که همین استدلال به سود من نیز هست. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: از او بپرس که سرشارش می یابی. پس شامی گفت: ای مرد! چه کسی به آفریدگان خیراندیش تر است. پروردگار یا خودشان؟ هشام گفت: پروردگار به آنان از خودشان خیراندیش تر است. شامی گفت: و آیا برای آنان کسی که سخنان را یگانه نماید، کجشان را راست گرداند و از حقّ و باطل آگاهشان کند، گذارده است؟ هشام گفت: در زمان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- یا اینک؟ شامی گفت:

در زمان رسول خدا، ایشان بود، اینک چه کسی است؟ هشام گفت: همین کسی که نشسته است و کاروان ها به سویش رهسپار شده، از اخبار آسمان [و زمین] به ارثی که از پدر و جدّش رسیده، ما را آگاه می کند. شامی گفت: من چگونه آن را بفهمم؟ هشام گفت: از او بپرس از آنچه که به نظرت می آید. شامی گفت: بهانه را بریدی، پس باید بپرسم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای شامی! به تو بگویم که سرفت چگونه بود و راهت چه؟ چنین بود و چنان! شامی تکانی خورد و گفت: راست گفتم، اکنون به پیشگاه خداوند اسلام آوردم. حضرت فرمود: بلکه اینک به خداوند ایمان آوردی. که اسلام پیش از ایمان است. با اسلام، از هم ارث می برند و با هم ازدواج می کنند. ولی بنابر ایمان است که پاداش می گیرند. شامی گفت: راست گفتم. من هم اینک گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و محمّد فرستاده اوست و تو جانشین جانشینان اویی. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام رو به حمران کرد و فرمود: تو کلام را به جای خود می رانی و به حقّ می رسی.

آن گاه به هشام سالم رو کرد و فرمود: تو راه را دنبال می کنی اما آن را نمی یابی.

سپس به احول رو کرد و فرمود: تو بسیار قیاس می کنی و از موضوع بیرون می روی. باطل را با باطل می شکنی، اگرچه باطل تو آشکارتر است. سپس به قیس ماصر رو کرد و فرمود: تو سخن می گویی ولی آنچه را به روایتی از رسول خدا نزدیک تر است، از آن دور می کنی. درست را با نادرست می آمیزی و حال آن که اندکی از درست و حقّ، از بسیاری نادرست بسنده است. تو و احول دو گنجشک پرجست و خیز ماهر هستید. یونس گوید: به خدا سوگند گمان کردم حضرت برای هشام هم چیزی نزدیک به آن چه به آن دو گفته بود، خواهد گفت. اما فرمود: ای هشام! تو با دو پای به هم پیچیده [به خاک] نمی افتی.

رجلیک إذا هممت بالأرض طرت، مثلک فلیکلم الناس؛ فاتق الزلّه و الشفاعة من ورائها إن شاء الله.

[۴۳۱] ۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن أبان قال:

أخبرنی الأحول: أنّ زید بن علی بن الحسین علیهما السلام بعث إلیه و هو مستخف، قال: فأتیته فقال لی: یا أبا جعفر ما تقول إن طرقت طارق منّا أ تخرج معه؟ قال:

فقلت له: إن كان أباک أو أخاک، خرجت معه، قال: فقال لی: فأنا أرید أن أخرج أجاهد هؤلاء القوم فاخرج معی، قال: قلت: لا ما أفعل جعلت فداک، قال: فقال لی: أ ترغب بنفسک عنی؟ قال: قلت له: إنّما هی نفس واحده فإن كان لله فی الأرض حجّه فالتخلف عنک ناج و الخارج معک هالک و إن لا تکن لله حجّه فی الأرض فالتخلف عنک و الخارج معک سواء، قال فقال لی: یا أبا جعفر کنت أجلس مع أبی علی الخوان فیلقمنی البضعه السیمینه و یبرّد لی اللقمه الحارّه حتّی تبرّد شفقه علیّ و لم یشفق علیّ من حرّ النار، إذا أخبرک بالدین و لم یخبرنی به؟ فقلت له: جعلت فداک من شفقتک علیک من حرّ النار لم یخبرک؛ خاف علیک أن لا- تقبله فتدخل النار و أخبرنی أنا فإن قبلت نجوت و إن لم أقبل لم یبال أن أدخل النار، ثم قلت له: جعلت فداک أنتم أفضل أم الأنبیاء؟ قال: بل الأنبیاء قلت: یقول یعقوب لیوسف علیهما السلام: «یا بنی لا تقصص رؤیاک علی إختک فیکیدوا لک کیدا» لم لم یخبرهم حتّی كانوا لا یکیدونه و لكن کتمهم ذلك فکذا أبوک کتمک لأنه خاف علیک، قال: فقال: أما و الله لئن قلت ذلك لقد حدّثنی صاحبک بالمدينه أتى أقتل و أصلب بالکناسه و إنّ عنده لصحیفه فیها قتلی و صلیبی. فحجبت فحدّثت أبا عبد الله علیه السلام بمقاله زید و ما قلت له، فقال

هنگامی که خواستی به زمین بیفتی پر کشیدی. چون تویی، باید با مردم سخن بگوید. پس از لغزش پروا کن که شفاعت به دنبال آن است اگر خدا بخواهد.

[۴۳۱] ۵- أبان گوید: احوال به من گفت که زید پسر حضرت سجّاد علیه السلام که پنهان بود، به دنبال او فرستاده است. او گفت: من به نزدش رفتم. به من گفت: ای ابو جعفر! اگر یکی از ما در خانه تو را بزند چه می گویی، آیا با او قیام می کنی؟ من به او گفتم: اگر پدر یا برادرت باشند، با او قیام می کنم. آن گاه او به من گفت: من می خواهم قیام کرده با این مردم جهاد کنم، با من همراهی کن! من گفتم: نه، جانم به فدایت این کار را نمی کنم. او گفت: آیا خودت را از من دریغ می کنی؟ من به او گفتم: جانی بیش نیست. اما اگر در زمین برای خداوند پیشوایی باشد، آن که از تو کناره گیرد، نجات یافته و آنکه با تو قیام کند نابود شده است. و اگر برای خداوند پیشوایی در زمین نباشد آن که از تو کناره گرفت با آن که همراه تو قیام کرد برابر است. او گفت: ای ابو جعفر! من با پدرم سر یک سفره می نشستم و او برای محبت به من پاره های آبدار گوشت را برایم لقمه می گرفت و لقمه های داغ را برایم خنک می کرد، در چنین حالی آیا او از آتش دوزخ دلسوز من نبوده است؟ او تو را از دین آگاه کرده و مرا نه؟ من گفتم: جانم فدایت! به خاطر دلسوزی بر تو، از آتش دوزخ آگاهت نکرد،

ترسید که نپذیری و اندر آتش شوی. و مرا آگاه کرد.

که اگر بپذیرم نجات یافته ام و اگر نپذیرم، بر او باکی نیست که اندر آتش شوم.

سپس به او گفتم: جانم فدایت! شما برتر از پیامبران هستید یا ایشان برتر از شما؟ گفت: البتّه پیامبران. گفتم: یعقوب به یوسف علیهما السّلام فرمود: «پسرکم! قصّه خوابت را برای برادرانت مگو که برایت نیرنگی می سازند.» چرا به آنها نگفت؟ تا برایش نیرنگ نکنند. پس آن را پنهان کرد. همچنین پدر تو از تو پنهان کرد؛ چون بر تو ترسید.

او به من گفت: بدان به خدا سوگند- اکنون که این را گفتمی- رهبرت در مدینه به من گفت که در کناسه کشته شده و به درختی بسته می شوم. او گفت که نزدش نوشته ای است که کشته شدن و به درخته بسته شدنم در آن هست. [راوی گوید: من به حج رفتم و گفتار زید و آن چه را به او گفته بودم با حضرت صادق علیه السّلام باز گفتم،

ص: ۳۶۷

لی: أخذته من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوق رأسه و من تحت قدمیه و لم تترك له مسلکا یسلکه.

باب طبقات الأنبياء و الرّسل و الأئمّه علیهم السّلام [۴۳۲] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن أبی یحیی الواسطی، عن هشام بن سالم و درست بن أبی منصور، عنه قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام الأنبياء و المرسلون علی أربع طبقات: فنبیّ متبأ فی نفسه، لا یعدو غیرها و نبیّ یری فی التّوم و یسمع الصّوت و لا یعاینه فی الیقظه و لم یبعث إلی أحد و علیه إمام مثل ما کان إبراهیم علی لوط علیهما السّلام و نبیّ یری فی منامه و یسمع الصّوت و یعاین الملک و قد أرسل إلی طائفه قَلُوا أو کثروا، کیونس قال الله لیونس: وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ یَزِيدُونَ قال:

یزیدون ثلاثین ألفاً و علیه إمام و الّذی یری فی نومه و یسمع الصّوت و یعاین فی الیقظه و هو إمام مثل أولى العزم و قد کان إبراهیم علیه السّلام نبیّاً و لیس یامام حتّی قال الله: إنی جاعلک للنّاس إماماً، قال: و من ذرّیتی، فقال الله: لا ینال عهدی الظّالمین، من عبد صنما أو وثنا لا یكون إماماً.

[۴۳۳] ۲- محمّد بن الحسن، عمّن ذکره، عن محمّد بن خالد، عن محمّد بن سنان، عن زید الشّحام قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول: إنّ الله تبارک و تعالی اتّخذ إبراهیم عبداً قبل أن یتّخذ نبیّاً و إنّ الله اتّخذ نبیّاً قبل أن یتّخذ رسولا و إنّ الله اتّخذ رسولا قبل أن یتّخذ خلیلاً و إنّ الله اتّخذ خلیلاً قبل أن یجعله إماماً فلمّا جمع له الأشياء قال: «إنی جاعلک للنّاس إماماً» قال: فمن عظمها فی عین إبراهیم قال: «و من

ص: ۳۶۸

به من فرمود: تو راه او را از پیش رو و پشت سر، از راست و از چپ، از بالا- سر و زیر پایش بسته ای و برایش راه برون رفت نگذاشته ای.

طبقات پیامبران، فرستادگان و پیشوایان علیهم السلام

[۴۳۲] ۱- هشام سالم گفت که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: پیامبران و فرستادگان چهار دسته اند:

- پیامبری که پیام برای شخص او داده می شود و به دیگری نمی رسد.

- پیامبری که در خواب می بیند و صدایی می شنود. ولی در بیداری با او روبه رو نمی شود. و به سوی هیچ کسی برانگیخته نشده است. و خودش پیشوایی دارد.

چنان که ابراهیم بر لوط علیهما السلام پیشوا بود.

- پیامبری که در خوابش می بیند و صدایش را می شنود و با فرشته روبه رو می شود. و به سوی گروهی، اندک یا بسیار فرستاده شده است. مانند یونس.

خداوند درباره یونس فرمود: (و او را به سوی صد هزار یا بیشتر فرستادیم.) [صافات (۳۷): ۱۴۷] حضرت فرمود: سی هزار نفر بیشتر بودند. و خود او امام و پیشوایی داشت.

- کسی که در خوابش می بیند و صدا را می شنود و در بیداری هم با شخص او روبه رو می شود. و این امام است. مانند اولو العزم ابراهیم علیه السلام پیامبر بود و امام نه.

تا این که خداوند فرمود: من تو را برای مردم امام قرار می دهم. ابراهیم گفت: و از فرزندان من هم؟ آن گاه خداوند فرمود: (پیمان من به ستمکاران نمی رسد.) کسی که بت یا غیر خدا را پرستیده باشد امام نمی شود.

[۴۳۳] ۲- زید شحام گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: خداوند پاک و والا ابراهیم را بنده خود ساخت پیش از آن که پیامبرش گرداند. و او را پیامبر [خود] کرد پیش از آن که فرستاده اش گرداند. و او را فرستاده خود کرد پیش از آن که خلیل [خود] کند. و او را خلیل خود کرد پیش از آن که امام و پیشوا قرارش دهد.

و آن گاه که همه اینها برای او گرد آمد، فرمود: (من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می دهم.) حضرت صادق علیه السلام فرمود: و به جهت بزرگی مقام در چشم ابراهیم بود

ص: ۳۶۹

ذَرِّتِي، قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» قال: لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامَ التَّقِيِّ.

[۴۳۴]۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن هشام، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: سادة النبيين والمرسلين خمسة وهم أولو العزم من الرسل وعلیهم دارت الریحی نوح و إبراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علی جمیع الأنبياء.

[۴۳۵]۴- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن الحسين، عن إسحاق بن عبد العزيز أبي السفاتج، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول:

إن الله اتخذ إبراهيم عليه السلام عبدا قبل أن يتخذة نبيا و اتخذة نبيا قبل أن يتخذة رسولا و اتخذة رسولا قبل أن يتخذة خلیلا و اتخذة خلیلا قبل أن يتخذة إماما فلما جمع له هذه الأشياء و قبض يده قال له: يا إبراهيم إني جاعلك للناس إماما، فمن عظمها فی عين إبراهيم عليه السلام قال: يا رب و من ذریتی، قال: لا ینال عهدی الظالمین.

باب الفرق بین الرسول و النبى و المحدث [۴۳۶]۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن ثعلبه بن ميمون، عن زراره قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز و جل: «و كان رسولا نبيا» ما الرسول و ما النبى؟ قال: النبى الذى یرى فی منامه و یسمع الصوت و لا یعاین الملك و الرسول الذى یسمع الصوت و یرى فی المنام و یعاین الملك. قلت: الإمام

ص: ۳۷۰

که گفت: (و از فرزندانم هم؟ فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.) حضرت فرمود: سفیه پیشوای پرهیزگاران نمی گردد.

[۴۳۴]۳- پسر ابو يعفور گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

سرور پیامبران و فرستادگان پنج تن هستند که اولو العزم فرستادگانند، و بر [محور] ایشان، آسیا می گردد: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- و بر همه پیامبران.

[۴۳۵]۴- جابر گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید: خداوند ابراهیم علیه السلام را بنده کرد پیش از آن که پیامبرش کند و پیامبرش ساخت پیش از آن که فرستاده و رسولش گردانند. و فرستاده اش ساخت پیش از آن که خلیل [خود] کند و او را خلیل [خود] کرد پیش از آن که امامش گردانند و چون این همه برای او گرد آمد- حضرت دستش را مشت کرد- به او فرمود: ای ابراهیم من تو را برای مردم امام قرار می دهم. و از بزرگی آن مقام در چشم ابراهیم بود که گفت: (پروردگارا از فرزندان من هم؟ فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.)

درباره فرق میان فرستاده و پیامبر و محدث (آن که با او سخن گفته شد)

[۴۳۶]۱- زراره گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه خداوند بزرگ و گرامی (و او فرستاده و پیامبر بود.) پرسیدم که فرستاده چیست و پیامبر چه؟ فرمودند: پیامبر آن است که در خوابش می بیند و صدا را می شنود اما با فرشته رودررو نمی

شود و فرستاده آن است که صدا را می شنود و در خواب می بیند و فرشته را رودر رو

ص: ۳۷۱

ما منزلته؟ قال: يسمع الصوت ولا يرى ولا يعاين الملك، ثم تلا هذه الآية: و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث.

[۴۳۷]۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مزار قال:

كتب الحسن بن العباس المعروف إلى الرضا عليه السلام: جعلت فداك أخبرني ما الفرق بين الرسول والنبي والإمام؟ قال: فكتب أو قال: الفرق بين الرسول والنبي والإمام أن الرسول العذی ينزل عليه جبرئيل فيراه و يسمع كلامه و ينزل عليه الوحي و ربّما رأى في منامه نحو رؤيا إبراهيم عليه السلام و النبي ربّما سمع الكلام و ربّما رأى الشخص و لم يسمع و الإمام هو العذی يسمع الكلام و لا يرى الشخص.

[۴۳۸]۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن الأحول قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام، عن الرسول والنبي والمحدث، قال: الرسول العذی يأتيه جبرئيل قبل فيراه و يكلمه فهذا الرسول و أمّا النبي فهو العذی يرى في منامه نحو رؤيا إبراهيم عليه السلام و نحو ما كان رأى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من أسباب النبوة قبل الوحي حتى أتاه جبرئيل عليه السلام من عند الله بالرسالة و كان محمد صلى الله عليه و آله و سلم حين جمع له النبوة و جاءت الرسالة من عند الله يجيئه بها جبرئيل و يكلمه بها قبلًا و من الأنبياء من جمع له النبوة و يرى في منامه و يأتيه الروح و يكلمه و يحدثه، من غير أن يكون يرى في اليقظة و أمّا المحدث فهو الذي يحدث فيسمع و لا يعاين و لا يرى في منامه.

[۴۳۹]۴- أحمد بن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن علي بن حسان، عن ابن فضال، عن علي بن يعقوب الهاشمي، عن مروان بن

ص: ۳۷۲

می بیند. گفتم: جایگاه امام چیست؟ فرمود: صدا را می شنود اما فرشته را نه در خواب می بیند و نه در بیداری. سپس این آیه را خواند: (و پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری [و کسی که با او سخنی گفته شده باشد] نفرستادیم.) [حج (۲۲): ۵۲]

[۴۳۷]۲- إسماعيل مزار گفت: حسن بن عباس معروفی به حضرت رضا عليه السلام نوشت: جانم فدایت! مرا به فرق میان فرستاده و پیامبر و امام آگاه فرما. راوی گوید: پس حضرت نوشت یا فرمود: فرق میان فرستاده و پیامبر و امام این است که فرستاده کسی است که جبرئیل بر او فرود می آید. او را می بیند و گفتارش را می شنود و وحی بر او نازل می شود. و چه بسا در خواب هم ببیند، مانند رؤیای ابراهیم عليه السلام. و پیامبر گاهی سخن را می شنود و گاهی شخص را می بیند و سخن را نمی شنود. و امام آن است که گفتار را می شنود و شخص را نمی بیند.

[۴۳۸]۳-احول گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره فرستاده و پیامبر و محدّث پرسیدم، فرمودند: فرستاده کسی است که جبرئیل نزدش بیاید و با او روبه رو شود. او را ببیند و با او سخن بگوید. این فرستاده است. اما پیامبر کسی است که در خوابش می بیند. مانند رویای ابراهیم علیه السّلام و مانند آن چه رسول خدا پیش از دریافت وحی اسباب پیامبری را می دیدند. تا جبرئیل از نزد خداوند رسالت را برای او آورد و هنگامی که پیامبری برای محمّد صلی الله علیه و آله فراهم شد و از نزد خدا رسالت آمد، جبرئیل به نزدش می آمد و با او رودررو سخن می گفت. و از پیامبران کسانی هستند که وقتی پیامبری برای او فراهم شد در خوابش می بیند و روح به نزدش آمده، با او سخن می گوید بی آنکه در بیداری بتواند ببیند. و اما محدّث آن است که با او سخن گفته می شود و او می شنود ولی با او روبه رو نمی شود و در خواب هم نمی بیند.

[۴۳۹]۴-برید از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت کرده که درباره

ص: ۳۷۳

مسلم، عن برید، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السّلام في قوله عزّ و جلّ: «و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبی و لا محدّث» قلت:

جعلت فداك ليست هذه قراءتنا فما الرسول و النبی و المحدث؟ قال:

الرسول الذي يظهر له الملك فيكلمه و النبی هو الذي يرى في منامه و ربّما اجتمعت النّبوه و الرّساله لواحد و المحدث الذي يسمع الصّوت و لا- يرى الصّوره قال: قلت: أصلحك الله كيف يعلم أنّ الذي رأى في النّوم حقّ و أنّه من الملك؟ قال: يوفّق لذلك حتّى يعرفه، لقد ختم الله بكتابكم الكتب و ختم بنبيكم الأنبياء

باب أنّ الحجّه لا- تقوم لله على خلقه إلا- بإمام [۴۴۰]۱-محمّد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن الحسن بن محبوب، عن داود الرّقّي، عن العبد الصّالح عليه السّلام قال:

إنّ الحجّه لا تقوم لله على خلقه إلا بإمام حتّى يعرف.

[۴۴۱]۲-الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء قال:

سمعت الرضا عليه السّلام يقول: إنّ أبا عبد الله عليه السّلام قال: إنّ الحجّه لا تقوم لله عزّ و جلّ على خلقه إلا بإمام حتّى يعرف.

[۴۴۲]۳-أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن عبّاد بن سليمان، عن سعد بن سعد، عن محمد بن عماره، عن أبي الحسن الرضا عليه السّلام قال:

إنّ الحجّه لا تقوم لله على خلقه إلا بإمام حتّى يعرف.

[۴۴۳]۴-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن البرقي، عن خلف بن

سخن خداوند بزرگ و گرامی (و پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری [و محدّثی] نفرستادیم). روایت کرده که من گفتم: جانم فدایت! این به قرائت ما نیست. ولی فرستاده و پیامبر و محدّث چیست؟ فرمودند: فرستاده کسی است که فرشته بر او نمایان می شود و با او سخن می گوید. پیامبر کسی است که در خوابش می بیند. و چه بسا پیامبری و رسالت [هر دو] برای یک نفر گرد آید. و محدّث کسی است که صدا را می شنود و صورت را نمی بیند. راوی گوید، من گفتم: خدا کارت را بسامان کند آن که در خواب می بیند، چگونه بداند که حقّ است و از فرشته؟ فرمود: توفیق داده می شود تا آن را بشناسد. خداوند با کتاب شما، کتاب ها را پایان داد و با پیامبران پیامبران را.

حجّت خدا بر آفریدگانش جز با امام برپا نمی شود

[۴۴۰]۱- داود رقی از عبد صالح [امام کاظم علیه السلام] روایت کرده که فرمود:

حجّت خداوند بر آفریدگانش برای این که شناخته شود جز با امام برپا نمی شود.

[۴۴۱]۲- حسن بن علی و شاء گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرماید:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: حجّت خداوند عزّتمند و شکوهمند بر آفریدگانش برای شناخته شدنش جز با امام برپا نمی شود.

[۴۴۲]۳- محمّد عماره از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حجّت خداوند بر آفریدگانش برای شناخته شدنش جز با امام برپا نمی شود.

[۴۴۳]۴- ابان تغلب گفت که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: حجّت خداوند

حمّاد، عن ابان بن تغلب قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: الحجّجه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق.

باب أنّ الأرض لا تخلو من حجّجه [۴۴۴]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن أبی عمیر، عن الحسين بن أبی العلاء قال:

قلت لأبی عبد الله عليه السلام: تكون الأرض ليس فيها إمام؟ قال: لا، قلت: يكون إمامان؟ قال: لا إلاّ و أحدهما صامت.

[۴۴۵]۲- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن محمّد بن أبی عمیر، عن منصور بن یونس و سعدان بن مسلم، عن إسحاق بن عمّار، عن

أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: إنَّ الأرض لا تخلو إلَّا و فيها إمام، كيما إن زاد المؤمنون شيئاً ردَّهم و إن نقصوا شيئاً أتمَّه لهم.

[۴۴۶]۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن ربيع بن محمّد المسليّ، عن عبد الله بن سليمان العامريّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما زالت الأرض إلَّا و لله فيها الحجّه، يعرّف الحلال و الحرام و يدعو النَّاس إلى سبيل الله.

[۴۴۷]۴- أحمد بن مهراّن، عن محمّد بن عليّ، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا.

[۴۴۸]۵- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان،

ص: ۳۷۶

پیش از آفریدگان بوده، با آفریدگان هست و پس از آفریدگان هم خواهد بود.

زمین از حجت تهی نمی ماند

[۴۴۴]۱- حسین ابو علا- گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ممکن است زمین باشد و امالمی در آن نباشد؟ فرمودند: نه. گفتم: ممکن است دو امام [در یک زمان] باشد؟ فرمودند: نه، مگر این که یکی از آن دو خاموش باشد.

[۴۴۵]۲- اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است:

از ایشان شنیدم که می فرمایند: زمین تهی نمی ماند و همواره امامی در آن است.

تا اگر مومنان چیزی افزودند، بازشان گرداند و اگر چیزی کاستند برایشان کامل کند.

[۴۴۶]۳- عبد الله پسر سلیمان عامری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: زمین همواره نباید مگر این که در آن برای خداوند راهنمایی باشد که حلال و حرام را بشناساند و مردم را به راه خدا بخواند.

[۴۴۷]۴- حسین ابو علا گفته است: به حضرت صادق علیه السلام به گفتم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمودند: نه.

[۴۴۸]۵- ابو بصیر از یکی از صادقین علیهما السلام روایت کرده که فرمود: خداوند

ص: ۳۷۷

عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام قال:

قال: إنَّ الله لم يدع الأرض بغير عالم و لو لا ذلك لم يعرف الحق من الباطل.

[٤٤٩]٦- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ الله أجَلّ و أعظم من أن يترك الأرض بغير إمام عادل.

[٤٥٠]٧- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محبوب، عن أبي أسامه و علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن أبي أسامه و هشام بن سالم، عن أبي حمزه، عن أبي إسحاق، عن يثقبه من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

اللهم إنك لا تخلى أرضك من حجبه لك على خلقك.

[٤٥١]٨- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال: و الله ما ترك الله أرضاً منذ قبض آدم عليه السلام إلاّ- و فيها إمام يهتدى به إلى الله و هو حجته على عباده و لا تبقى الأرض بغير إمام حجبه لله على عباده.

[٤٥٢]٩- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن أبي علي بن راشد قال:

قال أبو الحسن عليه السلام: إنَّ الأرض لا تخلو من حجبه و أنا و الله ذلك الحجبه

[٤٥٣]١٠- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام، أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت.

ص: ٣٧٨

زمین را بی عالم نگذاشت. و اگر چنین نبود درست و حق از نادرست و یاوه شناخته نمی شد.

[٤٤٩]٦- ابو بصير از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: خداوند بزرگ تر و عظيم تر از آن است که زمین را بی امام عادل بگذارد.

[٤٥٠]٧- یکی از یاران مورد اطمینان امیر مؤمنان عليه السلام روايت کرده که ایشان فرمودند: خداوند تو زمینت را از حجتي از جانب خود بر آفرید گانت تهی نمی کنی.

[۴۵۱] ۸- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: به خدا سوگند از هنگامی که آدم علیه السّلام درگذشت، خداوند زمین را فرونگذاشت، همواره در آن امامی بوده که به وسیله او به سوی خداوند راهنمایی شوند. او حجّت خداوند بر بندگانش بود. و زمین بی امامی که حجّت خداوند بر بندگانش باشد، نمی ماند.

[۴۵۲] ۹- ابو علی راشد گفت که حضرت هادی علیه السّلام فرمودند: زمین از حجّت تهی نمی ماند. و به خدا سوگند آن حجّت منم.

[۴۵۳] ۱۰- ابو حمزه گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمود: اگر زمین بی امام باشد از هم می پاشد.

ص: ۳۷۹

[۴۵۴] ۱۱- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن محمد بن الفضیل، عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال:

قلت له: أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: فإننا نروى عن أبي عبد الله عليه السلام أنها لا تبقى بغير إمام إلا أن يسخط الله تعالى على أهل الأرض أو على العباد؛ فقال: لا، لا تبقى إذا لساخت

[۴۵۵] ۱۲- علی، عن محمد بن عیسی، عن ابي عبد الله المؤمن، عن ابي هراسه، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

لو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعه لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله.

[۴۵۶] ۱۳- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الوشاء قال:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام هل تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: إننا نروى أنها لا تبقى إلا أن يسخط الله عزّ وجلّ على العباد؟ قال: لا تبقى إذا لساخت.

باب أنه لو لم يبق في الأرض إلا رجلان لكان أحدهما الحجّة [۴۵۷] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن ابن الطيّار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لو لم يبق في الأرض إلا اثنان لكان أحدهما الحجّة.

[۴۵۸] ۲- أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى جميعا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن سنان، عن حمزه بن الطيّار، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

لو بقي اثنان لكان أحدهما الحجّة على صاحبه محمد بن الحسن، عن

ص: ۳۸۰

[۴۵۴]۱۱- محمد فضیل گفت: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمود: نه. گفتم: ما از حضرت صادق علیه السلام روایتی داریم که زمین بی امام نمی ماند مگر این که خداوند فرازند به اهل زمین یا به بندگان خشمگین باشد.

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: نه، نمی ماند. زمین بی امام از هم می پاشد.

[۴۵۵]۱۲- ابو هراسه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر امام به اندازه یک ساعت از زمین برداشته شود، با اهلش زیرورو می شود چنان که دریا اهلش را زیرورو می کند.

[۴۵۶]۱۳- و شاء گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمودند: نه. گفتم: ما روایتی داریم که زمین [بی امام] نمی ماند مگر این که خداوند گرامی و بزرگ بر بندگان خشمگین باشد. فرمود: نمی ماند، بی امام زمین از هم می پاشد.

اگر در زمین جز دو مرد نماند، یکی از آن دو، امام است

[۴۵۷]۱- پسر طیار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: اگر در زمین جز دو نفر نماند یکی از آن دو امام است.

[۴۵۸]۲- حمزه طیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر دو نفر [در زمین] بمانند، یکی از آن دو حجت رقیش است.

ص: ۳۸۱

سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی مثله.

[۴۵۹]۳- محمد بن یحیی، عن ذکره، عن الحسن بن موسی الخشاب، عن جعفر بن محمد، عن کرام قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لو كان الناس رجلين لكان أحدهما الإمام و قال: إنَّ آخر من يموت الإمام لثلاً يحتج أحد على الله عزَّ و جلَّ أنَّه تركه بغير حجَّه لله عليه.

[۴۶۰]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن علي بن إسماعيل، عن ابن سنان، عن حمزه بن الطيار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لو لم يبق في الأرض إلا اثنان لكان أحدهما الحجَّه أو الثاني الحجَّه.

الشك من أحمد بن محمد.

[۴۶۱]۵- أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن النهدي، عن أبيه، عن يونس بن يعقوب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتہ يقول: لو لم يكن في الأرض إلا اثنان لكان الإمام أحدهما.

باب معرفه الإمام و الرّد إليه [۴۶۲]۱-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء قال: حدّثنا محمّد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

قال لي: أبو جعفر عليه السّلام: إنّما يعبد الله من يعرف الله، فأما من لا يعرف الله فإنّما يعبده هكذا ضلّالا قلت: جعلت فداك فما معرفه الله؟ قال: تصديق الله عزّ و جلّ و تصديق رسوله صلّى الله عليه و آله و سلّم و موالاته عليّ عليه السّلام و الائتمام به و بأئمّه الهدى عليهما السّلام و البراءة إلى الله عزّ و جلّ من عدوّهم، هكذا يعرف الله عزّ و جلّ.

ص: ۳۸۲

محمّد عيسى هم مانند این را روایت کرده است.

[۴۵۹]۳-کرام روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اگر [همه] مردم، دو نفر بودند یکی از آن دو امام بود. و فرمود: آخرین کسی که می میرد امام است تا کسی بر خداوند عزّتمند استدلال نکند که او را بی حجّتی بر او، واگذارده است.

[۴۶۰]۴-حمزه طیار گفت: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرماید: اگر در زمین جز دو نفر نمانند، یکی از آن دو حجّت است یا دوّمی آنها حجّت است. تردید از یکی از راویان است.

[۴۶۱]۵-یونس یعقوب گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنید می فرمود:

اگر در زمین جز دو تن نباشد، یکی از آن دو از امام خواهد بود.

درباره شناخت امام و رجوع به او

[۴۶۲]۱-ابو حمزه گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: آن که خداوند را بشناسد او را بندگی می کند. اما آن که خدا را نشناسد، او را همین طور گمراهانه بندگی می کند. گفتم: جانم فدایت! شناخت خداوند چیست؟ فرمود: تصدیق خداوند گرامی و بزرگ و تصدیق فرستاده او و دوستی حضرت علی علیه السّلام و پیروی از او و از امامان هدایت گر و بیزاری از دشمن ایشان. خداوند گرامی و بزرگ این گونه شناخته می شود.

ص: ۳۸۳

[۴۶۳]۲-الحسين، عن معلى، عن الحسن بن عليّ، عن أحمد بن عائذ، عن أبيه، عن ابن أذينة قال: حدّثنا غير واحد؛ عن أحدهما عليهما السّلام أنّه قال: لا يكون العبد مؤمنا حتّى يعرف الله و رسوله و الأئمّه كلّهم و إمام زمانه و یردّ إليه و یسلّم له، ثمّ قال: كيف يعرف الآخر و هو یجهل الأوّل.

[۴۶۴]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن زراره قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: أخبرني عن معرفة الإمام منكم واجبه على جميع الخلق؟ فقال: إن الله عزّ وجلّ بعث محمّدا صلّى الله عليه وآله وسلّم إلى الناس أجمعين رسولا- وحجّه لله على جميع خلقه في أرضه، فمن آمن بالله وبمحمّد رسول الله واتبّعه وصدّقه فإنّ معرفة الإمام منّا واجبه عليه و من لم يؤمن بالله و برسوله و لم يتّبعه و لم يصدّقه و يعرف حقّهما فكيف يجب عليه معرفة الإمام و هو لا- يؤمن بالله و رسوله و يعرف حقّهما؟! قال: قلت: فما تقول فيمن يؤمن بالله و رسوله و يصدّق رسوله في جميع ما أنزل الله؛ يجب على أولئك حقّ معرفتكم؟ قال:

نعم أليس هؤلاء يعرفون فلانا و فلانا؟ قلت: بلى، قال: أ ترى أنّ الله هو الذي أوقع في قلوبهم معرفه هؤلاء؟ و الله ما أوقع ذلك في قلوبهم إلا الشيطان، لا و الله ما ألهم المؤمنين حقّنا إلا الله عزّ وجلّ.

[۴۶۵]۴- عنه، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدم، عن جابر قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إنّما يعرف الله عزّ وجلّ و يعبد من عرف الله و عرف إمامه منّا أهل البيت و من لا يعرف الله عزّ وجلّ و [لا] يعرف الإمام منّا أهل البيت فإنّما يعرف و يعبد غير الله هكذا و الله ضلالا.

ص: ۳۸۴

[۴۶۳]۲- پسر اذینه گفت: چند راوی از یکی از صادقین علیهما السلام به ما روایت کردند که ایشان فرمود: بنده مؤمن نمی شود مگر خداوند و فرستاده اش و همه امامان و امام زمانش (علیهم السلام) را بشناسد. و به او [امام زمانش] رجوع کند و تسلیمش باشد. سپس فرمود: [او] چگونه آخرین را بشناسد در حالی که نخستین را نمی شناسد.

[۴۶۴]۳- زراره گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: به من بفرمایید آیا شناخت امامی از شما بر همه مردم واجب است؟ فرمود: خداوند شکوهمند، محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را به عنوان رسول همه مردم و حجّتی از سوی خداوند بر همه آفریدگان در زمین برانگیخت. پس آن که به خداوند و به محمّد صلّى الله علیه و آله فرستاده او ایمان آورد و از او پیروی کرده، او را تصدیق کند. شناخت امامی از ما بر او بایسته است. اما آن که به خداوند و فرستاده اش ایمان نیاورده و از او پیروی نکرده و به او باور نیافته تا حقّ آن دو را بشناسد چگونه بر او شناخت امام واجب می شود در حالی که به خدا و فرستاده اش ایمان ندارد و حقّشان را نمی شناسد. زراره گوید، من گفتم: درباره کسی که به خدا و فرستاده اش ایمان آورده و همه آن چه را خداوند به فرستاده اش نازل کرده باور دارد، چه می فرمایید، آیا بر آنان معرفت شما واجب است؟ فرمود: بله. مگر اینان فلان و فلان را نمی شناسند؟ گفتم: چرا. فرمود: آیا می پنداری خداوند شناخت آنان را در دل اینها گذاشته است؟ به خدا سوگند آن را جز شیطان در دل هاشان نگذاشته است. نه بخدا سوگند حقّ ما را جز خداوند به مؤمنان الهام نفرموده است.

[۴۶۵]۴- جابر گفت، از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: خداوند شکوهمند را کسی می شناسد و بندگی می کند که او و امامش را که از ما خاندان است، شناخته باشد. و آن که خداوند عزّتمند و امامی از ما خاندان را نشناسد، کسی جز

خداوند را شناخته و بندگی کرده است و به خدا سوگند در گمراهی است.

ص: ۳۸۵

[۴۶۶]۵-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن جمهور، عن فضاله بن أيوب، عن معاوية بن وهب، عن ذريح قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الأئمّة بعد النّبىّ صلّى الله عليه وآله وسلّم فقال: كان أمير المؤمنين عليه السّلام إماماً ثمّ كان الحسن إماماً، ثمّ كان الحسين عليه السّلام إماماً، ثمّ كان عليّ بن الحسين إماماً، ثمّ كان محمّد بن عليّ إماماً، من أنكر ذلك كان كمن أنكر معرفة الله تبارك وتعالى ومعرفة رسوله صلّى الله عليه وآله وسلّم، ثمّ قال: قلت: ثمّ أنت؟ جعلت فداك فأعدتها عليه ثلاث مرّات، فقال لى: إنى حدّثتك لتكون من شهداء الله تبارك وتعالى فى أرضه.

[۴۶۷]۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن ذكره، عن محمّد بن عبد الرحمن بن أبى لیلی، عن أبيه، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

إنکم لا تكونون صالحین حتّى تعرفوا ولا تعرفوا حتّى تصدّقوا ولا تصدّقوا حتّى تسلّموا أبواباً أربعه لا يصلح أولها إلاّ بأخرها، ضلّ أصحاب الثّلاثه و تاهوا تيها بعيداً إنّ الله تبارك وتعالى لا يقبل إلاّ العمل الصّالح ولا يقبل الله إلاّ الوفاء بالشّروط والعهد، فمن وفى لله عزّ وجلّ بشرطه واستعمل ما وصف فى عهده نال ما عنده واستكمل [ما]وعده، إنّ الله تبارك وتعالى أخبر العباد بطرق الهدى و شرع لهم فيها المنار و أخبرهم كيف يسلكون؛ فقال:

وَإِنّى لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَىٰ وَ قَالَ: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ فَمَن اتَّقَى اللَّهَ فِيمَا أَمَرَ لَقَى اللَّهَ مؤمناً بما جاء به محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم هيهات هيهات فات قوم و ماتوا قبل أن يهتدوا و ظنّوا أنّهم آمنوا و أشركوا من حيث لا يعلمون، إنّ من أتى البيوت من أبوابها اهتدى و من أخذ فى غيرها سلك طريق الرّدى وصل الله طاعه ولىّ أمره بطاعه رسوله و طاعه رسوله

ص: ۳۸۶

[۴۶۶]۵-ذريح گفت: از حضرت صادق عليه السّلام درباره امامان پس از پیامبر گرامی پرسیدم. فرمودند: امیر مؤمنان عليه السّلام امام بود، سپس حضرت حسن عليه السّلام امام شد، سپس حضرت حسین عليه السّلام، سپس علی بن حسین علیهما السّلام، سپس محمّد بن علی علیهما السّلام. هر که این را انکار کند مانند کسی است که شناخت خدای پاک و والا و شناخت فرستاده او را انکار کرده است. راوی گوید، من گفتم: و سپس شما هستید، جانم به فدایت. آن گاه سخنش را سه بار برایشان بازگفتم. به من فرمودند: همانا به تو گفتم تا از گواهان خداوند پاک و والا در زمینش باشی.

[۴۶۷]۶-ابو لیلی از حضرت صادق عليه السّلام روایت کرده که فرمود: شما صالح نمی شوید مگر این که معرفت یابید و معرفت نمی یابید مگر این که باور داشته باشید و باور نمی یابید مگر این که تسلیم شوید. چهار در که جز به سبب آخرین

شان کار نخستین در سامان نمی یابد. اصحاب آن سه گمراه شدند و بسیار دور افتادند. همانا خداوند پاک و والا جز عمل صالح را نمی پذیرد. او جز وفا به شرط و پیمان را نمی پذیرد. پس هر که برای خداوند عزتمند به شرطش وفا کرد و آنچه را در پیمانش آمده بود، به کار بست، به آن چه نزد او است، می رسد و آنچه را وعده کرده بود، به تمامی درمی یابد. همانا خداوند پاک و والا- بندگان را به راه های هدایت آگاه کرد و در آن راه ها برایشان چراغ های فروزان گذاشت و به آنان گفت که چگونه پیمایند، فرمود: (و من بسیار آمرزنده کسی هستم که توبه کرده، ایمان آورد و عملی صالح انجام دهد و آن گاه راه را بیابد.) [طه (۵۲): ۸۳] و فرمود:

(خداوند تنها از پرهیزگاران می پذیرد.) [مائده (۵): ۳۱]. پس هر که از خدا- در آنچه که فرمانش داده بود- پروا کرد، خداوند را در حالی دیدار می کند که به آن چه محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- آورده مؤمن می باشد. هیئات هیها مردمی در گذشتند و مردند پیش از آن که هدایت شوند و خود پنداشتند که ایمان آورده اند در حالی که از جایی که نمی دانستند، شرک ورزیدند. که هر کس از راه در به خانه بیاید هدایت شده و آن که جز آن را در پیش گیرد به راه نابود قدم گذاشته است. خداوند فرمانبری از ولی امرش را به فرمانبری از فرستاده اش و فرمانبری از فرستاده را به فرمانبری از خودش پیوسته است. پس هر که فرمانبری از ولی امر را فرو گذارد، نه خداوند را فرمانبری کرده و نه فرستاده اش را.

ص: ۳۸۷

بطاعته فمن ترك طاعه ولاه الامر لم يطع الله ولا رسوله وهو الإقرار بما أنزل من عند الله عز وجل، خذوا زينتكم عند كل مسجد و التمسوا البيوت التي أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه؛ فإنه أخبركم أنهم رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب والأبصار؛ إن الله قد استخلص الرسل لأمره، ثم استخلصهم مصدقين بذلك في نذره؛ فقال: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» تاه من جهل و اهتدى من أبصر و عقل. إن الله عز وجل يقول: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ و كيف يهتدى من لم يبصر! و كيف يبصر من لم يتدبر! اتبعوا رسول الله و أهل بيته و أقرؤا بما نزل من عند الله و اتبعوا آثار الهدى فإنهم علامات الأمانة و التقى و اعلموا أنه لو أنكر رجل عيسى ابن مريم عليه السلام و أقر بمن سواه من الرسل لم يؤمن، اقتصوا الطريق بالتماس المنار و التمسوا من وراء الحجب الآثار تستكملوا أمر دينكم و تؤمنوا بالله ربكم.

[۴۶۸]۷- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن الحسين بن صغير، عن حذّته، عن ربعي بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

أبى الله أن يجرى الأشياء إلا بأسباب؛ فجعل لكلّ شيء سبباً و جعل لكلّ سبب شرحاً و جعل لكلّ علم و جعل لكلّ علم باباً ناطقاً، عرفه من عرفه و جهله من جهله، ذاك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و نحن.

[۴۶۹]۸- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: كل من دان الله عز وجل بعباده يجهد فيها نفسه

و این است اقرار به آن چه از سوی خداوند عزّتمند فرود آمده است که:

(زیورہاتان را در مساجد به بر کنید.) [اعراف (۷): ۳۱] و از خانه هایی بجوید که خداوند اجازه داد نامش در آنها گفته شود و بالا- رود خدا به شما گفت که: (آنان مردانی هستند که نه تجارت و نه هیچ [خرید] و فروشی ایشان را از یاد خدا و نماز گزاردن و زکات دادن سرگرم نمی کند. از روزی می هراسند که در آن، دل ها و دیدگان دگرگون می شود.) [نور (۲۴): ۳۷] خداوند فرستادگان را برای فرمانش برگزید سپس آنان را در باورمندان به فرمانش و بیم های خود برگزید و فرمود: (و هیچ امتی نیست که در آن بیم دهنده ای نباشد.) [فاطر (۳۵): ۲۴] گمراه شد آن که نادانی کرد و راه را یافت آن که دید و اندیشید که خداوند عزّتمند می فرماید: (چنین است که دیدگان کور نمی شوند اما دل هایی که در سینه است، کور می شوند.) [حج (۲۲): ۴۶] و چگونه راه بیابد آن که ندیده است. و چگونه ببیند آن که دور نیندیشیده است.

فرستاده خدا و خاندانش را پیروی کنید و به آن چه از نزد خداوند فروآمده اقرار کنید و به دنبال نشانه های هدایت بروید. که آنان نشانه های امانت و پرهیزگاری اند. و بدانید که اگر مردم، عیسیای مریم را انکار کنند هرچند به فرستادگان دیگر اقرار کنند ایمان نیاورده اند. با جستن چراغ های فروزان، راه ببیابید و نشانه های پشت پرده را بجوید تا کار دینتان را کامل کنید و به خداوند، پروردگارتان، ایمان آرید.

[۴۶۸]۷- ربی عبد اللہ از حضرت صادق علیہ السلام روایت کرده که فرمود: خداوند نخواست که چیزها جز به واسطه اسباب جاری شوند، پس برای هر چیزی سببی گذاشت و برای هر سبب فهمی و برای هر فهم دانشی و برای هر دانش دری گویا. کسی به معرفت رسید که آن را شناخت و آن که آن را نشناخت نادان ماند. و آن در رسول خدا است و ما.

[۴۶۹]۸- محمد مسلم گفت: شنیدم که حضرت صادق علیہ السلام می فرمود: هر که

و لا إمام له من الله، فسعيه غير مقبول و هو ضالّ متخيّر و الله شاني لأعماله و مثله كمثل شاه ضلّت عن راعيها و قطيعها فهجمت ذاهبه و جائيه يومها، فلما جنّها الليل بصرت بقطيع غنم مع راعيها، فحنت إليها و اغترت بها، فباتت معها في مريضها فلما أن ساق الراعي قطيعه أنكرت راعيها و قطيعها، فهجمت متخيّره تطلب راعيها و قطيعها فبصرت بغنم مع راعيها فحنت إليها و اغترت بها، فصاح بها الراعي: الحقى براعيك و قطيعك فأنت تائه متخيّره عن راعيك و قطيعك فهجمت ذعره؛ متخيّره، تائه، لا راعي لها يرشدها إلى مرعاها أو يردها؛ فينا هي كذلك إذا اغتم الذئب ضيعتها، فأكلها و كذلك و الله يا محمد! من أصبح من هذه الأمة لا إمام له من الله عزّ و جلّ ظاهر عادل أصبح ضالاً تائها و إن مات على هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق و اعلم يا محمد! أنّ أئمة الجور و أتباعهم لمعزولون عن دين الله قد ضلّوا و أضلّوا فأعمالهم التي يعملونها كرماد اشتدّت به الريح في يوم عاصف لا يقدرّون ممّا كسبوا على شيء، ذلك هو الضلال البعيد.

[۴۷۰]۹- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمد بن جمهور، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن الهيثم بن واقد، عن

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: جاء ابن الكوّاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»؟ فقال: نحن على الأعراف، نعرف أنصارنا بسيماهم و نحن الأعراف العذى لا يعرف الله عزّ وجلّ إلاّ بسبيل معرفتنا و نحن الأعراف يعرفنا الله عزّ وجلّ يوم القيامة على الصّراط؛ فلا يدخل الجنّة إلاّ من عرفنا و عرفناه و لا يدخل الثّار إلاّ من أنكرنا و أنكرناه، إنّ الله تبارك و تعالى لو شاء لعرف العباد نفسه و لكن جعلنا أبوابه

ص: ۳۹۰

با عبادتی خود را به زحمت اندازد تا از خدای عزّتمند اطاعت کند در حالی که پیشوایی از سوی خداوند ندارد، کوشش اش پذیرفته نیاید و خودش گمراه و سرگردان باشد. بلکه خداوند اعمالش را دشمن می دارد. او همانند گوسفندی است که از چوپان و گله دور افتاده، روز را این سو و آن سو برود و چون شب همه جا را فراگرفت، گله ای گوسفند و چوپانش را دیده با شوق به سویشان دویده و خود را با آنان بفریسد پس با آنان در خوابگاهشان بخوابد و هنگامی که چوپان بامدادان گله اش را حرکت دهد نه چوپان را بشناسد و نه گله را. پس حیران به جستجوی چوپان و گله اش بدود. آن گاه باز گوسفندانی را با چوپانش دیده با شوق به سویشان دویده خود را با آنان بفریسد اما چوپان به سرش فریاد کشد که: به چوپان و گله خود پیوند که تو حیرانی و از چوپان و گله ات دور افتاده ای. پس او هراسان و پریشان و راه گم کرده بدود. چوپانی ندارد تا او را به چراگاهش راهنمایی کند یا برگرداند. در این میان گرگ فرصت را غنیمت شمرده، او را بخورد. و ای محمّد به خدا سوگند چنین است. از این امت کسی که بامداد برخیزد و از سوی خداوند شکوهمند پیشوایی آشکار و عادل نداشته باشد، گمراه و سرگردان صبح کرده است. و اگر بر این حال بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است. ای محمّد بدان که پیشوایان ستم و پیروانشان از دین خدا بر کنارند. که آنان گمراه شدند و گمراه کردند. و اعمالی که آنان انجام می دهند چون خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن وزیده است، از آن چه به دست آورده اند، چیزی بر نمی گیرند. این است آن گمراهی ژرف.

[۴۷۰]۹- از مقرن روایت شده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: پسر کوّاء نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان (و بر اعراف مردانی هستند که هرکسی را با سیمایش می شناسند) [اعراف (۷): ۴۶] چیست؟ فرمود:

بر اعراف ماییم که یارانمان را با سیمایشان می شناسیم. ماییم اعرافی که خداوند عزّتمند جز از راه شناختن ما شناخته نمی شود. و ماییم آن اعراف، که خداوند در روز رستاخیز بر صراط معرفتی مان می کند؛ پس جز کسی که ما را شناخته و ما او را شناخته ایم به بهشت داخل نمی شود و کسی اندر دوزخ نمی شود جز کسی که ما را شناخته و ما او را شناخته ایم. خداوند پاک و والا اگر می خواست خودش را به بندگان می شناساند ولی ما را در و راه و جهتی نهاد تا از آن وارد شوند.

ص: ۳۹۱

و صراطه و سبيله و الوجه الذى يؤتى منه، فمن عدل عن ولايتنا أو فضّل علينا غيرنا، فإنهم عن الصّراط لناكون فلا سواء من اعتصم النَّاس به و لا- سواء حيث ذهب النَّاس إلى عيون كدره يفرغ بعضها فى بعض و ذهب من ذهب إلينا إلى عيون صافيه تجرى بأمر ربّها؛ لا نفاذ لها و لا انقطاع.

[۴۷۱]۱۰-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن على بن محمد، عن بكر بن صالح، عن الزّيان بن شبيب، عن يونس، عن أبى أيوب الخزاز، عن أبى حمزه قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: يا أبا حمزه! يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلاً و أنت بطرق السّماء أجهل منك بطرق الأرض، فاطلب لنفسك دليلاً.

[۴۷۲]۱۱-على بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن أيوب بن الحرّ، عن أبى بصير، عن أبى عبد الله عليه السّلام فى قول الله عزّ و جلّ: وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا فَقَالَ: طاعه الله و معرفه الإمام.

[۴۷۳]۱۲-محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد، عن على بن الحكم، عن أبان، عن أبى بصير قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام: هل عرفت إمامك؟ قال: قلت: إى و الله، قبل أن أخرج من الكوفة، فقال: حسبك إذا.

[۴۷۴]۱۳-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن بريد قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول فى قول الله تبارك و تعالى: أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشَى بِهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ: ميت لا يعرف شيئاً و «نُورًا يَمْشَى بِهِ فِي النَّاسِ»: إماماً يؤتم به، «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»

ص: ۳۹۲

پس هر که از ولایت ما روی گرداند یا جز ما را به ما برتری دهد آنان با سر از صراط فرویفتند. پس برابر نیستند کسانی که مردم به آنان چنگ می زنند، برابر نیستند، چنان که مردم به سوی چشمه های تیره ای می روند که از یکی به دیگری می ریزد، ولی باورمندان به ما، به سوی چشمه های زلالی می روند که به فرمان پروردگارشان روان اند و پایان یافتنی و خشک شدنی نیستند.

[۴۷۱]۱۰-ابو حمزه گفته است که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ای ابو حمزه! از شما کسی چند فرسخی بیرون می رود و برای خود راهنمایی می جوید و تو که به راه های آسمان نسبت به راه های زمین نادان تری، برای خود راهنمایی بجوی.

[۴۷۲]۱۱-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام درباره سخن خداوند گرامی و بزرگ: (و کسی که حکمت داده شود به راستی که خیر فراوانی داده شده است.) [بقره (۲): ۲۷۳] روایت کرده که فرمود: [آن حکمت] فرمانبرداری خداوند و شناخت امام است.

[۴۷۳] ۱۲- ابو بصیر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: آیا امام خود را شناخته ای؟ من گفتم: آری به خدا سوگند، پیش از آن که از کوفه بیرون بیایم.

حضرت فرمود: این تو را بس است.

[۴۷۴] ۱۳- برید گفت: شنیدم که حضرت باقر علیه السّلام درباره سخن خداوند پاک و والا: (آیا کسی که مرده بود و ما زنده اش کرده، برایش نوری نهادیم تا با آن در میان مردم حرکت کند.) [انعام (۶): ۱۲۲] فرمود: مرده ای که چیزی نمی فهمد و «نوری که با آن در مردم حرکت کند.» امامی است که از او پیروی می شود. (مانند کسی است که در تاریک هاست و راه برون شدی ندارد.) فرمود:

ص: ۳۹۳

قال: الذی لا یعرف الإمام.

[۴۷۵] ۱۴- الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن أورمه و محمّد بن عبد الله، عن علی بن حسیان، عن عبد الرحمن بن کثیر، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: دخل أبو عبد الله الجدلی علی أمير المؤمنين فقال عليه السّلام يا أبا عبد الله! ألا أخبرك بقول الله عزّ وجلّ، مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؟ قال: بلى يا أمير المؤمنين! جعلت فداك، فقال: الحسنه معرفه الولاية و حبنا أهل البيت و السّيئه إنكار الولاية و بغضنا أهل البيت، ثمّ قرأ عليه هذه الآيه.

باب فرض طاعه الأئمه عليه السلام [۴۷۶] ۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عیسی، عن حریر، عن زراره، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

ذروه الأمر و سنامه و مفتاحه و باب الأشياء و رضا الرحمن تبارك و تعالی الطّاعه للإمام بعد معرفته، ثمّ قال: إنّ الله تبارك و تعالی يقول: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا.

[۴۷۷] ۲- الحسین بن محمّد الأشعری، عن معلی بن محمّد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن ابي الصّباح قال:

أشهد أنّی سمعت ابا عبد الله عليه السّلام يقول: أشهد أنّ علیا إمام فرض الله طاعته و أنّ الحسن إمام فرض الله طاعته و أنّ الحسین إمام فرض الله طاعته و أنّ علی بن

ص: ۳۹۴

کسی که امام را نمی شناسد.

[۴۷۵]۱۴- عبد الرحمن کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرموده است: ابو عبد الله جدلی به نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمد. حضرت به او فرمود: ای ابو عبد الله آیا تو را به این سخن خداوند عزّتمند آگاهت نکنم که فرمود: (هرکه نیکی آورد، برایش بهتر از آن باشد و هم آنان از هراس آن روز ایمن باشند. و هرکه زشتی آورد به صورت در دوزخ افتند. آیا شما جز به آن چه انجام می دادید جزا داده می شوید؟) [نمل (۲۷): ۹۱ و ۹۲] او گفت: چرا ای امیر مؤمنان! جانم به فدایت. پس فرمود: نیکی، شناخت ولایت و دوستی ما خاندان است. و زشتی، انکار ولایت و دشمنی با خاندان ما. سپس آن آیه را بر او خواند.

واجب بودن فرمانبرداری از امامان [علیهم السّلام]

[۴۷۶]۱- زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: والا-ترین و شریف ترین کار و کلیدش و در همه چیز و خشنودی آن مهربان پاک و والا پس از شناخت او فرمانبرداری از امام است. سپس فرمود: خداوند پاک و والا می فرماید: (هرکس از رسول ما فرمانبرداری کند از خداوند فرمان برده و آن که سرپیچد، ما تو را به نگهداری شان نفرستاده ایم.) [نساء (۴): ۸۰]

[۴۷۷]۲- ابو الصّباح گفت: گواهی می دهم که شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: من گواهی می دهم که علی امامی است که خداوند اطاعتش را بایسته کرد و حسن امامی است که خداوند فرمانبرداری از او را بایسته کرد و حسین امامی است که خداوند اطاعت از او را واجب کرد و علی بن حسین

ص: ۳۹۵

الحسین امام فرض الله طاعته و أنّ محمّد بن علیّ امام فرض الله طاعته.

[۴۷۸]۳- و بهذا الإسناد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علیّ قال:

حدّثنا حماد بن عثمان، عن بشیر العطار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: نحن قوم فرض الله طاعتنا و أنتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته.

[۴۷۹]۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعید، عن حماد بن عیسی، عن الحسين بن المختار، عن بعض أصحابنا، عن أبي جعفر عليه السلام فی قول الله عزّ و جلّ: وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا قال:

الطّاعه المفروضه.

[۴۸۰]۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبي خالد القمّاط، عن أبي الحسن العطار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أشرك بين الأوصياء و الرّسل فی الطّاعه.

[۴۸۱] ۶- أحمد بن محمد، عن محمد بن أبي عمير، عن سيف بن عميرة، عن أبي الصباح الكناني قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: نحن قوم فرض الله عزّ وجلّ طاعتنا، لنا الأنفال و لنا صفو المال و نحن الرّاسخون في العلم و نحن المحسودون الذين قال الله: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». .

[۴۸۲] ۷- أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن الحسين بن أبي العلاء قال:

ذكرت لأبي عبد الله عليه السلام قولنا في الأوصياء إنّ طاعتهم مفترضة قال: فقال:

نعم هم الذين قال الله تعالى: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ هم الذين قال الله عزّ وجلّ «إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» .

ص: ۳۹۶

امامی است که خداوند فرمانبرداری از او را بایسته ساخت و محمد بن علی امامی است که خداوند اطاعت از او را بایسته کرد.

[۴۷۸] ۳- بشیر عطار گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: ما گروهی هستیم که خداوند اطاعت از ما را واجب کرد و شما از کسی پیروی می کنید که مردم برای نشناختن او بهانه ندارند.

[۴۷۹] ۴- یکی از اصحاب ما از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند (و به آنان حکومت بزرگی دادیم.) [نساء (۴): ۵۴] روایت کرده که فرمود: آن، اطاعت بایسته است.

[۴۸۰] ۵- ابو الحسن عطار گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

جانشینان و فرستادگان در اطاعت [بایسته] مشترک اند.

[۴۸۱] ۶- ابو الصباح کنانی گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ما گروهی هستیم که خداوند عزّتمند اطاعت از ما را بایسته ساخت. انفال برای ما است و برگزیده مال برای ماست. راسخان در علم ماییم. ماییم کسانی که مورد حسد واقع شدیم آن جا که خدا فرمود: (آیا مردم به خاطر آن چه خداوند از احسانش به آنان داده، حسد می برند.) [نساء (۴): ۵۴]

[۴۸۲] ۷- حسین ابو علا گفته است: برای حضرت صادق علیه السلام باور خودمان درباره اوصیا را که اطاعت از ایشان واجب است بیان کردم. فرمودند: آری آنان هستند کسانی که خداوند فرازند فرمود: (از خدا فرمان برید و از فرستاده او و از صاحبان امر از میان خودتان، فرمان برید.) [نساء (۴): ۵۹] و آنان هستند کسانی که خدای گرامی و بزرگ فرمود: (همانا ولی شما، خداوند و فرستاده او و کسانی هستند که ایمان آوردند.) [مائده (۵): ۵۵].

ص: ۳۹۷

[۴۸۳]۸- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد قال:

سأل رجل فارسيّ أبا الحسن عليه السّلام فقال: طاعتك مفترضة؟ فقال: نعم، قال:

مثل طاعه عليّ بن أبي طالب عليه السّلام؟ فقال: نعم.

[۴۸۴]۹- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سألته عن الأئمّه هل يجرون في الأمر و الطّاعه مجرى واحد؟ قال: نعم.

[۴۸۵]۱۰- و بهذا الإسناد، عن مروك بن عبيد، عن محمد بن زيد الطّبريّ قال:

كنت قائما على رأس الرّضا عليه السّلام بخراسان و عنده عدّه من بنى هاشم و فيهم إسحاق بن موسى بن عيسى العبّاسيّ فقال: يا إسحاق! بلغني أنّ الناس يقولون: إنّنا نزعّم أنّ النّاس عبيد لنا، لا و قرابتى من رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما قلته قطّ و لا سمعته من آبائيّ قاله و لا بلغني عن أحد من آبائيّ قاله؛ و لكنّي أقول:

النّاس عبيد لنا في الطّاعه، موال لنا في الدّين، فليبلغ الشّاهد الغائب.

[۴۸۶]۱۱- عليّ بن إبراهيم، عن صالح بن السنديّ، عن جعفر بن بشير، عن أبي سلمه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعتّه يقول: نحن الّذين فرض الله طاعتنا، لا- يسع النّاس إلّا معرفتنا و لا يعذر النّاس بجهالتنا، من عرفنا كان مؤمنا و من أنكرنا كان كافرا و من لم يعرفنا و لم ينكرنا كان ضالّا حتّى يرجع إلى الهدى الّذى افترض الله عليه من طاعتنا الواجبه فإن يمت على ضلالته يفعل الله به ما يشاء.

[۴۸۷]۱۲- عليّ، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن محمد بن الفضيل قال:

سألته عن أفضل ما يتقرّب به العباد إلى الله عزّ و جلّ، قال: أفضل ما يتقرّب به العباد إلى الله عزّ و جلّ طاعه الله و طاعه رسوله و طاعه أولى الأمر، قال:

ص: ۳۹۸

[۴۸۳]۸- معمر پسر خلاد گفت: مردی پارسی از حضرت کاظم علیه السّلام پرسید:

فرمانبرداری از تو واجب است؟ فرمود: بله. گفت: مانند فرمانبرداری از علی بن ابی طالب علیه السّلام؟ فرمودند: بله.

[۴۸۴]۹- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره امامان پرسیدم که آیا در امر امامت و اطاعت در یک جایگاهند؟ فرمودند: آری.

[۴۸۵] ۱۰- محمد بن زید طبری گفت: من در خراسان نزد حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم و نزدشان گروهی از بنی هاشم و در میانشان اسحاق پسر موسی بن عیسیٰ عباسی بودند. پس حضرت فرمود: ای اسحاق! شنیده ام مردم می گویند ما می پنداریم که مردم بندگان ما هستند. نه. سوگند به خویشاوندی ام با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هرگز آن را نگفته ام و از پدرانم نشنیده ام که آن را بگویند و از کسی نشنیده ام که پدرانم آن را گفته باشند. ولی من می گویم:

مردم در اطاعت بنده ما هستند و در دین پیرو ما، پس حاضران این سخن را به غایبان برسانند.

[۴۸۶] ۱۱- ابو سلمه گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

ما میم کسانی که خداوند اطاعت از ما را واجب کرد. برای مردم جز شناخت ما روا نیست و در شناختن ما بهانه ندارند. هر که ما را بشناسد مؤمن است و آن که انکار ما کند، کافر. و کسی که ما را شناخت و انکار ما نکرد گمراه است تا به هدایتی که عبارت از اطاعت بایسته ما است، باز گردد. اطاعتی که خداوند بر او واجب کرده است. ولی اگر بر همان گمراهی اش بمرید خداوند با او هر چه خواهد، بکند.

[۴۸۷] ۱۲- محمد فضیل گفت: از امام علیه السلام درباره برترین چیزی که بندگان به وسیله آن به خداوند شکوهمند نزدیک می شوند، پرسیدم. فرمود: برترین چیزی که به وسیله آن بندگان به سوی خداوند عزتمند نزدیک می شوند، فرمانبری از او، فرمانبری از فرستاده اش و فرمانبری از صاحبان امر است.

ص: ۳۹۹

أبو جعفر علیه السلام: حَبْنَا إِيْمَانَ وَ بَغْضَنَا كُفْرًا.

[۴۸۸] ۱۳- محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن فضالة بن أيوب، عن أبان، عن عبد الله بن سنان، عن إسماعيل بن جابر قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: أعرض عليك ديني الذي أدين الله عزّ وجلّ به؟ قال:

فقال: هات قال: فقلت: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أنّ محمدا عبده و رسوله و الإقرار بما جاء به من عند الله و أنّ عليا كان إماما فرض الله طاعته، ثمّ كان بعده الحسن إماما فرض الله طاعته، ثمّ كان بعده الحسين إماما فرض الله طاعته، ثمّ كان بعده عليّ بن الحسين إماما فرض الله طاعته حتّى انتهى الأمر إليه ثمّ قلت: أنت يرحمك الله، قال: فقال: هذا دين الله و دين ملائكته.

[۴۸۹] ۱۴- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزة، عن أبي إسحاق، عن بعض أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: اعلموا أنّ صحبه العالم و أتباعه دين يبدان الله به و طاعته مكسبه للحسنات ممحاه للسيئات و

ذخیره للمؤمنین و رفعه فیهم و جمیل بعد مماتهم.

[۴۹۰] ۱۵- محمد بن اسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن یحیی، عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبی عبد الله علیه السّلام: إنَّ الله أجَلُّ و أکرم من أن يعرف بخلقه، بل الخلق يعرفون بالله، قال: صدقت، قلت: إنَّ من عرف أنَّ له ربًّا فقد ینبغی له أن يعرف أنَّ لذلك الرّبَّ رضا و سخطا و أنّه لا يعرف رضاه و سخطه إلاّ بوحي أو رسول، فمن لم یأته الوحي فینبغی له أن یطلب الرّسل فإذا لقیهم عرف أنّهم الحجّج و أنّ لهم الطّاعه المفترضه، فقلت للنّاس: أليس تعلمون أنّ رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم

ص: ۴۰۰

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: دوست داشتن ما ایمان است و دشمنی با ما کفر.

[۴۸۸] ۱۳- اسماعیل جابر گفت: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: آیا دینم را که با آن از خداوند شکوهمند اطاعت می کنم به شما عرضه بکنم؟ فرمودند: بگو.

گفتم: گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست، یکتاست و انبازی ندارد و محمّد - درود خدا بر او و بر خاندانش - بنده و فرستاده او است و به آنچه از نزد خداوند آورده اقرار دارم و علی علیه السّلام امامی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده است.

پس از ایشان حسن علیه السّلام امامی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده و پس از ایشان حسین علیه السّلام امامی است که خداوند اطاعت از او را واجب ساخته و پس از ایشان علی بن حسین علیهما السّلام امامی است که خداوند اطاعت از او را بایسته کرده تا به خودشان رسید پس گفتم: و شما که خداوند مورد رحمتش قرار دهد. فرمودند:

این است دین خدا و دین فرشتگان او.

[۴۸۹] ۱۴- یکی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السّلام گفته است که حضرت امیر مؤمنان فرمودند: بدانید که همنشین با عالم و پیروی از او آیینی است که خداوند به وسیله آن اطاعت می شود. اطاعت از او تأمین گر نیکی ها و محوکننده زشتی ها است و گنجینه مؤمنان است. در زندگانی سرافرازی و پس از مرگ، زیبایی است.

[۴۹۰] ۱۵- منصور حازم گفت: به حضرت صادق علیه السّلام گفتم: خداوند بزرگ تر و گرامی تر از آن است که به واسطه آفریدگانش شناخته می شوند. فرمود:

درست است. گفتم: هر که دانست پروردگاری دارد سزاوار است بداند که برای آن پروردگار خشنودی و خشمی هست و خشنودی و خشمش جز به واسطه وحی یا فرستاده ای دانسته نمی شود، آن که وحی به او نیامده سزاوار است که فرستادگان را بجوید و آن گاه که دیدارشان کند بفهمد که ایشان حجّتند و اطاعت بایسته از آنان است. من به مردم گفتم: آیا نمی دانید

که رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - از سوی خداوند حجّت بر آفریدگان بود؟

ص: ۴۰۱

كان هو الحجة من الله على خلقه؟ قالوا: بلى، قلت: فحين مضى صلى الله عليه وآله وسلم من كان الحجّة؟ قالوا: القرآن فنظرت في القرآن فإذا هو يخاصم به المرجئ و القدرى و الزنديق الّذى لا يؤمن به حتى يغلب الرجال بخصومته، فعرفت أنّ القرآن لا يكون حجّة إلاّ بقتيم، فما قال فيه من شيء كان حقًا، فقلت لهم: من قيم القرآن؟ قالوا ابن مسعود قد كان يعلم و عمر يعلم و حذيفه يعلم، قلت: كلّهم قالوا: لا، فلم أجد أحدا يقال: إنّ يعلم القرآن كلّهُ إلاّ عليًا صلوات الله عليه و إذا كان الشيء بين القوم فقال هذا: لا أدري و قال هذا: لا أدري و قال هذا: لا أدري و قال هذا:

أنا أدري، فأشهد أنّ عليًا عليه السّلام كان قيم القرآن و كانت طاعته مفترضة و كان الحجّة على النّاس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و أنّ ما قال في القرآن فهو حقّ، فقال:

رحمك الله، فقلت: إنّ عليًا عليه السّلام لم يذهب حتى ترك حجّة من بعده كما ترك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و أنّ الحجّة بعد عليّ الحسن بن عليّ و أشهد على الحسن أنّه لم يذهب حتى ترك حجّة من بعده كما ترك أبوه و جدّه و أنّ الحجّة بعد الحسن الحسين و كانت طاعته مفترضة، فقال: رحمك الله، فقُبلت رأسه و قلت: و أشهد على الحسين عليه السّلام أنّه لم يذهب حتى ترك حجّة من بعده عليّ بن الحسين و كانت طاعته مفترضة فقال: رحمك الله فقُبلت رأسه و قلت و أشهد على عليّ بن الحسين أنّه لم يذهب حتى ترك حجّة من بعده محمّد بن عليّ أبا جعفر و كانت طاعته مفترضة، فقال: رحمك الله، قلت: أعطني رأسك حتى أقبله، فضحك، قلت: أصلحك الله قد علمت أنّ أباك لم يذهب حتى ترك حجّة من بعده كما ترك أبوه و أشهد بالله أنّك أنت الحجّة و أنّ طاعتك مفترضة، فقال: كفّ رحمك الله، قلت: أعطني رأسك حتى أقبله فقُبلت رأسه فضحك و قال: سلني عمّا شئت، فلا أنكرك بعد اليوم أبدا.

ص: ۴۰۲

گفتند: قرآن. به قرآن نگریستم دیدم اهل مرجئه و قدری ها و زندقی که به آن ایمان ندارد به وسیله آن با هم می ستیزند تا به یاری آن بر دیگران چیره شوند.

پس دانستم که قرآن جز با یک تفسیرگر حجّت نیست تا آن چه او درباره اش بگوید حقّ و درست باشد. پس به آنان گفتم: تفسیرگر قرآن کیست؟ گفتند: پسر مسعود تفسیر می دانست، عمر می دانست و حذیفه هم. گفتم: همه آن را. گفتند:

نه. و من جز علی کسی را نیافتم که درباره اش بگویند او همه قرآن را می داند.

هنگامی که چیزی در میان مردم رخ می داد، این می گفت: نمی دانم. آن می گفت:

نمی دانم و آن دیگری هم. و ایشان می فرمود: من می دانم. پس من گواهی می دهم که علی علیه السّلام تفسیرگر قرآن بود و اطاعت از او بایسته. و پس از رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - او حجّت بر مردم بود. و آن چه او درباره قرآن

گفته حقّ است. حضرت فرمود: خداوند تو را بیامرزد. آن گاه گفتم: علی علیه السّلام درنگذشت تا حجّتی از پس خود گذاشت چنان که رسول خدا گذاشته بود. و حجّت پس از علی، حسن بن علی علیهما السّلام بود و من گواهی می دهم که حسن علیه السّلام از دنیا رفت تا حجّتی از پس خود گذاشت چنان که پدر و جدّش گذاشته بودند و حجّت پس از حسن، حسین علیه السّلام است و اطاعت از او واجب.

حضرت فرمود: خدا تو را بیامرزد. پس من سرشان را بوسیدم و گفتم: و من گواهی می دهم که حسین [علیه السّلام] درنگذشت تا علی بن حسین علیهما السّلام را حجّت پس از خودش گذاشت که اطاعت از او واجب بود. حضرت فرمود: خدا تو را بیامرزد و من سرشان را بوسیدم و گفتم: و من علی بن حسین گواهی دهم که او درنگذشت تا محمّد بن علی ابو جعفر علیه السّلام را حجّت پس از خود گذاشت که اطاعتش واجب بود. حضرت فرمود: خداوند تو را بیامرزد. گفتم: اجازه بدهید سرتان را ببوسم. حضرت خندید. گفتم: خداوند کارت را بسامان گرداند و دانستم که پدرتان درنگذشت تا حجّت پس از خود را بر جای گذاشت. چنان که پدرشان گذاشته بود و خدا را گواه می گیرم که آن حجّت تویی و اطاعت از تو بایسته است. فرمودند: بس است خدا تو را بیامرزد. گفتم: اجازه بدهید سرتان را ببوسم. آن گاه سرشان را بوسیدم. حضرت امام صادق علیه السّلام خندید و فرمود: هرچه خواهی بپرس که پس از این هرگز تو را بیگانه نمی شمارم.

ص: ۴۰۳

[۴۹۱]۱۶- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن خالد البرقی، عن القاسم بن محمّد الجوهری، عن الحسين بن أبي العلاء قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

الأوصياء طاعتهم مفترضة؟ قال: نعم هم الذين قال الله عزّ وجلّ أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أُولى الأَمْرِ مِنْكُمْ و هم الذين قال الله عزّ وجلّ: إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.

[۴۹۲]۱۷- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرّحمن، عن حمّاد، عن عبد الأعلى قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: السّمع و الطّاعة أبواب الخیر، السّامع المطیع لا حجّجه علیه و السّامع العاصی لا حجّجه له و إمام المسلمین تمّت حجّته و احتجّاجه یوم یلقى الله عزّ وجلّ، ثمّ قال: یقول الله تبارک و تعالی: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ»

باب فی أنّ الأئمّه شهداء الله عزّ وجلّ علی خلقه [۴۹۳]۱- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن یعقوب بن یزید، عن زیاد القندی، عن سماعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام فی قول الله عزّ وجلّ: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلِيٌّ هُوَ لِأَنَّ شَهِيداً قَالَ: نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خَاصَّهُ، فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِّنَّا شَاهِدٌ عَلَيْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شَاهِدٌ عَلَيْنَا.

[۴۹۱]۱۶-حسین ابو علاء گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام گفتم: اطاعت از اوصیا واجب است؟ فرمودند: بله، آنان کسانی هستند که خداوند شکوهمند فرمود: (خداوند را اطاعت کنید و رسول و صاحبان امر از میان خودتان را اطاعت کنید). [نساء (۴): ۶۳] و آنان کسانی هستند که خداوند عزّتمند فرمود: (ولی شما خدا است و رسولش و کسانی که ایمان آوردند. آنان که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات دادند). [مائده (۵): ۶۱]

[۴۹۲]۱۷-عبدالاعلی گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: شنیدن و اطاعت کردن درهای خیرند. به زیان شنوای مطیع دلیلی یافت نشود چنان که به سود شنوای نافرمان هم. و دلیل و برهان پیشوای مسلمانان در روزی که خداوند را دیدار کند، کامل است. سپس فرمود: خداوند پاک و والا می فرماید: (روزی که همه مردم را با پیشوایشان بخوانیم). [اسراء (۱۷): ۷۱]

امامان علیهم السّلام گواهان خدای عزّتمند بر آفریدگانش هستند

[۴۹۳]۱-از سماعه روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند (در آن روز که از هر امتی گواهی آوریم و تو را گواه آن ها قرار دهیم، چگونه باشد). [نساء (۴): ۴۱] فرمودند: این آیه به ویژه درباره امت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرود آمده است. در میان هر امتی از ایشان امامی از ما بر آنان گواه است و محمّد صلی الله علیه و آله بر گواه است.

[۴۹۴]۲-برید عجلی گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن

الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن عمر بن أذینه، عن برید العجلی قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام، عن قول الله عزّ و جلّ: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ قَالَ: نحن الأئمة الوسطى و نحن شهداء الله على خلقه و حججه في أرضه، قلت: قول الله عزّ و جلّ: «مَلَأَ أَيْبُكُمْ إِبْرَاهِيمَ» قال:

إِنَّا نَعْنِي خَاصَّهُ، «هُوَ سَيِّمًاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ «وَفِي هَذَا» الْقُرْآنَ، لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الشَّهِيدَ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ فَمَنْ صَدَّقَ صَدَقْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ كَذَّبَ كَذَّبْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

[۴۹۵]۳-و بهذا الإسناد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن علی، عن أحمد بن عمر الحلال قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام عن قول الله عزّ و جلّ: أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ فَقَالَ: أمير المؤمنين صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ الشَّاهِدَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ.

[۴۹۶]۴-عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بَرِيدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» قَالَ: نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسِيَّةُ وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَجِهِ فِي أَرْضِهِ، قُلْتُ:

قَوْلُهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ قَالَ: إِنَّا عَنَى وَنَحْنُ الْمَجْتَبُونَ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ

ص: ۴۰۶

خداوند عزتمند (بدین سان شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.) [بقره (۲): ۱۴۳] فرمودند: ما امت میانه ایم و ما یمیم گواهان خدا بر مردم و حجت هایش در زمین. گفتم: این سخن خداوند شکوهمند چیست: (آیین پدرتان ابراهیم است.)؟ فرمودند: درباره ما است. (او از پیش شما را مسلمان نامید) یعنی در کتاب های گذشته (و در این) یعنی قرآن (تا رسول خدا بر شما گواه باشد.) [حج (۲۲): ۷۸] پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بر ما گواه است بنا بر آن چه از سوی خداوند عزتمند به ما رسانده است. و ما گواه بر مردم هستیم. هر که ما را باور کرد روز رستاخیز تصدیقش می کنیم و هر که ما را باور نکند روز رستاخیز او را تکذیب می کنیم.

[۴۹۵]۳-احمد بن عمر حلال گفت: از ابو الحسن علیه السلام درباره این سخن خداوند گرامی پرسیدم: (آیا کسی که با دلیلی روشن از سوی پروردگارش بیاید و به دنبالش گواهی باشد.) [هود (۱۱): ۱۷] فرمودند: امیر مؤمنان درود خدا بر او، گواه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دلیلی روشن از پروردگارش داشت.

[۴۹۶]۴-برید عجللی گفته است: این سخن خداوند پاک و والا را برای حضرت باقر علیه السلام خواندم: (و بدین سان شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و رسول خدا بر شما گواه باشد.) فرمودند: ما امت میانه ایم و ما یمیم گواهان خداوند پاک و والا- بر آفریدگانش و حجت هایش در زمین. من این آیه را خواندم: (ای کسانی که ایمان آوردید رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را بندگی کنید و کار نیک کنید. شاید که رستگار شوید. و در راه خدا به راستی بکوشید که او شما را برگزید.) [حج (۲۲): ۷۷ و ۷۸] فرمود: مقصود ما یمیم.

و ما آن برگزیدگانیم و خداوند پاک و والا در دین تنگنایی قرار نداد

ص: ۴۰۷

فالحرج أشد من الصَّبَقِ «مَلَّةً أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» إِنَّا عَنَى خَاصَّهُ وَ «سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ» اللَّهُ سَمَّاَنَا الْمُسْلِمِينَ «مِنْ قَبْلُ» فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ «وَ فِي هَذَا» الْقُرْآنَ «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الشَّهِيدَ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ، فَمَنْ صَدَّقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَقْنَا وَ مَنْ كَذَّبَ كَذَّبْنَا.

[۴۹۷]۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حمّاد بن عیسی، عن ابراهیم بن عمر الیمانی، عن سلیم بن قیس الہلالی، عن امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ قال:

إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحَجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نَفَارِقَهُ وَلَا يَفَارِقُنَا.

باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الْهَدَاهُ [۴۹۸]۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد وفضاله بن أيوب، عن موسى بن بكر، عن الفضيل قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فقال: كلّ إمام هادٍ للقرن الذي هو فيهم.

[۴۹۹]۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن محمد بن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن بريد العجلي، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فقال: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المنذر و لكلّ زمان مّا هاد يهديهم إلى ما جاء به نبيّ الله صلى الله عليه وآله وسلم ثمّ الهداه من بعده عليّ ثمّ الأوصياء واحد بعد واحد.

[۵۰۰]۳- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن محمد بن إسماعيل، عن سعدان، عن أبي بصير قال:

ص: ۴۰۸

و حرج سخت تر از تنگناست. (آیین پدر شما ابراهیم است.) خصوص ما را قصد کرده است. و (شما را مسلمان نامید.) خداوند ما را مسلمان نامید. از پیش در کتاب های گذشته و در این قرآن تا رسول خدا بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- بر ما گواه است بنابر آنچه از سوی خداوند پاک و والا به ما رسانده است. و ما بر مردم گواه هستیم. و هر که ما را باور داشته باشد روز رستاخیز او را باور می کنیم و هر که ما را باور نکند او را تکذیب می کنیم.

[۴۹۷]۵- سلیم قیس هلالی از امیر مؤمنان-درود خدا بر او باد-روایت کرده که فرمود: خداوند پاک و والا ما را پاک کرد و نگاهمان داشت و ما را بر آفریدگانش گواه و در زمینش حجّت قرار داد و ما را با قرآن و قرآن را با ما همراه کرد که ما از او جدا نشویم و او هم از ما جدا نشود.

امامان علیهم السلام همان هدایتگران اند

[۴۹۸]۱- فضیل گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (و برای هر قومی هدایتگری است) [سوره رعد (۱۳): ۷] فرمودند: هر امامی هدایتگر امتی است که در میان شان است.

[۴۹۹]۲- بريد عجلي از حضرت باقر عليه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند (همانا تو بیم دهنده ای و برای هر مردمی،

هدایتگری است.) روایت کرده که فرمودند: رسول خدا بیم دهنده است. و از ما برای هر دوره ای هدایتگری است که به سوی آنچه پیامبر خدا آورده هدایت می کند. و هدایتگران پس از او علی علیه السّلام است و سپس جانشینان او یکی پس از دیگری.

[۵۰۰]۳- ابو بصیر گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مقصود از (همانا تو

ص: ۴۰۹

قلت لأبی عبد الله علیه السّلام: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَقَالَ: رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم المنذر و عليّ الهادي يا أبا محمّد! هل من هاد اليوم؟ قلت: بلى جعلت فداك ما زال منكم هاد بعد هاد حتّى دفعت إليك، فقال: رحمك الله يا أبا محمّد! لو كانت إذا نزلت آية على رجل ثمّ مات ذلك الرّجل ماتت الآية مات الكتاب و لكنّه حتّى يجرى فيمن بقي كما جرى فيمن مضى.

[۵۰۱]۴- محمّد بن يحيى عن، أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان، عن منصور، عن عبد الرّحيم القصير، عن أبي جعفر عليه السّلام فى قول الله تبارك و تعالى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَقَالَ:

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم المنذر و عليّ الهادي، أما و الله ما ذهبت منّا و ما زالت فينا إلى السّاعه.

باب أنّ الأئمة عليهم السّلام و لاه أمر الله و خزنه علمه [۵۰۲]۱- محمّد بن يحيى العطار، عن أحمد بن أبي زاهر، عن الحسن بن موسى، عن عليّ بن حسان، عن عبد الرّحمن بن كثير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: نحن و لاه أمر الله و خزنه علم الله و عيبه و حى الله.

[۵۰۳]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن عليّ بن أسباط، عن أبيه أسباط، عن سوره بن كليب قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام: و الله إنّنا لخزّان الله فى سمائه و أرضه، لا على ذهب و لا على فضّه إلاّ على علمه.

[۵۰۴]۳- عليّ بن موسى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد و محمّد بن خالد البرقيّ، عن النّضر بن سويد رفعه، عن سدیر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ص: ۴۱۰

بیم دهنده ای و برای هر مردمی هدایتگری است) چیست؟ فرمودند: ای ابو محمد! رسول خدا بیم دهنده و علی علیه السّلام هدایتگر است. ای ابو محمّد! آیا امروز هدایتگری هست؟ گفتیم: بله جانم به فدایت. پیوسته از میان شما هدایتگری پس از هدایتگر دیگر بود. تا به شما سپرده شد. فرمودند: ای ابو محمّد! خدا تو را بیامرزد. اگر چنین بود که وقتی آیه ای بر کسی

فروآید و آن شخص بمیرد و آیه هم بمیرد، همه کتاب می مرد در حالی که کتاب زنده است و درباره کسی که مانده است جاری می شود چنان که درباره کسی که در گذشته، جاری بود.

[۵۰۱]۴- عبد الرّحيم قصير از حضرت باقر عليه السلام درباره این سخن خداوند پاک و والا (همانا تو بیم دهنده ای و برای هر مردمی هدایتگری است). روایت کرده که فرمودند: رسول خدا بیم دهنده است و علی عليه السلام هدایتگر. هان به خدا سوگند که آن از میان ما نرفته و تاکنون پیوسته در میان ما بوده است.

امامان عليهم السلام ولی امر خدا و گنجوران دانش اویند

[۵۰۲]۱- عبد الرحمن کثیر گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: ولی امر خدا و گنجوران دانش او و رازداران وحی اش ما ایم.

[۵۰۳]۲- سورة کلب گفت: حضرت باقر علیه السلام به من فرمودند: به خدا سوگند گنجوران خدا در آسمان و زمینش ما ایم. نه بر زر و سیم، بر دانش اش.

[۵۰۴]۳- سدير گفته است: به حضرت باقر علیه السلام گفتم: جانم به فدایت! شما

ص: ۴۱۱

قلت له: جعلت فداك ما أنتم؟ قال: نحن خزّان علم الله و نحن تراجمه و حى الله و نحن الحجّ البالغه على من دون السماء و من فوق الأرض.

[۵۰۵]۴- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن النّضر بن شعيب، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: قال الله تبارك و تعالى:

استكمال حجّتى على الأشقياء من أمّتك من ترك ولايه علىّ و الأوصياء من بعدك، فإنّ فيهم ستّك و سنّه الأنبياء من قبلك و هم خزّانى على علمى من بعدك، ثمّ قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: لقد أنبأنى جبرئيل عليه السلام بأسمائهم و أسماء آبائهم.

[۵۰۶]۵- أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبار، عن محمّد بن خالد، عن فضاله بن أيّوب، عن عبد الله بن أبي يعفور قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا ابن أبى يعفور! إنّ الله واحد متوحّد بالوحدانيّه، متفرّد بأمره، فخلق خلقا فقدرهم لذلك الأمر، فنحن هم يا ابن أبى يعفور! فنحن حجج الله فى عباده و خزّانه على علمه و القائمون بذلك.

[۵۰۷]۶- علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن موسى بن القاسم بن معاويه و محمّد بن يحيى، عن العمركى بن علىّ جميعا،

عن علىّ بن جعفر، عن أبى الحسن موسى عليه السلام قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا وَجَعَلَنَا خَزَانَهُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضَهُ وَلَنَا نَطَقَتِ الشَّجَرَةُ وَبَعَادَتَنَا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عَبْدَ اللَّهَ.

ص: ۴۱۲

کیستید؟ فرمود: ما گنجوران دانش خداییم. ما ترجمان وحی خداییم. ما یم حجت رسا بر آن که زیر آسمان و روی زمین است.

[۵۰۵]۴- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود:

خدای پاک و والامی فرماید: کامل شدن برهان من بر ضدّ بدان امت تو از فروگذاردن ولایت علی و جانشینان پس از تو [علیهم السلام اجمعین] است؛ زیرا روش تو و روش پیامبران پیش از تو در آنان است. آنان گنجوران دانش من پس از تو اند. سپس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند:

جبرئیل علیه السلام نام آنان و نام پدرانشان را به من خبر داده است.

[۵۰۶]۵- عبد الله ابو یغفور گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای پسر ابو یغفور! خداوند یکتا است و در یکتایی اش یگانه است. در فرمان تنهاست. تا آفریدگانی آفرید و برای آن فرمان قرارشان داد. ای پسر ابو یغفور ایشان ما هستیم. ما یم حجت های خدا در میان بندگانش و گنجوران بر دانشش و قیام کنندگان به آن.

[۵۰۷]۶- علی بن جعفر از حضرت ابو الحسن موسی علیهما السلام روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرموده: خداوند بزرگ ما را آفرید و نیکو آفرید. برایمان صورتی قرار داد و نیکو صورتی ساخت و ما را گنجوران در میان آسمان و زمینش قرار داد. برای ما درخت به سخن آمد و با عبادت ما خداوند عبادت شد و اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد.

ص: ۴۱۳

باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَأَبْوَابُ اللَّهِ الَّتِي مِنْهَا يُوتَى [۵۰۸]۱- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن أبي مسعود، عن الجعفرى قال:

سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: الأئمة خلفاء الله عزّ وجلّ في أرضه.

[۵۰۹]۲- عنه، عن معلى، عن محمد بن جمهور، عن سليمان بن سماعه، عن عبد الله بن القاسم، عن أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: الأوصياء هم أبواب الله عزّ وجلّ التي يؤتى منها ولولاهم ما عرف الله عزّ وجلّ و بهم احتجّ الله تبارك و تعالی على خلقه.

[۵۱۰]۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله جلّ جلاله: وَعِيدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ:

هم الأئمة.

باب أنّ الأئمة عليهم السلام نور الله عزّ و جلّ [۵۱۱]۱-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن عليّ بن مرداس قال:

حدّثنا صفوان بن يحيى و الحسن بن محبوب، عن أبي أيّوب، عن أبي خالد الكابليّ قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ التُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فَقَالَ: يا أبا خالد التور و الله الأئمة من آل محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم إلى يوم القيامة

ص: ۴۱۴

امامان عليهم السلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸]۱-جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السلام] جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹]۲-ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفرید گانش احتیاج می کند.

[۵۱۰]۳-عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند و عده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود). [نور (۲۴): ۵۵] فرمودند: آنان امامان [علیهم السلام] هستند.

امامان عليهم السلام نور خداوند عزّتمندانند

[۵۱۱]۱-ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید). [تغابن (۶۴): ۸] فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند.

ص: ۴۱۵

امامان عليهم السلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸]۱-جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السّلام] جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹] ۲- ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفرید گانش احتجاج می کند.

[۵۱۰] ۳- عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند وعده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود.) [نور (۲۴): ۵۵] فرمودند: آنان امامان [علیهم السّلام] هستند.

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمندان

[۵۱۱] ۱- ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) [تغابن (۶۴): ۸] فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند.

ص: ۴۱۵

امامان علیهم السّلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸] ۱- جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السّلام] جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹] ۲- ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفرید گانش احتجاج می کند.

[۵۱۰] ۳- عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند وعده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود.) [نور (۲۴): ۵۵] فرمودند: آنان امامان [علیهم السّلام] هستند.

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمندان

[۵۱۱] ۱- ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) [تغابن (۶۴): ۸] فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند.

ص: ۴۱۵

امامان علیهم السّلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸]۱-جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السّلام] جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹]۲-ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفرید گانش احتجاج می کند.

[۵۱۰]۳-عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند وعده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود). [نور (۲۴): ۵۵] فرمودند: آنان امامان [علیهم السّلام] هستند.

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمندان

[۵۱۱]۱-ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید). [تغابن (۶۴): ۸] فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند.

ص: ۴۱۵

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید). فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هر که بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[۵۱۵]۵-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است). حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است). حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است). فاطمه علیها السّلام ستاره فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود). ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی). نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود). نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است). امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند). خداوند هر که را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام] هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند). [سوره نور (۲۴): ۳۵] من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اولی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سومی است. (از بالایش موجی است)

دومی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت). یعنی امامی در روز رستاخیز. و درباره این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (۵۷): ۱۲] فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص: ۴۱۹

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هر که بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[۵۱۵] ۵-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است). حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است). حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است). فاطمه علیها السّلام ستاره فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود). ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی). نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود). نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است). امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند). خداوند هر که را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام] هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند). [سوره نور (۲۴): ۳۵] من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اولی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سومی است. (از بالایش موجی است) دومی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت). یعنی امامی در روز رستاخیز. و درباره این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (۵۷): ۱۲] فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص: ۴۱۹

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هر که بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[۵۱۵] ۵-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است). حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است). حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است). فاطمه علیها السّلام ستاره فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود). ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی). نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود). نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است). امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند). خداوند هر که را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام] هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند). [سوره نور (۲۴): ۳۵] من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اولی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سوّمی است. (از بالایش موجی است) دوّمی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت). یعنی امامی در روز رستاخیز. و درباره این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد). [حدید (۵۷): ۱۲] فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص: ۴۱۹

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هر که بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[۵۱۵] ۵-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است). حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است). حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است). فاطمه علیها السّلام ستاره فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود). ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است

و نه غربی.) نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود.) نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است.) امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند.) خداوند هر که را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام] هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند.) [سوره نور (۲۴): ۳۵] من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اولی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سوّمی است. (از بالایش موجی است) دوّمی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت.) یعنی امامی در روز رستاخیز. و درباره این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (۵۷): ۱۲] فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص: ۴۱۹

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هر که بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[۵۱۵] ۵-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است.) حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است.) حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است.) فاطمه علیها السّلام ستاره فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود.) ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی.) نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود.) نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است.) امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند.) خداوند هر که را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام] هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند.) [سوره نور (۲۴): ۳۵] من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اولی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سوّمی است. (از بالایش موجی است) دوّمی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش

نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت). یعنی امامی در روز رستاخیز. و درباره این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (۵۷): ۱۲] فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص: ۴۱۹

بمثل ما أقرت لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم ولقد حملت على مثل حمولة محمد صلى الله عليه وآله وسلم وهي حمولة الرّب وإنّ محمداً صلى الله عليه وآله وسلم يدعى فيكسى ويستنطق وأدعى فأكسى وأستنطق فأنطق على حدّ منطقه ولقد أعطيت خصالاً لم يعطهنّ أحد قبلي، علّمت علم المنايا والبلايا والأنساب وفصل الخطاب، فلم يفتني ما سبقني ولم يعزب عني ما غاب عني أبشر، يا ذن الله وأودى عن الله عزّ وجلّ، كلّ ذلك مكّنتي الله فيه يا ذنه.

[۵۱۹] ۳- محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعاً، عن محمّد بن الحسن، عن عليّ بن حسان قال: حدّثني أبو عبد الله الرّياحنيّ، عن أبي الصّامت الحلوانيّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والفضل لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم المتقدّم بين يديه كالمقدّم بين يدي الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمفضّل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و الرّادّ عليه في صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم باب الله الذي لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذي من سلّكه وصل إلى الله عزّ وجلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحداً بعد واحد، جعلهم الله عزّ وجلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطة على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّه البالغه على من في الأرض، يجرى لآخرهم من الله مثل الذي جرى لأولهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّه و النار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسيمي و أنا الفاروق الأكبر

ص: ۴۲۴

بمثل ما أقرت لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم ولقد حملت على مثل حمولة محمد صلى الله عليه وآله وسلم وهي حمولة الرّب وإنّ محمداً صلى الله عليه وآله وسلم يدعى فيكسى ويستنطق وأدعى فأكسى وأستنطق فأنطق على حدّ منطقه ولقد أعطيت خصالاً لم يعطهنّ أحد قبلي، علّمت علم المنايا والبلايا والأنساب وفصل الخطاب، فلم يفتني ما سبقني ولم يعزب عني ما غاب عني أبشر، يا ذن الله وأودى عن الله عزّ وجلّ، كلّ ذلك مكّنتي الله فيه يا ذنه.

[۵۱۹] ۳- محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعاً، عن محمّد بن الحسن، عن عليّ بن حسان قال: حدّثني أبو عبد الله الرّياحنيّ، عن أبي الصّامت الحلوانيّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما لرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمقدّم بين يدي الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمفضّل على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم باب الله الذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذى من سلّكه وصل إلى الله عزّ و جلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطته على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخرهم من الله مثل الذى جرى لأؤلّهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّه و النار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

ص: ٤٢٤

بمثل ما أقرت لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حمولة محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و هى حمولة الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى الله عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقته و لقد أعطيت خصالا لم يعطهنّ أحد قبلى، علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب عنى ما غاب عنى أبشر، ياذن الله و أوذى عن الله عزّ و جلّ، كلّ ذلك مكنتى الله فيه ياذه.

[٥١٩]٣- محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن علىّ بن حسان قال: حدّثنى أبو عبد الله الرّياحى، عن أبى الصّامت الحلوانى، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما لرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمقدّم بين يدي الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمفضّل على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم باب الله الذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذى من سلّكه وصل إلى الله عزّ و جلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطته على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخرهم من الله مثل الذى جرى لأؤلّهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّه و النار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

ص: ٤٢٤

بمثل ما أقرت لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حمولة محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و هى حمولة الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى الله عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقته و لقد

أعطيت خصالا لم يعطهن أحد قبلي، علّمت علم المنايا والبلايا والأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتني ما سبقني و لم يعزب عني ما غاب عني أبشر، ياذن الله و أوّدي عن الله عزّ و جلّ، كلّ ذلك مكّنتي الله فيه ياذنه.

[٥١٩]٣-محّمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن عليّ بن حسان قال: حدّثني أبو عبد الله الرّياحيّ، عن أبي الصّامت الحلوانيّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما لرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمقدّم بين يدي الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمفضّل على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه في صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم باب الله الذي لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذي من سلّكه وصل إلى الله عزّ و جلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطته على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّجّه البالغه على من في الأرض، يجرى لآخرهم من الله مثل الذي جرى لأولهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّه و النار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسيمي و أنا الفاروق الأكبر

ص: ٤٢٤

بمثل ما أقرت لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حمولة محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و هي حمولة الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى الله عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقته و لقد أعطيت خصالا لم يعطهن أحد قبلي، علّمت علم المنايا والبلايا والأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتني ما سبقني و لم يعزب عني ما غاب عني أبشر، ياذن الله و أوّدي عن الله عزّ و جلّ، كلّ ذلك مكّنتي الله فيه ياذنه.

[٥١٩]٣-محّمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن عليّ بن حسان قال: حدّثني أبو عبد الله الرّياحيّ، عن أبي الصّامت الحلوانيّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما لرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمقدّم بين يدي الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمفضّل على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه في صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم باب الله الذي لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذي من سلّكه وصل إلى الله عزّ و جلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطته على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّجّه البالغه على من في الأرض، يجرى لآخرهم من الله مثل الذي جرى لأولهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّه و النار، لا

بمثل ما أقرت لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم و لقد حملت على مثل حمولة محمد صلى الله عليه وآله وسلم و هي حمولة الرّب و إنّ محمداً صلى الله عليه وآله وسلم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقته و لقد أعطيت خصالاً لم يعطهنّ أحد قبلى، علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب عنى ما غاب عنى أبشراً، ياذن الله و أوذى عن الله عزّ و جلّ، كلّ ذلك مكنتى الله فيه ياذنه.

[٥١٩]٣- محمد بن يحيى و أحمد بن محمد جميعاً، عن محمد بن الحسن، عن على بن حسان قال: حدّثنى أبو عبد الله الرّياحى، عن أبى الصّامت الحلوانى، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و الفضل لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم المتقدّم بين يديه كالمقدّم بين يدى الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمفضّل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم باب الله الذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذى من سلكه وصل إلى الله عزّ و جلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّة عليهم السّلام واحداً بعد واحد، جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطة على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّة البالغة على من فى الأرض، يجرى لآخريهم من الله مثل الذى جرى لأولهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّة و النّار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمة و الموعة الحسنه و الحجّة البالغة. الإمام كالشمس الطّالعة المجلّلة بنورها للعالم و هي فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهدى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام الثّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئة و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه التّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّ من غير طلب منه له و لا- اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت

العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظام و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كَلَّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص: ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهدى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظام و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كَلَّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص: ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهدى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظام و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت

الخطباء و جهلت الألباء و كلت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص : ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالعه المجلّله بنورها للعالم و هي في الأفق بحيث لا تنالها الأيدي و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادي في غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام الثّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل في المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد في الدّاهيه التّاد. الإمام أمين الله في خلقه و حجّته على عباده و خليفته في بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص : ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالعه المجلّله بنورها للعالم و هي في الأفق بحيث لا تنالها الأيدي و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادي في غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام الثّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل في المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد في الدّاهيه التّاد. الإمام أمين الله في خلقه و حجّته على عباده و خليفته في بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت

بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص: ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدي و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا العدى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص: ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدي و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا العدى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالع المجلّه بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا- اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا العذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالع المجلّه بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا- اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا العذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدي و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهدى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمى و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

ص : ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدي و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهدى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمى و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

ص : ٤٣٠

للكلام و دعائم للإسلام، جرت بذلك فيهم مقادير الله على محتومها، فالإمام هو المنتجب المرتضى و الهادى المنتجى و القائم

المرتجی، اصطفاه الله بذلك و اصطنعه على عينه في الذرّ حين ذراه و في البریه حين برأه ظلاً قبل خلق نسمة عن يمين عرشه محبوباً بالحكمة في علم الغيب عنده اختاره بعلمه و انتجبه لظهره، بقيه من آدم عليه السّلام و خيره من ذرّيه نوح عليه السّلام و مصطفى من آل إبراهيم عليه السّلام و سلاله من إسماعيل و صفوه من عتره محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم لم يزل مرعياً بعين الله يحفظه و يكلؤه بستره، مطروداً عنه حبائل إبليس و جنوده، مدفوعاً عنه وقوب الغواسق و نفوث كلّ فاسق، مصروفاً عنه قوارف السوء، مبرّأ من العاهات؛ محجوباً عن الآفات معصوماً من الزّلاّت مصوناً عن الفواحش كلّها، معروفاً بالحلم و البرّ في يفاعه، منسوباً إلى العفاف و العلم و الفضل عند انتهائه، مسنداً إليه أمر والده، صامتاً عن المنطق في حياته، فإذا انقضت مدّه والده إلى أن انتهت به مقادير الله إلى مشيئته و جاءت الإرادة من الله فيه إلى محبّته و بلغ منتهى مدّه والده عليه السّلام فمضى و صار أمر الله إليه من بعده و قلّمه دينه و جعله الحجّج على عباده و قيمه في بلاده و أيّده بروحه و آتاه علمه و أنبأه فصل بيانه و استودعه سرّه و انتدبه لعظيم أمره و أنبأه فضل بيان علمه و نصبه علماً لخلقه و جعله حجّج على أهل عالمه و ضياء لأهل دينه و القيم على عباده، رضى الله به إماماً، لهم استودعه سرّه و استحفظه علمه و استخبأه حكمته و استرعاه لدينه و انتدبه لعظيم أمره و أحيا به مناهج سبيله و فرائضه و حدوده؛ فقام بالعدل عند تحيّر أهل الجهل و تحيير أهل الجدل بالنور الساطع و الشفاء النافع بالحقّ الأبلج و البيان اللائح من كلّ مخرج، على طريق المنهج الذي مضى عليه الصّادقون من آباءه عليهم السّلام؛ فليس يجهل حقّ هذا العالم إلا شقى

ص: ۴۳۸

سخن و ستون های اسلام قرار داد. که تقدیرات خداوند در میان مردم به واسطه آنان در جایگاهش جاری شده است. پس امام همان برگزیده مورد پسند و هدایتگر اختصاص یافته به نجواهای الهی و قیام کننده مورد امید است. خداوند او را به این جهت برگزید. آن گاه که در عالم ذرّ از جانب راست عرش خود سایه اش را پیش از خلق روحش در این عالم می آفرید-در حالی که در علم غیب محض حکمت آموز گشته بود-او را در برابر دیدگانش پرورش داد و در میان مردم توجه ویژه ای به او نمود و او را به علم خودش انتخاب کرد و به جهت پاکی اش برگزید. بقیه ای از آدم-درود بر او-بهترین فرزندان نوح-درود بر او- و برگزیده ای از خاندان ابراهیم علیه السّلام و شاخه ای از درخت اسماعیل و برگزیده ای از عترت محمّد-درود خدا بر او و خاندانش-است. پیوسته در برابر دیدگان خداوند است تا او را با حفاظ خود حفظ و حراست کند. دام ها و سربازان را ابلیس از او رانده و سایه شب های سیاه و نفس هر فاسقی از او مانده. میل به بدی به او رو نمی کند و از آفات جسمی و روحی به دور است. از لغزش ها، معصوم و از همه بدی ها، مصون است. در سال های آغازین به بردباری و نیکی معروف بوده و در هنگام پایان زندگانی به پاکدامنی و علم و فضیلت منسوب است. در حالی که امامت پدرش به او سپرده خواهد شد از سخن گفتن در حیات او خاموش است. پس وقتی دوران پدرش که مقدرات خداوند به سوی خواسته هایش پایان یافته، سپری شد و اراده خداوند او را به سوی محبتش رسانید و پایان دوران پدرش فرارسید و درگذشت و امر خدا پس از او به ایشان منتقل شد و دینش را به او سپرد و او را حجّت بر بندگانش و حاکم بر بلادش قرار داد. و با روح القدس تقویتش کرد. و علمش را به او داد و از گفتار حقّ آگاهش ساخت و سرّش را به او سپرد و برای امر بزرگ خود از او دعوت کرد و از فضیلت بیان علمش آگاه ساخت. و او را همچون پرچی برای آفریدگانش برافراشت. و برای اهل جهان، حجّت و برای اهل دین، نور و بر بندگانش حاکم قرارش داد. خداوند او را برای پیشوایی شان پسندیده، رازش را به او سپرد و او را نگاهبان علم خود ساخت و

حکمتش را در جان او پنهان نموده، نگاهبان دینش کرد و برای امر بزرگ خود از او دعوت نمود و با او راه و فرایض و حدودش را آشکار ساخت. آن گاه او هنگام سرگردانی اهالی جهل و سخن آرای اهل جلدل با نوری فروزان و درمانی سودمند و حقی روشن و بیانی آشکار از هر جهت، بر طریق روشنی که پدران صادقین علیهم السّلام آن را پیموده بودند، به عدالت به پا خاست. پس به حقّ این عالم جز شقیّی،

ص: ۴۳۹

مرزها و نواحی مصون می ماند. امام حلال خداوند را حلال کرده و حرامش را حرام می کند. حدودش را به اجرا می گذارد و از دینش حفاظت می نماید. و با حکمت و موعظه نیکو برهانی رسا به طریق پروردگارش می خواند.

امام، همچون آفتاب درخشانی است که با نورش همه عالم را فرامی گیرد، در حالی که خود در آسمان است و دست ها و چشم ها به آن نمی رسند. امام، ماه تابان و چراغ فروزان و نور گسترده و ستاره راهنما در تاریکی های شب و گذرگاه سرزمین ها و بیابان ها و گرداب دریاها است. امام آب گوارایی برای تشنگی و راهنمایی برای حقّ و رهایی بخش از نابودی است. امام آتش بر بلندا است گرمابخش کسی که با آن گرم می شود و نشانه ای در تاریکی پرتگاه هاست که هر کس از آن جدا شود نابود گردد.

امام، ابری بارنده و بارانی شتابنده، آفتابی فروزنده و آسمانی سایه سار، زمینی گسترده و چشمه ای جوشان و نهر و بوستان است. امام همدمی مهربان و پدری دلسوز و برادری از پاره تن و مادری سرشار از محبت به کودک و پناه بندگان، در گرفتاری های کمرشکن است.

امام، امین خداوند در آفریدگان و حجتش بر بندگان و جانشینش در بلا و دعوتگر به او و نگاهبان حرام های او است. امام، پاک از گناهان و دور از عیب ها، مخصوص به علم و نشان شده به بردباری و قوام دین و عزّت مسلمانان و خشم منافقان و هلاکت کافران است. امام یگانه روزگار خویش است که کسی به پای او نرسد و هیچ عالمی با او برابری نکند. نه جایگزینی دارد و نه مانند و نظیری. به تمام فضیلت ها مخصوص است، بی آن که به جستجویش برود و آن را به دست آورد. بلکه امتیازی از سوی احسانگر بخشنده است. پس چه کسی به شناخت امام دست می یابد یا می تواند او را انتخاب کند؟ هیئات و هیئات! که دل ها گمراه شدند و عقل ها سرگردان. اندیشه ها حیران شدند و دیدگان خسته. بزرگان، حقیر شدند و حکیمان آشفته. اندیشمندان عاجز شدند و سخنوران درمانده. عاقلان نادان شدند و شاعران وامانده. ادیبان ناتوان و سخندانان خسته از این که شأن و فضیلتی از او را به وصف آورند. و آنان به عجز و کوتاهی اقرار کردند. چگونه همه جوانب او یا حقیقتش به وصف درآید یا چیزی از شأنش فهمیده شود

ص: ۴۳۱

باب أَنَّ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الْعَلَامَاتُ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ [۵۲۷] ۱- الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ الْجِصَّاصُ قَالَ:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ قال: النَّجْم رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم و العلامات هم الأئمة عليهم السلام.

[۵۲۸] ۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أسباط بن سالم قال:

سأل الهيثم أبا عبد الله عليه السلام و أنا عنده عن قول الله عز و جل: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فقال: رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم النَّجْم و العلامات [هم] الأئمة عليهم السلام.

[۵۲۹] ۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء قال:

سألت الرضا عليه السلام عن قول الله تعالى: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قال: نحن العلامات و النَّجْم رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم.

باب أن الآيات التي ذكرها الله عز و جل في كتابه هم الأئمة عليهم السلام [۵۳۰] ۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن أحمد بن هلال، عن أمية بن علي، عن داود الرقي قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالى: «وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ التَّنذِرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» قال: الآيات هم الأئمة و التندر هم الأنبياء عليه السلام.

[۵۳۱] ۲- أحمد بن مهرا، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن موسى بن محمد العجلي، عن يونس بن يعقوب رفعه، عن أبي جعفر عليه السلام:

في قول الله عز و جل كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا يعني الأوصياء كلهم.

ص: ۴۴۴

ائمه عليهم السلام همان نشانه هايي هستند كه خداوند در كتابش فرموده است

[۵۲۷] ۱- داود جصاص گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم كه درباره آيه (و علاماتي قرار داد و آنان با ستاره هدايت مي شوند.) [نحل (۱۶): ۱۶] فرمود: ستاره، رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله و علامت، امامان عليهم السلام هستند.

[۵۲۸] ۲- اسباط سالم گفت: من نزد حضرت صادق عليه السلام بودم كه ميشم درباره سخن خداوند فرازمند (و نشانه هايي قرار داد و آنان با ستاره هدايت مي شوند.) پرسيد. حضرت فرمود: رسول خدا، ستاره است و علامت ها، امامان عليهم السلام.

[۵۲۹] ۳- و شاء گفت: از حضرت رضا عليه السلام درباره اين سخن خداوند والا (و علاماتي قرار داد و آنان با ستاره هدايت مي شوند.) پرسيدم. فرمودند: ما آن علامت هاييم و ستاره، رسول خدا- صَلَّى الله عليه وآله- است.

مقصود از آیات که خداوند گرامی در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند.

[۵۳۰] ۱- داود رقی گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند پاک و والا (و این آیه ها و بیم ها به حال کسانی که ایمان نمی آورند سودی نبخشد.) [یونس (۱۰): ۱۰۱] پرسیدم. فرمودند: آیه ها امامان علیهم السلام و بیم ها، پیامبران علیهم السلام هستند.

[۵۳۱] ۲- یونس یعقوب روایتی مرفوعه از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند گرامی (آنان همه آیات ما را تکذیب کردند.) [قمر (۵۴): ۴۲] آورده است که: یعنی همه اوصیا را (تکذیب کردند).

ص: ۴۴۵

[۵۳۲] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن أبي عمير أو غيره، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قلت له: جعلت فداك إن الشيعه يسألونك عن تفسير هذه الآية عَمَّ يَسْأَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ قَالَ: ذَلِكَ إِلَىٰ إِنْ شئت أَخْبَرْتَهُمْ وَ إِنْ شئت لَمْ أَخْبَرَهُمْ ثُمَّ قَالَ: لَكِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِتَفْسِيرِهَا، قُلْتُ: «عَمَّ يَسْأَلُونَ»؟ قَالَ: فَقَالَ هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ، كَانَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ:

مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَ لَا لِلَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَعْظَمُ مِنِّي.

باب ما فرض الله عزَّ و جلَّ و رسوله ص من الكون مع الأئمة عليهم السلام [۵۳۳] ۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائد، عن ابن أذينة، عن بريد بن معاوية العجلي قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزَّ و جلَّ: [□] اِتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ [□] الصَّادِقِينَ قَالَ: إِيَّانَا عَنِ.

[۵۳۴] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزَّ و جلَّ: [□] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ [□] الصَّادِقِينَ قَالَ: الصَّادِقُونَ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَ الصَّادِقُونَ بِطَاعَتِهِمْ.

[۵۳۵] ۳- أحمد بن محمد و محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عبد الحميد، عن منصور بن يونس، عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من أحبَّ أن يحيا حياه تشبه حياه الأنبياء و يموت ميتة

ص: ۴۴۶

[۵۳۲] ۳- ابو حمزه گفته است، به حضرت باقر علیه السلام گفتم: جانم به فدایت.

شیعیان از شما تفسیر این آیه را می پرسند: (آنان از چه چیز از یکدیگر پرسش می کنند؟ از خبر بزرگ و پراهمیت.) [نبأ (۷۸): ۱ و ۲] فرمودند: آن به من باز می گردد: اگر خواستم آگاهشان می کنم و اگر نخواستم آگاهشان نمی کنم. سپس فرمود: اَمَّا تُو را از تفسیر آن آگاه می کنم. گفتم: «از چه چیز از یکدیگر پرسش می کنند؟» فرمود: این آیه درباره امیر مؤمنان- درود خداوند بر او- است. امیر مومنان- درود خدا بر او- می فرمود: برای خداوند آیه ای که بزرگ تر از من باشد، نیست. و برای خداوند خبری عظیم تر از من نیست.

خداوند گرامی و رسولش همراهی با ائمه علیهم السلام را واجب کرده اند.

[۵۳۳] ۱- برید بن معاویه عجللی گفت است: از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند گرامی (از خدا پروا کنید و با صداقت پیشگان باشید.) [توبه (۹):

[۱۱۹] پرسیدم، فرمودند: مقصود ماییم.

[۵۳۴] ۲- پسر ابو نصر گفت: از حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام درباره این سخن خداوند گرامی (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و با صادقان باشید.) پرسیدم. فرمودند: صادقان و راست کرداران در اطاعت، همان امامان علیهم السلام هستند.

[۵۳۵] ۳- سعد طریف از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش فرمود: هر کس دوست داشت همانند زندگانی پیامبران بزید و همانند مرگ شهیدان بمیرد و در باغ هایی که حضرت رحمان

ص: ۴۴۷

تشبه میته الشهداء و یسکن الجنان التي غرسها الرحمن فليتول عليا و ليوال وليه و ليقتد بالائمة من بعده فانهم عترتي خلقوا من طينتي، اللهم ارزقهم فهمي و علمي و ويل للمخالفين لهم من امتي، اللهم لا تنلهم شفاعتي.

[۵۳۶] ۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن النضر بن شبيب، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن الله تبارك و تعالی يقول:

استكمال حجتي على الأتقياء من أممتك من ترك ولايه علي و والى أعداءه و أنكر فضله و فضل الأوصياء من بعده، فإن فضلك فضلهم و طاعتك طاعتهم و حقك حقهم و معصيتك معصيتهم و هم الأئمة الهداه من بعدك جرى فيهم روحك و روحك [ما] جرى فيك من ربك و هم عترتك من طينتك و لحمك و دمك و قد أجرى الله عز و جل فيهم سنتك و سنه الأنبياء قبلك و هم خزاني على علمي من بعدك حق علي لقد اصطفيتهم و انتجبتهم و أخلصتهم و ارتضيتهم و نجا من أحبهم و والاهم و سلم لفضلهم و لقد أتاني جبرئيل عليه السلام بأسمائهم و أسماء آبائهم و أحبائهم و المسلمین لفضلهم.

[۵۳۷] ۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن أبي المغراء، عن

محمد بن سالم، عن أبان بن تغلب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أراد أن يحيى حياته ويموت ميتتى و يدخل جنة عدن التى غرسها الله ربى بيده فليتولّ على بن أبى طالب عليه السلام و ليتولّ وليه و ليعاد عدوه و ليسلم للأوصياء من بعده، فإنهم عترتى من لحمى و دمى، أعطاهم الله فهمى و علمى، إلى الله أشكو أمر أمتى،

ص: ۴۴۸

کاشته، خانه کند باید ولایت علی را بپذیرد و دوستدار او را دوست داشته باشد و از امامان پس از او پیروی کند. آنان عترت منند که از طینت من آفریده شده اند.

خدایا به آنان فهم و دانش مرا روزی کن. و وای بر کسانی از امت من که با آنان مخالف باشند. خداوندا شفاعت مرا به آنان نرسان.

[۵۳۶]۴- ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که به نقل از رسول خدا می فرمود: خداوند پاک و والا می فرماید: حجت من بر اشقیای امت تو کامل است. کسانی اشقیاء اند که ولایت علی علیه السلام را وا گذاشته و دشمنانش را یاری کرده و برتری او و اوصیای پس از او را انکار کردند. برای اینکه برتری تو، برتری آنان است و اطاعت تو، اطاعت آنان. و حقّ تو حقّ ایشان است. و معصیت ات معصیت آنان. و ایشان پیشوایان هدایت پس از تو هستند که روح تو در کالبد آنان است و روح تو همان است که از سوی پروردگارت در تو جاری شده است و آنان عترت از طینت و گوشت و خون تو هستند و خداوند گرامی سنت تو و سنت پیامبران پیش از تو را در میان آنان جاری کرده است. ایشان خزانه داران علم من پس از تو هستند که حقّی است بر عهده من. آنان را برگزیده و انتخابشان کرده و پسندیدم. و آن که ایشان را دوست بداشت و یاری کرد و به برتری شان سر فرود آورد، نجات یافت. جبرئیل علیه السلام نام های ایشان و نام پدران و دوستداران و سر فرود آورندگان به برتری شان را نزد من آورده است.

[۵۳۷]۵- ابان تغلب گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا - درود خداوند بر او و بر خاندانش - می فرمود: هر که خواست همچون زندگانی من بزید و چونان مرگ من بمیرد و به باغ جاودانه ای که پروردگارم، خداوند به دست خود کاشته است، وارد شود پس علی بن ابی طالب و یاور او را دوست بدارد. با دشمنش، دشمنی کند و از اوصیای پس از او پیروی کند. که آنان عترت من و از گوشت و خون منند و خداوند فهم و دانش مرا به آنان داده است.

ص: ۴۴۹

المنکرین لفضلهم، القاطعین فیهم صلتی و ایم الله لیقتلنّ ابنی لا أنالهم الله شفاعتی.

[۵۳۸]۶- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن موسی بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن عبد القهار، عن جابر الجعفی، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مِيتَتِي وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدْنِيهَا رَبِّي وَيَتَمَسَّكَ بِقَضِيبِ غَرَسِهِ رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّهُمْ لَا يَدْخُلُونَكَ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَلَا يَخْرُجُونَكَ مِنْ بَابِ هُدًى، فَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَلَّا يَفْرُقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْكِتَابِ حَتَّى يَرْدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ، هَكَذَا وَضَمَّ بَيْنَ إصْبَعِيهِ وَعَرْضِهِ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلَى أَيْلِهِ، فِيهِ قَدْحَانِ فَضَّةٍ وَذَهَبٍ عَدَدُ النُّجُومِ.

[۵۳۹]۷-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن فضالة بن أيوب، عن الحسن بن زياد، عن الفضيل بن يسار قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: وإنَّ الرُّوحَ وَالرَّاحَةَ وَالفَلَجَ وَالعُونَ وَالنَّجَاحَ وَالسُّبْرَكَ وَالكِرَامَةَ وَالمَغْفِرَةَ وَالمَعَاوَةَ وَاليَسْرَ وَالبُشْرَى وَالرِّضْوَانَ وَالقُرْبَ وَالنَّصْرَ وَالتَّمَكُّنَ وَالرَّجَاءَ وَالمُحِبَّةَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَنْ تَوَلَّى عَلِيًّا وَاتَّخَمَ بِهِ وَبَرِيَ مِنْ عَدُوِّهِ وَسَلَّمَ لِفَضْلِهِ وَلِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أَدْخِلَهُمْ فِي شِفَاعَتِي وَحَقٌّ عَلَيَّ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ، فَإِنَّهُمْ أَتْبَاعِي وَ مِنْ تَبَعِي فَإِنَّهُ مَنِّي.

باب أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمُ الْأَثَمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ [۵۴۰]۱-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عبد الله

ص: ۴۵۰

از اتمم که انکارگر برتری آنان و قطع کنندگان پیوند من با ایشان هستند، به خداوند شکایت می کنم. و به خدا سوگند که آنان پسر مرا خواهند کشت. خدا شفاعت مرا به آنان نرساند.

[۵۳۸]۶-جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: هر که دوست دارد که چون زندگانی من زیسته و چونان مرگ من بمیرد و به بهشتی که پروردگارم به آن وعده کرده است وارد شده به شاخه ای که پروردگارم به دست خودش کاشته در آویزد، پس علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای پس از او را دوست دارد. که آنان شما را به در گمراهی نبرده و از در هدایت بیرون نمی کنند. و به آنان تعلیم نکنید که عالم تر از شمایند.

و من از پروردگارم خواستم که میان ایشان و کتاب جدایی نیندازد تا هر دو در کنار حوض نزد من آیند. این چنین-و دو انگشت را به هم چسبانند. -و پهنای آن حوض فاصله میان صنعا (در یمن) و ایله (در اطراف مصر) است و جام هایی سیمین و زرین به شمار ستارگان دارد.

[۵۳۹]۷-فضیل یسار گفته است: حضرت باقر علیه السلام فرمود: همانا نسیم بهشت و آرامش و پیروزی و یاری و غلبه و برکت و کرامت و مغفرت و دفع ناپسندی ها و آسایش و بشارت و خرسندی و قرب و نصرت و توانمندی و امیدواری و محبت خداوند عزتمند برای کسی است که علی را دوست بدارد و از او پیروی کرده، از دشمنش بیزاری جوید و به برتری او و اوصیای پس از او سر فرود آورد. از دشمنش بیزاری جوید و به برتری او و اوصیای پس از او سر فرود آورد. این حقی است بر

عهده من که آنان را در شفاعتم داخل کنم و حقی است بر عهده پروردگار پاک و فرازمندم که شفاعت مرا درباره آنان بپذیرد. که آنان پیروان منند. و هر که از من پیروی کرد، از من است.

اهل ذکری که خداوند آفریدگان را به پرشی از آنان دستور داده، امامان علیهم السلام هستند

[۵۴۰]۱- عبد الله بن عجلان از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند

ص: ۴۵۱

بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [قال]:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الذِّكْرُ أَنَا وَالْأَيْمَةُ أَهْلُ الذِّكْرِ» وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.

[۵۴۱]۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه، عن علي بن حسان، عن عمه عبد الرحمن بن كثير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ الْمَسْئُولُونَ، قَالَ: قلت: قوله: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» قَالَ: إِيَّانَا عَنِي وَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.

[۵۴۲]۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء قال:

سألت الرضا عليه السلام فقلت له: جعلت فداك «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؟ فقال: نحن أهل الذکر و نحن المسئولون، قلت: فأنتم المسئولون و نحن السائلون؟ قال: نعم، قلت: حقاً علينا أن نسألکم؟ قال: نعم، قلت: حقاً علیکم أن تجیبونا؟ قال: لا، ذاک إلینا إن شئنا فعلنا و إن شئنا لم نفعل، أما تسمع قول الله تبارک و تعالی: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

[۵۴۳]۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ:

«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» فرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الذکر و أهل بيته عليهم السلام المسئولون و هم أهل الذکر.

ص: ۴۵۲

شکوهمند (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید) [نحل (۱۶): ۴۳] روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: ذکر منم و ائمه اهل ذکرند. و درباره این سخن آن گرامی (و آن، ذکر برای تو و قوم تو است و به زودی سوال خواهید شد) [زخرف (۴۳): ۴۴] حضرت باقر علیه السلام فرمود: ما قوم او هستیم و ما میم که مورد سوال قرار می گیریم.

[۵۴۱]۲- عبد الرحمن كثير گفته است: از حضرت صادق عليه السلام درباره (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید). پرسیدم. فرمود: ذکر، محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- است و ما، اهل او که مورد سؤال قرار می گیریم. او گوید، گفتم: و این آیه (و آن ذکر برای تو و قوم توست و به زودی سؤال خواهید شد). فرمود:

مقصودش ماییم و ما اهل ذکریم و ما مورد سؤال قرار می گیریم.

[۵۴۲]۳- و شاء گفت: به حضرت رضا عليه السلام گفتم: جانم به فدایت! مقصود از این آیه (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید) چیست؟ فرمود: ما اهل ذکریم و ماییم که مورد سؤال قرار می گیریم. گفتم: پس شما سوال شونده اید و ما سوال کننده؟ فرمود: بله. گفتم: این حقّ ما است که از شما پرسیم؟ فرمود: بله. گفتم: حقّی است بر عهده شما که به ما جواب بگویند؟ فرمود: نه، این به ما بازمی گردد اگر خواستیم پاسخ می دهیم و اگر نخواستیم نه. آیا این سخن خداوند پاک و والا را نشنیده ای: (این عطای ما است، پس ببخش یا دریغ کن، بدون حساب) [ص (۳۸): ۳۹]

[۵۴۳]۴- ابو بصیر از حضرت صادق عليه السلام درباره این سخن خداوند گرامی (و آن ذکر برای تو و قوم تو است و به زودی سؤال می شوید). روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- ذکر و خاندانش عليهم السلام کسانی هستند که سؤال می شوند و آنان، اهل ذکرند.

ص: ۴۵۳

[۵۴۴]۵- أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد، عن ربعي، عن الفضيل، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تبارك و تعالی: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» قال:

الذکر القرآن و نحن قومه و نحن المسؤلون

[۵۴۵]۶- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن أبي بكر الحضرمي قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام و دخل عليه الورد أخو الكميّ فقال: جعلني الله فداك اخترت لك سبعين مسأله ما تحضرنى منها مسأله واحده قال و لا واحده؛ يا ورد؟ قال: بلى قد حضرنى منها واحده، قال: و ما هى؟ قال: قول الله تبارك و تعالی «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» من هم؟ قال: نحن، قال:

قلت: علينا أن نسألکم؟ قال: نعم قلت: عليكم أن تجیبونا؟ قال: ذاك إلینا.

[۵۴۶]۷- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن من عندنا يزعمون أن قول الله عزّ و جلّ: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» أنّهم اليهود و النصارى، قال: إذا يدعونكم إلى دينهم قال: قال بيده إلى صدره: نحن أهل الذکر و نحن المسؤلون.

[۵۴۷] ۸- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

سمعتة يقول: قال علي بن الحسين عليه السلام: على الأئمة من الفرض ما ليس على شيعتهم و على شيعتنا ما ليس علينا، أمرهم الله عز و جل أن يسألونا، قال:

«فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فَأمرهم أن يسألونا و ليس علينا الجواب،

ص: ۴۵۴

[۵۴۴] ۵- فضیل از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند پاک و فرازند (و آن، ذکری برای تو و قوم تو است و به زودی سؤال می شوید) روایت کرده که فرمود: ذکر، قرآن است و ما قوم اویم و ما یم سؤال شوندگان.

[۵۴۵] ۶- ابو بکر حضرمی گفته است: من نزد حضرت باقر علیه السلام بودم که ورد برادر کمیت آمد. آن گاه گفت: خدا مرا فدای شما کند، هفتاد سوال آماده کرده بودم که از شما پرسم و حالا یکی از آن ها در خاطر من مانده است. حضرت فرمود: ای ورد حتی یکی؟ گفت: چرا، یکی از آن ها به خاطر من آمد. فرمود: و آن چیست؟ گفت: این سخن خداوند پاک و والا: (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید.) آنان کیستند؟ فرمود: ما. راوی گوید: گفتم: بر ما است که از شما پرسیم؟ فرمود:

بله. گفتم: بر شما است که به ما پاسخ گوید؟ فرمود: آن به ما بازمی گردد.

[۵۴۶] ۷- محمد مسلم گفته است به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: کسانی هستند که گمان می کنند مقصود از سخن خداوند گرامی (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید.) همانا یهود و نصرانیان هستند. حضرت فرمود: پس به دین آنان دعوتان می کنند. راوی گوید: حضرت در حالی که با دستش به سینه اش اشاره می کرد، فرمود: ما اهل ذکریم و ما یم که سؤال می شویم.

[۵۴۷] ۸- وشاء گفته است: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که به نقل از حضرت سجاد علیه السلام می فرمود: بر امامان واجبی است که بر شیعیان نشان نیست و بر شیعیانمان واجبی است که بر ما نیست. خداوند عزتمند به آنان فرمان داد که از ما پرسند آن جا که فرمود: (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید.) پس به آنان فرمان داد که از ما پرسند در حالی که جواب بر ما واجب نیست.

ص: ۴۵۵

إِنْ شئْنَا أَجْبَنَّا وَ إِنْ شئْنَا أَمْسَكْنَا.

[۵۴۸] ۹- أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال:

كتبت إلى الرضا عليه السلام كتابا فكان في بعض ما كتبت: قال الله عز و جل:

«فَسَدُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و قال الله عز و جل: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً، فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» فقد فرضت عليهم المسأله و لم يفرض عليكم الجواب؟ قال: قال الله تبارك و تعالى: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ» .

باب أن من وصفه الله تعالى في كتابه بالعلم هم الأئمه عليهم السلام [٥٤٩] ١-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن عبد الله بن المغیره، عن عبد المؤمن بن القاسم الأنصاری، عن سعد، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز و جل: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنْما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» قال أبو جعفر عليه السلام:

إنما نحن الذين يعلمون و الذين لا يعلمون عدونا و شيعتنا أولو الألباب.

[٥٥٠] ٢-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله عز و جل: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنْما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» قال:

نحن الذين يعلمون و عدونا الذين لا يعلمون و شيعتنا أولو الألباب.

باب أن الراسخين في العلم هم الأئمه عليهم السلام [٥٥١] ١-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن

ص: ٤٥٦

اگر خواستیم پاسخ می دهیم و اگر خواستیم دریغ می کنیم.

[٥٤٨] ٩-محمد ابو نصر گفت: به حضرت رضا عليه السلام نامه ای نوشتم که برخی از آن چنین است: خداوند گرامی فرمود: (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید.) و باز فرمود: (شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی، طایفه ای نمی کوچند تا در دین آگاهی یافته هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را بیم دهند؟ شاید که بترسند و خودداری کنند.) [توبه (٩): ١٢٢] بر مردم پرسش واجب شده ولی بر شما پاسخ واجب نشده؟ فرمود: خداوند پاک و والا فرموده است: (اگر پیشنهاد تو را نپذیرند بدان که آنان تنها از هوس های خود پیروی می کنند و گمراه تر از کسی که از هوسش پیروی کرده، کیست؟) [قصص (٢٨): ٥٠] [مقصود این است که گاهی پرسشگران پیشنهاد ما را نپذیرفته و به فضیلت ما اعتراف نمی کنند.]

کسانی که خداوند فرازند در کتابش به علم و صفشان کرده، ائمه عليهم السلام هستند

[٥٤٩] ١-جابر از حضرت باقر عليه السلام درباره این سخن خداوند گرامی: (آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندان پند می گیرند.) [زمر (٣٩): ٩] روایت کرده که فرمودند: همانا کسانی که می دانند، ماییم و کسانی که نمی دانند، دشمنان مان هستند و شیعه ما خردمنداند.

[٥٥٠] ٢-جابر از حضرت باقر عليه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند: (آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟) تنها خردمندان پند می گیرند.

روایت کرده که فرمودند: ما ییم کسانی که می دانند و دشمنانمان کسانی هستند که نمی دانند و خردمندان، شیعیان ما هستند.

راسخان در علم ائمه علیهم السلام هستند

[۵۵۱]۱- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ما راسخان

ص: ۴۵۷

النّضر بن سويد، عن أيوب بن الحرّ و عمران بن علیّ، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

نحن الرّاسخون في العلم و نحن نعلم تأويله.

[۵۵۲]۲- علی بن محمّد، عن عبد الله بن علیّ، عن إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن حمّاد، عن بريد بن معاوية، عن أحدهما عليهم السلام في قول الله عزّ و جلّ:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»

فرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم أفضل الرّاسخين في العلم، قد علّمه الله عزّ و جلّ جميع ما أنزل عليه من التّنزيل و التّأويل و ما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله و أوصياؤه من بعده يعلمونه كلّ و الذين لا يعلمون تأويله إذا قال العالم فيهم بعلم، فأجابهم الله بقوله: «يَقُولُونَ: آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» و القرآن خاصّ و عامّ و محكمّ و متشابه و ناسخ و منسوخ، فالرّاسخون في العلم يعلمونه.

[۵۵۳]۳- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الرّاسخون في العلم أمير المؤمنين و الأئمة من بعده عليهم السلام.

باب أنّ الأئمة قد أوتوا العلم و أثبت في صدورهم [۵۵۴]۱- أحمد بن مهرا، عن محمّد بن علیّ، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في هذه الآية: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فأوماً بيده إلى صدره.

[۵۵۵]۲- عنه، عن محمّد بن علیّ، عن ابن محبوب، عن عبد العزيز

ص: ۴۵۸

در علم هستيم و مايمم که تأويل قرآن را می دانيم.

[۵۵۲]۲- برید معاویه از یکی از صادقین علیهما السّلام درباره این سخن خداوند گرامی: (و تأویلش را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند.) [آل عمران (۳): ۷] روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- افضل راسخان در علم است که خداوند گرامی ترتیب و تأویل همه آنچه را نازل کرده به او آموخته است. و خداوند چیزی بر او نازل نکرد که تأویلش را نیاموخته باشد. و پس از او، اوصیایش همه آن را می دانند. و کسانی که تأویلش را نمی دانند هرگاه عالمشان از روی علم، چیزی بگویند می پذیرند، خداوند با این سخن (می گویند ما به همه آن ایمان آوردیم. همه از سوی پروردگار ما است.) [آل عمران (۳): ۷] به آنان پاسخ می دهد. و قرآن خاصّ و عامّ و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد که راسخان در علم همه آن ها را می دانند.

[۵۵۳]۳- عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

راسخان در علم امیر مؤمنان و ائمه پس از او علیهم السّلام هستند.

همانا به ائمه علم داده شده و در سینه هاشان تثبیت شده است

[۵۵۴]۱- ابو بصیر گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که این آیه را می خواند:

(بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم داده شده اند.) [عنکبوت (۲۹):

۴۹] و با دست به سینه اش اشاره می کرد.

[۵۵۵]۲- عبد العزیز عبدی از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند

ص: ۴۵۹

العبدی، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» قال:

هم الأئمة عليهم السّلام.

[۵۵۶]۳- و عنه، عن محمد بن عليّ، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي بصير قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام في هذه الآية: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ . . . ثم قال: أما والله يا أبا محمد ما قال: بين دفتي المصحف، قلت: من هم جعلت فداك؟ قال: من عسى أن يكونوا غيرنا؟

[۵۵۷]۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن يزيد شغري، عن هارون بن حمزه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعتة يقول: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» قال: هم الأئمة عليهم السّلام خاصّه.

[۵۵۸]۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن الفضيل قال:

سألته عن قول الله عز وجل: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» قال: هم الأئمة عليهم السلام خاصه.

باب في أنّ من اصطفاه الله من عباده و أورثهم كتابه هم الأئمة عليهم السلام [٥٥٩] ١- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن حماد بن عيسى، عن عبد المؤمن، عن سالم قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل: «تُمْ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ

ص: ٤٦٠

عزّتمند: (بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم داده شده اند.) روایت کرده که فرمود: آنان، ائمه عليهم السلام هستند.

[٥٥٦] ٣- ابو بصیر گفته است: حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه: (بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم داده شده اند. . .) سپس فرمود: ای ابو محمد به خدا سوگند، فرمود میان دو جلد قرآن است. گفتم: فدایت شوم آنان کیستند؟ فرمودند: انتظار می رود است چه کسی جز ما باشد.

[٥٥٧] ٤- هارون حمزه گفته است: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام آیه (بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم داده شده اند.) را خواند و فرمود: آنان تنها ائمه عليهم السلام هستند.

[٥٥٨] ٥- محمد فضیل گفت: از حضرت درباره این سخن خداوند شکوهمند: (بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم داده شده اند.) پرسیدم. فرمودند: آنان، تنها ائمه عليهم السلام هستند.

کسانی که خداوند از میان بندگان برگزیده و کتابش را ارث آنان داده ائمه عليهم السلام هستند

[٥٥٩] ١- سالم گفته است، از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم؛

ص: ٤٦١

إِضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ» قال: السابق بالخيرات: الإمام والمقتصد: العارف للإمام والظالم لنفسه، الذي لا يعرف الإمام.

[٥٦٠] ٢- الحسين، عن معلى، عن الوشاء، عن عبد الكريم، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن قوله تعالى: «تُمْ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ إِضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» فقال:

أى شيء تقولون أنتم؟ قلت: نقول: إنها في الفاطميين؟ قال: ليس حيث تذهب ليس يدخل في هذا من أشار بسيفه و دعا الناس

إلى خلاف، فقلت: فأى شيء الظالم لنفسه؟ قال: الجالس في بيته لا يعرف حق الإمام و المقتصد: العارف بحق الإمام و السابق بالخيرات: الإمام

[۵۶۱]۳-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن، عن أحمد بن عمر قال:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن قول الله عز و جل: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» الآية قال: فقال: ولد فاطمه عليها السلام و السابق بالخيرات:

الإمام و المقتصد: العارف بالإمام و الظالم لنفسه الذى لا يعرف الإمام.

[۵۶۲]۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن أبى ولاد قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ قال: هم الأئمة عليهم السلام.

ص: ۴۶۲

از میان آن ها عدّه ای به خود ستم کردند و عدّه ای میانه رو بودند و گروهی به اذن خدا در نیکی ها پیشی گرفتند. [فاطر (۳۵): ۳۲] فرمودند: شتاب کننده در نیکی ها امام است و میانه رو کسی که امام را شناخته است و آن که به خودش ستم کرد کسی است که امام را نمی شناسد.

[۵۶۰]۲-سلیمان خالد گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن آن والا (سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم). پرسیدم.

فرمودند: شما چه می گوئید؟ گفتم، ما می گوئیم آن در میان فرزندان فاطمه است.

فرمود: چنان است که تو معتقدی کسی که به شمشیرش اشاره کرده و مردم را به اختلاف دعوت کرد در این مسأله داخل نیست. گفتم: پس ستمکار به خویشان کیست؟ فرمود: کسی که در خانه اش نشسته، حق امام را نشناسد و مقتصد کسی است که حق امام را می شناسد و شتابنده به نیکی ها، امام است.

[۵۶۱]۳-احمد عمر گفته است: از حضرت رضا علیه السلام از این سخن خداوند عزتمند پرسیدم: (سپس این کتاب را به بندگان برگزیده خود به ارث دادیم). تا آخر آیه. فرمودند [آنان] فرزندان فاطمه عليها السلام هستند و شتابنده به نیکی ها، امام است و میانه رو، عارف به امام است و ستمکار به خویشان کسی است که امام را نمی شناسد.

[۵۶۲]۴-ابو ولاد گفته است: از حضرت صادق علیه السلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (آنان که کتابشان داده ایم و آن را به راستی می خوانند به آن ایمان می آورند). [بقره (۲): ۱۲۱] فرمودند: آنان، ائمه عليهم السلام هستند.

باب أَنَّ الْأئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِمَامَانُ: إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى النَّارِ [۵۶۳] ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ قَالَ الْمُسْلِمُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْتَ إِمَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ؟ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَقُومُونَ فِي النَّاسِ فِيكَذِّبُونَ وَ يَظْلِمُهُمْ أئِمَّةُ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ أَشْيَاعِهِمْ، فَمَنْ وَالَاهُمْ وَ اتَّبَعَهُمْ وَ صَدَّقَهُمْ فَهُوَ مِنِّي وَ مَعِي وَ سَيَلْقَانِي، أَلَا وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ كَذَّبَهُمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا مَعِي وَ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ.

[۵۶۴] ۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قَالَ إِنَّ الْأئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمَامَانُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَا بِأَمْرِ النَّاسِ يَقْدَمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حَكَمَ اللَّهُ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قَالَ: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ يَقْدَمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حَكَمَهُمْ قَبْلَ حَكَمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَاءِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

باب أَنَّ الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلْإِمَامِ [۵۶۵] ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيٍّ مِمَّا تَرَكَ

امامان در کتاب خدا دو دسته اند: امامی که به خدا می خواند و امامی که به آتش دعوت می کند

[۵۶۳] ۱- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که این آیه (روزی که هر گروهی را با پیشوایشان بخوانیم). [اسراء (۱۷): ۷۱] نازل شد، مسلمانان گفتند: ای رسول خدا آیا تو امام همه مردم نیستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من رسول خدا برای همه مردم هستم ولی پس از من و از خاندان من از سوی خداوند امامانی بر مردم خواهند بود که در میان مردم قیام می کند و تکذیب می شوند و پیشوایان کفر و گمراهی و پیروانشان به ایشان ستم می کنند. پس هر کس آنان را دوست داشته، پیروی شان کرده، تصدیقشان کند او از من و با من است و به زودی مرا دیدار می کند. هان! و هر کس به آنان ستم کرده، تکذیبشان کند از من و با من نیست و من از او بیزارم.

[۵۶۴] ۲- طلحه بن زید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امامان در کتاب خداوند گرامی دو دسته اند. خداوند پاک و والا فرمود: (و از آن ها پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند). [سجده (۳۲): ۲۴] نه به فرمان مردم. امر خدا را بر امر مردم مقدم می کردند و حکم خدا را بر حکمشان. و فرمود: (و آن ها را از پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می کنند). [قصص (۲۸):

۴۱] که امر آنان را بر امر خداوند و حکمشان را بر حکم خداوند مقدم کرده و به خلاف آنچه در کتاب خداوند عزّتمند است از هوس هاشان پیروی می کردند.

همانا قرآن به سوی امام هدایت می کند

[۵۶۵] ۱- حسن محبوب گفت: از حضرت رضا علیه السلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (و برای هر کس ارث برانی قرار دادیم که از به جا گذاشته پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و کسانی که با آن ها پیمان بسته اید.) [نساء (۴): ۳۳]

ص: ۴۶۵

أَلْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدْتُ أَيْمَانَكُمْ قَالَ: إِنَّمَا عَنِ بَدَلِكِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِهِمْ عَقَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيْمَانَكُمْ.

[۵۶۶] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن موسى بن أكيل التميمي، عن العلاء بن سيبه، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ قَالَ:

يهدى إلى الإمام

باب أَنَّ النِّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ [۵۶۷] ۱- الحسين بن محمد، عن المعلى بن محمد، عن بسطام بن مَرّه، عن إسحاق بن حسان، عن الهيثم بن واقد، عن علي بن الحسين العبدي، عن سعد الإسكافي، عن الأصبغ بن نباته قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما بال أقوام غيروا سنّة رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم و عدلوا عن وصيّيه لا يتخوّفون أن ينزل بهم العذاب، ثم تلا هذه الآية: أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُؤْسِ جَهَنَّمَ ثُمَّ قَالَ: نحن النعمة التي أنعم الله بها على عباده و بنا يفوز من فاز يوم القيامة

[۵۶۸] ۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد رفعه في قول الله عزّ و جلّ:

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ أَمْ بِالنَّبِيِّ أَمْ بِالْوَصِيِّ تُكَذِّبَانِ؟

نزلت في الرحمن.

[۵۶۹] ۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن جمهور، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن الهيثم بن واقد، عن أبي يوسف البرّاز قال:

تلا أبو عبد الله عليه السلام هذه الآية: فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ قَالَ: أ تدرى ما آلاء الله؟

ص: ۴۶۶

فرمودند: مقصود، ائمه عليهم السلام هستند که خداوند گرامی به واسطه آنان پیمان های شما را بست.

[۵۶۶]۲-علاء بن سیابه از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن آن والا:

(همانا این قرآن به آنچه استوارتر است هدایت می کند). [اسراء (۱۷): ۹] روایت کرده که فرمودند: قرآن به سوی امام هدایت می کند.

نعمتی که خداوند شکوهمند در کتابش ذکر کرده، ائمه عليهم السلام هستند

[۵۶۷]۱-اصبغ نباته گفته است: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: چگونه خواهد بود حال گروه هایی که سنت رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را در گریز کرده، از وصیت او سر برتافتند. آیا نمی ترسند که عذابی بر آنان فرود آید؟ سپس این آیه را خواندند: (آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کرده، قوم خود را به سرای نابودی، دوزخ، کشاندند؟) [ابراهیم (۱۴): ۲۸] سپس فرمود: ماییم آن نعمتی که خداوند به بندگانش انعام کرد و به وسیله ما است که در رستاخیز کامیاب می شوند.

[۵۶۸]۲-از معلی بن محمد حدیثی که سندش را به امام رسانده درباره این سخن خداوند عزتمند: (پس کدامین نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید). روایت شده که آیا پیامبر را تکذیب می کنید یا وصی اش را؟ این آیه در الرحمن [۵۵] (۱۳) نازل شده است.

[۵۶۹]۳-ابو یوسف بزاز گفته است: حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواند (پس نعمت های خداوند را به یاد آرید). [اعراف (۷): ۷۴] و فرمود: آیا می دانی نعمت های

ص: ۴۶۷

قلت: لا، قال: هی أعظم نعم الله علی خلقه و هی ولايتنا.

[۵۷۰]۴-الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن محمد بن أورمه، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن کثیر قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُّوْا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا أَلَيْهِ» قال عني بها قاطبه الذين عادوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و نصبوا له الحرب و جحدوا وصيه وصيه.

باب أنّ المتوسّمين العذّين ذكرهم الله تعالى في كتابه هم الأئمة: و السبيل فيهم مقيم [۵۷۱]۱-أحمد بن مهراّن، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنّي، عن ابن أبي عمير قال: أخبرني أسباط بن عمار الرّطبيّ قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسأله رجل عن قول الله عزّ وجلّ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ قَالَ: فقال: نحن المتوسّمون و السبيل فينا مقيم.

[۵۷۲] ۲- محمد بن یحیی، عن سلمه بن الخطاب، عن یحیی بن ابراهیم قال: حدّثنی أسباط بن سالم قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فدخل عليه رجل من أهل هيت فقال له: أصلحك الله ما تقول في قول الله عزّ وجلّ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»؟ قال: نحن المتوسّمون والسبيل فينا مقيم.

[۵۷۳] ۳- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ و

ص: ۴۶۸

خداوند کدام است؟ گفتیم: نه. فرمودند: آن بزرگ ترین نعمت های خداوند بر آفریدگان است و آن ولایت ما است.

[۵۷۰] ۴- عبد الرحمان کثیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام از این سخن خداوند گرامی: (آیا ندیدی کسانی را که نعمت خداوند را به کفران دگرگون کردند... .) پرسیدم.

فرمودند: مقصود، همه قریش است. کسانی که با رسول خدا- درود خداوند بر او و بر خاندانش- دشمنی کرده، جنگ به پا کردند و وصیت درباره وصی اش را انکار کردند.

هشیارانی که خداوند والا در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند و راه در میان آنان برپا است

[۵۷۱] ۱- اسباط فروشنده لباس هندی گفته است: من نزد حضرت صادق بودم که مردی از این سخن خداوند شکوهمند پرسید: (در آن، نشانه هایی برای هشیاران است. و آن بر سر راه برقرار است.) [حجر (۱۵): ۷۵ و ۷۶] راوی گوید، حضرت فرمودند: آن هشیاران ماییم و راه در میان ما برقرار است.

[۵۷۲] ۲- اسباط سالم گفته است: من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل هیت (سرزمینی بر ساحل فرات) وارد شد و به ایشان عرض کرد: اصلحك الله درباره این سخن خداوند گرامی چه می گویی (در آن، نشانه هایی برای هشیاران است.)؟ فرمودند: آن هشیاران ماییم و راه در میان ما برقرار است.

[۵۷۳] ۳- محمد مسلم از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند:

ص: ۴۶۹

جلّ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» قال: هم الأئمة عليهم السلام، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

اتّقوا فراسه المؤمن فإنّه ينظر بنور الله عزّ وجلّ في قول الله تعالى: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» .

[۵۷۴] ۴- محمد بن یحیی، عن الحسن بن علی الكوفی، عن عیسی بن هشام، عن عبد الله بن سلیمان، عن أبي عبد الله عليه

السَّلامِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» فَقَالَ:

هَمُّ الْأَثَمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ «وَإِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ» قَالَ: لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَبَدًا.

[۵۷۵] ۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمُتَوَسِّمَ وَأَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَالْأَثَمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي:

الْمُتَوَسِّمُونَ.

و فِي نَسْخِهِ أُخْرَى: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ بِإِسْنَادِهِ مِثْلَهُ.

بَابُ عَرْضِ الْأَعْمَالِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْأَثَمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ [۵۷۶] ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قَالَ:

تَعْرُضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْمَالَ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ أُبْرَارِهَا وَفَجَّارِهَا فَاحْذَرُوهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «إِعْمَلُوا فَمَا يَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَسَكَتٌ».

[۵۷۷] ۲- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ

ص: ۴۷۰

(هَمَانَا فِي أَنَّ نِشَانَهُ هَائِي بَرَاءِ هَشِيَارَانِ اسْت). رَوَايَتُ كَرْدَه كَه فَرَمُودَنَدِ آنَانَ، ائِمَّهُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ هَسْتَنَد. رَسُولُ خِدا-دَرُودِ خِداوَنَدِ بَرِ او وَ بَرِ خَانْدَانِش-دَرِبَارَةُ سَخْنِ خِداوَنَدِ وَالِا: (هَمَانَا فِي أَنَّ نِشَانَهُ هَائِي بَرَاءِ هَشِيَارَانِ اسْت). فَرَمُود: اَزِ هَشِيَارِي مَوْمَنِ بَرِوا كَنِيَد. كَه او با نَوْرِ خِداوَنَدِ شَكُو هَمَنَدِ نَظَرِ مِي كَنَد.

[۵۷۴] ۴- عَبْدُ اللَّهِ سَلِيمَانَ اَزِ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلامُ دَرِبَارَةُ سَخْنِ خِداوَنَدِ كَرَامِي:

(هَمَانَا فِي أَنَّ نِشَانَهُ هَائِي بَرَاءِ هَشِيَارَانِ اسْت) رَوَايَتُ كَرْدَه كَه فَرَمُود: آنَانَ، ائِمَّهُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ هَسْتَنَد. وَ دَرِبَارَةُ (وَ أَنَّ بَرِ سَرِ رَاهِ بَرِ قَرَارِ اسْت) فَرَمُود: هِيچْگَاهِ اَزِ مِيانِ ما بِيروُنِ نَمِي رُود.

[۵۷۵] ۵- جَابِرُ اَزِ حَضْرَتِ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ رَوَايَتُ كَرْدَه كَه اَمِيْرُ مَوْمَنَانَ عَلَيْهِ السَّلامُ دَرِبَارَةُ اَيْنِ سَخْنِ آنِ وَالِا: (هَمَانَا فِي أَنَّ نِشَانَهُ هَائِي بَرَاءِ هَشِيَارَانِ اسْت). فَرَمُود: هَشِيَارِ رَسُولِ خِدا-دَرُودِ خِدا بَرِ او وَ بَرِ خَانْدَانِش-اسْت وَ پَسِ اَزِ او مِنْ وَ ائِمَّهُ اَزِ فَرَزَنْدَانِ مِنْ، هَشِيَارَانِيْم.

و در نسخه دیگری از ابراهیم ایوب که سندش را به امام رسانده، مانند همین روایت شده است.

عرضه شدن اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام

[۵۷۶] ۱- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اعمال بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرضه می شود. عرضه اعمال بندگان- نیکوکاران و بدکارانشان- در هر صبح صورت می پذیرد، پس، از آن پروا کنید. و این معنی همان سخن خداوند والا است: (عمل کنید که خداوند و رسولش عملتان را می بینند.) [توبه (۹)]:

[۱۰۵] و سکوت کرد.

[۵۷۷] ۲- یعقوب شعیب گفته است: از حضرت صادق علیه السلام از این سخن

ص: ۴۷۱

النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ، عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ شَعِيبٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ.

[۵۷۸] ۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتَه يقول: ما لكم تسوءون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟! فقال رجل: كيف نسوؤه؟ فقال: أما تعلمون أن أعمالكم تعرض عليه فإذا رأى فيها معصية ساء ذلك فلا تسوءوا رسول الله و سرّوه.

[۵۷۹] ۴- علی، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن الزيات، عن عبد الله بن أبان الزيات و كان مكينا عند الرضا عليه السلام قال:

قلت للرّضا عليه السلام ادع الله لي و لأهل بيتي فقال: أو لست أفعل و الله إن أعمالكم لتعرض علي في كل يوم و ليله قال: فاستعظمت ذلك، فقال لي: أما تقرأ كتاب الله عزّ و جلّ: «وَقُلْ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؟ قال: هو و الله علي بن أبي طالب عليه السلام.

[۵۸۰] ۵- أحمد بن مهراّن، عن محمد بن علي، عن أبي عبد الله الصّيامت، عن يحيى بن مساور، عن أبي جعفر عليه السلام أنّه ذكر هذه الآية: «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» قال: هو و الله علي بن أبي طالب عليه السلام.

[۵۸۱] ۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء قال:

سمعت الرّضا عليه السلام يقول: إنّ الأعمال تعرض على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أبرارها و فجّارها.

ص: ۴۷۲

خداوند عزّتمند پرسیدم: (عمل کنید که خداوند و رسولش و مؤمنان عملتان را می بینند). فرمودند: آنان، ائمه علیهم السّلام هستند.

[۵۷۸]۳- سماعه گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

بر شما چه پیش آمده که رسول خدا- درود خداوند بر او و بر خاندانش- را اندوهگین می کنید؟ مردی گفت: چگونه ایشان را اندوهگین می کنیم؟ فرمودند:

آیا نمی دانید که اعمالتان بر ایشان عرضه می شود. و هنگامی که در آن ها معصیتی دید، او را اندوهگین می کند؟ پس رسول خدا را اندوهگین نکنید و او را شاد کنید.

[۵۷۹]۴- عبد الله بن ابان روغن فروش که نزد حضرت رضا علیه السّلام صاحب منزلت و احترام بود، گفته است: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: برای من و خانواده ام به درگاه خداوند دعا بفرمایید! فرمودند: مگر نمی کنم. به خدا سوگند اعمالتان همواره در هر شب و روز بر من عرضه می شود. او گفته است: من این موضوع را بزرگ شمردم. پس به من فرمود: آیا کتاب خداوند عزّتمند را نمی خوانی. (و بگو عمل کنید که خداوند و رسولش و مؤمنان عملتان را می بینند). [؟] به خدا سوگند او علی ابن ابی طالب علیه السّلام است.

[۵۸۰]۵- یحیی بن مساور از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که ایشان این آیه را (که خداوند و رسولش و مؤمنان عملتان را می بینند). ذکر کرد و فرمود: او به خدا سوگند علی ابن ابی طالب علیه السّلام است.

[۵۸۱]۶- و شاء گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: همانا اعمال بر رسول خدا- درود خداوند بر او و بر خاندانش- عرضه می شود، هم از خوبان و هم از بدان.

ص: ۴۷۳

باب أنّ الطّريقه التي حثّ علی الاستقامه عليها ولايه علیّ عليه السّلام [۵۸۲]۱- أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسينيّ، عن موسى بن محمّد، عن يونس بن يعقوب، عمّن ذكره، عن أبي جعفر عليه السّلام في قوله تعالى:

وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا قَالَ:

يعني لو استقاموا على ولايه عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين و الأوصياء من ولده عليهم السّلام و قبلوا طاعتهم في أمرهم و نهيمهم «لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» يقول:

لأشربنا قلوبهم الإیمان و الطّريقه هي الإیمان بولايه عليّ و الأوصياء.

[۵۸۳]۲- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن فضاله بن أيّوب، عن الحسين بن عثمان، عن أبي

أَيُّوب، عن مُحَمَّد بن مسلم قال:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَثْمَةِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

باب أَنَّ الْأَثْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَشَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ [٥٨٤] ١-أحمد بن مهران، عن مُحَمَّد بن عليّ، عن غير واحد، عن حمّاد بن عيسى، عن ربيعي بن عبد الله، عن أبي الجارود قال:

قال عليّ بن الحسين عليه السلام: ما ينقم الناس منّا؟ فنحن والله شجرة النبوة وبيت الرحمة و معدن العلم و مختلف الملائكة.

[٥٨٥] ٢-محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام قال:

ص: ٤٧٤

راهی که به پایداری بر آن ترغیب شده، ولایت علی علیه السلام است

[٥٨٢] ١-حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند فرامند: (اگر پایداری کنند، به آب فراوان سیرابشان می کنیم.) [جنّ (٧٢): ١٦] فرمودند: مقصود این است که اگر بر ولایت علی ابن ابی طالب امیر مؤمنان و اوصیای از فرزندانش-سلام بر آنان-پایداری کرده، فرمانبری در امر و نهی شان را بپذیرند، (به آب فراوان سیرابشان می کنیم.) می فرماید: هر آینه دل هاشان را از ایمان سیراب می کنیم. و راه همان ایمان به ولایت علی و اوصیای او-درود بر آنان-است.

[٥٨٣] ٢-محمد مسلم گفته است: از حضرت صادق علیه السلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (آنان که گفتند پروردگار ما خدای یکتا است، سپس پایداری کردند.) [فضیلت (٤١): ٣٠] حضرت فرمودند: بر ائمه یکی پس از دیگری پایداری کردند. (فرشتگان بر آنان نازل می شوند که نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد به شما به بهشتی که وعده داده می شدید.)

ائمه، معدن علم و درخت نبوت و فرودگاه فرشتگان هستند

[٥٨٤] ١-ابو جارود گفته است: حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: مردم چه عیبی از ما می گیرند؟ ما به خدا سوگند، درخت نبوت و خاندان رحمت و معدن علم و فرودگاه فرشتگانیم.

[٥٨٥] ٢-اسماعیل ابو زیاد از حضرت صادق علیه السلام به نقل از پدرشان روایت کرده

ص: ٤٧٥

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنا أهل البيت شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و بيت الرحمة و معدن العلم.

[۵۸۶]۳-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسين، عن عبد الله بن محمّد، عن الخشاب قال: حدّثنا بعض أصحابنا، عن خيثمه قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السّلام: يا خيثمه! نحن شجرة التّبوّه وبيت الرّحمة و مفاتيح الحكمة و معدن العلم و موضع الرّسالة و مختلف الملائكة و موضع سرّ الله و نحن وديعه الله في عباده و نحن حرم الله الأكبر و نحن ذمّه الله و نحن عهد الله، فمن وفي بعهدنا فقد وفي بعهد الله و من خفّرها فقد خفّر ذمّه الله و عهده.

باب أنّ الأئمة عليهم السّلام ورثه العلم، يرث بعضهم بعضا العلم [۵۸۷]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبيّ، عن بريد بن معاوية، عن محمّد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ عليّا عليه السّلام كان عالما و العلم يتوارث و لن يهلك عالم إلّا بقى من بعده من يعلم علمه أو ما شاء الله

[۵۸۸]۲-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زراره و الفضيل، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

إنّ العلم الّذي نزل مع آدم عليه السّلام لم يرفع و العلم يتوارث و كان عليّ عليه السّلام عالم هذه الأئمّه و إنّ لم يهلك منّا عالم قطّ إلّا خلفه من أهله من علم مثل علمه أو ما شاء الله.

[۵۸۹]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن البرقيّ، عن النّضر بن

ص: ۴۷۶

که امير مؤمنان عليه السّلام فرمودند: ما اهل بيت، درخت نبوّت و جایگاه رسالت و فرودگاه فرشتگان و خانه رحمت و معدن علم هستيم.

[۵۸۶]۳-خيثمه گفته است: حضرت صادق عليه السّلام به من فرمودند: ای خيثمه! ما درخت نبوّت، خانه رحمت، كليدهای حکمت، معدن علم، جایگاه رسالت، آمد و شدگاه فرشتگان و جایگاه سرّ خداوندیم. ما وديعه خداوند در میان بندگان و حرم بزرگ خداوندیم. ما حقّ و پیمان خداوندیم. پس هر که به پیمان ما وفا کرد به راستی به پیمان خداوند وفا کرده است و هر که آن را شکست، حقّ و پیمان او را شکسته است.

ائمه عليهم السّلام وارثان علمند که یکی پس از دیگری علم را به ارث می برند

[۵۸۷]۱-محمّد مسلم از حضرت صادق عليه السّلام روایت کرده که فرمودند:

علی عليه السّلام عالم بود و علم به ارث می رسد. و هرگز عالمی نمی میرد جز این که پس از او کسی هست که علم او یا آنچه را خدا خواست بداند.

[۵۸۸]۲-زراره و فضیل از حضرت باقر عليه السّلام روایت کرده اند که فرمود: علمی که با آدم عليه السّلام فرود آمد، بالا

نرفت. و علم به ارث می رسد. علی علیه السلام عالم این امت بود و همانا از ما هیچ گاه عالمی نمی میرد جز این که از خاندان او کسی جانشین اش شود که مانند علم او یا آنچه را خدا خواست، بداند.

[۵۸۹]۳- محمد مسلم گفته است: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: علم به ارث

ص: ۴۷۷

سوید، عن یحییٰ الحلبي، عن عبد الحميد الطائي، عن محمد بن مسلم قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: إن العلم يتوارث و لا يموت عالم إلا و ترك من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله.

[۵۹۰]۴- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن موسى بن بكر، عن الفضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن في عليّ سنّه ألف نبی من الأنبياء و إن العلم الذي نزل مع آدم عليه السلام لم يرفع و ما مات عالم فذهب علمه و العلم يتوارث.

[۵۹۱]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن عمر بن أبان قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إن العلم الذي نزل مع آدم عليه السلام لم يرفع و ما مات عالم فذهب علمه.

[۵۹۲]۶- محمد، عن أحمد، عن عليّ بن النعمان رفعه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: يمضون الثماد و يدعون النهر العظيم، قيل له: و ما النهر العظيم؟ قال: رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و العلم الذي أعطاه الله، إن الله عزّ و جلّ جمع لمحمد صلى الله عليه و آله و سلم سنن النبيين من آدم و هلمّ جرّا إلى محمد صلى الله عليه و آله و سلم قيل له: و ما تلك السنن؟ قال: علم النبيين بأسره و إن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صير ذلك كله عند أمير المؤمنين عليه السلام، فقال له رجل يا ابن رسول الله! فأمر المؤمنين أعلم أم بعض النبيين فقال أبو جعفر عليه السلام: اسمعوا ما يقول! إن الله يفتح مسامع من يشاء، إنني حدثته: أن الله جمع لمحمد صلى الله عليه و آله و سلم علم النبيين و أنه جمع ذلك كله عند أمير المؤمنين عليه السلام و هو يسألني أ هو أعلم أم بعض النبيين.

[۵۹۳]۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن البرقي، عن النضر بن

ص: ۴۷۸

می رسد و عالمی نمی میرد جز این که کسی را به جای خود می گذارد که مانند علم او یا آنچه را خدا خواست، دارد.

[۵۹۰]۴- فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا در علی علیه السلام سنت هزار پیامبر

است و علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت. و با مرگ عالم علم از میان نرفت. که علم به ارث می رسد.

[۵۹۱]۵- عمر بن ابان گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت و با مرگ عالم علمش از میان نرفت.

[۵۹۲]۶- علی نعمان حدیثی که سندش را به حضرت باقر علیه السلام رسانده، روایت کرده که آن حضرت فرمود: مردم نمی را می مکنند و نهر عظیم را رها می کنند. پرسیدند: نهر عظیم چیست؟ فرمودند: رسول خدا- درود خداوند بر او و بر خاندانش- و علمی که خداوند به او داده بود خداوند عزّتمند برای محمّد صلی الله علیه و آله سنت های پیامبران از آدم تا محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را جمع کرده است. پرسیدند: و آن سنت ها کدام است؟ فرمود: تمام علم پیامبران و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- همه آن را به امیر مؤمنان علیه السلام منتقل کرد. مردی پرسید: ای پسر رسول خدا! امیر مؤمنان دانایتر است یا برخی پیامبران؟ حضرت باقر علیه السلام فرمودند: بشنوید چه می گوید! خداوند گوش کسانی را که بخواهد باز می کند. همانا من به او گفتم خداوند علم پیامبران را برای محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش- جمع کرد و او همه آن را نزد امیر مؤمنان علیه السلام جمع کرد و او از من می پرسد که آیا او دانایتر است یا برخی پیامبران.

[۵۹۳]۷- محمّد مسلم گفته است: حضرت باقر علیه السلام فرمود: علم به ارث می رسد.

ص: ۴۷۹

سويد، عن يحيى الحلبي، عن عبد الحميد الطائي، عن محمد بن مسلم قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: إنّ العلم يتوارث فلا يموت عالم إلاّ ترك من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله.

[۵۹۴]۸- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن الحارث بن المغیره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ العلم الّذي نزل مع آدم عليه السلام لم يرفع و ما مات عالم إلاّ و قد ورّث علمه إنّ الأرض لا تبقى بغير عالم.

باب أنّ الأئمة ورثوا علم النّبيّ و جميع الأنبياء و الأوصياء الّذين من قبلهم [۵۹۵]۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عبد العزيز بن المهتدي، عن عبد الله بن جندب أنّه كتب إليه الرضا عليه السلام:

أمّا بعد فإنّ محمّدا صلی الله علیه و آله و سلّم كان أمين الله في خلقه فلما قبض صلی الله علیه و آله و سلّم كُنّا أهل البيت ورثته، فنحن أمناء الله في أرضه، عندنا علم البلايا و المنايا و أنساب العرب و مولد الإسلام و إنّنا لنعرف الرّجل إذا رأيناه بحقيقه الإيمان و حقيقه النّفاق و إنّ شيعتنا لمكتوبون بأسمائهم و أسماء آبائهم، أخذ الله علينا و عليهم الميثاق، يردون موردنا و يدخلون مدخلنا، ليس على ملّة الإسلام غيرنا و غيرهم نحن التّجباء التّجاه و نحن أفراط الأنبياء و نحن أبناء الأوصياء و نحن المخصوصون في كتاب الله عزّ و جلّ و نحن أولى الناس بكتاب الله و نحن أولى الناس برسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و نحن الّذين شرع الله لنا دينه فقال في كتابه:

شَرَعَ لَكُمْ (يا آل محمّد) مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا (قد وصّانا بما وصّى به

پس عالمی نمی میرد، جز این که کسی را به جا می گذارد که مانند علم او یا آنچه را خداوند خواست، می داند.

[۵۹۴] ۸- حارث مغیره گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت. و عالمی نمرود جز این که علمش را به ارث گذاشت. که زمین بی عالم نمی ماند.

اِنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ علم پیامبر گرامی و تمام پیامبران و اوصیایی که پیش از ایشان بوده اند را به ارث برده اند

[۵۹۵] ۱- عبد الله جنذب گفته است: حضرت رضا علیه السلام به او نوشت: امّا بعد همانا محمّد- درود خداوند بر او و بر خاندانش- امین خداوند در آفریدگانش بود. و آن گاه که در گذشت ما اهل بیت وارثانش بودیم. پس ما امینان خداوند در زمینیم. که عالم بلایا و مرگ ها و نسب های عرب و جایگاه اسلام [در میان انسان ها] نزد ما است. و ما هر مردی را ببینیم، حقیقت ایمان و حقیقت نفاق را در او می دانیم. و شیعیان ما با نام هاشان و نام پدرانشان ثبت شده اند. خداوند از ما و از آنان پیمان گرفته است که در طریق ما رفته، از روش ما پیروی کنند. جز ما و ایشان کسی بر آیین اسلام نیست. ماییم والاتباران رهایی بخش. ماییم سبقت گیرندگان از پیامبران.

ماییم فرزندان اوصیا. ماییم ویژهگان در کتاب خدای شکوهمند. ماییم سزاوارترین مردم به کتاب خداوند و به رسول خدا- درود خداوند بر او و بر خاندانش- و ماییم کسانی که خداوند دینش را در کتابش برای آنان قرار داد: (آیینی را برای شما ای خاندان محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-) مقرر داشت که نوح را بدان سفارش کرد.

نُوحًا) وَ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ (يا محمّد) وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى (فقد علّمنا و بلغنا علم ما علّمنا و استودعنا علمهم؛ نحن ورثه أولى العزم من الرّسل) أَنْ أَفِيئُوا الدّينَ (يا آل محمّد) وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (و كونوا على جماعه) كَظَرِ عَلِيٍّ الْمُشْرِكِينَ (من أشرك بولايه عليّ) مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ (من ولايه عليّ) (إِنَّ اللَّهَ (يا محمّد) يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ مِنْ يَجِيئُكَ إِلَى وَلايه عليّ عليه السّلام.

[۵۹۶] ۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم إنّ أوّل وصيّ كان عليّ وجه الأرض هبه الله بن آدم و ما من نبّي مضى إلّا و له وصيّ و كان جميع الأنبياء مائه ألف نبّي و عشرين ألف نبّي منهم خمسة أولو العزم: نوح و إبراهيم و موسى و عيسى و محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و إنّ عليّ بن أبي طالب كان هبه الله لمحمّد و ورث علم الأوصياء و علم من كان قبله، أما إنّ محمّد را ورث علم من كان قبله من الأنبياء و المرسلين، علي قائم العرش مكتوب: حمزه أسد الله و أسد رسوله و سيّد الشهداء و فى ذؤابه العرش عليّ أمير المؤمنين عليه السّلام، فهذه حجّتنا عليّ من أنكر حقّنا و جحد ميراثنا و ما منعنا من الكلام و أمامنا اليقين

فَأَيُّ حَجَّةٍ تَكُونُ أَبْلَغَ مِنْ هَذَا.

[۵۹۷]۳-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن عبد الله بن محمّد، عن عبد الله بن القاسم، عن زرعه بن محمّد، عن المفضّل بن عمر قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إنّ سليمان ورث داود و إنّ محمّدا ورث سليمان و إنّنا ورثنا محمّدا و إنّ عندنا علم التّوراه و الإنجيل و الزّبور و تبيان ما فى الألواح قال: قلت: إنّ هذا لهو العلم؟ قال: ليس هذا هو العلم، إنّ العلم الذى يحدث يوما بعد يوم و ساعه بعد ساعه.

ص: ۴۸۲

(ما را به سفارشی که به نوح کرده بود، سفارش کرد.) و آنچه را به تو (ای محمّد) وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم (پس به ما آموخت و دانش آن چه را آموخت به ما رساند و علم آنان را به ما سپرد؛ ماییم وارثان فرستادگان اولو العزم) این است که ای خاندان محمّد دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید. (و یگانه باشید.) بر مشرکان گران است (آن که به ولایت علی علیه السّلام شرک ورزید) آنچه بدان دعوت می کنید (که ولایت علی است.) ای محمّد (همانا) خداوند کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می کند. [شورا (۴۲): ۱۳] کسی که ولایت علی علیه السّلام را از تو بپذیرد.

[۵۹۶]۲-عبد الرحمان کثیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: نخستین وصی بر روی زمین هبه الله آدم (شیث) بود و پیامبری درنگذشت جز اینکه وصی ای داشت و تمام پیامبران ۱۲۴۰۰۰ تن بودند و از ایشان پنج تن اولو العزم بودند: نوح، ابراهیم، موسی، و محمّد-درود بر آنان- و همانا علی بن ابی طالب موهبت و بخششی است که خداوند به محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] عنایت کرده است. و او علم اوصیا و علم آن که پیش از او بود را به ارث برد. هان! به راستی محمّد [درود خداوند بر او و بر خاندانش] علم پیامبران و فرستادگان پیش از خود را به ارث برد. بر ستون عرش نوشته است: حمزه، شیر خدا و رسول او و سرور شهیدان است. و بر پیشانی عرش است که: علی علیه السّلام امیر مؤمنان است. و این حجّت ما است بر کسی که حقّ ما را انکار کرده، میراثمان را نفی کرد. و چه چیزی ما را از سخن گفتن بازمی دارد در حالی که یقینی پیش روی ما است و چه حجّتی رساتر از این.

[۵۹۷]۳-مفضّل عمر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: سلیمان وارث داود بود و محمّد-درود خداوند بر او و بر خاندانش- وارث سلیمان. و ما وارثان محمّدیم. علم تورات و انجیل و زبور و بیان آنچه در الواح (موسی) بود، نزد ما است. راوی گوید؛ من گفتم: آن علم [کامل] همین است؟ فرمود: آن علم، این نیست. آن، علمی است که روزبه روز و ساعت به ساعت پدید می آید.

ص: ۴۸۳

[۵۹۸]۴-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن شعيب الحدّاد، عن ضريس الكناسى قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام و عنده أبو بصير فقال أبو عبد الله عليه السلام: إن داود ورث علم الأنبياء و إن سليمان ورث داود و إن محمدا صلى الله عليه و آله و سلم ورث سليمان و إنا ورثنا محمدا صلى الله عليه و آله و سلم و إن عندنا صحف إبراهيم و ألواح موسى فقال أبو بصير:

إن هذا لهو العلم فقال: يا أبا محمد! ليس هذا هو العلم، إنما العلم ما يحدث بالليل و النهار يوما بيوم و ساعه بساعه.

[۵۹۹] ۵- محمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن النعمان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال لي: يا أبا محمد! إن الله عز و جل لم يعط الأنبياء شيئا إلا و قد أعطاه محمدا صلى الله عليه و آله و سلم، قال: و قد أعطى محمدا جميع ما أعطى الأنبياء و عندنا الصّحف التي قال الله عز و جل: **صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى** قلت: جعلت فداك هي الألواح؟ قال: نعم.

[۶۰۰] ۶- محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أنه سأله عن قول الله عز و جل: **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ مَا الزُّبُورُ** و ما الذّكر؟ قال: الذّكر عند الله و الزُّبور الذي أنزل على داود و كل كتاب نزل فهو عند أهل العلم و نحن هم.

[۶۰۱] ۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن أبي زاهر أو غيره، عن محمد بن حماد، عن أخيه أحمد بن حماد، عن إبراهيم، عن أبيه، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال:

قلت له: جعلت فداك أخبرني عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم ورث النبيين كلهم؟ قال: نعم،

ص: ۴۸۴

[۵۹۸] ۴- ضريس كرناسى گفت: نزد حضرت صادق عليه السلام بودم و ابو بصير هم بود. پس حضرت صادق عليه السلام فرمود: داود وارث علم انبيا بود و سليمان وارث داود و محمد [درود خداوند بر او و بر خاندانش] وارث سليمان. و ما وارثان محمديم. و صحف ابراهيم و الواح موسى عليهما السلام نزد ما است. آن گاه ابو بصير گفت:

آن علم كامل همين است. حضرت فرمود: اى پدر محمد! آن علم اين نيست. علم آن است كه شبانه روز، روزبه روز و ساعت به ساعت پديد مى شود.

[۵۹۹] ۵- ابو بصير گفته است: حضرت صادق عليه السلام به من فرمود، اى ابو محمد خداوند عزّتمند، چيزى به پيامبران نداد جز اين كه به محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-داد. و تمام داده هاى به پيامبران را به محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش]داد. و آن صحفى كه خداوند شكوهمند فرمود: **صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى** [على (۸۷): ۱۹] نزد ما است. من گفتم:

جانم به فدایت! این همان الواح است؟ فرمود: بله.

[۶۰۰]۶- از عبد الله سنان است که از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه خداوند گرامی پرسید: (در زبور پس از ذکر تورات) نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند. [انبیا (۲۱): ۱۰۵] که زبور و ذکر چیست؟ و حضرت فرمودند: ذکر نزد خداوند است. و زبور آن است که بر داود [علیه السلام] نازل شده است. و هر کتابی که نازل شده نزد اهل علم است و آنان ماییم.

[۶۰۱]۷- ابو ابراهیم گفته است: به ابو الحسن اول (حضرت کاظم) علیه السلام عرض کردم جانم به فدایت به من بفرماید آیا پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- وارث همه پیامبران است؟ فرمود: بله. گفتیم: از روزگار آدم تا خودش؟

ص: ۴۸۵

قلت: من لدن آدم حتى انتهى إلى نفسه؟ قال: ما بعث الله نبيا إلا ومحمدا صلى الله عليه وآله وسلم أعلم منه، قال: قلت: إن عيسى ابن مريم كان يحيى الموتى بإذن الله قال:

صدقت و سليمان بن داود كان يفهم منطق الطير و كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقدر على هذه المنازل، قال: فقال: إن سليمان بن داود قال للهدد حين فقده و شك في أمره فقال: «مَا لِي لَا أَرَى الْهُدَيْدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» حين فقده فغضب عليه فقال: لَأُعَذِّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّه أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ و إنما غضب لأنه كان يدلّه على الماء فهذا و هو طائر قد أعطى ما لم يعط سليمان و قد كانت الرّيح و النمل و الإنس و الجنّ و الشياطين [و] المردة له طائعين و لم يكن يعرف الماء تحت الهواء و كان الطير يعرفه و إن الله يقول في كتابه: وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى و قد ورثنا نحن هذا القرآن العذى فيه ما تسير به الجبال و تقطع به البلدان و تحيا به الموتى و نحن نعرف الماء تحت الهواء و إن في كتاب الله لآيات ما يراد بها أمر إلا أن يأذن الله به مع ما قد يأذن الله ممّا كتبه الماضون جعله الله لنا فى أم الكتاب، إن الله يقول: وَمِنْ غَائِبِهِ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ثم قال: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمَنْ الْعَالَمِينَ اصطفانا الله عزّ و جلّ و أورثنا هذا الذى فيه تبيان كل شىء.

باب أن الأئمة عليهم السلام عندهم جميع الكتب التي نزلت من عند الله عزّ و جلّ و أنّهم يعرفونها على اختلاف ألسنتها [۶۰۲]۱- على بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن إبراهيم، عن يونس، عن هشام بن الحكم فى حديث بريه أنّه لما جاء معه إلى أبى عبد الله عليه السلام فلقى أبا

ص: ۴۸۶

فرمود: خداوند پیامبری برینگیخت جز این که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] عالم تر از او بود. راوی گوید، گفتیم: همانا عیسی مریم به اذن خداوند مردگان را زنده می کرد. حضرت فرمود: راست گفتم و سلیمان داود زبان پرندگان را می فهمید و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به این شیوه ها توانا بود. راوی گوید، آن گاه حضرت فرمود: سلیمان داود هنگامی که هدهد را نیافت و درباره اش تردید کرد، گفت: (چرا هدهد را نمی بینیم؟ آیا غایب است؟) [نمل (۲۷): ۲۰] وقتی

او را نیافت بر او خشمگین شد و فرمود: (قطعاً او را کیفر شدیدی خواهم کرد یا او را ذبح می کنم مگر دلیل روشنی برایم بیاورد.) [نمل (۲۷): ۲۱] او خشمگین شد؛ زیرا هدهد او را به آب راهنمایی می کرد. بنابراین به آن پرنده چیزی داده شده بود که به سلیمان داده نشده بود. در حالی که باد و مورچه و آدمیان و جنیان و شیاطین [و] سرکشان فرمانبرش بودند، به آب در سینه زمین علم نداشت و پرنده آن را می دانست. و همانا خداوند در کتابش می فرماید: (و اگر قرآنی بود که کوه ها را به حرکت درآورد یا زمین را شکاف دهد یا مردگان را به سخن درآورد.) [رعد (۱۳): ۳۱] و ما این قرآن را که با آن کوه ها به حرکت درمی آید و سرزمین ها قطعه قطعه می شود و با مردگان سخن گفته می شود، به ارث بردیم. و ما به آب در سینه زمین عالم هستیم. همانا در کتاب خداوند، آیاتی است که با آن چیزی خواسته نمی شود جز این که خداوند به آن اجازه می دهد. علاوه بر آنچه خداوند از چیزی که پیشینان نوشته اند اجازه داده است که خداوند آن را در قرآن برای ما نهاده است. خداوند می فرماید: (و هیچ پنهانی در آسمانها و زمین نیست جز این که در کتاب روشنگری است.) [نمل (۲۷): ۷۵] سپس فرمود: (کتاب را به کسانی میراث دادیم که از بندگان برگزیده ما بودند.) [فاطر (۳۵): ۳۲] و ماییم کسانی که خداوند شکوهمند آنان را برگزیده و این را که در آن بیان هر چیزی در آن است، میراث داده.

تمام کتبی که از نزد خداوند گرامی نازل شده نزد ائمه علیهم السلام است و ایشان آن ها را به هر زبانی که باشد می دانند

[۶۰۲] ۱- از هشام حکم در حدیث بریه است که وقتی با او نزد حضرت صادق علیه السلام می آمد به ابو الحسن، موسای جعفر- درود بر آنان- برخوردند.

ص: ۴۸۷

الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فحکی له هشام الحکایه فلما فرغ قال أبو الحسن علیه السلام:

لبریه یا بریه! کیف علمک بکتابک؟ قال: أنا به عالم، ثم قال: کیف ثقتک بتأویله؟ قال: ما أوثقنی بعلمی فیه، قال: فابتدأ أبو الحسن علیه السلام یقرأ الإنجیل؟ فقال بریه: إیّاک کنت أطلب منذ خمسين سنة أو مثلك، قال: فأمن بریه و حسن إیمانہ و آمنت المرأه التي كانت معه، فدخل هشام و بریه و المرأه علی أبي عبد الله علیه السلام فحکی له هشام الکلام الذی جرى بین أبي الحسن موسی علیه السلام و بین بریه فقال أبو عبد الله علیه السلام: ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، فقال بریه:

أنتی لکم التوراه و الإنجیل و کتب الأنبياء؟ قال: هی عندنا وراثه من عندهم نقرؤها کما قرءوها و نقولها کما قالوا، إنَّ الله لا یجعل حجّه فی أرضه یسأل عن شیء فیقول لا أدری.

[۶۰۳] ۲- علی بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن بکر بن صالح، عن محمّد بن سنان، عن مفضل بن عمر قال:

أتینا باب أبي عبد الله و نحن نريد الإذن علیه فسمعناه یتکلم بکلام لیس بالعربیّه فتوهّمنا أنه بالسّریانیّه ثم بکی فبکینا لبکائه ثم خرج إلینا الغلام فأذن لنا فدخلنا علیه فقلت: أصلحك الله أتیناک نريد الإذن علیک فسمعناک تتکلم بکلام لیس بالعربیّه فتوهّمنا أنه بالسّریانیّه ثم بکیت فبکینا لبکاءک، فقال: نعم ذکرت إلیاس التّبیّ و کان من عبّاد أنبياء بنی اسرائیل فقلت کما کان یقول فی سجوده، ثم اندفع فیه بالسّریانیّه فلا- و الله ما رأینا قسا و لا جاثلیقا أفصح لهجه منه به ثم فسّره لنا بالعربیّه فقال: کان

يقول في سجوده: أ تراك معدّبي و قد أظمأت لك هواجری، أ تراك معدّبي و قد عفّرت لك في التراب وجهي، أ تراك معدّبي و قد اجتنت لك المعاصي أ تراك معدّبي و قد أسهرت لك ليلي، قال:

ص: ۴۸۸

هشام، حکایت را به ایشان گفت. وقتی به پایان رسید. ابو الحسن علیه السلام به بریه فرمود: ای بریه! دانش تو به کتابت چگونه است؟ عرض کرد: من به آن عالمم.

حضرت فرمود: اعتمادت به تأویلش چگونه است؟ گفت: به دانشم در آن اعتمادی خوب دارم. [هشام] گوید: پس ابو الحسن علیه السلام شروع به خواندن انجیل کرد. آن گاه بریه گفت: پنجاه سال است تو یا همچون تویی را می جستم. [هشام] گوید: پس بریه ایمان آورد و نیکو ایمانی آورد و زنی که با او بود، ایمان آورد.

سپس هشام و بریه و آن زن به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند و هشام سخنانی را که میان ابو الحسن موسی علیه السلام و بریه رفته بود، باز گفت. حضرت صادق علیه السلام فرمود: (دودمانی است که برخی از برخی دیگرند و خداوند شنوا و دانا است.) [آل عمران (۳): ۳۴] آن گاه بریه گفت: تورات و انجیل و کتب پیامبران از کجا به شما رسیده است؟ حضرت فرمود: از آنان به ارث به ما رسیده است. چنان می خوانیم که آنان خواندند و چنان بیانش می کنیم که آنان بیان کردند. خداوند حجّتی بر زمین قرار نمی دهد که وقتی از او چیزی پرسند، بگویند «نمی دانم».

[۶۰۳] ۲- مفضل عمر گفت: ما به در منزل حضرت صادق علیه السلام رفته، خواستیم اجازه ورود بگیریم که شنیدیم حضرت به کلماتی غیر عربی سخن می گوید.

گمان کردیم که زبان سریانی است. سپس گریست و ما به گریه ایشان گریستیم.

آنگاه غلامشان بیرون آمده و به ما اجازه داد پس به خدمتش رسیدیم و من گفتم:

أصلحك الله به نزد شما آمدیم می خواستیم اجازه بگیریم که شنیدیم به کلماتی غیر از عربی سخن می گوئید و گمان کردیم که زبان سریانی است سپس گریه کردید و ما به گریه شما گریستیم. حضرت فرمود: بله، به یاد الیاس پیامبر افتادم - او از پیامبران عابد بنی اسرائیل بود - و آنچه را او در سجده اش می گفت، گفتم. سپس به زبان سریانی شروع به خواندن آن کرد. به خدا سوگند هیچ کشیش و جاثلیقی در آن زبان فصیح تر از او نبود. سپس آن را برای ما به عربی تفسیر کرد و فرمود: او در سجده هایش می گفت: آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که من در گرمای سخت برای تو تشنه ماندم؟ آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که من برای تو صورتم را به خاک مالیدم؟ آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که برای تو از گناهان دوری کردم؟ آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که من برای تو شبم را بیدار ماندم؟

ص: ۴۸۹

فأوحى الله إليه أن ارفع رأسك فإنني غير معذبك قال: فقال: إن قلت: لا أعذبك ثم عذبتني ما ذا؟ أ لست عبدك و أنت ربّي [قال]: فأوحى الله إليه أن ارفع رأسك فإنني غير معذبك، إنّي إذا وعدت وعدا وفيت به.

باب أنّه لم يجمع القرآن كلّهُ إلاّ الأئمّه عليهم السّلام و أنّهم يعلمون علمه كلّهُ [٦٠٤] ١- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: ما ادّعى أحد من النّاس أنّه جمع القرآن كلّهُ كما أنزل إلاّ كذّاب و ما جمعه و حفظه كما نزلهُ الله تعالى إلاّ عليّ بن أبي طالب عليه السّلام و الأئمّه من بعده عليه السّلام

[٦٠٥] ٢- محمّد بن الحسين، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن المنخل، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام أنّه قال:

ما يستطيع أحد أن يدّعى أنّ عنده جميع القرآن كلّهُ ظاهره و باطنه غير الأوصياء.

[٦٠٦] ٣- عليّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن القاسم بن الزّبيح، عن عبيد بن عبد الله بن أبي هاشم الصّيرفي، عن عمرو بن مصعب، عن سلمه بن محرز قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ من علم ما أوتينا تفسير القرآن و أحكامه و علم تغيير الزّمان و حدثانه، إذا أراد الله بقوم خيرا أسمعهم و لو أسمع من لم يسمع لولّى معرضا كأن لم يسمع ثمّ أمسك هنيهة، ثمّ قال: و لو وجدنا أوعيه أو مستراحا لقلنا و الله المستعان.

ص: ٤٩٠

حضرت فرمود: آن گاه خداوند به او وحی فرستاد که سرت را بلند کن، من تو را عذاب نمی کنم. و او عرض کرد: اگر گفتم عذابت نمی کنم، سپس عذابم کردی چه؟ آیا من بنده تو نیستم و تو پروردگار من؟ حضرت فرمود: آن گاه خداوند به او وحی کرد که سرت را بلند کن، من تو را عذاب نمی کنم. من وقتی وعده ای بدهم به آن وفا می کنم.

همانا تمام قرآن را جز ائمه عليهم السلام جمع نکرده اند و ایشان تمام دانش آن را داریند

[٦٠٤] ١- جابر گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: کسی از مردم ادّعا نکرد که تمام قرآن را چنانچه نازل شده، جمع کرده است جز این که دروغزن باشد. و آن را چنان که خداوند والا- فرورستاد جمع و حفظ نکرد جز علی ابو طالب علیه السّلام و امامان پس از او علیهم السّلام.

[٦٠٥] ٢- جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: کسی نمی تواند ادّعا کند که تمام قرآن، همه ظاهر و باطنش نزد او است مگر اوصیا.

[٦٠٦] ٣- سلمه محرز گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: از علومی که به ما داده شده تفسیر قرآن و احکام

آن و تغییر زمان و حوادث آن است. خداوند وقتی نیکی گروهی را بخواهد، شنوایشان می کند. و اگر کسی را که نمی شنود، شنوا کند، روگردان پشت می کند گویا که نشنیده است. سپس اندکی سکوت کرده فرمودند: و اگر ما دل های آسوده ای می یافتیم، از آن ها بیان می کردیم. و خداوند یاری رسان است.

ص: ۴۹۱

[۶۰۷] ۴- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن ابی عبد الله المؤمن، عن عبد الأعلى مولى آل سام قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: و الله إننى لأعلم كتاب الله من أوله إلى آخره كأنه فى كفى فيه خبر السماء و خبر الأرض و خبر ما كان و خبر ما هو كائن، قال الله عزّ و جلّ: فيه تبيان كلّ شيء.

[۶۰۸] ۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن أبی زاهر، عن الخشاب، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن کثیر، عن أبی عبد الله عليه السلام قال:

□ قال الذى عنده علم من الكتاب أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك قال: ففرج أبو عبد الله ع بين أصابعه فوضعها فى صدره، ثم قال: و عندنا و الله علم الكتاب كله.

[۶۰۹] ۶- علی بن ابراهیم، عن أبیه و محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسن، عن ذکره جمیعاً، عن ابن أبی عمیر، عن ابن اذینه، عن برید بن معاویه قال:

قلت لأبى جعفر عليه السلام: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ قال: إيانا عنى و على أولنا و أفضلنا و خيرنا بعد النبى صلى الله عليه و آله و سلم.

باب ما أعطى الأئمة عليهم السلام من اسم الله الأعظم [۶۱۰] ۱- محمد بن یحیی و غیره، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن محمد بن الفضیل قال: أخبرنى شريس الوابشى، عن جابر، عن أبى جعفر قال:

إن اسم الله الأعظم على ثلاثة و سبعين حرفاً و إنما كان عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فحسف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس حتى تناول

ص: ۴۹۲

[۶۰۷] ۴- عبد الاعلى غلام خاندان سام گفته است: از حضرت صادق شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند من به کتاب خدا از اول تا آخرش عالمم. گویا که خبرهای آسمان و زمین و خبر آنچه بود و خواهد شد در کف دست من است. که خداوند عزتمند فرمود: بیان هر چیزی در آن است. وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ [نحل (۱۶): ۸۹]

[۶۰۸]۵- عبد الرحمان كثير از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که ایشان این آیه را خواند: (کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد.) [نمل (۲۷): ۴۰] راوی گوید: آن گاه میان انگشتانش را باز کرده، بر سینه گذاشت و فرمود: به خدا سوگند همه دانش کتاب در نزد ما است.

[۶۰۹]۶- برید معاویه گفته است: برای حضرت باقر عليه السلام این آیه را خواندم:

(بگو کافی است که خداوند و کسی که علم و کتاب نزد او است میان من و شما گواه باشند.) [رعد (۱۳): ۴۳] فرمودند: مقصود ما یمیم. و علی عليه السلام نخستین و افضل و برترین ما پس از پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- است.

آنچه از اسم اعظم خداوند به ائمه عليهم السلام داده شده است

[۶۱۰]۱- جابر از حضرت باقر عليه السلام روايت کرده که فرمودند: اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است، و یک حرف از آن نزد آصف بود که آن را به زبان آورد و زمین میان او و تخت بلقیس ناپدید شد تا تخت به او رسید.

ص: ۴۹۳

السیریر بیده ثم عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفه عين و نحن عندنا من الاسم الأعظم اثنان و سبعون حرفا و حرف واحد عند الله تعالى استأثر به في علم الغيب عنده و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.

[۶۱۱]۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد، عن زكريا بن عمران القمي، عن هارون بن الجهم، عن رجل من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام لم أحفظ اسمه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن عيسى ابن مريم عليه السلام أعطى حرفين كان يعمل بهما و أعطى موسى أربعة أحرف و أعطى إبراهيم ثمانية أحرف و أعطى نوح خمسة عشر حرفا و أعطى آدم خمسة و عشرين حرفا و إن الله تعالى جمع ذلك كله لمحيد صلى الله عليه و آله و سلم و إن اسم الله الأعظم ثلاثة و سبعون حرفا، أعطى محمدا صلى الله عليه و آله و سلم اثنين و سبعين حرفا و حجب عنه حرف واحد.

[۶۱۲]۳- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن علي بن محمد النوفلي، عن أبي الحسن صاحب العسكر عليه السلام قال:

سمعتة يقول: اسم الله الأعظم ثلاثة و سبعون حرفا، كان عند آصف حرف فتكلم به فانخرقت له الأرض فيما بينه و بين سبيا فتناول عرش بلقيس حتى صيره إلى سليمان، ثم انبسطت الأرض في أقل من طرفه عين و عندنا منه اثنان و سبعون حرفا و حرف عند الله، مستأثر به في علم الغيب.

باب ما عند الأئمة من آيات الأنبياء عليهم السلام [۶۱۳]۱- محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن عبد الله بن محمد،

ص: ۴۹۴

سپس زمین چنان که بود، شد. سریع تر از چشم برهم زدنی. و از اسم اعظم هفتاد و دو حرف آن نزد ما است. و یک حرف دیگر نزد خدای والا است که در علم غیب مخصوص به او است. و هیچ حرکتی و توانایی جز با خدای والای بزرگ نیست.

[۶۱۱]۲-هارون جهم گفته است: مردی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام، که نامش در خاطرمان نمانده گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

به عیسای مریم دو حرف داده شد که با آن ها عمل می کرد. و به موسی چهار حرف و به ابراهیم هشت حرف و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف داد. و خداوند والا همه آن ها را برای محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-جمع کرد. و اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن به محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-داده شد و یک حرف از او نهان ماند.

[۶۱۲]۳-علی بن محمد نوفلی گفت: از ابو الحسن عسکری علیه السلام شنیدم که می فرماید: اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است. یک حرف از آن نزد آصف بود که آن را به زبان آورد و زمین میان او و سبا در نور دیده شد تا به تخت بلقیس دست یافت و به نزد سلیمان آورد سپس در کمتر از چشم به هم زدنی زمین گسترده شد. و نزد ما از آن، هفتاد و دو حرف است و یک حرف دیگر نزد خداوند است. که در علم غیب به او مخصوص است.

آنچه از نشانه های پیامبران علیهم السلام نزد ائمه علیهم السلام است

[۶۱۳]۱-محمد فیض از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عصای موسی

ص: ۴۹۵

عن منیع بن الحجاج البصری، عن مجاشع، عن معلى، عن محمد بن الفیض، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

كانت عصا موسى لآدم عليه السلام فصارت إلى شعيب ثم صارت إلى موسى بن عمران و إنها لعندنا و إنَّ عهدي بها آنفا و هي خضراء كهيئتها حين انتزعت من شجرتها و إنها لتنطق إذا استنطقت، أعدت لقائنا عليه السلام يصنع بها ما كان يصنع موسى و إنها لتروع و تلقف ما يأفكون و تصنع ما تؤمر به، إنها حيث أقبلت تلقف ما يأفكون، يفتح لها شعبتان، إحداهما في الأرض و الأخرى في السقف و بينهما أربعون ذراعا تلقف ما يأفكون بلسانها.

[۶۱۴]۲-أحمد بن إدريس، عن عمران بن موسى، عن موسى بن جعفر البغدادي، عن علي بن أسباط، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: ألواح موسى عليه السلام عندنا و عصا موسى عندنا و نحن ورثة النبيين.

[۶۱۵]۳-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن أبي سعيد الخراساني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام إنّ القائم إذا قام بمكّه و أراد أن يتوجّه إلى الكوفه نادى مناديه: ألا لا يحمل أحد منكم طعاما و لا شرابا و يحمل حجر موسى بن عمران و هو وقر بعير، فلا- ينزل منزلا- إلّا- انبعث عين منه، فمن كان جائعا شبع و من كان ظامئا روى، فهو زادهم حتّى ينزلوا النّجف من ظهر الكوفه.

[۶۱۶]۴- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن أبي الحسن الأسديّ، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

خرج أمير المؤمنين عليه السّلام ذات ليله بعد عتمه و هو يقول همهمه همهمه و ليله

ص: ۴۹۶

برای آدم علیه السّلام بود. آن گاه به شعيب رسید. سپس به موسای عمران منتقل شد. و آن اینک نزد ما است. و اندکی پیش از این با من بود. و آن سبز است. به همان صورت که از درختش جدا شده است. و به سخن درمی آید وقتی پرسش شود. برای قائم [علیه السّلام] ما آماده شده است تا با آن، آنچه موسی می کرد، بکند. آن می ترساند و آنچه را به نیرنگ درانداخته اند به سرعت برمی چینند و آنچه فرمان داده شود، می کند. چون به پیش رود تا آنچه را درانداخته اند، برچیند، برایش دو شاخه باز می شود یکی در زمین و دیگری در سقف [آسمان] و میانشان چهل ذراع [بیست متر] فاصله است که با زبانش آنچه را درانداخته اند، برمی چیند.

[۶۱۴]۲- ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

الواح موسى عليه السّلام نزد ما است و عصای موسی نزد ما است. و ما وارثان پیامبرانیم.

[۶۱۵]۳- ابو سعید خراسانی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمود: قائم [علیه السّلام] وقتی در مکّه قیام کرد و خواست به سوی کوفه رود، منادی اش فریاد می کند: هان! کسی از شما با خود خوردنی و آشامیدنی برندارد.

و سنگ موسای عمران که به اندازه بار یک شتر است با ایشان است. در منزلی فرود نمی آیند جز این که از آن چشمه ای می جوشد. هر که گرسنه بود، سیر می شود و هر که تشنه بود سیراب. و آن توشه آنان است تا در نجف که در پشت کوفه است، فرود آیند.

[۶۱۶]۴- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السّلام شبی پیش از نیمه شب بیرون آمد. در حالی که می فرمود: همهمه و همهمه است و شبی مظلّمه (تار) امامی بر شما قیام کرده که پیراهن آدم در برش و انگشتر

ص: ۴۹۷

مظلّمه خرج علیکم الإمام علیہ قمیص آدم و فی یده خاتم سلیمان و عصا موسی علیهما السّلام.

[۶۱۷]۵-محّمّد، عن محّمّد بن الحسین، عن محّمّد بن إسماعیل، عن أبی إسماعیل السّیراج، عن بشر بن جعفر، عن مفضّل بن عمر، عن أبی عبد الله علیہ السّلام قال:

سمعتہ یقول: أ تدری ما کان قمیص یوسف علیہ السّلام؟ قال: قلت: لا، قال: إن إبراہیم علیہ السّلام لمّا أوقدت له النّار أتاه جبرئیل علیہ السّلام بثوب من ثیاب الجنّه فألبسه إیّاه، فلم یضرّه معه حرّ و لا برد فلّمّا حضر إبراہیم الموت جعله فی تمیمه و علّقه علی إسحاق و علّقه إسحاق علی یعقوب، فلّمّا ولد یوسف علیہ السّلام علّقه علیہ فکان فی عضده حتّی کان من أمره ما کان، فلّمّا أخرجہ یوسف بمصر من التّمیمه وجد یعقوب ریحہ و هو قوله: إِنّی لأجد ریح یوسف لو لا أنّ تُفندون فهو ذلك القمیص الّذی أنزله الله من الجنّه، قلت: جعلت فداک فإلی من صار ذلك القمیص قال: إلی أهله، ثمّ قال: کلّ نبی ورث علما أو غیره فقد انتهى إلی آل محّمّد صلّی الله علیہ و آله و سلّم.

باب ما عند الأئمّه من سلاح رسول الله صلّی الله علیہ و آله و سلّم و متاعه [۶۱۸]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محّمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن معاویه بن وهب، عن سعید السّمّان قال:

كنت عند أبی عبد الله علیہ السّلام إذ دخل علیہ رجلا من الزّیدیّہ فقالا- له: أ فیکم إمام مفترض الطّاعه؟ قال: فقال: لا قال: فقالا: له: قد أخبرنا عنک الثّقات أنّک تفتی و تقرّ و تقول به و نسّمیهم لك فلان و فلان و هم أصحاب ورع و تسمیر

ص: ۴۹۸

سلیمان و عصای موسی علیہ السّلام در دست او است.

[۶۱۷]۵-مفضّل عمر گفت: از حضرت صادق علیہ السّلام شنیدم که می فرمود: آیا می دانی پیراهن یوسف علیہ السّلام چه بود؟ عرض کردم، نه. فرمود: وقتی برای ابراهیم علیہ السّلام آتش افروختند، جبرئیل علیہ السّلام لباسی از لباس های بهشت آورد و او را با آن پوشاند. که با آن نه گرما و نه سرما به او زیان نمی رساند. هنگامی که مرگ به سراغ ابراهیم علیہ السّلام آمد آن را در حرزی نهاد و به اسحاق آویخت و اسحاق، آن را به یعقوب آویخت. و وقتی یوسف علیہ السّلام متولّد شد یعقوب علیہ السّلام آن را به او آویخت. و آن بر بازوی او بود تا کارش چنان شد که شد. آن گاه وقتی یوسف آن را در مصر از حرز بیرون آورد، یعقوب بوی آن را دریافت چنان که گفت: (من بوی یوسف را در می یابم اگر مرا به پیری و بی عقلی نسبت ندهید.) [یوسف (۱۲): ۹۴] و این همان پیراهن بود که خداوند از بهشت فرود آورده بود. گفتم: جانم فدایت! آن پیراهن به چه کسی رسید؟ فرمود: به اهلش. سپس فرمود: هر پیامبری که علم یا جز آن را به ارث گذاشت به خاندان محّمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-رسید.

آنچه از سلاح و وسایل رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- نزد ائمّه علیهم السّلام است

[۶۱۸]۱-سعید سمّان گفته است: نزد حضرت صادق علیہ السّلام بودم که دو مرد از زیدیه وارد شدند و به حضرت گفتند: آیا

امامی واجب الاطاعه در میان شما هست؟ راوی گوید حضرت فرمود: نه. آن دو گفتند: کسان مورد اطمینانی از توبه ما خبر داده اند که همانا تو به آن فتوا داده، به آن اقرار داشته و معتقدی. و نام آنان این ها است که برایت می گوئیم: فلانی و فلانی. و آنان اصحاب ورع و کوشش اند

ص: ۴۹۹

و هم مَمَّنْ لا یَکذِبُ فغضب أبو عبد الله علیه السَّلام فقال: ما أمرتهم بهذا، فلَمَّا رأيا الغضب فی وجهه خرجا، فقال لی: أ تعرف هذین؟ قلت: نعم هما من أهل سوقنا و هما من الزَّیدیَّه و هما یزعمان أنَّ سیف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عند عبد الله بن الحسن، فقال: کذبا لعنهما الله و الله ما رآه عبد الله بن الحسن بعینه و لا بواحد من عینیه و لا رآه أبوه، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ یكون رآه عند علی بن الحسین فَإِن كانا صادقین فما علامه فی مقبضه؟ و ما أثر فی موضع مضربه؟ و إِنَّ عندی لسیف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ و إِنَّ عندی لرایه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ و درعه و لامته و مغفره، فَإِن كانا صادقین فما علامه فی درع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ و إِنَّ عندی لرایه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ المغلبه و إِنَّ عندی لأواح موسى و عصاه و إِنَّ عندی لخاتم سليمان بن داود و إِنَّ عندی الطَّست الَّذی كان موسى یقرَّب به القربان و إِنَّ عندی الاسم الَّذی كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ إذا وضعه بین المسلمین و المشرکین لم یصل من المشرکین إلى المسلمین نَشابه و إِنَّ عندی لمثل الَّذی جاءت به الملائکه و مثل السَّیِّاح فینا کمثل التَّابوت فی بنی اسرائیل، کانت بنو اسرائیل فی أیَّ أهل بیت وجد التَّابوت علی أبوابهم أوتوا التَّبوَّه و من صار إليه السَّیِّاح مَنَّا أوتی الإمامه و لقد لبس أبی درع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فخطَّت علی الأرض خطیطا و لبستها أنا فکانت و کانت و قائمنا من إذا لبسها ملأها إن شاء الله.

[۶۱۹]۲-الحسین بن محمد الأشعری، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن عبد الأعلى بن أعین قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السَّلام يقول: عندی سلاح رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ لا أنزع فیه، ثم قال: إِنَّ السَّلاح مدفوع عنه لو وضع عند شرِّ خلق الله لکان خیرهم ثم قال: إِنَّ هذا الأمر یصیر إلى من یلوی له الحنک فإذا کانت من الله فیه المشیئته خرج

ص: ۵۰۰

و از کسانی اند که دروغ نمی گویند. حضرت صادق علیه السَّلام خشمگین شد و فرمود:

آنان را به این کار فرمان نداده ام. آن دو وقتی خشم را در چهره حضرت دیدند، بیرون رفتند. آن گاه حضرت به من فرمود: آیا این دو را می شناسی؟ گفتم: بله، آن دو اهل بازار ما و از زیدیّه اند و گمان می کنند که شمشیر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- نزد عبد الله حسن است. حضرت فرمود: دروغ می گویند، خدا لعنتشان کند. به خدا سوگند عبد الله حسن آن را نه با دو چشم و نه با یک چشم ندیده است. پدر او هم آن را ندیده است. مگر این که آن را نزد علی بن حسین علیهما السَّلام دیده باشد. اگر اینان راست می گویند نشانی از دسته اش بدهند. و اثری از تیغه اش. همانا شمشیر رسول خدا-درود

خدا بر او و بر خاندانش-و نزد من است علم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَزُرِّهِ وَجُوشِنِ وَكَلَاهُخُودِشَانِ نَزْدِ مَنْ أَسْت. اگر راست می گویند نشانی از زره رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- بدهند. همانا علم ظفرمند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَا مِنْ أَسْت. الواح موسی و عصای او نزد من است. انگشتری سلیمان داود نزد من است. تشتی که موسی با آن تقدیم قربانی می کرد نزد من است. اسمی که وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را میان مسلمانان و مشرکان می نهاد، تیری از سوی مشرکان به مسلمانان نمی رسید، نزد من است. نظیر آن چه فرشتگان برای او آوردند، نزد من است. حکایت سلاح در نزد ما مانند حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. در بنی اسرائیل چنان بود که تابوت بر در هر خاندانی یافت می شد، نبوت به آنان داده شده بود. و از ما هر که سلاح به او رسید امامت به او داده شد. پدرم زره رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را پوشید و دامنش بر زمین خط کشید. و من آن را پوشیدم و چنان بود و شد و قائم [علیه السلام] ما کسی است که چون آن را پوشید به اندازه قامتش باشد. ان شاء الله.

[۶۱۹]۲- عبد الاعلی اعین گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

سلاح رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نزد من است که کسی درباره آن با من نزاع نمی کند. سپس فرمود: سلاحی است آسیب ناپذیر که اگر نزد بدترین خلق خدا نهاده شود بهترین آنان می شود. سپس فرمود: همانا این امر [امامت] به کسی می رسد که گردن ها برایش خم می شود. و چون مشیت او درباره اش تحقق یابد،

ص: ۵۰۱

فیقول الناس: ما هذا الذی کان؟ و یضع الله له یداً علی رأس رعیتة.

[۶۲۰]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن سعید، عن النضر بن سويد، عن یحیی الحلبي، عن ابن مسکان، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال ترك رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَتَاعِ سِيفًا وَدِرْعًا وَعَنْزَهُ وَرِحْلًا وَبَغْلَتَهُ الشَّهَاءَ فَوَرِثَ ذَلِكَ كُلَّهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[۶۲۱]۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن فضيل بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لبس أبي درع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صِ دَاتِ الْفُضُولِ فَخَطَّتْ وَ لَبِسْتَهَا أَنَا فَفَضَلْتُ.

[۶۲۲]۵- أحمد بن محمد بن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن عیسی، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

سألته عن ذی الفقار سیف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَيْنِ هُوَ؟ قَالَ: هَبَطَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ وَ كَانَتْ حَلِيَّتَهُ مِنْ فَضِّهِ وَ هُوَ عِنْدِي.

[۶۲۳] ۶- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن محمد بن حکیم، عن اَبی ابراهیم علیه السّلام قال:

السّیاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شرّ خلق الله کان خیرهم، لقد حدّثنی اَبی اَنّه حیث بنی بالثَّقَفِیّه و کان قد شقّ له فی الجدار فنجد البيت فلما کانت صبیحه عرسه رمی ببصره فرأی حذوه خمسه عشر مسمارا ففرع لذلك و قال لها: تحوّلی فإنی أرید أن أدعو موالی فی حاجه فکشطه فما منها مسمار إلاّ وجده مصرفا طرفه عن السیف و ما وصل إلیه منها شیء.

[۶۲۴] ۷- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی،

ص: ۵۰۲

قیام می کند. آن گاه مردم می گویند: عجب واقعه ای! و خداوند برای او دستی بر سر مردمش قرار می دهد.

[۶۲۰] ۳- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - از وسایل، شمشیر و زره و نیزه ای کوتاه و زین اشتر و استرش شها را به جا گذاشت و همه آن ها را ارث علی ابن ابی طالب قرار داد.

[۶۲۱] ۴- فضیل یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پدرم زره ذات الفضول رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - را پوشید، به زمین کشیده شد. و من آن را در بر کردم و بلند آمد.

[۶۲۲] ۵- احمد ابو عبد الله گفت: از حضرت رضا علیه السّلام درباره شمشیر رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - «ذوالفقار» پرسیدم که از کجا آمده است؟ فرمود: جبرئیل علیه السّلام آن را از آسمان فرود آورد. که به نقره زینت شده بود و آن نزد من است.

[۶۲۳] ۶- محمد حکیم از ابو ابراهیم [حضرت موسای کاظم] علیه السّلام روایت کرده که فرمود: سلاح نزد ما است که آسیب ناپذیر است. اگر نزد بدترین خلق خدا نهاده شود بهترین آنان می شود. پدرم به من فرمود وقتی با زن ثقفی ازدواج کرد. روز عروسی چشمش به دیواری که برای شمشیر شکافته، سپس تزیین شده بود، افتاد و دید که بر روی آن پانزده میخ است. نگران شد و به عروس گفت:

مرا تنها بگذار که می خواهم برای حاجتی غلامان را بخوانم. آن گاه روی شکاف را باز کرد. میخی نبود که نوکش از شمشیر برنگشته باشد. هیچ کدام از آن ها به شمشیر نرسیده بود.

[۶۲۴] ۷- حمران گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره آنچه مردم صحبت می کردند،

ص: ۵۰۳

عن ابن مسکان، عن حجر، عن حمران، عن اَبی جعفر علیه السّلام قال:

سألته عما يتحدث الناس أنه دفعت إلى أم سلمه صحيفه مختومه فقال إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما قبض ورث علي عليه السلام علمه و سلاحه و ما هناك ثم صار إلى الحسن ثم صار إلى الحسين عليهما السلام فلمّا خشنا أن نغشى استودعها أم سلمه ثم قبضها بعد ذلك علي بن الحسين عليهما السلام، قال: قلت: نعم ثم صار إلى أبيك ثم انتهى إليك و صار بعد ذلك إليك؟ قال: نعم.

[٦٢٥] ٨- محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله، عن عمر بن أبان قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يتحدث الناس أنه دفع إلى أم سلمه صحيفه مختومه فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما قبض ورث علي عليه السلام علمه و سلاحه و ما هناك ثم صار إلى الحسن ثم صار إلى الحسين عليهما السلام، قال: قلت: ثم صار إلى علي بن الحسين، ثم صار إلى ابنه، ثم انتهى إليك فقال: نعم.

[٦٢٦] ٩- محمد بن الحسين و علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن الوليد شباب الصيرفي، عن أبان بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الوفاة دعا العباس بن عبد المطلب و أمير المؤمنين عليه السلام فقال للعباس: يا عمّ محمّد! تأخذ تراث محمّد و تقضى دينه و تنجز عداته، فردّ عليه فقال: يا رسول الله بأبي أنت و أمي إني شيخ كثير العيال قليل المال من يطيقك و أنت تبارى الرّيح قال: فأطرق صلى الله عليه وآله وسلم هنيهة ثم قال: يا عباس أ تأخذ تراث محمّد و تنجز عداته و تقضى دينه؟ فقال بأبي أنت و أمي شيخ كثير العيال قليل المال و أنت تبارى الرّيح قال: أما إني سأعطيها من يأخذها بحقّها ثم قال: يا علي يا أخا محمّد أ تنجز عداة محمّد و تقضى دينه

ص: ٥٠٤

که نامه مهرشده ای به امّ سلمه داده شده، پرسیدم: فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- وقتی درگذشت، دانش او و سلاحش و آنچه را بود علی علیه السلام به ارث برد. سپس به حسن رسید و سپس به حسین علیهما السلام، آن گاه که ترسیدیم بر ما غلبه کنند، آن را به امّ سلمه سپردند و پس از آن علی بن حسین علیهما السلام آن را تحویل گرفت. راوی گوید من گفتم: بله، سپس به پدرتان رسید. سپس به شما منتهی شد و به شما رسید؟ فرمود: بله.

[٦٢٥] ٨- عمر ابان گفت: از حضرت صادق علیه السلام از آنچه مردم می گفتند که نامه ای مهرشده به امّ سلمه سپرده شده، پرسیدم. فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- وقتی درگذشت علم و سلاحش و آنچه را بود، ارث علی علیه السلام گذاشت. سپس به حسن رسید، سپس به حسین علیهما السلام رسید. راوی گوید، من گفتم: سپس به علی بن حسین رسید، سپس به پسرش و سپس به شما منتهی شد. حضرت فرمود: بله.

[٦٢٦] ٩- ابان عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چون وفات حضرت رسول فرارسید، عباس عبد المطلب و امیر مؤمنان علیه السلام را خواند.

آن گاه به عباس فرمود: ای عموی محمد! آیا میراث محمد را می گیری و قرضش را پرداخته، به وعده هایش وفا می کنی؟ او نپذیرفت و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! من پیرمردی عیالوار و ندار هستم. چه کسی توان برابری با تو دارد که با باد مسابقه می دهی [در بخشش]. حضرت لختی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: ای عباس! آیا میراث محمد را می گیری و به وعده هایش وفا کرده، قرض هایش را می پردازی؟ و او گفت: پدر و مادرم به فدایت! پیرمردی عیالوار و ندارم و تو با باد مسابقه می دهی. حضرت فرمود: هان آن را به کسی می دهم که حقش را به انجام رساند سپس فرمود: ای علی، ای برادر محمد! آیا به وعده های محمد وفا می کنی و قرضش را ادا کرده، میراثش را می گیری؟

ص: ۵۰۵

و تقبض تراثه؟ فقال: نعم بأبي أنت و أمي ذاك علي و لي، قال: فنظرت إليه حتى نزع خاتمه من إصبعه فقال: تختم بهذا في حياتي، قال: فنظرت إلى الخاتم حين وضعته في إصبعي فتمنيت من جميع ما ترك الخاتم ثم صاح يا بلال! علي بالمغفر و الدرع و الزايه و القميص و ذى الفقار و السيحاب و البرد و الأبرقه و القضيب قال فوالله ما رأيتها غير ساعتى تلك يعنى الأبرقه فجاء بشقه كادت تخطف الأبصار فإذا هي من أبرق الجنه فقال: يا علي! إن جبرئيل أتاني بها و قال: يا محمد اجعلها في حلقة الدرع و استنذر بها مكان المنطقه ثم دعا بزوجي نعال عربيين جميعا أحدهما مخصوف و الآخر غير مخصوف و القميصين: القميص الذى أسرى به فيه و القميص الذى خرج فيه يوم أحد و القلانس الثلاث: قلنسوه السيفر و قلنسوه العيدين و الجمع و قلنسوه كان يلبسها و يقعد مع أصحابه، ثم قال: يا بلال علي بالبغلتين الشهباء و الدلدل و التاقتين العضباء و القصواء و الفرسين: الجناح كانت توقف بباب المسجد لحوائج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يبعث الرجل في حاجته فيركبه فيركضه في حاجه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و حيزوم و هو المذى كان يقول: أقدم حيزوم و الحمار عفير فقال: اقبضها في حياتي فذكر أمير المؤمنين عليه السلام أن أول شيء من الدواب توفى عفير ساعه قبض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قطع خطامه ثم مر يركض حتى أتى بئر بنى خطمه بقبا فرمى بنفسه فيها فكانت قبره و روى أن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

إن ذلك الحمار كلم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال: بأبي أنت و أمي إن أبى حدثنى، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه أنه كان مع نوح فى السيفينه فقام إليه نوح فمسح على كفله ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبیین و خاتمهم، فالحمد لله الذى جعلنى ذلك الحمار.

ص: ۵۰۶

و او عرض کرد: بله، پدر و مادرم به فدایت! این ها به گردن من و برای من است.

امیر مؤمنان گوید: آن گاه به او نگریستم که انگشترش را از انگشت درآورد و فرمود:

این را در حیات من به دست کن. امیر مؤمنان گوید: هنگامی که انگشتر را به دست می کردم به آن نگریستم و از همه آنچه حضرت به جا گذاشته بود، آن را آرزو کردم.

سپس حضرت رسول فریاد زد: ای بلال! کلاهخود و زره و پرچم و پیراهن و ذوالفقار و عمامه سحاب و عبای برد و شال ابرقه

و عصا را برایم بیاور. امیر مؤمنان گوید: به خدا سوگند، آن را جز در آن ساعت ندیده بودم. و مقصودش ابرقه بود.

آن گاه تکه لباسی آوردند که چشم‌ها را خیره می‌کرد و معلوم شد شال بهشتی است.

آن گاه حضرت فرمود: ای علی! این را جبرئیل برایم آورد و گفت: ای محمد آن را در میان حلقه زره بگذار و کمرت را محکم ببند. سپس دو جفت نعلین عربی، که یکی وصله دار بود و جفت دیگری بی وصله، و دو پیراهن که با یکی به معراج رفته بود و با دیگری به جنگ احد، و سه عرقچین را که برای سفر، برای عیدهای فطر و قربان و جمعه‌ها و برای استفاده در جمع اصحابش بوده خواست. سپس فرمود: ای بلال! دو استرم شهاب و دلدل و دو شترم عضبا و قصوا و دو اسبم جناح - اسبی که برای نیازمندیهای حضرت بر در مسجد نگاه داشته می‌شد. تا وقتی مردی را به سوی کاری می‌فرستد، بر آن سوار شده، پی حاجت حضرت برود. - و حیزوم - همان اسبی که حضرت می‌فرمود: حیزوم به پیش. - و الاغ عفیر نام را بیاور. - آن گاه فرمود: آن‌ها را در حیات من دریافت کن. و امیر مؤمنان علیه السلام گفته است: اولین چارپایی که مرد، عفیر بود. در ساعتی که رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - درگذشت، افسارش را پاره کرده، تاخت تا به چاه بنی خطمه در قبا رسید، آن گاه خودش را در آن انداخت و همان جا گورش شد. و روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا این الاغ با رسول خدا صلی الله علیه و آله به سخن پرداخته، و آن الاغ گفته است: پدر و مادرم به فدایت. پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش نقل کرده که در کشتی با نوح بوده است. که نوح به سویش رفته، دستی به کفلش کشیده، سپس گفته است: از پشت این الاغ، الاغی می‌آید که سرور پیامبران و خاتمشان بر آن سوار می‌شود. پس خدا را سپاس که مرا آن الاغ قرار داد.

ص: ۵۰۷

باب أَنَّ مِثْلَ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ [۶۲۷] ۱- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ سَعِيدِ السَّمَّانِ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّمَا مِثْلُ السَّيِّلِاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ أَيْ أَهْلَ بَيْتِ وَجَدِ التَّابُوتِ عَلَى بَابِهِمْ أَوْ تَوَاتُوا النَّبُوَّةَ فَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السَّلَاحُ مِمَّا أَوْتِيَ الْإِمَامَةَ.

[۶۲۸] ۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّكِينِ، عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّمَا مِثْلُ السَّيِّلِاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثَمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمَلِكِ فَأَيْنَمَا دَارَ السَّلَاحِ فِينَا دَارَ الْعِلْمِ.

[۶۲۹] ۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

إِنَّمَا مِثْلُ السَّيِّلِاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثَمَا دَارَ التَّابُوتُ أَوْ تَوَاتُوا النَّبُوَّةَ وَحَيْثَمَا دَارَ السَّيِّلِاحِ فِينَا فَتَمَّ الْأَمْرُ، قُلْتُ: فَيَكُونُ السَّلَاحُ مَزَانًا لِلْعِلْمِ؟ قَالَ: لَا.

[۶۳۰]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السلام إنما مثل السلاح فينا كمثل التابوت في بني إسرائيل أينما دار التابوت دار الملك و أينما دار السلاح فينا دار العلم.

ص: ۵۰۸

حکایت سلاح رسول خدا، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است

[۶۲۷]۱-سعید سمان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا حکایت سلاح در میان ما، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. در بنی اسرائیل چنان بود که تابوت بر در هر خاندانی یافت می شد، پیامبری به آنان داده شده بود.

و از ما هر که سلاح به او رسیده، امامت به او داده شده است.

[۶۲۸]۲-عبد الله ابو يعفور گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

همانا حکایت سلاح در میان ما، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. هر کجا تابوت می گشت، حکومت هم می گشت و در میان ما هر کجا سلاح بگردد، علم نیز می گردد.

[۶۲۹]۳-صفوان از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت باقر می فرمود:

همانا حکایت سلاح در میان ما، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. هر کجا تابوت گشت، نبوت داده شد و در میان ما هر کجا سلاح گشت، امر [امامت] آن جا است. من گفتم: پس سلاح از علم جدا است؟ فرمودند: نه.

[۶۳۰]۴-ابو نصر از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمود: همانا حکایت سلاح در میان ما حکایت تابوت در بنی اسرائیل است.

که هر کجا تابوت گشت، حکومت نیز گشت و در میان ما هر کجا سلاح گشت، علم هم گشت.

ص: ۵۰۹

باب فيه ذكر الصّيفه و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه عليها السلام [۶۳۱]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عبد الله بن الحجاج، عن أحمد بن عمر الحلبي، عن أبي بصير قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: جعلت فداك إنني أسألك عن مسألة هاهنا أحد يسمع كلامي؟ قال: فرغ أبو عبد الله عليه السلام سترًا بينه وبين بيت آخر فاطلع فيه ثم قال يا أبا محمد! سل عما بدا لك، قال: قلت: جعلت فداك إن شيعتك

يتحدّثون أنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَبَا يَفْتَحَ لَهُ مِنْهُ أَلْفَ بَابٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ قَالَ: قُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ، قَالَ: فَنَكَتَ سَاعَهُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَعَلِمَ وَمَا هُوَ بِذَاكَ قَالَ: ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ وَمَا يَدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ؟ قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ وَمَا الْجَامِعَةُ؟ قَالَ: صَحِيفُهُ طَوَّلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِمْلَائِهِ مِنْ فُلُقٍ فِيهِ وَخَطٌّ عَلَيَّ بِيَمِينِهِ، فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَكُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْخَدَشِ وَضُرِبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ فَقَالَ: تَأْذُنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنَّمَا أَنَا لَكَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ، قَالَ: فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ وَقَالَ: حَتَّى أُرْشَ هَذَا، كَأَنَّهُ مَغْضَبٌ، قَالَ: قُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ! قَالَ: إِنَّهُ لَعَلِمَ وَلَيْسَ بِذَاكَ، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجُفْرَ وَمَا يَدْرِيهِمْ مَا الْجُفْرُ؟ قَالَ: قُلْتُ: وَمَا الْجُفْرُ؟ قَالَ: وَعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ وَعِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ، قَالَ: إِنَّهُ لَعَلِمَ وَلَيْسَ بِذَاكَ، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَهُ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ عِنْدَنَا لِمَصْحَفٍ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَمَا يَدْرِيهِمْ مَا مَصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا مَصْحَفُ

ص: ٥١٠

گفتاری درباره صحیفه و جفر و جامعہ و مصحف فاطمہ علیہا السلام

[٦٣١] ١- ابو بصیر گفته است: به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت! می خواهم از مسأله ای پرسش کنم. آیا این جا کسی است که سخنم را بشنود؟ او گوید: حضرت صادق علیه السلام پرده میان او و اتاق دیگر را به کناری زده، نگاهی به آن جا انداخت. سپس فرمود: ای ابو محمد! پیرس از آنچه برایت پیش آمده است. او گوید، من گفتم: جانم به فدایت! شیعیان شما می گویند که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بابتی از دانش به علی علیه السلام آموخت که از آن هزار باب دیگر باز می شود. او گوید، پس حضرت فرمود: ای ابو محمد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به علی علیه السلام هزار باب آموخت که از هر کدام، هزار باب باز می شود. او گوید، من گفتم: به خدا سوگند آن علم این است. حضرت ساعتی با انگشت خود بر روی زمین خطوطی در حال تأمل و تفکر کشیده و سپس فرمود: این، علم است. امّا آن نیست. سپس فرمود: ای ابو محمد! جامعہ نزد ما است. و آنان چه می دانند که جامعہ چیست؟ او گوید، من گفتم: جانم به فدایت. جامعہ چیست؟ فرمود: دفتری است به طول هفتاد ذراع- با ذراع رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- با املائی شفاهی ایشان و خطّ علی علیه السلام با دست راستش که هر حلال و حرام و هر آنچه مردم به آن نیازمندند حتّی دیه خراش در آن است. آن گاه با دست به من اشاره کرد و فرمود: ای ابو محمد به من اجازه می دهی؟ او گوید من گفتم: جانم به فدایت! من از آن شمایم، آنچه خواهی انجام ده. او گوید: آن گاه حضرت مرا نشگون گرفت و فرمود: حتّی دیه این نیز در آن ذکر شده است. و گویا حضرت خشمگین بود. او گوید من گفتم: به خدا سوگند آن علم، این است. حضرت فرمود: این، علم هست امّا آن [علم حقیقی و کامل] نیست. سپس ساعتی خاموش شد و آن گاه فرمود: همان جفر نزد ما است و آنان چه می دانند که جفر چیست. او گوید من گفتم: و جفر چیست؟ فرمود:

ظرفی چرمین است که علم پیامبران و اوصیا و علم علمای درگذشته بنی اسرائیل در آن است. او گوید من گفتم: آن علم همین است. حضرت فرمود: این، علم است امّا آن نیست. سپس ساعتی خاموش ماند و آن گاه فرمود: و مصحف فاطمہ علیہا

السلام در نزد ما است و آنان چه می دانند که مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟

ص: ۵۱۱

فاطمه علیها السلام؟ قال: مصحف فيه مثل قرآنكم هذا ثلاث مرّات و الله ما فيه من قرآنكم حرف واحد، قال: قلت: هذا و الله العلم، قال: إنّه لعلم و ما هو بذاك، ثمّ سكت ساعه ثمّ قال: إنّ عندنا علم ما كان و علم ما هو كائن إلى أن تقوم الساعة، قال: قلت: جعلت فداك هذا و الله هو العلم، قال: إنّه لعلم و ليس بذاك، قال: قلت: جعلت فداك فأى شيء العلم؟ قال: ما يحدث بالليل و النهار الأمر من بعد الأمر و الشيء بعد الشيء إلى يوم القيامة.

[۶۳۲]۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن حماد بن عثمان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: تظهر الزنادقة في سنة ثمان و عشرين و مائه و ذلك أتى نظرت في مصحف فاطمه عليها السلام، قال: قلت: و ما مصحف فاطمه؟ قال: إنّ الله تعالى لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله و سلم دخل على فاطمه عليها السلام من وفاته من الحزن ما لا يعلمه إلا الله عزّ و جلّ فأرسل الله إليها ملكا يسلي غمها و يحدثها، فشكت ذلك إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: إذا أحسست بذلك و سمعت الصوت قولى لى، فأعلمته بذلك فجعل أمير المؤمنين عليه السلام يكتب كل ما سمع حتى أثبت من ذلك مصحفا قال: ثمّ قال: أما إنّه ليس فيه شيء من الحلال و الحرام و لكن فيه علم ما يكون

[۶۳۳]۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن الحسين بن أبي العلاء قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ عندى الجفر الأبيض، قال: قلت: فأى شيء فيه؟ قال: زبور داود و تورا موسى و إنجيل عيسى و صحف إبراهيم عليه السلام و الحلال و الحرام؛ و مصحف فاطمه، ما أزعم أنّ فيه قرآنا و فيه ما يحتاج الناس

ص: ۵۱۲

او گوید من گفتم: و مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود: مصحفی است به اندازه سه برابر قرآن شما. و به خدا سوگند در آن از قرآن شما یک حرف هم نیست. او گوید من گفتم: به خدا سوگند آن علم این است. حضرت فرمود: این، علم است امّا، آن نیست. سپس ساعتی خاموش ماند و آن گاه فرمود: همانا علم آنچه بوده و آنچه می شود تا برپایی رستاخیز نزد ما است. او گوید من گفتم: جانم به فدایت! به خدا سوگند آن علم همین است. حضرت فرمود: این، علم است امّا، آن نیست. او گوید من گفتم: جانم به فدایت! پس آن علم [حقیقی و واقعی] چیست؟ فرمود:

علم به آنچه در شب و روز حادث می شود، امری پس از امر دیگری و چیزی پس از چیز دیگری تا روز قیامت.

[۶۳۲]۲- حماد عثمان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

زندیق ها در سال صد و بیست و هشت ظاهر می شوند. و این را در مصحف فاطمه علیها السلام دیدم. او گوید من گفتم: و مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود:

خداوند والا وقتی جان پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا كَرَفْت از وفاتش اندوهی به فاطمه رسید که آن را جز خداوند عزتمند نمی داند. پس خداوند فرشته ای به سوبش فرستاد تا اندوهش را تسلیت داده، با او سخن بگوید. ایشان از این موضوع به امیر مؤمنان علیه السّلام شکوه کرد و او فرمود: وقتی آن را احساس کردی و صدا را شنیدی به من بگو. و ایشان از آن خبر داد. و امیر مؤمنان علیه السّلام شروع کرد به نوشتن هر آنچه شنید تا از آن مصحفی درست شد. او گوید: سپس حضرت فرمود: هان! همانا در آن چیزی از حلال و حرام نیست. اما علم آنچه می شود در آن است.

[۶۳۳]۳- حسین ابو علا گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

همانا جفر سفید نزد من است. او گوید من گفتم: چه چیزی در آن است؟ فرمودند: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه علیها السّلام که گمان نمی کنم در آن چیزی از قرآن باشد. و آنچه مردم به آن نیازمندند در آن است و ما به کسی نیاز نداریم.

ص: ۵۱۳

إلینا و لا نحتاج إلى أحد حتّى فیة الجلده و نصف الجلده و ربع الجلده و أرش الخدش؛ و عندی الجفر الأحمر، قال: قلت: و أی شیء فی الجفر الأحمر؟ قال:

السّیاح و ذلك إنّما یفتح للدم یفتحه صاحب السّیف للقتل، فقال له عبد الله بن أبی یعفور: أصلحك الله أ یعرف هذا بنو الحسن؟ فقال: إی و الله كما یعرفون اللیل أنّه لیل و النّهار أنّه نهار و لكنّهم یحملهم الحسد و طلب الدّینا علی الجحود و الإنکار و لو طلبوا الحقّ بالحقّ لكان خیرا لهم.

[۶۳۴]۴- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس عمّن ذکره، عن سلیمان بن خالد قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: إنّ فی الجفر الذی یدکرونه لما یسوءهم، لأنّهم لا یقولون الحقّ و الحقّ فیة، فلیخرجوا قضایا علی و فرائضه إن كانوا صادقین و سلوهم عن الخالات و العمّات و لیخرجوا مصحف فاطمه علیها السّلام فإنّ فیة وصیّه فاطمه علیها السّلام و معه سلاح رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ یقول: «فأتوا بکتابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ آثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ» .

[۶۳۵]۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبی عبیده قال:

سأل أبا عبد الله علیه السّلام بعض أصحابنا عن الجفر فقال: هو جلد ثور مملوء علما، قال له: فالجامعه؟ قال: تلك صحیفه طولها سبعون ذراعا فی عرض الأدمی مثل فخذ الفالج فیها کلّ ما یحتاج الناس إلیه و لیس من قضیّه إلاّ و هی فیها حتّى أرش الخدش، قال: فمصحف فاطمه؟ قال: فسکت طویلا ثمّ قال: إنّکم لتبحثون عمّا تریدون و عمّا لا تریدون إنّ فاطمه مکثت بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خمسة و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی أیبها و کان جبرئیل علیه السّلام

ص: ۵۱۴

حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و یک چهارم تازیانه و دیه خراش در آن است. و نزد من است جفر سرخ. او گوید من گفتم: و در جفر سرخ چه چیزی است؟ فرمود: سلاح است. و آن برای خونخواهی گشوده می شود. صاحب شمشیر [حضرت مهدی علیه السلام] آن را برای کشتن می گشاید. عبد الله ابو یغفور به ایشان عرض کرد، اصلحک الله، آیا فرزندان حسن این را می دانند؟ و حضرت فرمود: بله به خدا سوگند چنان که شب و روز را می شناسند، اما حسد و دنیا خواهی آنان را به انکار وامی دارد. و اگر حق [آخرت] را به همراه حق [محبت امام] می خواستند برایشان بهتر بود.

[۶۳۴]۴- سلیمان خالد گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا در جفری که آنان می گویند چیزی است که آنان را خوش نمی آید؛ زیرا حق در آن است و آنان حق را نمی گویند. اگر راست می گویند داوری های علی علیه السلام و احکام میراثش را در آورده اند. از آنان از [میراث] خاله ها و عمه ها پرسید و مصحف فاطمه علیها السلام را بیرون آورند که وصیت فاطمه [علیها السلام] در آن است و سلاح رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- با آن که خداوند شکوهمند می فرماید: (اگر راست می گوید کتابی آسمانی پیش از این یا اثری علمی از پیشینیان [برایم] بیاورید). [ر. ک: احقاف (۴۶): ۴] [حضرت آیه را نقل به معنا کرده است.]

[۶۳۵]۵- ابو عبیده گفته است: برخی از یاران ما از حضرت صادق علیه السلام درباره جفر پرسیدند. و ایشان فرمود: آن، پوست گاو پر شده از علم است. پرسیدند: و جامعه چیست؟ فرمود: آن نامه ای است به طول هفتاد ذراع به عرض پوستی همچون ران شتری بزرگ. که هر چه مردم به آن نیازمندند در آن است. و حکمی نیست که در آن نباشد حتی دیه خراش. پرسیدند: و مصحف فاطمه [علیها السلام] چیست؟ راوی گوید: حضرت مدتی دراز خاموش شد. سپس فرمود: شما از آنچه می خواهید و آنچه نمی خواهید جستجو می کنید. همانا فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هفتاد و پنج روز [در دنیا] ماند.

در حالی که برای پدرش، اندوهی سخت بر او رسیده بود. و جبرئیل علیه السلام

ص: ۵۱۵

يَأْتِيهَا فِيحَسَن عِزَّاءِهَا عَلَيَّ أَبْيَهَا وَيَطِيبُ نَفْسَهَا وَيَخْبِرُهَا عَنِ أَبْيَهَا وَمَكَانَهَا وَيَخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ، فَهَذَا مَصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

[۶۳۶]۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن صالح بن سعيد، عن أحمد بن أبي بشر، عن بكر بن كرب الصيرفي قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن عندنا ما لا نحتاج معه إلى الناس وإن الناس ليحتاجون إلينا وإن عندنا كتابا إملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وخط علي عليه السلام، صحيفه فيها كل حلال و حرام وإنكم لتأتوننا بالأمر، فنعرف إذا أخذتم به و نعرف إذا تركتموه.

[۶۳۷]۷- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن فضيل بن يسار و برید بن معاوية و زراره أن عبد الملك بن أعين قال:

لأبي عبد الله عليه السلام:

إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَالْمَعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لِكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَكُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ، لَا وَاللَّهِ مَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا.

[۶۳۸] ۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن عبد الصمد بن بشير، عن فضيل بن سكره قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال: يا فضيل أ تدرى فى أى شىء كنت أنظر قبيل، قال: قلت: لا قال: كنت أنظر فى كتاب فاطمه عليها السلام، ليس من ملك يملك [الأرض] إلا وهو مكتوب فيه باسمه و اسم أبيه و ما وجدت لولد الحسن فيه شيئا.

ص: ۵۱۶

به نزدش می آمد و عزایش بر پدر را نیکو قرار می داد و جانش را تسکین داده، از پدرش و جایش خبر می داد. و از آنچه پس از او در فرزندانش رخ می دهد، آگاهی می کرد. و علی علیه السلام آن ها را می نوشت. و این مصحف فاطمه علیها السلام است.

[۶۳۶] ۶- بکر بن کرب صیرفی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: نزد ما چیزی است که با آن به مردم نیازمند نمی شویم. و مردم به ما نیازمند می شوند. نزد ما کتابی است به خط علی علیه السلام و املاء رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - دفتری است که هر حلال و حرامی در آن است. شما برای احکام نزد ما می آید و هنگامی که به آن عمل می کنید یا وامی گذارید، می فهمیم.

[۶۳۷] ۷- عبد الملك اعین به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: زیدیه و معتزله گرد محمد عبد الله [نفس زکیه] را گرفته اند. آیا او به سلطه ای می رسد؟ و حضرت فرمود: به خدا سوگند نزد من دو کتاب است که نام هر پیامبر و هر شهریاری که بر زمین حکومت کند در آن ها است. نه به خدا سوگند محمد عبد الله در هیچ کدام از آن ها نیست.

[۶۳۸] ۸- فضیل سکره گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و حضرت فرمود: ای فضیل می دانی اندکی پیش به چه چیزی نگاه می کردم؟ او گوید من عرض کردم: نه. فرمود: به کتاب فاطمه علیها السلام نگاه می کردم. شهریاری نیست که بر زمین حکومت کند جز این که نام خودش و نام پدرش در آن نوشته است. و من چیزی از فرزندان حسن [علیه السلام] در آن نیافتم.

ص: ۵۱۷

باب فى شأنِ إنا أنزلناه فى ليله القدر و تفسيرها [۶۳۹] ۱- محمد بن أبي عبد الله و محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن الحسن بن العباس بن الحرّيش، عن أبي جعفر الثّانى عليه السلام قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: بينا أبي عليه السلام يطوف بالكعبة إذا رجل معتجر قد قَبِضَ له فقطع عليه أسبوعه حتى أدخله إلى دار جنب الصِّفا فأرسل إليّ فكنّا ثلاثه فقال: مرحبا يا ابن رسول الله ثمّ وضع يده على رأسي وقال: بارك الله فيك يا أمين الله بعد آبائه. يا أبا جعفر إن شئت فأخبرني وإن شئت فأخبرتكَ وإن شئت سلني وإن شئت سألتك وإن شئت فاصدقني وإن شئت صدقتك؟ قال: كل ذلك أشاء قال: فإياك أن ينطق لسانك عند مسألتني بأمر تضمّر لي غيره قال:

إنّما يفعل ذلك من في قلبه علمان يخالف أحدهما صاحبه وإنّ الله عزّ وجلّ أبي أن يكون له علم فيه اختلاف قال: هذه مسألتني وقد فسّرت طرفا منها، أخبرني عن هذا العلم الذي ليس فيه اختلاف من يعلمه؟ قال: أمّا جملة العلم فعند الله جلّ ذكره و أمّا ما لا بدّ للعباد منه فعند الأوصياء قال: ففتح الرّجل عجيرته و استوى جالسا و تهلّل وجهه و قال: هذه أردت و لها أيت، زعمت أنّ علم ما لا اختلاف فيه من العلم عند الأوصياء فكيف يعلمونه؟ قال: كما كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يعلمه إلا أنّهم لا يرون ما كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يرى، لأنّه كان نبيا و هم محدّثون و أنّه كان يفسد إلى الله عزّ و جلّ فيسمع الوحي و هم لا يسمعون، فقال:

صدقت يا ابن رسول الله! سأتيك بمسأله صعبه، أخبرني عن هذا العلم ما له لا يظهر كما كان يظهر مع رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم؟ قال: فضحك أبي عليه السلام و قال: أبي الله عزّ و جلّ أن يطلع على علمه إلا ممتحنا للإيمان به كما قضى على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم

ص: ٥١٨

دربارهٔ اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و تفسیر آن

[٦٣٩] ١-حسن بن عباس حريش از ابو جعفر دوم (حضرت جواد) روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که پدرم طواف کعبه می کرد، ناگاه مردی نقاب بر چهره در رسید شوط هفتم طواف را قطع کرده، ایشان را به خانه ای در کنار صفا رساند. سپس دنبال من فرستاد و سه نفر شدیم. و او گفت: خوش آمدی ای پسر پیامبر. سپس دستش را بر سرم گذاشت و گفت: خداوند بر کنش را در تو پایدار کند ای امین خدا پس از پدرانش. [آن گاه رو به پدرم گفت:] ای ابو جعفر [علیه السلام] اگر خواهی تو به من خبر ده و اگر خواهی من به تو خبر دهم. اگر خواهی تو از من بپرس و اگر خواهی من از تو بپرسم. اگر خواهی تو مرا تصدیق کن و اگر خواهی من تو را تصدیق کنم؟ حضرت فرمود: همه آن را می خواهم. او گفت: مبادا در پرسش من از مسأله ای زیانت چیزی گوید که جز آن را در دل داری. [و پدرم] فرمود: کسی که در دلش دو علم مخالف هم دارد چنان می کند. و خداوند عزّتمند از این که علمی داشته باشد که اختلافی در آن است، ابا دارد. او گفت: پرسش همین است که شما بخشی از آن را تفسیر کردی. از این علمی که اختلافی در آن نیست برایم بگو که چه کسی آن را می داند؟ فرمود: تمام علم نزد خداوند بزرگ یاد است و اما آنچه مردم از آن ناچارند، نزد اوصیا است. حضرت [صادق علیه السلام] می فرماید: پس مرد اندکی پارچه را از چهره برداشته، از شادی شکفت و گفت: این را می خواستم و برای این آمده ام. گفتم علمی که اختلافی در آن نیست نزد اوصیا است. آن را چگونه می آموزند؟ فرمود: چنان که رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - می آموخت جز این که آنچه رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - می دید آنان نمی بینند؛ زیرا او پیامبر بود و با اوصیا سخن گفته می شد. او نزد خداوند عزّتمند رفته، وحی را می شنید و آنان نمی شنوند. آن گاه او گفت:

راست گفتمی ای پسر رسول خدا! اکنون پرسش دشواری می کنم. از این علم برایم بگو که چرا چنان که با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ظاهر می شد، ظاهر نمی شود؟ حضرت می فرماید: پدرم خندید و فرمود: خداوند شکوهمند راضی نشد که بر علمش جز آن که در ایمان به او امتحان شده آگاهی یابد. چنان که به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-حکم کرد که بر آزار قومش شکیبایی ورزد و با آنان جز به امر او جهاد نکند.

ص: ۵۱۹

أَنْ يَصْبِرَ عَلَى أذى قَوْمِهِ وَ لَا- يَجَاهِدَهُمْ إِلَّا- بِأَمْرِهِ، فَكَمْ مِنْ أَكْتَمَ قَدْ أَكْتَمْتُمْ بِهِ حَتَّى قِيلَ لَهُ: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَ إِيْمَ اللّٰهِ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكَانَ آمِنًا وَ لَكِنَّهُ إِنَّمَا نَظَرَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ فَلِذَلِكَ كَفَّ فَوَدِدْتَ أَنْ عَيْنِكَ تَكُونَ مَعَ مَهْدَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ الْمَلَائِكَةُ بِسَيْفٍ آلِ دَاوُدَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ تَعَذَّبُ أَرْوَاحَ الْكُفْرَةِ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَ تَلْحَقُ بِهِمْ أَرْوَاحُ أَشْبَاهِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ ثُمَّ أَخْرَجَ سَيْفًا ثُمَّ قَالَ: هَا إِنَّ هَذَا مِنْهَا، قَالَ: فَقَالَ: أَبِي إِي وَ الَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْبَشَرِ، قَالَ: فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجَارَهُ وَ قَالَ: أَنَا إِيْلَاسَ مَا سَأَلْتِكَ عَنْ أَمْرِكَ وَ بِي مِنْهُ جِهَالَةٌ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لِأَصْحَابِكَ وَ سَأَخْبِرُكَ بِأَيِّهِ أَنْتَ تَعْرِفُهَا إِنْ خَاصَمُوا بِهَا فَلَجُوا.

قال فقال له أبى عليه السّلام إن شئت أخبرتك بها، قال قد شئت، قال: إن شيعتنا إن قالوا لأهل الخلاف لنا: إن الله عزّ وجلّ يقول لرسوله صلّى الله عليه وآله وسلّم: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَىٰ آخِرِهَا فَهَلْ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ يَعْلَمُ مِنَ الْعِلْمِ شَيْئًا لَا يَعْلَمُهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَوْ يَأْتِيهِ بِهِ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السّلام فِي غَيْرِهَا؟ فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ: لَا، فَقُلْ لَهُمْ: فَهَلْ كَانَ لِمَا عِلْمٌ بَدَّ مِنْ أَنْ يَظْهَرَ؟ فَيَقُولُونَ: لَا، فَقُلْ لَهُمْ: فَهَلْ كَانَ فِيمَا أَظْهَرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ ذَكَرَهُ اخْتِلاف؟ فَإِنْ قَالُوا: لَا، فَقُلْ لَهُمْ: فَمِنْ حَكْمٍ بِحَكْمِ اللَّهِ فِيهِ اخْتِلاف فَهَلْ خَالَفَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ فَإِنْ قَالُوا: لَا، فَقَدْ نَقَضُوا أَوَّلَ كَلَامِهِمْ فَقُلْ لَهُمْ: مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، فَإِنْ قَالُوا: مِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؟ فَقُلْ: مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ، فَإِنْ قَالُوا: فَمَنْ هُوَ ذَاكَ؟ فَقُلْ: كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ صَاحِبَ ذَلِكَ، فَهَلْ بَلَغَ أَوْ لَا؟ فَإِنْ قَالُوا: قَدْ بَلَغَ فَقُلْ: فَهَلْ مَاتَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُ عِلْمًا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلاف؟ فَإِنْ قَالُوا:

لا، فَقُلْ: إِنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ مَوْيَّدٌ وَ لَا يَسْتَخْلِفُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ إِلَّا مِنْ

ص: ۵۲۰

چه بسیار رازداری کرد تا به او گفته شد: (آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان روی بگردان.) [حجر (۱۵)]: [۹۴] و به خدا سوگند اگر پیش از آن آشکار کرده بود هرآینه ایمن بود. اما او به اطاعت نظر داشت و از مخالفت می ترسید. برای همین خودداری کرد. دوست داشتم چشمت به مهدی این امت می افتاد.

در حالی که فرشتگان با شمشیرهای خاندان داود در میان آسمان و زمین ارواح کافران مرده را عذاب کرده، ارواح زندگان همانندشان را به آنان ملحق می کنند.

پس آن مرد شمشیری بیرون آورد و گفت: این است یکی از آن ها. حضرت [صادق علیه السلام] می فرماید: و پدرم فرمود: بله، سوگند به آن که محمد را [درود خدا بر او و بر خاندانش] بر آدمیان برگزید. حضرت می فرماید: آن گاه مرد روپوش را به کناری زد و گفت: من الیاسم. به امر تو [امامت] جاهل نبودم که درباره اش از شما بپرسم. جز این که دوست داشتم این سخنان قوتی برای اصحابتان باشد. و از آیه ای که خودتان آن را می دانید، برایتان بگویم که اگر آنان با آن به میدان دشمن بروند، چیره می شوند. حضرت [صادق علیه السلام] می فرماید: پدرم علیه السلام به او فرمود:

اگر خواهی آن را برایت می خوانم. او گفت: بله می خواهم. فرمود: اگر شیعیانمان به مخالفانمان بگویند: خداوند عزّتمند به رسول گرامی اش می فرماید: (ما آن را در شب قدر فروفرستادیم. . .) تا آخر سوره، آیا رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- چیزی از علم می دانست که آن را در آن شب نداند یا جبرئیل علیه السلام آن را در جز آن شب برایش بیاورد؟ آنان خواهند گفت: نه. پس به آنان بگو: آیا برای آنچه دانسته، چاره ای از اظهار بود؟ آنان می گویند: نه پس به آنان بگو: آیا در آنچه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- از علم خداوند گرامی یاد اظهار کرده، اختلافی هست؟ اگر گفتند: نه. به آنان بگو: پس آیا کسی که در مخالفت با حکم خدا حکم کرده، با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- مخالفت کرده است؟ آنان می گویند: بله- چون اگر بگویند: نه، سخن آغازین کلامشان را نقض کرده اند. -پس به آنان بگو: «تأویلش را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند.» اگر گفتند: چه کسانی راسخان در علمند؟ بگو: کسی که در علمش اختلافی نیست.

اگر گفتند: و او کیست؟ بگو: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- صاحب آن علم بود. و آیا آن را به کسی رساند. اگر گفتند: البتّه که رساند. بگو: آیا او که در گذشت، خلیفه پس از او علمی می دانست که اختلافی در آن نباشد؟ اگر گفتند: نه.

بگو: خلیفه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- تأیید شده است. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- جز کسی را که به حکم او فرمان دهد [و] جز کسی را که غیر از پیامبری همانند او باشد، به جانشینی نمی گذارد.

ص: ۵۲۱

یحکم بحکمه و إلاّ من یكون مثله إلاّ التّبوه و إن کان رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم لم یستخلف فی علمه أحدا فقد ضیع من فی أصلاب الرّجال ممّن یكون بعده فإن قالوا لك: فإنّ علم رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم کان من القرآن فقل «حم. * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ [إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا] إِلَى قَوْلِهِ: [إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ]» فَإِنْ قَالُوا لَكَ لَا يَرْسُلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا إِلَى نَبِيِّ فَقُلْ: هَذَا الْأَمْرُ الْحَكِيمُ الَّذِي يَفْرُقُ فِيهِ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ الَّتِي تَنْزِلُ مِنَ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ أَوْ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ فَإِنْ قَالُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ فَلَيْسَ فِي السَّمَاءِ أَحَدٌ يَرْجِعُ مِنْ طَاعِهِ إِلَى مَعْصِيهِ، فَإِنْ قَالُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ أَحْوَجُ الْخَلْقِ إِلَى ذَلِكَ فَقُلْ: فَهَلْ لَهُمْ بَدٌّ مِنْ سَيِّدٍ يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهِ؟ فَإِنْ قَالُوا: فَإِنَّ الْخَلِيفَةَ هُوَ حَكْمُهُمْ فَقُلْ: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ إِلَى قَوْلِهِ:

خَالِدُونَ» لَعَمْرِي مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَلِيُّ اللَّهِ عَزَّ ذَكَرَهُ إِلَّا وَ هُوَ مُؤَيَّدٌ وَ مَنْ أَيْدٍ لَمْ يَخْطُ وَ مَا فِي الْأَرْضِ عَدُوٌّ لِلَّهِ عَزَّ

ذکره إلا و هو مخذول و من خذل لم یصب، كما أن الأمر لا بدّ من تنزیله من السّماء یحکم به أهل الأرض كذلك لا بدّ من وال، فإن قالوا: لا نعرف هذا فقل: [لهم] قولوا ما أحببتهم؛ أبی الله عزّ و جلّ بعد محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم أن یترک العباد و لا- حجّه علیهم؛ قال أبو عبد الله علیه السّلام: ثمّ وقف فقال: هاهنا یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم! باب غامض رأیت إن قالوا: حجّه الله، القرآن؟ قال: إذن أقول لهم، إنّ القرآن لیس بناطق یأمر و ینهی و لکن للقرآن أهل یأمرون و ینهون و أقول: قد عرضت لبعض أهل الأرض مصیبه ما هی فی السّینه و الحکم الّذی لیس فیہ اختلاف و لیس فی القرآن أبی الله لعلمه بتلك الفتنه أن تظهر فی الأرض و لیس فی حکمه رادّ لها و مفرّج عن أهلها فقال:

هاهنا تفلجون یا ابن رسول الله أشهد أنّ الله عزّ ذکره قد علم بما یصیب الخلق

ص: ۵۲۲

و اگر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در علمش کسی را به جانشینی نگذارد، البتّه کسانی را که در پشت پدرانشان هستند و پس از او می آیند، تباه کرده است. آن گاه اگر به تو گفتند: «علم رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- از قرآن بود.» بگو: (حم). سوگند به این کتاب روشنگر که ما آن را در شبی پربرکت فرو فرستادیم؛ ما همواره بیم دهنده بوده ایم. در آن... همواره فرو فرستنده بوده ایم.) [دخان (۴۴): ۱ تا ۵] اگر گفتند: خداوند شکوهمند جز بر پیامبر فرو نمی فرستد. بگو: آیا این امر حکمت آمیز که در آن شب بیان می شود از سوی فرشتگان و روحی است که از آسمانی به آسمان دیگر فرود می آیند یا فرشتگان و روحی که از آسمان به زمین نازل می شوند؟ اگر گفتند: از آسمان به آسمان. در آسمان کسی نیست که از فرمانبری به نافرمانی برود. و اگر گفتند از آسمان به زمین [می روند] و اهل زمین نیازمندترین آفریدگان به آن هستند. بگو: و آیا آنان (اهل زمین) از داشتن بزرگی که دعواهاشان را نزدش ببرند، ناچار نیستند؟ اگر گفتند: همانا خلیفه داور ایشان است. بگو (خداوند یاور کسانی است که ایمان آورده اند. که آنان را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد. و کسانی که کفر ورزیدند یاورانیشان طاغوت است که آنان را از نور به سوی تاریکی ها می برند. آنان اهل آتشند و در آن جاودانه.) [بقره (۲): ۲۵۷] به جانم سوگند نه در زمین و نه در آسمان برای خدای- گرمی یاد- یآوری نیست جز این که تأیید شده است و کسی که تأیید شده، خطا نمی کند. و در زمین دشمنی برای خداوند- گرمی یاد- نیست جز این که بی یاور است و آن که بی یاور شد، به هدف نمی رسد. چنان که از فرو فرستادن فرمان از آسمان چاره ای نیست تا اهل زمین با آن حکم کنند، همچنین چاره ای از والی و سرپرست نیست. آن گاه اگر گفتند: این را نمی فهمیم. [به آنان] بگو: هرچه دوست دارید بگویید که خداوند عزّتمند راضی نشد پس از محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- بندگان را بدون حجّت و اگذاورد. حضرت صادق علیه السّلام می فرماید: پس او ایستاد و گفت: ای پسر رسول خدا! در این جا موضوعی روشن نیست به من بفرمایید اگر آنان گفتند حجّت خداوند قرآن است چه؟ فرمود: آن گاه من به آنان می گویم قرآن، ناطق نیست که امر و نهی کند ولی برایش اهلی است که امر و نهی کنند. و می گویم گاهی برخی از اهل زمین به مصیبتی دچار می شوند که در سنّت [رسول خدا] و احکامی که اختلافی در آن ها نیست یافته نمی شوند و در قرآن هم نیست. خداوند با وجود علمش به آن امتحان، راضی نشد که چنین چیزی در زمین پیدا شود و پاسخی در فرمانش برای آن و کارگشاینده ای برای گرفتاران به آن نباشد. آن گاه الیاس عرض کرد: ای پسر رسول خدا! در این جا شما چیره می شوید، گواهی می دهم که خداوند- گرمی یاد- می دانست در زمین چه مصیبتی به آفریدگان می رسد

من مصیبه فی الأرض أو فی أنفسهم من الدین أو غیره فوضع القرآن دلیلاً، قال: فقال الرجل: هل تدری یا ابن رسول الله! دلیل ما هو؟ قال أبو جعفر علیه السّلام، نعم فیہ جمل الحدود و تفسیرها عند الحکم فقال أبی الله أن یصیب عبدا بمصیبه فی دینه أو [فی] نفسه أو فی ماله لیس فی أرضه من حکمه قاض بالصواب فی تلك المصیبه قال: فقال الرجل: أمّا فی هذا الباب فقد فلتجهم بحجّه إلا أن یفتري خصمکم علی الله فیقول: لیس لله جلّ ذکره حجّه و لكن أخبرنی عن تفسیر «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ»؟ ممّا خصّ به علیّ و لا تفرّحوا بما آتاكم قال: فی أبی فلان و أصحابه واحده مقدّمه و واحده مؤخره «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ» ممّا خصّ به علیّ علیه السّلام «و لا تفرّحوا بما آتاكم» من الفتنه الّتی عرضت لكم بعد رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم، فقال الرجل: أشهد أنّکم أصحاب الحکم الّذی لا اختلاف فیہ ثمّ قام الرجل و ذهب فلم أراه.

[۶۴۰]۲- عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

بینا أبی جالس و عنده نفر إذا استضحک حتّى اغرورقت عیناه دموعاً ثمّ قال: هل تدرّون ما أضحکنی؟ قال: فقالوا: لا، قال: زعم ابن عبّاس أنّه من المذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا فقلت له: هل رأیت الملائکه یا ابن عبّاس! تخبرک بولايتها لک فی الدنیا و الآخره مع الأمن من الخوف و الحزن قال:

فقال: إنّ الله تبارک و تعالیّ یقول: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ و قد دخل فی هذا جمیع الأممه فاستضحکت ثمّ قلت: صدقت یا ابن عبّاس أنشدک الله هل فی حکم الله جلّ ذکره اختلاف؟ قال: فقال: لا، فقلت: ما ترى فی رجل ضرب رجلاً أصابعه بالسّیف حتّى سقطت ثمّ ذهب و أتى رجل آخر فأطار کفّه فأتی به إليك و أنت قاض کیف أنت صانع؟ قال: أقول لهذا القاطع: أعطه دیه کفّه و أقول

یا از مسائل دینی و غیر آن چه برایشان پیشامد می کند. پس قرآن را راهنما قرار داد. حضرت [صادق علیه السّلام] می فرماید: آن گاه آن مرد گفت: ای پسر رسول خدا! آیا می دانی قرآن راهنمای چه چیز است؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمود: بله، همه حدود در آن است و تفسیرشان نزد حکم [امام معصوم علیه السّلام] است. و او گفت: خدا راضی نشد که به بنده ای در دینش یا در جان و مالش مصیبتی برسد و در زمینش داوری از قرآنش درباره آن مصیبت نباشد. آن گاه ادامه داد: بله. در این باب شما به وسیله دلیل چیره می شوید مگر این که مخالف شما به خدا دروغ بسته، بگوید:

خداوند-گرامی یاد-حجتی ندارد. اما از تفسیر این آیه (تا برای آنچه از دست دادید، افسوس نخورید.) [حدید (۵۷): ۲۳] که به علی [علیه السّلام] اختصاص دارد. (و به آنچه به شما داده است، شادمان نشوید، تا برای آنچه از دست دادید، افسوس نخورید.) برایم بفرمایید. فرمود: درباره ابو فلان و یاران او است. یکی مقدّمه است و دیگری مؤخره. (تا بر آنچه از دست دادید، افسوس نخورید) از چیزهایی است که به علی علیه السّلام اختصاص دارد. (و به آنچه به شما داد، شادمان نشوید.) فتنه و آزمایشی است که پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر شما روی نموده است. پس آن مرد [الیاس] گفت:

گواهی می‌دهم که شما صاحبان حکمی هستید که اختلافی در آن نیست. سپس برخاست و رفت، و من او را ندیدم.

[۶۴۰]۲- [همو] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدرم نشسته بود و تنی چند نزدش بودند. ناگاه چنان به خنده افتادند که چشمانشان از اشک پر شد. سپس فرمود: می‌دانید چه چیزی مرا به خنده آورد؟ گفتند: نه. فرمود:

ابن عباس پنداشت که او از (کسانی است که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است. سپس پایداری کردند). من به او گفتم: ای پسر عباس! تو فرشتگان را دیده‌ای که از دوستی شان با تو در دنیا و آخرت و ایمنی از هراس و اندوه سخن بگویند؟ او گفت: خداوند پاک و والا می‌فرماید: (مؤمنان برادرند). [حجرات (۴۹): ۱۰] و همه امت در آن داخلند. پس من به خنده افتادم و گفتم: ای ابن عباس راست گفتی. تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا در حکم خداوند-گرامی یاد- اختلافی هست؟ او گفت: نه. من گفتم: درباره مردی که کسی با شمشیر انگشتانش را قطع کرده و انداخته، سپس فرار کرده است و مردی دیگر کف دستش را جدا کرده چه نظری می‌دهی؟ اگر تو قاضی باشی و نزدت بیایند چه می‌کنی؟ گفت: به این قطع کننده می‌گویم: به او دیه کف دستش را بده.

ص: ۵۲۵

لهذا المقطوع: صالحه علی ما شئت؛ و ابعث به إلی ذوی عدل، قلت: جاء الاختلاف فی حکم الله عزّ ذکره و نقضت القول الأوّل، أبی الله عزّ ذکره أن يحدث فی خلقه شیئا من الحدود [و] لیس تفسیره فی الأرض، اقطع قاطع الکفّ أصلا ثم أعطه دیه الأصابع هكذا حکم الله لیلہ ينزل فیها أمره، إن جحدتها بعد ما سمعت من رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فأدخلک الله النار كما أعمی بصرک يوم جحدتها علی ابن أبی طالب قال: فلذلک عمی بصری قال: و ما علمک بذلک؟ فو الله إن عمی بصری إلا من صفقه جناح الملك، قال: فاستضحکت ثم ترکته يومه ذلک لسخافه عقله ثم لقيته فقلت: یا ابن عباس ما تکلمت بصدق مثل أمس، قال لك علی بن أبی طالب علیه السلام: إن ليله القدر فی کلّ سنه و إنّه ينزل فی تلك الليله أمر السّینه و إنّ لذلک الأمر و لاه بعد رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم، فقلت: من هم؟ فقال: أنا و أحد عشر من صلبی أئمه محدّثون فقلت: لا أراها كانت إلا مع رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فتبدی لك الملك الذی یحدّثه فقال: کذبت یا عبد الله رأّت عینای الذی حدّثک به علیّ و لم تره عیناه و لکن وعی قلبه و قر فی سمعه ثم صفقک بجناحه فعمیت قال: فقال ابن عباس: ما اختلفنا فی شیء فحکمہ إلی الله فقلت له: فهل حکم الله فی حکم من حکمه بأمرین؟ قال: لا، فقلت هاهنا هلکت و أهلکت.

[۶۴۱]۳- و بهذا الإسناد، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

قال الله عزّ و جلّ فی ليله القدر: «فیها یفرق کلّ أمر حکیم» یقول: ينزل فیها کلّ أمر حکیم و المحکم لیس بشیئین إنّما هو شیء واحد فمن حکم بما لیس فی اختلاف فحکمہ من حکم الله عزّ و جلّ و من حکم بأمر فی اختلاف فرأى أنّه مصیب فقد حکم بحکم الطّاغوت، إنّه لینزل فی ليله القدر إلی ولیّ الأمر

ص: ۵۲۶

و به دست بریده می‌گویم: بنابر آنچه می‌خواهی با او آشتی کن. و به نزد دو عادل می‌فرستم. گفتم: در حکم خدای گرامی

یاد اختلاف شد و تو سخن نخست را نقض کردی. خداوند-گرامی یاد-نخواست که با آفریدگانش از حدود سخن بگوید و تفسیرش در زمین نباشد. دست برنده کف را قطع کن و سپس دیده انگشتانش را بده. این است حکم خداوند در شبی که امرش را نازل می کند. اگر تو آن را پس از شنیدن از رسول خدا انکار کنی خداوند تو را به آتش می اندازد.

چنان که دیدگانت را کور کرد روزی که علی ابو طالب [علیه السلام] را انکار کردی. او گفت: پس برای همین چشمانم کور شد. و گفت: این را از کجا دانستی؟ به خدا سوگند چشمانم جز به جهت ضربه بال فرشته کور نشد. حضرت می فرماید: من به خنده افتادم و او را در آن روز به جهت ناتوانی عقلش وا گذاشتم. سپس دیدارش کردم و گفتم: ای پسر عباس! مثل دیروز به راستی سخن نگفتی. علی ابو طالب علیه السلام به تو فرمود: شب قدر در هر سال است. و در آن امر سال نازل می شود. و برای آن امر پس از رسول خدا سرپرستانی است. تو گفتی: آنان کیستند؟ فرمود: من و یازده نفر از فرزندانم که با همه سخن گفته می شود. تو گفتی: گمان نمی کنم شب قدر جز با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- باشد. آن گاه فرشته ای که با او سخن می گفت آشکار شد و گفت: ای عبد الله دروغ گفتی. چشمان من آنچه را علی [علیه السلام] با تو گفت، دیده است- اگرچه چشمان او آن را ندیده، اما دلش آن را دریافته، در گوشش قرار گرفته است- سپس با بالش به تو ضربه ای زد و تو کور شدی. حضرت می فرماید: آن گاه ابن عباس گفت: هنگامی که در چیزی اختلاف داشتیم حکمش با خدا است. من به او گفتم: آیا خداوند در موضوعی دو فرمان داده است؟ گفت: نه. من گفتم: این جا است که خود هلاک شدی و دیگران را هم هلاک کردی. [ابن عباس در خلافت امیر مؤمنان علیه السلام کور نشد. این در دوره عبد الله زبیر بود. و این از نشانه های ضعف روایت است.]

[۶۴۱]۳- با همان سند از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که خداوند عزّتمند در شب قدر فرمود: (در آن هر امر حکمت آمیزی بیان می شود.) یعنی در آن هر امر حکمت آمیزی نازل می شود. و آنچه دارای حکمت است دو چیز نیست.

یک چیز است. پس آن که به چیزی بی اختلاف حکم کرد حکمش از حکم خدای شکوهمند است. و کسی که به چیزی که در آن اختلاف است حکم کرد، آن گاه گمان کرد که آن درست است، او به حکم طاغوت، داوری کرده است. همانا تفسیر امور سال به سال در شب قدر به ولی امر نازل می شود.

ص: ۵۲۷

تفسیر الأمور سنه سنه، يؤمر فیها فی أمر نفسه بكذا و كذا و فی أمر الناس بكذا و كذا؛ و إنه لیحدث لولی الأمر سوی ذلك كل يوم علم الله عزّ و جلّ الخاصّ و المكنون العجیب المخزون مثل ما ينزل فی تلك اللیلة من الأمر، ثمّ قرأ: وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ، عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

[۶۴۲]۴- و بهذا الإسناد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان عليّ بن الحسين صلوات الله عليه يقول: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» صدق الله عزّ و جلّ أنزل الله القرآن في ليله القدر «وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: لا أدري، قال الله عزّ و جلّ: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»

لیس فیها لیلہ القدر قال لرسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: و هل تدری لم هی خیر من ألف شهر؟ قال: لا، قال: لأنها «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» و إذا أذن الله عز و جل بشيء فقد رضيہ «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ» يقول:

تسلّم علیک یا محمّد ملائکتی و روحی بسلامی من أوّل ما یهبطون إلى مطلع الفجر، ثم قال فی بعض کتابه: وَ اتَّقُوا فِتْنَةَ لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً فِي إِنْ أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و قال فی بعض کتابه: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ يقول فی الآیه الأولى: إِنَّ مُحَمَّدًا حِينَ يَمُوتُ، يَقُولُ أَهْلَ الْخِلَافِ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: مضت لیلہ القدر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فهذه فتنه أصابتهم خاصه و بها ارتدوا على أعقابهم لأنهم إن قالوا: لم تذهب فلا بد أن يكون لله عز و جل فيها أمر و إذا أقرّوا بالأمر لم يكن له من صاحب بد.

ص: ۵۲۸

در آن شب او درباره کار خودش چنین وچنان فرمان داده می شود و درباره کار مردم به چنین وچنان. و همانا برای ولی امر در هر روز-غیر از آنچه گفته شد-علم ویژه و پنهان و شگفت و نوشته شده بر لوح محفوظ خداوند شکوهمند پدید می شود.

همان گونه که آن شب امر نازل می شود. سپس [این آیه را] خواند: (و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرگب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود، کلمات خداوند تمام نمی شود. که خداوند شکوهمند و حکیم است.) [لقمان (۳۱): ۲۷]

[۶۴۲]۴-و با همان سند از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت سجّاد-درود خدا بر او-می فرمود: (ما آن را در شب قدر فرورستادیم.) راست فرمود خداوند عزّتمند که خداوند قرآن را در شب قدر فرورستاد. (و تو چه می دانی که شب قدر چیست.) رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود:

نمی دانم. خداوند گرامی فرمود: (شب قدر بهتر از هزار ماه است.) [هزار ماهی] که شب قدر ندارد. [و] به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: آیا می دانی چرا آن از هزار ماه بهتر است؟ عرض کرد: نه. فرمود: چون (در آن فرشتگان و روح به اذن پروردگارش از برای هر امری نازل می شوند.) و وقتی خداوند عزّتمند به چیزی اذن دهد، به آن راضی است.

«آن تا سپیده دم سلامت و ایمنی است.» می فرماید: ای محمّد! فرشتگانم و روحم از وقتی فرود می آیند تا سپیده دم سلام مرا به تو می رسانند. سپس در بخشی از کتابش فرمود: (و از فتنه ای پروا کنید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد.) [انفال (۸): ۲۵] که درباره اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ است. و در بخشی از کتابش فرمود: (و محمّد جز فرستاده نیست و پیش از او فرستادگانی بودند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب برمی گردید. و هر کس به عقب بازگردد هرگز به خدا ضرری نمی زند. و خداوند به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.) [آل عمران (۳): ۱۴۴] در آیه نخست می فرماید: وقتی محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بمیرد، مخالفان امر خداوند شکوهمند می گویند: شب قدر با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سپری شد. و این فتنه ای بود که تنها به آنان رسید و به سبب آن به عقب برگشتند. چون آنان اگر می گفتند آن

شب سپری نشده است و ناچار در آن برای خداوند گرامی امری هست. وقتی به امر اعتراف کردند حتما صاحب امر نیز هست.

ص: ۵۲۹

[۶۴۳]۵-و عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

□
كان علي عليه السلام كثيرا ما يقول: [ما] اجتمع التيمي والعدوي عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو يقرأ: «إنا أنزلناه» بتخضع وبكاء فيقولان: ما أشد رقتك لهذه السورة فيقول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لما رأيت عيني وعي قلبي ولما يرى قلب هذا من بعدى فيقولان: وما الحدى رأيت وما الحدى يرى؟ قال: فيكتب لهما في التراب «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» قال: ثم يقول: هل بقي شيء بعد قوله عز وجل: «كُلُّ أَمْرٍ» فيقولان: لا، فيقول: هل تعلمان من المنزل إليه بذلك فيقولان: أنت يا رسول الله فيقول نعم فيقول: هل تكون ليله القدر من بعدى؟ فيقولان: نعم، قال: فيقول: فهل ينزل ذلك الأمر فيها؟ فيقولان: نعم، قال: فيقول: إلى من؟ فيقولان: لا ندرى فيأخذ برأسى ويقول: إن لم تدري فادريا، هو هذا من بعدى قال: فإن كانا ليعرفان تلك الليلة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من شدة ما يداخلهما من الرعب!.

[۶۴۴]۶-و عن أبي جعفر عليه السلام قال:

□
يا معشر الشيعة! خاصموا بسوره إنا أنزلناه [فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ] تفلجوا، فوالله إننا لحجبه الله تبارك وتعالى على الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وإنها لسيده دينكم وإنها لغايه علمنا، يا معشر الشيعة خاصموا ب «حم» وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إنا أنزلناه فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ إنا كنا مُنذِرِينَ فَإِنها لولاه الأمر خاصه بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا معشر الشيعة! يقول الله تبارك وتعالى وَ إِن مِنْ أُمَّه إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ قِيلَ: يا أبا جعفر نذيرها محمد صلى الله عليه وآله وسلم قال: صدقت فهل كان نذير وهو حي من البعثه في أقطار الأرض؟ فقال السائل: لا، قال أبو جعفر عليه السلام: أ رأيت بعثته أ ليس نذيره كما أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بعثته من الله عز وجل نذير، فقال:

ص: ۵۳۰

[۶۴۳]۵-و از حضرت صادق عليه السلام است که علی علیه السلام بسیار می فرمود: [هرگاه] آن تیمی و عدوی نزد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- گرد می آمدند، ایشان «إنا أنزلناه» را با آه و گریه می خواند. آن گاه آن دو می گفتند: چه بسیار دل نازک هستی درباره این سوره. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- می فرمود: برای این است که چشم دیده و دلم دریافته است. و برای این که قلب این [علی علیه السلام] پس از من می بیند. آن دو [یعنی ابو بکر و عمر] گفتند: چیست آنچه شما دیدی و آنچه او می بیند؟ و حضرت برای آن دو روی خاک می نوشت:

(در آن شب فرشتگان و روح به اذن پروردگارش از برای هر کاری نازل می شوند.) سپس می فرمود: آیا پس از این که خداوند عزتمند فرمود: «كُلُّ أَمْرٍ» چیزی باقی می ماند؟ و آن دو می گفتند: نه. و ایشان می فرمود: آیا می دانی چه کسی است که آن امر به او نازل می شود؟ می گفتند: شما ای رسول خدا. و ایشان می فرمود: بله.

الأنبياء و الرّسل و المحدثون إلّا- أن تكون عليهم حجّه بما يأتيهم في تلك الليله مع الحجّه التي يأتيهم بها جبرئيل عليه السّلام قلت: و المحدثون أيضا يأتيهم جبرئيل أو غيره من الملائكه عليهم السّلام، قال: أمّا الأنبياء و الرّسل صلّى الله عليهم فلا شكّ و لا بدّ لمن سواهم من أوّل يوم خلقت فيه الأرض إلى آخر فناء الدّنيا أن تكون على أهل الأرض حجّه ينزل ذلك في تلك الليله إلى من أحبّ من عباده و ايم الله لقد نزل الرّوح و الملائكه بالأمر في ليله القدر على آدم، و ايم الله ما مات آدم إلّا و له وصيّ و كلّ من بعد آدم من الأنبياء قد أتاه الأمر فيها و وضع لوصيّيه من بعده و ايم الله إن كان النّبى ليؤمر

ص: ۵۳۲

و او گفت: چرا. فرمود: و همین طور محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] در نگذشت جز این که برایش برانگیخته ای بیم دهنده است. و اگر بگویی نه، پس رسول خدا صلّى الله عليه و آله آنان را که در پشت مردان امتش هستند، تباه ساخته است. او گفت: و آیا قرآن کفایتشان نمی کند؟ فرمود: چرا اگر برایش تفسیرگری یافتند، او گفت: و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را تفسیر نکرده است؟ فرمود:

چرا، آن را برای یک مرد تفسیر کرد و شأن و مقام آن مرد را برای امت تفسیر کرد.

و او علی بن ابی طالب علیه السّلام است. پرسنده عرض کرد: یا ابا جعفر! این موضوعی خصوصی است و عامّه مردم زیر بارش نروند. فرمود: خداوند راضی نشد که جز در نهان بندگی شود تا وقت و قرار گاهی که دینش را در آن آشکار می کند، برسد.

چنان که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و خدیجه پنهان کاری می کردند تا فرمان اعلان آمد. پرسنده گفت: برای صاحب این دین سزاوار است که [آن را] پنهان کند؟ فرمود: مگر علی بن ابی طالب علیه السّلام در روزی که با رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش-اسلام آورد آن را پنهان ساخت تا کار آشکار شد؟ گفت: چرا. فرمود: کار ما نیز چنین است تا هنگام نوشته [خداوند] برسد.

[۶۴۵]۷- و از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که فرمودند: خداوند-گرامی یاد- در آغاز آفرینش دنیا شب قدر را آفرید. و در آن نخستین پیامبر و نخستین وصی را آفرید. و حکم کرد در هر سال شبی باشد که در آن تفسیر امور تا همان شب از سال آینده نازل شود. هر که آن را انکار کند، علم خداوند عزّتمند را نپذیرفته است؛ زیرا پیامبران و فرستادگان و محدّثان (سخن گفته شدگان) قیام نمی کنند مگر حجّتی داشته باشند که در آن شب برایشان آورده می شود و حجّتی که جبرئیل علیه السّلام می آورد. راوی گوید، من گفتم: و برای سخن گفته شدگان هم جبرئیل می آورد یا فرشته ای دیگر عليهم السّلام؟ فرمود: درباره پیامبران و فرستادگان-درود خداوند بر آنان-که شکی نیست، درباره کسانی جز ایشان-از روزی که زمین آفریده شد تا پایان دنیا باید بر اهل زمین حجّتی باشد که آن را در آن شب به کسی از بندگانش که دوست دارد، نازل کند. و به خدا سوگند روح و فرشتگان، آن امر را در شب قدر بر آدم نازل کردند. و به خدا سوگند آدم درنگذشت جز این که وصی ای داشت.

و هر پیامبری پس از آدم در آن شب امر داده شد و او برای وصی پس از خودش نهاد.

ص: ۵۳۳

فیما یأتیه من الأمر فی تلك اللیلة من آدم إلى محمد صلی الله علیه و آله و سلم أن أوص إلى فلان و لقد قال الله عزّ و جلّ فی کتابه لولاه الأمر من بعد محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاصه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا إِسْرَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ إِلَى قَوْلِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ يَقُولُ: أَسْتَخْلِفُكُمْ لِعِلْمِي وَ دِينِي وَ عِبَادَتِي بَعْدَ نَبِيِّكُمْ كَمَا اسْتَخْلَفَ وَصَاهُ آدَمَ مِنْ بَعْدِهِ حَتَّى يَبْعَثَ النَّبِيَّ الَّذِي يَلِيهِ «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» يَقُولُ: يَعْبدونني بایمان لا نبی بعد محمد صلی الله علیه و آله و سلم فمن قال غیر ذلك «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» فقد مکن و لاه الأمر بعد محمد بالعلم و نحن هم، فاسألونا فإن صدقناكم فأقروا و ما أنتم بفاعلين، أما علمنا فظاهر و أما إبان أجلنا المذی يظهر فيه الدین منا حتّى لا يكون بين الناس اختلاف، فإنّ له أجلا من ممّر اللیالی و الأيام، إذا أتى ظهر و كان الأمر واحدا.

و ایم الله لقد قضی الأمر أن لا يكون بين المؤمنین اختلاف و لذلك جعلهم شهداء علی الناس ليشهد محمد صلی الله علیه و آله و سلم علينا و لنشهد علی شیعتنا و لتشهد شیعتنا علی الناس، أبی الله عزّ و جلّ أن يكون فی حکمه اختلاف أو بین أهل علمه تناقض، ثم قال أبو جعفر علیه السلام: فضل إيمان المؤمن بجمله إنا أنزلناه و بتفسيرها علی من ليس مثله فی الإیمان بها كفضل الإنسان علی البهائم و إنّ الله عزّ و جلّ ليدفع بالمؤمنین بها عن الجاحدين لها فی الدنیا لکمال عذاب الآخرة لمن علم أنّه لا يتوب منهم ما يدفع بالمجاهدين عن القاعدین و لا أعلم أنّ فی هذا الزّمان جهادا إلاّ الحجّ و العمره و الجوار.

[۶۴۶]۸-قال: و قال رجل لأبی جعفر علیه السلام: یا ابن رسول الله لا تغضب علیّ قال: لما ذا؟ قال: لما أريد أن أسألك عنه، قال: قل، قال: و لا تغضب؟ قال: و لا أغضب، قال: أرايت قولك فی ليله القدر و تنزل الملائكة و الرّوح فیها إلى

ص: ۵۳۴

و به خدا سوگند هر پیامبری از آدم تا محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-در آن امری که در آن شب به او داده می شد، امر می شد که آن را به فلانی وصیت کن.

و خداوند شکوهمند در کتابش به صاحبان امر پس از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-به خصوص فرموده است: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، کارهای شایسته انجام دادند وعده داده است که قطعا آنان را حکمران روی زمین گرداند، چنان که به پیشینیان آن ها خلافت زمین را بخشید. . .) [نور (۲۴): ۵۵] می فرماید: شما را برای علم و دین و عبادتم پس از پیامبرتان جانشین می کنم. چنان که اوصیای آدم را پس از او جانشین کرد تا پیامبری را به دنبالش برانگیزد. (مرا می پرستند و برایم شریکی نمی گزینند.) [نور (۲۴): ۵۵] می فرماید: مرا با ایمان به این که پیامبری پس از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نیست، بندگی می کنند. پس هر که جز آن را معتقد باشد (آنان فاسقاند) پس به صاحبان امر پس از محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]سلطنت علم داد. و آنان ماییم. از ما پرسید و اگر راست گفتیم، اعتراف کنید اما شما چنین نمی کنید. علم ما آشکار است و هنگام و وقتی که در آن دین به وسیله ما آشکار می شود تا اختلافی میان مردم نباشد زمانی

در گذر شب ها و روزها است. وقتی رسید، ظاهر می شود و امر یگانه می شود. و به خدا سوگند امر چنان است که میان مؤمنان اختلافی نباشد. و برای همین آنان را شاهدان بر مردم قرار داد. تا محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- بر ما گواهی دهد و ما بر شیعیانمان گواهی دهیم و شیعیانمان بر مردم گواهی دهند. خدای عزّتمند راضی نشد که در حکمش اختلافی باشد یا میان اهل علمش مخالفتی درافتد. سپس حضرت جواد علیه السّلام فرمود: برتری ایمان مؤمن به جمله **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** و به تفسیرش بر کسی که در ایمان به آن همچون او نیست، مانند برتری انسان بر چارپایان است. و خداوند گرامی به سبب مؤمنان به آن از منکران آن در دنیا دفع می کند-به جهت کامل شدن عذاب آخرت برای کسانی که می داند از انکارشان توبه نمی کنند-آنچه را که به سبب مجاهدان از قاعدین دفع می کند. و من در این زمان جهادی جز حجّ و عمره و همسایگی نمی شناسم.

[۶۴۶] ۸- و مردی به حضرت باقر علیه السّلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا بر من خشمگین نمی شوید؟ فرمود: برای چه؟ گفت: برای چیزی که می خواهم از شما بپرسم. فرمود: بگو. گفت: خشمگین نمی شوید؟ فرمود: خشمگین نمی شوم.

گفت: شما درباره شب قدر می گوید که فرشتگان و روح بر اوصیا نازل می شوند.

ص: ۵۳۵

الأوصیاء یأتونهم بأمر لم یکن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قد علمه أو یأتونهم بأمر کان رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم یعلمه؟ و قد علمت أنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم مات و لیس من علمه شیء إلاّ و علیّ علیه السّلام له واع، قال أبو جعفر علیه السّلام: ما لی و لک أیها الرّجل و من أدخلک علیّ؟ قال: أدخلنی علیک القضاء لطلب الدّین، قال: فافهم ما أقول لک:

إنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم لما أسرى به لم یهبط حتّی أعلمه الله جلّ ذکره علم ما قد کان و ما سیكون و کان کثیر من علمه ذلك جملا یأتی تفسیرها فی ليله القدر و كذلك کان علیّ بن أبی طالب علیه السّلام قد علم جملة العلم و یأتی تفسیره فی لیالی القدر کما کان مع رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم، قال السّائل: أو ما کان فی الجمل تفسیر؟ قال: بلی و لکنّه إنّما یأتی بالأمر من الله تعالی فی لیالی القدر إلی النّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم و إلی الأوصیاء افعل کذا و کذا، لأمر قد کانوا علموه، أمروا کیف یعملون فیهِ، قلت: فسیر لی هذا؟ قال لم یمت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم إلاّ حافظا لجملة العلم و تفسیره، قلت: فالمدی کان یأتیه فی لیالی القدر علم ما هو؟ قال: الأمر و الیسر فیما کان قد علم، قال السّائل: فما یحدث لهم فی لیالی القدر علم سوی ما علموا؟ قال: هذا ممّا أمروا بکتمانہ و لا یعلم تفسیر ما سألت عنه إلاّ الله عزّ و جلّ، قال السّائل: فهل یعلم الأوصیاء ما لا یعلم الأنبیاء؟ قال: لا و کیف یعلم وصیّ غیر علم ما أوصی إلیهِ، قال السّائل: فهل یسعنا أن نقول: إنّ أحدا من الوصاه یعلم ما لا یعلم الآخر؟ قال: لا لم یمت نبیّ إلاّ و علمه فی جوف وصیّه و إنّما تنزل الملائکة و الرّوح فی ليله القدر بالحکم الّذی یحکم به بین العباد، قال السّائل: و ما کانوا علموا ذلك الحکم؟ قال: بلی قد علموه و لکنّهم لا یستطیعون إمضاء شیء منه حتّی یؤمروا فی لیالی القدر کیف یصنعون إلی السنه المقبله، قال السّائل: یا أبا جعفر! لا أستطیع إنکار هذا؟ قال أبو جعفر علیه السّلام:

آیا برای آنان امری می آوردند که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آن را نمی دانست یا امری می آورند که او می دانست؟ و من دانستم که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت و چیزی از علمش نبود که علی علیه السلام آن را دریافته باشد؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: ای مرد! مرا با تو چه کاری است. چه کسی تو را به نزد من آورده است؟ او گفت: سرنوشت، مرا برای جستجوی دین به نزد شما آورد. فرمود: پس دریاب آن چه را به تو می گویم. همانا وقتی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به معراج برده شد، فرود نیامد تا خداوند- گرامی یاد- علم آنچه را بود و آنچه را می شود، به او آموخت و بسیاری از آن علم، جمله هایی است که تفسیرش در شب قدر می آید. و همین طور علی بن ابی طالب علیه السلام جملات علم را می دانست و تفسیرش در شب های قدر می آمد.

چنان که با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- چنین بود. پرسنده گفت:

مگر در آن جمله ها تفسیری نبود؟ فرمود: چرا، اما در شب های قدر امر از سوی خداوند والا به پیامبر و به اوصیا می آمد که چنین وچنان کن. برای امری که آن را می دانستند فرمان داده می شدند که درباره اش چگونه عمل کنند. [راوی گوید] من گفتم: این را برایم تفسیر کنید! فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت جز این که جملات علم و تفسیرش را دریافت کرد. من گفتم: پس آنچه در شب های قدر بر او می آمد چه علمی بود؟ فرمود: فرمان و آسانی در آن چیزی که می دانستند. پرسنده عرض کرد: علمی غیر از آن چه آموخته اند برای آنان در شب های قدر پدید می آید؟ فرمود: این از چیزهایی است که به پنهان داشتنش فرمان داده شدند و تفسیر آنچه را از آن پرسیدی جز خداوند شکوهمند نمی داند. پرسنده عرض کرد: آیا آنچه را پیامبران نمی دانند اوصیا می دانند؟ فرمود: نه، چگونه وصی جز علمی را که به او سپرده شده است، بداند. پرسنده گفت: و آیا ما می توانیم بگوئیم: یکی از اوصیا چیزی می داند که دیگری نمی داند؟ فرمود: نه، پیامبری درگذشت جز این که علمش در سینه وصی اش بود. و همانا فرشتگان و روح در شب قدر با حکمی که او با آن میان بندگان داوری می کرد فرود می آمدند. پرسنده گفت: و آن حکم را نمی دانستند؟ فرمود: چرا، آن را می دانستند اما نمی توانستند چیزی از آن را اجرا کنند تا در شب های قدر فرمان داده شوند که تا سال آینده چه بکنند.

پرسنده گفت: یا ابا جعفر! می توانم این را انکار کنم؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود:

من أنكره فليس منّا، قال السائل: يا أبا جعفر! رأيت النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هل كان يأتيه في ليالي القدر شيء لم يكن علمه؟ قال: لا يحلّ لك أن تسأل عن هذا، أمّا علم ما كان و ما سيكون فليس يموت نبيّ و لا وصيّ إلاّ و الوصيّ الذي بعده يعلمه، أمّا هذا العلم الذي تسأل عنه فإنّ الله عزّ و جلّ أبى أن يطلع الأوصياء عليه إلاّ أنفسهم، قال السائل: يا ابن رسول الله! كيف أعرف أنّ ليله القدر تكون في كلّ سنة؟ قال: إذا أتى شهر رمضان فاقراً سورة الدخان في كلّ ليله مائة مرّة فإذا أتت ليله ثلاث و عشرين فإنّك ناظر إلى تصديق الذي سألت عنه.

لما ترون من بعثه الله عزّ وجلّ للشقاء على أهل الضلاله من أجناد الشياطين و أزواجهم أكثر ممّا ترون خليفه الله الّذى بعثه للعدل و الصواب من الملائكه، قيل: يا أبا جعفر! و كيف يكون شىء أكثر من الملائكه؟ قال: كما شاء الله عزّ وجلّ، قال السائل: يا أبا جعفر! إني لو حدّثت بعض الشيعه بهذا الحديث لأنكروه قال: كيف ينكرونه؟ قال: يقولون: إنّ الملائكه عليهم السّلام أكثر من الشياطين قال: صدقت افهم عني ما أقول: إنّ ليس من يوم و لا- ليله إلا- و جميع الجنّ و الشياطين تزور أئمه الصّلاه و يزور إمام الهدى عددهم من الملائكه حتّى إذا أتت ليله القدر فيهبط فيها من الملائكه إلى وليّ الأمر، خلق الله أو قال قيّض الله عزّ وجلّ من الشياطين بعددهم ثمّ زاروا وليّ الضلاله فأتوه بالإفك و الكذب حتّى لعله يصبح فيقول: رأيت كذا و كذا فلو سألت وليّ الأمر عن ذلك لقال: رأيت شيطانا أخبرك بكذا و كذا حتّى يفسّر له تفسيراً و يعلمه الصّلاه الّتى هو عليها و ايم الله إنّ من صدق بليله القدر ليعلم أنّها لنا خاصّه لقول رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم لعليّ عليه السّلام حين دنا موته: هذا وليكم من بعدى فإن أظعموه رشدتم

ص: ۵۳۸

هر که آن را انکار کند از ما نیست. پرسنده عرض کرد: یا ابا جعفر! بفرماید آیا به پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-چیزی در شب های قدر می آمد که آن را نداند؟ فرمود: این پرسش برای تو روا نیست. اما علم آنچه بوده و آنچه می شود پیامبر و وصی ای نیست که درگذرد جز این که وصی پس از او آن را می داند. اما این علمی که تو از آن می پرسى، همانا خداوند عزّتمند راضی نشد که اوصیا جز خودشان را بر آن آگاه گردانند. پرسنده گفت: ای پسر رسول خدا! چگونه بدانم که شب قدر در هر سالی هست؟ فرمود: وقتی ماه رمضان آمد در هر شبی صد بار سوره دخان را بخوان. پس آن گاه که شب بیست و سوم رسید درستی آنچه را پرسیدی، می بینی.

[۶۴۷] ۹-و گفته است که حضرت باقر علیه السّلام فرمود: آنچه از سربازان شياطين و همسرانشان که خداوند شکوهمند برای شقاوت گمراهان فرستاده، می بینید بیشتر از فرشتگانی جانشین خدا است که می بینید. که برای عدل و درستی فرستاده است. پرسیدند: ای ابا جعفر! چگونه چیزی از فرشتگان بیشتر می باشد؟ فرمود: چنان که خداوند گرامی خواست. پرسنده گفت: ای ابا جعفر اگر من این حدیث را به شیعه ای باز گویم آن را انکار می کند. فرمود: چگونه انکارش می کنند؟ گفت: می گویند: فرشتگان عليهم السّلام بیشتر از شياطين اند. فرمود:

راست گفתי دریاب که من چه می گویم. همانا روزی و شبی نیست جز این که تمام جنیان و شياطين، پیشوایان گمراهی را زیارت می کنند. و به شمار آنان، فرشتگان پیشوای هدایت را زیارت می کنند. تا شب قدر می رسد، پس در آن شب فرشتگان بر صاحب امر فرود آیند. خداوند عزّتمند به شمار آنان از شياطين آفرید-یا فرمود آماده کرد-سپس صاحب گمراهی را زیارت کرده، دروغ پردازی می کنند تا صبح شود. آن گاه او می گوید: چنین وچنان دیدم. و اگر از صاحب امر در این باره پرسد می فرماید: شیطانی دیدی که به تو چنین وچنان گفت. و برایش تفسیر می کند و از گمراهی ای که در آن است آگاهش می سازد. و به خدا سوگند هر کس شب قدر را بپذیرد، می فهمد که آن مخصوص به ما است. برای سخنی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به علی علیه السّلام به هنگام رحلت فرمود:

این صاحب و ولیّ شما پس از من است. اگر از او فرمان بردید، هدایت می شوید،

ص: ۵۳۹

و لكن من لا يؤمن بما في ليله القدر منكر و من آمن بليله القدر ممن على غير رأينا فإنه لا يسعه في الصّدق إلا أن يقول: إنها لنا و من لم يقل فإنه كاذب، إنّ الله عزّ و جلّ أعظم من أن ينزل الأمر مع الرّوح و الملائكة إلى كافر فاسق، فإن قال: إنه ينزل إلى الخليفة الذي هو عليها فليس قولهم ذلك بشيء و إن قالوا:

إنّه ليس ينزل إلى أحد فلا يكون أن ينزل شيء إلى غير شيء و إن قالوا [و] سيقولون: ليس هذا بشيء، فقد ضلّوا ضلّالا بعيدا.

باب في أنّ الأئمّه عليهم السّلام يزدادون في ليله الجمعة [۶۴۸] ۱- حدّثني أحمد بن إدريس القمّي و محمّد بن يحيى، عن الحسن بن عليّ الكوفيّ، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن أيّوب، عن أبي يحيى الصّنعانيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال لي: يا أبا يحيى إنّ لنا في ليالي الجمعة لشأننا من الشّأن، قال قلت:

جعلت فداك و ما ذاك الشّأن؟ قال: يؤذن لأرواح الأنبياء الموتى عليه السّلام و أرواح الأوصياء الموتى عليهم السّلام و روح الوصيّ الّذي بين ظهرانيكم يعرج بها إلى السّماء حتّى توافي عرش ربّها فتطوف به أسبوعا و تصلّي عند كلّ قائمه من قوائم العرش ركعتين ثمّ تردّ إلى الأبدان الّتي كانت فيها فتصبح الأنبياء و الأوصياء قد ملئوا سرورا و يصبح الوصيّ الّذي بين ظهرانيكم و قد زيد في علمه مثل جمّ الغفير.

[۶۴۹] ۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن أبي زاهر، عن جعفر بن محمّد الكوفيّ، عن يوسف الأزاريّ، عن المفصّل قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السّلام ذات يوم و كان لا يكتيني قبل ذلك: يا أبا عبد الله!

ص: ۵۴۰

اما کسی که به آنچه در شب قدر است ایمان ندارد، انکار می کند. و کسی که به شب قدر ایمان دارد و هم نظر ما نیست نمی تواند راستگو باشد جز این که بگوید: آن برای ما است. و هر که نگویید او دروغزن است. خداوند عزّتمند بزرگ تر از آن است که امر را با روح و فرشتگان بر کافری فاسق نازل کند. و اگر گفتند که آن بر خلیفه گمراه نازل می شود، سخنی بیهوده گفته اند. و اگر گفتند که آن بر هیچ کس نازل نمی شود، ممکن نیست که او چیزی را بر هیچ چیز نازل کند.

و اگر گفتند [و] می گویند: این سخن راست نیست، به گمراهی ژرفی افتاده اند.

در شب جمعه به [علم] ائمّه عليهم السّلام افزوده می شود

[۶۴۸] ۱- ابو يحيى صنعاني گفت: حضرت صادق عليه السّلام به من فرمودند: ای ابو يحيى! برای ما در شب های جمعه، امر

بزرگی هست. او گوید، من گفتم: جانم به فدایت! چه امری هست؟ فرمود: به ارواح پیامبران گذشته و اوصیای در گذشته و روح وصی ای که در میان شما است، اجازه داده می شود که به آسمان بالا بروند و به عرش پروردگار برسند. آن گاه آن را هفت بار طواف کرده، در پای هریک از ستون های عرش دو رکعت نماز بگزارند، سپس به بدن هایی که بودند بازگردند.

پس پیامبران و اوصیای صبح می کنند در حالی که سرشار از سرورند. و وصی ای که در میان شما است صبح می کند در حالی که بسیار به علمش افزوده شده است.

[۶۴۹]۲-مفضل گفته است: روزی حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابو عبد الله-و پیش از این مرا با کنیه صدا نزده بود-گفتم: امر بفرمایید.

ص: ۵۴۱

قال: قلت: لبيك، قال: إن لنا في كل ليلة جمعة سرورا قلت: زادك الله و ما ذاك؟ قال: إذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم العرش و وافى الأئمة عليهم السلام معه و وافينا معهم فلا تردّ أرواحنا إلى أبداننا إلا بعلم مستفاد و لو لا ذلك لأنفدنا.

[۶۵۰]۳-محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن عبد الله بن محمد، عن الحسين بن أحمد المنقرى، عن يونس أو المفضل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من ليلة جمعة إلا و لأولياء الله فيها سرور قلت: كيف ذلك؟ جعلت فداك قال: إذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم العرش و وافى الأئمة عليهم السلام و وافيت معهم فما أرجع إلا بعلم مستفاد و لو لا ذلك لنفد ما عندى.

باب لو لا أنّ الأئمة عليهم السلام يزدادون لنفد ما عندهم [۶۵۱]۱-علي بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن صفوان بن يحيى قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: كان جعفر بن محمد عليه السلام يقول: لو لا أنّا نزداد لأنفدنا.

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن صفوان، عن أبي الحسن عليه السلام مثله.

[۶۵۲]۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن ذريح المحاربي قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا ذريح! لو لا أنّا نزداد لأنفدنا.

[۶۵۳]۳-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن ثعلبه، عن زراره قال:

ص: ۵۴۲

فرمود: همانا برای ما در هر شب جمعه سروری است. گفتم: خدا بسیارش کند. و آن چیست؟ فرمود: وقتی شب جمعه می شود، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به عرش می روند و ائمه علیهم السّلام با او می روند و ما با آنان می رویم. و ارواحمان به بدنهامان باز نمی گردند مگر با علمی تحصیل شده، و اگر آن نباشد آنچه با ما است از میان می رود.

[۶۵۰]۳- یونس یا مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

شب جمعه ای نیست جز این که در آن برای اولیای خدا سروری است. گفتم:

جانم به فدایت! چگونه است؟ فرمود: وقتی شب جمعه می شود، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به عرش می روند و ائمه علیهم السّلام هم می روند و من نیز می روم و جز با علم مستفاد باز نمی گردم. و اگر این نباشد آنچه نزد من است از میان می رود.

اگر به [علم] ائمه علیهم السلام افزوده نشود آنچه نزدشان است از میان می رود

[۶۵۱]۱- صفوان یحیی گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: اگر به علم ما افزوده نمی شد، پایان می یافت. مانند این روایت را صفوان از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است.

[۶۵۲]۲- ذریح محاربی گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ذریح! اگر به علم ما افزوده نمی شد، از میان می رفت.

[۶۵۳]۳- زراره گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر به

ص: ۵۴۳

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لو لا- أنا نزداد لأنفدنا، قال: قلت: تزدادون شيئاً لا يعلمه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ قال: أما إنه إذا كان ذلكك عرض على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم على الأئمة ثم انتهى الأمر إلينا.

[۶۵۴]۴- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ليس يخرج شيء من عند الله عزّ وجلّ حتّى يبدأ برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثمّ بأمر المؤمنين عليه السلام ثمّ بواحد بعد واحد لكيلا يكون آخرنا أعلم من أولنا.

باب أنّ الأئمة عليهم السلام يعلمون جميع العلوم التي خرجت إلى الملائكة والأنبياء والرسل عليهم السلام [۶۵۵]۱- علی بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الحسن بن شمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن عبد الله بن القاسم، عن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلِيمٌ: علما أظهر عليه ملائكته و أنبياءه و رسله فما أظهر عليه ملائكته و رسله و أنبياءه فقد علمناه و علما استأثر به فإذا بدا لله في شيء منه أعلمنا ذلك و عرض على الأئمة الذين كانوا من قبلنا.

علی بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن موسی بن القاسم و محمد بن یحیی، عن العمرکی بن علی جمیعا، عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر علیهما السلام مثله.

[۶۵۶] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن علی بن أبی حمزه، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام

ص: ۵۴۴

علم ما افزوده نمی شد، از میان می رفت. او گوید، من گفتم: آیا چیزی افزوده می شود که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آن را نمی دانست؟ فرمود: بدان! وقتی چنین چیزی باشد، بر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- عرضه شده، سپس به ائمه رسیده سپس این امر به ما می انجامد.

[۶۵۴] ۴- یونس عبد الرحمن از یکی از یارانش از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چیزی از نزد خداوند عزتمند صادر نمی شود تا به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آغاز شود سپس با امیر مؤمنان علیه السلام سپس [ائمه علیهم السلام] یکی پس از دیگری. تا آخرین مان عالم تر از نخستین نباشد.

ائمه علیهم السلام تمام علمی را که برای فرشتگان و پیامبران و فرستادگان علیهم السلام صادر شده، می دانند

[۶۵۵] ۱- سماعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: برای خداوند پاک و والا- دو علم است: علمی که فرشتگان و پیامبران و فرستادگانش را بر آن آگاه ساخته است. و آنچه فرشتگان و پیامبران و فرستادگانش را به آن آگاه ساخته ما می دانیم. و علمی که به خودش اختصاص داده است، که وقتی برای خداوند در چیزی از آن بدا حاصل شود ما را به آن آگاه می کند. و بر امامان پیش از ما نیز عرضه می شود. مانند این را علی بن جعفر از برادرش موسای جعفر علیهما السلام روایت کرده است.

[۶۵۶] ۲- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای

ص: ۵۴۵

قال: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَمِينَ: علما عنده لم يطلع عليه أحدا من خلقه و علما نبذه إلى ملائكته و رسله فما نبذه إلى ملائكته و رسله فقد انتهی إلینا.

[۶۵۷] ۳- علی بن ابراهیم، عن صالح بن السندی، عن جعفر بن بشیر، عن ضریس قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَمِينَ: علم مبذول و علم مكفوف فأما المبذول فإنه ليس من شيء تعلمه

الملائكة و الرّسل إلّا نحن نعلمه و أمّا المكفوف فهو الّذى عند الله عزّ و جلّ فى أمّ الكتاب إذا خرج نفذ.

[۶۵۸]۴- أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن محمّد بن إسماعیل، عن علیّ بن النّعمان، عن سويد القلاء، عن أبی ایوب، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ لله عزّ و جلّ علمین: علم لا یعلمه إلّا هو و علم علّمه ملائکته و رسله فما علّمه ملائکته و رسله علیهم السّلام فنحن نعلمه.

باب نادر فیہ ذکر الغیب [۶۵۹]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن معمر بن خلّاد قال:

سأل أبا الحسن علیه السّلام رجل من أهل فارس فقال له: أتعلمون الغیب؟ فقال:

قال أبو جعفر علیه السّلام: بیسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنّا فلا نعلم و قال: سرّ الله عزّ و جلّ أسرّه إلى جبرئیل علیه السّلام و أسرّه جبرئیل إلى محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم و أسرّه محمّد إلى من شاء الله.

[۶۶۰]۲- محمّد بن یحیی، عن عبد الله بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن

ص: ۵۴۶

خداوند شکوهمند دو علم است: علمی نزد خودش که کسی از آفریدگان را بر آن آگاه نساخته است و علمی که آن را به فرشتگان و فرستادگانش القا کرده که به ما منتهی گشته است.

[۶۵۷]۳- ضریس گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: برای خداوند گرامی دو علم است: علمی بذل شده و علمی حفظشده. اما بذل شده: چیزی نیست که فرشتگان و فرستادگان آن را بدانند مگر این که ما می دانیم. و حفظشده چیزی است که در امّ الكتاب نزد خداوند است. هر گاه صادر شود اجرا می شود.

[۶۵۸]۴- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای خداوند عزّتمند دو علم است: علمی که آن را جز او نمی داند و علمی که به فرشتگان و فرستادگانش آموخته است. و آنچه را به فرشتگان و فرستادگانش علیهم السّلام آموخت، ما می دانیم.

«باب نادر در بیان غیب»

[۶۵۹]۱- معمر خلّاد گفته است: مردی از اهل فارس از حضرت ابو الحسن پرسید: آیا شما غیب می دانید؟ و حضرت فرمود: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: اگر علم برای ما گشوده شود، می دانیم و اگر از ما بازداشته شود، نمی دانیم. و فرمود: راز خداوند شکوهمند است که آن را به جبرئیل علیه السّلام آشکار کرد و جبرئیل آن را برای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] آشکار کرد و محمّد صلّى الله علیه و آله به کسی که خدا می خواست آشکارش ساخت.

[۶۶۰]۲- سدید صیرفی گفت: شنیدم حمران اعین از حضرت باقر علیه السّلام درباره

محبوب، عن علی بن رئاب، عن سدید الصیرفی قال:

سمعت حمران بن أعین يسأل أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قال أبو جعفر عليه السلام إنّ الله عزّ وجلّ ابتدع الأشياء كلّها بعلمه على غير مثال كان قبله، فابتدع السّموات والأرضين و لم يكن قبلهنّ سماءات و لا أرضون أما تسمع لقوله تعالى: وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ فقال له حمران: رأيت قوله جلّ ذكره: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا فقال أبو جعفر عليه السلام: إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رُسُولٍ وَ كَانَ وَ اللَّهُ مُحَمَّدٌ مَمَّنْ ارْتَضَاهُ وَ أَمَا قَوْلُهُ «عَالِمُ الْغَيْبِ» فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ فِيمَا يَقْدِرُ مِنْ شَيْءٍ وَ يَقْضِيهِ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُ وَ قَبْلَ أَنْ يَفْضِيَهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ فَذَلِكَ يَا حَمْرَانُ! عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ إِلَيْهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ فَيَقْضِيهِ إِذَا أَرَادَ وَ يَبْدُو لَهُ فِيهِ فَلَا يَمْضِيهِ، فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي يَقْدَرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَقْضِيهِ وَ يَمْضِيهِ فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي انْتَهَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ إِلَيْنَا.

[۶۶۱]۳-أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن عباد بن سليمان، عن محمد بن سليمان، عن أبيه، عن سدید قال:

كنت أنا و أبو بصير و يحيى البرزّاز و داود بن كثير في مجلس أبي عبد الله عليه السلام إذ خرج إلينا و هو مغضب، فلما أخذ مجلسه قال: يا عجباً لأقوام يزعمون أنّا نعلم الغيب ما يعلم الغيب إلاّ الله عزّ وجلّ، لقد هممت بضرب جاريتي فلانه، فهربت مني فما علمت في أيّ بيوت الدار هي؟ قال سدید: فلما أن قام من مجلسه و صار في منزله دخلت أنا و أبو بصير و ميسير و قلنا له: جعلنا فداك سمعناك و أنت تقول كذا و كذا في أمر جاريتك و نحن نعلم أنّك تعلم علما كثيرا و لا ننسبك إلى علم الغيب قال: فقال: يا سدید ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، قال:

این سخن خداوند عزّتمند پرسید: (او پدید آورنده آسمان ها و زمین است.) [انعام (۶): ۱۰۱] [و] حضرت فرمود: خداوند شکوهمند همه چیز را با علمش پدید آورد. بدون این که پیش از آن نمونه ای داشته باشد. پس آسمان ها و زمین ها را پدید آورد در حالی که آسمان و زمینی پیش از آن نبود. مگر نشنیده ای این سخن آن والا را: (و عرش او بر آب قرار داشت.) [هود (۱۱): ۷] آن گاه حمران گفت: از این سخن آن گرامی یاد بفرمایید: (دانای نهایان است و کسی را بر نهانش آگاه نمی سازد.) [جنّ (۷۲): ۲۶] و حضرت باقر علیه السلام فرمود: (مگر فرستادگانی که برگزیده است.) [جنّ (۷۲): ۲۷] و به خدا سوگند محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] از کسانی است که او برگزیده است. و اما این سخنان دانای غیب و نهایان همانا خداوند گرامی به آنچه از آفریدگانش نهایان است به آنچه در علمش تقدیر کرده، حکم می کند. پیش از آن که آن را بیافریند و به فرشتگان القایش کند، دانا است. و آن ای حمران علمی حفظشده در نزد او است که مشیت آن با او است.

وقتی اراده کرد به آن حکم می کند و گاهی در آن بدا پیش آمده، اجرایش نمی کند.

امّا علمی که خداوند عزّتمند آن را تقدیر کرده، به آن حکم کرده، اجرایش می کند همان علمی است که به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و سپس به ما انجامید.

[۶۶۱]۳-سدیر گفت: من و ابو بصیر و یحییای بزّاز و داود کثیر در مجلس حضرت صادق علیه السّلام بودیم که حضرت خشمگین وارد شدند. و هنگامی که نشستند، فرمودند: شکفتا از این مردمی که می پندارند ما غیب می دانیم! غیب را جز خداوند شکوهمند نمی داند. من خواستم فلان کنیزم را بزّتم، از دستم گریخت و من ندانستم که او در کدام یک از اتاق های خانه است؟ سدیر گفته است: وقتی حضرت از مجلس برخاسته، به سوی منزل رفت، من و ابو بصیر و میسر به نزدش رفته، گفتیم: جان ما به فدایت. شنیدیم که شما در کار کنیزتان چنان فرمودید و ما می دانیم که شما علم فراوان و بسیاری دارید اما به علم غیب نسبتان نمی دهیم. او گوید: و حضرت فرمود: ای سدیر آیا قرآن نخوانده ای؟ عرض کردم: چرا. فرمود: آیا در آنچه از کتاب خداوند گرامی خوانده ای، این را هم دیده ای: (کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: پیش از آن که چشم برهم زنی آن را نزد تو خواهم آورد.) [نمل (۲۷): ۴۰] عرض کردم: جانم فدایت! آن را خوانده ام. فرمود: آیا آن مرد را شناختی؟ و آیا دانستی چقدر از دانش کتاب نزد او بود؟ عرض کردم: مرا از آن آگاه کنید. فرمود: به اندازه قطره ای آب نسبت به دریای سبز. و این از دانش کتاب چقدر می شود؟ عرض کردم: خیلی کم است. پس فرمود: ای سدیر! چه بسیار است که خداوند عزّتمند به علمی

ص: ۵۴۹

فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزّ وجلّ: قال الذي عنده علم من الكتاب: أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك قال: قلت: جعلت فداك قد قرأته، قال: فهل عرفت الرجل؟ و هل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: أخبرني به؟ قال: قدر قطره من الماء في البحر الأخضر فما يكون ذلك من علم الكتاب؟ قال: قلت جعلت فداك ما أقلّ هذا فقال: يا سدیر! ما أكثر هذا أن ينسبه الله عزّ وجلّ إلى العلم الذي أخبرك به يا سدیر فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزّ وجلّ أيضا: قلّ كفى بالله شهيدا بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب قال: قلت: قد قرأته جعلت فداك قال: أ فمن عنده علم الكتاب كلّ أفهم أم من عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كلّ، قال: فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب و الله كلّ عندنا، علم الكتاب و الله كلّ عندنا.

[۶۶۲]۴-أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن أحمد بن الحسن بن عليّ، عن عمرو بن سعيد، عن مصدّق بن صدقه، عن عمّار الساباطيّ قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام، عن الإمام؟ يعلم الغيب؟ فقال: لا و لكن إذا أراد أن يعلم الشيء أعلمه الله ذلك.

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام إذا شاءوا أن يعلموا علّموا [۶۶۳]۱-علی بن محمّد و غيره، عن سهل بن زياد، عن أيّوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن بدر بن الوليد، عن أبي الزّبيع الشّاميّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الإمام إذا شاء أن يعلم علم.

ص: ۵۵۰

خدای شکوهمند خوانده ای این را دریافته ای؟ (بگو کافی است که خداوند و کسی که دانش کتاب نزد او است میان من و

شما گواه باشند.) [رعد (۱۳): ۴۳] عرض کردم:

آن را خوانده ام جانم به فدایت. فرمودند: آیا کسی که همه دانش کتاب نزد او است عالم تر است یا کسی که بعضی از دانش کتاب نزد او است؟ عرض کردم: نه، بلکه کسی که همه دانش کتاب نزد او است. او گوید: پس حضرت با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند همه دانش کتاب نزد ما است. به خدا سوگند همه علم کتاب نزد ما است.

[۶۶۲] ۴- عمّار ساباطی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره امام پرسیدم که آیا غیب می داند؟ فرمودند: نه، ولی وقتی خواست چیزی را بداند خداوند او را به آن آگاه می کند.

ائمه عليهم السلام وقتی خواستند بدانند، آموخته می شوند

[۶۶۳] ۱- ابو ربیع شامی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امام وقتی خواست بداند، آگاهانده می شود.

ص: ۵۵۱

[۶۶۴] ۲- ابو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن ابن مسکان، عن بدر بن الولید، عن أبي الربیع، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الإمام إذا شاء أن يعلم أعلم.

[۶۶۵] ۳- محمد بن یحیی، عن عمران بن موسی، عن موسی بن جعفر، عن عمرو بن سعید المدائنی، عن أبي عبيده المدائنی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا أراد الإمام أن يعلم شيئاً أعلمه الله ذلك.

باب أنّ الأئمة عليهم السّلام يعلمون متى يموتون و أنّهم لا يموتون إلّا باختيار منهم [۶۶۶] ۱- محمد بن یحیی، عن سلمه بن الخطّاب، عن سليمان بن سماعه و عبد الله بن محمد، عن عبد الله بن القاسم البطل، عن أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أيّ إمام لا يعلم ما يصيبه و إلى ما يصير، فليس ذلك بحجّه [۱] الله على خلقه.

[۶۶۷] ۲- علی بن إبراهیم، عن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محمد بن بشّار قال:

حدّثنی شیخ من أهل قطیعه الرّبيع من العائمه ببغداد ممّن كان ينقل عنه، قال: قال لی: قد رأیت بعض من یقولون بفضله من أهل هذا البیت، فما رأیت مثله قطّ فی فضله و نسكه. فقلت له: من؟ و کیف رأیته؟ قال: جمعنا أیام السّندیّ بن شاهك ثمانین رجلا من الوجوه المنسوبین إلى الخیر، فأدخلنا علی موسی بن جعفر علیهما السلام فقال لنا السّندیّ: یا هؤلاء انظروا إلى هذا الرّجل هل حدث به حدث؟ فإنّ الناس یزعمون أنّه قد فعل به و یكثرون فی ذلك و هذا

[۶۶۴] ۲- ابو ربیع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امام وقتی خواست بداند، آگاهانده می شود.

[۶۶۵] ۳- ابو عبیده مدائنی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

وقتی امام خواست چیزی را بداند خداوند او را به آن آگاه می کند.

ائمه عليهم السلام می دانند که چه وقت می میرند و آنان جز به اختیار خودشان نمی میرند

[۶۶۶] ۱- ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر پیشوایی که نداند به او چه پیشامد می کند و به کجا می رود، او حجت خداوند بر آفریدگانش نیست.

[۶۶۷] ۲- محمد بشار گفته است: شیخی سنی از قطیعه الربیع بغداد که از او حدیث نقل می کنند، به من گفت: من یکی از این خاندان را که در برتری اش سخن گفته می شد، دیدم. و هرگز در فضیلت و عبادت همچون او را ندیدم.

به او گفتم: او که بود و چگونه دیدی اش؟ گفت: در دوران سندی شاهک هشتاد مرد از بزرگان نیکان را جمع کرده، به نزد موسای جعفر علیهما السلام بردند.

آن گاه سندی به ما گفت: آقایان! به این مرد بنگرید که آیا چیزی بر او رخ داده است؟ مردم می پندارند که او کشته شده است و سخنان بسیار می گویند.

منزله و فراشه موسیٰ علیه غیر مضیق و لم یرد به أمير المؤمنين سوءا و إنما ينتظر به أن يقدم فيناظر أمير المؤمنين و هذا هو صحيح موسیٰ علیه فی جمیع أمور، فسأله، قال: و نحن ليس لنا هم إلا النظر إلى الرجل و إلى فضله و سمته؛ فقال موسیٰ بن جعفر علیه السلام: أما ما ذكر من التوسعة و ما أشبهها فهو على ما ذكر غير أني أخبركم أيها التفر أني قد سقيت السم في سبع تمرات و أنا غدا أخضر و بعد غد أموت قال: فنظرت إلى السندی بن شاهك يضطرب و يرتعد مثل السعفة.

[۶۶۸] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميلة، عن عبد الله بن أبي جعفر قال:

حدثنی أخي، عن جعفر، عن أبيه أنه أتى علي بن الحسين عليه السلام ليله قبض فيها بشراب فقال: يا أبت اشرب هذا فقال: يا بني إن هذه الليلة التي أقبض فيها و هي الليلة التي قبض فيها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

[۶۶۹] ۴- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عبد الحمید، عن الحسن بن الجهم قال: قلت للرضا علیه السلام:

إن أمير المؤمنين عليه السلام قد عرف قاتله و الليلة التي يقتل فيها و الموضع الذي يقتل فيه و قوله لما سمع صياح الإوز في

الدار: صوائح تتبعها نوائح و قول أم كلثوم: لو صلّيت اللّيلة داخل الدّار و أمرت غيرك يصلّي بالنّاس، فأبى عليها و كثر دخوله و خروجه تلك اللّيلة بلا- سلاح و قد عرف عليه السّلام أنّ ابن ملجم لعنه الله قاتله بالسّيف كان هذا ممّا لم يجر تعرّضه؛ فقال: ذلك كان و لكنّه خير في تلك اللّيلة لتمضى مقادير الله عزّ و جلّ.

[٦٧٠] ٥- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن بعض أصحابنا،

ص: ٥٥٤

در حالی که این منزل و بستر فراخ او است. در تنگنا نیست و امیر مؤمنین [هارون رشید لعنه الله] نسبت به او قصد بدی ندارد. و اینک او منتظر است که امیر مؤمنین بیاید تا با او مناظره کند. او سالم است و در همه چیز برایش گشاده دستی شده است. از خودش پیرسید. او می گفت: در حالی که ما کاری جز نگریستن به آن مرد و به فضل و منش اش نداشتیم. پس موسای جعفر علیهما السلام فرمود: اما آنچه درباره فراخی منزل و مانند آن گفت، همین طور است. جز این که ای جماعت به شما می گویم به من در هفت خرما زهر خوراندند. من فردا رنگم سبز می شود و پس فردا می میرم. او گفت: من به سندی شاهک نگریستم که دگرگون شده، مانند شاخه نخل می لرزید.

[٦٦٨] ٣- حضرت صادق علیه السّلام از پدرشان روایت کرده اند: شبی که حضرت سجّاد در گذشت شربتی برایشان برده و گفته است: پدر جانم این را بنوشید. و او فرموده است: پسرم! امشب شبی است که جانم گرفته می شود. و این همان شبی است که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در آن در گذشت.

[٦٦٩] ٤- حسن جهّم گفته است: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: امیر مؤمنان علیه السّلام قاتلش را می شناخت. و شبی که در آن کشته می شد و جایی را که در آن کشته می شد، می شناخت. و این سخن او است وقتی فریاد مرغابی ها را در خانه شنید: «فریادزنانی اند که به دنبالشان نوحه خوانان می آیند. و سخن امّ کلثوم که «کاش شب را در خانه نماز می گزاردی و برای نماز مردم به دیگری فرمان می دادی. که او به آن راضی نشد و در آن شب بی سلاح رفت و آمدش بسیار شد.

در حالی که می دانست ابن ملجم- خدا لعنتش کند- قاتل او با شمشیر است. و این چیزی است که اقدام به آن جایز نیست. پس حضرت فرمودند: همین طور است. اما در آن شب او آن را اختیار کرد تا تقدیر خداوند گرامی جاری شود.

[٦٧٠] ٥- برخی از اصحاب ما از ابو الحسن حضرت موسی علیه السّلام روایت

ص: ٥٥٥

عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ غضب على الشّيعه فخيرني نفسي أو هم؛ فوقيتهم و الله بنفسى.

[٦٧١] ٦- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الوشاء، عن مسافر أنّ أبا الحسن الرّضا عليه السّلام قال له:

یا مسافر هذا القناه فيها حيتان؟ قال: نعم جعلت فداك، فقال: إني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم البارحة و هو يقول: يا علي ما عندنا خير لك.

[٦٧٢] ٧- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كنت عند أبي في اليوم الذي قبض فيه فأوصاني بأشياء في غسله و في كفنه و في دخوله قبره، فقلت: يا أباه و الله ما رأيتك منذ اشتكيت أحسن منك اليوم، ما رأيت عليك أثر الموت، فقال: يا بني! أما سمعت علي بن الحسين عليه السلام ينادى من وراء الجدار: يا محمد؟ تعال، عجل؟.

[٦٧٣] ٨- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن عبد الملك بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

أنزل الله تعالى التَّصَرُّعَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى كَانَ [ما] بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ خَيْرَ: التَّصَرُّعَ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى.

باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون علم ما كان و ما يكون و أنه لا يخفى عليهم الشيء صلوات الله عليهم [٦٧٤] ١- أحمد بن محمد و محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن

ص: ٥٥٦

کرده اند که فرمود: خداوند عزتمند بر شیعه خشمگین شد. پس مرا میان خودم یا ایشان مخیر کرد. و من به خدا سوگند آنان را با جان خودم حفظ کردم.

[٦٧١] ٦- از مسافر روایت شده که ابو الحسن حضرت رضا علیه السلام به او فرموده است: ای مسافر! آیا در این جویبار ماهی هست؟ او گفته: بله، جانم به فدایت.

پس فرمود: دیشب رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را دیدم که می فرمود: ای علی آنچه نزد ما است برای تو بهتر است.

[٦٧٢] ٧- ابو خدیجه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: در روزی که جان پدرم گرفته شد نزدش بودم پس مرا به کارهایی در غسل و کفن و گذاشتن در قبر سفارش کرد. من گفتم: پدر جان از وقتی بیمار شده ای شما را بهتر از امروز ندیده ام. من اثری از مرگ در شما نمی بینم. و ایشان فرمود: ای پسر! آیا نمی شنوی علی بن حسین علیهما السلام از پشت دیوار صدا می زند: محمد! بیا، شتاب کن؟

[٦٧٣] ٨- عبد الملك اعین از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

خداوند والا یاری را بر حسین علیه السلام نازل کرد تا میان آسمان و زمین آمد. سپس میان یاری و دیدار خداوند مخیر شد و او دیدار خدا را برگزید.

ائمه [علیهم السلام] علم آنچه را بوده و آنچه را می شود، دارند و چیزی بر آنان- درود خدا بر آنان- پنهان نیست

[۶۷۴] ۱- سیف تمار گفته است: ما گروهی از شیعیان در حجر [اسماعیل]

ص: ۵۵۷

إبراهیم بن إسحاق الأحمَر، عن عبد الله بن حمّاد، عن سيف التّمار قال:

كنا مع أبي عبد الله عليه السّلام جماعة من الشّيعه في الحجر فقال: علينا عين، فالتفتنا يمنه و يسره فلم نر أحدا فقلنا: ليس علينا عين فقال: وربّ الكعبه و ربّ البتيه ثلاث مرّات لو كنت بين موسى و الخضر لأخبرتهما أنّي أعلم منهما و لأنبأتهما بما ليس في أيديهما، لأنّ موسى و الخضر عليهما السّلام أعطيا علم ما كان و لم يعطيا علم ما يكون و ما هو كائن حتّى تقوم السّاعه و قد ورثناه من رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم وراثه.

[۶۷۵] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن يونس بن يعقوب، عن الحارث بن المغيرة و عدّه من أصحابنا منهم عبد الأعلى و أبو عبيده و عبد الله بن بشر الخثعمي سمعوا أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إنّي لأعلم ما في السّماوات و ما في الأرض و أعلم ما في الجّنه و أعلم ما في النّار و أعلم ما كان و ما يكون، قال: ثمّ مكث هنيهة فرأى أنّ ذلك كبر على من سمعه منه فقال: علمت ذلك من كتاب الله عزّ و جلّ، إنّ الله عزّ و جلّ يقول:

فيه تبيان كلّ شيء.

[۶۷۶] ۳- عليّ بن محمّد، عن سهل، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن عبد الكريم، عن جماعة بن سعد الخثعمي أنّه قال:

كان المفضّل عند أبي عبد الله عليه السّلام فقال له المفضّل: جعلت فداك يفرض الله طاعه عبد على العباد و يحجب عنه خبر السّماء؟ قال: لا، الله أكرم و أرحم و أراف بعباده من أن يفرض طاعه عبد على العباد ثمّ يحجب عنه خبر السّماء صباحا و مساء.

[۶۷۷] ۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن

ص: ۵۵۸

با حضرت صادق عليه السّلام بودیم. که فرمود: جاسوسی مراقب ما است [؟] پس ما به چپ و راست نگریستیم و کسی را ندیدیم پس گفتیم: جاسوسی مراقبان نیست. آن گاه فرمود: به پروردگار این بنا سوگند- سه بار فرمود- اگر میان موسی و خضر بودم به آن ها خبر می دادم که من عالم تر از ایشان هستم. و به آنچه در دستشان نبود آگاهشان می کردم؛ زیرا به موسی و خضر علیهما السلام دانش آنچه بود داده شده بود در حالی که دانش آنچه می شود و خواهد شد تا وقتی قیامت برپا

شود به آنان داده نشده بود و ما آن را از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به ارث برده ایم.

[۶۷۵]۲- عده ای از اصحاب ما از جمله... عبد الله بشر خثعمی از حضرت صادق علیه السلام شنیده اند که می فرماید: همانا من به آن چه در آسمان ها و زمین است آگاهم و به آن چه در بهشت است آگاهم و به آنچه در دوزخ است آگاهم و به آنچه بوده و می شود آگاهم. او گوید: سپس اندکی مکث کرد و دید که آن بر کسانی که شنیده اند بزرگ نموده است. پس فرمود: آن ها را از کتاب خدای شکوهمند دریافته ام. خداوند گرامی می فرماید: بیان هر چیزی در آن است. [نقل به معنا است.]

[۶۷۶]۳- جماعه بن سعد خثعمی گفته است: مفضل نزد حضرت صادق علیه السلام بود. که گفت: جانم به فدایت! آیا خداوند اطاعت از بنده ای را بر بندگان واجب می کند و خبر آسمان را از او بازدارد؟ فرمود: نه، خداوند به بندگانش کریم تر و مهربان تر و رؤوف تر از آن است که اطاعت از بنده ای را بر آنان واجب کند سپس خبر آسمان را در بامداد و شامگاه از او بازدارد.

[۶۷۷]۴- ضریس کناسی گفته است: شنیدم حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

ص: ۵۵۹

ابن رثاب، عن ضریس الكناسی قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول و عنده أناس من أصحابه: عجت من قوم يتولوننا و يجعلوننا أئمة و يصفون أن طاعتنا مفترضة عليهم كطاعه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ثم يكسرون حجّتهم و يخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم، فينقصونا حقنا و يعيرون ذلك على من أعطاه الله برهان حق معرفتنا و التسليم لأمرنا، أترون أن الله تبارك و تعالى افترض طاعه أوليائه على عباده، ثم يخفى عنهم أخبار السموات و الأرض و يقطع عنهم مواد العلم فيما يرد عليهم مما فيه قوام دينهم؟! فقال له حمران: جعلت فداك رأيت ما كان من أمر قيام علي بن أبي طالب و الحسن و الحسين عليهم السلام و خروجهم و قيامهم بدين الله عزّ ذكره و ما أصيبوا من قتل الطواغيت إياهم و الظفر بهم حتى قتلوا و غلبوا؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: يا حمران! إن الله تبارك و تعالى قد قدر ذلك عليهم و قضاه و أمضاه و حتمه على سبيل الاختيار ثم أجراه. فبتقدم علم إليهم من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قام علي و الحسن و الحسين عليهم السلام و بعلم صمت من صمت منا و لو أنهم يا حمران! حيث نزل بهم ما نزل من أمر الله عزّ و جلّ و إظهار الطواغيت عليهم سألوا الله عزّ و جلّ أن يدفع عنهم ذلك و ألحوا عليه في طلب إزاله ملك الطواغيت و ذهاب ملكهم إذا لأجابه و دفع ذلك عنهم، ثم كان انقضاء مدّة الطواغيت و ذهاب ملكهم أسرع من سلك منظوم انقطع فتبدّد و ما كان ذلك الذي أصابهم يا حمران لذنوب اقترفوه و لا لعقوبه معصيه خالفوا الله فيها و لكن لمانزل و كرامه من الله أراد أن يبلغوها، فلا تذهبن بك المذاهب فيهم.

[۶۷۸]۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن هشام بن الحكم قال:

ص: ۵۶۰

-در حالی که مردمی از اصحابش در نزدش بودند-در شگفتم از مردمی که ما را دوست دارند و امامان [خود]قرارمان می دهند و می گویند که اطاعت از ما برایشان همچون اطاعت از رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-واجب است، سپس از حجتشان چشم می پوشند و به سبب ناتوانی دل هاشان با خودشان مبارزه می کنند. پس حق ما را کاهش داده کسی را که خداوند برهان معرفت راستین ما و تسلیم به فرمان ما را به او داده است نکوهش می کنند. آیا می پندارید خداوند پاک و والا اطاعت از اولیایش را بر بندگانش واجب کرده، سپس اخبار آسمان ها و زمین را از آنان پنهان کرده، اصول علم را درباره آنچه استواری دینشان در آن است و از آنان پرسش می شود قطع می کند؟! آن گاه حرمان عرض کرد: جانم به فدایت. بفرمایید موضوع قیام علی ابو طالب و حسن و حسین علیهم السّلام و قیامشان برای دین خداوند گرامی یاد چیست؟ و آنچه از کشته شدن به دست طاغوت ها و چیرگی شان بر آنان رسید. که کشته شدند و مغلوب.

پس حضرت باقر علیه السّلام فرمود: ای حرمان خداوند پاک و والا آن را بر ایشان مقدر کرده و به اختیار خودشان حکم داده، امضا کرده و حتمی اش ساخته، سپس اجرایش کرد. پس به علمی پیشین که از رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-به ایشان رسیده بود علی و حسن و حسین علیهم السّلام قیام کردند. و به علم است که کسی از ما سکوت می کند. ای حرمان! اگر ایشان زمانی که چیزی از فرمان خداوند بر آنان نازل شده، طاغوت ها بر ایشان چیره شده اند از خداوند عزّتمند بخواهند که آن را از ایشان بردارد و در درخواست نابودی حکومت طاغوت ها و از بین رفتن آن پافشاری کنند، آن گاه، تقاضای ایشان را اجابت کرده، آن را از سرشان برطرف می کند و سپری شدن دوران طاغوت ها و از بین رفتن حکومتشان سریع تر از رشته ای گوهر چند است که پاره شده، از هم می پاشد. ای حرمان! آنچه به ایشان می رسد نه برای گناهی است که به آن دست یازیده اند و نه برای عذاب معصیتی است که با خداوند مخالفت کرده باشند. بلکه برای درجات و کرامت خداوند است که خدا خواسته به آن دست یابند. پس درباره ایشان گمان های دیگر مبر.

[۶۷۸]۵- هشام حکم گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام در منا از پانصد

ص: ۵۶۱

سألت أبا عبد الله عليه السلام بمنى عن خمسمائه حرف من الكلام فأقبلت أقول:

يقولون كذا و كذا قال: فيقول: قل كذا و كذا، قلت: جعلت فداك هذا الحلال و هذا الحرام، أعلم أنك صاحبه و أنك أعلم الناس به و هذا هو الكلام؟ فقال لي، ويك يا هشام [لا-] يحتج الله تبارك و تعالى على خلقه بحجّه لا يكون عنده كلّ ما يحتاجون إليه.

[۶۷۹]۶- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عمر بن عبد العزيز، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي حمزة قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:

لا و الله لا يكون عالم جاهلا أبدا، عالما بشيء جاهلا بشيء ثم قال: الله أجلّ و أعزّ و أكرم من أن يفرض طاعه عبد يحجب عنه علم سمائه و أرضه، ثم قال:

لا يحجب ذلك عنه.

باب أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَعْلَمْ نَبِيَّهِ عِلْمًا إِلَّا أَمْرَهُ أَنْ يَعْلَمَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ كَانَ شَرِيكَهُ فِي الْعِلْمِ [٦٨٠] ١-عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنْ حَمْرَانَ بْنِ أَعْيُنَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرَمَّانَتَيْنِ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِحْدَاهُمَا وَكَسَرَ الْأُخْرَى بِنِصْفَيْنِ فَأَكَلَ نِصْفًا وَأَطْعَمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ نِصْفًا ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أَخِي هَلْ تَدْرِي مَا هَاتَانِ الرَّمَّانَتَانِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَمَّا الْأُولَى فَالْتَّبَوُّهُ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ وَأَمَّا الْأُخْرَى فَالْعِلْمُ أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ، فَقُلْتُ:

أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَيْفَ كَانَ؟ يَكُونُ شَرِيكَهُ فِيهِ؟ قَالَ: لَمْ يَعْلَمْ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِلْمًا إِلَّا وَأَمْرَهُ أَنْ يَعْلَمَهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ص: ٥٦٢

مسأله ای کلامی پرسیدم. و شروع کرده، گفتم: آن ها چنین وچنان می گویند. و حضرت فرمود: تو چنین وچنان بگو. عرض کردم: جانم به فدایت! درباره حلال و حرام می دانم که شما صاحب آن هستی و داناترین مردم به آن. اما درباره علم کلام؟ پس به من فرمود: وای بر تو ای هشام! خداوند پاک و والا با حجتی که همه آنچه به آن نیاز پیدا می شود در نزدش نیست بر آفریدگانش استدلال نمی کند [؟]

[٦٧٩] ٦-ابو حمزه گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السَّلَامُ می فرمود: نه، به خدا سوگند، عالم هرگز جاهل نمی شود. عالم به چیزی باشد و جاهل به چیزی. سپس فرمود: خداوند بزرگ تر و گرامی تر و کریم تر از آن است که اطاعت از بنده ای را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او باز داشته است. سپس فرمود: آن را از او باز نمی دارد.

خداوند عزّتمند به پیامبرش علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را به امیر مؤمنان علیه السَّلَامُ بیاموزد. و او شریک آن حضرت در علم بود

[٦٨٠] ١-حمران اعین از حضرت صادق علیه السَّلَامُ روایت کرده که فرمود:

جبرئیل برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو انار آورد. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-یکی را خورد و دیگری را دو نیم کرد، آن گاه نیمی را خورد و نیم دیگر را به علی علیه السَّلَامُ خوراند. سپس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به او فرمود: ای برادر من می دانی این دو انار چه بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: نخستین انار، پیامبری بود که تو را در آن نصیبی نیست و دیگری علم بود که تو در آن با من شریکی. من گفتم: اصلحک الله چگونه با ایشان شریک است؟ چگونه است؟ فرمود: خداوند به محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را به علی علیه السَّلَامُ بیاموزد.

[۶۸۱]۲-علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم برمانتين من الجنة فأعطاه إياهما فأكل واحده و كسر الأخرى بنصفين فأعطى علياً عليه السلام نصفها فأكلها؛ فقال: يا عليّ أما الزمانه الأولى التي أكلتها فالتبوه ليس لك فيها شيء و أما الأخرى فهو العلم فأنت شريكى فيه.

[۶۸۲]۳-محمّد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن عبد الحميد، عن منصور بن يونس، عن ابن أذينة، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: نزل جبرئيل على محمد صلى الله عليه وآله وسلم برمانتين من الجنة، فلقبه عليّ عليه السلام فقال: ما هاتان الرمانتان اللتان في يدك؟ فقال: أما هذه فالتبوه، ليس لك فيها نصيب، و أما هذه فالعلم، ثم فلقها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بنصفين فأعطاه نصفها و أخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نصفها ثم قال: أنت شريكى فيه و أنا شريكك فيه، قال: فلم يعلم و الله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حرفاً ممّا علّمه الله عزّ و جلّ إلاّ و قد علّمه عليّ عليه السلام ثم انتهى العلم إلينا، ثم وضع يده على صدره.

باب جهات علوم الأئمة عليهم السلام [۶۸۳]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن عمه حمزه بن بزيع، عن عليّ السائي، عن أبي الحسن الأول موسى عليه السلام قال:

قال: مبلغ علمنا على ثلاثة وجوه: ماض و غابر و حادث فأما الماضي فمفسّر و أما الغابر فمزبور و أما الحادث فقذف في القلوب و نقر في الأسماع و هو أفضل علمنا و لا نبى بعد نبينا.

[۶۸۱]۲-زراره از حضرت باقر عليه السلام روايت کرده که فرمود: جبرئيل عليه السلام برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو انار از بهشت آورده، به ایشان داد.

و ایشان یکی را خورده، دیگری را دو نیم کرده، نیمش را به علی عليه السلام داد و او آن را خورد. آن گاه فرمود: ای علی! انار نخستین که من خوردم پیامبری بود که برای تو در آن چیزی نیست اما دیگری علم بود که تو در آن با من شریکی.

[۶۸۲]۳-محمد مسلم گفت: از حضرت باقر عليه السلام شنیدم که می فرماید:

جبرئيل برای محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو انار از بهشت آورد.

آن گاه علی عليه السلام به دیدارش آمد و عرض کرد: این دو اناری که در دست شما است، چیست؟ و ایشان فرمودند: این،

پیامبری است که برای تو در آن نصیبی نیست و این علم است. سپس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آن را دو پاره کرده، نیمی را به او داده، نیمی را خود برداشت. سپس فرمود: در این تو شریک من و من شریک توام. امام باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- حرفی از آنچه خداوند شکوهمند به او آموخت، نیاموخت جز این که آن را به علی علیه السّلام آموخت. سپس آن علم به ما منتهی شده و دستش را بر سینه اش گذاشت.

جهات علوم ائمه عليهم السلام

[۶۸۳]۱- علی سائی از ابو الحسن اول حضرت موسی علیه السّلام روایت کرده که فرمود: نهایت دانش ما بر سه جهت است: گذشته و آینده و پدیده. گذشته، [به وسیله پیامبر برای ما] تفسیر شده است، آینده [در جامعه و مصحف فاطمه علیها السّلام] نوشته شده و پدیده، القایی در دل ها و صدایی در گوش ها است و آن برترین علم ما است و پیامبری پس از پیامبر ما نیست.

ص: ۵۶۵

[۶۸۴]۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن أبي زاهر، عن عليّ بن موسى، عن صفوان بن يحيى، عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبد الله عليه السّلام:

[قال] قلت: أخبرني عن علم عالمكم؟ قال: ورائه من رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله و سلم و من عليّ عليه السّلام قال: قلت: إنّا نتحدّث أنّه يقذف في قلوبكم و ينكت في آذانكم؟ قال:

أو ذاك.

[۶۸۵]۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمّن حدّثه، عن المفضل بن عمر قال:

قلت لأبي الحسن عليه السّلام: روينا، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه قال:

إنّ علمنا غابر و مزبور و نكت في القلوب و نقر في الأسماع، فقال: أمّا الغابر فما تقدّم من علمنا و أمّا المزبور فما يأتينا و أمّا النكت في القلوب فالهام و أمّا النقر في الأسماع فأمر الملك.

باب أنّ الأئمة عليهم السّلام لو ستر عليهم لأخبروا كلّ امرئ بما له و عليه [۶۸۶]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيوب، عن أبان بن عثمان، عن عبد الواحد بن المختار قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: لو كان لألستكم أو كيه لحدّثت كلّ امرئ بما له و عليه.

[۶۸۷]۲- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن عبد الله بن مسكان قال: سمعت أبا بصير يقول:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: من أين أصاب أصحاب عليّ ما أصابهم مع علمهم بمنياهم و بلاياهم؟ قال: فأجابني شبه المغضب: ممّن ذلك إلا منهم؟! فقلت:

ما يمنعك جعلت فداك؟ قال: ذلك باب أغلق إلا أن الحسين بن علي صلوات الله عليهما فتح منه شيئا يسيرا ثم قال: يا أبا محمد! إن أولئك كانت على أفواههم أوكيه.

ص: ٥٦٦

[٦٨٤] ٢- از حارث مغیره روایت شده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

به من از علم عالمتان بفرمایید. فرمودند: ارثی از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و علی علیه السلام است. عرض کردم: ما چنین می گوئیم که آن در دل هاتان القا شده، و در گوشتان گفته می شود. فرمود: یا چنین است [یا چنان که گفتم].

[٦٨٥] ٣- مفضل عمر گفت: به حضرت ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: برای ما از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرموده است: همانا علم ما گذشته و نوشته شده، القایی در قلوب و صدایی در گوش است. فرمود: اما گذشته، دانش پیشین ما است و نوشته شده، آن است که خواهد آمد و القا در دل، الهام است و صدای در گوش، امر فرشته.

همانا ائمه عليهم السلام به هر مردی سود و زیانش را خبر می دادند اگر رازشان را حفظ می کردند

[٦٨٦] ١- عبد الواحد مختار گفته است: حضرت باقر علیه السلام فرمود: اگر برای زبان هاتان بندی بود [که آن را ببندد] سود و زیان هر مردی را برایش می گفتم.

[٦٨٧] ٢- عبد الله مسکان گفت: شنیدم ابو بصیر می گوید: به حضرت صادق عرض کردم: از کجا به اصحاب علی علیه السلام آنچه رسید، رسید در حالی که آنان به مرگ و مصیبتشان آگاه بودند؟ او گوید: حضرت خشمگینانه پاسخ داد: جز از خودشان، از چه کسی می رسد؟ پس عرض کردم: آنچه مانع شما از آن می شود چیست جانم به فدایت؟ فرمود: آن دری بسته شده است که جز حسین بن علی- درود خداوند بر آنان- اندکی از آن را ننگشود. سپس فرمود: ای ابو محمد! همانا بر زبان آنان بندهایی بود.

ص: ٥٦٧

باب التفویض إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وإلى الأئمة عليهم السلام في أمر الدين [٦٨٨] ١- محمد بن يحيى، عن أحمد بن أبي زاهر، عن علي بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن أبي إسحاق النحوي قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فسمعته يقول: إن الله عز وجل أذب نبيه على محبته فقال: وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ [قال: ثم قال: وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ وَائْتَمَنَهُ فَسَلِّمْتُمْ وَجَحَدَ النَّاسُ فَوَاللَّهِ لَنَجِبَنَّكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ أَنْ تَصْمَتُوا إِذَا صَمْتْنَا وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا.

عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن أبي إسحاق قال: سمعت أبا جعفر عليه

السلام يقول: ثم ذكر نحوه.

[۶۸۹] ۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن يحيى بن أبي عمران، عن يونس، عن بكار بن بكر، عن موسى بن أشيم قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسأله رجل عن آية من كتاب الله عزّ وجلّ فأخبره بها ثم دخل عليه داخل فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبر [به] الأوّل فدخلني من ذلك ما شاء الله حتى كأنّ قلبي يشرح بالسكاكين فقلت في نفسي:

تركت أبا قتاده بالشام لا يخطئ في الواو و شبهه و جئت إلى هذا، يخطئ هذا الخطأ كلّ، فيينا أنا كذلك إذ دخل عليه آخر فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبرني و أخبر صاحبي، فسكنت نفسي فعلمت أنّ ذلك منه تقيّه، قال: ثم التفت إليّ فقال لي: يا ابن أشيم إنّ الله عزّ وجلّ فوّض إلى سليمان بن داود فقال: «هذا عطاؤنا فامتننّ أو أمسك بغير حساب» و فوّض إلى نبيّه صلّى الله عليه و آله و سلّم فقال:

ص: ۵۶۸

امر دين به رسول خدا صلّى الله عليه و آله و به انّهم عليهم السلام سپرده شده است

[۶۸۸] ۱- ابو اسحاق نحوی گفته است: به نزد حضرت صادق عليه السلام رفتم و شنیدم که می فرماید: همانا خدای عزّتمند پیامبرش را بر محبت خودش ادب آموخت و فرمود (و تو اخلاق بزرگ و برجسته ای داری). [قلم (۶۸): ۴] سپس آن گرامی به او تفویض کرد و فرمود (و آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگزید و از آنچه بازداشته پرهیزید). [حشر (۵۹): ۷] و فرمود: (هر کس از این رسول اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است). [نساء (۴): ۸۰] او گوید: سپس حضرت فرمود: و همانا پیامبر خدا به علی [عليه السلام] تفویض کرده، او را امین قرار داد. آن گاه شما پذیرفتید و مردم انکار کردند. و به خدا سوگند ما شما را چنان دوست داریم که وقتی گفتیم بگوئید و وقتی ساکت شدیم، ساکت شوید. و ما در میان شما و خداوند عزّتمند هستیم که خداوند برای کسی در مخالفت با امر ما خیری قرار نداده است.

[در سندی دیگر] ابو اسحاق گفته است: شنیدم حضرت باقر می فرماید... و مانند همین را روایت کرده است.

[۶۸۹] ۲- موسای اشیم گفته است: نزد حضرت صادق عليه السلام بودم که مردی از آیه ای از کتاب خداوند عزّتمند پرسید و حضرت از آن با او سخن گفت. سپس کسی دیگر آمد و از همان آیه پرسید و حضرت با او غیر از آنچه با اوّلی فرموده بود، سخن گفت. پس، از آن هر چه خدا خواست به دلم خطور کرد چنان که گویا با چندین چاقو قطعه قطعه می شود. با خودم گفتم: ابو قتاده را که در یک «او» و مثل آن اشتباه نمی کرد در شام واگذاشتم و به نزد چنین کسی آمدم که به کلی اشتباه می کند. در این ناحوال بودم که مرد دیگری به نزدش آمد و از آن آیه پرسید و او بار دیگر غیر از آنچه به من و آن دو دیگر فرموده بود، سخن گفت. جانم آرام شد و دانستم که این از جهت تقيّه است. او گوید: سپس حضرت به من رو کرد و فرمود: ای پسر اشیم همانا خداوند شکوهمند به سلیمان داود تفویض کرد و فرمود: (این عطای ما است آن را بی شمارد خواهی ببخش یا دریغ کن). [سوره ص (۳۸): ۳۹] او به پیامبرش - درود خدا بر او و بر خاندانش - تفویض کرده،

﴿مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فما فَوَّضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا.

[۶۹۰]۳-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحجاج، عن ثعلبه، عن زراره قال: سمعت أبا جعفر و أبا عبد الله يقولان:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتِهِمْ، ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

[۶۹۱]۴-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن فضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لبعض أصحاب قيس الماصر: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهَ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: إِنَّكَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٌ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ مَسَدًّا مَوْفِقًا مَوْئِدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ، لَا يَزَلُّ وَلَا يَخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ، فَتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَضَّلَ الصَّلَاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، فَأَضَافَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَ إِلَى الْمَغْرَبِ رَكْعَةَ فَصَارَتْ عَدِيلُ الْفَرِيضَةِ لَا يَجُوزُ تَرْكُهُنَّ إِلَّا فِي سَفَرٍ وَأَفْرَدَ الرَّكْعَةَ فِي الْمَغْرَبِ فَتَرْكُهَا قَائِمَةٌ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ فَصَارَتْ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ التَّوَافِلَ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ رَكْعَةً مِثْلَى الْفَرِيضَةِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَالْفَرِيضَةَ وَالتَّوَافِلَ إِحْدَى وَخَمْسُونَ رَكْعَةً مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِسًا تَعَدَّدَ بِرَكْعَةِ مَكَانِ الْوَتْرِ وَفَرَضَ اللَّهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَوْمَ شَعْبَانَ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلَى الْفَرِيضَةِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

فرمود: (آنچه این رسول برایتان آورده، برگیرید و از آنچه بازداشته پرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷] و آنچه را به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- تفویض کرده بود، به ما تفویض کرد.

[۶۹۰]۳-زراره گفته است از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند: همانا خدای عزتمند امر آفریدگانش را به پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- سپرد تا ببیند اطاعتشان چگونه است. سپس این آیه را خواندند:

(آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهیتان کرده پرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷]

[۶۹۱]۴-فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که به یکی از اصحاب قیس ماصر می فرمود: همانا خدای شکوهمند به پیامبرش ادب آموخت و ادبش را نیکو کرد. و آن گاه که ادبش را به کمال رساند، فرمود: (تو اخلاق بزرگ و برجسته ای داری.) [سوره قلم (۶۸): ۴] سپس امر دین و امت را به او سپرد تا بندگانش را رهبری کند و آن گاه فرمود: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهیتان کرده پرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷] و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آموخته فیروز یاری شده توسط روح القدس بود که در چیزی از آنچه با آن آفریدگان را رهبری می کرد لغزش و

خطا ندارد. او آداب خدا را آموخت. سپس خداوند گرامی نماز را دو رکعت، دو رکعت تا ده رکعت واجب کرد و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به دو رکعت ها، دو رکعت دیگر و به نماز مغرب رکعتی دیگر افزود و همچون آن، واجب شد. جز در سفر ترکشان جایز نیست. و آن یک رکعت مغرب را جدا کرد و آن را در سفر و در اقامت به پا داشت. پس خدای عزتمند همه آن ها را برای او اجازه داده، نماز واجب هفده رکعت شد. سپس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو برابر نماز واجب، سی و چهار رکعت نافله را وضع کرد. و خداوند شکوهمند آن را برای او اجازه داد. و واجب و نافله، پنجاه و یک رکعت است که یک رکعت آن همان دو رکعت نشسته پس از نماز عشا است که به جای وتر یک رکعت شمرده می شود. و خداوند در سال روزه ماه رمضان را واجب کرد و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو برابر روزه واجب روزه [مستحبی] شعبان و سه روز در هر ماه را وضع کرد و خداوند گرامی به او اجازه اش را داد.

ص: ۵۷۱

له ذلك و حرّم الله عزّ و جلّ الخمر بعينها و حرّم رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم المسكر من كلّ شراب فأجاز الله له ذلك كلّه و عاف رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم أشياء و كرهها و لم ينه عنها نهى حرام إنّما نهى عنها نهى إغافه و كراهه، ثمّ رخص فيها فصار الأخذ برخصه واجبا على العباد كوجوب ما يأخذون بنهيه و عزائمهم و لم يرخص لهم رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فيما نهاهم عنه نهى حرام و لا فيما أمر به أمر فرض لازم فكثير المسكر من الأشربه نهاهم عنه نهى حرام لم يرخص فيه لأحد و لم يرخص رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم لأحد تقصير الرّكعتين اللّتين ضمّهما إلى ما فرض الله عزّ و جلّ، بل ألزمهم ذلك إلزاما واجبا، لم يرخص لأحد فى شىء من ذلك إلاّ للمسافر و ليس لأحد أن يرخص [شيئا] ما لم يرخصه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، فوافق أمر رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم أمر الله عزّ و جلّ و نهيه نهى الله عزّ و جلّ و وجب على العباد التّسليم له كالتّسليم لله تبارك و تعالى.

[۶۹۲]۵- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن زراره أنّه سمع أبا جعفر و أبا عبد الله عليهما السّلام يقولان:

إنّ الله تبارك و تعالى فوّض إلى نبيّه صلّى الله عليه و آله و سلّم أمر خلقه لينظر كيف طاعتهم، ثمّ تلا- هذه الآيه ما أتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا.

محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحجاج، عن ثعلبه بن ميمون، عن زراره مثله

[۶۹۳]۶- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ الله تبارك و تعالى أدب نبيّه صلّى الله عليه و آله و سلّم فلما انتهى به إلى ما أراد، قال له:

إِنَّكَ لَعَلِيٌّ خُلِقَ عَظِيمٌ ففوّض إليه دينه فقال: و ما أتاكم الرّسول فخذوه

ص: ۵۷۲

و خداوند عزّتمند شراب را به طور معین حرام کرد و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هر نوشیدنی مست کننده ای را حرام کرد. و خداوند همه آن را به او اجازه داد. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- چیزهایی را ناپسند می شمرد ولی از آن ها همچون حرام نهی نکرد. و از آن ها نهی کراهتی کرد. سپس در آن ها رخصت داد. پس پذیرفتن تسهیلات او همچون پذیرفتن نهی و واجباتش بر بندگان واجب است. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نه در آنچه به طور حرام از آن نهی کرده بود و نه در آنچه به طور واجب امر کرده بود به آنان رخصت نداد. و بسیار نوشیدنی مست کننده که آنان را به طور حرام از آن نهی کرده، در آن به کسی رخصت نداد. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به کسی در کوتاه کردن دو رکعتی که خود به واجب خداوند گرامی افزوده بود رخصت نداد. بلکه آن را به طور واجب بر آنان الزامی ساخته، به کسی در هیچ چیز آن- جز برای مسافر- رخصت نداد. و کسی نمی تواند در آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت نداده، به خود رخصت دهد. پس فرمان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- با فرمان خداوند عزّتمند و نهی اش با نهی آن شکوهمند یکی است. و تسلیم به او همچون تسلیم به خداوند پاک و فرازند بر بندگان واجب است.

[۶۹۲]۵- به روایت زراره، او از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام شنیده که می فرمودند: همانا خداوند پاک و والا امر آفریدگانش را به پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- سپرد تا ببیند اطاعت آنان چگونه است. سپس این آیه را خواندند: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگزید و از آنچه نهیتان کرده بپرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷]

با سلسله سندی دیگر همانند آن از زراره روایت شده است.

[۶۹۳]۶- اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

خداوند پاک و والا پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- را ادب آموخت.

و چون به آنچه می خواست منتهی شد، فرمود: (تو اخلاق بزرگ و برجسته ای داری.) [سوره قلم (۶۸): ۴] و دینش را به او سپرد و فرمود: (و آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگزید و از آنچه نهی کرده بپرهیزید.) و خداوند گرامی فرایض

ص: ۵۷۳

وَمَا تَنْهَاهُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ لَمْ يَقْسَمْ لِلْجَدِّ شَيْئًا وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَطْعَمَهُ السُّدُسَ فَأَجَازَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذَلِكَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

[۶۹۴]۷- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام:

قال وضع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ديه العين و ديه النفس و حرّم التبيذ و كلّ مسكر، فقال له رجل: وضع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من غير أن يكون جاء فيه شيء؟ قال: نعم ليعلم من يطيع الرسول ممن يعصيه.

[۶۹۵]۸- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن قال: وجدت في نوادر محمد بن سنان عن عبد الله بن سنان، قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لا والله ما فوّض الله إلى أحد من خلقه إلا إلي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِلَى الْأَنْثَمَةِ، قال عزّ وجلّ: **إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ هِيَ جَارِيه فِي الْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِمَا السَّلَام.**

[۶۹۶] ۹- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسن، عن يعقوب بن يزيد، عن الحسن بن زياد، عن محمّد بن الحسن الميثمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتَه يقول: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ: مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** فما فوّض الله إلى رسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقد فوّضه إلينا.

[۶۹۷] ۱۰- عليّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن الحسين بن عبد الرحمن، عن صندل الخياط، عن زيد الشحام قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: **هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ**

ص: ۵۷۴

را واجب کرد و نصیبی به نیا [با وجود پدر و مادر میت] آنداد. ولی رسول خدا -درود خداوند بر او و بر خاندانش- یک ششم به او داد و خداوند-گرامی یاد- آن را به او اجازه داد. و این سخن خداوند عزّتمند است که فرمود: (این عطای ما است آن را بی شمار خواهی ببخش یا دریغ کن).

[۶۹۴] ۷- زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دیه چشم و دیه جان را وضع کرده، نبیذ و هر مست کننده ای را حرام کرد. مردی به او عرض کرد: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- بدون این که چیزی درباره اش آمده باشد، وضع کرد؟ فرمودند:

بله. تا معلوم شود چه کسی از حضرت رسول اطاعت می کند و چه کسی نافرمانی.

[۶۹۵] ۸- عبد الله سنان گفته است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: نه به خدا سوگند! خداوند جز به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- و به امامان [علیهم السلام] به کسی از آفریدگانش تفویض [امر] نکرد. آن گرامی فرمود: (ما این کتاب را به حقّ بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به موجب آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی) [سوره نساء (۴): ۱۰۵] و این درباره اوصیا علیهم السلام نیز جاری است.

[۶۹۶] ۹- محمّد بن حسن ميثمی گفته است که شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: همانا خدای عزّتمند به رسولش ادب آموخت تا او را بر آنچه می خواست استوار کرد سپس به او تفویض [امر] کرد و فرمود: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهیتان کرده بپرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷] و آنچه را خداوند به رسولش-درود خدا بر او و بر خاندانش- تفویض کرد او آن را به ما تفویض کرد.

[۶۹۷] ۱۰- زيد شحام گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن آن والا پرسیدم: (این عطای ما است آن را بی

حَسَابٍ) قَالَ: أَعْطَى سَلِيمَانَ مَلِكًا عَظِيمًا ثُمَّ جَرَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكَانَ لَهُ أَنْ يُعْطَى مَا شَاءَ مِنْ شَاءٍ وَيَمْنَعُ مِنْ شَاءٍ وَأَعْطَاهُ [اللَّهُ] أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ سَلِيمَانَ لِقَوْلِهِ: مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

باب فی أَنَّ الْأَئِمَّةَ بَمَنْ يَشْبَهُونَ مَمَّنْ مَضَى وَكَرَاهِيَةِ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنَّبَوَّةِ [۶۹۸] ۱- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ حَمْرَانَ بْنِ أَعِينٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مَوْضِعُ الْعُلَمَاءِ؟ قَالَ: مِثْلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَصَاحِبِ سَلِيمَانَ وَصَاحِبِ مُوسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

[۶۹۹] ۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا الْوَقُوفُ عَلَيْنَا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَأَمَّا النَّبَوَّةُ فَلَا.

[۷۰۰] ۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحَزْرَقِيِّ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذَكَرَهُ خَتَمَ بَنِيكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَخَتَمَ بَكْتَابِكُمْ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَأَنْزَلَ فِيهِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَخَلَقَكُمْ وَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَنَبَأَ مَا قَبْلَكُمْ وَفَصَّلَ مَا بَيْنَكُمْ وَخَبَرَ مَا بَعْدَكُمْ وَأَمَرَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَمَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ.

[۷۰۱] ۴- عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمَغِيرَةِ قَالَ:

فرمود: به سلیمان حکومتی بزرگ داد. سپس این آیه درباره رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- جاری شد. پس با او بود که آنچه می خواهد و به هر کس می خواهد بدهد و از هر کس که بخواهد بازدارد و [خداوند] از آنچه به سلیمان داده بود برترش را به او داد آنجا که فرمود: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگزید و از آنچه شما را بازداشته پرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷]

در این که ائمه [علیهم السلام] به چه کسانی از گذشتگان شبیه اند و ناروا بودن سخن در پیامبری آنان

[۶۹۸] ۱- حمران اعین گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: منزلت عالمان [ائمه علیهم السلام] چگونه است؟ فرمود: مثل ذوالقرنین و یاور سلیمان و موسی علیهم السلام.

[۶۹۹]۲- حسین ابو علا گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: تبیین حلال و حرام به عهده ما است اما پیامبری نیست.

[۷۰۰]۳- ایوب حرّ گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: همانا خداوند- گرامی یاد- با پیامبر شما پیامبران را ختم کرد. پس هرگز پیامبری پس از او نیست. و به کتاب شما کتب [آسمانی] را ختم کرد و هرگز پس از آن کتابی نیست. و در آن تبیین هر چیزی و آفرینش شما و آفرینش آسمان ها و زمین و خبر پیشینیان و احکام دین و دنیااتان و خبر آیندگان و امر بهشت و دوزخ و آنچه را به سوی آن می روید، فروفرستاد.

[۷۰۱]۴- حارث مغیره گفته است: حضرت باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدّث

ص: ۵۷۷

قال أبو جعفر عليه السلام: إن علياً عليه السلام كان محدّثاً فقلت: فتقول: نبى؟ قال: فحرّك بيده هكذا ثم قال: أو كصاحب سليمان أو كصاحب موسى أو كذى القرنين أو ما بلغكم أنه صلى الله عليه وآله وسلم قال: و فيكم مثله؟ .

[۷۰۲]۵- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن برید بن معاویه، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قال:

قلت له: ما منزلتكم و من تشبهون ممن مضى؟ قال: صاحب موسى و ذو القرنين كانا عالمين و لم يكونا نبیین.

[۷۰۳]۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن البرقی، عن أبي طالب، عن سدير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

إن قوما يزعمون أنكم آلهه، يتلون بذلك علينا قرآنا: وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ فقال: يا سدير سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی و شعری من هؤلاء براء و برئ الله منهم، ما هؤلاء علی دینی و لا علی دین آبائی و الله لا یجمعنی الله و إياهم يوم القيامة إلا و هو ساخط عليهم، قال:

قلت: و عندنا قوم يزعمون أنكم رسل يقرءون علينا بذلك قرآنا: يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ فقال: يا سدير سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی من هؤلاء براء و برئ الله منهم و رسوله ما هؤلاء علی دینی و لا- علی دین آبائی و الله لا یجمعنی الله و إياهم يوم القيامة إلا و هو ساخط عليهم، قال: قلت: فما أنتم؟ قال: نحن خزّان علم الله، نحن تراجمه أمر الله، نحن قوم معصومون، أمر الله تبارك و تعالی بطاعتنا و نهی عن معصیتنا، نحن الحجّه البالغه علی من دون السماء و فوق الأرض.

ص: ۵۷۸

(سخن گفته شده) است. عرض کردم: می فرمایی پیامبر است؟ او گوید: حضرت دستش را چنین [به نشانه نفی] تکان داد، سپس فرمود: یا همچون [آصف] یاور سلیمان یا [خضر] یاور موسی یا همچون ذوالقرنین یا آنچه از حضرتش- درود خدا بر او و بر خاندانش- به شما رسیده که مثل او در میان شما است [یعنی خود علی علیه السلام].

[۷۰۲]۵-برید معاویه گفته است: به حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام عرض کردم: منزلت شما کجا است و به چه کسی از پیشینیان مانندید؟ فرمودند:

یاور موسی [یعنی خضر] او ذوالقرنین که عالم بودند و پیامبر نبودند.

[۷۰۳]۶-سدیر گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردمی می پندارند که شما خدایانید و برای آن بر ما از قرآن می خوانند. (او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود). [زخرف (۴۳): ۸۴] فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و موی من از اینان بیزار است و خداوند از آنان بیزار است. اینان نه بر دین من و نه بر دین پدران منند. به خدا سوگند، خداوند مرا و آنان را در روز قیامت گرد هم نمی آورد جز این که او بر آنان خشمگین است. او گوید: من گفتم: و در میان ما مردمی هستند که می پندارند شما رسولانید و برای آن بر ما از قرآن می خوانند: (ای فرستادگان از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه می کنید آگاهم). [مؤمنون (۲۳): ۵۱] پس فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خون من از اینان بیزار است. و خداوند و رسولش از آنان بیزارند. آنان بر دین من و دین پدرانم نیستند. به خدا سوگند، خداوند مرا با آنان در روز قیامت گرد نمی آورد جز این که بر آنان خشمگین است. او گوید: من گفتم: پس شما کیستید؟ فرمود: ما گنجوران علم خداوندیم. ما تبیین گران فرمان خداوندیم. ما مردمی معصوم هستیم که خداوند پاک و والا به اطاعت از ما فرمان داده، از نافرمانی مان بازداشته است. ما حجّتی رسا بر کسی هستیم که زیر آسمان و روی زمین قرار دارد.

ص: ۵۷۹

[۷۰۴]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن عبد الله بن بحر، عن ابن مسكان، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: الأئمة بمنزله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلا أنّهم ليسوا بأنبياء ولا يحلّ لهم من النساء ما يحلّ للنبي صلى الله عليه وآله وسلم فأما ما خلا ذلك فهم فيه بمنزله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

باب أنّ الأئمة عليهم السّلام محدّثون مفهّمون [۷۰۵]۱-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحجاج، عن القاسم بن محمد، عن عبيد بن زرارة قال:

أرسل أبو جعفر عليه السّلام إلى زرارة أن يعلم الحكم بن عتيبة أنّ أوصياء محمد عليه و عليهم السّلام محدّثون.

[۷۰۶]۲-محمد، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن زياد بن سوفة، عن الحكم بن عتيبة قال:

دخلت على علي بن الحسين عليها السّلام يوما فقال: يا حكم هل تدري الآية التي كان علي بن أبي طالب عليه السّلام يعرف قاتله بها و يعرف بها الأمور العظام التي كان يحدث بها الناس؟ قال الحكم: فقلت في نفسي: قد وقعت على علم من علم علي بن الحسين، أعلم بذلك تلك الأمور العظام، قال: فقلت: لا والله لا أعلم، قال: ثم قلت: الآية تخبرني بها يا ابن رسول الله؟ قال: هو

و الله قول الله عز ذكره: و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبي و لا محدث و كان علي بن ابي طالب عليه السلام محدثا فقال له رجل يقال له: عبد الله بن زيد، كان ابا علي لأمه،

ص: ٥٨٠

[٧٠٤]٧-محمد مسلم گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم كه مي فرمود:

امامان [عليهم السلام] به منزله رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند جز اينكه پيامبر نيستند و آنچه از زنان بر پيامبر صلى الله عليه و آله حلال است بر آنان حلال نيست.

اما هرچه غير از اين باشد آنان در آن به منزله رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند.

ائمه عليهم السلام سخن گفته شده مفهم هستند

[٧٠٥]١-عبيد زراره گفت: حضرت باقر عليه السلام زراره را فرستاد تا به حكم عتيبه بگويد همانا اوصيای محمد عليه و عليهم السلام سخن گفته شدگانند.

[٧٠٦]٢-حكم عتيبه گفته است: روزی به نزد حضرت سجاد عليه السلام رفتم.

فرمودند: ای حكم آیا آیه ای را كه علی بن ابي طالب عليه السلام با آن قاتلش را می شناخت و با آن درباره امور بزرگ با مردم سخن می گفت، بلدی؟ حكم گوید:

من با خودم گفتم: بر علمی از علی بن حسین [عليهما السلام] اقرار گرفته ام تا بدان آن امور بزرگ را بفهمم. پس گفتم: نه به خدا سوگند نمی دانم. سپس گفتم: ای پسر رسول خدا، آیا از آن آیه مرا آگاه می کنید؟ فرمود: آن به خدا سوگند این سخن خداوند گرامی یاد است: (و هیچ فرستاده و پيامبری [و محدثی] را پیش از تو نفرستادیم.) [حج (٢٢): ٥٢] او علی بن ابي طالب عليه السلام محدث (سخن گفته شده) بود. مردی كه به او عبد الله زيد گفته می شد و برادر مادری حضرت بود،

ص: ٥٨١

سبحان الله! محدثا؟! كانه ينكر ذلك، فأقبل علينا أبو جعفر عليه السلام فقال: أما و الله إن ابن أمك بعد قد كان يعرف ذلك، قال: فلما قال ذلك سكت الرجل، فقال: هي التي هلك فيها أبو الخطاب فلم يدر ما تأويل المحدث و النبي.

[٧٠٧]٣-أحمد بن محمد و محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن إسماعيل قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: الأئمة علماء صادقون مفهمون محدثون.

[٧٠٨]٤-علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن رجل، عن محمد بن مسلم قال: ذكر المحدث عند أبي عبد الله

علیه السلام فقال:

إنه يسمع الصوت ولا يرى الشخص فقلت له: جعلت فداك كيف يعلم أنه كلام الملك؟ قال: إنه يعطى السكينة والوقار حتى يعلم أنه كلام ملك.

[۷۰۹]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن الحارث بن المغيرة، عن حمران بن أعين قال:

قال أبو جعفر عليه السلام إن علياً عليه السلام كان محدثاً، فخرجت إلى أصحابي فقلت:

جئتكم بعجيبه، فقالوا: وما هي؟ فقلت: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: كان عليّ عليه السلام محدثاً، فقالوا: ما صنعت شيئاً إلا سألته من كان يحدثه، فرجعت إليه فقلت:

إنني حدثت أصحابي بما حدثتني فقالوا: ما صنعت شيئاً إلا سألته من كان يحدثه، فقال لي: يحدثه ملك، قلت: تقول: إنه نبي؟ قال فحرك يده هكذا:

أو كصاحب سليمان أو كصاحب موسى أو كذى القرنين أو ما بلغكم أنه صلى الله عليه وآله وسلم قال: و فيكم مثله.

ص: ۵۸۲

گفت: سبحان الله! محدث بود؟! گویا که انکار می کند. پس حضرت باقر علیه السلام به ما رو کرد و فرمود: هان. به خدا سوگند سپس پسر مادرت (حضرت سجاد علیه السلام از مادر او شیر خورده بود). آن را می دانست. او گوید: وقتی این را فرمود، مرد خاموش شد. آن گاه فرمود: این همان است که ابو خطاب درباره اش به نابودی افتاد و معنای محدث و پیامبر را ندانست.

[۷۰۷]۳- محمد اسماعیل گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السلام] عالمانی صادق، مفهم و محدثند.

[۷۰۸]۴- محمد مسلم گفته است: نزد حضرت صادق علیه السلام از «محدث» سخن به میان آمد. حضرت فرمود: او صدا را می شنود و شخص [صاحب صدا] را نمی بیند. من عرض کردم: جانم به فدایت! چگونه می فهمد که آن سخن فرشته است. فرمود: آرامش و وقاری داده می شود تا بدانند که آن سخن فرشته است.

[۷۰۹]۵- حمران اعین گفت: حضرت باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدث بود.

من به نزد یارانم رفتم و گفتم: چیز شگفتی برایتان آورده ام. گفتند: و آن چیست؟ گفتم: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: علی علیه السلام محدث بود. گفتند: کاری نکرده ای مگر این که از ایشان پرسیدی چه کسی با او سخن می گفت. پس

به نزد حضرت باز گشتم و عرض کردم: من آنچه را با من فرمودید به یارانم باز گفتم.

آنان گفتند: کاری نکرده ای مگر این که از ایشان پرسیدی چه کسی با او سخن می گفت. حضرتش به من فرمود: فرشته ای با او سخن می گفت. گفتم: می فرماید او پیامبر است؟ او گوید حضرت دستش را چنین [به علامت نفی] تکان داد، فرمود: یا مانند [آصف] یاور سلیمان یا [خضر] یاور موسی یا همچون ذوالقرنین آیا نشنیده اید که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: و مثل او (ذو القرنین) در میان شما است.

ص: ۵۸۳

باب فيه ذكر الأرواح التي في الأئمة عليهم السلام [۷۱۰] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن جابر الجعفي قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا جابر! إن الله تبارك وتعالى خلق الخلق ثلاثة أصناف وهو قول الله عز وجل: وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَّا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَّا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فالسابقون هم رسل الله عليهم السلام وخاصة الله من خلقه، جعل فيهم خمسة أرواح أيدهم بروح القدس فبه عرفوا الأشياء و أيدهم بروح الإيمان فبه خافوا الله عز وجل و أيدهم بروح القوه فبه قدروا على طاعه الله و أيدهم بروح الشهوه فبه اشتها طاعه الله عز وجل و كرهوا معصيته و جعل فيهم روح المدرج الذي به يذهب الناس و يجيئون و جعل في المؤمنين: أصحاب الميمنه روح الإيمان فبه خافوا الله و جعل فيهم روح القوه فبه قدروا على طاعه الله و جعل فيهم روح الشهوه فبه اشتها طاعه الله و جعل فيهم روح المدرج الذي به يذهب الناس و يجيئون.

[۷۱۱] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن موسى بن عمر، عن محمد بن سنان، عن عمارة بن مروان، عن المنخل، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن علم العالم، فقال لي: يا جابر! إن في الأنبياء والأوصياء خمسة أرواح: روح القدس و روح الإيمان و روح الحياه و روح القوه و روح الشهوه، فبروح القدس يا جابر! عرفوا ما تحت العرش إلى ما تحت الثرى، ثم قال: يا جابر! إن هذه الأربعة أرواح يصيبها الحدثنان إلا روح القدس فإنها لا تلهو ولا تلعب.

ص: ۵۸۴

بیان ارواحی که در ائمه عليهم السلام است

[۷۱۰] ۱- خداوند پاک و والا آفریدگان را بر سه دسته آفرید و این سخن خداوند عزتمند است: (و شما سه گروه خواهید بود. سعادت‌مندان و خجستگان. چه سعادت‌مندان و خجستگانی. و شقاوت‌مندان و تیره روزان. چه شقاوت‌مندان و تیره روزانی. و پیشگامان پیشرو. که آنان مقربانند.) [واقعه (۵۶): ۵: الی ۱۱] پیشگامان، فرستادگان خداوند عليهم السلام و خواص آفریدگان خداوندند که در میانشان پنج روح نهاد با روح القدس یاری شان کرد. پس با او چیزها را شناختند. با روح ایمان یاری شان

کرده، با آن از خدای شکوهمند هراسیدند. با روح قوت یاری شان کرد پس با آن بر اطاعت خداوند توانا شدند و با روح شهوت (میل شدید) یاری شان کرد که با آن بر اطاعت خداوند گرامی رغبت کرده، نافرمانی اش را نپسندند. و روح مدرج را در میانشان نهاد که مردم با آن می روند و می آیند. و در مؤمنان که سعادت‌مندان هستند روح ایمان را نهاد که با آن از خداوند هراسیدند و در میانشان روح قوت را نهاد که با آن بر اطاعت خداوند توانا شدند و در میانشان روح شهوت (میل شدید) را نهاد که با آن به اطاعت از خداوند رغبت کردند و در میانشان روح مدرج را نهاد که مردم با آن می روند و می آیند.

[۷۱۱]۲- جابر گفته است: از حضرت باقر علیه السلام درباره علم عالم (امام) پرسیدم. پس به من فرمود: ای جابر! در میان پیامبران و اوصیا پنج روح است:

روح القدس، روح ایمان، روح زندگانی، روح قوت و روح شهوت. ای جابر با روح القدس از آنچه زیر آسمان است تا آنچه را زیر خاک است، شناختند. سپس فرمود: ای جابر! آن چهار تا روح هایی هستند که دچار حوادث می شوند جز روح القدس که بازی و بیهودگی ندارد.

ص: ۵۸۵

[۷۱۲]۳- الحسین بن محمد، عن المعلی بن محمد، عن عبد الله بن إدريس، عن محمد بن سنان، عن المفصل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن علم الإمام بما في أقطار الأرض و هو في بيته مرخي عليه ستره، فقال: يا مفضل! إن الله تبارك و تعالی جعل في النبي صلى الله عليه و آله و سلم خمسة أرواح: روح الحياه فبه دب و درج و روح القوه فبه نهض و جاهد و روح الشهوه فبه أكل و شرب و أتى النساء من الحلال و روح الإيمان فبه آمن و عدل و روح القدس فبه حمل النبوه فإذا قبض النبي صلى الله عليه و آله و سلم انتقل روح القدس فصار إلى الإمام و روح القدس لا ينام و لا يغفل و لا يلهو و لا يزهو و الأربعة الأرواح تنام و تغفل و تزهو و تلهو و روح القدس كان يرى به.

باب الروح التي يسددها الله بها الأئمة عليهم السلام [۷۱۳]۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن أبي الصباح الكناني، عن أبي بصير قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالی: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ قَالَ: خلق من خلق الله عز و جل أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يخبره و يسدده و هو مع الأئمة من بعده.

[۷۱۴]۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن علي بن أسباط، عن أسباط بن سالم قال:

سأله رجل من أهل هيت و أنا حاضر عن قول الله عز و جل وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا فقال: منذ أنزل الله عز و جل

[۷۱۲] ۳- مفصل عمر گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره دانش امام به آنچه در اطراف زمین است پرسیدم در حالی که خودش در میان خانه ای است که پرده اش افکنده است. فرمودند: ای مفصل! همانا خدای پاک و والا در پیامبر - درود خدا بر او و بر خاندانش - پنج روح نهاد: روح زندگانی که با آن راه افتاده، حرکت می کند. و روح قوت که با آن قیام کرده، جهاد می کند. و روح شهوت که با آن می خورد و می آشامد و بر زنان حلالش وارد می شود و روح ایمان که با آن ایمان آورده، عدالت می ورزد و روح القدس که با آن پیامبری را به عهده می گیرد.

وقتی پیامبر - درود خدا بر او و بر خاندانش - در گذشت روح القدس به امام منتقل شد. روح القدس نمی خوابد و غفلت نمی کند. و بیهودگی و آرزوی یاوه ندارد.

در حالی که چهار روح دیگر خواب و غفلت و بیهودگی و آرزوهای باطل می کنند، روح القدس [همه چیز را] به او نشان می دهد.

روحي که خداوند با آن ائمه عليهم السلام را استوار می کند

[۷۱۳] ۱- ابو بصیر گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند پاک و فرازمند پرسیدم: (و همین گونه، روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم).

تو که نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ [شورا (۴۲): ۵۲] فرمودند: آفریده ای از آفریدگان خداوند عزتمند که بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است، همراه رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - بود. که به او خبر می داد و استوارش می کرد. و پس از او با ائمه [عليهم السلام] است.

[۷۱۴] ۲- اسباط سالم گفت: من نزد امام علیه السلام بودم که مردی از هیت (در عراق) از ایشان درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسید: (و همین گونه، روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم.) حضرت فرمودند: از آن هنگام که خداوند گرامی آن روح را به محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - نازل کرده، به

ما صعد إلى السماء وإنه لفينا.

[۷۱۵] ۳- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن ابي بصیر قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي قَالَ: خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ وَهُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

[۷۱۶] ۴- علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب الخزاز، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي قَالَ: خلق أعظم من جبرئيل و ميكائيل، لم يكن مع أحد ممن مضى، غير محمد صلى الله عليه وآله وسلم وهو مع الأئمة يسددهم و ليس كل ما طلب وجد.

[۷۱۷] ۵- محمد بن يحيى، عن عمران بن موسى، عن موسى بن جعفر، عن علي بن أسباط، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العلم، أ هو علم يتعلمه العالم من أفواه الرجال أم في الكتاب عندكم تقرأونه فتعلمون منه؟ قال: الأمر أعظم من ذلك و أوجب، أما سمعت قول الله عز و جل: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ثُمَّ قَالَ: أي شيء يقول أصحابكم في هذه الآية؟ أ يقرّون أنه كان في حال لا يدري ما الكتاب و لا الإيمان؟ فقلت: لا أدري جعلت فداك ما يقولون، فقال [لى]: بلى قد كان في حال لا يدري ما الكتاب و لا الإيمان حتى بعث الله تعالى الروح التي ذكر في الكتاب، فلما أوحاها إليه علم بها العلم و الفهم و هي الروح التي يعطيها الله تعالى من شاء،

ص: ۵۸۸

آسمان نرفته است و در میان ما است.

[۷۱۵] ۳- ابو بصير گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: (و از تو درباره روح می پرسند. بگو روح از امر پروردگارم است.) [اسرا (۱۷): ۸۵] آفریده ای بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود. و اینک با امامان [عليهم السلام] است. و او از ملکوت است.

[۷۱۶] ۴- ابو بصير گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: (از تو درباره روح می پرسند بگو روح از امر پروردگارم است) آفریده ای بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل که با کسی از پیشینیان جز محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- نبوده است. و او با ائمه [عليهم السلام] است که ایشان را استوار می کند. و چنین نیست که هر چه جسته شود، دست یافته شود.

[۷۱۷] ۵- ابو حمزه گفته است: از حضرت صادق عليه السلام درباره علم پرسیدم که آیا آن علمی است که عالم از زبان مردانی می آموزد یا از کتابی در نزد خودتان است که آن را می خوانید و می آموزید؟ فرمود: این امر بزرگ تر و کامل تر از آن است. مگر این سخن خداوند عزتمند را نخوانده ای: (و همین گونه، روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم. که تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست.) سپس فرمود: یاران شما درباره این آیه چه می گویند؟ آیا اقرار می کنند که او درحالی بوده که نمی دانسته کتاب و ایمان چیست؟ گفتیم: نمی دانم-جانم به فدایت-چه می گویند. پس [به من] فرمود: چرا. آن حضرت در حالی بوده که نمی دانسته کتاب و ایمان چیست. تا خداوند والا روحی را که در کتاب گفته شده برانگیخته است. پس وقتی آن را به او وحی کرد، با آن، علم و فهم را به او آموخت و آن روحی است که خداوند فرازند به هر که خواهد، می دهد.

فإذا أعطاهما عبدا علمه الفهم.

[۷۱۸] ۶- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن علي بن أسباط، عن الحسين بن أبي العلاء، عن سعد الإسكاف قال:

أتى رجل أمير المؤمنين يسأله عن الروح، أليس هو جبرئيل؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام جبرئيل عليه السلام من الملائكة و الروح غير جبرئيل فكرر ذلك على الرجل فقال له: لقد قلت عظيما من القول، ما أحد يزعم أن الروح غير جبرئيل فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: إنك ضالّ تروى عن أهل الضلال، يقول الله تعالى لنيبته صلى الله عليه وآله وسلم أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى عما يُشركون يُنزّل الملائكة بالروح و الروح غير الملائكة صلوات الله عليهم.

باب وقت ما يعلم الإمام جميع علم الإمام الذي كان قبله عليهم السلام [۷۱۹] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن سعيد، عن الحسين بن سعيد، عن علي بن أسباط، عن الحكم بن مسكين، عن بعض أصحابنا قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام متى يعرف الأخير ما عند الأول؟ قال: في آخر دقيقه تبقى من روحه.

[۷۲۰] ۲- محمد، عن محمد بن الحسين، عن علي بن أسباط، عن الحكم بن مسكين، عن عبيد بن زراره و جماعه معه قالوا:

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: يعرف الذي بعد الإمام علم من كان قبله في آخر دقيقه تبقى من روحه.

[۷۲۱] ۳- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن أسباط، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

و وقتی آن را به بنده ای داد فهم را به او آموخته است.

[۷۱۸] ۶- سعد اسكاف گفته است: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمده، از روح پرسید که آیا آن همان جبرئیل نیست؟ امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: جبرئیل علیه السلام از فرشتگان است و روح غیر از جبرئیل است- و این را برای آن مرد تکرار کرد- او به حضرت عرض کرد: سخن بزرگی گفتم، کسی نیست که گمان کند روح غیر از جبرئیل است. امیر مؤمنان [علیه السلام] به او فرمود: تو گمراهی هستی که از اهل گمراهی روایت می کنی. خداوند والا- به پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- می فرماید: (فرمان خدا فرارسید؛ برای آن شتاب نکنید. او از آنچه همتای او قرار می دهند منزّه است. فرشتگان را با روحی از امرش فرومی فرستد.) [نحل (۱۶): ۱ و ۲] و روح غیر از فرشتگان است. درود خدا بر آنان.

زمانی که امام به تمام علوم امام پیش از خود- درود بر همه ایشان- آگاه می شود

[۷۱۹] ۱- یکی از اصحاب ما گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

چه وقت امام پسین به آنچه نزد امام پیشین است آگاه می شود؟ فرمودند: در آخرین دقیقه باقی مانده از روحش.

[۷۲۰]۲- عیید زراره و گروهی همراه او گفته اند: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدیم که می فرمود: امام بعدی به علم آن که پیش از او بوده در آخرین دقیقه باقی مانده از روحش آگاه می شود.

[۷۲۱]۳- علی اسباط از یکی از یارانش روایت کرده که به حضرت صادق علیه السّلام

ص: ۵۹۱

قلت له: الإمام متى يعرف إمامته و ينتهي الأمر إليه؟ قال: في آخر دقيقة من حياة الأول.

باب في أنّ الأئمّة صلوات الله عليهم في العلم و الشّجاعه و الطّاعه سواء [۷۲۲]۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن أبي زاهر، عن الخشاب، عن عليّ بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال [الله تعالى] الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ قال: الذين آمنوا: النّبيّ صليّ الله عليه و آله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السّلام و ذرّيّته الأئمّه و الأوصياء صلوات الله عليهم، ألحقنا بهم و لم ننقص ذرّيّتهم الحجّه التي جاء بها محمّد صليّ الله عليه و آله و سلّم في عليّ عليه السّلام و حجّتهم واحده و طاعتهم واحده.

[۷۲۳]۲- عليّ بن محمّد بن عبد الله، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، عن داود التّهدّي، عن عليّ بن جعفر، عن أبي الحسن عليه السّلام قال:

قال لي: نحن في العلم و الشّجاعه سواء و في العطايا عليّ قدر ما نُؤمر

[۷۲۴]۳- أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن عليّ بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعتّه يقول: قال رسول الله صليّ الله عليه و آله و سلّم: نحن في الأمر و الفهم و الحلال و الحرام نجري مجرى واحدا، فأما رسول الله صليّ الله عليه و آله و سلّم و عليّ عليه السّلام فلهما فضلها.

ص: ۵۹۲

عرض کردم: امام چه وقت به امامتش آگاه شده، امر [امامت] به او منتقل می شود؟ فرمود: در آخرین دقیقه زندگانی امام پیشین.

همانا ائمه - درود خداوند بر آنان - در علم و شجاعت و اطاعت برابرند

[۷۲۲]۱- عبد الرحمان كثير گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: [خداوند والا] فرموده است: (كسانی که ایمان

آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان را برگزیدند، فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم و از عملشان، چیزی نمی کاهیم.) [طور (۵۲): ۲۱] کسانی که ایمان آوردند، پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و امیر مؤمنان علیه السّلام هستند. و فرزندانش امامان و اوصیا-درود خدا بر آنان-هستند.

که [می فرماید] ما آنان را به ایشان ملحق کرده، حجّتی را که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-درباره علی علیه السّلام آورده، در فرزندانشان نمی کاهیم. حجّتشان یکی است و اطاعتشان هم یکی.

[۷۲۳]۲-علی بن جعفر [علیه السّلام] گفته است: حضرت ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود:

ما در علم و شجاعت برابریم. و در داد و دهش به اندازه ای که فرمان داریم.

[۷۲۴]۳-حارث مغیره گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: «ما در امر [امامت] و فهم و حلال و حرام بر یک حال هستیم.» اما رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و علی [علیه السّلام] برایشان فضیلتی هست.

ص: ۵۹۳

باب أنّ الإمام عليه السّلام يعرف الإمام الذي يكون من بعده و أنّ قول الله تعالى إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها فيهم عليهم السّلام نزلت [۷۲۵]۱-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذينة، عن بريد العجليّ قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول الله عزّ وجلّ إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها و إذا حكمتكم بين الناس أن تحكّموا بالعدل قال: إيانا عنى، أن يؤدّى الأوّل إلى الإمام الذي بعده الكتب و العلم و السّلاح و إذا حكمتكم بين الناس أن تحكّموا بالعدل الذي في أيديكم، ثمّ قال للناس: يا أيّها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم إيانا عنى خاصّه، أمر جميع المؤمنين إلى يوم القيامة بطاعتنا، فإن خفتم تنازعا في أمر فردّوه إلى الله و إلى الرّسول و إلى أولى الأمر منكم، كذا نزلت و كيف يأمرهم الله عزّ وجلّ بطاعه و لاه الأمر و يرخص في منازعتهم؟! إنّما قيل ذلك للمأمورين الذين قيل لهم: أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم.

[۷۲۶]۲-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أحمد بن عمر قال:

سألت الرّضا عليه السّلام، عن قول الله عزّ وجلّ: إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها قال: هم الأئمة من آل محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم أن يؤدّى الإمام الأمانة إلى من بعده و لا يخصّ بها غيره و لا يزويها عنه.

[۷۲۷]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي الحسن الرّضا عليه السّلام في قول الله عزّ وجلّ: إنّ الله

همانا امام علیه السّلام امام پس از خودش را می شناسد. و این سخن خداوند والا: (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) درباره آنان-علیهم السّلام-نازل شده است

[۷۲۵]۱-برید عجلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید و وقتی در میان مردم داوری می کنید، به عدالت حکم دهید).

[نساء (۴): ۵۸] فرمود: مقصود مایم. که امام پیشین کتاب ها و علم و سلاح را به امام پس از خود برساند. «و وقتی میان مردم داوری کردید با عدلی» که در دستان شما است «حکم دهید.» سپس به مردم فرموده است: (ای کسانی که ایمان آورده اید از خداوند اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر [نیز] خودتان اطاعت کنید.) [نساء (۴): ۵۹] که مقصودش تنها مایم. که همه مؤمنان تا روز قیامت را به اطاعت از ما فرمان داده است. که اگر از درگیری در موضوعی هراس کردید، آن را به خداوند و به رسول [و صاحبان امر خودتان] بسپارید. چنین نازل شده است. و چگونه می شود خداوند شکوهمند آنان را به اطاعت از صاحبان امر فرمان دهد و به نزاع با ایشان اجازه دهد؟! همانا این به امرشدگانی که به آنان گفته شده بود:

(از خداوند اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر خودتان [نیز] اطاعت کنید.) گفته شده است.

[۷۲۶]۲-احمد عمر گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام درباره این سخن خداوند والا: (همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) پرسیدم. فرمودند: آنان امامان از خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند. تا امام امانت را به پس از خودش برساند و جز او را برای آن برنگزیند و از او پنهان نکند.

[۷۲۷]۳-محمّد فضیل از حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام درباره این سخن

يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا قَالَ:

هم الأئمة يؤدّي الإمام إلى الإمام من بعده ولا يخصّ بها غيره ولا يزويها عنه.

[۷۲۸]۴-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن إسحاق بن عمّار، عن ابن أبي يعفور، عن المعلّى بن خنيس قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله عزّ وجلّ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا قَالَ: أمر الله الإمام الأوّل أن يدفع إلى الإمام الذي بعده كلّ شيء عنده.

[۷۲۹]۵-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن عبد الله بن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

لا يموت الإمام حتى يعلم من يكون من بعده فيوصى [إليه].

[۷۳۰] ۶- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن ابن أبي عثمان، عن المعلى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الإمام يعرف الإمام الذي من بعده فيوصى إليه.

[۷۳۱] ۷- أحمد، عن محمد بن عبد الجبار، عن أبي عبد الله البرقي، عن فضالة بن أيوب، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما مات عالم حتى يعلمه الله عزّ وجلّ إلى من يوصى؟ .

باب أنّ الإمامه عهد من الله عزّ وجلّ معهود من واحد إلى واحد عليهم السلام [۷۳۲] ۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء قال: حدّثني عمر بن أبان، عن أبي بصير قال:

ص: ۵۹۶

خداوند فرازند: (همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) روایت کرده که فرمودند: آنان ائمه [علیهم السلام] هستند. که امام، به امام پس از خود می رساند و دیگری را برای آن بر نمی گزیند و از او پنهان نمی کند.

[۷۲۸] ۴- معلى بن خنيس گفت: از حضرت صادق عليه السلام از اين سخن خداوند گرامي پرسيدم: (همانا خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) فرمود: خداوند به امام پيشين فرمان می دهد که هرچه را نزد خودش است به امام پس از خودش بدهد.

[۷۲۹] ۵- عبد الله ابو يعفور از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: امام نمی میرد تا بدانند چه کسی پس از او است تا [به او] وصیت کند.

[۷۳۰] ۶- معلى بن خنيس از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند:

همانا امام، امام پس از خودش را می شناسد و به او وصیت می کند.

[۷۳۱] ۷- سليمان خالد از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند:

عالمی نمی میرد تا خداوند عزّتمند او را آگاه کند که به چه کسی وصیت کند.

امامت پیمان خداوند شکوهمند است که از یکی به دیگری علیهم السلام وصیت شده است

[۷۳۲] ۱- ابو بصير گفته است: نزد حضرت صادق عليه السلام بودم که از او صیا

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فذكروا الأوصياء و ذكرت إسماعيل، فقال: لا والله يا أبا محمد ما ذاك إلينا و ما هو إلا إلى الله عزّ و جلّ ينزل واحدا بعد واحد.

[۷۳۳] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عمرو بن الأشعث قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أترون الموصى منّا يوصى إلى من يريد؟! لا والله ولكن عهد من الله و رسوله صلى الله عليه و آله و سلم لرجل فرجل حتى ينتهي الأمر إلى صاحبه.

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن حماد بن عيسى، عن منهال، عن عمرو بن الأشعث، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله.

[۷۳۴] ۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن محمد، عن بكر بن صالح، عن محمد بن سليمان، عن عيشم بن أسلم، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الإمامه عهد من الله عزّ و جلّ معهود لرجال مسمّين، ليس للإمام أن يزويها عن الذي يكون من بعده، إن الله تبارك و تعالى أوحى إلى داود عليه السلام أن اتّخذ وصيًا من أهلك فإنه قد سبق في علمي أن لا أبعث نبيا إلا و له وصي من أهله و كان لداود عليه السلام أولاد عدّه و فيهم غلام كانت أمّه عند داود و كان لها محبّا فدخل داود عليه السلام عليها حين أتاه الوحي فقال لها: إن الله عزّ و جلّ أوحى إليّ يأمرني أن اتّخذ وصيًا من أهلي، فقالت له امرأته: فليكن ابني، قال: ذلك أريد و كان السابق في علم الله المحتوم عنده أنه سليمان، فأوحى الله تبارك و تعالى إلى داود: أن لا تعجل دون أن يأتيك أمرى، فلم يلبث داود عليه السلام أن ورد عليه رجلان يختصمان في الغنم و الكرم فأوحى الله عزّ و جلّ إلى داود أن اجمع ولدك فمن قضى بهذه القضيّه فأصاب فهو وصيّك من بعدك، فجمع داود عليه السلام

سخن گفتند و من اسماعيل [یکی از پسران حضرت] را گفتم. پس فرمود: نه، به خدا سوگند ای ابو محمد آن با ما نیست. و آن جز با خداوند گرامی نیست که یکی پس از دیگری نازل می کند.

[۷۳۳] ۲- عمرو بن اشعث گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: آیا گمان می کنید وصیت کننده ما به هر که می خواهد وصیت می کند؟! نه به خدا سوگند، بلکه آن پیمان خداوند و رسولش- درود خدا بر او و بر خاندانش- برای مردی پس از مردی دیگر است. تا امر به صاحبش بینجامد.

همانند این روایت با سلسله سند دیگری هم آمده است.

[۷۳۴]۳- معاویة عمّار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امامت پیمان خداوند عزّتمند است که به مردانی نام و نشان دار سپرده شده است. امام نمی تواند آن را از کسی که پس از خودش است پنهان دارد. خداوند پاک و والا به داود علیه السلام وحی کرد که از خاندان وصی ای بگیر؛ زیرا در علم من گذشته که پیامبری را مبعوث نکنم جز این که برایش وصی ای از خاندانش باشد. و داود فرزندی داشت و در میانشان جوانکی که مادرش نزد داود بود و داود او را دوست می داشت. هنگامی که این وحی به او رسید به نزد او رفت و گفت:

خداوند شکوهمند به من وحی کرده، فرمانم می دهد که وصی ای از خاندانم بگیرم. زن به او گفت: باید پسر من باشد. گفت: من هم این را می خواهم. ولی در علم حتمی و گذشته در نزد خداوند، سلیمان بود. پس خداوند پاک و والا به داود وحی کرد که تا فرمان من نیامده شتاب نکن. مدّتی بر داود نگذشت که دو مرد به نزد داود آمدند و درباره گوسفند و باغ دعوا داشتند. آن گاه خداوند گرامی به داود وحی کرد که فرزندان را جمع کن. هرکس درباره این قضیه به درستی حکم کرد او وصی پس از تو است. پس داود علیه السلام فرزندان را جمع کرد

ص: ۵۹۹

ولده، فلما أن قصّ الخصمان قال سليمان عليه السلام: يا صاحب الكرم! متى دخلت غنم هذا الرجل كرمك؟ قال: دخلته ليلا، قال: قضيت عليك يا صاحب الغنم! بأولاد غنمك و أصوافها في عامك هذا ثم قال له داود، فكيف لم تقض برقاب الغنم و قد قوّم ذلك علماء بني إسرائيل و كان ثمن الكرم قيمة الغنم؟ فقال سليمان: إن الكرم لم يجتث من أصله و إنما أكل حمله و هو عائد في قابل، فأوحى الله عزّ و جلّ إلى داود: إن القضاء في هذه القضية ما قضى سليمان به، يا داود! أردت أمرا و أردنا أمرا غيره، فدخل داود على امرأته فقال: أردنا أمرا و أراد الله عزّ و جلّ أمرا غيره و لم يكن إلّا ما أراد الله عزّ و جلّ، فقد رضينا بأمر الله عزّ و جلّ و سلّمنا و كذلك الأوصياء عليهم السلام، ليس لهم أن يتعدّوا بهذا الأمر فيجاوزون صاحبه إلى غيره.

قال الكليني معنى الحديث الأوّل: أنّ الغنم لو دخلت الكرم نهارا، لم يكن على صاحب الغنم شيء لأنّ لصاحب الغنم أن يسرح غنمه بالنهار ترعى و على صاحب الكرم حفظه و على صاحب الغنم أن يربط غنمه ليلا و لصاحب الكرم أن ينام في بيته.

[۷۳۵]۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبي عمير، عن ابن بكير و جميل، عن عمرو بن مصعب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أترون أنّ الموصى منّا يوصى إلى من يريد؟! لا و الله و لكنّه عهد من رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم إلى رجل فرجل حتّى انتهى إلى نفسه.

باب أنّ الأئمّه عليهم السلام لم يفعلوا شيئا و لا- يفعلون إلّا- بعهد من الله عزّ و جلّ و أمر منه لا يتجاوزونه [۷۳۶]۱- محمّد بن يحيى و الحسين بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن

ص: ۶۰۰

و وقتی دو سوی دعوا قصّه را گفتند سلیمان علیه السلام گفت: ای صاحب باغ انگور، گوسفندان این مرد چه وقتی به باغت

داخل شدنند؟ گفت: شبانه داخل شده اند.

[سلیمان]گفت: ای صاحب گوسفند! من به بچه های گوسفندان و پشم هاشان در این سال [برای صاحب باغ]حکم کردم. سپس داود به او گفت: چگونه به خود گوسفندان حکم ندادی که علمای بنی اسرائیل آن را قیمت کرده اند و نرخ باغ انگور همان نرخ گوسفند است؟ سلیمان گفت: باغ انگور که از ریشه برنیفتاده است آن ها میوه هایش را خورده اند و آن در سال بعد هم بار می دهد. پس خداوند عزّتمند به داود وحی کرد که حکم این قضیه همان است که سلیمان حکم داد. ای داود! تو چیزی خواستی و ما چیزی جز آن را خواستیم. آن گاه داود به نزد زنش رفت و گفت: ما چیزی خواستیم و خداوند شکوهمند چیزی جز آن را خواست و جز آنچه خدای گرامی بخواهد انجام نمی شود. و ما به فرمان خدای عزّتمند خرسندیم و آن را پذیرفته ایم. و اوصیا علیهم السّلام همین گونه اند. که نمی توانند از این فرمان در گذشته و جانشینی را به جز صاحبش بسپارند.

مرحوم کلینی گوید: معنای نخستین حدیث این است: اگر گوسفند در روز وارد باغ شود بر صاحب گوسفند چیزی نیست؛ زیرا صاحب گوسفند حقّ دارد که گوسفندش را در روز آزاد بگذارد تا بچرد و صاحب باغ هم باید از باغش نگاهبانی کند در حالی که صاحب گوسفند باید در شب گوسفندش را ببندد. و صاحب باغ حقّ دارد که در خانه اش بخوابد.

[۷۳۵]۴-عمر و مصعب گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: آیا گمان می کنید که وصیت کننده ما به هر که می خواهد وصیت می کند؟! نه به خدا سوگند. بلکه آن پیمان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به مردی پس از مردی دیگر است تا به خود آن حضرت رسید.

ائمه علیهم السّلام جز با پیمان خداوند عزّتمند کاری نکردند و نمی کنند و از فرمانش در نمی گذرند

[۷۳۶]۱-معاذ کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وصیت

ص: ۶۰۱

علی بن الحسین بن علی، عن إسماعیل بن مهران، عن أبي جمیله، عن معاذ بن کثیر، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ الوصیه نزلت من السّماء علی محمّد کتابا، لم ينزل علی محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم کتاب مختوم إلاّ الوصیه فقال جبرئیل علیه السّلام: یا محمّد! هذه وصیتک فی أمّتک عند أهل بیتک، فقال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: أیّ أهل بیتی یا جبرئیل؟ قال: نجیب الله منهم و ذرّیته لیرثک علم النّبوه كما ورّثه إبراهیم علیه السّلام و میراثه لعلی علیه السّلام و ذرّیتک من صلبه، قال: و کان علیها خواتیم، قال: ففتح علی علیه السّلام الخاتم الأوّل و مضی لما فیها ثمّ فتح الحسن علیه السّلام الخاتم الثانی و مضی لما أمر به فیها فلمّا توفی الحسن و مضی، فتح الحسین علیه السّلام الخاتم الثالث فوجد فیها أن قاتل فاقتل و تقتل و اخرج بأقوام للشّهاده لا شّهاده لهم إلاّ معک، قال: ففعل علیه السّلام، فلمّا مضی دفعها إلى علی بن الحسین علیه السّلام قبل ذلك، ففتح الخاتم الرابع فوجد فیها أن اصمت و أطرق لما حجب العلم، فلمّا توفی و مضی دفعها إلى محمّد بن علی علیه السّلام ففتح الخاتم الخامس فوجد فیها أن فسر کتاب الله تعالی و صدّق أباک و ورّث ابنک و اصطنع الأمّه و قم بحقّ الله عزّ و جلّ و قل الحقّ فی الخوف و الأمن و لا- تخش إلاّ الله، ففعل، ثمّ دفعها إلى العدی یلیه، قال: قلت له: جعلت فداک فأنّ هو؟

قال: فقال: ما بي إلا أن تذهب يا معاذ فتروي عليّ قال: فقلت: أسأل الله العذی رزقك من آباءك هذه المنزله أن يرزقك من عقبك مثلها قبل الممات، قال: قد فعل الله ذلك يا معاذ، قال: فقلت: فمن هو جعلت فداك؟ قال: هذا الرّاقد -و أشار بيده إلى العبد الصّالح- و هو راقد.

[۷۳۷] ۲- أحمد بن محمّد و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن أحمد بن محمّد، عن أبي الحسن الكنانيّ، عن جعفر بن نجیح الكنديّ، عن

ص: ۶۰۲

از آسمان به صورت کتاب بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شد.

کتاب سر به مهری جز وصیّت، بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل نشد. پس جبرئیل علیه السّلام گفت: ای محمّد! این وصیّت تو درباره خاندانت در میان امت است. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: ای جبرئیل کدام خاندانم؟ گفت: آن که برگزیده خدا از میان آنان است و فرزندانش تا علم نبوت را از تو ارث ببرند چنان که ابراهیم علیه السّلام آن را به ارث گذاشت. و میراث او برای علی علیه السّلام و فرزندان تو از صلب او است. حضرت [صادق علیه السّلام] می فرماید: و بر آن نامه مهرهایی بود. علی علیه السّلام مهر نخست را گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد.

سپس حسن علیه السّلام مهر دوم را گشود و به آنچه در آن فرمان داده شده بود عمل کرد هنگامی که حسن علیه السّلام وفات کرد، حسین علیه السّلام مهر سوم را گشوده، در آن چنین یافت: جهاد کن و بکش و تو کشته می شوی. و گروه هایی را با خود برای شهادت ببر. که برای آنان شهادتی جز با تو نیست. حضرت فرمود: و او علیه السّلام چنین کرد. و وقتی درگذشت، پیش از آن، آن را به حضرت سجّاد علیه السّلام داد. پس او مهر چهارم را گشود و آن را چنین یافت که: سکوت کن و چون علم پوشیده شده سر به زیر انداز و سخن نگو. و وقتی او درگذشت آن را به حضرت باقر علیه السّلام داد. و او مهر پنجم را گشود و در آن چنین یافت: کتاب خداوند والا را تفسیر کرده [روش] پدرت را تصدیق کن و ارث پسر کن و امت را تربیت کن و حقّ خداوند عزّتمند را آشکار ساز. و در هراس و ایمنی حقّ را بگو و جز از خداوند ترس. و او چنین کرد. سپس آن را به کسی که پس از او بود، داد. راوی گوید: من به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت! آیا شما آن شخص هستید؟ فرمود: گفتن آن برایم چیزی نیست جز این که ای معاذ تو می روی و آن را به دشمنانم باز می گویی. من عرض کردم: از خداوندی که این منزلت را از پدرانت به شما روزی کرد می خواهم که مانند آن را پیش از مرگ به فرزندان شما روزی کند. فرمودند:

ای معاذ! خداوند چنین کرده است. من عرض کردم: او کیست جانم به فدایت؟ فرمود: همین که خوابیده است. و با دستش به آن بنده صالح اشاره کرد که خوابیده بود.

[۷۳۷] ۲- نیای محمّد عمری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

ص: ۶۰۳

محمد بن أحمد بن عبید الله العمری، عن أبیه، عن جدّه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ، قَالَ: وَمَا النَّجْبَةُ يَا جَبْرِئِيلُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمْرُهُ أَنْ يَفْكَ خَاتِمًا مِنْهُ وَيَعْمَلُ بِمَا فِيهِ، فَفَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاتِمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَ خَاتِمًا فُوجِدَ فِيهِ أَنْ أُخْرِجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ، فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَاشْرَ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ففعل، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتِمًا فُوجِدَ فِيهِ أَنْ أُطْرَقَ وَاصْمَتَ وَالْزَمَ مَنْزِلَكَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ، ففعل: ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَ خَاتِمًا فُوجِدَ فِيهِ حَدِيثُ النَّاسِ وَأَفْتَهُمْ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ [ففعل] ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتِمًا فُوجِدَ فِيهِ حَدِيثُ النَّاسِ وَأَفْتَهُمْ وَانْشَرَّ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدَّقَ آبَاءَكَ الصِّدِّيقِينَ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ فِي حِرْزٍ وَأَمَانٍ، ففعل، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.

[۷۳۸] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن ضريس الكناسي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال له حمران: جعلت فداك أرأيت ما كان من أمر عليّ والحسن والحسين عليهم السّلام وخروجهم وقيامهم بدين الله عزّ وجلّ وما أصيبوا من قتل الطّواغيت إيّاهم والظّفر بهم حتّى قتلوا وغلّبوا؟ فقال أبو جعفر عليه السّلام: يا حمران!

ص: ۶۰۴

خداوند شکوهمند بر پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- پیش از وفاتش کتابی نازل کرد و فرمود: ای محمد! این وصیت تو به والاتباران و برگزیدگان از خاندان تو است. او فرمود: ای جبرئیل آن والاتباران چه کسانی اند؟ او گفت: علی بن ابی طالب و فرزندان علیهم السّلام. و بر آن کتاب مهرهایی زرّین بود. پس پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- آن را به امیر مؤمنان علیه السّلام داد، فرمان داد که مهری از آن را گشوده، به آنچه در آن است عمل کند. امیر مؤمنان علیه السّلام مهری گشود. و به آنچه در آن بود عمل کرد. سپس آن را به پسرش حسن علیه السّلام داد و او مهری گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد. سپس آن را به حسین علیه السّلام داد و مهری گشود و در آن چنین یافت: گروهی را با خودت به سوی شهادت ببر که برای آنان شهادتی جز با تو نیست. و خودت را به خداوند عزّتمند بفروش. و او چنین کرد. سپس آن را به حضرت سجّاد علیه السّلام داد. و او مهری گشود و در آن چنین یافت: سر به زیر انداز و سکوت کن. و در خانه ات بمان و پروردگارت را عبادت کن تا آنچه یقینی است به تو برسد. و او چنین کرد. سپس آن را به پسرش حضرت باقر علیه السّلام داد. و او مهری گشود و در آن چنین یافت: به مردم حدیث بگو و فتوایشان ده و جز از خداوند شکوهمند نترس. که کسی بر تو راهی نیابد. [و او چنین کرد.] سپس آن را به پسرش جعفر علیه السّلام داد. و او مهری گشود و در آن چنین یافت: به مردم حدیث بگو و فتوایشان ده و علوم خاندانت را منتشر کن و [روش] پدران صالحت را تصدیق کن. و جز از خداوند عزّتمند نترس و تو در حفظ و امان هستی. و او چنین کرد.

سپس آن را به پسرش موسی علیه السّلام داد. و همین گونه موسی [علیه السّلام] آن را به کسی که پس از او است، می دهد. و همین گونه است تا قیام مهدی- درود خدا بر او-

[۷۳۸]۳- ضریس کناسی گفت: حمران به حضرت باقر علیه السّلام عرض کرد: جانم به فدایت! بفرمایید امر علی و حسن و حسین علیهم السّلام و خروج و قیامشان برای دین خداوند عزّتمند و آنچه از کشته شدن توسط طاغوت ها و پیروزی آنان به ایشان رسید چنان که کشته و مغلوب شدند، چه بود؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

ص: ۶۰۵

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى [قَدْ] كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضَاهُ وَأَمْضَاهُ وَحْتَمَهُ، ثُمَّ أَجْرَاهُ، فَبِتَقَدَّمَ عِلْمَ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَامَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبَعَلِمَ صَمْتٌ مِنْ صَمْتِ مَنْأ.

[۷۳۹]۴- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحارث بن جعفر، عن علي بن إسماعيل بن يقطين، عن عيسى بن المستفاد أبي موسى الضّرير قال: حدّثني موسى بن جعفر عليه السّلام قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام، أليس كان أمير المؤمنين عليه السّلام كاتب الوصية ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المملى عليه و جبرئيل و الملائكة المقربون عليهم السّلام شهود؟ قال: فأطرق طويلا ثم قال: يا أبا الحسن! قد كان ما قلت ولكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الأمر، نزلت الوصية من عند الله كتابا مسجلا، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك و تعالی من الملائكة، فقال جبرئيل: يا محمد! مر بإخراج من عندك إلا وصيک، ليقبضها منّا و تشهدنا بدفعك إياها إليه ضامنا لها یعنی عليا عليه السّلام؛ فأمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم بإخراج من كان في البيت ما خلا عليا عليه السّلام؛ و فاطمه فيما بين السّتر و الباب، فقال جبرئيل: يا محمد! ربك يقرئك السّلام و يقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك و شرطت عليك و شهدت به عليك و أشهدت به عليك ملائكتي و كفى بي يا محمد شهيدا، قال: فارتعدت مفاصل النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا جبرئيل! ربّي هو السّلام و منه السّلام و إليه يعود السّلام صدق- عزّ و جلّ- و برّ، هات الكتاب، فدفعه إليه و أمره بدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فقال له: اقرأه، فقرأه حرفا حرفا، فقال: يا علي! هذا عهد ربّي تبارك و تعالی إليّ و شرطه عليّ و أمانته، و قد بلغت و نصحت و أدّيت فقال عليّ عليه السّلام: و أنا أشهد لك [بأبي أنت و أمّي] بالبلاغ و النّصيحة و التّصديق علي ما قلت و يشهد لك به سمعي و

ص: ۶۰۶

ای حمران! خداوند پاک و والا آن را بر ایشان تقدیر کرد و حکم داد و امضا کرد و حتمی ساخت. سپس اجرایش کرد. پس به علم پیشینی که از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به ایشان رسیده بود علی و حسن و حسین [علیهم السّلام] قیام کردند. و از ما آن که سکوت می کند به علم سکوت می کند.

[۷۳۹]۴- ابو موسای ضریر گفته است: موسای جعفر علیهما السّلام با من فرمود: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا مگر امیر مؤمنان علیه السّلام نویسنده وصیت و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- املاکننده و جبرئیل و فرشتگان

مقرب عليهم السلام شاهدا نبودند؟ حضرت مدتی دراز سر به زیر انداخت. سپس فرمود: ای ابو الحسن! همین بود که گفתי. اما وقتی امر به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل شد، وصیت به صورت کتابی ارسال شده فرود آمد. آن را جبرئیل به همراه امینان خداوند پاک و فرازمنند از میان فرشتگان فرآوردند.

آن گاه جبرئیل عرض کرد: ای محمد! فرمان بده که هر کس در نزد تو است به جز وصی ات بیرون بروند. تا او آن را از ما تحویل بگیرد و تو ما را به دادن آن به او گواه بگیری و او ضامن آن شود. [و] مقصودش علی علیه السلام بود. پس پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- به خارج شدن هر که در خانه بود جز علی علیه السلام دستور داد. و فاطمه [علیها السلام] میان پرده و در بود. آن گاه جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید: این کتابی است که با تو عهد کرده، بر تو شرط کرده بودم. با آن بر تو شهادت داده، فرشتگانم را بر تو شاهد گرفته بودم. و ای محمد! همین که من شاهد باشم کافی است. حضرت فرمود: پس بندهای استخوان پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- لرزید و فرمود: ای جبرئیل! سلام، پروردگار من است. سلام از او است و به او بازمی گردد. خداوند عزتمند راست گفت و وفا کرد، کتاب را بده. پس او آن را به حضرت داده، به دادنش به امیر مؤمنان فرمانش داد. آن گاه حضرت به علی [علیه السلام] فرمود: آن را بخوان. و او حرف به حرفش را خواند. آن گاه حضرت فرمود: ای علی! این عهد پروردگار پاک و والایم با من و شرطش بر من و امانت او است که من [به مردم] ابلاغ کرده، نصیحت کردم و به اهلش رساندم. علی علیه السلام عرض کرد: من [ای پدر و مادرم به فدایت]- به ابلاغ و نصیحت تو و پذیرشت برای آنچه گفתי گواهی می دهم و گوش و چشم و گوشت و خونم به آن شهادت می دهم.

ص: ۶۰۷

بصری و لحمی و دمی، فقال جبرئیل علیه السلام: و أنا لكما علی ذلك من الشاهدين، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا عليّ أخذت وصيتي و عرفتها و ضمنت لله و لى الوفاء بما فيها، فقال عليّ عليه السلام: نعم بأبى أنت و أمى عليّ ضمانها و على الله عونى و توفيقى على أدائها، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا عليّ إنى أريد أن أشهد عليك بموافاتى بها يوم القيامة، فقال عليّ عليه السلام: نعم أشهد، فقال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: إن جبرئيل و ميكائيل فيما بينى و بينك الآن و هما حاضران معهما الملائكة المقربون لأشهدهم عليك، فقال: نعم ليشهدوا و أنا- بأبى أنت و أمى- أشهدهم، فأشهدهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و كان فيما اشترط عليه النبى بأمر جبرئيل عليه السلام فيما أمر الله عزّ و جلّ أن قال له: يا عليّ! تفى بما فيها من موالاه من والى الله و رسوله و البراءة و العداوة لمن عادى الله و رسوله و البراءة منهم على الصبر منك [و] على كظم الغيظ و على ذهاب حقى و غضب خمسك و انتهاك حرمتك؟ فقال: نعم يا رسول الله! فقال أمير المؤمنين عليه السلام: و الذى فلق الحبه و برأ النسمة لقد سمعت جبرئيل عليه السلام يقول للنبى: يا محمد! عرفه أنه ينتهك الحرمه و هى حرمه الله و حرمه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و على أن تخضب لحيته من رأسه بدم عبيط قال أمير المؤمنين عليه السلام: فصعقت حين فهمت الكلمه من الأيمن جبرئيل حتى سقطت على وجهى و قلت: نعم قبلت و رضيت و إن انتهكت الحرمه و عطّلت السنين و مزّق الكتاب و هدّمت الكعبه و خضبت لحيتى من رأسى بدم عبيط صابرا محتسبا أبدا حتى أقدم عليك، ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه و الحسن و الحسين و أعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنين، فقالوا مثل قوله فختم الوصيه بخواتيم من ذهب، لم تمسه النار و دفعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام، فقلت لأبى الحسن عليه السلام: بأبى أنت و أمى

و جبرئيل عليه السّلام گفت: و من شاهد هر دوی شما بر آن هستم. آن گاه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: ای علی وصیتم را برگرفتی و آن را دانستی؟ و وفای به آنچه را در آن است برای خدا و من ضمانت کردی؟ و علی علیه السّلام گفت: بله پدر و مادرم به فدایت! ضمانت آن به گردن من است. و خدا یار و توفیق دهنده من بر آن باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! می خواهم برای وفایت به من در روز قیامت شاهد بگیرم. و علی علیه السّلام گفت: بله، شاهد بگیر. و پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: جبرئیل و میکائیل که الآن این جایند و فرشتگان مقرب پروردگار را که با آنان همراهند بر آنچه میان من و تو است شاهد می گیرم. او عرض کرد: بله شاهد باشند. و من نیز- پدر و مادرم به فدایت- آنان را گواه می گیرم. پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آنان را شاهد گرفت. و در آنچه پیامبر به فرمان جبرئیل و به فرمان خداوند عزّتمند بر او شرط کرده بود چنین بود که به او فرمود: ای علی! آیا به آنچه در آن است از دوست داشتن کسی که خداوند و رسولش را دوست داشت و بیزاری و دشمنی با کسی که با خداوند و رسولش دشمن است و بیزاری از آنان با صبر از جانب تو و فروخوردن خشم بر از بین بردن حقّ و غضب خمس و بی حرمتی ات وفا می کنی؟ عرض کرد: بله، ای رسول خدا. آن گاه امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را پدید آورد که از جبرئیل شنیدم که به پیامبر می گوید: ای محمّد! او را آگاه کن که حرمتش از میان خواهد رفت درحالی که او حرمت خدا و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و به این که از سر تا محاسنش با خون تازه رنگین خواهد شد. امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است: چون سخن جبرئیل امین را فهمیدم چون برق زدگان شده با صورت بر زمین افتادم و گفتم: بله، پذیرفتم و راضی شدم- اگرچه بی حرمتی بشود و سنت ها تعطیل شده، قرآن پاره شود. کعبه خراب شده، از سر تا به محاسنم با خون تازه رنگین شود- که روزگار را صبر کرده، به حساب خدا بگذارم تا به نزد تو بیایم. سپس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فاطمه و حسن و حسین [علیهم السّلام] را صدا زد و چنان که امیر مؤمنان را آگاه کرده بود، آنان را آگاه ساخت. و آنان سخنی همچون او گفتند. آن گاه وصیت به مهرهایی زرین که آتشی بدان نخورده بود مهر زده شده، به امیر مؤمنان علیه السّلام داده شد. من به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! آیا به یادت هست که در وصیت چه بود؟

الوصیّه؟ فقال: سنن الله و سنن رسوله فقلت أ كان في الوصیّه توثبهم و خلافتهم علی أمير المؤمنين علیه السّلام فقال نعم و الله شیئا شیئا و حرفا حرفا: أما سمعت قول الله عزّ و جلّ إنا نحن نُحی الموتی و نکتب ما قدّموا و آثارهم و کلّ شیءٍ أخصّیناهُ فی إمامٍ مُبینٍ و الله لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم لأمیر المؤمنین و فاطمه علیهما السّلام: أ لیس قد فهمتما ما تقدّمت به إلیكما و قبلتماه، فقالا: بلی و صبرنا علی ما ساءنا و غاظنا.

[۷۴۰]۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن أبي عبد الله البزاز، عن حريز قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك ما أقل بقاءكم أهل البيت وأقرب آجالكم بعضها من بعض مع حاجه الناس إليكم؟! فقال: إن لكل واحد منا صحيفه فيها ما يحتاج إليه أن يعمل به في مدته، فإذا انقضى ما فيها مما أمر به عرف أن أجله قد حضر. فأتاه النبي صلى الله عليه وآله وسلم يعنى إليه نفسه وأخبره بما له عند الله وأن الحسين عليه السلام قرأ صحيفته التي أعطيها، وفسر له ما يأتي بنعي وبقى فيها أشياء لم تقض، فخرج للقتال وكانت تلك الأمور التي بقيت أن الملائكة سألت الله في نصرته، فأذن لها ومكثت تستعد للقتال وتأهب لذلك حتى قتل فنزلت وقد انقطعت مدته وقتل عليه السلام، فقالت الملائكة: يا رب أذنت لنا في الانحدر وأذنت لنا في نصرته، فانحدرنا وقد قبضته، فأوحى الله إليهم: أن الزموا قبره حتى تروه وقد خرج فانصروه وابكوا عليه وعلى ما فاتكم من نصرته فإنكم قد خصصتم بنصرته وبالباكاء عليه، فبكت الملائكة تعزياً وحرزنا على ما فاتهم من نصرته، فإذا خرج يكونون أنصاره.

ص: ۶۱۰

فرمود: سنت های خدا و رسولش. عرض کردم: آیا چیرگی آنان و مخالفتشان با امیر مؤمنان علیه السلام در وصیت بود؟ فرمود: بله به خدا سوگند همه چیز آن و حرف به حرفش. مگر این سخن خداوند شکوهمند را نشنیده ای که (همانا ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را از پیش فرستاده اند و آثارشان را می نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکاری برشمرده ایم.) [یس (۳۶): ۱۲] به خدا سوگند! رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به امیر مؤمنان و فاطمه فرمود: آیا چنین نیست که آنچه را به شما فرمان دادم فهمیده و پذیرفتید؟ گفتند: چرا و بر آنچه ما را ناپسند آید و به خشم آورد شکیبایی می کنیم. و در نسخه صفوانی زیادتی است [که در ذیل می آید:]

[۷۴۰]۵- حریز گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت! با وجود نیاز مردم به شما چقدر عمر اهل بیت اندک است و اجل هریک به دیگری نزدیک؟ فرمود: برای هر کدام از ما دفتری است که آنچه نیاز دارد تا در روزگارش به آن عمل کند در آن است. و وقتی فرمان هایی که در آن است به پایان رسید می داند که اجلش رسیده است. آن گاه پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- به نزدش آمده، به نزدیک بودن مرگش و به آنچه نزد خداوند دارد خبر می دهد. و همانا حسین علیه السلام در دفتری که به او داده شده بود آنچه را تا مرگ به او می رسید، خواند. و در آن چیزهایی مانده بود که حتمی نشده بود. آن گاه برای جنگ خارج شد. و آن چیزهایی که مانده بود این که فرشتگان از خداوند یاری اش را خواستند. پس به آن ها اجازه داد. و آنان منتظر شدند تا برای جنگ آماده شوند. تا [حسین علیه السلام] کشته شد. آنان فرود آمدند در حالی که زمان او علیه السلام سپری شده و کشته شده بود. پس فرشتگان عرض کردند: پروردگارا به ما اجازه فرود آمدن و یاری اش را دادی و ما فرود آمدیم ولی تو روحش را گرفته بودی.

خداوند به آنان وحی کرد که: در کنار قبرش باشید تا ببینید که بیرون آمده پس یاری اش کنید. و [اینک] بر او و بر از دست دادن یاری اش بگریید که شما به یاری و گریه بر او اختصاص داده شده اید پس فرشتگان در عزا و اندوه بر از دست دادن یاری اش گریستند. و هنگامی که [در ایام رجعت از قبرش] خارج شود آنان یاوران او خواهند بود.

باب الأمور التي توجب حجة الإمام عليه السلام [۷۴۱] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام:

إذا مات الإمام بم يعرف العدي بعده؟ فقال: للإمام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه و يكون فيه الفضل و الوصية، و يقدم الركب، فيقول: إلى من أوصى فلان؟ فيقال: إلى فلان، و السلاح فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل، تكون الإمامه مع السلاح حيثما كان.

[۷۴۲] ۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن يزيد شعر، عن هارون بن حمزه، عن عبد الأعلى قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: المتوَّب على هذا الأمر المدعى له، ما الحجَّه عليه؟ قال: يسأل عن الحلال و الحرام، قال: ثمَّ أقبل على فقال: ثلاثه من الحجَّه لم تجتمع في أحد إلاّ- كان صاحب هذا الأمر: أن يكون أولى الناس بمن كان قبله و يكون عنده السلاح و يكون صاحب الوصية الظاهره التي إذا قدمت المدينة سألت عنها العامه و الصبيان، إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان بن فلان.

[۷۴۳] ۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم و حفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قيل له: بأي شيء يعرف الإمام؟ قال: بالوصية الظاهره و بالفضل، إنَّ الإمام لا يستطيع أحد أن يطعن عليه في فم و لا بطن و لا فرج، فيقال: كذاب و يأكل أموال الناس، و ما أشبه هذا.

[۷۴۴] ۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن الحكم، عن معاوية بن وهب قال:

اموری که حجت امام عليه السلام را ثابت می کند

[۷۴۱] ۱- پسر ابو نصر گفت: به حضرت ابو الحسن رضا عليه السلام عرض کردم:

وقتی امام درگذشت، با چه چیزی امام پس از او شناخته می شود؟ فرمود: برای امام نشانه هایی است. از آن جمله این که بزرگ ترین فرزند پدرش باشد و فضیلت و وصیت در او باشد. و جماعت سواران بیایند و بگویند: فلانی به چه کسی وصیت کرد؟ و گفته شود: به فلانی. و سلاح در میان ما به منزله تابوت در میان بنی اسرائیل است. امامت به همراه سلاح است. هر کجا باشد.

[۷۴۲] ۲- عبد الاعلی گفت: به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: برهان علیه آن که بر این امر استیلا یافته، ادعای آن را

دارد چه چیز است؟ فرمود: از حلال و حرام پرسیده می شود. او گوید: سپس به من رو کرد و فرمود: سه دلیل است که در کسی گرد نمی آید مگر اینکه صاحب این امر باشد: این که سزاوارترین مردم به کسی که پیش از خودش بود باشد. سلاح

نزد او باشد. و دارنده وصیت آشکار باشد که وقتی به شهر آمده، درباره آن از بزرگ و کوچک پرسیدی که: فلانی به چه کسی وصیت کرده است؟ بگویند: به فلانی پسر فلانی.

[۷۴۳]۳- حفص بختری گفته است: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: با وصیت آشکار و فضیلت. کسی نمی تواند به امام درباره زبان و شکم و عورت طعنه بزند و [یا] بگویند: او دروغگو است و مال مردم را می خورد و مانند این.

[۷۴۴]۴- معاویه و هب گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: نشانه امام

ص: ۶۱۳

قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما علامه الإمام الذي بعد الإمام؟ فقال: طهاره الولاده و حسن المنشأ و لا يلهو و لا يلعب.

[۷۴۵]۵- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

سألته عن الدلالة على صاحب هذا الأمر، فقال: الدلالة عليه: الكبر و الفضل و الوصية، إذا قدم الركب المدينة فقالوا: إلى من أوصى فلان؟ قيل: إلى فلان بن فلان و دوروا مع السلاح حيثما دار، فأما المسائل فليس فيها حجة.

[۷۴۶]۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن أبي يحيى الواسطي، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الأمر في الكبير ما لم تكن فيه عاهه.

[۷۴۷]۷- أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك بم يعرف الإمام؟ قال: فقال: بخصال أما أولها فإنه بشيء قد تقدم من أبيه فيه بإشاره إليه لتكون عليهم حجة و يسأل فيجيب و إن سكت عنه ابتداء و يخبر بما في غد و يكلم الناس بكل لسان، ثم قال لي: يا أبا محمد! أعطيك علامه قبل أن تقوم فلم ألبث أن دخل علينا رجل من أهل خراسان، فكلّمه الخراسانيّ بالعربيّه فأجابه أبو الحسن عليه السلام بالفارسيّه، فقال له الخراسانيّ: و الله جعلت فداك ما معنى أن أكلمك بالخراسانيّه غير أنني ظننت أنك لا تحسنها، فقال: سبحان الله إذا كنت لا أحسن أجيبك فما فضلى عليك؟ ثم قال لي: يا أبا محمد! إن الإمام لا يخفى عليه كلام أحد من الناس و لا طير و لا بهيمه و لا شيء فيه الزوج، فمن لم يكن هذه الخصال فيه فليس هو بإمام.

ص: ۶۱۴

پس از امام چیست؟ فرمود: حلال زاده بودن (یا ختنه شده بودن و به خون آلوده نبودن) و نیک ذات بودن و این که بیهودگی نکرده، بازی نمی کند.

[۷۴۵]۵- احمد عمر گفت: از حضرت ابو الحسن رضا عليه السلام از راهنمایی به صاحب این امر پرسیدم. فرمود: راهنمای بر

آن: بزرگی از جهت سنّ و سال، فضیلت و وصیت است. [چنان که] وقتی سوارانی به شهر آمده، گفتند: فلانی به چه کسی وصیت کرد؟ بگویند: به فلانی پسر فلانی. و سلاح هر کجا گشت با آن بگردید. اما در مسأله ها حجتی نیست.

[۷۴۶] ۶- هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: همانا امر [امامت] در فرزند بزرگ است وقتی در او عیب و نقصی نباشد.

[۷۴۷] ۷- ابو بصیر گفت: به ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت! امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمودند: به چند خصلت. نخست اینکه چیزی از پدرش که اشاره به او باشد، رسیده باشد تا حجتی بر آنان باشد. و از او پرسند و پاسخ بگویند. اگر در حضورش سکوت کنند، او آغاز کند و از فردا خبر دهد و با مردم به هر زبانی سخن بگوید. سپس به من فرمود: ای پدر محمّد! پیش از آن که برخیزی نشانه ای به تو می دهم. در این هنگام چیزی نگذشت که مردی از خراسان وارد شد. خراسانی به عربی با ایشان سخن گفت و ابو الحسن علیه السّلام به فارسی پاسخش داد. آن گاه خراسانی به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند -جانم به فدایت- چیزی مانع من نشد از این که با شما به خراسانی سخن بگویم جز این که گمان کردم شما آن را به خوبی نمی دانید. حضرت فرمود:

سبحان الله! وقتی من نتوانم پاسخ تو را بدهم فضیلت من بر تو چه خواهد بود؟ سپس به من فرمود: ای پدر محمّد! سخن هیچ یک از مردم و نه پرنده و چارپایی و نه چیزی که روحی دارد از امام پنهان نیست. و هر که در او این خصلت ها نباشد، امام نیست.

ص: ۶۱۵

باب ثبات الإمامه فی الأعقاب و أنّها لا تعود فی أخ و لا عمّ و لا غیرهما من القربات [۷۴۸] ۱- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن الحسین بن ثویر بن اَبی فاخته، عن اَبی عبد الله علیه السّلام قال:

لا- تعود الإمامه فی اَخوان بعد الحسن و الحسین أبدا، إنّما جرت من علی بن الحسین كما قال الله تبارک و تعالی و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله فلا تكون بعد علی بن الحسین علیه السّلام إلا فی الأعقاب و أعقاب الأعقاب.

[۷۴۹] ۲- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن الولید، عن یونس بن یعقوب، عن اَبی عبد الله علیه السّلام أنّه سمعه یقول:

أبی الله أن يجعلها لأخوان بعد الحسن و الحسین علیه السّلام.

[۷۵۰] ۳- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن إسماعیل بن بزیر، عن اَبی الحسن الرضا علیه السّلام أنّه سئل أ تكون الإمامه فی عمّ أو خال؟

فقال: لا؟ فقلت: ففی أخ؟ قال: لا، قلت: ففی من؟ قال: فی ولدی- و هو یومئذ لا ولد له-.

[۷۵۱]۴- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن عبد الرحمن بن أبی نجران، عن سلیمان بن جعفر الجعفری، عن حماد بن عیسی، عن أبی عبد الله علیه السلام أنه قال:

لا تجتمع الإمامه فی أخوین بعد الحسن و الحسین إنما هی فی الأعقاب و أعقاب الأعقاب.

ص: ۶۱۶

پایداری امامت در فرزندان و این که آن به برادر و عمو و هیچ خویش دیگری نمی رسد

[۷۴۸]۱- ثویر ابو فاخته از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

امامت پس از حسن و حسین علیهما السلام هرگز به دو برادر نمی رسد. [و این] از علی بن حسین علیهما السلام آغاز شده است. چنان که خداوند پاک و فرازمند فرمود:

(و خویشاوندان در کتاب نسبت به یکدیگر سزاوارترند). [انفال (۸): ۷۵ و احزاب (۳۳): ۶] پس آن بعد از حضرت سجاد علیه السلام جز در فرزندان و فرزندان فرزندان نمی باشد.

[۷۴۹]۲- از یونس یعقوب روایت است که از حضرت صادق علیه السلام شنیده می فرماید: خداوند راضی نشد که آن [امامت] را پس از حسن و حسین برای دو برادر قرار دهد.

[۷۵۰]۳- از محمد بن اسماعیل بزیع روایت شده که از حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام پرسیدند: آیا امامت در عمو و دایی می باشد؟ فرمودند: نه. من گفتم: و در برادر؟ فرمودند: نه. گفتم: پس در چه کسی است؟ فرمودند: در فرزندم- درحالی که آن روز برای او فرزندی نبود-

[۷۵۱]۴- حماد عیسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امامت پس از حسن و حسین [علیهما السلام] در دو برادر گرد نمی آید. همانا آن در فرزندان و فرزندان فرزندان است.

ص: ۶۱۷

[۷۵۲]۵- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن ابن أبی نجران، عن عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن أبی طالب علیه السلام، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قلت له: إن كان کون و لا- أرانی الله فبمن أئتم؟ فأوماً إلی ابنه موسی علیه السلام قال: قلت: فإن حدث بموسی حدث فبمن أئتم؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث و ترک أبا کبیرا و ابنا صغیرا فبمن أئتم، قال: بولده ثم واحدا فواحدا.

و فی نسخه الصفوانی- ثم هكذا أبدا.

باب ما نصَّ الله عزَّ و جلَّ و رسوله على الأئمة عليهم السَّلام واحدا فواحدا [٧٥٣] ١-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد اَبی سعید، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن اَبی بصیر قال:

□
سألت ابا عبد الله عليه السَّلام عن قول الله عزَّ و جلَّ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فقال: نزلت في علي بن ابي طالب و الحسن و الحسين عليهم السَّلام، فقلت له: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: فما له لم يسمَّ عليا و أهل بيته عليهم السَّلام في كتاب الله عزَّ و جلَّ؟ قال: فقال: قولوا لهم: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ لَمْ يَسْمَ اللَّهُ لَهُمْ ثَلَاثًا وَ لَا أَرْبَعًا، حَتَّى كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هُوَ الَّذِي فَتَّيْرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَ لَمْ يَسْمَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دَرَاهِمًا دَرَاهِمًا، حَتَّى كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ نَزَلَ الْحَجَّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ:

□
طُوفُوا أَسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ نَزَلَتْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي عَلِيٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ وَ

ص: ٦١٨

[٧٥٢] ٥-عیسای عبد الله گفت: به حضرت صادق علیه السَّلام عرض کردم: اگر حادثه ای رخ دهد و خداوند آن را به من نشان ندهد از چه کسی پیروی کنم؟ حضرت به پسرش موسی علیه السَّلام اشاره کرد. عرض کردم: و اگر برای موسی حادثه ای رخ داد از چه کسی پیروی کنم! فرمود: از فرزندش. عرض کردم:

و اگر برای فرزندش حادثه ای رخ دهد و برادری بزرگ و پسری کوچک به جا گذارد از چه کسی پیروی کنم؟ فرمود: از پسرش. سپس یکی پس از دیگری. و در نسخه صفوانی [یکی از راویان کافی] است: سپس همین طور تا همیشه.

مواردی که خداوند عزَّتمند و رسولش به ائمه عليهم السَّلام یکی پس از دیگری تصریح کرده اند

[٧٥٣] ١-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السَّلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (از خداوند اطاعت کنید و از رسول خدا و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید). فرمودند: درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین عليهم السَّلام نازل شد. من عرض کردم: مردم می گویند: پس چرا از علی و خاندانش در کتاب خداوند گرامی نام برده نشده است؟ فرمودند: به آنان بگویید: همانا نماز به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نازل شد و خدا برایشان از سه رکعت و چهار رکعت نام نبرد. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود که آن را برایشان تفسیر کرد. و زکات بر او نازل شد و نامی از یک درهم از چهل درهم برده نشد و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود که آن را برای ایشان تفسیر کرد. و حج نازل شد و به آنان گفته نشد که هفت بار طواف کنید و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نازل شد و آن را برایشان تفسیر کرد. و (از خداوند اطاعت کنید و از رسول او و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید). نازل شد. و درباره علی و حسن و حسین [عليهم السَّلام] نازل شد.

ص: ٦١٩

قال صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم: أوصيكم بكتاب الله و أهل بيته، فأنتي سألت الله عزّ و جلّ أن لا يفرّق بينهما حتّى يوردهما على الحوض، فأعطاني ذلك، و قال: لا تعلّموهم، فهم أعلم منكم؛ و قال: إنهم لن يخرجوكم من باب هدى و لن يدخلوكم فى باب ضلاله، فلو سكت رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم فلم يبيّن من أهل بيته لا دعاها آل فلان و آل فلان و لكنّ الله عزّ و جلّ أنزله فى كتابه تصديقاً لنبىّه صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم إنّما يريدُ اللهُ ليذهبَ عنكم الرّجسَ أهلَ النّبيّ و يطهّرَكم تطهيراً فكان علىّ و الحسن و الحسين و فاطمه فأدخلهم رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم تحت الكساء فى بيت أم سلمه، ثمّ قال: اللهمّ إنّ لكلّ نبىّ أهلاً و ثقبلاً و هؤلاء أهل بيتى و ثقبلى، فقالت أم سلمه:

أ لست من أهلك؟ فقال: إنّك إلى خير و لكنّ هؤلاء أهلى و ثقبلى، فلما قبض رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم كان علىّ أولى النّاس بالنّاس لكثرة ما بلغ فيه رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم و إقامة للنّاس و أخذه بيده، فلما مضى علىّ لم يكن يستطيع علىّ - و لم يكن ليفعل - أن يدخل محمّد بن علىّ و لا العبّاس بن علىّ و لا واحداً من ولده إذا لقال الحسن و الحسين: إنّ الله تبارك و تعالى أنزل فينا كما أنزل فيك فأمر بطاعتنا كما أمر بطاعتك و بلغ فينا رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم كما بلغ فيك و أذهب عنّا الرّجس كما أذهب عنك، فلما مضى علىّ عليه السّلام كان الحسن عليه السّلام أولى بها لكبره، فلما توفّي لم يستطع أن يدخل ولده و لم يكن ليفعل ذلك و الله عزّ و جلّ يقول و أولوا الأزرّام بعضهم أولى ببعض فى كتاب الله فيجعلها فى ولده إذا لقال الحسين: أمر الله بطاعتى كما أمر بطاعتك و طاعه أبيك و بلغ فى رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم كما بلغ فيك و فى أبيك و أذهب الله عنّى الرّجس كما أذهب عنك و عن أبيك، فلما صارت إلى الحسين عليه السّلام لم يكن أحد من أهل بيته يستطيع أن يدعى عليه كما كان هو يدعى على أخيه و على أبيه، لو أراد أن يصرف الأمر عنه و

ص: ٦٢٠

آن گاه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره على [عليه السّلام] فرمود: هر که من مولای اویم این على مولای اوست. و فرمود: شما را به کتاب خدا و خاندانم وصیّت می کنم. من از خداوند عزّتمند خواستم که میانشان جدایی نیندازد تا هر دو کنار حوض نزد من آیند. پس آن را به من عطا کرد. و فرمود: به آنان تعلیم ندهید که ایشان عالم تر از شمايند. و فرمود: آنان هرگز شما را از در هدايت بيرون نبرده از در گمراهى وارد نمى کنند. اگر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- خاموش مى ماند و روشن نمى کرد که خاندانش چه كسانى اند، آل فلان و فلان ادعايش مى کردند. اما خداوند شكوهمند براى تصديق پيامبرش اين را نازل کرد: (همانا خداوند مى خواهد پليدى را از شما خاندان دور کرده، شما را كاملاً پاك كند.) [احزاب (٣٣): ٣٣] و آنان على و حسن و حسين و فاطمه عليهم السّلام بودند که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در خانه ام سلمه به زير عبا گرد آورده، سپس فرمود: خداوندا، براى هر پيامبرى، اهل و خاندانى است. و اينان اهل و خاندان منند. ام سلمه گفت: آيا من از اهل تو نيستم؟ فرمود: تو رو به خير دارى اما اينان اهل و خاندان منند. و وقتى رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت، على سزاوارترين مردم به خودشان بود. که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به فراوانى درباره او ابلاغ کرده، دست او را گرفته و در ميان مردم بالا- برده بود. و وقتى على [عليه السّلام] درمى گذشت، نمى توانست - و نبايد - محمّد و عباس و نه يکى از فرزندان او را داخل کند؛ زيرا حسن و حسين [عليهما السّلام] مى گفتند: خداوند پاك و والا- [آن را] درباره ما نازل کرده است، چنان که درباره تو نازل کرد. و به اطاعت از ما فرمان داده است، چنان که به اطاعت از تو فرمان داد- و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره ما ابلاغ کرده، چنان که درباره

تو ابلاغ کرد- و از ما پلیدی را دور ساخته، چنان که از تو دور ساخت. پس وقتی علی علیه السلام در گذشت، حسن علیه السلام سزاوارترین شخص [به آن امر] بود. که بزرگ تر بود. و وقتی او وفات کرد نمی توانست فرزندش را داخل کند و نباید چنان می کرد که خداوند گرامی می فرماید: (و خویشاوندان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر سزاوارترند.) و آن را در فرزندش می نهاد؛ زیرا حسین [علیه السلام] می فرمود: خداوند به اطاعت از من فرمان داده، چنان که به اطاعت از تو و پدرت فرمان داد. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره من ابلاغ کرده، چنان که درباره تو و پدرت ابلاغ کرد. و خداوند پلیدی را از من دور ساخته، چنان که از تو و پدرت دور کرد. و وقتی به حسین [علیه السلام] رسید کسی از خاندانش نمی توانست بر او ادعایی داشته باشد چنان که او بر برادر و پدرش ادعا داشت اگر می خواستند امر را از او برگردانند. که نباید چنین می کردند

ص: ۶۲۱

لم یكونا لیفعلا ثم صارت حین أفضت إلی الحسین علیه السلام فجرى تأویل هذه الآیه وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ صارت من بعد الحسین لعلى بن الحسین، ثم صارت من بعد على بن الحسین إلی محمد بن علی علیه السلام. و قال: الرّجس هو الشّكّ، و الله لا شکّ فی ربنا أبدا.

محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد و الحسین بن سعید، عن النضر بن سويد، عن یحیی بن عمران الحلبي، عن أيوب بن الحرّ و عمران بن علی الحلبي، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله علیه السلام مثل ذلك.

[۷۵۴] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن ابن مسكان، عن عبد الرحيم بن روح القصير، عن أبي جعفر علیه السلام فی قول الله عزّ و جلّ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَرْوَاحُهُمْ أَوْلَىٰ بِالَّذِينَ آمَنُوا قَالَ: فقال:

نزلت فی الامرہ إنّ هذه الآیه جرت فی ولد الحسین علیه السلام من بعده، فنحن أولى بالأمر و برسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم من المؤمنین و المهاجرین و الأنصار، قلت:

فولد جعفر لهم فيها نصيب؟ قال: لا، قلت: فولد العباس فيها نصيب؟ فقال: لا:

فعددت عليه بطون بنی عبد المطلب كلّ ذلك يقول: لا، قال: و نسيت ولد الحسن علیه السلام فدخلت بعد ذلك عليه فقلت له: هل لولد الحسن علیه السلام فيها نصيب؟ فقال: لا، و الله يا عبد الرحيم! ما لمحمدى فيها نصيب غيرنا.

[۷۵۵] ۳- الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محمد الهاشمی، عن أبيه، عن أحمد بن عیسی، عن أبي عبد الله علیه السلام فی قول الله عزّ و جلّ إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا قَالَ:

إنما یعنی أولى بكم أى أحق بكم و بأموركم و أنفسكم و أموالكم؛ الله و رسوله

ص: ۶۲۲

سپس وقتی به حسین علیه السلام رسید، منتقل شد. و معنای این آیه جاری شد که (و خویشان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر سزاوارترند). سپس بعد از حسین [علیه السلام] به علی بن حسین [علیهما السلام] رسید، سپس بعد از علی بن حسین [علیهم السلام] به محمد بن علی [علیهما السلام] رسید. و سپس فرمود: پلیدی همان شک است [و] به خدا سوگند ما هیچگاه درباره پروردگاران شک نمی کنیم.

و عمران بن علی حلبی نیز مانند این را از آن حضرت روایت کرده است.

[۷۵۴] ۲- از عبد الرحیم بن روح قصیر روایت شده که از حضرت باقر پرسیده است این سخن خداوند عزّتمند (پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش مادران آنان هستند. و خویشان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر سزاوارترند). درباره چه کسانی نازل شده است؟ و حضرت فرموده: درباره امارت نازل شده است. همانا این آیه پس از حسین علیه السلام درباره فرزندان او جاری شد. و ما نسبت به مؤمنان و مهاجر و انصار به امارت و به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- سزاوارتریم. من عرض کردم: برای فرزندان جعفر [بن ابی طالب] در آن نصیبی هست؟ فرمود: نه. گفتم: برای فرزندان عباس در آن نصیبی هست؟ فرمود: نه. و من همه شاخه های فرزندان عبدالمطلب را برایش شمردم و او فرمود: نه. او گوید: و فرزندان حسن علیه السلام را فراموش کردم. بعدا به خدمتش رفته، عرض کردم: آیا برای فرزندان حسن [علیه السلام] در آن نصیبی هست؟ فرمود: نه به خدا سوگند ای عبد الرحیم! جز ما برای هیچ محمدزاده ای در آن نصیبی نیست.

[۷۵۵] ۳- احمد عیسی از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند (همانا سرپرست شما خداوند و رسولش و کسانی اند که ایمان آوردند). روایت کرده که فرمود: یعنی سزاوارتر به شما، یعنی سزاوارتر به شما و کارهاتان و جان و مالتان، خدا و رسولش و کسانی اند که ایمان آوردند. یعنی علی و

ص: ۶۲۳

و الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيًّا وَأَوْلَادَهُ الْأَثَمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَقَدْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَهُوَ رَاكِعٌ وَعَلَيْهِ حَلَّةٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَسَاهُ إِثَابًا وَكَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ فَجَاءَ سَائِلًا فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَأَوْلِيَّ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ تَصَدَّقَ عَلَيَّ مَسْكِينًا، فَطَرَحَ الْحَلَّةَ إِلَيْهِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنْ أَحْمِلَهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ هَذِهِ الْآيَةَ وَصَيَّرَ نَعْمَةَ أَوْلَادِهِ بِنِعْمَتِهِ فَكُلٌّ مِنْ بَلْغٍ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلُغُ الْإِمَامَةِ، يَكُونُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ مِثْلَهُ فَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَالسَّائِلَ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَثَمَةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

[۷۵۶] ۴- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة و الفضيل بن يسار و بكير بن أعين و محمد بن مسلم و بريد بن معاوية و أبي الجارود جميعا، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

أمر الله عزّ و جلّ رسوله بولايه عليّ و أنزل عليه إنَّمَا وَرِثَكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَفَرْضَ وَايَةَ أَوْلِيَّ الْأَمْرِ، فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ، فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَفْسِرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فُسِّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ

و الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ، فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ، ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يَكْذِبُوهُ، فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنْ النَّاسِ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَقَامَ بَوَلَايَهُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمِّ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَهُ وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَبْلُغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ- قَالَ عُمَرُ بْنُ عَرَفَةَ: قَالَوا جَمِيعًا غَيْرَ أَبِي الْجَارود-

ص: ۶۲۴

فرزندانش عليهم السَّلام امامان تا روز قیامتند. سپس خداوند شکوهمند آنان را وصف کرده، فرمود: (کسانی که نماز را به پا داشته، در حال رکوع زکات می دهند.) امیر مؤمنان [علیه السَّلام] در نماز ظهر بود. دو رکعت خوانده، در حال رکوع بود. و لباسی که هزار دینار قیمت داشت در برش بود. و آن را پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش - که نجاشی به ایشان هدیه کرد، به او پوشانده بود. آن گاه مرد سائلی آمد و گفت: سلام بر تو ای ولی خدا و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان، به بیچاره ای صدقه بده. و حضرت لباس را به سوی انداخت و با دستش اشاره کرد که آن را بردارد. آن گاه خداوند گرامی این آیه را درباره او نازل کرده، نعمت فرزندانش را به نعمت او وصل کرد. پس، از فرزندان او آن که به درجه امامت رسید مانند او به این صفت می باشد. در حالی که در رکوعند، صدقه می دهند. و سائلی که از امیر مؤمنان درخواست کرد از فرشتگان بود. و آنان که از ائمه فرزندان او درخواست می کنند، از فرشتگان می باشند.

[۷۵۶]۴-زراره و فضیل یسار و... همگی از حضرت باقر علیه السَّلام روایت کرده اند که فرمود: خداوند عزتمند رسولش را به ولایت علی [علیه السَّلام] فرمان داده، چنین نازل کرد: (سرپرست شما تنها خدا و رسولش و کسانی اند که ایمان آوردند. کسانی که نماز را به پا داشته، زکات می دهند.) و ولایت صاحبان امر را واجب کرد. و آنان ندانستند که آن چیست. پس خداوند محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش - را فرمان داد که ولایت را برایشان تفسیر کند، چنان که نماز و زکات و روزه و حج را برایشان تفسیر کرد. وقتی این فرمان از سوی خداوند آمد، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش - دلتنگ شد و ترسید که آنان از دینشان برگشته، او را تکذیب کنند. پس دلتنگ شد و برای مشورت به پروردگارش مراجعه کرد.

آن گاه خداوند شکوهمند به او چنین وحی کرد: (ای رسول [ما] آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن. و اگر انجام ندهی، رسالتش را ابلاغ نکرده ای.

خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد.) [مائده (۵): ۶۷] پس او فرمان خداوند والا یاد را آشکار کرده، ولایت علی علیه السَّلام را در روز غدیر خم استقرار بخشید.

به نماز گردآورنده ندا داد و مردم را فرمان داد که شاهد و حاضر به غایب برسانند. - عمر اذینه گفت: آنان همگی جز ابو جارود گفته اند: - و حضرت

ص: ۶۲۵

و قال أبو جعفر عليه السَّلام: و كانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الأخرى و كانت الولاية آخر الفرائض، فأنزل الله عزَّ و جلَّ الْيَوْمَ

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَهُ، قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الْفَرَائِضَ.

[۷۵۷]۵-علی بن ابراهیم، عن صالح بن السندی، عن جعفر بن بشیر، عن هارون بن خارجه، عن ابي بصیر، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

كنت عنده جالسا، فقال له رجل: حدثني عن ولايه علي، أ من الله أو من رسوله؟ فغضب ثم قال: ويحك كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أخوف لله من أن يقول ما لم يأمره به الله، بل افترضه كما افترض الله الصلاه والزكاه والصوم والحج.

[۷۵۸]۶-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد و محمّد بن الحسين جميعا، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن ابي الجارود، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: فرض الله عزّ و جلّ على العباد خمسا، أخذوا أربعا و تركوا واحدا، قلت: أ تسميهنّ لي جعلت فداك؟ فقال: الصّلاه و كان الناس لا يدرون كيف يصلّون، فنزل جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمّد أخبرهم بمواقيت صلاتهم، ثمّ نزلت الزّكاه فقال: يا محمّد أخبرهم من زكاتهم ما أخبرتهم من صلاتهم، ثمّ نزل الصوم فكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا كان يوم عاشوراء بعث إلى ما حوله من القرى فصاموا ذلك اليوم فنزل [صوم] شهر رمضان بين شعبان و شوال، ثمّ نزل الحجّ فنزل جبرئيل عليه السلام فقال: أخبرهم من حجّهم ما أخبرتهم من صلاتهم و زكاتهم و صومهم، ثمّ نزلت الولاية و إنّما أتاه ذلك في يوم الجمعة بعرفه، أنزل الله عزّ و جلّ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

ص: ۶۲۶

باقر عليه السلام فرمود: واجبات یکی پس از دیگر نازل می شد. و ولایت آخرین از واجبات بود. که خداوند گرامی فرمود: (امروز دینتان را برایتان کامل کرده، نعمتم را بر شما تمام گردانیدم.) [سوره مائده (۵): ۳] حضرت باقر عليه السلام فرمود: خداوند عزّتمند می فرماید: پس از این واجبی را بر شما نازل نمی کنم. که واجبات را بر شما کامل کردم.

[۷۵۲]۵-ابو بصیر گفته است: نزد حضرت باقر عليه السلام بودم که مردی گفت: از ولایت علی [عليه السلام] برایم سخن بگوئید که آیا از سوی خداوند است یا از سوی رسولش؟ حضرت خشمگین شد. سپس فرمود: وای بر تو! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ترسان تر از آن بود که آنچه را خداوند به آن فرمان نداده، بگوید. بلکه آن را واجب کرد؛ چنان که نماز و زکات و روزه و حجّ را واجب کرده بود.

[۷۵۳]۶-ابو جارود گفته است: از حضرت باقر عليه السلام شنیدم که می فرماید:

خداوند گرامی پنج چیز را بر بندگان واجب کرد. چهارتای آن را بر گرفتند و یکی را وا گذاشتند. عرض کردم: آیا آنها را برای من نام می بری جانم به فدایت؟ فرمود: نماز. و مردم نمی دانستند چگونه نماز بگزارند. پس جبرئیل عليه السلام فرود آمد و گفت: ای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] آنان را از اوقات نمازشان آگاه کن. سپس زکات نازل شد و گفت:

ای محمد! آنان را از زکاتشان آگاه کن چنان که از نمازشان آگاه کردی. سپس روزه نازل شد. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- وقتی روز عاشورا می شد، پیامبر افرادی را به روستاهای اطرافش می فرستاد تا آن روز را روزه بگیرند. پس [روزه] ماه رمضان در میان شعبان و شوال نازل شد. سپس حج نازل شد. و جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و گفت: آنان را از حجّشان آگاه کن چنان که از نماز و زکات و روزه آگاهشان کردی. سپس ولایت نازل شد. و آن روز جمعه در عرفه آمد. و خداوند عزّتمند (امروز دینتان را برایتان کامل کرده، نعمتم را بر شما به اتمام رساندم.) را نازل کرد. و

ص: ۶۲۷

أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ كَان كَمَال الدّين بولايه علي بن ابي طالب عليه السّلام، فقال عند ذلك رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم: أمتي حديثوا عهد بالجاهليّة و متي أخبرتهم بهذا في ابن عمّي يقول قائل- و يقول قائل فقلت في نفسي من غير أن ينطق به لساني -فأتنتي عزيمة من الله عزّ و جلّ بتله أوعدني إن لم أبلغ أن يعدّبنّي، فنزلت:

يَا أَيُّهَا الرّسولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ فَأخذ رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم بيد عليّ عليه السّلام فقال: [يا]أيّها النّاس إنّه لم يكن نبّي من الأنبياء ممّن كان قبلي إلّا و قد عمّره الله، ثمّ دعاه فأجابّه، فأوشك أن أدعى فأجيب و أنا مسؤل و أنتم مسؤلون، فما ذا أنتم قائلون؟ فقالوا نشهد أنّك قد بلّغت و نصحت و أدّيت ما عليك، فجزاك الله أفضل جزاء المرسلين، فقال: اللهمّ اشهد-ثلاث مرّات-ثمّ قال: يا معشر المسلمين هذا وليكم من بعدى فليبلغ الشّاهد منكم الغائب، قال أبو جعفر عليه السّلام: كان و الله [عليّ عليه السّلام] أمين الله على خلقه و غيبه و دينه الذي ارتضاه لنفسه، ثمّ إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم حضره الذي حضر فدعا عليّا فقال: يا عليّ إنّي أريد أن أئتمنك على ما ائتمنتني الله عليه من غيبه و علمه و [من] خلقه و من دينه الذي ارتضاه لنفسه، فلم يشرك و الله فيها يا زيادا! أحدا من الخلق ثمّ إنّ عليّا عليه السّلام حضره الذي حضره فدعا ولده و كانوا اثني عشر ذكرا فقال لهم: يا بنّي إنّ الله عزّ و جلّ قد أباي إلّا أن يجعل فيّ سنّه من يعقوب و إنّ يعقوب دعا ولده و كانوا اثني عشر ذكرا، فأخبرهم بصاحبهم، ألا و إنّي أخبركم بصاحبكم، ألا إنّ هذين ابنا رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم الحسن و الحسين عليهما السّلام فاسمعوا لهما و أطيعوا و وازروهما فإنّي قد ائتمنتهما على ما ائتمنتني عليه رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم ممّا ائتمنته الله عليه من خلقه و من غيبه و من دينه الذي ارتضاه لنفسه.

ص: ۶۲۸

کامل شدن دین با ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام بود. در این هنگام رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- گفت: اّمّت من زمان زیادی از جاهلیت گذشته اند. و وقتی این را دربارهٔ پسرعمویم به آنان بگویم، هریک چیزی می گویند. -و این را با خودم گفتم بدون این که زبانم به آن بچرخد- که فرمانی حتمی از سوی خداوند عزّتمند بر من آمد که تهدیدم کرد اگر آن را ابلاغ نکنم عذابم خواهد کرد. و چنین نازل شد: (ای رسول [ما] آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی رسالتش را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد. که خداوند مردمان کافر را هدایت نمی کند.) پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: ای مردم! پیامبری از پیامبران پیش از من نبوده جز این که خداوند او را عمر داد، سپس او را خواند و او اجابت کرد. و من نزدیک است که خوانده شوم و

اجابت کنم. من مسئولید و شما هم مسئولیت. حال شما چه می گویند؟ آنان گفتند: ما شهادت می دهیم که تو ابلاغ و نصیحت کردی و آنچه را به عهده ات بود، رساندی. خدا برترین پاداش های فرستادگان را به تو دهد. و حضرت-سه بار- فرمود: خداوندا، تو شاهد باش. سپس فرمود: ای مسلمانان این ولّی شما پس از من است. و باید که حاضران به غائبان برساند. حضرت باقر علیه السّلام فرمود: و به خدا سوگند [علی علیه السّلام] امین خداوند بر آفریدگانش و بر غیب و دینی بود که به آن راضی شده بود. سپس وفات رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- رسید، پس علی [علیه السّلام] را خواند و فرمود: ای علی من می خواهم تو را امین قرار دهم. بر آنچه خداوند مرا بر آن-از غیب و علم و بر آفریدگانش و دینی که به آن راضی شده-امین قرار داد.

و به خدا سوگند ای زیاد او کسی از مردم را در آن شریک نکرد. سپس وفات علی علیه السّلام رسید. پس فرزندانش را فراخواند. که دوازده پسر بودند. و به ایشان فرمود: ای فرزندان من خداوند عزّتمند راضی نشد که در من جز سنّت یعقوب را قرار دهد. همانا یعقوب و فرزندانش را که دوازده پسر بودند فراخواند و حاکمشان را به آنان معرفی کرد. هان و من هم حاکمتان را به شما معرفی می کنم.

هان این دو فرزندان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-حسن و حسین علیهما السّلام هستند. پس به ایشان گوش بسپارید و از آنان اطاعت کنید. و پشتیبانی شان نمایید. که من آنان را امین قرار می دهم و آنچه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-مرا بر آن این قرار داده بود و او را خداوند بر آن-از آفریدگانش و غیث و دینی که به آن راضی شده بود-امین قرار داده بود

ص: ۶۲۹

فأوجب الله لهما من عليّ عليه السّلام ما أوجب لعليّ عليه السّلام من رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم فلم يكن لأحد منهما فضل عليّ صاحبه إلاّ-بكبره وإنّ الحسين كان إذا حضر الحسن عليهما السّلام لم ينطق في ذلك المجلس حتّى يقوم، ثمّ إنّ الحسن عليه السّلام حضره الذي حضره فسلم ذلك إلى الحسين عليه السّلام، ثمّ إنّ حسينا عليه السّلام حضره الذي حضره فدعا ابنته الكبرى فاطمه بنت الحسين عليه السّلام فدفع إليها كتابا ملفوفا و وصيته ظاهره و كان عليّ بن الحسين عليه السّلام مبطونا لا يرون إلاّ أنّه لما به، فدفعت فاطمه الكتاب إلى عليّ بن الحسين ثمّ صار والله ذلك الكتاب إلينا

الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السّلام مثله.

[۷۵۹]۷-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن صّبّاح الأزرق، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي جعفر عليه السّلام: إنّ رجلا- من المختاربه لقيني فزعم أنّ محمّد بن الحنفية إمام، فغضب أبو جعفر عليه السّلام، ثمّ قال: أ فلا قلت له؟ قال: قلت: لا والله ما دريت ما أقول، قال: أ فلا قلت له: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم أوصى إلى

علی و الحسن و الحسین فلما مضى علی علیه السلام أوصى إلى الحسن و الحسین و لو ذهب یزویها عنهما لقالا له: نحن وصیان
مثلك و لم یکن لیفعل ذلك و أوصى الحسن إلى الحسین و لو ذهب یزویها عنه لقال أنا وصی مثلك من رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم و من أبی و لم یکن لیفعل ذلك، قال الله عز و جل: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ هِی فینا و فی أبنائنا.

ص: ۶۳۰

پس خداوند از سوی علی علیه السلام برای آن دو واجب کرد آنچه را از سوی رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش -
برای علی علیه السلام واجب کرده بود. و برای هیچ یک از آن دو فضیلتی بر دیگری نبود جز به بزرگی سال. و حسین [علیه
السلام] تا وقتی حسن علیه السلام در مجلسی حاضر بود، سخن نمی گفت تا برمی خاست. سپس حسن علیه السلام وفات کرده
و آن را به حسین [علیه السلام] تسلیم کرد. سپس [وقتی] حسین علیه السلام وفاتش رسید، دختر بزرگش فاطمه را خوانده،
کتابی پیچیده شده و وصیتی آشکار به او سپرد. و علی بن حسین در شکم بیماری داشت و در حال مرگش می پنداشتند. که
فاطمه کتاب را به او داد. سپس به خدا سوگند آن کتاب به ما رسید.

مانند این روایت از حضرت باقر علیه السلام با سندی اندک متفاوت نقل شده است.

[۷۵۹]۷- ابو بصیر گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: مردی از مختاریه مرا دیدار کرد که می پنداشت محمد
حنفیّه امام است. حضرت باقر علیه السلام خشمگین شده، سپس فرمود: آیا [پاسخی] به او نگفتی؟ من عرض کردم: نه به خدا
سوگند ندانستم چه بگویم. فرمود: آیا به او نگفتی که رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - به علی و حسن و حسین
[علیهم السلام] وصیت کرد. و چون علی علیه السلام در گذشت به حسن و حسین علیهما السلام وصیت کرد و اگر می خواست
آن را از ایشان باز دارد، آنان به او می گفتند: ما وصیانی چو تویم. و او چنین نمی کرد. و حسن به حسین [علیهما
السلام] وصیت کرد و اگر می خواست آن را از او برگرداند، می گفت: من از سوی رسول خدا - درود خدا بر او و بر
خاندانش - پدرم، مانند تو وصی ام. و او چنین نمی کرد. خداوند شکوهمند فرمود: (و خویشاوندان نسبت به یکدیگر
سزاوارترند.) که درباره ما و فرزندان ما است.

ص: ۶۳۱

ص: ۶۳۲

نمایه آیات

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، ۱۲۶

اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، ۴۴۶

أتی أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرون ینزل الملائکه بالروح، ۵۹۰

أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم، ٤١٨، ٤٤٠، ٤٠٤، ٣٩٦

اعملوا فسيرى الله عملكم و رسوله، ٤٧٠

أفأنت تكره الناس حتّى يكونوا مؤمنين، ٣٥٢

أفلا يتدبّرون القرآن أم على قلوب أقفالها، ٤٣٢

أفمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه، ٤٠٦

أفمن يعلم أنّما أنزل إليك من ربّك الحقّ كمن هو أعمى إنّما يتذكّر أولوا الألباب، ٤٦

أفمن يهدى إلى الحقّ أحقّ أن يتبع أمّن لا يهدى إلاّ أن يهدى، ٤٣٤

إلاّ من شهد بالحقّ و هم يعلمون، ٢٦

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ إِلَى قَوْلِهِ أَوْلَئِكَ يَأْتُونَ أَجْرَهُمْ، ٤١٦

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقّاً تِلَاوَتِهِ أَوْلَئِكَ يَأْمِنُونَ بِهِ، ٤٦٢

الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، ٥٩٢

الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، ٤٧٤

ص: ٦٣٣

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ، ٤١٦

الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، ١٢٠

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ، ٤١٦

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ، ٤١٦

أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا آيَةً، ٤٦٨

أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ، ٤٦٦

أَلَمْ يَأْخُذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، ٢٤

ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب أن لا يقولوا على الله إلا الحق، ١٠٠

النَّبِيِّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُ أُمَّهَاتِهِمْ، ٦٢٢

اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي، ٦٢٦

اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً، ٤٢٦

أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ، ٤٦

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، ٤٤٢

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ، ٤٣٤

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ، ٥٧٤

إِنَّا كُنَّا مَرْسَلِينَ، ٥٢٢

إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، ٣٠٨

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَهُ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ، ٤٣٤

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا، ٥٩٤

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ، ٥٩٤

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا، ٢٧٨

ص: ٦٣٤

إِنَّا نُنزِلُ الْوَحْيَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ، بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ، ٤٢

إِنَّا نَحْنُ نَحْيُ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ، ٦١٠

إِنَّ أُولَىٰ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ، ٤٢٨

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا، ٣٤٤

أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا، ٤٣٤

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ، ٤٢

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ، ٤٤

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ* وَإِنَّهَا لَبَسِيْلٌ مَقِيْمٌ، ٤٦٨

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، ٤٦

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، ٤٠٨، ٤١٠

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا، ٦٢٢

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، ٦٢٤

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، ٤٠٤

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ، ٥٠

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، ٣٨٦

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، ٨٤

إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا، ٦٢٠

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ، ٤٦٦

إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، ٣٧٠

إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تَفَنَّدُونَ، ٤٩٨

أَوْ لَمْ يَرِ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ وَ لَمْ يَكْ شَيْئًا، ٣١٤

ص: ٦٣٥

أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، ٣٩٢

بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ٥٤٨

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ، ٢٤

بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما يأتهم تأويله، ١٠٠

بل هو آيات بينات في صدور الذين أوتوا العلم، ٤٥٨

تتنزل عليهم الملائكة ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنه، ٤٧٤

تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل سبيلا، ٤٤

ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا، ٤٨٦

ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا، فمنهم ظالم لنفسه، ٤٦٢

ثم دمرنا الآخرين. و إنكم لتمرون عليهم مصبحين. و بالليل أ فلا تعقلون، ٤٢

حم. * و الكتاب المبين. * إنا أنزلناه في ليلة مباركة، ٥٢٢

راسخون في العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا و ما يدرك إلا أولوا الألباب، ٤٤

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة إنك أنت الوهاب، ٤٨

شرع لكم (يا آل محمد) من الدين ما وصى به نوحا، ٤٨٠

طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون، ٤٣٢

عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا، ٥٤٨

عم يتساءلون عن النبيا العظيم، ٤٤٦

فإذا سويته و نفخت فيه من روحي، ٢٨٦

فإذا لا يؤتون الناس نقيرا، ٤٤٠

فاذكروا آلاء الله قلت: لا، قال: هي أعظم نعم الله، ٤٦٦

فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون، ٢٤

ص: ٦٣٦

فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركين، ٥٢٠

فألهمها فجورها و تقواها، ٣٤٤

فآمنوا بالله و رسوله و النور الذى أنزلنا، ٤١٤

فإنها لا تعمى الأبصار و لكن تعمى القلوب التى فى الصدور، ٣٨٨

فبأى آلاء ربكما تكذبان، ٤٤٤

فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه، ٤٠

فتعسا لهم و أضل أعمالهم، ٤٣٤

فستلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون، ١١٨، ٤٥٢، ٤٥٤

فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب، ٤٤٢

فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما، ٤٤٢

فككبوا فيها هم و الغاؤون، ١١٠

فكيف إذا جئنا من كل أمة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيدا، ٤٠٤

فلما آسفونا انتقمنا منهم، ٣٠٨

فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فى الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا، ٢٤

فلينظر الإنسان إلى طعامه، ١١٤

فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام و من يرد أن يضله، ٣٥٢

فيها يفرق كل أمر حكيم، ٥٢٤

قال الذى عنده علم من الكتاب: أنا آتيك به قبل، ٥٥٠

قالوا سمعنا و عصينا، ٤٣٢

قالوا سمعنا و هم لا يسمعون إن شر الدواب عند الله الصم البكم، ٤٣٢

قد جاءكم بصائر من ربكم، ٢١٤

قضى أجلا و أجل مسمى عنده، ٣١٤

قل تعالوا أتل ما حرم ربكم عليكم ألا تشركوا به شيئا وبالوالدين إحسانا، ٤٢

قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب، ٥٥٠

كبر مقتا عند الله و عند الذين آمنوا كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار، ٤٣٦

كتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته و ليتذكروا أولوا الألباب، ٤٦

كذبوا بآياتنا كلها، ٤٤٤

كل شيء هالك إلا وجهه، ٣٠٦

لا تدركه الأبصار، ٢١٦

لا تستلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم، ١٤٢

لا خير في كثير من نجواهم إلا من أمر بصدقه أو معروف أو إصلاح بين الناس، ١٤٢

لأعدبته عذابا شديدا أو لأذبحته أو ليأتيني بسلطان مبين، ٤٨٦

لا يقاتلونكم جميعا إلا في قرى محصنه أو من وراء جدر، ٤٤

لا ينال عهدى الظالمين، ٣٧٠

لكيلا تأسوا على ما فاتكم، ٥٢٤

ليتفقها في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون، ٧٢

ليكون الرسول شهيدا عليكم، ٤٠٦

ليكون الرسول شهيدا عليكم و تكونوا شهداء على الناس، ٤٠٨

ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، ٥٧٤

ما فرطنا في الكتاب من شيء، ٤٢٦

ما لكم كيف تحكمون* أم لكم كتاب فيه تدرسون إن لكم فيه لما تخيرون، ٤٣٢

ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم، ٢٧٤

ص: ٦٣٨

ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ولا خمسة إلا هو سادسهم، ٢٧٤

من يطع الرسول فقد أطاع الله، ٥٦٨، ٣٠٦

إنما أشرك آبائنا من قبل وكنّا ذريّة من بعدهم أفتهلكنا بما فعل المبطون، ٢٨٦

وأتقوا فتنه لا تصيبنّ الذين ظلموا منكم خاصّه، ٥٢٨

وإذا رأيتهم تعجبك أجسامهم وإن يقولوا تسمع لقولهم، ١٤٦

وإذا قيل لهم اتّبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتّبع ما ألفينا عليه، ٤٤

و أكثرهم لا يشعرون، ٤٤

و أكثرهم لا يعقلون، ٤٤

وإلهكم إله واحد، لا إله إلا هو الرّحمن الرّحيم، ٤٠

و أمّا ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى، ٣٤٤

و أنّ إلى ربّك المنتهى، ٢٠٦

وإن تطع أكثر من فى الأرض يضلّوك عن سبيل الله، ٤٤

وإنّك لعلّى خلق عظيم، ٥٦٨

وأن لو استقاموا على الطّريقه لأسقيناهم ماء غدقا، ٤٧٤

وإن من أمّه إلا خلا فيها نذير، ٥٣٠

وإنّه لذكر لك ولقومك و سوف تسئلون، ٤٥٢

وإني لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثمّ اهتدى، ٣٨٦

و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله، ٤٢٢، ٤٢٠، ٤١٦

و تلك الأمثال نضربها للناس و ما يعقلها إلا العالمون، ٤٢

و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أ فلا تعقلون، ٤٤

و جعلناهم أئمة يدعون إلى النار، ٤٤٤

ص: ٤٣٩

و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا، ٤٤٤

و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخيرات و إقام الصلاة، ٤٢٨

و جنات من أعناب و زرع و نخيل، صنوان و غير صنوان يسقى بماء واحد، ٤٢

و ذكر فإن الذكرى تنفع المؤمنين، ٤٤

و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيره سبحانه الله و تعالى، ٤٣٢

و سخر لكم الليل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمره، ٤٠

وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض، ٥٣٤، ٤١٤

و علامات و بالنجم هم يهتدون، ٤٤٤

و قال الذين أتوا العلم و الإيمان لقد لبثتم في كتاب الله إلى يوم البعث، ٤٢٨

و قال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم إيمانه أ تقتلون رجلا أن يقول ربى الله، ٤٤

و قل اعملوا فسيري الله عملكم و رسوله و المؤمنون، ٤٧٢

و قليل ما هم، ٤٤

و قليل من عبادى الشكور، ٤٤

و كان عرشه على الماء، ٢٨٤

و كذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا، ٥٨٦

و كذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا ما كنت تدري ما الكتاب، ٥٨٦

و كذلك جعلناكم أمه وسطا لتكونوا شهداء على الناس، ٤٠٦

و كذلك جعلناكم أمه وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرّسول عليكم شهيدا، ٤٠٦

و كذلك نرى إبراهيم ملكوت السماوات و الأرض و ليكون من الموقنين، ٢٨٠

و كنتم أزواجا ثلاثة فأصحاب اليمينه ما أصحاب اليمينه و أصحاب المشئمه، ٥٨٤

و لئن سألتهم من خلق السماوات و الأرض ليقولنّ الله: قل الحمد لله، ٤٤

ص: ٦٤٠

و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء فأحيا به الأرض من بعد موتها، ٤٤

و لا تصعّر خدك للناس، ٩٦

و لا تفرحوا بما آتاكم، ٥٢٤

و لا تؤتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما، ١٤٢

و لقد آتينا لقمان الحكمه، ٤٦

و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر، ٤٨٤

و لكل جعلنا موالى ممّا ترك الوالدان و الأقربون و الذين عقدت أيمانكم، ٤٦٦

و لكلّ قوم هاد، ٤٠٨

و لكنّ أكثرهم لا يعلمون، ٤٤

و لله الأسماء الحسنى فادعوه بها، ٣٠٦

و لو أنّ قرآنا سيرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو كَلّم به الموتى، ٤٨٦

و لو أنّ ما فى الأرض من شجره أقلام و البحر يمده من بعده سبعة أبحر، ٥٢٨

و ما آتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، ٥٦٨

و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبى ولا محدث، ٥٨٠

و ما الحياه الدنيا إلا لعب و لهو و للدار الآخرة خير للذين يتقون، ٤٢

و ما تغنى الآيات و النذر عن قوم لا يؤمنون، ٤٤٤

و ما ظلمونا و لكن كانوا أنفسهم يظلمون، ٣١٢

و ما قدروا الله حق قدره، ٢٢٦

و ما كان الله ليضل قوما بعد إذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون، ٣٤٤، ٣٤٦

و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله و رسوله أمرا، ٤٣٢

و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم، ٥٢٨

ص: ٦٤١

و ما من غائبه فى السماء و الأرض إلا فى كتاب مبين، ٤٨٦

و ما يتذكر إلا أولوا الألباب، ٤٠

و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون فى العلم، ٤٥٨

و مثل الذين كفروا كمثل الذى ينعق بما لا يسمع إلا دعاء، ٤٤

و من آمن و ما آمن معه إلا قليل، ٤٤

و من آياته يريكم البرق خوفا و طمعا و ينزل من السماء ماء، ٤٢

و من أضل ممّن اتّبع هواه بغير هدى من الله إنّ الله لا يهدى القوم الظالمين، ٤٣٦

و منهم من يستمع إليك أفأنت تسمع الصمّ و لو كانوا لا يعقلون، ٤٤

و من يحلل عليه غضبى فقد هوى، ٢٤٠

و من يؤت الحكمة فقد أوتى خيرا كثيرا، ٣٩٢

و وهبنا له إسحاق و يعقوب نافله و كلاً جعلنا صالحين، ٤٢٨

و هو الذى فى السماء إله و فى الأرض إله، ٥٧٨، ٢٧٦

و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية، ٢٧٨

هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير، ٥٧٤

هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب، ٤٥٢

هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا، ٣١٤

هل لكم من ما ملكت أيمانكم من شركاء فى ما رزقناكم فأنتم فيه سواء، ٤٢

هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون إنما يتذكر أولوا الألباب، ٤٥٦

هو الذى خلقكم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه، ٤٠

يا أيها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربكم و افعلوا، ٤٠٦

يا أيها الرسل كلوا من الطيبات و اعملوا صالحا إنى بما تعملون عليم، ٥٧٨

ص: ٦٤٢

يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته، ٦٢٨، ٦٢٤

يا حسرتى على ما فرطت فى جنب الله، ٣١٠

يحي الأرض بعد موتها، قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون، ٤٢

يريدون ليطفؤا نور الله بأفواههم، ٤٢٠

يسئلونك عن الروح قل الروح من أمر ربي، ٥٨٨

يمحو الله ما يشاء و يثبت، ٣١٢

يؤتى الحكمة من يشاء و من يؤت الحكمة فقد أوتى خيرا كثيرا، ٤٤

يوم ندعوا كل أناس بإمامهم، ٤٦٤

ص: ٦٤٣

نمايه روايات

أ بالنبى أم بالوصى تكذبان؟ نزلت فى الرحمن، ٤٦٦

ابن آدم! لو أكل قلبك طائر لم يشبعه، و بصر ك لو وضع عليه خرق إبره لغطاه، ٢٠٨

أبى الله أن يجرى الأشياء إلا بأسباب، ٣٨٨

أبى الله أن يجعلها لأخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام، ٦١٦

أبى الله لصاحب البدعه بالتوبه، قيل: يا رسول، ١٢٨

أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: فإننا نروى، ٣٨٠

أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت، ٣٧٨

أ تدرى ما آلاء الله؟، ٤٦٦

أ تدرى ما كان قميص يوسف؟ قال: قلت: لا، قال: إن إبراهيم لما أوقدت له النار، ٤٩٨

أ ترون الموصى منا يوصى إلى من يريد؟! لا و الله، ٥٩٨

أ ترون أن الموصى منا يوصى إلى من يريد؟! لا و الله، ٦٠٠

أتقوا فراسه المؤمن فإنه ينظر بنور الله عزّ و جلّ، ٤٧٠

أتى رجل أمير المؤمنين يسأله عن الروح، أ ليس هو جبرئيل، ٥٩٠

أتينا باب أبى عبد الله و نحن نريد الإذن عليه فسمعناه يتكلم بكلام ليس، ٤٨٨

اجتمعت اليهود إلى رأس الجالوت فقالوا له: إن هذا الرجل عالم، ١٩٨

ص: ٦٤٤

اجعلوا أمركم لله و لا تجعلوه للناس فإنه ما كان لله فهو لله، ٣٥٢

احتفظوا بكتبكم فإنكم سوف تحتاجون إليها، ١٢٤

أخبرنا عن مسيرنا إلى أهل الشام أ بقضاء من الله و قدر، ٣٣٠

أخبرني عن الله عزّ وجلّ يحمل العرش أم العرش يحمله، ٢٧٨

أخبرني عن الله متى كان؟ فقال: متى لم يكن حتّى أخبرك، ١٩٦

أخبرني عن علم عالمكم؟ قال: وراثته من رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم، ٥٦٦

أخبرني عن معرفه الإمام منكم واجبه على جميع الخلق، ٣٨٤

أخبرني ما الفرق بين الرسول والنبي والإمام، ٣٧٢

إذا أراد الإمام أن يعلم شيئاً أعلمه الله ذلك، ٥٥٢

إذا أراد الله بعبد خيراً فقهه في الدين، ٧٦

إذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا في حسن عقله، ٣٨

إذا حدّثكم بشيء فاسألوني من كتاب الله، ١٤٢

إذا حدّثتم بحديث فأسندوه إلى الذي حدّثكم، ١٢٢

إذا رأيتم الرجل كثير الصلاة كثير الصيام فلا تباهوا به، ٦٤

إذا رأيتم العالم محباً لدنياه فاتهموه على دينكم، ١٠٨

إذا سئل الرجل منكم عمّا لا يعلم فليقل، ١٠٠

إذا سمعتم العلم فاستعملوه ولتسع قلوبكم، ١٠٦

إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه فمن، ١٢٨

إذا علمت أنّ الكتاب له فاروه عنه، ١٢٢

إذا قام قائمنا وضع الله يده على رءوس العباد فجمع بها، ٦٠

إذا مات المؤمن الفقيه تلم في الإسلام تلمه، ٨٨

ص: ٦٤٥

إذا مات المؤمن بكت عليه الملائكة وبقاع الأرض، ٨٨

إذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدا من كتاب الله، ١٥٨،

أرأيتك لو حدّثتك بحديث العام ثم جئتنى، ١٥٤،

أرسل أبو جعفر عليه السلام إلى زواره أن يعلم الحكم بن عتيبه أن أوصياء محمد، ٥٨٠،

استكمال حجّتي على الأشقياء من أمتك من ترك ولايه عليّ، ٤١٢،

استوى من كلّ شيء فليس شيء أقرب إليه من شيء، ٢٧٤،

اسم الله الأعظم ثلاثة و سبعون حرفا، كان عند آصف حرف، ٤٩٤،

اسم الله غيره و كلّ شيء وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق، ٢٤٦،

أصلحك الله إنّنا نجتمع فنتذاكر ما عندنا فلا يرد علينا شيء، ١٣٤،

أصلحك الله ما تقول في قول الله عزّ و جلّ: «إنّ في ذلك لآيات للمتوسّمين» ؟ ، ٤٦٨،

اطلبوا العلم و تزيّنوا معه بالحلم و الوقار، ٨٤،

إعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله، ٦٦،

أعربوا حديثنا فإننا قوم فصحاء، ١٢٤،

اعرضوها على كتاب الله فما وافق كتاب الله عزّ و جلّ فخذوه، ٣٠،

اعرفوا العقل و جنده و الجهل و جنده تهتدوا، ٥٢،

اعرفوا الله باللّه و الرّسول بالرّسالة و أولى الأمر بالأمر، ١٨٨،

اعرفوا منازل النّاس على قدر روايتهم عنّا، ١١٨،

أعطى سليمان ملكا عظيما ثمّ جرت هذه الآية في رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٥٧٦،

اعلم علمك الله الخير أنّ الله تبارك و تعالى قديم و القدم صفته، ٢٦٠،

اعلموا أنّ صحبه العالم و أتباعه دين يدان الله به، ٤٠٠،

اغد عالما أو متعلّما أو أحبّ أهل العلم، ٨٠،

أف لرجل لا يفرغ نفسه في كل جمعه لأمر دينه، ٩٤

أ كان الله و لا شىء؟ قال نعم كان و لا شىء، ٢٠٠

اكتبوا فإنكم لا تحفظون حتى تكتبوا، ١٢٤

اكتب و بث علمك في إخوانك فإن مت فأورث، ١٢٤

أكمل الناس عقلا أحسنهم خلقا، ٥٨

الأئمة بمنزله رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلا أنهم ليسوا بأنبياء، ٥٨٠

الأئمة خلفاء الله عز و جل في أرضه، ٤١٤

الأئمة علماء صادقون مفهمون محدثون، ٥٨٢

ألا أخبركم بالفقيه حق الفقيه: من لم يقنط، ٨٤

الإرادة من الخلق: الضمير و ما يبدو لهم بعد ذلك، ٢٤٠

الإمام متى يعرف إمامته و ينتهى الأمر إليه؟ قال: فى آخر دقيقه، ٥٩٢

الأنبياء و المرسلون على أربع طبقات: نبي متبأ فى نفسه، ٣٦٨

الأوصياء هم أبواب الله عز و جل التي يؤتى منها، ٤١٤

الحجّة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق، ٣٧٦

الحديث أسمع منك أرويه عن أبيك أو أسمع، ١٢٢

الحمد لله الملهم عباده حمده و فاطرهم على معرفه، ٢٩٨

الحمد لله الواحد الأحد الضمد المتفرد الذى لا من شىء، ٢٨٨

الذكر القرآن و نحن قومه و نحن المسئولون، ٤٥٤

الذكر محمد صلى الله عليه و آله و سلم و نحن أهله المسئولون، ٤٥٢

الذِّكر و أهل بيته: المسؤلون و هم أهل الذِّكر، ٤٥٢

الذِّين آمنوا: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أمير المؤمنين عليه السَّلام وَ ذرِّيَّته الأئمَّه، ٥٩٢

ص: ٦٤٧

الزَّاسخون في العلم أمير المؤمنين و الأئمَّه من بعده: ٤٥٨،

الرسول الذي يظهر له الملك فيكلمه و النَّبِيُّ هو الذي يرى في منامه، ٣٧٤

السَّابِق بالخيرات: الإمام و المقتصد: العارف للإمام، ٤٦٢

السَّلاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شر خلق الله، ٥٠٢

السَّنَّه سَنَّتَان: سنَّه في فريضه الأخذ بها هدى، ١٦٢

الصَّادقون هم الأئمَّه و الصَّديقون بطاعتهم، ٤٤٦

العامل على غير بصيره كالسَّائر على غير الطَّريق، ١٠٢

العقل دليل المؤمن، ٦٢

العقل غطاء ستير و الفضل جمال ظاهر فاستر خلل خلقك، ٥٢

العلماء أمناء و الأتقياء حصون و الأوصياء سادته، ٧٦

العلم علمان: فعلم عند الله مخزون لم يطلع عليه أحد، ٣١٤

العلم مقرون إلى العمل، فمن علم عمل و من عمل علم، ١٠٤

الفقهاء أمناء الرُّسل ما لم يدخلوا في الدُّنيا، ١٠٨

القلب يتكل على الكتابه، ١٢٢

الله أكرم من أن يكلف النَّاس ما لا يطيقون و الله أعزَّ من أن يكون، ٣٣٨

اللَّهمَّ إنَّك لا تخلى أرضك من حجَّه لك على خلقك، ٣٧٨

اللَّهمَّ إنَّ لكلَّ نبيٍّ أهلا و ثقلا و هؤلاء أهل بيتي، ٦٢٠

«اللّٰهُ نور السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، مِثْلُ نَوْرِهِ كَمِشْكَاهٍ» فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، ٤١٨

الْمَتَوَثَّبُ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الْمَدَّعَى لَهُ، مَا الْحَجَّ عَلَيْهِ، ٦١٢

الْمَشِيئَةُ مُحَدَّثُهُ، ٢٤٢

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غَثَاءٌ، ٧٨

ص: ٦٤٨

النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يَعَايِنُ الْمَلِكِ، ٣٧٠

التَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ الْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَتْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ٤٤٤

التَّوْرُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ [عَلَى] أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَتْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ٤١٦

الْوَقُوفُ عِنْدَ الشَّبْهِ خَيْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلِكَةِ، ١١٦

أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ٦٠٦

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، ٤٨٠

أَمَّا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تَعْرُضُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةَ سَاءَةٍ ذَلِكَ، ٤٧٢

أَمَّا وَ اللَّهُ مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ، ١٢٦

أَمَّا وَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا قَالَ: بَيْنَ دَفْتِي الْمَصْحَفُ، ٤٦٠

أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولُهُ بَوْلَايَهُ عَلَيَّ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ، ٦٢٤

أَمْرُ اللَّهِ وَ لَمْ يَشَأْ وَ لَمْ يَأْمُرْ، أَمْرُ إِبْلِيسَ أَنْ يَسْجُدَ لِآدَمَ، ٣٢٢

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الشَّاهِدِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ٤٠٦

إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ شَجَرَةُ التَّبْوَةِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ، ٤٧٦

إِنَّ إِبْلِيسَ قَاسَ نَفْسَهُ بِآدَمَ فَقَالَ: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ، ١٣٦

إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ، ٩٠

أنا رسول الله إلى الناس أجمعين و لكن سيكون من بعدى أئمة على الناس، ٤٦٤

إن اسم الله الأعظم على ثلاثه و سبعين حرفا و إنما كان عند آصف منها حرف، ٤٩٢

إن أصحاب المقاييس طلبوا العلم بالمقاييس فلم تزدهم المقاييس، ١٣٢

أنا عين الله و أنا يد الله و أنا جنب الله و أنا باب الله، ٣١٠

إن أفضل الأعمال عند الله ما عمل بالسنة و إن قل، ١٦٠

إن الأئمة فى كتاب الله عزّ و جلّ إمامان قال الله تبارك و تعالى، ٤٦٤

ص: ٦٤٩

إن الأرض لا تخلو إلاّ و فيها إمام، كيما إن زاد المؤمنون شيئا، ٣٧٦

إن الأرض لا تخلو من حجّه و أنا و الله ذلك الحجّه، ٣٧٨

إن الأعمال تعرض على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أبراها و فجارها، ٤٧٢

إن الإمام إذا شاء أن يعلم أعلم، ٥٥٢

إن الإمام إذا شاء أن يعلم علم، ٥٥٠

إن الإمامه عهد من الله عزّ و جلّ معهود لرجال مسمّين، ليس للإمام أن يزويها، ٥٩٨

إن الإمام يعرف الإمام الذى من بعده فيوصى إليه، ٥٩٦

إن الأمر فى الكبير ما لم تكن فيه عاهه، ٦١٤

إن الحجّه لا تقوم لله عزّ و جلّ على خلقه إلاّ بإمام حتى يعرف، ٣٧٤

إن الحجّه لا تقوم لله على خلقه إلاّ بإمام حتى يعرف، ٣٧٤

إن الحديث ينسخ كما ينسخ القرآن، ١٥٠

إن الحسن البصرى يزعم أن الذين يكتمون العلم يؤذى، ١٢٠

إن الذى يعلم العلم منكم له أجر مثل أجر المتعلم، ٨٠

إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَالْمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ، ٥١٦

إِنَّ السَّنَةَ لَا تَقَاسُ إِلَّا تَرَى أَنَّ امْرَأَهُ تَقْضِي صَوْمَهَا، ١٣٦

إِنَّ الْعَالَمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ، ١٠٤

إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرْفَعْ وَالْعِلْمَ يَتَوَارَثُ، ٤٧٦

إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرْفَعْ وَمَا مَاتَ عَالِمٌ، ٤٨٠

إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرْفَعْ وَمَا مَاتَ عَالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ، ٤٧٨

إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَهُ الْأَنْبِيَاءَ وَذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرثُوا دَرَاهِمًا، ٧٤

إِنَّ الْعِلْمَ يَتَوَارَثُ فَلَا يَمُوتُ عَالِمٌ إِلَّا تَرَكَ، ٤٨٠

ص: ٦٥٠

إِنَّ الْعِلْمَ يَتَوَارَثُ وَلَا يَمُوتُ عَالِمٌ إِلَّا وَتَرَكَ مِنْ يَعْلَمُ، ٤٧٨

إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ بِمَكِّهِ وَأَرَادَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ نَادَى مُنَادِيَهُ، ٤٩٦

إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا، ٣٧٠

إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌّ وَأَعْظَمُ مَنْ أَنْ يَتَرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ، ٣٧٨

إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌّ وَأَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَعْرِفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْخَلْقُ يَعْرِفُونَ بِاللَّهِ، ٣٥٦

إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَّفَهُمْ، ٣٤٤

إِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يَجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذَّنُوبِ، ٣٣٦

أَنَّ اللَّهَ أَعْلَى وَأَجَلٌّ وَأَعْظَمُ مَنْ أَنْ يَبْلُغَ كُنْهَ صِفَتِهِ، ٢٢٤

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى ذِكْرُهُ وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ؛ سُبْحَانَهُ وَتَقَدَّسَ، ٢٩٤

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا، ٣٦٨

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَدَّبَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ، ٥٧٢

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، ١٤٠

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ اسْمًا بِالْحُرُوفِ غَيْرِ مَتَّصُوتٍ، ٢٤٤

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ، ٤٠٨

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتِهِمْ، ٥٧٢

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةَ، ١٤٠

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْظَمَ وَأَعَزَّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يَظْلَمَ، ٣١٢

إِنَّ اللَّهَ خَصَّ عِبَادَهُ بِآيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا، ١٠٠

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَأَمْرَهُمْ، ٣٣٤

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَالشَّقَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ فَمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ سَعِيدًا، ٣٢٦

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا، ٣٠٨

ص: ٤٥١

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَخَلَقَهُ خَلْقًا مِنْهُ وَكُلَّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ، ١٨٤

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَخَلَقَهُ خَلْقًا مِنْهُ وَكُلَّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمَ شَيْءٍ، ١٨٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذَكَرَهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا، ٥٧٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بَعْلَمَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ، ٥٤٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخْبَرَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَا كَانَ مِنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا، ٣١٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ، ٥٧٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهِ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ: وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ، ٥٦٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهِ فَأَحْسَنَ أَدْبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدْبَ قَالَ، ٥٧٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ نَكْتًا فِي قَلْبِهِ نَكْتَهُ مِنْ نُورٍ، ٣٥٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! ٦٠٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ، ٢٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا، ٤١٢

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هَمَّ، ٥٥٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ لَمْ يَقْسِمَ لِلْجَدِّ شَيْئًا وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ٥٧٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتِهِمْ، ٥٧٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسْفِنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ، ٣٠٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: تَذَاكَرَ الْعِلْمَ بَيْنَ عِبَادِي مَمًّا، ٩٤

إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ، ٢٢٦

إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ، ٢٢٦

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْدَأْ لَهُ مِنْ جَهْلٍ، ٣١٦

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالَمٍ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ، ٣٧٨

ص: ٦٥٢

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْعَمْ عَلَى عَبْدٍ نَعْمَةً إِلَّا وَ قَدْ أَلْزَمَهُ فِيهَا الْحِجَّةَ مِنَ اللَّهِ، ٣٤٦

إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، ٣٤٨

إِنَّا لَمَّا أَثْبِتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَنِ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، ٣٥٤

إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَابًا، لَمْ يَنْزَلْ، ٦٠٢

إِنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: انْسِبْ لَنَا رَبِّكَ فَلَبِثَ ثَلَاثًا، ٢٠٢

إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ كُلَّهُ عَجِيبٌ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ احْتَجَّ عَلَيْكُمْ، ١٩٢

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ، ٥٦

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبِ مَعَاوِيَةَ، ٢٨٨

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ وَاللَّيْلَةَ الَّتِي يَقْتُلُ فِيهَا، ٥٥٤

إِنَّا نَجِيبُ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ، ١٥٢

إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأُهَا وَقَوَّتُهَا وَعِمَارَتُهَا الَّتِي لَا يَنْتَفِعُ، ٦٨

إِنَّ أَوَّلَ وَصِيٍّ كَانَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ هَبَهُ اللَّهُ بِنِ آدَمَ، ٤٨٢

إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَقُولُ بِالْجَبْرِ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ بِالْإِسْطَاعَةِ، ٣٣٨

إِنَّ جَبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرَمَانَتَيْنِ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ٥٦٢

إِنَّ دَاوُدَ وَرَثَ عِلْمَ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ سَلِيْمَانَ وَرَثَ دَاوُدَ، ٤٨٤

إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُخْتَارِيَّةِ لَقِنِي فَرَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ إِمَامٌ، فَغَضِبَ، ٦٣٠

إِنَّ رَوَاهُ الْكِتَابُ كَثِيرٌ وَإِنَّ رِعَاتَهُ قَلِيلٌ وَكَمْ مِنْ مُسْتَنْصَحٍ، ١١٦

أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى كَانَ [مَا] بَيْنَ السَّمَاءِ، ٥٥٦

إِنَّ سَلِيْمَانَ وَرَثَ دَاوُدَ وَإِنَّ مُحَمَّدًا وَرَثَ سَلِيْمَانَ، ٤٨٢

إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ الدَّيْصَانِيَّ سَأَلَ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ، ١٧٦

إِنَّ عَلِمْنَا غَابِرٌ وَمَزْبُورٌ وَنَكَتٌ فِي الْقُلُوبِ وَنَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ، ٥٦٦

ص: ٦٥٣

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَالِمًا وَالْعِلْمُ يَتَوَارَثُ وَلَنْ يَهْلِكَ عَالِمٌ، ٤٧٦

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُحَدِّثًا، فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ: جِئْتُكُمْ بِعَجِيْبِهِ، ٥٨٢

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُحَدِّثًا فَقُلْتُ: فَتَقُولُ: نَبِيٌّ؟ قَالَ: فَحَرَّكَ يَدَهُ، ٥٧٨

إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقِّ حَقِيْقَهُ وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوْرًا، ١٥٨

إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ تَكُوْنُ مِنْ بَعْدِي يَكَادُ بِهَا الْإِيْمَانُ، ١٣٠

إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ وَإِنَّ النَّاسَ لِيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا، ٥١٦
إِنَّ عِنْدِي الْجِغْرَ الْأَبْيَضَ، قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ؟ قَالَ: زُبُورُ دَاوُدَ، ٥١٢
إِنَّ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَانَ يَعْمَلُ بِهِمَا، ٤٩٤
إِنَّ فِي الْجِغْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَّا يَسُوؤُهُمْ، لِأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الْحَقَّ، ٥١٤
إِنَّ فِي بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ أَنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، ٣٢٨
إِنَّ فِي عَلِيِّ سَنَةِ أَلْفِ نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ الْعِلْمَ، ٤٧٨
إِنَّ قُلُوبَ الْجَهَّالِ تَسْتَفْزِئُهَا الْأَطْمَاعُ وَتُرْتَهِنُهَا الْمَنَى، ٥٦
إِنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلَهُمْ، يَتْلُونَ بِذَلِكَ عَلَيْنَا قِرْآنًا، ٥٧٨
إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَلَا أَرَانِي اللَّهَ فَبِمَنْ أَتَيْتُمْ؟ فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، ٦١٨
إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَلَا تَعْرِفُوا حَتَّى تَصَدَّقُوا، ٣٨٦
إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ وَمَشِيئَتَيْنِ: إِرَادَةَ حَتْمٍ وَإِرَادَةَ عِزْمٍ، ٣٢٢
إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عِلْمِينَ: عَلِمًا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ وَأَنْبِيَاءُهُ، ٥٤٤
إِنَّ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا عِلْمِينَ: عَلِمًا عِنْدَهُ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ، ٥٤٦
إِنَّ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا عِلْمِينَ: عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ وَعِلْمٌ عِلْمُهُ، ٥٤٦
إِنَّ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا عِلْمِينَ: عِلْمٌ مَبْدُولٌ وَعِلْمٌ مَكْفُوفٌ، ٥٤٦
إِنَّ لِلَّهِ عِلْمِينَ: عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ، لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، ٣١٦

ص: ٦٥٤

إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جَمْعَهُ سُرُورًا قُلْتُ: زَادَكَ اللَّهُ وَ مَا ذَاكَ، ٥٤٢
إِنَّمَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِينَا كَمِثْلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَيْنَمَا دَارَ التَّابُوتِ، ٥٠٨
إِنَّمَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثَمَا دَارَ التَّابُوتِ، ٥٠٨

إنما مثل السّلاح فينا مثل التّابوت في بني إسرائيل، كانت بنو إسرائيل، ٥٠٨

إنما نحن الذين يعلمون و الذين لا يعلمون عدونا و شيعتنا، ٤٥٦

إنما يداق الله العباد في الحساب يوم القيامة على قدر ما آتاهم، ٣٦

إنما يعبد الله من يعرف الله، فأما من لا يعرف الله، ٣٨٢

إنما يعرف الله عزّ و جلّ و يعبده من عرف الله و عرف إمامه، ٣٨٤

إنما يعنى أولى بكم أى أحقّ بكم و بأموركم و أنفسكم و أموالكم، ٦٢٢

إن ملكا عظيم الشأن كان في مجلس له فتناول الرّبّ تبارك، ٢٠٦

إنّ ممّا أوحى الله إلى موسى عليه السّلام و أنزل عليه في التّوراه، ٣٢٨

إنّ من أبغض الخلق إلى الله عزّ و جلّ لرجلين، ١٣٠

إنّ من علامات الفقه الحلم و الصّمت، ٨٦

إنّ من علم ما أوتينا تفسير القرآن و أحكامه و علم تغيير الزّمان، ٤٩٠

إنّ من عندنا يزعمون أنّ قول الله عزّ و جلّ: «فستلوا أهل الذّكر، ٤٥٤

أنّه أتى عليّ بن الحسين عليه السّلام ليله قبض فيها بشراب، ٥٥٤

أنّه سئل أ تكون الإمامه في عمّ أو خال؟ فقال: لا؟ فقلت: ففي أخ، ٦١٦

أنّه سئل عن قول الله عزّ و جلّ: (الرّحمن على العرش استوى)، ٢٧٤

أنّه سئل عن مسأله فأجاب فيها قال: فقال الرّجل: إنّ الفقهاء لا يقولون، ١٦٠

أنّه سأله عن قول الله عزّ و جلّ: و لقد كتبنا في الزّبور، ٤٨٤

إنّ هشام بن الحكم زعم أنّ الله جسم ليس كمثله شيء، عالم، ٢٣٢

ص: ٦٥٥

إنّ هشام بن الحكم يقول قولاً عظيماً إلاّ أتى أخصر لك منه، ٢٣٠

أنه قال في صفه القديم: إنه واحد صمد أحدي المعنى، ٢٣٦

أنه قال: لا أقول: إنه قائم فأزيله عن مكانه و لا أحده بمكان، ٢٧٠

أنه قال للزنديق حين سأله: ما هو؟ قال: هو شيء بخلاف الأشياء، ١٨٤

أنه كتب إلى أبي الحسن عليه السلام: يسأله عن الله عزّ وجلّ أ كان يعلم الأشياء، ٢٣٤

إنه ليس شيء فيه قبض أو بسط ممّا أمر الله به أو نهى عنه، ٣٢٦

إنه يسخى نفسه في سرعه الموت و القتل فينا، ٩٠

إنني أسمع الكلام منك فأريد أن أرويه كما سمعته منك، ١٢٠

إنني رجل صاحب كلام و فقه و فرائض و قد جئت لمناظره، ٣٦٠

إنني لأعلم ما في السماوات و ما في الأرض و أعلم ما في الجنة، ٥٥٨

إنني ناظرت قوما فقلت لهم: إن الله جلّ جلاله أجلّ و أعزّ، ١٩٠

إن يهوديًا يقال له: سبخت جاء إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال: يا رسول الله! جئت، ٢٠٨

إياكم و التّفكّر في الله و لكن إذا أردتم أن تنظروا، ٢٠٨

إياكم و الكذب المفترع قيل له: و ما الكذب المفترع، ١٢٤

أيّ إمام لا يعلم ما يصيبه و إلى ما يصير، ٥٥٢

إيانا عنى و علىّ أولنا و أفضلنا و خيرنا بعد النّبىّ صلى الله عليه و آله و سلم، ٤٩٢

إيانا عنى و نحن المجتبون و لم يجعل الله تبارك و تعالى في الدّين، ٤٠٦

أ يجوز أن يقال: إن الله شيء؟ قال: نعم يخرج من الحدين، ١٨٨

أيّ شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كلّ شيء، ٢٥٦

أيّها النّاس إذا علمتم فاعملوا بما علمتم، ١٠٦

أيّها النّاس اعلموا أنّه ليس بعاقل من انزعج، ١١٨

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ١٤٢

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءَ تَتَّبِعُ وَأَحْكَامَ، ١٢٨

أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَ كُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ، ١٦٠

بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: بِالْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَبِالْفَضْلِ، ٦١٢

بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعَيُونَ بِمَشَاهِدِهِ الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، ٢١٤

بِمَ يَعْرِفُ النَّاجِي؟ قَالَ: مَنْ كَانَ فَعَلَهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا، ١٠٦

بَنَى عَبْدُ اللَّهِ وَ بَنَى عَرَفَ اللَّهُ وَ بَنَى وَحَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، ٣١٠

بَيْنَا أَبِي جَالِسٍ وَ عِنْدَهُ نَفْرٌ إِذَا اسْتَضْحَكَ حَتَّى اغْرُورِقَتْ عَيْنَاهُ دُمُوعًا، ٥٢٤

بَيْنَا أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامِ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ إِذَا رَجَلَ مَعْتَجِرٌ قَدْ قَبِضَ لَهُ، ٥١٨

بَيْنَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَخْطُبُ عَلَى مَنْبَرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، ٢٩٦

تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: اسْتِكْمَالُ حَجَّتِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ مِنْ أُمَّتِكَ، ٤٤٨

تَذَاكُرُ الْعِلْمِ دِرَاسَهُ وَ الدَّرَاسَةَ صَلَاحَ حَسَنَهُ، ٩٦

تَذَاكُرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءٌ لِلْقُلُوبِ، ٩٦

تَرَكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَتَاعِ سَيْفًا وَ دِرْعًا وَ عِزَّةً وَ رَحْلًا، ٥٠٢

تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانَ وَ عَشْرِينَ وَ مَائَةٍ وَ ذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ، ٥١٢

تَعْرُضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْمَالَ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ أَبْرَارَهَا وَ فِجَارَهَا، ٤٧٠

تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ، ٧٢

تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، ٢٠٤

تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامًا، ٣٧٦

جئت إلى الرضا عليه السلام أسأله عن التوحيد فأملى عليّ: الحمد لله فاطر الأشياء، ٢٢٨،

جاء رجل إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام من وراء نهر بلخ فقال: إنّي أسألك، ١٩٦،

ص: ٦٥٧،

جاء رجل إلى أبي جعفر عليه السلام فقال له: أخبرني عن ربك متى كان، ١٩٦،

جاء رجل إلى عليّ بن الحسين عليهما السلام فسأله عن مسائل فأجاب، ١٠٤،

جعلت فداك أجبر الله العباد على المعاصي؟ فقال: الله أعدل من أن يجبرهم، ٣٣٦،

جعلت فداك أخبرني عن النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم ورث النبيّين كلهم؟ قال: نعم، ٤٨٤،

جعلت فداك رأيت ما كان من أمر عليّ والحسن والحسين عليهم السلام، ٦٠٤،

جعلت فداك إن الشيعة يسألونك عن تفسير هذه الآية: عمّ، ٤٤٦،

جعلت فداك إن رأيت أن تعلمني هل كان الله جلّ وجهه، ٢٣٦،

جعلت فداك إنّي أسألك عن مسأله هاهنا أحد يسمع كلامي، ٥١٠،

جعلت فداك بم يعرف الإمام؟ قال: فقال: بخصال أمّا أولها فإنّه بشيء، ٦١٤،

جعلت فداك ما أقلّ بقاءكم أهل البيت وأقرب آجالكم، ٦١٠،

جعلت فداك يا ابن رسول الله! من أين لحق الشقاء أهل المعصية، ٣٢٦،

جعلت فداك يفرض الله طاعه عبد على العباد ويحجب عنه خبر السماء، ٥٥٨،

جعل منهم الرسل والأنبياء والأئمّه، فكيف يقرون في آل إبراهيم عليه السلام، ٤٤٢،

جنب الله: أمير المؤمنين عليه السلام وكذلك ما كان بعده من الأوصياء، ٣١٠،

حتّى يعرفهم ما يرضيه وما يسخطه، ٣٤٤،

حجّه الله على العباد النبيّ والحجّه فيما بين العباد، ٦٠،

حدّثني عن ولايه عليّ، أ من الله أو من رسوله؟ فغضب، ٦٢٦،

حضرت أبا جعفر عليه السّلام فدخل عليه رجل من الخوارج، ٢١٤

حلال محمّد حلال أبدا إلى يوم القيامة و حرامه حرام أبدا، ١٣٨

حمزه بن الطيّار أنّه عرض على أبي عبد الله عليه السّلام بعض خطب أبيه، ١١٦

حملة العرش و العرش: العلم ثمانيه: أربعة منّا و أربعة ممّن شاء الله، ٢٨٤

ص: ٦٥٨

خذوا بالمجمع عليه، فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه، ٣٠

خرج أمير المؤمنين عليه السّلام ذات ليلة بعد عتمه و هو يقول همهمه همهمه، ٤٩٦

خطب أمير المؤمنين عليه السّلام خطبه بعد العصر، فعجب النّاس من حسن صفتة، ٣٠٢

خلق أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٥٨٨

خلق الله المشيئه بنفسها ثمّ خلق الأشياء بالمشيئه، ٢٤٠

دخل أبو حنيفه على أبي عبد الله عليه السّلام فقال له: يا أبا حنيفه! بلغني، ١٣٨

دخلت أنا و عيسى شلقان على أبي عبد الله عليه السّلام فابتدأنا فقال، ٢٩٨

دخل رجل من الزّنادقه على أبي الحسن عليه السّلام و عنده جماعه، ١٧٦

دخل رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم المسجد فإذا جماعه قد أطافوا، ٧٤

دعاه الإنسان العقل و العقل منه الفطنه و الفهم، ٦٠

دعوا ما وافق القوم فإنّ الرّشد فى خلافتهم، ٣٠

ذاكرت أبا عبد الله عليه السّلام فيما يروون من الرّؤيه، ٢١٤

ذكر المحدث عند أبي عبد الله عليه السّلام فقال: إنّه يسمع الصّوت، ٥٨٢

ذكرت لأبي عبد الله عليه السّلام رجلا مبتلى بالوضوء و الصّلاه، ٣٨

ذكر عنده أصحابنا و ذكر العقل قال: فقال عليه السّلام لا يعبأ بأهل الدّين، ٦٦

ذكر عنده قوم يزعمون أنّ الله تبارك و تعالى ينزل إلى السماء الدنيا، ٢٧٠

رجل راويه لحديثكم بيث ذلك في الناس، ٧٨

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «الذكر أنا و الأئمة أهل الذكر»، ٤٥٢

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم المنذر و على الهادي، أما و الله ما ذهبت منّا، ٤١٠

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم المنذر و لكلّ زمان منّا هاد يهديهم إلى ما جاء به، ٤٠٨

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم النجم و العلامات [هم] الأئمة عليهم السلام، ٤٤٤

ص: ٦٥٩

روّحوا أنفسكم ببديع الحكمة فإنّها تكلّ كما تكلّ الأبدان، ١١٢

زكاه العلم أن تعلّمه عباد الله، ٩٦

سئل أبو جعفر الثاني عليه السلام: يجوز أن يقال لله: إنّه شيء، ١٨٤

سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالى: (كلّ شيء هالك إلا وجهه)، ٣٠٦

سئل العالم عليه السلام كيف علم الله؟ قال علم و شاء و أراد و قدر، ٣١٨

سئل أمير المؤمنين عليه السلام: بم عرفت ربك؟ قال: بما عرفني نفسه، ١٩٠

سئل عليّ بن الحسين عليهما السلام عن التوحيد فقال: إنّ الله عزّ و جلّ علم، ٢٠٤

سئل عن الجبر و القدر فقال: لا جبر و لا قدر و لكن منزله بينهما، ٣٣٦

سئل عن معنى الله فقال: استولى على ما دقّ و جلّ، ٢٥٠

ساده التبيين و المرسلين خمسة و هم أولو العزم من الرسل، ٣٧٠

سأل أبا عبد الله عليه السلام بعض أصحابنا عن الجفر فقال: هو جلد ثور مملوء علما، ٥١٤

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الاستطاعة، فقال: يستطيع العبد، ٣٤٠

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن قوله عزّ و جلّ: و لكلّ جعلنا موالى، ٤٦٤

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام: هل كان الله عزّ وجلّ عارفاً بنفسه قبل أن يخلق، ٢٤٦

سألت أبا الحسن عليه السلام عن شيء من الصفه فقال: لا تجاوزوا، ٢٢٤

سألت أبا جعفر الثاني عليه السلام: ما معنى الواحد؟ فقال إجماع الألسن عليه، ٢٥٦

سألت أبا جعفر عليه السلام عمّا يروون أنّ الله خلق آدم على صورته، ٢٨٨

سألت أبا جعفر عليه السلام: عن التوحيد فقلت: أتوهم شيئاً، ١٨٢

سألت أبا جعفر عليه السلام، عن الرسول والنبي والمحدث، ٣٧٢

سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من التوحيد؛ فقال: إنّ الله تباركت أسماؤه، ٢٦٦

سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من الصفه فرفع يده إلى السماء، ٢٠٨

ص: ٦٦٠

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى: «فآمنوا بالله»، ٤١٨

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: اتقوا الله وكونوا مع الصادقين، ٤٤٦

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: أطيعوا الله و، ٤٤٠

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا، ٥٩٤

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: فآمنوا بالله ورسوله، ٤١٤

سألت أبا جعفر عليه السلام ما حقّ الله على العباد؟، ١٠٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام بمنى عن خمسمائه حرف من الكلام فأقبلت، ٥٦٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام عمّا يتحدث الناس أنّه دفع إلى أم سلمه صحيفه، ٥٠٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الأئمة بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: كان أمير المؤمنين عليه السلام، ٣٨٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الاستطاعه، فقال: أ تستطيع أن تعمل، ٣٤٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الاستطاعه فلم يجبني فدخلت عليه دخله أخرى، ٣٤٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام، عن الإمام؟ يعلم الغيب؟ فقال: لا و لكن إذا أراد، ٥٥٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الروح التي في آدم عليه السلام، قوله: فإذا سويته، ٢٨٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العلم، أ هو علم يتعلمه العالم من أفواه الرجال، ٥٨٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن تفسير «بسم الله الرحمن الرحيم» قال: الباء بهاء الله، ٢٤٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه، ١٥٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن سبحان الله فقال أنفه لله، ٢٥٦

سألت أبا عبد الله عن قل هو الله أحد فقال عليه السلام: نسبه الله، ٢٠٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالى: و كذلك أوحينا إليك، ٥٨٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالى: و ما تغني الآيات، ٤٤٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: (الرحمن على العرش استوى)، ٢٧٦

ص: ٦٦١

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله جلّ و عزّ: و سع كرسيه السماوات، ٢٨٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: أطيعوا الله و أطيعوا الرسول، ٦١٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «الذين قالوا ربنا الله، ٤٧٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ «أ لم تر إلى الذين بدلوا، ٤٦٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «أم يحسدون الناس، ٤٤٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: إن الله يأمركم أن تؤدّوا، ٥٩٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «سبحان الله» ما يعنى به، ٢٥٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «و روح منه»، ٢٨٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «وسع كرسيه السماوات، ٢٨٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «وكان عرشه على الماء»، ٢٨٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «و لكلّ قوم هاد»، ٤٠٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «و نفخت فيه من روحى»، ٢٨٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «هو الأوّل و الآخر» و قلت، ٢٥٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام من لم يعرف شيئاً هل عليه شيء؟ قال: لا، ٣٤٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام: هل للعباد من الاستطاعة شيء؟ قال: فقال لى، ٣٤٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام هل يكون اليوم شيء لم يكن فى علم الله بالأمس، ٣١٦

سألت الرضا عليه السلام عن التوحيد فقال: كلّ من قرأ: (قل هو الله أحد)، ٢٠٤

سألت الرضا عليه السلام عن قول الله: «الله نور السماوات و الأرض» فقال: هاد، ٢٥٠

سألت الرضا عليه السلام، عن قول الله عزّ وجلّ: إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات، ٥٩٤

سألته عمّا يتحدّث الناس أنه دفعت إلى أم سلمه صحيفه مختومه، ٥٠٤

سألته عن أدنى المعرفة فقال: الإقرار بأنّه لا إله غيره، ١٩٢

ص: ٦٦٢

سألته عن أفضل ما يتقرّب به العباد إلى الله عزّ وجلّ، ٣٩٨

سألته عن الأئمة هل يجرون فى الأمر و الطاعة مجرى واحد، ٣٩٨

سألته عن الدلالة على صاحب هذا الأمر، فقال: الدلالة عليه: الكبير، ٦١٤

سألته عن الله هل يوصف؟ فقال: أ ما تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، ٢١٦

سألته عن ذى الفقار سيف رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم من أين هو؟ قال: هبط به، ٥٠٢

سألته عن رجل اختلف عليه رجلان من أهل دينه فى أمر، ١٥٤

سألته عن علم الإمام بما فى أقطار الأرض و هو فى بيته، ٥٨٦

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: «وهديناه للتّجدين» قال: نجد الخير و الشرّ، ٣٤٦

سألته عن قوله تعالى: «ثمّ أورتنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا»، ٤٦٢

سألته عن مجذور أصابته جنباه فغسلوه فمات، ٩٢

سألته عن مسأله فأجابني ثمّ جاءه رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف، ١٥٢

سألته فقلت: الله فوّض الأمر إلى العباد؟ قال: الله أعزّ من ذلك، ٣٣٢

سأل رجل أبا عبد الله عليه السّلام عن مسأله فأجابه فيها، فقال الرّجل: رأيت، ١٣٨

سأل رجل فارسىّ أبا الحسن عليه السّلام فقال: طاعتك مفترضة؟ فقال: نعم، ٣٩٨

سألنى أبو قرّه المحدث أن أدخله على أبى الحسن الرضا عليه السّلام، ٢٨٠، ٢١٠

سأله رجل من أهل بيت و أنا حاضر عن قول الله عزّ وجلّ، ٥٨٦

سأته أشياء ليس للعباد فيها صنع: المعرفه و الجهل، ٣٤٦

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول رحم الله عبدا أحيا العلم، ٩٤

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: فرض الله عزّ وجلّ على العباد خمسا، أخذوا، ٦٢٦

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول فى هذه الآية: «بل هو آيات بينات فى صدور، ٤٥٨

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: لا و الله لا يكون عالم جاهلا أبدا، ٥٦٢

ص: ٦٦٣

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام و قد سئل عن الأوّل و الآخر، فقال: الأوّل لا عن، ٢٥٢

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إذا بلغت النّفس هاهنا و أشار بيده إلى حلقه، ١١٠

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: السّمع و الطّاعه أبواب الخير، ٤٠٤

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول ضلّ علم ابن شيرمه عند الجامعه، ١٣٦

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: عليكم بالتّفقه فى دين الله، ٧٢

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قد ولدني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ١٤٤

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من نظر في الله كيف هو هلك، ٢٠٦

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يسئلونك عن الروح قل الروح، ٥٨٨

سمعت الرضا عليه السلام يقول: صديق كل امرئ عقله و عدوه جهله، ٣٦

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يحدث عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال، ١٠٢

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إن الناس آلوا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ٧٨

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: أيها الناس اعلّموا، ٧٢

سمعت هشام بن الحكم يروى عنكم أن الله جسم صمدى نورى، ٢٢٨

سمعت يقول: يغدو الناس على ثلاثة أصناف عالم، ٨٠

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: حديثى حديث أبى و حديث أبى، ١٢٤

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا غنى أخصب من العقل، ٦٨

شاء و أراد و لم يحبّ و لم يرض؛ شاء أن لا يكون شىء إلا بعلمه، ٣٢٤

طاعه الله و معرفه الإمام، ٣٩٢

طلب العلم فريضه، ٧٢، ٧٠

طلب العلم فريضه على كل مسلم، ٧٠

طلبه العلم ثلاثة فاعرفهم بأعيانهم و صفاتهم، ١١٤

ص: ٦٦٤

عالم ينتفع بعلمه أفضل من سبعين ألف عابد، ٧٨

عجبت من قوم يتولّونا و يجعلونا أئمه و يصفون أنّ طاعتنا مفترضه، ٥٦٠

على الأئمه من الفرض ما ليس على شيعتهم، ٤٥٤

عندنا علم البلايا و المنايا و أنساب العرب و مولد الإسلام، ٤٨٠

عندى سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لا أنزع فيه، ٥٠٠

عن هشام بن الحكم فى حديث الزنديق الذى أتى أبا عبد الله عليه السلام، ١٨٠

فإذا انتهى الكلام إلى الله فأمسكوا، ٢٠٦

فرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أفضل الراسخين فى العلم، قد علمه الله عز و جلّ جميع، ٤٥٨

فرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الشّهد علينا بما بلغنا عن الله تبارك و تعالى، ٤٠٨

فضل أمير المؤمنين عليه السلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، ٤٢٤

ففرج أبو عبد الله عليه السلام بين أصابعه فوضعها فى صدره، ثم قال، ٤٩٢

فنحن و الله شجره النبوه و بيت الرّحمه و معدن العلم، ٤٧٤

فى حديث الزنديق الذى سأل أبا عبد الله عليه السلام فكان من سؤاله، ٢٤٠

قال ابن أبى العوجاء لأبى عبد الله عليه السلام فى بعض ما كان يحاوره، ٢٧٢

قال أبو عبد الله عليه السلام: من كان عاقلاً كان له دين، و من كان له دين، ٣٦

قال الكمال كلّ الكمال التّفقه فى الدين، ٧٦

قال الله عزّ و جلّ: أنا الله لا إله إلا أنا خالق الخير و الشّرّ فطوبى لمن، ٣٣٠

قال: إنّ هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسأله، ٩٤

قالت الحواريون لعيسى: يا روح الله! من نجالس؟، ٩٢

قال رأس الجالوت لليهود: إنّ المسلمين يزعمون أنّ عليّاً من أجدل، ٢٠٠

قال رجل عنده: الله أكبر فقال الله أكبر من أىّ شىء؟ فقال: من كلّ شىء، ٢٥٦

ص: ٦٦٥

قال لقمان لابنه: يا بنى اختر المجالس على عينك، ٩٠

قال له رجل: جعلت فداك رجل عرف هذا الأمر، ٧٤

قال لى، أبو عبد الله عليه السلام إياك و خصلتين ففيهما، ٩٨

قال لى هشام بن الحكم كان بمصر زنديق تبلغه، ١٦٤

قال [لى] أبو عبد الله عليه السلام: أنهاك عن خصلتين فيهما، ٩٨

قام عيسى ابن مريم عليه السلام خطيبا فى بنى إسرائيل فقال، ٩٨

قد اختلف يا سيدى أصحابنا فى التوحيد؛ منهم من يقول، ٢٢٤

قد رأيت بعض من يقولون بفضله من أهل هذا البيت، فما رأيت مثله، ٥٥٢

قرأت فى كتاب على عليه السلام إن الله لم يأخذ على الجهال عهدا، ٩٦

قلت لأبى الحسن عليه السلام: إن عندنا قوما لهم محبة و ليست لهم تلك العزيمة، ٣٦

قلت لأبى الحسن موسى عليه السلام: جعلت فداك فقهننا فى الدين، ١٣٢

قلت لأبى جعفر عليه السلام: أعرض عليك دينى الذى أدين الله عز و جلّ به، ٤٠٠

قلت لأبى جعفر الثانى عليه السلام: جعلت فداك إن مشايخنا رووا عن أبى جعفر، ١٢٦

قلت لأبى جعفر الثانى عليه السلام: جعلت فداك ما الضمّد؟ قال: السيد، ٢٦٦

قلت لأبى جعفر عليه السلام لقد آتى الله أهل الكتاب خيرا كثيرا، ٤١٦

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: إذا جاء حديث عن أولكم و حديث عن آخركم، ١٥٤

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: الأوصياء طاعتهم مفترضه؟ قال: نعم، ٤٠٤

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: الرجل آتبه و أكلمه ببعض كلامى، ٦٢

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: المعرفة من صنع من هى؟ قال: من صنع الله، ٣٤٤

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: إن الله أجلّ و أكرم من أن يعرف بخلقه، ٤٠٠

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: (إنما أنت منذر و لكلّ قوم هاد) فقال: رسول الله، ٤١٠

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: ترد علينا أشياء ليس نعرفها فى كتاب الله، ١٣٤

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: شاء و أراد و قدّر و قضى، ٣٢٢

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: علم الله و مشيئته هما مختلفان أو متفقان، ٢٣٨

قلت لأبى عبد الله عليه السلام فلان من عبادته و دينه و فضله! فقال: كيف عقله؟، ٣٦

قلت لأبى عبد الله عليه السلام متى يعرف الأخير ما عند الأول، ٥٩٠

قلت لأمير المؤمنين عليه السلام: إئنى سمعت من سلمان و المقداد و أبى ذرّ شيئا، ١٤٦

قلت للرضا عليه السلام ادع الله لى و لأهل بيتى فقال: أو لست أفعل، ٤٧٢

قلت له: أكلّ شىء فى كتاب الله و سنّه نبيّه صلّى الله عليه و آله و سلّم أو تقولون، ١٤٦

قلت له: تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، ٣٧٦

قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرّحمن و اكتسب به الجنان، ٣٤

قلت ما طعامه؟ قال علمه الذى يأخذه، عمّن يأخذه؟، ١١٦

كان الله عزّ و جلّ و لا شىء غيره و لم يزل عالما بما يكون، ٢٣٤

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إنّ من حقّ العالم أن لا تكثر، ٨٦

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: بالعقل استخراج غور الحكمة، ٦٦

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: يا طالب العلم! إنّ العلم ذو فضائل، ١١٢

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: يا طالب العلم إنّ للعالم ثلاث علامات، ٨٦

كانت عصا موسى لآدم عليه السلام فصارت إلى شعيب ثمّ صارت إلى موسى، ٤٩٦

كان جعفر بن محمّد عليه السلام يقول: لو لا أنا نزداد لأنفدنا، ٥٤٢

كان علىّ بن الحسين صلوات الله عليه يقول: إنا أنزلناه، ٥٢٨

كان عليّ عليه السّلام كثيرا ما يقول: [ما]اجتمع التّيميّ و العدويّ عند رسول الله، ٥٣٠

كان في مسجد المدينة رجل يتكلّم في القدر و النّاس مجتمعون، ٣٣٤

ص: ٦٦٧

كتاب الله فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و فصل، ١٤٤

كتبت إلى أبي إبراهيم عليه السّلام أسأله عن شيء من التّوحيد، ٣٠٠

كتبت إلى أبي الحسن عليه السّلام أسأله عمّا قال هشام بن الحكم في الجسم، ٢٣٠

كتبت إلى أبي الحسن عليه السّلام أسأله عن الجسم و الصّوره؛ فكتب: سبحان، ٢٢٨

كتبت إلى أبي الحسن الثالث أسأله عن الرّؤية و ما اختلف فيه النّاس فكتب، ٢١٢

كتبت إلى أبي الحسن الرّضا عليه السّلام أسأله عن الرّؤية و ما ترويه العامّة، ٢١٢

كتبت إلى أبي الحسن عليّ بن محمّد عليهما السّلام: جعلني الله فداك يا سيّدي، ٢٧٢

كتبت إلى أبي الحسن عليه السّلام في دعاء: الحمد لله منتهى علمه، ٢٣٤

كتبت إلى أبي جعفر عليه السّلام أو قلت له: جعلني الله فداك نعبد الرّحمن الرّحيم، ١٩٤

كتبت إلى أبي محمّد عليه السّلام أسأله كيف يعبد العبد ربّه و هو لا يراه، ٢١٠

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام أسأله أنّ مواليك اختلفوا في العلم فقال بعضهم، ٢٣٤

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام: أنّ من قبلنا قد اختلفوا في التّوحيد، ٢٢٤

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام: أنّ من قبلنا من مواليك قد اختلفوا، ٢٢٤

كتبت إليه عليه السّلام أنّ من قبلنا قد اختلفوا في التّوحيد، ٢٢٤

كتبت على يدي عبد الملك بن أعين إلى أبي عبد الله عليه السّلام، ٢٢٠

كفى لأولى الألباب بخلق الرّبّ المسخّر و ملك الرّبّ القاهر، ١٨٢

كلّ بدعه ضلاله و كلّ ضلاله سييلها إلى النّار، ١٣٢

كَلِّ بدعه ضلاله و كَلِّ ضلاله فى النار، ١٣٤

كَلِّ شىء مردود إلى الكتاب و السنّه و كَلِّ حديث لا يوافق، ١٦٠

كَلِّ من تعدّى السنّه ردّ إلى السنّه، ١٦٢

كَلِّ من دان الله عزّ و جلّ بعباده يجهد فيها نفسه، ٣٨٨

ص: ٦٦٨

كنا مع أبى عبد الله عليه السلام جماعه من الشيعة فى الحجر فقال: علينا عين، ٥٥٨

كنا مع الرضا عليه السلام بمرور فاجتمعنا فى الجامع يوم الجمعة فى بدء مقدمنا، ٤٢٦

كنت عند أبى جعفر الثانى عليه السلام فسأله رجل فقال: أخبرنى عن الرّب، ٢٥٢

كنت عند أبى جعفر عليه السلام و دخل عليه الورد أخو الكميّ، ٤٥٤

كنت عند أبى عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه رجلان من الزّيدية فقالا له، ٤٩٨

كنت عند أبى عبد الله عليه السلام فسأله رجل عن آيه من كتاب الله عزّ و جلّ، ٥٦٨

كنت عند أبى فى اليوم الذى قبض فيه فأوصانى بأشياء، ٥٥٦

كنت عند أبى منصور المتطبّب فقال أخبرنى رجل من أصحابى، ١٦٨

كنت فى مجلس أبى جعفر عليه السلام إذ دخل عليه عمرو بن عبيد، ٢٤٠

لا تتخذوا من دون الله وليجه فلا تكونوا، ١٣٨

لا تجتمع الإمامه فى أخوين بعد الحسن و الحسين، ٦١٦

لا تعود الإمامه فى أخوين بعد الحسن و الحسين أبدا، ٦١٦

لا جبر و لا تفويض و لكن أمر بين أمرين، ٣٣٨

لا خير فى العيش إلا لرجلين عالم مطاع، ٧٦

لا خير فىمن لا يتفقّه من أصحابنا، يا بشير، ٧٦

لا قول إلا بعمل ولا قول ولا عمل إلا بآية، ١٦٢

لا مقدرا ولا مكوّنا، ٣١٤

لا والله ما فوض الله إلى أحد من خلقه إلا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ٥٧٤

لا والله يا أبا محمد ما ذاك إلينا وما هو إلا إلى الله عز وجل ينزل، ٥٩٨

لا يسع الناس حتى يسألوا ويتفقهوا ويعرفوا إمامهم، ٩٤

لا يقبل الله عملا إلا بمعرفه ولا معرفه إلا بعمل ١٠٢

ص: ٦٦٩

لا يكون السّفه والغرّه في قلب العالم، ٨٦

لا يكون العبد مؤمنا حتى يعرف الله ورسوله والأئمّه كلّهم، ٣٨٤

لا يكون شيء إلا ما شاء الله وأراد وقدر وقضى، ٣٢٢

لا يكون شيء في الأرض ولا في السماء إلا بهذه الخصال السبع، ٣٢٠

لا يكون شيء في السماوات ولا في الأرض إلا بسبع: بقضاء، ٣٢٠

لا يموت الإمام حتى يعلم من يكون من بعده فيوصى [إليه]، ٥٩٦

لبس أبي درع رسول الله ص ذات الفضول فخطت، ٥٠٢

لقد خلق الله جل ذكره ليله القدر أول ما خلق الدنيا ولقد خلق فيها، ٥٣٢

للعالم إذا سئل عن شيء وهو لا يعلمه أن يقول، ١٠٠

لما أسرى بي إلى السماء بلغ بي جبرئيل مكانا لم يطأه قط ٢١٦

لما ترون من بعثه الله عز وجل للشقاء على أهل الضلالة من أجناد، ٥٣٨

لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الوفاة دعا العباس بن عبد المطلب، ٥٠٤

لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل فأقبل، ٣٤

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبِلَ، ٦٢

لمجلس أجلسه إلى من أثق به، ٩٢

لم يزل الله عزّ وجلّ ربّنا و العلم ذاته و لا معلوم و السّمح، ٢٣٢

لم يزل الله مريدا؟ قال: إنّ المرید لا يكون إلاّ لمراد معه، ٢٣٨

لم يزل عالما و سامعا و بصيرا و هو الفعّال لما يريد، ١٩٢

لو اجتمع أهل السّماء و الأرض أن يصفوا الله بعظمته، ٢٢٢

لو استقاموا على ولايه علىّ بن أبي طالب أمير المؤمنين، ٤٧٤

لو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعه لماجت بأهلها، ٣٨٠

ص: ٦٧٠

لو بقي اثنان لكان أحدهما الحجّجّه على صاحبه، ٣٨٠

لوددت أنّ أصحابي ضربت رءوسهم بالسّياط حتّى يتفقّوها، ٧٢

لو علم النّاس ما فى القول بالبداة من الأجر ما فتروا، ٣١٦

لو كان النّاس رجلين لكان أحدهما الإمام، ٣٨٢

لو كان لألستكم أو كيه لحدّثت كلّ امرئ بما له و عليه، ٥٦٦

لو لا أنّا نزداد لأنفدنا، قال: قلت: تزدادون شيئا، ٥٤٤

لو لم يبق فى الأرض إلاّ اثنان لكان أحدهما الحجّجّه، ٣٨٢، ٣٨٠

لو لم يكن فى الأرض إلاّ اثنان لكان الإمام أحدهما، ٣٨٢

لو يعلم النّاس ما فى طلب العلم لطلبوه و لو بسفك المهج، ٨٢

ليس بين الإيمان و الكفر إلاّ قلّه العقل، ٦٦

ليس كمثله شىء و لا يشبهه شىء، ١٩٢

ليس لله على خلقه أن يعرفوا و للخلق على الله أن يعرفهم، ٣٤٨

ليس يخرج شيء من عند الله عزّ و جلّ حتّى يبدأ برسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٥٤٤

ليس يعنى من البصر بعينه «و من عمى فعليها» ليس، ٢١٦

ليكن الناس عندك فى العلم سواء، ٩٦

ما ادعى أحد من الناس أنّه جمع القرآن كلّه كما أنزل إلاّ كذاب، ٤٩٠

ما بال أقوام غيروا سنّه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و عدلوا عن وصيّته، ٤٦٦

ما بدا لله فى شيء إلاّ كان فى علمه قبل أن يبدو له، ٣١٦

ما بعث الله نبيا حتّى يأخذ عليه ثلاث خصال: الإقرار له، ٣١٢

ما بعث الله نبيا قطّ إلاّ بتحريم الخمر و أن يقرّ لله بالبداء، ٣١٨

ما تتبأ نبيّ قطّ حتّى يقرّ لله بخمس خصال: بالبداء و المشيئة، ٣١٦

ص: ٦٧١

ما جاء به علىّ عليه السّلام آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، ٤٢٠

ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم، ٣٤٨

ما حقّ الله على خلقه؟ فقال: أن يقولوا ما يعلمون، ١١٨

ما خلق الله حلالا و لا حراما إلاّ و له حدّ كحدّ الدّار، ١٤٠

ما ذكرت حديثا سمعته عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام إلاّ كاد، ١٠٠

ما زالت الأرض إلاّ و لله فيها الحجّه، يعرّف الحلال و الحرام، ٣٧٦

ما عبد الله بشيء مثل البداء، ٣١٢

ما عظّم الله بمثل البداء، ٣١٢

ما علامه الإمام الذى بعد الإمام؟ فقال: طهاره الولاده و حسن المنشأ، ٦١٤

ما علمتم فقولوا و ما لم تعلموا فقولوا: الله أعلم، ٩٨

ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل، ٤٠

ما كلم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم العباد بكنه عقله قطّ ٥٦

ما لكم و القياس، إنّ الله لا يسأل كيف أحلّ و كيف حرّم، ١٣٦

ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف، ١٦٠

ما مات عالم حتّى يعلمه الله عزّ و جلّ إلى من يوصى، ٥٩٦

ما من أحد إلاّ و له شرّه و فتره فمن كانت فترته، ١٦٢

ما من أحد يموت من المؤمنين أحبّ إلى إبليس من موت فقيه، ٨٨

ما من أمر يختلف فيه اثنان إلاّ و له أصل في كتاب الله عزّ و جلّ، ١٤٢

ما منزلتكم و من تشبهون ممّن مضى؟ قال: صاحب موسى، ٥٧٨

ما من شيء إلاّ و فيه كتاب أو سنّه، ١٤٠

ما من قبض و لا بسط إلاّ و لله فيه مشيئه و قضاء و ابتلاء، ٣٢٤

ص: ٦٧٢

ما من ليله جمعه إلاّ و لأولياء الله فيها سرور قلت: كيف ذلك، ٥٤٢

ما موضع العلماء؟ قال: مثل ذى القرنين و صاحب سليمان، ٥٧٦

ما يستطيع أحد أن يدعى أنّ عنده جميع القرآن كلّ ظاهره، ٤٩٠

مبتدعا، من نظر برأيه هلكتك، ١٣٢

مبلغ علمنا على ثلاثه وجوه: ماض و غابر و حادث، ٥٦٤

مجالسه أهل الدّين شرف الدّنيا و الآخره، ٩٢

محادثه العالم على المزابل خير من محادثه الجاهل، ٩٠

من اتقى الله يتقى و من أطاع الله يطاع، فتلطف، ٢٩٦

من أتى الله بما أمر به من طاعه محمد صلى الله عليه وآله وسلم فهو الوجه الذي لا يهلك، ٣٠٦

من أتى ذا بدعه فعظمه فإنما يسعى في هدم الإسلام، ١٢٨

من أحب أن يحيا حياه تشبه حياه الأنبياء ويموت ميتة تشبهه، ٤٤٦

من أخذ دينه من كتاب الله وسنه نبيه صلوات الله عليه وآله، ٢٨

من أراد الحديث لمنفعه الدنيا لم يكن له في الآخرة، ١٠٨

من أراد الحديث لمنفعه الدنيا لم يكن له في الآخرة نصيب، ١٠٨

من أراد أن يحيا حياتي ويموت ميتتي ويدخل جنه عدن، ٤٤٨

من استحكمت لي فيه خصله من خصال الخير، ٦٤

من أفتى الناس بغير علم ولا هدى لعنته ملائكه الرحمن، ٩٨

من الأمور أمور موقوفه عند الله يقدم منها ما يشاء، ٣١٤

من أهان لي ولينا فقد بارزني بالمحاربه ودعاني إليها، ٣٠٨

من أين أصاب أصحاب علي ما أصابهم مع علمهم بمناياهم و بلاياهم، ٥٦٦

من تعلم العلم وعمل به وعلم لله دعي في ملكوت، ٨٢

ص: ٦٧٣

من حفظ من أحاديثنا أربعين حديثا بعثه الله يوم القيامة، ١١٦

من خالف كتاب الله وسنه محمد صلى الله عليه وآله وسلم فقد كفر، ١٦٠

من دخل في الإيمان بعلم ثبت فيه ونفعه إيمانه، ٢٨

من زعم أن الله من شيء أو في شيء أو على شيء فقد كفر، ٢٧٦

من زعم أن الله يأمر بالسوء والفحشاء فقد كذب على الله، ٣٣٤

من زعم أنّ الله يأمر بالفحشاء فقد كذب على الله، ٣٣٢

من سرّه أن يحيا حياتي و يموت ميتتي و يدخل الجنّه، ٤٥٠

من سلك طريقا يطلب فيه علما سلك الله به طريقا، ٨٠

من طلب العلم لياهي به العلماء، أو يماري، ١١٠

من عبد الله بالتّوهم فقد كفر و من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر، ١٩٢

من عرف أنّا لا نقول إلاّ حقًا فليكتف بما يعلم منا، ١٥٤

من علّم باب هدى فله مثل أجر من عمل به، ٨٢

من علّم خيرا فله مثل أجر من عمل به، ٨٢

من عمل على غير علم كان ما يفسد أكثر ممّا يصلح، ١٠٢

من لم يعرف أمرنا من القرآن لم يتنكبّ الفتن، ٢٨

من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره في التباس، ١٣٦

منهومان لا يشبعان طالب دنيا و طالب علم، ١٠٨

ميت لا يعرف شيئا و «نورا يمشى به في الناس»، ٣٩٢

نحن الأمة الوسط و نحن شهداء الله تبارك و تعالى على خلقه، ٤٠٦

نحن الأمة الوسطى و نحن شهداء الله على خلقه، ٤٠٦

ص: ٦٧٤

نحن الذين فرض الله طاعتنا، لا يسع الناس إلاّ معرفتنا، ٣٩٨

نحن الذين يعلمون و عدونا الذين لا يعلمون و شيعتنا أولو الألباب، ٤٥٦

نحن الرّاسخون في العلم و نحن نعلم تأويله، ٤٥٨

نحن المتوسّمون و السّبيل فينا مقيم، ٤٦٨

نحن المحسودون، ٤٤٢

نحن أهل الذِّكر و نحن المسئولون، ٤٥٢

نحن حجَّه الله و نحن باب الله و نحن لسان الله و نحن وجه الله، ٣١٠

نحن خزَّان علم الله، نحن تراجمه أمر الله، نحن قوم معصومون، ٥٧٨

نحن خزَّان علم الله و نحن تراجمه وحى الله و نحن الحجَّه البالغه، ٤١٢

نحن فى الأمر و الفهم و الحلال و الحرام نجرى مجرى واحدا، ٥٩٢

نحن قوم فرض الله عزَّ و جلَّ طاعتنا، لنا الأنفال و لنا صفو المال، ٣٩٦

نحن و الله الأسماء الحسنى التى لا يقبل الله من العباد عملا، ٣٠٦

نحن و لاه أمر الله و خزنه علم الله و عيبه وحى الله، ٤١٠

ندعو النَّاس إلى هذا الأمر؟ فقال: لا يا فضيل! إنَّ الله إذا أراد بعبد خيرا، ٣٥٢

نزلت فى الإمرة إنَّ هذه الآيه جرت فى ولد الحسين عليه السَّلام، ٦٢٢

نزل جبرئيل عليه السَّلام على رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم برمَّانيتين من الجنَّه فأعطاه، ٥٦٤

نزل جبرئيل على محمَّد صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم برمَّانيتين من الجنَّه، فلقبه علىَّ عليه السَّلام، ٥٦٤

نعم وزير الإيمان العلم و نعم وزير العلم الحلم، ١١٢

و السَّلاح فىنا بمنزله الثَّابوت فى بنى إسرائيل، ٦١٢

و العلم الذى أعطاه الله، إنَّ الله عزَّ و جلَّ جمع لمحمَّد صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم سنن، ٤٧٨

ص: ٦٧٥

و الله إنَّا لخزَّان الله فى سمائه و أرضه، لا على ذهب، ٤١٠

و الله إننى لأعلم كتاب الله من أوله إلى آخره كأنه فى كفى فيه خبر السَّماء، ٤٩٢

و الله ما ترك الله أرضا منذ قبض آدم عليه السَّلام إلَّا و فيها إمام يهتدى به، ٣٧٨

و الله ما صاموا لهم و لا صلّوا لهم و لكن أحلّوا لهم حراما، ١٢٦

و إنّ الرّوح و الرّاحه و الفلج و العون و النّجاح و البركه، ٤٥٠

وجدت علم النّاس كلّه فى أربع: أوّلها أن تعرف ربّك، ١١٨

وصفت لأبى إبراهيم عليه السّلام قول هشام بن سالم الجوالقيّ، ٢٣٠

وصفت لأبى الحسن عليه السّلام قول هشام الجوالقيّ و ما يقول فى الشّابّ، ٢٣٢

وضع رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ديه العين و ديه النّفس و حرّم النّبذ و كلّ مسكر، ٥٧٤

و هو اللّطيف الخبير السّميع البصير الواحد الأحد الصّمد، ٢٥٨

ويلك لا تدركه العيون فى مشاهدته الأبصار و لكن رأته القلوب، ٢١٤

ويل للعلماء السّوء كيف تلظّى عليهم النّار؟!، ١١٠

هبط جبرئيل على آدم عليه السّلام فقال: يا آدم إنى أمرت أن أخيرك، ٣٤

هذا كلام زنديق خبيث إذا رجعت إليه فقل له: ما، ٢٧٦

هشام بن الحكم قال: الأشياء [كلّها] لا تدرك إلّا بأمرين: بالحواسّ، ٢١٨

هل تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: إنّنا نروى، ٣٨٠

هل عرفت إمامك؟ قال: قلت: إى و الله، قبل أن أخرج من الكوفه، ٣٩٢

هل يسع النّاس ترك المسأله عمّا يحتاجون إليه؟ فقال: لا، ٧٠

هل يمحقّ إلّا ما كان ثابتا و هل يثبت إلّا ما لم يكن، ٣١٢

هما أجلان: أجل محتوم و أجل موقوف، ٣١٤

ص: ٦٧٦

هم الأئمّه يؤدّى الإمام إلى الإمام من بعده، ٥٩٦

هم قوم وصفوا عدلا بألستهم ثمّ خالفوه إلى غيره، ١١٠

هو الرجل يسمع الحديث فيحدّث به كما سمعه، ١٢٠

هو سميع بصير، سميع بغير جارحه و بصير بغير آله، ٢٣٨

يا أبا جعفر ما تقول إن طرقتك طارق منّا أ تخرج معه، ٣٦٦

يا أبا حمزه! إن الله لا يوصف بمحدوديّه، عظم ربنا عن الصّفه، ٢٢٠

يا أبا حمزه! يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلا، ٣٩٢

يا أبا خالد! التور و الله الأئمه عليه السلام يا أبا خالد لنور الإمام في قلوب، ٤١٨

يا أبا محمّد! إن الله عزّ و جلّ لم يعط الأنبياء شيئا إلّا و قد أعطاه محمّد، ٤٨٤

يا أبا هاشم! أوهام القلوب أدقّ من أبصار العيون، ٢١٨

يا أبا يحيى إن لنا في ليالي الجمعة لشأنا من الشآن، ٥٤٠

يا ابن آدم! بمشيئتي كنت أنت الذي تشاء لنفسك ما تشاء، ٣٢٤

يا ابن أبي يعفور! إن الله واحد متوحد بالوحدانيّه، متفرد بأمره، ٤١٢

يا ابن رسول الله لا تغضب عليّ قال: لماذا؟ قال: لما أريد أن، ٥٣٤

يا إسحاق! بلغني أنّ الناس يقولون: إنّنا نزعم أنّ الناس عبيد لنا، ٣٩٨

يا أمير المؤمنين! متى كان ربك؟ قال: ويلك إنّما يقال: متى، ٢٠٢

يا أمير المؤمنين! «و على الأعراف رجال يعرفون كلاً بسيماهم» ؟ ، ٣٩٠

يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربك حين عبدته؟ ، ٢١٤

يا بريه! كيف علمك بكتابك؟ قال: أنا به عالم، ٤٨٨

يا ثابت! ما لكم و للناس كفوا عن الناس و لا تدعوا أحدا إلى أمركم، ٣٥٠

ص: ٦٧٧

يا جابر! إنّ الله تبارك و تعالى خلق الخلق ثلاثه أصناف و هو قول الله، ٥٨٤

يا جابر! إن في الأنبياء والأوصياء خمسة أرواح: روح القدس، ٥٨٤

يا حفص! يغفر للجاهل سبعون ذنبا، ١١٠

يا حكم هل تدري الآيه التي كان على بن أبي طالب عليه السلام يعرف، ٥٨٠

يا خيثمه! نحن شجرة النبوه وبيت الرحمه و مفاتيح الحكمه، ٤٧٦

يا ذريح! لو لا أنا نر داد لأنفدنا، ٥٤٢

يا رسول الله ما العلم؟ قال: الإنصات، قال: ثم مه؟، ١١٤

يا زياد! إياك و الخصومات فإنها تورث الشك و تهبط العمل، ٢٠٦

يا زياد! ما تقول لو أفتينا رجلا ممن يتولانا بشيء، ١٥٢

يا سليمان! ما جاء عن أمير المؤمنين عليه السلام يؤخذ به و ما نهى عنه، ٤٢٢

يا عجباً لأقوام يزعمون أننا نعلم الغيب ما يعلم الغيب إلا الله، ٥٤٨

يا علي لا فقر أشد من الجهل و لا مال أعود من العقل، ٦٢

يا فضيل أ تدري في أي شيء كنت أنظر قبيل، ٥١٦

يا محمد إن الناس لا يزال بهم المنطق حتى يتكلموا في الله، ٢٠٦

يا محمد أنتم أشد تقليدا أم المرجئه؟ قال: قلت: قلدنا و قلدوا، ١٢٦

يا مسافر هذا القناه فيها حيتان؟ قال: نعم جعلت فداك، ٥٥٦

يا معشر الحواريين لي إليكم حاجه اقضوها لي، ٨٦

يا مفضل! إن الله تبارك و تعالى جعل في النبي صلى الله عليه و آله و سلم خمسة أرواح، ٥٨٦

يا مفضل لا يفلح من لا يعقل و لا يعقل من لا يعلم، ٦٤

يا هشام! ألا تخبرني كيف صنعت بعمر و بن عبيد؟ و كيف سألته، ٣٥٨

يا هشام! الله مشتق من إله و الإله يقتضى مألوها، ١٩٤

يا هشام! الله مشتق من إله و إله يقتضى مألوها، ٢٤٨

يا هشام إن الله تبارك و تعالى بشر أهل العقل و الفهم فى كتابه، ٤٠

يا يونس! لا تقل بقول القدرىه فإن القدرىه لم يقولوا، ٣٣٢

يبسط لنا العلم فنعلم و يقبض عنا فلا نعلم، ٥٤٦

يجيئنى القوم فيستمعون منى حديثكم فأضجر و لا أقوى، ١٢٢

يريدون ليطفئوا ولايه أمير المؤمنين عليه السلام بأفواههم، ٤٢٠

يسلك بالسعيد فى طريق الأشقياء حتى يقول الناس: ما أشبهه بهم، ٣٢٨

يعرف الذى بعد الإمام علم من كان قبله فى آخر دقيقه تبقى من روحه، ٥٩٠

ينزل فيها كل أمر حكيم و المحكم ليس بشيئين إنما هو شىء واحد، ٥٢٦

ص: ٦٧٩

نمايه اشعار

أنت الإمام الذى نرجو بطاعته

يوم النجاه من الرحمن غفرانا،

٣٣٢

أوضحت من أمرنا ما كان ملتبسا

جزاك ربك بالإحسان إحسانا،

٣٣٢

علوته بحسام ثم قلت له

خذها حذيف فأنت السيد الصمد،

ما كنت أحسب أنّ بيتا ظاهرا
لله في أكناف مكّه يصمد،

و بالجمره القصبوى إذا صمدوا لها
يؤمّون قذفا رأسها بالجنادل،

ص : ٦٨٠

الفهرست

خطبه الكتاب كتاب العقل و الجهل كتاب فضل العلم باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحثّ عليه ٧٠

باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء ٧٤

باب أصناف الناس ٧٨

باب ثواب العالم و المتعلّم ٨٠

باب صفة العلماء ٨٤

باب حقّ العالم ٨٦

باب فقد العلماء ٨٨

باب مجالسه العلماء و صحبتهم ٩٠

باب سؤال العالم و تذاكره ٩٢

باب بذل العلم ٩٦

باب التّهي عن القول بغير علم ٩٨

باب من عمل بغير علم ١٠٢

ص: ٦٨١

باب استعمال العلم ١٠٢

باب المستأكل بعلمه و المباهى به ١٠٦

باب لزوم الحجّه على العالم و تشديد الأمر عليه ١١٠

باب النوادر ١١٢

باب روايه الكتب و الحديث و فضل الكتابه و التمسك بالكتب ١٢٠

باب التقليد ١٢٦

باب البدع و الرأى و المقاييس ١٢٨

باب الردّ إلى الكتاب و السنّه و أنّه ليس شىء... ١٤٠

باب اختلاف الحديث ١٤٦

باب الأخذ بالسنّه و شواهد الكتاب ١٥٨

كتاب التوحيد باب حدوث العالم و إثبات المحدث ١٦٤

باب إطلاق القول بأنّه شىء ١٨٢

باب أنّه لا يعرف إلاّ به ١٨٨

باب أدنى المعرفه ١٩٠

باب المعبود ١٩٢

باب الكون و المكان ١٩٤

باب النسبه ٢٠٢

باب النهى عن الكلام فى الكيفيه ٢٠٤

باب فى إبطال الرؤيه ٢١٠

ص: ٦٨٢

باب النهى عن الصّفه بغير ما وصف به نفسه تعالى ٢٢٠

باب النهى عن الجسم و الصوره ٢٢٨

باب صفات الذات ٢٣٢

باب آخر و هو من الباب الأول ٢٣٦

باب الإراده أنّها من صفات الفعل و سائر صفات الفعل ٢٣٨

باب حدوث الأسماء ٢٤٤

باب معانى الأسماء و اشتقاقها ٢٤٨

باب آخر و هو من الباب الأول إلا أنّ فيه زياده. . ٢٥٦

باب تأويل الصمد ٢٦٦

باب الحركه و الانتقال ٢٧٠

باب العرش و الكرسي ٢٧٨

باب الروح ٢٨٦

باب جوامع التوحيد ٢٨٨

باب النوادر ٣٠٦

باب البداء ٣١٢

باب فى أنّه لا يكون شىء فى السماء و الأرض إلا بسببه ٣٢٠

باب المشيئه و الإراده ٣٢٢

باب الابتلاء و الاختبار ٣٢٤

باب السَّعَادَةِ وَالشَّقَاءِ ٣٢٦

باب الْخَيْرِ وَالشَّرِّ ٣٢٨

ص: ٦٨٣

باب الْجَبْرِ وَالْقَدْرِ وَالْأَمْرِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ٣٣٠

باب الْإِسْتِطَاعَةِ ٣٤٠

باب الْبَيَانِ وَالتَّعْرِيفِ وَلزوم الْحُجَّةِ ٣٤٤

باب [اِخْتِلَافِ الْحُجَّةِ عَلَى عِبَادِهِ] ٣٤٦

باب حُجِّجَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ٣٤٨

باب الْهِدَايَةِ أَنَّهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ٣٥٠

كِتَابُ الْحُجَّةِ بَابُ الْإِضْطِرَارِ إِلَى الْحُجَّةِ ٣٥٤

باب طَبَقَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْأَتْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ٣٦٨

باب الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالتَّنْبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ ٣٧٠

باب أَنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ ٣٧٤

باب أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ ٣٧٦

باب أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ ٣٨٠

باب مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالرَّدِّ إِلَيْهِ ٣٨٢

باب فَرَضِ طَاعَةِ الْأَتْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ٣٩٤

باب فِي أَنَّ الْأَتْمَةَ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ ٤٠٤

باب أَنَّ الْأَتْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الْهَدَاءُ ٤٠٨

باب أَنَّ الْأَتْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَوَلَاهُ أَمْرَ اللَّهِ وَخَزَنَهُ عِلْمُهُ ٤١٠

باب أن الأئمة عليهم السلام خلفاء الله عزّ وجلّ في أرضه... ٤١٤

باب أن الأئمة عليهم السلام نور الله عزّ وجلّ ٤١٤

ص: ٤٨٤

باب أن الأئمة هم أركان الأرض ٤٢٠

باب نادر جامع في فضل الإمام و صفاته ٤٢٦

باب أن الأئمة عليهم السلام ولاء الأمر و هم الناس المحسودون الذين ذكرهم الله عزّ وجلّ ٤٤٠

باب أن الأئمة عليهم السلام هم العلامات التي ذكرها الله عزّ وجلّ في كتابه ٤٤٤

باب أن الآيات التي ذكرها الله عزّ وجلّ في كتابه هم الأئمة عليهم السلام ٤٤٤

باب ما فرض الله عزّ وجلّ و رسوله ص من الكون مع الأئمة عليهم السلام ٤٤٦

باب أن أهل الذكر الذين أمر الله الخلق بسؤالهم هم الأئمة عليهم السلام ٤٥٠

باب أن من وصفه الله تعالى في كتابه بالعلم هم الأئمة عليهم السلام ٤٥٦

باب أن الراسخين في العلم هم الأئمة عليهم السلام ٤٥٦

باب أن الأئمة قد أوتوا العلم و أثبت في صدورهم ٤٥٨

باب في أن من اصطفاه الله من عباده و أورثهم كتابه هم الأئمة عليهم السلام ٤٦٠

باب أن الأئمة في كتاب الله إمامان عليهم السلام إمام يدعو إلى الله و إمام يدعو إلى النار ٤٦٤

باب أن القرآن يهدى للإمام ٤٦٤

باب أن النعمة التي ذكرها الله عزّ وجلّ في كتابه الأئمة عليهم السلام ٤٦٦

باب أن المتوسمين الذين ذكرهم الله تعالى في كتابه هم الأئمة عليهم السلام و السبيل... ٤٦٨

باب عرض الأعمال على النبي صلى الله عليه و آله و سلم و الأئمة عليهم السلام ٤٧٠

باب أن الطريقة التي حثّ على الاستقامة عليها و لايه على عليه السلام ٤٧٤

باب أن الأئمة عليهم السلام معدن العلم و شجره النبوه و مختلف الملائكه ٤٧٤

باب أن الأئمة عليهم السلام ورثه العلم، يرث بعضهم بعضا العلم ٤٧٦

باب أن الأئمة ورثوا علم النبي و جميع الأنبياء و الأوصياء الذين من قبلهم ٤٨٠

ص: ٤٨٥

باب أن الأئمة عليهم السلام عندهم جميع الكتب التي نزلت من عند الله عز و جل... ٤٨٦

باب أنه لم يجمع القرآن كله إلا الأئمة عليهم السلام و أنهم يعلمون علمه كله ٤٩٠

باب ما أعطى الأئمة عليهم السلام من اسم الله الأعظم ٤٩٢

باب ما عند الأئمة من آيات الأنبياء عليهم السلام ٤٩٤

باب ما عند الأئمة من سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و متاعه ٤٩٨

باب أن مثل سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مثل الثابوت في بني إسرائيل ٥٠٨

باب فيه ذكر الصّحيفه و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه ٥١٠

باب في شأن إنا أنزلناه في ليله القدر و تفسيرها ٥١٨

باب في أن الأئمة عليهم السلام يزدادون في ليله الجمعه ٥٢٠

باب لو لا أن الأئمة عليهم السلام يزدادون لنفد ما عندهم ٥٢٢

باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون جميع العلوم... ٥٢٤

باب نادر فيه ذكر الغيب ٥٢٦

باب أن الأئمة عليهم السلام إذا شاءوا أن يعلموا علموا ٥٥٠

باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون و أنهم لا يموتون إلا باختيار منهم ٥٥٢

باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون علم ما كان و ما يكون و أنه لا يخفى عليهم الشئ... ٥٥٦

باب أن الله عز و جل لم يعلم نبيه علما إلا أمره أن يعلمه أمير المؤمنين عليه السلام و أنه كان... ٥٦٢

باب جهات علوم الأئمة عليهم السلام ٥٦٤

باب أنّ الأئمة عليهم السلام لو ستر عليهم لأخبروا كلّ امرئ بما له و عليه ٥٦٦

باب التفويض إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و إلى الأئمة عليهم السلام فى أمر الدين ٥٦٨

باب فى أنّ الأئمة بمن يشبهون ممّن مضى و كراهيه القول فيهم بالتبوّه ٥٧٦

ص: ٦٨٦

باب أنّ الأئمة عليهم السلام محدّثون مفهّمون ٥٨٠

باب فيه ذكر الأرواح التي فى الأئمة عليهم السلام ٥٨٤

باب الزّوج التي يسدّد الله بها الأئمة عليهم السلام ٥٨٦

باب وقت ما يعلم الإمام جميع علم الإمام الذي كان قبله ٥٩٠

باب فى أنّ الأئمة صلوات الله عليهم فى العلم و الشّجاعه و الطّاعه سواء ٥٩٢

باب أنّ الإمام عليه السلام يعرف الإمام الذي يكون من بعده و أنّ قول الله تعالى... ٥٩٤

باب أنّ الإمامه عهد من الله عزّ و جلّ معهود من واحد إلى واحد ٥٩٦

باب أنّ الأئمة عليهم السلام لم يفعلوا شيئا و لا يفعلون إلّا بعهد من الله عزّ و جلّ و أمر منه... ٦٠٠

باب الأمور التي توجب حجّه الإمام عليه السلام ٦١٢

باب ثبات الإمامه فى الأعقاب و أنّها لا تعود فى أخ و لا عمّ و لا غيرها... ٦١٦

باب ما نصّ الله عزّ و جلّ و رسوله على الأئمة عليهم السلام واحدا فواحدا ٦١٨

ص: ٦٨٧

درباره مرکز

بسمه تعالى

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَظُنُّونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
 ۲. ارتباط با مراکز هم سو
 ۳. پرهیز از موازی کاری
 ۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
 ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

